



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



الرحمن
علیه صاب

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

امامت

و پاسخ به شبهات

امامت در حدیث

علی اصغر رضوانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام شناسی و پاسخ به شبهات (امامت در حدیث)

نویسنده:

علی اصغر رضوانی

ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۴۰	امام شناسی و پاسخ به شبهات (امامت در حدیث)
۴۰	مشخصات کتاب
۴۱	اشاره
۴۵	فهرست اجمالی
۴۹	پیشگفتار
۵۱	امامت عامه در احادیث
۵۱	اشاره
۵۳	احادیث و راه کار وحدت
۵۴	احادیث و حقیقت امامت
۵۷	احادیث و وجوب امامت
۵۸	احادیث و اصولی بودن امامت
۶۱	احادیث و نصّ بر امام
۶۳	احادیث و رأی اکثریت
۶۵	احادیث و بیعت
۶۵	احادیث و بیعت
۶۵	بیعت در لغت
۶۶	بیعت در اصطلاح
۶۶	اقسام بیعت
۶۶	اقسام بیعت
۶۶	۱ - بیعت دعوت یا متابعت
۶۶	۲ - بیعت بر جهاد
۶۷	۳ - بیعت ولایت و امامت
۶۷	دلایل حدیثی اهل سنت

۶۷	دلایل حدیثی اهل سنت
۶۷	۱ - سیره مسلمین در بیعت با خلفا
۶۷	۲ - کلامی از امیر المؤمنین علیه السلام
۶۸	۳ - ادله وجوب بیعت
۷۱	احادیث و شورا
۷۱	احادیث و شورا
۷۱	ادله حدیثی اهل سنت
۷۱	ادله حدیثی اهل سنت
۷۱	الف) استدلال به حدیث «أنتم أعلم بأمور دنیاکم»
۷۲	ب) استدلال به روایت سیوطی
۷۲	ج) استدلال به مشورت های پیامبر صلی الله علیه وآله
۷۳	د) «حدیث اقتدا»
۷۴	ه) حدیث «سنت خلفا»
۷۵	و) استدلال به روایات مشاوره
۷۶	ز) استدلال به کلماتی از ائمه علیهم السلام
۸۰	احادیث و اجماع
۸۰	احادیث و اجماع
۸۰	دیدگاه های اهل سنت درباره اجماع
۸۱	دلیل حدیثی اهل سنت
۸۳	نقد و بررسی اشکالات نظریه نصّ و تعیین
۸۳	نقد و بررسی اشکالات نظریه نصّ و تعیین
۸۴	اشکال اول
۸۵	اشکال دوم
۸۵	اشکال سوم
۸۶	اشکال چهارم
۸۷	اشکال پنجم

۸۸	اشکال ششم
۸۹	اشکال هفتم
۹۰	اشکال هشتم
۹۲	اشکال نهم
۹۴	اشکال دهم
۹۵	احادیث و برتری امام
۹۶	احادیث و علم غیب
۹۶	احادیث و علم غیب
۹۶	دیدگاه شیعه
۹۷	احادیث از طرق شیعه
۹۸	احادیث از طرق عامه
۹۸	خبرهای غیبی امام علی علیه السلام
۱۰۰	احادیث و اطاعت از پیشوای ستمگر
۱۰۰	احادیث و اطاعت از پیشوای ستمگر
۱۰۰	فتاوی اهل سنت
۱۰۰	ادله حدیثی اهل سنت
۱۰۰	ادله حدیثی اهل سنت
۱۰۱	۱ - مخالفت با صریح آیات
۱۰۲	۲ - مخالفت با ادله حرمت اطاعت اهل معصیت
۱۰۴	۳ - مخالف با روایات اهل سنت
۱۰۵	۴ - مخالف با احادیث اهل بیت علیهم السلام
۱۰۷	احادیث و امامت کودک
۱۱۱	امامت و ولایت امیرمؤمنان علیه السلام در احادیث
۱۱۱	اشاره
۱۱۲	حدیث غدیر
۱۱۲	حدیث غدیر

۱۱۲	واقعه غدیر
۱۱۶	اهمیت واقعه غدیر
۱۱۷	موضع جغرافیایی غدیر خم
۱۱۷	راویان حدیث غدیر از صحابه
۱۲۸	راویان حدیث غدیر از تابعین
۱۳۱	راویان حدیث در قرن دوم
۱۳۱	راویان حدیث در قرن سوم
۱۳۳	راویان حدیث در قرن چهارم
۱۳۳	راویان حدیث در قرن پنجم
۱۳۵	راویان حدیث در قرن ششم
۱۳۵	راویان حدیث در قرن هفتم
۱۳۵	راویان حدیث در قرن هشتم
۱۳۷	راویان حدیث در قرن نهم
۱۳۷	راویان حدیث در قرن دهم
۱۳۹	راویان حدیث در قرن یازدهم
۱۳۹	راویان حدیث در قرن دوازدهم
۱۴۱	راویان حدیث در قرن سیزدهم
۱۴۱	راویان حدیث در قرن چهاردهم
۱۴۱	تواتر حدیث غدیر
۱۴۱	تواتر حدیث غدیر
۱۴۳	کسانی که اعتراف به تواتر حدیث غدیر نموده اند
۱۴۵	تصریح به صحت حدیث غدیر
۱۴۵	تصریح به صحت حدیث غدیر
۱۴۵	۱ - ابن حجر هیتمی
۱۴۶	۲ - حاکم نیشابوری
۱۴۶	۳ - حلبی

- ۴ - ابن کثیر دمشقی ۱۴۶
- ۵ - ترمذی ۱۴۶
- ۶ - ابو جعفر طحاوی ۱۴۶
- ۷ - ابن عبدالبرّ قرطبی ۱۴۶
- ۸ - سبط بن جوزی ۱۴۸
- ۹ - عاصمی ۱۴۸
- ۱۰ - آلوسی ۱۴۸
- ۱۱ - ابن حجر عسقلانی ۱۴۸
- ۱۲ - ابن مغازلی شافعی ۱۴۸
- ۱۳ - فقیه ابو عبدالله بغدادی (م ۳۳۰) ۱۴۹
- ۱۴ - ابو حامد غزالی ۱۴۹
- ۱۵ - ابن ابی الحدید معتزلی ۱۴۹
- ۱۶ - حافظ ابو عبدالله گنجی شافعی ۱۴۹
- ۱۷ - شیخ ابو المکارم علاء الدین سمنانی (۷۳۶) ۱۴۹
- ۱۸ - شمس الدین ذهبی شافعی (۷۴۸) ۱۵۱
- ۱۹ - حافظ نورالدین هیثمی (۸۰۷) ۱۵۱
- ۲۰ - شهاب الدین قسطلانی (۹۲۳) ۱۵۱
- ۲۱ - شیخ نور الدین هروی قاری حنفی (۱۰۱۴) ۱۵۲
- ۲۲ - شیخ احمد بن باکنیر مکی (۱۰۴۷) ۱۵۲
- ۲۳ - میرزا محمد بدّخشی ۱۵۲
- ۲۴ - ابو العرفان صّبّان شافعی (۱۲۰۶) ۱۵۲
- ۲۵ - ناصر الدین البانی ۱۵۲
- البانی و سند حدیث غدیر ۱۵۲
- حدیث تهنیت ۱۵۷
- حدیث تهنیت ۱۵۷
- راویان حدیث تهنیت از علمای عامه ۱۵۷

- مؤلفان پیرامون حدیث غدیر ۱۶۱
- مؤلفان پیرامون حدیث غدیر ۱۶۱
- ۱ - محمد بن جریر طبری ۱۶۱
- ۳ - ابوبکر جعابی ۱۶۳
- اشاره ۱۶۳
- ۲ - حافظ ابن عقده ۱۶۳
- ۴ - علی بن عمر دارقطنی ۱۶۳
- ۵ - شمس الدین ذهبی ۱۶۵
- ۶ - جزری شافعی ۱۶۵
- ۷ - ابو سعید سجستانی ۱۶۵
- ۸ - ابو القاسم عبیداللہ حسکانی ۱۶۵
- ۹ - امام الحرمین جوینی ۱۶۵
- دلالت حدیث غدیر ۱۶۵
- دلالت حدیث غدیر ۱۶۵
- ۱ - تبادر از حاقّ لفظ ۱۶۷
- ۲ - تبادر هنگام اضافه به افراد انسان ۱۶۷
- ۳ - استعمال قرآنی ۱۶۷
- ۴ - فهم صحابه ۱۶۷
- ۵ - اشتراک معنوی ۱۶۸
- ۶ - قرینه صدر حدیث ۱۶۹
- ۷ - ذیل حدیث ۱۷۲
- ۸ - گواهی گرفتن از مردم ۱۷۲
- ۹ - اکمال دین به ولایت حضرت علی علیه السلام ۱۷۳
- ۱۰ - خبر رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله ۱۷۳
- ۱۱ - تبریک به پیامبر صلی الله علیه وآله ۱۷۴
- ۱۲ - ترس پیامبر صلی الله علیه وآله ۱۷۴

- ۱۳ - انکار حارث بن نعمان ۱۷۵
- ۱۴ - تعبیر به نصب ۱۷۵
- ۱۵ - تاج گذاری ۱۷۶
- ۱۶ - تعبیر به اولویت ۱۷۸
- اعتراف کنندگان به دلالت حدیث غدیر بر ولایت ۱۷۸
- اعتراف کنندگان به دلالت حدیث غدیر بر ولایت ۱۷۸
- ۱ - محمد بن محمد غزالی ۱۷۸
- ۲ - ابوالمجد مجدود بن آدم، معروف به حکیم نسائی ۱۷۹
- ۳ - فرید الدین عطار نیشابوری ۱۷۹
- ۴ - محمد بن طلحه شافعی ۱۸۱
- ۵ - سبط بن جوزی ۱۸۱
- ۶ - محمد بن یوسف گنجی شافعی ۱۸۲
- ۷ - سعیدالدین فرغانی ۱۸۲
- ۸ - تقی الدین مقریزی ۱۸۲
- ۹ - سعدالدین تفتازانی ۱۸۲
- کتمان کنندگان حدیث غدیر ۱۸۳
- فضیلت روزه روز غدیر ۱۸۴
- احتجاجات به حدیث غدیر ۱۸۶
- احتجاجات به حدیث غدیر ۱۸۶
- ۱ - احتجاج امام علی علیه السلام ۱۸۶
- ۱ - احتجاج امام علی علیه السلام ۱۸۶
- الف) روز شورا ۱۸۶
- ب) ایام خلافت عثمان ۱۸۹
- ج) در اجتماع کوفه ۱۹۰
- برخی از گواهان ۱۹۵
- د) احتجاج در جنگ جمل ۱۹۹

- ۱۹۹ (ه) حدیث سواران در کوفه
- ۲۰۰ (و) احتجاج در روز صفین
- ۲۰۰ ۲ - احتجاج حضرت زهرا علیها السلام به حدیث غدیر
- ۲۰۰ ۳ - احتجاج دیگران به حدیث غدیر
- ۲۰۳ بررسی شبهات
- ۲۰۳ بررسی شبهات
- ۲۰۳ ۱ - حدیث از طریق ثقات نقل نشده است!!
- ۲۰۵ ۲ - مردم در صحت آن نزاع دارند!!
- ۲۰۶ ۳ - «مولی» به معنای اولویت نیست!!
- ۲۰۸ ۴ - اولی و سزاوارتر در محبت!!
- ۲۰۹ ۵ - امامت حضرت امیرعلیه السلام بعد از عثمان!!
- ۲۱۰ ۶ - امامت باطنی نه ظاهری!!
- ۲۱۱ ۷ - احتمال اولویت در تعظیم!!
- ۲۱۱ ۸ - نقض به آیه ۶۸ سوره آل عمران!!
- ۲۱۲ ۹ - ذیل حدیث!!
- ۲۱۳ ۱۰ - مولی به معنای محبوب!!
- ۲۱۴ ۱۱ - استدلال به روایتی از حسن مثنی
- ۲۱۵ ۱۲ - قرینه ای بر حمل بر محبت!!
- ۲۱۶ ۱۳ - اشکال اجتماع دو متصرف!!
- ۲۱۷ ۱۴ - بحث از غدیر عقیم است!!
- ۲۲۱ ۱۵ - حکمت ابلاغ ولایت خارج از مکه
- ۲۲۳ عید غدیر در اسلام
- ۲۲۳ عید غدیر در اسلام
- ۲۲۳ ۱ - عدم اختصاص به شیعه
- ۲۲۵ ۲ - مبدأ عید غدیر
- ۲۲۵ پیام های غدیر

- ۲۲۹ حدیث ولایت
- ۲۲۹ حدیث ولایت
- ۲۲۹ بررسی سندهای صحیح
- ۲۲۹ بررسی سندهای صحیح
- ۲۲۹ ۱ - روایت احمد بن حنبل از عمران بن حُصین
- ۲۳۰ ۲ - حدیث احمد بن حنبل از بریده
- ۲۳۳ ۳ - روایت احمد بن حنبل از ابن عباس
- ۲۳۴ ۴ - روایت ابوداؤد طیالسی
- ۲۳۴ ۵ - روایت ترمذی
- ۲۳۶ تحریف حدیث
- ۲۳۷ احادیث هم مضمون
- ۲۳۹ روایان حدیث ولایت از صحابه
- ۲۳۹ روایان حدیث ولایت از اهل سنت
- ۲۴۰ دلالت حدیث
- ۲۴۳ پاسخ به شبهات
- ۲۴۳ پاسخ به شبهات
- ۲۴۳ ۱ - شیعه بودن برخی از روایان حدیث
- ۲۴۵ ۲ - شبهه اشتراک در لفظ
- ۲۴۶ ۳ - بعدیت مطلق
- ۲۴۷ ۴ - تکذیب ابن تیمیه
- ۲۴۷ ۵ - احتمال نقل به معنا از اجلح
- ۲۴۸ ۶ - اجماع بر حَقانیت ولایت ابوبکر!!
- ۲۵۰ حدیث دار
- ۲۵۰ حدیث دار
- ۲۵۰ نص حدیث
- ۲۵۲ روایان حدیث «دار» از صحابه

- ۲۵۳ راویان حدیث «دار» با سند طبری
- ۲۵۳ کسانی که مضمون واقعہ را نقل کرده اند
- ۲۵۹ صحت سند حدیث
- ۲۶۰ نقد ابن کثیر
- ۲۶۱ دلالت حدیث
- ۲۶۱ بررسی شبہات
- ۲۶۱ بررسی شبہات
- ۲۶۲ ۱ - عدم تخریج شیخین
- ۲۶۲ ۲ - ضعف سند
- ۲۶۴ ۳ - احتیاج به تواتر
- ۲۶۵ ۴ - وصیت به امور شخصی
- ۲۶۵ ۵ - خلافت در بین اهل بیت پیامبر علیہم السلام
- ۲۶۶ ۶ - عدم اعتبار خلافت صبی
- ۲۶۷ ۷ - شأن نزول دیگر
- ۲۶۸ ۸ - تعارض حدیث دار با ادلہ خلافت ابوبکر
- ۲۶۹ ۹ - عدم وجود نص جلی
- ۲۷۰ ۱۰ - کمی تعداد بنی عبدالمطلب
- ۲۷۰ چرا ابوطالب دعوت را نپذیرفت؟
- ۲۷۱ چرا شروع دعوت از عشیرہ شد؟
- ۲۷۲ حدیث وصایت
- ۲۷۲ اشارہ
- ۲۷۲ الفاظ حدیث
- ۲۷۵ راویان حدیث از صحابہ
- ۲۷۶ راویان حدیث از تابعین
- ۲۷۶ راویان حدیث «وصایت» از عامہ
- ۲۷۸ راه های تصحیح سند

- ۲۸۰ دلالت حدیث وصایت
- ۲۸۱ وصی در کتب امم سابقه
- ۲۸۱ نقد کلام ابن ابی الحدید
- ۲۸۲ اشتهار امام علی علیه السلام به لقب «وصی»
- ۲۸۲ اشتهار امام علی علیه السلام به لقب «وصی»
- ۲۸۳ الف) وصیت در نثر
- ۲۸۳ الف) وصیت در نثر
- ۲۸۳ ۱ - وصیت در خطبه ابوذر
- ۲۸۳ ۲ - وصیت در خطبه مالک اشتر
- ۲۸۳ ۳ - وصیت در خطبه عمرو بن حمق خزاعی
- ۲۸۵ ۴ - وصیت در نامه محمد بن ابوبکر
- ۲۸۵ ۵ - وصیت در نامه عمرو بن عاص
- ۲۸۶ ۶ - وصیت در کلام وصی
- ۲۸۷ ۷ - وصیت در خطبه امام حسن علیه السلام
- ۲۸۷ ۸ - وصیت در خطبه امام حسین علیه السلام
- ۲۸۷ ب) وصی در شعر
- ۲۹۴ مقابله مدرسه خلفا با نصوص «وصایت»
- ۲۹۴ مقابله مدرسه خلفا با نصوص «وصایت»
- ۲۹۴ ۱ - مقابله عمر بن خطاب
- ۲۹۶ ۲ - مقابله عایشه
- ۲۹۸ ۳ - مقابله مورخین و راویان با احادیث وصایت
- ۲۹۸ ۳ - مقابله مورخین و راویان با احادیث وصایت
- ۲۹۸ الف) حذف و تبدیل
- ۳۰۰ ب) حذف تمام روایت
- ۳۰۰ ج) حذف بدون اعلام
- ۳۰۱ د) حذف تمام خبر بدون اعلام

- حدیث منزلت ۳۰۴
- حدیث منزلت ۳۰۴
- الفاظ حدیث ۳۰۴
- الفاظ حدیث ۳۰۴
- ۱ - امام علی علیه السلام ۳۰۴
- ۲ - عمر بن خطاب ۳۰۴
- ۳ - عبدالله بن عمر ۳۰۵
- ۴ - جابر بن عبدالله انصاری ۳۰۵
- ۵ - ابن عباس ۳۰۵
- ۶ - معاویه بن ابی سفیان ۳۰۶
- ۷ - ابوسعید خدری ۳۰۶
- ۸ - ابوهریره ۳۰۶
- ۹ - انس بن مالک ۳۰۶
- ۱۰ - براء بن عاذب و زید بن ارقم ۳۰۶
- ۱۱ - اسماء بنت عمیس ۳۰۸
- ۱۲ - ام سلمه ۳۰۸
- ۱۳ - سعد بن ابی وقاص ۳۰۸
- روایان حدیث از صحابه ۳۰۸
- روایان حدیث از عامه ۳۱۱
- دلالت «حدیث منزلت» ۳۱۶
- امامت و وصایت هارون ۳۱۸
- صحت حدیث ۳۱۸
- تواتر حدیث ۳۲۱
- پاسخ به شبهات ۳۲۱
- پاسخ به شبهات ۳۲۱
- ۱ - تشکیک در سند ۳۲۲

- ۲ - تشکیک در عمومیت حدیث ۳۲۳
- ۳ - اختصاص به مورد ۳۲۶
- ۳ - اختصاص به مورد ۳۲۶
- موارد کاربرد «حدیث منزلت» ۳۲۷
- ۴ - مرگ هارون قبل از موسی! ۳۳۲
- سبب گریه امیرالمؤمنین علیه السلام! ۳۳۳
- تحریف در حدیث ۳۳۴
- تحریف در حدیث ۳۳۴
- الف) تحریف در مشبه به ۳۳۵
- ب) تحریف در مشته ۳۳۶
- حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم علی متی و انا من علی رحمهما الله ۳۳۸
- حدیث صلی الله علیه وسلم علی متی و انا من علی رحمهما الله ۳۳۸
- موارد کاربرد حدیث ۳۳۸
- موارد کاربرد حدیث ۳۳۸
- ۱ - جنگ احد ۳۳۸
- ۲ - حجّه الوداع ۳۳۹
- ۳ - روزی که برای حضرت صلی الله علیه وآله هدیه آوردند ۳۳۹
- ۴ - در مورد قصه دختر حمزه ۳۴۰
- ۵ - به نقل از عمر بن خطاب ۳۴۰
- ۶ - هنگام فرستادن لشکر به یمن ۳۴۰
- دلالت حدیث ۳۴۱
- راویان حدیث از علمای عامه ۳۴۲
- تصحیح حدیث ۳۵۲
- تصحیح حدیث تصحیح حدیث ۳۵۲
- ۱ - وجود حدیث در صحاح ۳۵۲
- ۲ - تصریح به صحت حدیث ۳۵۲

- ۳ - تصحیح برخی از اسناد ۳۵۲
- امامت و ولایت اهل بیت علیهم السلام در احادیث ۳۵۷
- حدیث دوازده خلیفه ۳۵۷
- حدیث دوازده خلیفه ۳۵۷
- روایات از طرق عامه ۳۵۷
- روایات از طرق شیعه ۳۶۰
- راویان حدیث از صحابه در کتب فریقین ۳۶۲
- ترجمه جابر بن سمره سوائی ۳۶۶
- تصحیح حدیث ۳۶۶
- تصحیح حدیث ۳۶۶
- ۱ - وجود حدیث در صحاح ۳۶۶
- ۲ - وجود حدیث در کتبی که حول صحاح نوشته شده است ۳۶۸
- ۳ - تصریح بر صحت حدیث ۳۶۸
- ۴ - وجود حدیث در کتاب هایی که التزام به نقل حدیث صحیح داده اند ۳۶۸
- ۵ - تصحیح احادیث ۳۷۰
- راویان حدیث از عامه ۳۷۰
- دلالت حدیث ۳۷۴
- نکات حدیث ۳۷۷
- اوصاف دوازده امام ۳۷۷
- اوصاف دوازده امام ۳۷۷
- ۱ - کَلِّهْم مِّنْ قَرِیْشٍ ۳۷۸
- ۲ - خَلِیْفَه ۳۷۸
- ۳ - بَقَاءِ الْاِسْلَامِ عَزِیْزًا بِهْم ۳۷۸
- ۴ - قِیَامِ الدِّیْنِ بِهْم ۳۷۸
- ۵ - لَا یَضْرُهْم مِّنْ خَدْلِهْم ۳۷۹
- تحقیقی در کلمه «خلیفه» ۳۸۰

- التفات به چند امر التفات به چند امر ۳۸۲
- اشاره ۳۸۲
- ۱ - مکان ۳۸۲
- ۲ - سؤال نکردن از اسامی افراد ۳۸۲
- ۳ - کَلْهَم من قریش ۳۸۳
- ۴ - بر هم زدن جلسه ۳۸۴
- تحریر اهل سنت در تفسیر احادیث ۳۸۵
- تحریر اهل سنت در تفسیر احادیث ۳۸۵
- ۱ - ابن مهلب ۳۸۵
- ۲ - ابن العربی مالکی ۳۸۵
- ۳ - ابوحاتم ابن حنبل ۳۸۶
- ۴ - قاضی عیاض ۳۸۸
- ۵ - ابن حجر عسقلانی ۳۹۰
- بررسی اشکالات ۳۹۲
- بررسی اشکالات ۳۹۲
- ۱ - اخبار از وقوع برخی امور ۳۹۲
- ۲ - تعیین مصداق در برخی احادیث ۳۹۳
- ۳ - داشتن حکومت ظاهری!! ۳۹۴
- ۴ - تضعیف روایات شیعه!! ۳۹۵
- ۵ - تمسک به این احادیث از قرن چهارم!! ۴۰۳
- ۶ - تنافی بین روایات ۴۰۵
- ۷ - خلافت، تا سی سال!! ۴۰۶
- حدیث صلی الله علیه وسلم معرفت امام رحمهما الله ۴۰۹
- حدیث صلی الله علیه وسلم معرفت امام رحمهما الله ۴۰۹
- الفاظ حدیث ۴۰۹
- راویان حدیث از علمای عامه ۴۱۰

- ۴۱۴ راویان حدیث از صحابه -
- ۴۱۶ مقصود از «مرگ جاهلیت»
- ۴۱۷ معرفت کدامین امام؟
- ۴۱۷ معرفت کدامین امام؟
- ۴۱۷ ۱ - قرینه داخلی
- ۴۱۸ ۲ - قراین خارجی
- ۴۱۹ مقصود از «شناخت امام»
- ۴۲۰ مقصود از «مفارقت جماعت»
- ۴۲۱ مقابل مرگ جاهلی
- ۴۲۲ حضرت مهدی علیه السلام امام زمان ما
- ۴۲۶ مرجعیت دینی اهل بیت در احادیث
- ۴۲۶ حدیث تقلین
- ۴۲۶ حدیث تقلین
- ۴۲۶ متن حدیث
- ۴۲۸ تکرار حدیث
- ۴۲۹ تصحیح حدیث
- ۴۲۹ تصحیح حدیث
- ۴۲۹ ۱ - وجود حدیث در صحاح
- ۴۲۹ ۲ - وجود حدیث در کتاب هایی که درباره صحاح سته نوشته شده است
- ۴۲۹ ۳ - وجود حدیث در کتبی که مؤلفان آن التزام به نقل احادیث صحیح داده اند
- ۴۲۹ ۴ - تصریح به صحت حدیث تقلین
- ۴۳۳ راویان ... نقلین از صحابه
- ۴۳۷ راویان حدیث تقلین از تابعین
- ۴۳۷ راویان حدیث در قرن دوم
- ۴۳۹ راویان حدیث در قرن سوم
- ۴۴۱ راویان حدیث تقلین در قرن چهارم

- ۴۴۱ راویان حدیث تقلین در قرن پنجم
- ۴۴۳ راویان حدیث تقلین در قرن ششم
- ۴۴۵ راویان حدیث تقلین در قرن هفتم
- ۴۴۵ راویان حدیث تقلین در قرن هشتم
- ۴۴۷ راویان حدیث تقلین در قرن نهم
- ۴۴۹ راویان حدیث تقلین در قرن دهم
- ۴۴۹ راویان حدیث تقلین در قرن یازدهم
- ۴۵۱ راویان حدیث تقلین در قرن دوازدهم
- ۴۵۱ راویان حدیث تقلین در قرن سیزدهم
- ۴۵۳ راویان حدیث تقلین در قرن چهاردهم
- ۴۵۳ حدیث تقلین وصیت پیامبر صلی الله علیه وآله
- ۴۵۴ فهم نکات حدیث
- ۴۵۴ ۱ - دو شیء گران بها و سنگین
- ۴۵۴ ۲ - جامعیت کتاب و عترت
- ۴۵۴ ۳ - هدایت مطلق در کتاب و عترت
- ۴۵۵ ۴ - مصاحبت ابدی
- ۴۵۵ ۵ - لزوم تمسک به هر دو
- ۴۵۶ ۶ - بقای عترت تا روز قیامت
- ۴۵۶ ۷ - أعلمیت اهل بیت علیهم السلام
- ۴۵۷ ۸ - عصمت اهل بیت علیهم السلام
- ۴۶۰ احتجاج به حدیث تقلین
- ۴۶۱ شبهات
- ۴۶۱ شبهه اول: عدم تخریج بخاری
- ۴۶۳ شبهه دوم: وجود عطیه در سند
- ۴۶۴ شبهه سوم: وجود علی بن منذر در سند
- ۴۶۶ شبهه چهارم: مقصود از اهل بیت علمای امت است

- شبهه پنجم: عمومیت عترت ۴۶۷
- فهم علمای اهل سنت از عترت ۴۶۸
- شبهه ششم: تذکر نه تمسک ۴۶۹
- فهم علمای اهل سنت از تقلین ۴۷۰
- شبهه هفتم: تفسیر زید بن ارقم ۴۷۳
- شبهه هشتم: تضعیف ذیل حدیث ۴۷۴
- شبهه نهم: تعارض با حدیث کتاب الله و سنتی ۴۷۴
- شبهه نهم: تعارض با حدیث کتاب الله و سنتی ۴۷۴
- جواب ۴۷۵
- ۱ - ضعف سند ۴۷۵
- ۲ - سنت عدل قرآن نیست ۴۷۷
- ۳ - امکان جمع بین دو روایت ۴۷۷
- ۴ - تقدّم حدیث متواتر بر واحد ۴۷۷
- حدیث صلی الله علیه وسلم مدینه علم رحمهما الله ۴۷۹
- حدیث صلی الله علیه وسلم مدینه علم رحمهما الله ۴۷۹
- الفاظ حدیث ۴۷۹
- روایت اباضت ۴۸۰
- راویان حدیث از صحابه ۴۸۱
- راویان حدیث از تابعین ۴۸۲
- راویان حدیث در قرن سوم ۴۸۲
- راویان حدیث در قرن چهارم ۴۸۴
- راویان حدیث در قرن پنجم ۴۸۴
- راویان حدیث در قرن ششم ۴۸۶
- راویان حدیث در قرن هفتم ۴۸۶
- راویان حدیث در قرن هشتم ۴۸۶
- راویان حدیث در قرن نهم ۴۸۸

- ۴۸۸ راویان حدیث در قرن دهم
- ۴۹۰ راویان حدیث در قرن یازدهم
- ۴۹۰ راویان حدیث در قرن دوازدهم
- ۴۹۰ راویان حدیث در قرن سیزدهم
- ۴۹۰ راویان حدیث در قرن چهاردهم
- ۴۹۰ کسانی که حدیث را ارسال مسلم گرفته اند
- ۴۹۲ کسانی که امام علی علیه السلام را به باب مدینه علم توصیف نموده اند
- ۴۹۲ کسانی که حدیث را به شعر درآورده اند
- ۴۹۴ کسانی که تصریح به شهرت یا تواتر حدیث نموده اند
- ۴۹۴ کسانی که به صحت حدیث تصریح کرده اند
- ۴۹۵ کسانی که به این حدیث استدلال کرده اند
- ۴۹۷ تصحیح حدیث حاکم نیشابوری
- ۴۹۷ تصحیح حدیث حاکم نیشابوری
- ۴۹۹ ۱ - توثیق رجال سند
- ۵۰۱ ۲ - تساهل در تصحیح
- ۵۰۲ ۳ - تصحیح حدیث به متابعات
- ۵۰۲ ۴ - تصحیح حدیث با شواهد معنوی
- ۵۰۴ ۵ - تعدد طرق حدیث
- ۵۰۵ ۶ - کثرت طرق حدیث
- ۵۰۵ ۷ - مطابقت حدیث با واقع
- ۵۰۶ اعتراف صحابه به اعلمیت امام علی علیه السلام
- ۵۰۶ اعتراف صحابه به اعلمیت امام علی علیه السلام
- ۵۰۶ ۱ - اعتراف عمر بن خطاب
- ۵۰۷ ۲ - اعتراف عبدالله بن مسعود
- ۵۰۷ ۳ - اعتراف ابن عباس
- ۵۰۷ ۴ - اعتراف عایشه

- ۵ - اعتراف خزیمه بن ثابت ----- ۵۰۸
- ۶ - اعتراف عبدالله بن عیاش بن ابی ربیعہ ----- ۵۰۸
- ۷ - اعتراف معاویه ----- ۵۰۸
- ۸ - اعتراف عدّه ای از صحابه ----- ۵۰۸
- ۹ - گواهی امام علی علیه السلام ----- ۵۱۰
- ۱۰ - اقرار امام حسن علیه السلام ----- ۵۱۰
- اعتراف تابعین به اعلّیّت امام علی علیه السلام به اعلّیّت امام علی علیه السلام ----- ۵۱۰
- اشاره ----- ۵۱۰
- ۱ - سعید بن مسیب ----- ۵۱۱
- ۲ - عطاء ----- ۵۱۱
- ۳ - مغیره بن مقسم ----- ۵۱۱
- دلالت حدیث ----- ۵۱۱
- دلالت حدیث ----- ۵۱۱
- ۱ - اعلّیّت امام علی علیه السلام ----- ۵۱۱
- ۲ - عصمت امام علی علیه السلام ----- ۵۱۳
- ۳ - امام علی علیه السلام واسطه برای رسیدن به علوم پیامبر صلی الله علیه وآله ----- ۵۱۳
- ۴ - امام علی علیه السلام حافظ علوم رسول خدا صلی الله علیه وآله ----- ۵۱۳
- ۵ - وجوب رجوع به امام علی علیه السلام ----- ۵۱۳
- شواهد متنی حدیث «مدینه علم» ----- ۵۱۴
- شواهد متنی حدیث «مدینه علم» ----- ۵۱۴
- ۱ - حدیث «أنا دار الحکمه و علی بابها» ----- ۵۱۴
- ۲ - حدیث «أنا مدینه الحکمه و علی بابها» ----- ۵۱۶
- ۳ - حدیث «أنا دار العلم و علی بابها» ----- ۵۱۶
- ۴ - حدیث «أنا میزان العلم و علی کفّاه» ----- ۵۱۶
- شواهد مضمونی حدیث «مدینه علم» ----- ۵۱۸
- دفع تعارض ها ----- ۵۱۹

۵۱۹	دفع تعارض ها
۵۱۹	معارض اول
۵۲۰	معارض دوم
۵۲۱	معارض سوم
۵۲۲	نقد اشکالات بر حدیث «مدینه علم»
۵۲۲	نقد اشکالات بر حدیث «مدینه علم»
۵۲۲	اشکال اول: حکم به ضعف حدیث
۵۲۴	ترجمه یحیی بن معین
۵۲۶	اشکال دوم: جعلی بودن حدیث
۵۲۷	اشکال سوم: تشیع اباصت هروی
۵۲۷	اشکال چهارم: اباصت منکر الحدیث است
۵۳۱	اشکال پنجم: تکذیب متن حدیث
۵۳۲	اشکال ششم: اشکال در عصمت امام علی علیه السلام
۵۳۴	اشکال هفتم: نشر علم بدون واسطه امام علی علیه السلام
۵۳۶	علت واقعی تضعیف فضایل
۵۳۸	نقد کلی مخالفان
۵۴۰	حدیث صلی الله علیه وسلم سفینه رحمهما الله
۵۴۰	حدیث صلی الله علیه وسلم سفینه رحمهما الله
۵۴۰	الفاظ حدیث
۵۴۱	راویان حدیث از صحابه
۵۴۲	راویان حدیث از تابعین
۵۴۲	راویان حدیث از علمای عامه
۵۴۲	راویان حدیث از علمای عامه
۵۴۲	راویان حدیث در قرن دوم
۵۴۲	راویان حدیث در قرن سوم
۵۴۴	راویان حدیث در قرن چهارم

- ۵۴۶ روایان حدیث در قرن پنجم
- ۵۴۷ روایان حدیث در قرن ششم
- ۵۴۸ روایان حدیث در قرن هفتم
- ۵۴۹ روایان حدیث در قرن هشتم
- ۵۵۰ روایان حدیث در قرن نهم
- ۵۵۱ روایان حدیث در قرن دهم
- ۵۵۲ روایان حدیث در قرن یازدهم
- ۵۵۲ روایان حدیث در قرن دوازدهم
- ۵۵۴ روایان حدیث در قرن سیزدهم
- ۵۵۴ روایان حدیث در قرن چهاردهم
- ۵۵۵ تصحیح حدیث
- ۵۵۶ وجه شبه در حدیث
- ۵۵۸ مفاد حدیث
- ۵۵۸ مقصود از «اهل بیت» در حدیث
- ۵۵۹ آیا اهل سنت متمسک به اهل بیت اند؟
- ۵۶۳ حدیث صلی الله علیه وسلم أمان رحمهما الله
- ۵۶۳ حدیث صلی الله علیه وسلم أمان رحمهما الله
- ۵۶۳ الفاظ حدیث
- ۵۶۴ روایان حدیث از صحابه
- ۵۶۴ روایان حدیث از علمای عامه
- ۵۶۶ مقصود از اهل بیت
- ۵۶۶ مقصود از اهل بیت
- ۵۶۸ الف) قرینه داخلی
- ۵۶۸ ب) قراین خارجی
- ۵۶۸ دلالت حدیث
- ۵۷۱ حدیث صلی الله علیه وسلم علی مع الحق و الحق مع علی رحمهما الله

۵۷۱	حدیث صلی الله علیه وسلم علی مع الحق و الحق مع علی رحمهما الله
۵۷۱	الفاظ حدیث
۵۷۳	راویان حدیث از صحابه
۵۷۴	راویان حدیث از علمای عامه
۵۷۸	تصریح به صحت حدیث
۵۷۸	تصحیح حدیث
۵۷۹	احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام به حدیث
۵۸۰	حدیث صلی الله علیه وسلم فاروق اعظم و صدیق اکبر رحمهما الله
۵۸۰	حدیث صلی الله علیه وسلم فاروق اعظم و صدیق اکبر رحمهما الله
۵۸۰	بررسی لفظ «صدیق» و «فاروق»
۵۸۱	اهل کتاب، مبتکر لقب فاروق بر عمر!!
۵۸۱	مبدأ نامگذاری ابوبکر به «صدیق»
۵۸۱	نقد حدیث معارض
۵۸۲	امام علی علیه السلام صدیق اکبر و فاروق اعظم
۵۹۰	بررسی روایات جعلی!!
۵۹۱	نقد یک حدیث
۵۹۳	فضایل اهل بیت در احادیث
۵۹۳	اشاره
۵۹۵	حدیث پیامبر صلی الله علیه وسلم نور رحمهما الله
۵۹۵	حدیث صلی الله علیه وسلم نور رحمهما الله
۵۹۵	الفاظ حدیث
۵۹۷	راویان حدیث از صحابه
۵۹۸	تواتر حدیث نزد صحابه
۵۹۸	راویان حدیث از تابعین
۵۹۸	راویان حدیث از علمای عامه
۶۰۱	دلالت حدیث

- دالات حديث ۶۰۱
- ۱ - دالات بر امامت به نص ۶۰۱
- ۲ - دالات بر امامت به ملازمه ۶۰۱
- ۳ - برتری امام علی علیه السلام بر سایر انبیا ۶۰۱
- امام علی «علیه السلام» اولین مسلمان و مؤمن ۶۰۳
- امام علی «ع» اولین مسلمان و مؤمن ۶۰۳
- الفاظ حديث ۶۰۳
- گواهی اصحاب به سبق ایمان امام علی علیه السلام ۶۰۵
- قرآن و سبق ایمان حضرت علی علیه السلام ۶۰۷
- بررسی احادیث معارض ۶۰۸
- بررسی احادیث معارض ۶۰۸
- معارض اول ۶۰۹
- معارض دوّم ۶۰۹
- معارض سوّم ۶۱۱
- حقیقت تعبیر از اسلام حضرت علی علیه السلام ۶۱۲
- توصیفی از زبان حضرت علی علیه السلام ۶۱۳
- اسلام ابوبکر!! ۶۱۵
- جمع غیر واقعی!! ۶۱۵
- کیفیت اسلام عمر بن خطاب!! ۶۱۶
- نظری بر کلمات اهل سنت ۶۱۷
- حديث صلی الله علیه وسلم سدّ ابواب رحمهما الله ۶۲۱
- حديث صلی الله علیه وسلم سدّ ابواب رحمهما الله ۶۲۱
- نقل احادیث ۶۲۱
- راویان حديث از صحابه ۶۲۲
- راویان حديث از صحابه ۶۲۲
- ۱ - زید بن ارقم ۶۲۲

- ۲ - عبدالله بن عمر ۶۲۴
- ۳ - عمر بن خطاب ۶۲۴
- ۴ - امام علی بن ابی طالب علیه السلام ۶۲۴
- ۵ - سعد بن ابی وقاص ۶۲۶
- ۶ - جابر بن سمره سوائی ۶۲۶
- ۷ - ابن عباس ۶۲۶
- ۸ - جابر بن عبدالله انصاری ۶۲۸
- ۹ - ابوسعید خدری ۶۲۸
- ۱۰ - سعد بن مالک ۶۲۸
- ۱۱ - انس بن مالک ۶۳۰
- ۱۲ - براء بن عازب ۶۳۰
- ۱۳ - حذیفه بن اسید ۶۳۰
- ۱۴ - عبدالله بن مسعود ۶۳۰
- ۱۵ و ۱۶ - ام سلمه و عایشه ۶۳۰
- صحت حدیث ۶۳۰
- دلالت حدیث ۶۳۳
- نقد کلام ابن جوزی ۶۳۴
- حدیث «خوخه ابوبکر»!! ۶۳۵
- تحریف بخاری ۶۳۹
- حدیث صلی الله علیه وسلم ردّ شمس رحمهما الله ۶۴۱
- حدیث صلی الله علیه وسلم ردّ شمس رحمهما الله ۶۴۱
- الفاظ حدیث ۶۴۱
- راویان حدیث از صحابه ۶۴۲
- راویان حدیث از علمای عامه ۶۴۳
- مؤلفان درباره حدیث «ردّ شمس» ۶۴۷
- صحت حدیث ۶۴۹

- ۶۵۳ - پاسخ به شبهات
- ۶۵۳ - پاسخ به شبهات
- ۶۵۳ - ۱ - تضعیف سند
- ۶۵۵ - ۲ - نقل آن توسط برخی افراد
- ۶۵۵ - ۳ - تنافی خصوصیات روایت
- ۶۵۶ - ۴ - اشتغال روایت بر منکرات
- ۶۵۶ - ۵ - محال بودن بازگشت خورشید!!
- ۶۵۷ - ۶ - وجود معارض
- ۶۵۸ - ۷ - بازگشت خورشید نماز را ادائی نمی کند!!
- ۶۶۰ - حدیث صلی الله علیه وسلم اخوت رحمهما الله
- ۶۶۰ - حدیث صلی الله علیه وسلم اخوت رحمهما الله
- ۶۶۰ - الفاظ حدیث
- ۶۶۱ - تکرار عقد اخوت
- ۶۶۲ - روایان حدیث از صحابه
- ۶۶۲ - روایان حدیث از علمای عامه
- ۶۷۲ - دلالت حدیث
- ۶۷۴ - نقد کلام ابن تیمیه
- ۶۷۵ - شواهد حدیث «مؤاخاه»
- ۶۷۷ - حدیث صلی الله علیه وسلم طیر رحمهما الله
- ۶۷۷ - حدیث صلی الله علیه وسلم طیر رحمهما الله
- ۶۷۷ - الفاظ حدیث
- ۶۸۱ - روایان حدیث از صحابه
- ۶۸۱ - روایان حدیث از تابعین
- ۶۸۹ - مؤلفان درباره «حدیث طیر»
- ۶۹۱ - روایان حدیث از علمای عامه
- ۶۹۵ - اعتبار حدیث

- کسانی که حدیث را از مسلمات دانسته اند ۶۹۷
- راه های تصحیح حدیث - ۶۹۹
- راه های تصحیح حدیث - ۶۹۹
- ۱ - عدالت راویان ۶۹۹
- ۲ - تصریح به صحت ۶۹۹
- ۳ - احتجاج به حدیث حسن همانند صحیح ۷۰۱
- ۴ - به شعر درآمدن، دلیل بر صحت حدیث - ۷۰۱
- نکات حدیث ۷۰۱
- نکات حدیث - ۷۰۱
- ۱ - امام علی علیه السلام محبوب ترین افراد نزد خداوند ۷۰۱
- ۲ - برتری امام علی علیه السلام بر سایر صحابه - ۷۰۱
- ۳ - امامت حضرت علی علیه السلام ۷۰۳
- ۴ - امام علی علیه السلام برتر از تمام انبیا ۷۰۳
- دوستی اهل بیت «علیهم السلام» ۷۰۵
- دوستی اهل بیت «ع» ۷۰۵
- اهل بیت چه کسانی هستند؟ ۷۰۵
- اهل بیت چه کسانی هستند؟ - ۷۰۵
- الف) اهل بیت در لغت و عرف ۷۰۵
- ب) اهل بیت در قرآن و سنت ۷۰۶
- دوستی اهل بیت در قرآن کریم ۷۰۶
- دوستی اهل بیت علیهم السلام در روایات ۷۰۷
- دوستی اهل بیت علیهم السلام در روایات ۷۰۷
- ۱ - وادار نمودن بر دوستی اهل بیت علیهم السلام ۷۰۸
- ۲ - دوستی اهل بیت دوستی رسول خداست ۷۰۸
- ۳ - حبّ اهل بیت اساس ایمان است ۷۰۹
- ۴ - حبّ اهل بیت علیهم السلام عبادت است ۷۰۹

- ۵ - دوستی اهل بیت علیهم السلام نشانه ایمان است ۷۰۹
- ۶ - دوستی اهل بیت نشانه پاکی ولادت ۷۰۹
- ۷ - سؤال از دوستی اهل بیت در روز قیامت ۷۱۰
- ادله خاص ۷۱۰
- ادله خاص ادله خاص ۷۱۰
- ۱ - امام علی علیه السلام ۷۱۰
- ۲ - فاطمه زهرا علیها السلام ۷۱۱
- ۳ - امام حسن و حسین علیهما السلام ۷۱۱
- برتری ائمه بر انبیا ۷۱۲
- برتری ائمه بر انبیا ۷۱۲
- ادله برتری ۷۱۲
- ۱ - تشبیه امیرالمؤمنین علیه السلام به انبیای سابق ۷۱۲
- ۲ - علی علیه السلام، محبوب ترین خلق نزد خداوند ۷۱۳
- ۳ - اقتدا نمودن حضرت عیسی علیه السلام به حضرت مهدی علیه السلام ۷۱۴
- ۴ - حدیث «نور» ۷۱۴
- ۵ - حدیث شجره واحده ۷۱۵
- ۶ - حدیث «آخوت» ۷۱۵
- تصحیح کلی فضایل اهل بیت «علیهم السلام» ۷۱۸
- تصحیح کلی فضایل اهل بیت «ع» ۷۱۸
- ۱ - تقویت یکدیگر ۷۱۸
- ۲ - تقویت با کثرت طرق ۷۱۸
- ۳ - اتفاق فریقین بر نقل فضایل ۷۲۰
- ۴ - تواتر معنوی احادیث فضایل ۷۲۰
- ۵ - اطمینان به صدور ۷۲۰
- ۶ - عدم خوف از رمی به تشیع ۷۲۲
- ۷ - عدم اعتبار مناقشه در سند فضایل ۷۲۳

- ۸ - تضعیف، به جهت نقل فضایل اهل بیت علیهم السلام ۷۲۴
- ۹ - معیارهای انتخاب روایات نزد اهل سنت!! ۷۲۶
- ۱۰ - تضعیف مغرضانه فضایل اهل بیت علیهم السلام ۷۲۹
- ۱۱ - جرح راویان به اتهام تشیع ۷۳۱
- ۱۲ - تناقض در تضعیفات البانی ۷۳۳
- ۱۳ - جرح راویان به اتهام رفض ۷۳۷
- ۱۳ - جرح راویان به اتهام رفض ۷۳۷
- نقل حدیث از روافض ۷۳۷
- نقل حدیث از روافض ۷۳۷
- ۱ - اسماعیل بن موسی فزاری (۲۴۵ ه.ق) ۷۳۷
- ۲ - بکیر بن عبدالله طائی معروف به «ضخم» (۲۱۳۶) ۷۳۹
- ۳ - تلید بن سلیمان محاربی (۱۹۰ ه.ق) ۷۳۹
- ۴ - ثویر بن ابی فاخته ۷۳۹
- ۵ - جابر بن یزید جعفی (۱۲۸ ه.ق) ۷۳۹
- ۶ - جَمیع بن عمیر ۷۴۱
- ۷ - حارث بن عبدالله همدانی (۶۵ ه.ق) ۷۴۱
- ۸ - حمران بن اعین ۷۴۱
- ۹ - زیاد بن منذر (۵۰ ه.ق) ۷۴۳
- ۱۰ - سعد بن طریف کوفی ۷۴۳
- ۱۱ - سلیمان بن قَوم نحوی ۷۴۳
- ۱۲ - عَباد بن یعقوب اسدی رواجنی کوفی (۲۵۰ ه.ق) ۷۴۳
- ۱۳ - عبدالله بن عبدالقدوس رازی ۷۴۵
- ۱۴ - عبدالله بن صالح هروی (۲۳۳ ه.ق) ۷۴۵
- ۱۵ - عبدالملک بن اعین کوفی ۷۴۵
- ۱۶ - عبدالله بن موسی (۱۲۰-۲۱۳ ه.ق) ۷۴۷
- ۱۷ - عثمان بن عمیر بجلی کوفی ۷۴۷

- ۱۸ - علی بن زید تیمی بصری (۱۲۹ ه.ق) - ۷۴۷
- ۱۹ - عمار بن زریق کوفی (۱۹۵ ه.ق) - ۷۴۹
- ۲۰ - عمرو بن ثابت بکری (۱۷۲ ه.ق) - ۷۴۹
- ۲۱ - عمرو بن حماد قتاد (۲۲۲ ه.ق) - ۷۴۹
- ۲۲ - عمرو بن عبدالله بن عبید کوفی (۱۲۷ ه.ق) - ۷۴۹
- ۲۳ - غالب بن هذیل کوفی - ۷۵۱
- ۲۴ - محمد بن راشد خزاعی (۱۶۰ ه.ق) - ۷۵۱
- ۲۵ - موسی بن قیس حضری - ۷۵۱
- ۲۶ - میناء بن ابی میناء قرشی - ۷۵۳
- ۲۷ - ناصح بن عبدالله کوفی - ۷۵۳
- ۲۸ - نفع بن حارث کوفی - ۷۵۳
- ۲۹ - هارون بن سعد عجلی - ۷۵۳
- ۳۰ - هاشم بن برید کوفی - ۷۵۵
- ۳۱ - وکیع بن جراح - ۷۵۵
- ۳۲ - یونس بن حباب أسیدی - ۷۵۵
- ۳۳ - ابوحمزه ثمالی (۱۵۰ ه.ق) - ۷۵۷
- ۳۴ - ابو عبدالله یجلی - ۷۵۷
- نقدی بر محمود زعبی - ۷۵۷
- بررسی روایات معارض - ۷۵۹
- اشاره - ۷۵۹
- ضرورت تحقیق در احادیث - ۷۶۱
- ضرورت تحقیق در احادیث - ۷۶۱
- اهتمام پیامبر صلی الله علیه وآله به تدوین حدیث - ۷۶۲
- ضرورت بازنگری در احادیث - ۷۶۳
- جهات بازنگری در حدیث - ۷۶۴
- جهات بازنگری در حدیث - ۷۶۴

- ۱ - رواج نسبت دروغ به رسول خدا صلی الله علیه وآله ۷۶۴
- ۲ - فرصت دادن به اخبار و راهبان ۷۶۴
- ۳ - تجارت با حدیث ۷۶۵
- ۴ - جعل حدیث در یاری مذهب ۷۶۶
- راههای بازنگری ۷۶۷
- راههای بازنگری ۷۶۷
- ۱ - عرض حدیث بر قرآن ۷۶۸
- ۲ - عرض حدیث بر سنت متواتر ۷۶۹
- ۳ - عرض حدیث بر عقل قطعی ۷۶۹
- ۴ - عرض حدیث بر تاریخ صحیح ۷۷۰
- ۵ - عرض حدیث بر اتفاق امت ۷۷۰
- ارزیابی احادیث نزد شیعه ۷۷۱
- ارزیابی صحیحین نزد عامه ۷۷۲
- بررسی حدیث صلی الله علیه وسلم اصحابی کالتجوم رحمهما الله ۷۷۴
- بررسی حدیث صلی الله علیه وسلم اصحابی کالتجوم رحمهما الله ۷۷۴
- مفهوم صحابه ۷۷۴
- مفهوم اصطلاحی صحابه ۷۷۵
- آرای مختلف در مورد صحابی ۷۷۵
- تضعیف حدیث ۷۷۶
- تضعیف حدیث ۷۷۶
- ۱ - احمد بن حنبل (۲۴۱) ۷۷۶
- ۲ - ابوبکر بزاز (۲۹۲) ۷۷۶
- ۳ - ابن عدی (۳۶۵) ۷۷۷
- ۴ - ابن حزم (۴۵۶) ۷۷۷
- ۵ - ابن عبد البر (۴۳۶) ۷۷۸
- ۶ - ابن الجوزی (۵۹۷) ۷۷۸

- ۷ - شمس الدین ذهبی (۷۴۸) ----- ۷۷۸
- ۸ - ابن قیم جوزیه (۷۵۱) ----- ۷۷۸
- ۹ - ابن الهمام حنفی (۸۶۱) ----- ۷۸۰
- ۱۰ - جلال الدین سیوطی (۹۱۱) ----- ۷۸۰
- ۱۱ - قاضی شوکانی (۱۲۵۰) ----- ۷۸۰
- ۱۲ - محمّد نصرالدین البانی (معاصر) ----- ۷۸۰
- بررسی کلی روایات ----- ۷۸۰
- بررسی کلی روایات ----- ۷۸۰
- ۱ - روایت عبدالله بن عمر ----- ۷۸۰
- ۲ - روایت عمر بن خطاب ----- ۷۸۲
- ۳ - روایت جابر بن عبدالله انصاری ----- ۷۸۲
- ۴ - روایت عبدالله بن عباس ----- ۷۸۲
- ۵ - روایت ابوهریره ----- ۷۸۲
- ۶ - روایت انس بن مالک ----- ۷۸۲
- البانی و تضعیف سندهای حدیث ----- ۷۸۲
- بررسی دلالت حدیث ----- ۷۸۶
- بررسی احادیث فضایل خلفا ----- ۷۸۸
- بررسی احادیث فضایل خلفا ----- ۷۸۸
- ۱ - جعل روایات در شأن خلفا ----- ۷۸۸
- ۲ - وجود کتّابین ----- ۷۹۰
- ۳ - تضعیف روایات ----- ۷۹۴
- ۳ - تضعیف روایات ----- ۷۹۴
- الف) روایات فضایل خلفا!! ----- ۷۹۴
- ب) روایات خلافت خلفا ----- ۷۹۶
- ۴ - استناد نکردن خلفا به این روایات ----- ۷۹۷
- ۵ - مخالفت روایات با آروزی ابوبکر ----- ۷۹۸

- ۶ - انتساب خلیفه به ابوبکر ۷۹۸
- ۷ - اعتراف به عدم نص ۷۹۸
- اشکالات دیگر ۷۹۹
- حکم کذابین ۸۰۰
- حکم حافظان احادیث جعلی ۸۰۰
- بررسی حدیث صلی الله علیه وسلم عشره مبشره رحمهما الله ۸۰۱
- بررسی حدیث صلی الله علیه وسلم عشره مبشره رحمهما الله ۸۰۱
- نقل حدیث ۸۰۱
- نقل حدیث ۸۰۱
- الف) حدیث عبدالرحمن بن عوف ۸۰۱
- ب) طریق سعید بن زید ۸۰۳
- ج) طریق عبدالله بن عمر ۸۰۵
- اشکالات کلی ۸۰۶
- حکم جعل حدیث ۸۰۸
- بررسی حدیث صلی الله علیه وسلم اقتدای به شیخین رحمهما الله ۸۱۰
- بررسی حدیث صلی الله علیه وسلم اقتدای به شیخین رحمهما الله ۸۱۰
- متن حدیث ۸۱۰
- راویان حدیث از صحابه ۸۱۱
- راویان حدیث از صحابه ۸۱۱
- ۱ - حدیث حذیفه ۸۱۱
- ۲ - حدیث ابن مسعود ۸۱۳
- ۳ - حدیث ابی الدرداء ۸۱۴
- ۴ - حدیث انس بن مالک ۸۱۴
- ۵ - حدیث عبدالله بن عمر ۸۱۵
- ۶ - حدیث جده عبدالله بن ابی الهذیل ۸۱۵
- تضعیف حدیث نزد بزرگان اهل سنت ۸۱۶

تضعیف حدیث نزد بزرگان اهل سنت ۸۱۶

۱ - ابو حاتم رازی ۸۱۶

۲ - ابو عیسیٰ ترمذی ۸۱۶

۳ - ابوبکر بزاز ۸۱۶

۴ - ابو جعفر عقیلی ۸۱۶

۵ - ابوبکر نقاش ۸۱۶

۷ - ابوالحسن دارقطنی ۸۱۸

۸ - ابن حزم اندلسی ۸۱۸

۹ - شمس الدین ذهبی ۸۱۸

۱۰ - نورالدین هیثمی ۸۱۸

۱۱ - ابن حجر عسقلانی ۸۱۸

نقد دلالت حدیث ۸۱۹

بررسی حدیث صلی الله علیه وسلم سنت خلفار حمهما الله ۸۲۱

بررسی حدیث صلی الله علیه وسلم سنت خلفار حمهما الله ۸۲۱

نقل حدیث ۸۲۱

نقد اجمالی حدیث ۸۲۲

ترجمه عریاض بن ساریه ۸۲۳

ترجمه راویان طبقه دوم ۸۲۴

راویان طبقه سوم ۸۲۴

راویان طبقه چهارم ۸۲۶

راویان طبقه پنجم ۸۲۷

نقد متن حدیث ۸۲۸

بررسی ادله خلافت ابوبکر ۸۳۰

اشاره ۸۳۰

عدم نص صریح بر خلافت ابوبکر ۸۳۰

عدم وجود اجماع بر خلافت ابوبکر ۸۳۲

- ۸۳۲ عدم وجود اجماع بر خلافت ابوبکر عدم وجود اجماع بر خلافت ابوبکر
- ۸۳۲ الف) عدم صلاحیت اجماع
- ۸۳۳ ب) عدم تحقق اجماع
- ۸۳۳ بیعت با ابوبکر کاری بدون فکر
- ۸۳۴ عوامل مساعد با خلافت ابوبکر
- ۸۳۵ نقد و بررسی ادله خلافت ابوبکر
- ۸۳۵ دلیل اول
- ۸۳۶ دلیل دوم
- ۸۳۷ دلیل سوم
- ۸۳۷ دلیل چهارم
- ۸۳۸ دلیل پنجم
- ۸۳۸ دلیل ششم
- ۸۳۹ دلیل هفتم
- ۸۴۰ دلیل هشتم
- ۸۴۲ دلیل نهم
- ۸۴۳ دلیل دهم
- ۸۴۳ دلیل یازدهم
- ۸۴۴ دلیل دوازدهم
- ۸۴۷ نهج البلاغه و مدح خلفا!!!
- ۸۴۷ نهج البلاغه و مدح خلفا!!!
- ۸۴۷ مدح عمر!!
- ۸۵۱ مدح عثمان!!
- ۸۵۲ منابع و مأخذ
- ۸۸۶ درباره مرکز

امام شناسی و پاسخ به شبهات (امامت در حدیث)

مشخصات کتاب

سرشناسه: رضوانی، علی اصغر، ۱۳۴۱ -

عنوان و نام پدیدآور: امام شناسی و پاسخ به شبهات / تالیف علی اصغر رضوانی.

مشخصات نشر: قم: مسجد مقدس جمکران، -۱۳

مشخصات ظاهری: ج.

شابک: ۵۵۰۰۰ ریال: ج.۲: ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۳-۰۵۲-۳؛ ۹۵۰۰۰ ریال: ج.۲، چاپ سوم؛ ۳۴۰۰۰ ریال: چاپ اول: ۹۶۴-۹۷۳-

۴-۰۵۲

وضعیت فهرست نویسی: برون سپاری.

یادداشت: فهرست نویسی بر اساس جلد دوم، ۱۳۸۶.

یادداشت: ج.۲ (چاپ سوم: زمستان ۱۳۸۹).

یادداشت: کتابنامه.

مندرجات: ج.۲. امامت در حدیث

موضوع: امامت -- پرسشها و پاسخها

موضوع: امامت -- احادیث

موضوع: ولایت -- احادیث

شناسه افزوده: مسجد جمکران (قم)

رده بندی کنگره: BP۲۲۳/ر۶الف۵۸۴ ۱۳۰۰ی

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۵

شماره کتابشناسی ملی: ۱۰۴۱۸۲۸

امام شناسی و پاسخ به شبهات

تالیف علی اصغر رضوانی

ص: ۳

فهرست اجمالی

پیشگفتار..... ۷

امامت عامه در احادیث

۱۱	احادیث و راه کار وحدت
۱۲	احادیث و حقیقت امامت
۱۵	احادیث و وجوب امامت
۱۶	احادیث و اصولی بودن امامت
۱۹	احادیث و نصّ بر امام
۲۱	احادیث و رأی اکثریت
۲۳	احادیث و بیعت
۲۹	احادیث و شورا
۳۸	احادیث و اجماع
۴۱	نقد و بررسی اشکالات نظریه نصّ و تعیین
۵۳	احادیث و برتری امام
۵۴	احادیث و علم غیب
۵۸	احادیث و اطاعت از پیشوای ستمگر
۶۵	احادیث و امامت کودک

امامت و ولایت امیر مؤمنان علیه السلام در احادیث

۷۰	حدیث غدیر
۱۵۶	حدیث ولایت
۱۷۴	حدیث دار
۱۹۳	حدیث وصایت
۲۱۵	حدیث منزلت
۲۴۰	حدیث علی منّی و انا من علی

امامت و ولایت اهل بیت علیهم السلام در احادیث

۲۵۳	حدیث دوازده خلیفه
۲۹۷	حدیث معرفت امام

مرجعیت دینی اهل بیت علیهم‌السلام در احادیث

- ۳۱۱ حدیث ثقلین
- ۳۵۲ حدیث مدینه علم
- ۳۹۹ حدیث سفینه
- ۴۱۵ حدیث امان
- ۴۲۱ حدیث علی مع الحق و الحق مع علی
- ۴۲۸ حدیث «فاروق اعظم و صدیق اکبر»

فضایل اهل بیت علیهم‌السلام در احادیث

- ۴۳۹ حدیث نور
- ۴۴۵ امام علی علیه‌السلام اولین مسلمان و مؤمن
- ۴۶۳ حدیث سدّ ابواب
- ۴۷۸ حدیث ردّ شمس
- ۴۹۱ حدیث اخوت
- ۵۰۳ حدیث طیر
- ۵۱۹ دوستی اهل بیت علیهم‌السلام
- ۵۲۶ برتری ائمه بر انبیا
- ۵۳۲ تصحیح کلی فضایل اهل بیت علیهم‌السلام

بررسی روایات معارض

- ۵۶۵ ضرورت تحقیق در احادیث
- ۵۷۸ بررسی حدیث اصحابی کالنجوم
- ۵۹۰ بررسی احادیث فضایل خلفا
- ۶۰۲ بررسی حدیث عشره مبشره
- ۶۱۱ بررسی حدیث اقتدای به شیخین
- ۶۲۱ بررسی حدیث سنت خلفا
- ۶۲۹ بررسی ادله خلافت ابوبکر
- ۶۴۶ نهج البلاغه و مدح خلفا!!
- ۶۵۲ منابع و مأخذ
- ۶۶۱ فهرست آیات
- ۶۶۵ فهرست تفصیلی

یکی از منابع غنی تشریح و استنباط که بخش عظیمی از معارف دینی ما را در خود جای داده، احادیث نبوی است. این احادیث از جایگاه ویژه ای نزد عموم مسلمین برخوردار است. احادیثی که در حقیقت بیان و شرح کتاب خدا قرآن کریم به حساب می آید.

از طرفی دیگر ما معتقدیم که سنت نبوی برای ما حجت است و این از جمله امور معلوم و بدیهی است که احتیاج به بحث و استدلال ندارد؛ زیرا در غیر این صورت، معارف و تعالیم قرآن مبهم مانده و عمل به شریعت تعطیل خواهد شد؛ چون قرآن کریم متعرض جزئیات احکام نشده بلکه تنها در صدد بیان اصل تشریح و کلیت شریعت است و بیان خصوصیات و جزئیات آن به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله واگذار شده است.

خداوند متعال می فرماید: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ»؛^(۱) «و ما این ذکر [قرآن] را به تو نازل کردیم تا آنچه را که به سوی مردم نازل شده است برای آن ها روشن سازی». و می دانیم که تنها راه رسیدن به بیانات و سنت نبوی همین روایاتی است که در دست ما وجود دارد.

از جمله روایاتی که از طریق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید و در حکم شرح و توضیح آیات قرآن است، روایاتی است که مربوط به امامت و ولایت امام علی علیه السلام، یا امامت عموم اهل بیت علیهم السلام و یا مرجعیت دینی آن بزرگواران و یا فضایل آنان است. روایاتی صحیح

ص: ۷

السند یا متواتر که به طور وفور در مصادر حدیثی فریقین شیعه و سنی وجود دارند ولی از آنجا که بحث ما با اهل سنت است لذا تنها به روایاتی اکتفا می کنیم که در مصادر حدیثی اهل سنت آمده است و این مقتضای قانون مناظره است که ما اهتمام ویژه ای به آن داریم.

لازم به ذکر است که مجموعه مباحث حدیثی این کتاب همانند مباحث امامت در قرآن به دو بخش تقسیم می شود: یکی مباحث حدیثی که مربوط به مباحث امامت عامه است، و دیگری مباحث حدیثی که مربوط به امامت خاصه می باشد، و در هر دو بخش به ذکر روایات نبوی می پردازیم.

علی اصغر رضوانی

ص: ۸

از روایات نبوی استفاده می شود که تمسک به کتاب و عترت معصوم پیامبرعلیهم السلام است که می تواند انسان را از تفرقه دور ساخته و به خدا نزدیک کند.

خداوند سبحان می فرماید: « وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا »؛^(۱) «و همگی به ریسمان خدا، چنگ زنید، و پراکنده نشوید.»

و از حدیث ثقلین استفاده می شود که قرآن و عترت به عنوان دو ریسمان خدا می توانند انسان را از گمراهی و ضلالت نجات داده و به حق و حقیقت و لقاء الهی رهنمون سازند.

ترمذی به سند خود از جابر بن عبدالله نقل می کند که گفت: در حجه الوداع روز عرفه رسول خداصلی الله علیه وآله را دیدم که بر شتری سوار بود و خطبه می خواند. شنیدم که حضرت می فرمود: «ای مردم! در میان شما چیزی می گذارم که اگر به آن تمسک کنید هرگز گمراه نمی شوید: کتاب خدا و عترتم را».^(۲)

کتاب خدا و عترت معصوم پیامبرعلیهم السلام هر دو ریسمان هدایت به سوی خداوند سبحانند. یکی به عنوان قرآن صامت (قرآن) و دیگری به عنوان قرآن ناطق (اهل بیت علیهم السلام) و بر امت اسلامی است که با تمسک به آن دو، خود را از ضلالت و گمراهی رهانیده و به هدایت الهی رهنمون سازند.

و لذا در برخی از روایات تعبیر «ما إن اعتصمتم بهما» به کار رفته و در برخی دیگر به جای «ثقلین» از تعبیر «حبلین» استفاده شده است.^(۳) تا با آیه شریفه « وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ

لَّهُ » هماهنگ شود.

ص: ۱۱

۱- ۲. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

۲- ۳. صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۲۱.

۳- ۴. رجوع شود به قسمت حدیث الثقلین.

با مراجعه به روایات ۱ نیز پی می بریم که برای امامت، معنای جامع و کاملی است که مرجعیت دینی و سیاسی از شؤونات آن به حساب می آید.

۱ - در حدیث معروفی که شیعه و سنی آن را نقل کرده اند پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «من مات ولم يعرف إمام زمانه مات میتة جاهلیة»^(۱) «هر کس بمیرد و پیشوای زمان خود را نشناسد مرده است از نوع مردن زمان جاهلیت.»

این تعبیر خیلی شدید است؛ زیرا در زمان جاهلیت مردم مشرک بودند و حتی توحید و نبوت نداشتند. روشن است که امامت به معنای ولایت معنوی، می تواند از اصول دین باشد و عدم شناخت آن باعث مردن به نوع جاهلی گردد.

۲ - در سیره ابن هشام آمده است: «بنی عامر بن صعصعه خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدند، حضرت آنان را به سوی خدا دعوت نمود و نبوت خود را بر آنان عرضه کرد... در این هنگام یک نفر از آن جماعت (بحیره بن فراس) به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: به من بگو! اگر ما با تو بر اسلام بیعت کردیم و خداوند تو را بر مخالفان غلبه داد، آیا ما در خلافت بعد از تو سهمی داریم؟ آن حضرت فرمود: امر خلافت به دست خدا است، هر کجا که بخواهد قرار می دهد.

در این هنگام بحیره به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: آیا ما جان خود را برای دفاع از تو بدیم ولی هنگامی که خداوند تو را بر دشمنان غلبه داد خلافت به غیر ما برسد؟ ما احتیاجی به اسلام تو نداریم»^(۲).

ص: ۱۲

۱- ۵. شرح مقاصد، ج ۵، ص ۲۳۹.

۲- ۶. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۳۲.

۳- امام رضا علیه السلام به عبدالعزیز بن مسلم فرمود: «مردم مگر مقام و منزلت امامت در میان امت را می دانند تا روا باشد که انتخاب آن به اختیار ایشان واگذار شود؟ همانا امامت، قدرش والاتر و شأنش بزرگ تر و منزلتش عالی تر و مکانش رفیع تر و عمقش ژرف تر از آن است که مردم با عقل خود به آن برسند یا با آرای خود آن را دریابند و یا به انتخاب خویش امامی را منصوب کنند؟»

همانا امامت مقامی است که خدای - عزّ وجلّ - بعد از رتبه نبوّت و خلّت در مرتبه سوم به ابراهیم علیه السلام اختصاص داد و به آن فضیلت، مشرّفش ساخت و نامش را بلند و استوار نمود و فرمود: «همانا من تو را امام مردم قرار دادم». ابراهیم خلیل علیه السلام از نهایت شادی به خداوند عرض کرد: «از فرزندان من هم؟» او فرمود: «پیمان و فرمان من به ستمکاران نمی رسد...».

همانا امامت، خلافت خدا و خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله و مقام امیرالمؤمنین علیه السلام و میراث حسن و حسین علیهما السلام است. همانا امامت، زمام دین و مایه نظام مسلمانان و صلاح دنیا و عزّت مؤمنان است. همانا امامت، ریشه با نموّ اسلام و شاخه بلند آن است. کامل شدن نماز، روزه، حجّ، جهاد و بسیار شدن غنیمت و صدقات به آن است.

امام، مانند خورشید طالع است که نورش عالم را فرا گیرد و خودش در افق است به نحوی که دست ها و دیدگان به آن نرسد. امام، ماه تابان، چراغ فروزان، نور درخشان و ستاره راهنما در شدت تاریکی ها است.

امام، آب گوارای زمان تشنگی، رهبری به سوی هدایت و نجات بخش از هلاکت است.

امام، آتش روی تپه (رهنمای گمشدگان)، گرما ده سرمازدگان و رهنمای مهلکه ها است. هر که از او جدا گردد هلاک شود.

امام، ابری بارنده، بارانی شتابنده، خورشیدی فروزنده، سقفی سایه دهنده، چشمه ای جوشنده و برکه و گلستان است.

امام، از گناهان پاک و از عیب‌ها برکنار است. به دانش مخصوص و به خویشتن داری نشانه دار است. موجب نظام دین و عزت مسلمین و باعث خشم منافقان و هلاکت کافران است.

پس کیست که بتواند امام را بشناسد و یا انتخاب امام برای او ممکن باشد؟

هیئات! هیئات! در اینجا خرده‌ها گم گشته، خویشتن داری‌ها بیراهه رفته است. عقل‌ها سرگردان، دیده‌ها بی نور، بزرگان کوچک، حکیمان متحیر، خردمندان کوتاه فکر، خطیبان درمانده، شاعران وامانده، ادیبان ناتوان، و سخندانان درمانده اند که بتوانند یکی از شوون و فضایل امام را توصیف کنند و آنان همگی به عجز و ناتوانی معترفند. چگونه می‌توان تمام اوصاف و حقیقت امام را بیان کرد، یا مطلبی از امر او فهمید و جایگزینی که کار او را انجام دهد برایش پیدا کرد؟!

ممکن نیست، چگونه و از کجا؟ در صورتی که او از دست یاران و وصف کنندگان اوج گرفته و مقام ستاره در آسمان را دارد، او کجا و انتخاب بشر کجا؟ او کجا و خرد بشر کجا؟ او کجا و ماندی برای او کجا؟» (۱)

ص: ۱۴

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «هر کس بمیرد در حالی که امام زمان خود را نشناخته باشد، به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است»^(۱).

به همین مضمون در کتاب های اهل سنت نیز روایات فراوانی آمده است.

سعدالدین تفتازانی در «شرح مقاصد»^(۲) و ملا علی قاری در «شرح فقه اکبر»^(۳) و خواجه نصیرالدین طوسی در «تلخیص المحصل»^(۴) به این حدیث بر وجوب امامت تمسک کرده اند.

کیفیت استدلال به این حدیث آن است که: چنین حکم قطعی ای مستلزم آن است که زمان هیچ گاه خالی از امام نباشد.

امام رضاعلیه السلام فرمود: «... ان الامامه زمام الدین ونظام المسلمین وصلاح الدین وعز المؤمنین...»^(۵) «... همانا امامت، زمام دین و نظام مسلمین و صلاح دنیا و عزت مؤمنین است.»

حضرت علی علیه السلام می فرماید: «اللهم بلی لا تخلو الأرض من قائم لله بحجه إما ظاهراً مشهوراً أو خائفاً مغموراً»^(۶) «بار خدایا! آری زمین تهی نماند از کسی که حجت برپای خداست، یا پایدار و شناخته است و یا ترسان و پنهان از دیده هاست.»

ص: ۱۵

۱- ۸. شرح مقاصد، ج ۵، ص ۲۳۹.

۲- ۹. همان.

۳- ۱۰. شرح الفقه الاکبر، ص ۱۷۹.

۴- ۱۱. تلخیص المحصل، ص ۴۰۷.

۵- ۱۲. کافی، ج ۱، ص ۲۰۰.

۶- ۱۳. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷.

۱ - در حدیث مستفیضی که از شیعه و سنی رسیده پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «من مات ولم يعرف إمام زمانه مات میتة الجاهلیة»؛^(۱) «هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است.»

از این حدیث استفاده می شود که معرفت امام، حقیقتی است که اگر حاصل گردد دین انسان ثابت شده و گرنه دین او دین جاهلیت خواهد بود. حال با این تعبیرات چگونه می توان گفت که امامت از فروع دین یا اصول مذهب است؟

فخر رازی در خبری از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: «هر کس بمیرد و امام زمان خویش را نشناسد باید بمیرد؛ خواه به دین یهودیت و خواه به دین نصرانیت».^(۲) که این نشانه اهمیت اصل امامت است.

۲ - حاکم نیشابوری به سند خود از حنش کنانی نقل می کند که شنیدم از ابوذر در حالی که دست خود را به درب کعبه گرفته بود، فرمود: «ای مردم! هر کس مرا می شناسد من همانم که مرا می شناسید و هر کس که مرا انکار می کند من ابوذر، از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «مثل اهل بیتم مثل کشتی نوح است، هر کس بر آن وار شود نجات یافته و هر کس از آن تخلّف کند غرق شده است».^(۳)

این حدیث دلالت دارد بر این که هر کس قائل به امامت اهل بیت علیهم السلام نبوده و آنان را پیشوا و مقتدای خود نداند و در دین به آن ها اقتدا نکند اهل ضلالت بوده و هلاک خواهد شد.

ص: ۱۶

۱- ۱۴. شرح مقاصد، مبحث امامت.

۲- ۱۵. رساله المسائل الخمسون در ضمن مجموعه الرسائل، ص ۳۸۴.

۳- ۱۶. مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۳۴۳.

۳- از برخی روایات صحاح از اهل سنت استفاده می شود که جماعت بسیاری از صحابه بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله به قهقری بازگشته و مرتد شدند، و با تأمل در تاریخ بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه وآله پی می بریم که سببی برای ارتداد آنان جز اعراض از امر خلافت علی علیه السلام و شکستن حرمت ولایت آن حضرت نبوده است.

بخاری به سند خود از ابوهریره نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «روز قیامت گروهی از اصحابم را بر من وارد می کنند، آن گاه آنان را از نزدیک شدن به حوض کوثر باز می دارند. به خدا عرض می کنم: بار پروردگارا! اینان اصحاب منند. خداوند در جواب می فرماید: نمی دانی که بعد از تو چه کردند، آنان به قهقری بازگشته و مرتد شدند» (۱).

و می دانیم که این گونه تعبیرات تنها با این سازگاری دارد که امامت از اصول دین به حساب آید.

۴- در حدیثی امام رضا علیه السلام به عبدالعزیز بن مسلم می فرماید: «مگر مردم مقام و منزلت امامت را در میان امت می دانند تا روا باشد که به اختیار و انتخاب ایشان واگذار شود؟ همانا امامت، قدرش والاتر، و شأنش بزرگ تر، و منزلتش عالی تر، و مکانش رفیع تر، و عمقش ژرف تر از آن است که مردم با عقل خود به آن برسند، یا با آرای خود آن را دریابند، و یا به انتخاب خویش امامی را منصوب کنند.

همانا امامت، مقامی است که خدای - عزّ وجلّ - بعد از رتبه نبوت و خلت، در مرتبه سوم به ابراهیم اختصاص داد و به آن فضیلت مشرفش ساخت، و نامش را بلند و استوار نمود و فرمود: «همانا من تو را امام مردم قرار دادم». ابراهیم خلیل علیه السلام از نهایت شادی به خداوند عرض کرد: «از فرزندان من هم؟» فرمود: «پیمان و فرمان من به ستمگران نمی رسد».

پس کیست که بتواند امام را بشناسد و یا انتخاب امام برای او ممکن باشد؟

ص: ۱۷

هیئات! هیئات! در اینجا خردها گم گشته، خویشتن داری ها بیراهه رفته، عقل ها سرگردان، دیده ها بی نور، بزرگان کوچک، حکیمان متحیر، خردمندان کوتاه فکر، خطیبان درمانده، شاعران وامانده، ادیبان ناتوان، و سخن دانان درمانده اند که بتوانند یکی از شئون و فضایل امام را توصیف کنند. و آنان همگی به عجز و ناتوانی خود معترفند. چگونه می توان تمام اوصاف و حقیقت امام را بیان کرد، یا مطلبی از امر او را فهمید، و جایگزینی که کار او را انجام دهد پیدا کرد؟!

ممکن نیست، چگونه و از کجا؟ در صورتی که او از دست یاران و وصف کنندگان اوج گرفته، و مقام ستاره در آسمان را دارد، او کجا و انتخاب بشر کجا؟ او کجا و خرد بشر کجا؟ او کجا و ماندی برای او کجا؟...» (۱).

ص: ۱۸

۱ - سیوطی به سندش از ابن زید نقل کرده: «هنگامی که خداوند آتش را خلق کرد ملائکه ضجّه شدیدی کشیدند و عرض کردند: پروردگار ما! چرا آتش را خلق کردی؟ خداوند فرمود: برای کسی از مخلوقاتم خلق کردم که مرا معصیت کند. در آن هنگام کسی جز ملائکه خلق نشده بود. ملائکه عرض کردند: ای پروردگار ما! آیا ممکن است زمانی بر ما بیاید که تو را معصیت کنیم؟ خداوند فرمود: هرگز. ولی من اراده کرده ام تا در روی زمین مخلوقاتی را بیافرینم و بر آن ها خلیفه و جانشین قرار دهم، مخلوقاتی که خونریزی کرده و در روی زمین فساد خواهند نمود...» (۱).

۲ - ابن هشام نقل می کند: جماعتی از قبیله «بنی عامر بن صعصعه خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله رسیدند. حضرت آنان را به خداوند متعال دعوت و خود را بر آنان عرضه نمود. شخصی از آنان به نام «بحیره بن فراس» به رسول خداصلی الله علیه وآله عرض کرد: به من بگو اگر ما با تو بر اسلام بیعت کنیم، آن گاه که بر دشمنانت غلبه کردی، آیا ما بعد از تو حقی در امر خلافت داریم؟ حضرت فرمود: امر امامت و خلافت و جانشینی من به دست خداست و هر جا که صلاح بداند قرار می دهد. او در جواب پیامبرصلی الله علیه وآله عرض کرد: آیا ما گلوهای خود را هدف تیر و نیزه ها قرار دهیم تا شما به پیروزی برسید، ولی در خلافت و جانشینی تو سهمی نداشته باشیم؟ ما این چنین دینی را نمی پذیریم...» (۲).

۳ - ابن کثیر نیز به سند خود نقل می کند که قبیله «کنده» به خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله شرفیاب شده، عرض کردند: اگر تو بر دشمنانت ظفر یافتی ما را در خلافت

ص: ۱۹

۱- ۱۹. درّ المنثور، ج ۱، ص ۹۴.

۲- ۲۰. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۸۴؛ سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۳۲؛ سیره حلبی، ج ۲، ص ۳.

و جانشینی بعد از خود سهیم می گردانی؟ حضرت فرمود: ملک و سلطنت و حکومت برای خداوند است، هر کجا که صلاح بدانند آن را قرار می دهد. آنان نیز به رسول خداصلی الله علیه وآله عرض کردند: ما را به دینی که آورده ای حاجتی نیست. (۱)

۴ - همو نقل می کند که «عامر بن طفیل» و «اربد بن قیس» در مدینه خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله رسیدند، عامر بن طفیل عرض کرد: ای محمّد! اگر من اسلام آورم چه امتیازی برایم قرار خواهی داد؟ حضرت فرمود: هر امتیازی که مسلمانان دارند، به تو نیز خواهم داد. عامر گفت: آیا امر خلافت و جانشینی بعد از خود را به من وا می گذاری؟ پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: امر امامت برای تو و قومت نخواهد بود. (۲)

ص: ۲۰

۱- ۲۱. سیره ابن کثیر، ج ۲، ص ۱۵۹.

۲- ۲۲. همان، ج ۴، ص ۱۱۴.

روایات نیز همانند آیات قرآن اکثریت را میزان حَقانیت نمی شمارد، بلکه حق و حقیقت را تأیید می کند گرچه پیروان آن اندک باشند. اینک به برخی از این روایات اشاره می کنیم:

۱ - بخاری و دیگران به سند صحیح از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کنند که فرمود: «در آن زمان که در کنار حوض کوثر ایستاده ام ناگهان گروهی را می آورند، بعد از آن که آنان را شناختم - که اصحاب منند - شخصی بین من و آنان ظاهر می گردد و امر به حرکت آنان می کند. من می گویم: به کجا می روند؟ در جواب می گوید: به خدا سوگند! به طرف جهنم. می گویم: چه کرده اند؟ می گوید: آنان بعد از تو مرتد شده و به افکار جاهلیت باز گشتند... آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من نمی بینم که نجات یابند مگر عده کمی از آنان».(۱)

۲ - ابویوب انصاری می گوید: شنیدم از پیامبر صلی الله علیه و آله که به عمار یاسر فرمود: «گروه ظالم تو را خواهند کشت، در حالی که تو بر حقی و حق با توست. ای عمار! اگر علی علیه السلام را دیدی که به سوی می رود و بقیه مردم به جانب دیگر، تو با علی علیه السلام باش و مردم را رها کن، زیرا او کسی است که تو را هرگز به گمراهی هدایت نمی کند و از هدایت خارج نمی گرداند».(۲)

۳ - پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هیچ امتی بعد از پیامبر خود اختلاف نمی کند، مگر آن که اهل باطلش بر اهل حق غلبه خواهد کرد».(۳)

ص: ۲۱

۱- ۲۳. صحیح بخاری، ج ۷، ص ۲۰۸، باب الحوض.

۲- ۲۴. مناقب خوارزمی، ص ۱۰۵؛ ترجمه امام علی علیه السلام، ابن عساکر، ج ۳، ص ۲۱۴، ح ۱۲۱۹؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۱۴.

۳- ۲۵. جامع الصغیر، سیوطی، ج ۲، ص ۱۴۲.

۴- امام حسین علیه السلام فرمود: «مردم بنده دنیا هستند و دین از زبان آنان تجاوز نمی کند، به دور دین می گردند مادامی که معیشتشان تأمین گردد، ولی هنگامی که به بلا امتحان گردند دین داران کم می شوند».(۱)

ابن مسعود می فرماید: «هیچ گاه نباید یکی از شما "إمَّعَه" باشد؛ یعنی این که بگوید: من با مردم هستم. انسان باید خودش را آماده پذیرش حق و حقیقت و ایمان کند، ولو همه مردم کافر شوند».(۲) زیرا خداوند متعال در موارد متعددی از کتابش اکثریت را مذمت کرده است؛ آنجا که می فرماید: «وَإِنْ تُطِيعُوا أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ لِيُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ»؛(۳) «اگر از بیشتر کسانی که در روی زمین هستند اطاعت کنی، تو را از راه خدا گمراه می کنند؛ (زیرا) آن ها تنها از گمان پیروی می نمایند، و تخمین و حدس (واهی) می زنند».(۴) «وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ»؛(۴) «و بیشتر مردم، هر چند اصرار داشته باشی، ایمان نمی آورند!» «وَقَلِيلٌ مِنَ عِبَادِ الشُّكُورِ»؛(۵) «ولی عده کمی از بندگان من شکر گزارند!» و «وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَا هُمْ»؛(۶) «و بسیاری از شریکان (و دوستان) به یکدیگر ستم می کنند، مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند؛ اما عده آنان کم است!»

ص: ۲۲

۱- ۲۶. مقتل خوارزمی، ص ۲۳۷؛ تحف العقول، ص ۲۴۵.

۲- ۲۷. مفتاح دار السعاده، ج ۱، ص ۱۴۷.

۳- ۲۸. سوره انعام، آیه ۱۱۶.

۴- ۲۹. سوره یوسف، آیه ۱۰۳.

۵- ۳۰. سوره سبأ، آیه ۱۳.

۶- ۳۱. سوره ص، آیه ۲۴.

از جمله مباحث فقهی و کلامی این که آیا بیعت مردم با شخصی به عنوان حاکم اسلامی، و یا بیعت اهل حلّ و عقد و یا حتّی بیعت دو یا یک نفر با شخصی، به حکومت آن شخص مشروعیت می بخشد یا این که مشروعیت حکومت هر شخص، از آنجا که حاکمیت و حکومت بالاصاله از برای خداست، باید از جانب خداوند - با واسطه یا بدون واسطه - ثابت شود و بیعت مردم در حقیقت التزامی عملی از جانب آنان بوده و تعهدی است بر گوش دادن به سخنان حاکم و اطاعت کردن از دستوراتش و این بیعت، عهدی است که ثمره و فایده اش تنها برای بیعت کننده است؟

اهل سنت قول اوّل، و شیعه امامیه قول دوم را برگزیده اند. اکنون به بررسی این موضوع می پردازیم.

بیعت در لغت

۱ - خلیل بن احمد فراهیدی می گوید: «بیعت دست به دست هم دادن بر ایجاب بیع و معامله است، همچنین به معنای دست به دست هم دادن برای اطاعت نیز به کار می رود».^(۱)

۲ - فیومی نیز دقیقاً همان معنای خلیل بن احمد را در مورد بیعت ذکر کرده است.^(۲)

۳ - راغب اصفهانی می گوید: «"بایع السلطان؛ با سلطان بیعت کرد" یعنی این که فرد به ازای خدماتی که سلطان انجام می دهد، پیروی و اطاعت از وی را می پذیرد...».^(۳)

۴ - ابن اثیر می گوید: «بیعت عبارت است از معاقد و معاهده».^(۴)

ص: ۲۳

۱- ۳۲. ترتیب کتاب العین، ماده بیع.

۲- ۳۳. المصباح، ماده بیع.

۳- ۳۴. مفردات راغب، ماده بیع.

۴- ۳۵. النهایه، ماده بیع.

روشن شد که بیعت و بیع، افزون بر آن که از یک ریشه و ماده اند، دارای معنای نزدیک به هم هستند.

لغویین در سرّ ارتباط معنوی آن می گویند: «اصل این واژه (ب،ی،ع) دلالت بر معاقدۀ و مبادله مال به مال دارد و بیعت نیز چون در حقیقت نوعی مبادله و معامله است، از همین ریشه گرفته شده است».

ابن اثیر در ادامه معنای بیعت می افزاید: «گویا هریک از آن دو (مبايعان) آنچه در اختیار دارند، به طرف مقابل می فروشند...».

بیعت در اصطلاح

ابن خلدون می گوید: «بیعت، پیمان بستن برای فرمان بری و اطاعت است. بیعت کننده با امیر خویش پیمان می بندد که در امور مربوط به خود و مسلمانان، تسلیم نظر وی باشد و در هیچ چیز از امور مزبور با او به ستیز بر نخیزد و تکالیفی که بر عهده وی می گذارد و وی را به انجام دادن آن مکلف می سازد اطاعت کند، خواه آن تکالیف موافق میل او باشد یا مخالف آن».^(۱)

اقسام بیعت

اقسام بیعت

بیعت را می توان به سه نوع تقسیم کرد:

۱ - بیعت دعوت یا متابعت

اولین بیعت در تاریخ اسلام بیعت عقبه اولی است. در این بیعت، پیامبر صلی الله علیه و آله با دوازده نفر - که یکی از آنان زن بود - بیعت کرد، تا قومشان را به اسلام دعوت کنند و از بیعت کنندگان، بر جهاد بیعت نگرفت، بلکه بیعت تنها برای دعوت بود.

۲ - بیعت بر جهاد

همانند بیعت عقبه دوم که پیامبر صلی الله علیه و آله با ۷۲ مرد و دو زن بیعت کرد؛ تا با دشمنان

ص: ۲۴

پیامبر صلی الله علیه و آله و اسلام مقابله کنند. همچنین بیعت رضوان (بیعت شجره) نیز جزو این دسته است.

۳ - بیعت ولایت و امامت

مسلمانان در غدیر خم با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کردند که او بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله خلیفه مسلمین است. این در حقیقت بیعت مردم است به اطاعت، به رغم این که ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام از جانب خداوند منصوص بوده و مشروعیتش را از جانب خداوند کسب کرده است، نه این که بیعت به ولایت و حکومت آن حضرت مشروعیت بخشد.

دلایل حدیثی اهل سنت

دلایل حدیثی اهل سنت

اهل سنت بر مدعای خود در مشروعیت بخشیدن بیعت به حکومت به دلایلی تمسک کرده اند که اینک به یکایک آن ها پرداخته و سپس به آن ها پاسخ می گوئیم.

۱ - سیره مسلمین در بیعت با خلفا

گاهی می گویند: در طول تاریخ اسلامی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله گرفته تا امام علی بن ابی طالب علیه السلام، امام حسن علیه السلام، حضرت مسلم علیه السلام، امام رضاعلیه السلام، بیعت مردم با امام مهدی علیه السلام در عصر ظهور و بیعت مردم با خلفا همگی دلیل بر آن است که بیعت یکی از اسباب مشروعیت بخشیدن به حکم و حکومت است و گرنه بیعت با آن ها بی فایده خواهد بود.

۲ - کلامی از امیرالمؤمنین علیه السلام

برخی نیز به کلامی از امیرالمؤمنین علیه السلام در «نهج البلاغه» استدلال می کنند که خطاب به معاویه فرمود: «أنه بايعني القوم الذين بايعوا ابابكر و عمر و عثمان علي ما بايعوهم عليه...»^(۱) «همانا با من بیعت نمودند مردمی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند، بر آنچه با آن ها بیعت کردند...».

ص: ۲۵

۱- ۳۷. نهج البلاغه، صبحی صالح، ص ۳۶۶.

برخی نیز به روایاتی تمسک کرده اند که اهل سنت به مضمون های مختلف از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده اند، که حضرت فرمود: «من مات و لیس فی عنقه بیعه مات میتة جاهلیة» (۱) «هر کس بمیرد و بر گردنش بیعت امام و خلیفه ای نباشد، به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است.»

پاسخ

۱ - با ملاحظه دقیق در معنای «بیعت» پی می بریم که این لفظ از اسباب اولیه برای حصول ملکیت، همانند حیازت و ابتکار و ارث نیست، بلکه فرع ملکیتی در رتبه سابق است و در مورد بیعت نیز این چنین است.

۲ - از روایاتی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده، استفاده می شود که امامت و مُلک و حکومت امری الهی است که زمام آن بالاصاله به مردم واگذار نشده است؛ همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله به «بحیره بن فراس» از قبیله «بنی عامر بن صعصعه» فرمود: «امر خلافت و ملک به دست خداست، هر کسی که بخواهد می دهد» (۲).

۳ - از آیات بیعت، استفاده می شود که مؤمنان با پیامبر صلی الله علیه و آله در اموری بیعت کردند که امر آن به دست خودشان بود، نه این که بر حاکمیت و ولایت رسول خدا صلی الله علیه و آله با او بیعت کرده باشند. در حقیقت از آن جهت با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت بر نصرت و یاری او کردند که بر آنان از جانب خداوند ولایت داشت.

۴ - در جای خود به اثبات رساننده ایم که حقّ سلطه از آن خداوند متعال است و این حقّ را تنها از راه نصّ به کسی همانند پیامبر و امامان معصومینش واگذار کرده است و هیچ دلیلی وجود ندارد که این حقّ را از راه دیگری، همچون بیعت، شورا و عهد و راه های دیگر به مردم تفویض کرده باشد.

۵ - با مراجعه تاریخی به بیعت های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پی خواهیم برد که همه آن ها در

ص: ۲۶

۱- ۳۸. صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۷۸؛ المعجم الکبیر، ج ۹، ص ۳۳۴.

۲- ۳۹. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۸۴؛ سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۳۲؛ سیره حلبیه، ج ۲، ص ۳.

راستای التزام عملی به گوش فرا دادن به دستورهای پیامبر صلی الله علیه وآله و عمل کردن به آن ها و اطاعت از او بوده است. چه در بیعت عقبه اول یا دوم یا بدر و دیگر بیعت ها.

عباده بن صامت می گوید: «ما با رسول خدا صلی الله علیه وآله بیعت کردیم که در هر حال به حرف های او گوش فرا داده، در امر خلافت با او نزاع نکنیم، همیشه حق به زبان جاری نماییم و هرگز از سرزنش ملامت کننده خوف به خود راه ندهیم» (۱).

امّ عطیه می گوید: «با رسول خدا صلی الله علیه وآله بیعت کردیم، آن حضرت برای ما این آیه را قرائت فرمود: «أَنْ لَا يَشْرِكَنَّ بِاللَّهِ شَيْئًا...» (۲).

جریر بن عبدالله می گوید: «با رسول خدا صلی الله علیه وآله بیعت کردم که به حرف هایش گوش فرا داده و از دستوراتش اطاعت کنم» (۳).

۶ - یکی از شروط مهم در امامت، عصمت است؛ همان گونه که از آیات قرآن همانند آیه «ابتلاء» (۴) استفاده می شود. عصمت حقیقتی است در وجود برخی از افراد که غیر از خداوند کسی دیگر از آن اطلاع ندارد؛ از همین رو تنها راه تعیین امام نصّ است نه چیز دیگر.

۷ - بحث از سبب قرار گرفتن بیعت در حکومت و مشروعیت دادن به آن، بی فایده است، زیرا بر فرض ممکن که بیعت سبب مشروعیت حکومت باشد، این در صورتی است که نصّ بر وجود شخصی معین بر امامت و خلافت نباشد، در غیر این صورت راه دیگر را پیمودن از مصادیق بارز اجتهاد در مقابل نصّ است که بطلانش از اوضح واضحات می باشد.

۸ - در مورد کلام امیرالمؤمنین علیه السلام در «نهج البلاغه» می گوئیم: مخاطب امیرالمؤمنین در این کلام، معاویه بن ابوسفیان است، کسی که به نظریه نصّ اعتقادی ندارد، ولی سیره خلفای قبل از امیرالمؤمنین علیه السلام را در ظاهر قبول دارد، لذا حضرت علیه السلام

ص: ۲۷

۱- ۴۰. فتح الباری، ج ۱۶، ص ۳۱۷.

۲- ۴۱. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۷۵؛ فتح الباری، ج ۱۰، ص ۲۶۲.

۳- ۴۲. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۴۱.

۴- ۴۳. سوره بقره، آیه ۱۲۴.

از باب این که با دشمن در مقام بحث و مناظره، گاهی به اعتقادهای خودش استدلال می شود، با معاویه از همین راه استفاده می کند و در حقیقت می فرماید: «اگر تو معتقد به بیعت هستی و می گویی که بیعت به حکومت مشروعیت می دهد، مگر من کسی نیستم که مردم با من بیعت کرده اند...؟».

۹ - نسبت به حدیث: «من مات ولم یکن فی عنقه بیعه...» نیز همان جواب سابق را می دهیم به این نحو که به قرینه آیات و روایات، بیعت با امام عادل و معصوم بر سمع و طاعت است، نه این که این بیعت به حکومت حاکم مشروعیت می بخشد.

ص: ۲۸

آیا نفس شورا به حکومت شخصی که از آن طریق انتخاب می شود، مشروعیت و اعتبار می بخشد یا باید امام و حاکم اسلامی از جانب خداوند منصوب گردیده و پیامبرش به مردم ابلاغ نماید؟

اهل سنت برای شورا اعتبار خاصی قائل بوده و می گویند: حکومت کسی که از راه شورا و مشورت تعدادی از اهل حلّ و عقد به دست آمده مشروعیت پیدا کرده، خلیفه و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله و حاکم اسلامی خواهد بود. در مقابل، شیعه امامیه این نظریه را قبول ندارد و معتقد است امام باید از جانب خداوند منصوب گردد. و در عصر غیبت وظیفه علما، تنها تطبیق معیارهای رهبری بر شخص لایق است، که این معیارها توسط پیامبر صلی الله علیه و آله و امام منصوب از جانب خداوند متعال بیان شده است.

ادله حدیثی اهل سنت

ادله حدیثی اهل سنت

اینک به بررسی و نقد ادله حدیثی اهل سنت بر مشروعیت شورا برای خلافت می پردازیم:

الف) استدلال به حدیث «أنتم أعلم بأمور دنیاکم»

برخی از اهل سنت برای اثبات مدعای خود در نظام شورایی، به حدیثی تمسک کرده اند که مضمونش این است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «شما به امور دنیای خود آگاه ترید». می گویند: حدیث عام است و شامل همه امور دنیوی، از جمله تعیین خلافت به شورا نیز می شود.

پاسخ:

۱ - این حدیث سند معتبری ندارد.

۲ - مورد حدیث امور جزئی دنیوی است، که از پیامبر صلی الله علیه وآله سؤال شده، و حضرت، مردم را به متخصّصان خودشان ارجاع داده اند، لذا ربطی به امر امامت و خلافت امت که سعادت و شقاوت جامعه به آن وابسته است، ندارد.

(ب) استدلال به روایت سیوطی

سیوطی در در المنثور به سند خود از امام علی بن ابی طالب علیه السلام نقل می کند: به رسول خدا صلی الله علیه وآله عرض کردم: اگر امری بعد از شما حادث شد که قرآن بر آن نازل نشده و مطلبی از جانب شما درباره آن نرسیده، چه باید کرد؟ پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: متدینین امت را جمع کنید، سپس آن موضوع را به شورا بگذارید، و به رأی یک نفر اکتفا نکنید» (۱).

پاسخ:

۱ - این حدیث نیز سند معتبری ندارد. از این رو ابن عبدالبر می گوید: این حدیث، اصلی برای او نیست. دارقطنی می گوید: این حدیث صحیح نیست. خطیب می گوید: این حدیث از مالک ثابت نشده است. (۲)

۲ - حدیث به این نکته اشاره دارد که حکم هر امری که در قرآن و سنت نیست آن را به شورا بگذارید، حال چه کسی می گوید که حکم امامت در قرآن و سنت نیامده است؟ مگر نه این است که آیات و روایات زیادی وجود دارد که امر خلافت و حکومت را امری الهی می داند و به همین جهت خدا و رسول او صلی الله علیه وآله، جانشینان پیامبر را تا روز قیامت که دوازده نفرند، مشخص کرده است.

(ج) استدلال به مشورت های پیامبر صلی الله علیه وآله

برخی نیز برای اعتبار و حجیت شورا به مشورت های پیامبر صلی الله علیه وآله با اصحابش در امور مختلف استدلال کرده اند.

ص: ۳۰

۱- ۴۴. در المنثور، ج ۷، ص ۳۵۷.

۲- ۴۵. لسان المیزان، ج ۳، ص ۷۸، ترجمه سلیمان بن بزیر.

پاسخ:

۱ - عمده مشورت های پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ ها بوده است، ابهریره می گوید: «کسی را مانند پیامبر صلی الله علیه و آله ندیدم که این قدر با اصحابش مشورت کند و مشورت های او تنها در امور جنگ بود» (۱).

۲ - در مواردی نیز مشاهده می شود که پیامبر صلی الله علیه و آله با اصحابش مشورت نمود، ولی در عین حال با آنان مخالفت کرده است، همانند مشورت در صلح حدیبیه، و امارت و فرماندهی زید بن اسامه در جنگ موته و فرماندهی اسامه بن زید در اواخر حیات پیامبر صلی الله علیه و آله.

۳ - یکی از اهداف مشورت های پیامبر صلی الله علیه و آله با مردم و اصحاب خود، استخراج و بیرون ریختن نیت ها و باطن افراد بوده است تا روشن شود چه کسی در مقابل دستورات پیامبر صلی الله علیه و آله تسلیم محض و چه کسی زبون، ترسو و مردّد در هدف و دین خود است.

(د) «حدیث اقتدا»

برخی به حدیث «اقتدا» برای اعتبار و مشروعیت بخشیدن به حکم و حکومت از طریق شورا استدلال می کنند زیرا طبق نقل اهل سنت، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اقتدوا بالذین من بعدی ابی بکر و عمر»؛ «بعد از من به ابوبکر و عمر اقتدا نمایید.» و از آنجا که عمر خلافت بعد از خود را به شورا محوّل کرد، پس نظام شورایی مشروعیت دارد.

پاسخ:

۱ - تمام سند های این حدیث به عبدالملک بن عمیر بازمی گردد که ضعیف، کثیر الغلط، و مضطرب الحدیث است. او کسی بود که سر عبدالله بن یقطر یا قیس بن مسهر صیداوی - فرستاده امام حسین علیه السلام به کوفه - را از تن جدا کرد.

۲ - ترمذی بعد از نقل حدیث، تصریح به غرابت آن می کند و می گوید: تنها از

ص: ۳۱

طریق یحیی بن سلمه بن کهیل به حدیث دست یافتم، که ضعیف است.

۳ - سندهای دیگر آن نیز از جهات مختلف اشکال دارند.

۴ - گروه زیادی از علمای اهل سنت این حدیث را با تعبیرات گوناگون همچون: موضوع، باطل، غیر صحیح و منکر، تضعیف نموده اند. از قبیل: ابوحاتم رازی، ابوعیسی ترمذی، ابوبکر بزار، ابوجعفر عقیلی، ابوبکر نقاش، دارقطنی، ابن حزم اندلسی، برهان الدین فرقانی، شمس الدین ذهبی، نورالدین هیثمی، ابن حجر عسقلانی، شیخ الاسلام هروی، عبدالرؤف مناوی و ابن درویش حوت که هر کدام در کتاب های خود، آن را تضعیف کرده اند.

۵ - ابوبکر و عمر در بسیاری از مسایل با یکدیگر اختلاف داشتند، پس نمی توان گفت که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به اقتدا و پیروی از آن دو امر کرده باشد.

۶ - با مراجعه به تاریخ خلیفه اول و دوم در می یابیم که آن دو نسبت به بسیاری از مسایل جاهل و ناآگاه بوده اند، و بعید است که پیامبر صلی الله علیه و آله امر به اطاعت و پیروی از آن دو نموده باشد.

۷ - ظاهر این حدیث دلالت بر عصمت عمر و ابوبکر دارد، در حالی که هیچ کس چنین ادعایی نکرده است.

ه) حدیث «سنت خلفا»

اهل سنت از عرباض بن ساریه نقل کرده اند، که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بر شما باد به سنت من و سنت خلفای راشدین هدایت شده بعد از من». ممکن است برخی به این حدیث بر نظام شورایی تمسک کنند، به این بیان که از جمله سنت برخی از خلفا بر پاکردن نظام شورایی است، همانند کاری که عمر بن خطاب انجام داد.

پاسخ:

۱ - این حدیث با واقعیت های خارجی سازگاری ندارد؛ زیرا ابوبکر، عمر، عثمان و امام علی علیه السلام در بسیاری از مسائل با یکدیگر اختلاف فاحش داشتند، و امکان ندارد که پیامبر صلی الله علیه و آله سنت همه آنان را، بدون استثنا برای ما حجت کرده باشد.

ص: ۳۲

۲ - این حدیث با تمام سندهایش به عرباض بن ساریه بازمی‌گردد، در حالی که پیامبر صلی الله علیه وآله این حدیث را - طبق متن آن - در مسجد مدینه و در ملاء عام ایراد کرده است. چرا تنها یک نفر آن را روایت کرده است، این، دلیل بر ضعف روایت است.

۳ - حدیث مزبور تنها در شام رواج یافته است و اکثر راویان آن نیز از اهالی حمص اند، که بنا بر نقل «معجم البلدان» از یاران معاویه و دشمنان اهل بیت می‌باشند.

۴ - بر فرض صحت حدیث از حیث سند، می‌توان آن را بر دوازده امام از ذریه پیامبر صلی الله علیه وآله منطبق نمود، همان گونه که قندوزی در «ینایع المودّه» آنان را از بنی هاشم برشمرده است.

(و استدلال به روایات مشاوره

عده ای نیز به روایاتی استدلال کرده اند که مشورت با مردم را تشویق کرده است و آن را تعمیم داده، در امر خلافت نیز جاری کرده اند، اینک به برخی از روایات اشاره می‌کنیم:

۱ - ترمذی از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل می‌کند که فرمود: «هر گاه بهترین های شما امیر شما و بی نیازهای شما اهل جود و امورتان با مشورت بود، روی زمین بر شما از زیر زمین بهتر است». (۱)

۲ - رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «با عاقل مشورت کنید و او را نافرمانی نکنید که پشیمان می‌شوید». (۲)

۳ - ابن ابی الحدید از امام علی علیه السلام نقل می‌کند که آن حضرت خطاب به طلحه و زبیر فرمود: «اگر مسئله ای پدید آید که بیان آن در قرآن نبود و برهان و استدلالش نیز در سنت وجود نداشت با شما مشورت خواهم کرد».

پاسخ:

۱ - روایات شورا دلالت بر استحباب و ترغیب مشورت در اموری دارد که مربوط به خود مردم است، در حالی که امامت و خلافت، امری الهی است.

ص: ۳۳

۱- ۴۷. سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۶۱، باب الفتن، ح ۶۴.

۲- ۴۸. وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۴۰۹.

۲ - بر فرض که روایات استشاره به شورا اعتبار و مشروعیت بخشد، ولی این، در جایی است که نصی در بین نباشد، در حالی که نصوص قرآنی و روایی بر امامت و خلافت اهل بیت معصومین علیهم السلام تأکید دارند.

۳ - نسبت به حدیث اول، پیامبر صلی الله علیه و آله دو عنوان ذکر کرده است یکی: «امراء کم» و دیگری: «امور کم»، و مورد هر کدام با یکدیگر فرق می کند، در نتیجه تعیین امیران از مورد مشورت خارج است.

۴ - نسبت به کلام امام علی علیه السلام و خطاب او به طلحه و زبیر می گوئیم: این کلام، مخالف نظر اهل سنت است، زیرا حضرت علیه السلام می فرماید: اگر مسئله ای حادث شد که حکم آن در کتاب و سنت نیست، با شما مشورت می کنم، اما از کجا که حکم مسئله خلافت و امامت در کتاب و سنت نیامده باشد، مگر نه این است که هم کبرای برهان از کتاب و سنت استفاده می شود که امامت و خلافت امر الهی است و دلیلی بر تفویض آن به شورا نیست. و هم صغرای آن و تا زمانی که تصریح بر خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله از جانب خدا و رسول وجود دارد، کسی حق ندارد در مقابل آن اجتهاد کرده و امر خلافت را به شورا واگذار کند.

ز) استدلال به کلماتی از ائمه علیهم السلام

برخی نیز برای مشروعیت بخشیدن به حکومت شورایی، به کلماتی از اهل بیت علیهم السلام استدلال کرده اند:

۱ - امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «... وَأَمَّا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ فَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَى رَجُلٍ وَسَمَّوْهُ أَمَامًا كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضَى»؛ (۱) «همانا شورا برای مهاجرین و انصار است، اگر بر کسی توافق کرده و او را به امامت انتخاب نمودند رضایت خداوند در آن است.»

۲ - مجلسی رحمه الله در کیفیت مصالحه امام حسن علیه السلام می نویسد: «حضرت با او [معاویه]

ص: ۳۴

مصالحه کرد به این شرط که امر مسلمین را به او واگذارد و در میان مردم به کتاب خدا، سنت رسول و سیره خلفای صالح عمل کند و حق ندارد که بر احدی بعد از خود عهد خلافت نماید، بلکه باید آن را به شورای مسلمین واگذارد» (۱).

۳- امام رضا علیه السلام فرمود: «هر کس به رأی خود عمل کند، و باعث ایجاد تفرقه در میان مسلمانان گردد و امر خلافت امت را غصب نموده و بدون مشورت متولی امور مسلمانان گردد، او را بکشید» (۲).

پاسخ:

۱- قاعده «الزام طرف مقابل به چیزی که ملتزم به آن است»، شرط نمی کند که استدلال کننده خود نیز آن را قبول داشته باشد، بلکه صحّت دلیل نزد مقابل و خصم کافی است. و استدلال امام علی علیه السلام از این قبیل است، گواه مطلب این که: بنا بر نقل صحیح بخاری، امام علی علیه السلام تا هنگامی که فاطمه زهرا علیها السلام زنده بود با وجود شورا با ابوبکر بیعت نکرد.

۲- اگر حضرت امیر علیه السلام برای شورا مشروعیت قائل بود، چرا در مدت خانه نشینی اش این همه در جلسات و موقعیت های مختلف برای حقانیت خود، به حدیث غدیر و ثقلین استدلال می نمود؟ (۳)

۳- اگر شورا اعتبار داشت چرا امام علی علیه السلام در موقعیت های مناسب اظهار مظلومیت نموده و دیگران را غاصب حقّ خود معزّفی می کرد؟

الف) امام علی علیه السلام بعد از واقعه سقیفه - رو به قبر پیامبر صلی الله علیه و آله - فرمود: «کجاست جعفر؛ امروز برای من جعفری نیست، کجاست حمزه؛ امروز برای من حمزه ای نیست» (۴).

ب) امام علی علیه السلام بعد از واقعه سقیفه به مسجد آمد و خطاب به ابوبکر فرمود: «امور را بر ما فاسد کردی، با ما مشورت نکردی و رعایت حقّ ما را نمودی» (۵).

ص: ۳۵

۱- ۵۰. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۶۵، باب ۱۹.

۲- ۵۱. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۶۲، باب ۳۱.

۳- ۵۲. رک: الغدیر، ج ۱، باب احتجاجات امیر المؤمنین علیه السلام به حدیث غدیر.

۴- ۵۳. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۱۱۱.

۵- ۵۴. مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۰۷.

ج) و نیز این گونه به خداوند شکوه می کند: «بار خدایا! من از قریش و کسانی که به آن ها کمک کردند، به تو شکایت می کنم، زیرا آنان رَجَم مرا قطع کردند، ظرف مرا واژگون نمودند و بر منازعه بر حقی که من اولی بر آن بودم، اتفاق نمودند».(۱)

د) حضرت علیه السلام در خطبه معروف شقشقیه می فرماید: «آگاه باشید! به خدا سوگند ابابکر جامه خلافت بر تن کرد، در حالی که می دانست جایگاه من نسبت به حکومت چون جایگاه محور آسیاب بر سنگ آسیاب است، که دور آن حرکت می کند».(۲)

ه) امام علی علیه السلام هنگام حرکت به سوی بصره فرمود: «خداوند متعال بعد از آن که رسولش را به سوی خود فرا خواند، قریش بر ما پیشی گرفت و ما را از حقی که سزاوار آن بودیم، محروم ساخت، لکن من صبر را بهتر از اختلاف مسلمانان و ریخته شدن خون آنان دیدم، زیرا مردم تازه به اسلام گرویده بودند».(۳)

و) حضرت امیرعلیه السلام در جواب برخی از اصحاب که گفته بودند: چرا طلحه و زبیر را تعقیب نمی کنی؟ فرمود: «به خدا سوگند! من از زمان وفات پیامبر صلی الله علیه و آله تا به حال از حق خود محروم بودم».(۴)

ز) برخی از اصحاب به امام علی علیه السلام گفتند: تو به امر خلافت حریص هستی. حضرت در جواب فرمود: «به خدا سوگند! شما با این که از پیامبر دورترید، حریص تر می باشید اما من شایسته تر و نزدیک تر به پیامبرم. همانا من تنها حق خود را مطالبه می کنم که شما بین من و آن حایل شدید و دست رد بر سینه ام زدید».(۵)

ح) و نیز فرمود: «بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله با مشاهده بی وفایی یاران، به اطراف خود نگاه کردم یاوری جز اهل بیت خود ندیدم، پس به مرگ آنان رضایت ندادم. چشم پر از خار و خاشاک را ناچار فرو بستم و با گلویی که استخوان شکسته در آن گیر کرده بود جام تلخ حوادث را نوشیدم و خشم خود را فرو خوردم و بر نوشیدن جام تلخ از گیاه حنظل شکیبایی نمودم».(۶)

ص: ۳۶

۱- ۵۵. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۰۹.

۲- ۵۶. نهج البلاغه، خطبه ۳؛ تذکره الخواص، ص ۱۳۴.

۳- ۵۷. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۳۰۸.

۴- ۵۸. نهج البلاغه، خطبه ۶.

۵- ۵۹. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۲.

۶- ۶۰. همان، خطبه ۲۶.

ط) حضرت علیه السلام در جایی دیگر می فرماید: «مردم! کجا می روید؟ چرا از حق منحرف می شوید؟ پرچم های حق برافراشته و نشانه های آن آشکار است، با این که چراغ های هدایت روشنگر راه اند. چون گمراهان به کجا می روید؟ چرا سرگردانید؟ در حالی که عترت پیامبر شما در میان شماست، آن ها زمام داران حق و یقین اند؛ پیشوایان دین و زبان های راستی و راستگویانند، پس باید در بهترین منازل قرآن جایشان دهید و همانند تشنگانی که به سوی آب شتابانند، به سایشان هجوم ببرید.» (۱)

۴- روایت امام رضا علیه السلام ظاهر آن مربوط به کسی است که قیام به زور و عنف کرده تا حکومت امام عادل را غصب کند و خود بر تخت خلافت بنشیند، این شخص باید کشته شود، زیرا مصداق خروج بر امام عادل است، همان عملی که معاویه با امام علی علیه السلام در ایام حکومتش انجام داد.

۵- نسبت به روایت اول می گوییم: در برخی از نسخه های نهج البلاغه «کان ذلک رضی» آمده است، بدون اسم جلاله. که در این صورت دلالت بر رضایت الهی بر شورا ندارد.

ص: ۳۷

شیعه امامیه معتقد است تنها راه اثبات امامت و خلافت بر مردم از راه نصّ و از جانب خداوند متعال و ابلاغ رسول صلی الله علیه و آله یا امام منصوب و منصوب قبل است و با اجماع مسلمین بر خلافت و زعامت کسی، خلافت او مشروعیت نمی یابد. در مقابل، اهل سنت از آنجا که در مقابل عمل انجام شده ای قرار گرفته اند، که همان خلافت ابوبکر است. از این رو در صدد توجیه عمل انجام شده برآمده و می کوشند مشروعیت آن را به هر نحوی که ممکن است، ثابت کنند. به همین جهت گاهی به اجماع امت تمسک می کنند و آن را دلیل مستقلی بر مشروعیت حکومت می دانند.

دیدگاه های اهل سنت درباره اجماع

تفتازانی در «شرح مقاصد» در بحث امامت می گوید: «امام به حق بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد ما و معتزله و اکثر فرقه ها ابوبکر است، ولی نزد شیعه علی است. دلیل ما وجوهی است: وجه اول - که عمده همین است - اجماع اهل حلّ و عقد بر خلافت اوست» (۱).

ابن تیمیه می گوید: «اگر عمر بن خطاب و گروه همراه او با ابوبکر بر سر خلافت بیعت کرده بودند ولی بقیه صحابه از بیعت با ابوبکر سرباز می زدند، هرگز او امام مسلمین نمی شد، او آن وقت امام مسلمانان شد که جمهور صحابه با او بیعت کردند» (۲).

ص: ۳۸

۱- ۶۲. شرح مقاصد، ج ۵، ص ۲۵۲.

۲- ۶۳. منهاج السنه، ج ۱، ص ۱۴۲.

متکلمان در بحث امامت، فقیهان و اصولیین نیز در بحث حجیت اجماع به حدیث «لا تجتمع ائمتی علی ضلاله»؛ «امت من بر گمراهی اجتماع نمی کنند»، بر حجیت و اعتبار اجماع تمسک کرده اند و این که اجماع امت بر اشتباه نمی رود و اگر در یک امری امت اتفاق کرد، آن امر بر حق است، پس خلافت ابوبکر نیز به جهت اجماع امت بر حق است.

لکن این حدیث و احادیث دیگر به این مضمون با تمام طرق و سندهایش ضعیف است؛ زیرا:

الف) ابن ماجه این حدیث را در سنن خود با سندی نقل کرده که در آن ابوخلف اعمی است، که به تصریح هیشمی در «مجمع الزوائد» ضعیف است. و ذهبی در «میزان الاعتدال» می گوید: «یحیی بن معین او را تکذیب کرده است». ابوحاتم می گوید: او منکر الحدیث است و در حدیث قوی نیست». (۱)

ب) ترمذی نیز آن را نقل کرده، ولی در سند آن سلیمان بن سفیان مدنی است، که نزد همه رجالی ها ضعیف است.

ج) ابوداود نیز این حدیث را نقل کرده، ولی در سندش محمد بن عوف طائی است که ذهبی او را مجهول الحال می داند. (۲) و نیز ابن زرعه در سند آن وجود دارد که ابوحاتم او را تضعیف کرده است. (۳)

همچنین محمد بن عوف به طریق وجاده نقل می کند که اکثر اهل سنت نقل حدیث به نحو وجاده را قبول ندارند و تنها با قرائت از استاد حدیث را می پذیرند.

و دیگر این که در سند آن شریح از ابو مالک اشعری نقل می کند که او را درک نکرده است و از این رو حدیث از حیث سند مرسل و - در نتیجه - ضعیف است.

د) احمد بن حنبل نیز آن را در مسند خود با سندی آورده که در آن ابن عیاس حمیری است و ذهبی نقل می کند: او مجهول است. (۴)

ص: ۳۹

۱- ۶۴. میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۵۲۱، ح ۱۰۱۵۶؛ تهذیب الکمال، ج ۲۱، ص ۲۰۷.

۲- ۶۵. همان، ج ۳، ص ۶۷۶، رقم ۸۰۳۰.

۳- ۶۶. همان، ج ۲، ص ۳۳۱، رقم ۳۹۶۰.

۴- ۶۷. میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۵۹۴، رقم ۱۰۸۲۱.

و نیز در سند آن بختری بن عبید است که ابوحاتم او را تضعیف نموده است. و ابونعیم حافظ می گوید: او از پدرش احادیث جعلی نقل می کند. ابن عدی می گوید: او از پدرش بیست حدیث نقل کرده که عموم آن ها منکرند. (۱)

ه) همچنین حاکم نیشابوری در «المستدرک علی الصحیحین» آن را با هفت سند نقل کرده است که همه آن ها به معتمد بن سلیمان باز می گردند.

ولی در آخر، حاکم عبارتی را نقل می کند که از آن استفاده می شود که او در صحت اسناد این روایت تردید داشته است. (۲)

و اشکال دیگر این که در سند حدیث، سلیمان بن سفیان مدنی وجود دارد که ابن معین می گوید: او ثقه نیست. ابن المدینی می گوید: او احادیث منکره روایت کرده است. و ابوحاتم می گوید: او ضعیف الحدیث است و از افراد مورد اطمینان احادیث منکر روایت می کند. دولابی و نسائی می گویند: ثقه نیست. و دارقطنی او را ضعیف شمرده است... (۳)

و) این حدیث را شیخ صدوق رحمه الله نیز در کتاب خصال (۴) نقل کرده است، ولی در سند آن افراد مجهولی وجود دارد که قابل اعتماد نیستند.

وانگهی ممکن است که استدلال امام علیه السلام به حدیث «لا یجتمع امتی علی ضلال»، از باب جدل، و ردّ بر خلیفه طبق اعتقادات خود او باشد، زیرا آنان برای اجتماع امت اعتبار خاصی قائلند.

و نیز این حدیث را ابن شعبه در کتاب «تحف العقول» (۵) از رساله امام هادی علیه السلام نقل کرده است ولی رساله امام هادی علیه السلام مرسل بوده و برای آن سندی نیست. و نیز این حدیث را طبرسی در احتجاج (۶) و مجلسی در «بحار الأنوار» (۷) بدون سند نقل کرده اند.

ص: ۴۰

۱- ۶۸. همان، ج ۱، ص ۲۹۹، رقم ۱۱۳۳.

۲- ۶۹. ر.ک: مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۱۱۵.

۳- ۷۰. تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۴۰۵ و ۴۰۶.

۴- ۷۱. خصال صدوق، ج ۲، ص ۵۴۸، ابواب الاربعین، ح ۳۰.

۵- ۷۲. تحف العقول، ص ۴۸۵.

۶- ۷۳. احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۴۷۸، رقم ۳۲۸.

۷- ۷۴. بحار الأنوار، ج ۴، ص ۱۵.

از روایات بسیاری استفاده می شود که امامت و ولایت و خلافت رسول خداصلی الله علیه وآله به نصب الهی و تعیین اوست:

ابن هشام نقل می کند: «بنی عامر بن صعصعه خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله رسیدند. حضرت آنان را به خداوند متعال دعوت نمود و نیز خود بر آنان عرضه کرد. شخصی از آنان به نام «بحیره بن فراس» به رسول خداصلی الله علیه وآله عرض کرد: به من بگو: اگر ما با تو بر اسلام بیعت کنیم، آن گاه تو بر دشمنانت غلبه کردی، آیا ما بعد از تو حقی در امر خلافت داریم؟ حضرت فرمود: امر امامت و خلافت و جانشینی من به دست خداست و هر جا که صلاح بداند قرار می دهد. او در جواب پیامبرصلی الله علیه وآله عرض کرد: آیا ما گلوهای خود را هدف تیر و نیزه ها قرار دهیم تا شما به پیروزی برسی، ولی در خلافت و جانشینی تو سهمی نداشته باشیم؟ ما این چنین دینی را نمی پذیریم...» (۱).

ابن کثیر نیز به سند خود نقل می کند که قبیله «کنده» به خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله شرفیاب شده، عرض کردند: اگر تو بر دشمنانت ظفر یافتی ما را در خلافت و جانشینی بعد از خود سهیم می گردانی؟ حضرت فرمود: ملک و سلطنت و حکومت برای خداوند است، هر کجا که صلاح بداند آن را قرار می دهد. آنان نیز به رسول خداصلی الله علیه وآله عرض کردند: ما را به دینی که آورده ای حاجتی نیست. (۲).

همو نقل می کند که «عامر بن طفیل» و «اربد بن قیس» به مدینه خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله رسیدند، عامر بن طفیل عرض کرد: ای محمد! اگر من اسلام آورم چه

ص: ۴۱

۱- ۷۵. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۸۴؛ سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۳۲؛ سیره حلبی، ج ۲، ص ۳.

۲- ۷۶. سیره ابن کثیر، ج ۲، ص ۱۵۹.

امتیازی برایم قرار خواهی داد؟ حضرت فرمود: هر امتیازی که مسلمانان دارند، به تو نیز خواهم داد. عامر گفت: آیا امر خلافت و جانشینی بعد از خود را به من وا می گذاری؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: امر امامت برای تو و قومت نخواهد بود. (۱)

اینک به بررسی برخی از شبهات در این مورد می پردازیم:

اشکال اول

سید شریف مرتضی نقل می کند که عباس بن عبدالمطلب هنگام مریضی پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به امیرالمؤمنین علیه السلام کرده و از او خواست که از حضرت سؤال کند قائم به امر او بعد از خلافت کیست؟ اگر امر آن به دست ماست آن را بیان کند و اگر امرش برای غیر ما است برای ما وصی و جانشین انتخاب نماید. (۲)

پاسخ:

اولاً: با مراجعه به کتاب «الشافی» پی می بریم که ناقل این روایت در حقیقت قاضی عبدالجبار معتزلی است که از جبائی نقل کرده و سید مرتضی آن را در کتاب خود آورده است.

ثانیاً: این روایت خبر واحد غیر قطعی است، و لذا نمی تواند با ادله ای که ذکر شده و خواهد شد مقابله داشته باشد. چه ادله ای قطعی که دلالت بر ضرورت نصّ به طور کلی دارد و چه ادله ای خاص که بر امامت حضرت علی علیه السلام دلالت دارد.

ثالثاً: روایت فوق بر فرض صحّت، دلالت بر عدم وجود نصّ ندارد؛ زیرا عباس از پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال می کند که امر امامت به دست کیست؟ و پیامبر نیز وصیت برای حضرت علی علیه السلام را انکار نکرده است.

رابعاً: عباس همانند بقیه از این مطلب باخبر بوده که پیامبر صلی الله علیه و آله حضرت علی علیه السلام را از جانب خداوند برگزیده است، ولی سؤال او از این امر این است که آیا امامت

ص: ۴۲

۱- ۷۷. پیشین، ج ۴، ص ۱۱۴.

۲- ۷۸. شافی، سید مرتضی، ج ۴، ص ۱۴۹ و ج ۳، ص ۲۹۵.

و وصایت او و این که امر امامت و ولایت امر به دست خدا است استمرار دارد یا خیر؟

خامساً: عباس عموی پیامبر چندان شخصیتی نبوده که جهل او سبب تضعیف مسئله وصایت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شود.

اشکال دوم

از امیرمؤمنان علیه السلام روایت شده که فرمود: «بر رسول خداصلی الله علیه وآله داخل شدیم هنگامی که بدنش سنگین شده بود. عرض کردیم: ای رسول خداصلی الله علیه وآله!... کسی را خلیفه برای ما قرار بده. حضرت فرمود: خیر؛ زیرا می ترسم در آن اختلاف کنید همان گونه که بنی اسرائیل در مورد هارون اختلاف کردند. و لیکن اگر خداوند در قلوب شما خیر مشاهده کند برایتان اختیار خواهد کرد».(۱)

پاسخ:

اولاً: سید مرتضی رحمه الله این روایت را از قاضی عبدالجبار معتزلی نقل کرده و به آن جواب داده است.

ثانیاً: این روایت شاذ است و با روایاتی که دلالت بر نصّ متواتر بر حضرت امیرمؤمنان علیه السلام دارد مخالف است.

اشکال سوم

کلینی رحمه الله از امام صادق علیه السلام نقل کرده، آن هنگام که وفات رسول خداصلی الله علیه وآله فرا رسید پیامبرصلی الله علیه وآله عباس بن عبدالمطلب و امیرالمؤمنین علیه السلام را دعوت کرد و به عباس فرمود: ای عموی محمّد!... آیا تو میراث محمّد را به دست می گیری و دین او را قضا می کنی و به وعده او وفا می نمایی؟ عباس قبول نکرد و عرض کرد: ای رسول خداصلی الله علیه وآله! پدر و مادرم به فدای تو، من مردی با سنّ بالا و کثیر العیالم... حضرت بار دیگر این سؤال

ص: ۴۳

و خواسته را تکرار کرد ولی عباس در خواست پیامبر صلی الله علیه و آله را رد نمود. حضرت فرمود: آگاه باش! من این مقام را به کسی می‌دهم که حقش را ادا خواهد کرد. آن گاه فرمود: ای علی! ای برادر محمد! آیا به وعده های محمد عمل کرده و دینش را قضا نموده و تراش او را قبض خواهی کرد؟ حضرت عرض کرد: آری، پدرم مادرم به فدای شما باد... (۱)

پاسخ:

اولاً: این حدیث به جهت وجود سهل بن زیاد و محمد بن ولید در سند آن ضعیف است.

ثانیاً: با مراجعه و مطالعه ذیل حدیث پی می‌بریم که این وصیت که در این حدیث آمده، تنها در امور شخصی حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است؛ زیرا در آن آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله انگشتر خود را در آورده و کلاه و پرچم و پیراهن و وسایل شخصی دیگر خود را آورده و به دست حضرت علی علیه السلام سپرد. (۲)

ثالثاً: وصایت شخصی اختصاص به این ندارد که تنها هنگام وفات موصی بر او وصیت نماید. در مورد حضرت علی علیه السلام پیامبر صلی الله علیه و آله در طول ۲۳ سال بعثت خود به وصایت و امامت او تذکر داده است، و ما در جای خود به طور تفصیل به آن اشاره کرده ایم.

رابعاً: پیامبر صلی الله علیه و آله چند روز قبل از وفاتش اراده کرد تا وصیت خودش را نسبت به حضرت علی علیه السلام مکتوب دارد، ولی عمر بن خطاب و طرفدارانش از این کار جلوگیری کردند. (۳)

خامساً: وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام در امور اخلاقی یا شخصی به معنای عدم وجود وصیت در امور دینی و خلافت مسلمین نیست، و با یک دیگر منافاتی ندارد، و قابل جمع است.

اشکال چهارم

از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله قبل از وفاتش به او وصیت به امور

ص: ۴۴

۱- ۸۰. کافی، ج ۱، ص ۲۳۶.

۲- ۸۱. همان، ص ۲۳۶ و ۲۳۷.

۳- ۸۲. صحیح بخاری، کتاب العلم، باب ۴۰؛ صحیح مسلم، کتاب الوصیه، باب ۵، ح ۱۶۳۷.

اخلاقی و روحی کرده و در مورد وقف و صدقات نیز به او سفارش نمود. (۱) برخی این وصیت را دلیل بر عدم وصایت به خلافت و جانشینی حضرت در مورد امر امامت مردم دانسته اند.

پاسخ:

اولاً: وصیت به امور اخلاقی یا شخصی مربوط به وقف و صدقات، به معنای عدم وصیت در امور دیگر نیست، و با وصایت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در رابطه با جانشینی پیامبر در مورد زعامت دینی مسلمین منافاتی ندارد، که از ادله دیگر هم به دست می آید.

ثانیاً: گرچه این حدیث دلالت بر وصیت پیامبر به حضرت علی علیه السلام در آخر عمر ایشان دارد ولی قبل از آن نیز وصیتی نسبت به خلافت و جانشینی وی داشته است و لازم نیست که این وصیت حتماً در آخر عمر انسان باشد.

اشکال پنجم

گفته شده: اگر نظریه امامت الهی و نصّ و تعیین صحیح بود، پس چرا امام سجاده علیه السلام در خطبه مشهورش در شام به آن ها اشاره نکرده است؟ چرا نفرمود: من امام واجب الاطاعه بعد از امام حسین علیه السلام هستم؟ و بلکه تنها به فضایل اهل بیت و به ویژه حضرت علی علیه السلام اکتفا کرده است؟

پاسخ:

اولاً: امام سجاده علیه السلام در خطبه مشهورش در مسجد شام به فضایل علمی و عملی اهل بیت علیهم السلام که از جانب خداوند متعال به آنان داده شده اشاره کرده است، امری که منشأ عصمت علمی و عملی است و دلالت بر مرجعیت و امامت مردم دارد.

ثانیاً: حضرت سجاده علیه السلام در خطبه خود اشاره به امامت آبا و اجداد خود کرده است،

ص: ۴۵

آنجا که می فرماید: «ای فرزند معاویه و هند و صخره! دائماً نبوت و امارت برای پدران و اجداد من بوده، قبل از آن که تو متولد شوی».(۱)

اشکال ششم

گفته شده: چرا امام سجاده علیه السلام با یزید بن معاویه بعد از واقعه حرّه بیعت کرده و رهبری شیعه را رها نمود؟ و با کسی جز خواص اصحاب خود ملاقات نمی نمود، و در نهایت رو به عبادت آورده و معارف اندکی از او منتشر شد...

پاسخ:

اولاً: به عهده گرفتن هر مسئولیتی، شرایط خاص و ویژه سیاسی را می طلبد که در آن زمان فراهم نبوده است.

ثانیاً: در مصادر متعددی به احتجاج امام سجاده علیه السلام با عمویش محمد بن حنفیه در مسئله امامت خود اشاره شده است.(۲)

خُصیبی در «الهدایه الکبری» به سندش از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: «... در یکی از سال ها که مردم به حجّ مشرف شده بودند، علی بن الحسین علیه السلام و محمد بن حنفیه نیز در آن حجّ حاضر بودند. مردم در مقابل حجر(الاسود) ایستادند. علی بن الحسین علیه السلام فرمود: ای عمو! سنّ تو از من بیشتر است، حجر را قسم بده تا تو را جواب داده و امرت را بیان کند. محمد بن حنفیه نزدیک شده و ایستاد و در مقام ابراهیم نماز به جای آورد و گفت: ای حجر! تو را به حرمت خداوند و حرمت رسولش قسم می دهم و به حقّ هر مؤمن و مؤمنه اگر تو می دانی که من حجت بر مردم و بر علی بن الحسین می باشم به نطق در آیی و این مطلب را ابراز کنی.

حجرالاسود جوابی نداد.

محمد بن حنفیه عرض کرد: پیش حجر بیای ای فرزندم! حضرت نزدیک آمد و نماز به جای آورد و به کلامی مخفی سخن گفت که کسی آن را نفهمید، آن گاه فرمود: ای

ص: ۴۶

۱- ۸۴. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۵.

۲- ۸۵. الهدایه الکبری، ص ۲۲۰ و ۲۲۱.

حجر! تو را به حرمت خداوند و حرمت پیامبرش و حرمت امیرالمؤمنین و حرمت فاطمه و حرمت حسن و حسین (صلوات الله عليهم اجمعین) می خوانم که اگر می دانی که من حجت بر عمویم محمد بن حنفیه و بر جمیع خلق از اهل آسمان ها و زمین ها هستم، به این مطلب نطق کنی و برای ما و عموم مردم تبیین نمایی.

حجر در این هنگام به زبان عربی آشکار به سخن درآمد و فرمود: ای محمد! به فرزند امیرالمؤمنین گوش فرا ده و اطاعت از علی بن الحسین کن؛ زیرا او حجت خدا بر تو و بر جمیع خلق خدا از اولین و آخرین از اهل آسمان ها و زمین ها است.

محمد بن حنفیه عرض کرد: بار خدایا! من شهادت می دهم که شنیدم و اطاعت نمودم و این امر را به امام و حجت و حجت خدا بر من و بر خلقت علی بن الحسین تسلیم نمودم. در این هنگام بود که بیشتر شیعیانی که قائل به امامت محمد بن حنفیه بودند به آن حضرت ایمان آوردند...».

ثالثاً: نه تنها شیعه به امامت حضرت اعتقاد داشته، بلکه علمای اهل سنت نیز به قابلیت امامت و خلافت او اعتراف نموده اند.

ذهبی می گوید: «او دارای جلالت عجیب بود و به خدا سوگند که او سزاوار چنین مقامی بود. او به جهت شرف و بزرگواری و علم و کمال عقل، اهلیت برای امامت عظمی را داشت».^(۱)

رابعاً: امام زین العابدین علیه السلام از راه عبادت و دعا، پایه و اساسی را برای تربیت امت اسلامی بر مبنای ارزش های روحی و اخلاقی بنیان نهاد که در آن زمان اثر خود را در جامعه گذاشت. جامعه ای که به جهت شدت اختناق سیاسی راهی جز این نداشت.

اشکال هفتم

ابن عساکر نقل کرده که به حسن بن علی که بزرگ طالبین و ولی صدقه جدش بود، گفته شد: آیا رسول خدا صلی الله علیه وآله نفرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه»؟! او گفت: آری،

ص: ۴۷

و لیکن - به خدا سوگند - رسول خدا به آن، قصد امامت و سلطنت نکرده است، و اگر چنین قصدی داشت برای مردم روشن می نمود. (۱)

و نیز فرزندش عبدالله می گفت: «در امر خلافت برای ما مقامی نیست که برای دیگران نباشد. و در هیچ کس از اهل بیت، امام واجب الاطاعه از جانب خدا نبوده است. او امامت امیرالمؤمنین را که از جانب خدا باشد را نفی نموده است. (۲)

پاسخ:

اولاً: درباره سادات بنی الحسن علیهم السلام معروف آن است که قیامشان تحت شعار ولایت و امامت برای آل محمد صلی الله علیه و آله بوده است؛ همان گونه که در مورد نفس زکیه و صاحب فحّ و دیگر سادات حسنی رسیده است.

ثانیاً: با وجود این همه روایات در مورد ولایت و امامت امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیت عصمت و طهارت، چگونه می توان انکار امامت و ولایت آنان را نمود.

ثالثاً: چگونه ممکن است که اجتماع عظیم مردم در صحرای غدیر و تاج گذاری برای امام علی علیه السلام و بیعت با او را انکار کرده و امامت آن حضرت را نفی کرد؟

رابعاً: بر فرض ثبوت این دو خبر، برداشت شخصی دو نفر غیر معصوم دلیل بر حجیت حرف آن ها نیست، ممکن است که از روی غرض ورزی این حرف ها را زده باشند.

اشکال هشتم

گفته شده که عباس بن عبدالمطلب بر بیعت با حضرت علی علیه السلام و همراه کردن ابوسفیان با خود، و این که با این عمل هیچ کس از قریش با تو مخالفت نخواهند کرد و مردم نیز به تبع قریشند اصرار داشت، ولی در عین حال حضرت این پیشنهاد را رد کرد. (۳)

ص: ۴۸

۱- ۸۷. تاریخ ابن عساکر، ج ۴، ص ۱۶۲.

۲- ۸۸. بصائر الدرجات، ص ۱۵۳-۱۵۶.

۳- ۸۹. الشافی، ج ۳، ص ۲۳۷ و ۲۵۲ و ج ۲، ص ۱۴۹.

برخی این پیشنهاد از جانب عباس را دلیل بر عدم وجود نصّ بر حضرت علی علیه السلام دانسته اند؛ زیرا کسی که بر او نصّ شده، احتیاج به بیعت در امامتش نیست. و دیگر این که چرا حضرت علی علیه السلام پیشنهاد او را رد کرده است؟

پاسخ:

اولاً: اگر دعوت عباس از امیرالمؤمنین علیه السلام به بیعت دلالت بر بطلان نصّ دارد باید دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله از انصار برای بیعت با خود در «عقبه» و دعوت از مهاجران و انصار زیر درخت رضوان برای بیعت با خود نیز دلیل بر این نکته باشد که نبوت و ولایت حضرت با اختیار مردم ثابت شده و به نصّ و اختیار الهی نیست و گرنه چه احتیاجی به بیعت مردم دارد؟

ثانیاً: این گونه بیعت ها به جهت مشروعیت دادن به حکومت و خلافت و امامت است، بلکه در حقیقت بیعت و التزام عملی از مردم به اطاعت و فرمانبرداری بعد از تعیین و نصب الهی بر شخص معصوم است.

ثالثاً: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به بیعت پنهان کاری اعتقادی ندارد، مردم باید به سراغ او آمده و وظیفه دارند که حقّ و حقیقت و صاحب آن را طلب نمایند و زمام حکومت خود را به آنان واگذار نمایند.

رابعاً: از آنجا که حضرت علی علیه السلام معتقد به نصب الهی است و برای او نیز این نصب ثابت شده و از طرفی نیز مشغول کفن و دفن پیامبر صلی الله علیه و آله است، لذا ضرورتی ندارد که به طرح عباس گوش فرا دهد، بلکه این وظیفه مردم است که آگاهانه حق را انتخاب کنند، گرچه حضرت وظیفه داشت که حق را برای آنان تبیین کند و خودش را به آنان معرفی نماید که این کار را نیز انجام داد.

خامساً: کسی که به مسائل سیاسی آگاهی داشته باشد می داند که ابوسفیان اگر در ابتدا از حضرت علی علیه السلام می خواست پشتیبانی کند، اهداف خاصی داشته است، او از آنجا که با انتخاب ابوبکر مخالف بود قصد داشت تا حضرت علی علیه السلام را بر حقّش تحریک کند تا ابوبکر را از خلافت ساقط نماید و بر اختلافات بیفزاید.

ص: ۴۹

شاهد این نیت شوم آن است که بعد از به خلافت رسیدن ابوبکر، ابوسفیان آمد و رو به حضرت علی علیه السلام کرد و گفت: ای بنی عبدمناف! آیا شما راضی می شوید که بنی تیم والی بر شما گردند؟ ای علی! دستانت را بده تا با تو بیعت کنم... (۱) و از آنجا که حضرت نیت شوم او را می دانست و نمی خواست که خود را فدای آن کند آن را نپذیرفت.

اشکال نهم

گفته شده: اگر حدیث غدیر واضح ترین و قوی ترین نصّ بر امامت حضرت علی علیه السلام است، چرا قدمای از شیعه؛ همچون شریف مرتضی آن را نصّ خفی برای خلافت دانسته است؟ زیرا او می گوید: «ما ادّعی علم ضروری در نصّ برای خود یا مخالفین خود نمی کنیم، و کسی از اصحاب خود را نمی شناسیم که چنین ادّعایی داشته باشد». (۲)

پاسخ:

اولاً: ادّعی این که سید مرتضی حدیث غدیر را نصّ خفی دانسته ادّعایی باطل است و هرگز با مراجعه به کتاب «الشافی» چنین مطلبی استفاده نمی شود. سید مرتضی رحمه الله نصوص قولی که دلالت بر امامت حضرت علی علیه السلام دارد را بر دو قسم کرده است:

۱ - نصوصی که شنوندگان، آن را از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیده و مراد به آن را از حضرت به وضوح و ضرورت فهمیده اند؛ گرچه ما الآن مراد و ثبوت آن را با استدلال می فهمیم. این گونه نصوص در ظاهر و لفظش صراحت در امامت و خلافت داشته و معروف به نصّ جلی است؛ مثل قول پیامبر صلی الله علیه وآله که فرمود: «سَلِّمُوا عَلٰی عَلِيٍّ بِأَمْرِ الْمُؤْمِنِينَ»؛ (۳) «بر علی به عنوان امیر المؤمنین سلام دهید.» یا آن که می فرماید: «هَذَا خَلِيفَتِي فَيَكُم مِّنْ بَعْدِي فَاسْمَعُوا لَهُ وَاطِيعُوا»؛ (۴) «این - علی علیه السلام - خلیفه من در میان شما بعد از من است، پس به دستوراتش گوش فرا داده و او را اطاعت کنید.»

ص: ۵۰

۱- ۹۰. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۲۲.

۲- ۹۱. شافی، ج ۲، ص ۱۲۸.

۳- ۹۲. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۲.

۴- ۹۳. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۲۱؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۱؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۲.

۲- قسم دیگری از نصوص حضرت است که ما قطع نداریم شنوندگان از حضرت رسول صلی الله علیه وآله از آن ها به طور ضرورت علم به نص فهمیده باشند، و امتناعی ندارد که آنان با استدلال از راه اعتبار دلالت لفظ از آن ها امامت را فهمیده اند... و ما نیز علم به ثبوت و مقصود به آن را تنها از راه استدلال می فهمیم؛ مثل قول پیامبر صلی الله علیه وآله در خطاب به حضرت علی علیه السلام که فرمود: «انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی». یا حدیث «من کنت مولاه فعلی مولاه». این قسم از نص را اصحاب ما نص خفی می دانند» (۱).

از این بیان استفاده می شود که مقصود سید مرتضی رحمه الله از نص خفی چیست، و هرگز مراد او از این تعبیر، تشکیک در دلالت حدیث غدیر و دیگر احادیث بر امامت حضرت علی علیه السلام نبوده است.

به تعبیر دیگر: مقصود سید مرتضی رحمه الله از این عبارت آن است که علم به نص بر امامت حضرت علی علیه السلام و خلافت او از جانب پیامبر صلی الله علیه وآله برای ما با استدلال حاصل می شود، گرچه برای شنوندگان، برخی از این نصوص در عصر پیامبر صلی الله علیه وآله بدیهی و ضروری بوده است.

ثانیاً: سید مرتضی رحمه الله بحث مفصّلی حدود ۶۶ صفحه درباره صحّت سند و دلالت حدیث غدیر بر وصایت و امامت حضرت علی علیه السلام داشته است، حال با وجود این چگونه می توان نسبت تشکیک را به او داد. (۲)

ثالثاً: او در جایی دیگر می گوید: «ما استدلال بر ثبوت نص بر امیر المومنین علیه السلام را به اخباری نموده ایم که بر صحّت آن اجماع بوده و اتفاق بر آن است، گرچه در تأویل آن اختلاف است. و بیان نمودیم که این روایات نص بر امامت بدون هیچ احتمال و اشکال است؛ همانند قول پیامبر صلی الله علیه وآله «انت منی بمنزله هارون من موسی»، و همانند: «من کنت مولاه فعلی مولاه»، و دیگر روایات» (۳).

ملاحظه می کنیم که سید مرتضی رحمه الله حدیث غدیر را از نصوص امامت می داند که

ص: ۵۱

۱- ۹۴. الشافی، ج ۲، ص ۶۷ و ۶۸.

۲- ۹۵. همان، ص ۲۶۰ و ۲۶۱.

۳- ۹۶. شافی، ج ۳، ص ۹۹.

هیچ اشکال و احتمالی در آن نیست. پس ادعای این که ایشان معتقد بوده که حدیث غدیر نصّ خفی و غیر واضح بر خلافت است، تهمتی بیش نیست.

اشکال دهم

گفته شده: صحابه از حدیث غدیر و دیگر احادیث، معنای نصّ و تعیین بر خلافت را نفهمیده اند، و لذا راه شورا را دنبال کرده و با ابوبکر به عنوان خلیفه رسول خداصلی الله علیه و آله بیعت کردند. و این به نوبه خود دلالت دارد که نصوص مربوط به حضرت واضح تر نبوده است!!

پاسخ:

اولاً: عموم صحابه در روز غدیر از بیانات حضرت و رفتار او نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام معنای امامت و خلافت را فهمیدند و لذا همگی با آن حضرت بیعت کرده و به او تهنیت گفتند، که از آن جمله ابوبکر و عمر است. این موضوع را در بحث از حدیث غدیر خم اشاره کرده و روشن نمودیم.

ثانیاً: با مراجعه به تاریخ پی می بریم که برخی از صحابه از حدیث معنای نصّ و تعیین الهی به معنای خلافت و امامت را نفهمیده اند، و لذا در اشعار و خطبه های خود به آن اشاره نموده اند. این موضوع را نیز در جای خود؛ همچون حدیث غدیر و احادیث وصایت به آن اشاره کرده ایم.

ثالثاً: در جای خود به طور مبسوط به علّت اعراض صحابه از حضرت علی علیه السلام بعد از وفات رسول خداصلی الله علیه و آله اشاره کرده ایم و بیان داشتیم که چگونه گروهی با سیاست تزویر و تطمیع و تهدید، خلافت مسلمین را به انحراف کشانده و مردم را به سوی خود کشاندند.

ص: ۵۲

۱ - پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس شخصی را بر ده نفر بگمارد، در حالی که می داند در میان آن ده نفر برتر از او وجود دارد، خدا و رسول و جماعتی از مسلمین را فریب داده است.» (۱)

۲ - احمد بن حنبل، به سند خود از ابن عباس، روایت کرده که هر کس فردی را سرپرست جماعتی قرار دهد در حالی که می داند در میان آنان کسی وجود دارد که بیشتر مورد رضای خداوند است، به خدا و رسول او و مؤمنین خیانت کرده است. (۲)

۳ - باقلانی در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: «افضل مردم باید امامت را بر عهده گیرند.» (۳)

ص: ۵۳

۱- ۹۷. کنز العمال، ج ۶، ص ۱۹، ح ۱۴۶۵۳.

۲- ۹۸. مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۳۲؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۶۵، با تحقیق احمد شاکر.

۳- ۹۹. نصوص الفكر السياسي، ص ۵۴.

یکی از مسائل اختلافی بین مذاهب اسلامی، علم غیب پیامبر و امام و اولیای الهی به موضوعات و احکام است. برخی از محققان به آیاتی نظر کرده اند که علم غیب را محصور به خداوند نموده و به آیات مخصّص توجهی نکرده اند، و کسی که آن را برای غیر خدا اثبات کرده به غلو متهم کرده اند. برخی دیگر با جمع بین آیات به علم غیب پیامبر در تمام زمینه ها پی برده اند، ولی علم غیب را برای امام ثابت نمی دانند. جا دارد که این موضوع را مورد بحث قرار دهیم تا حقیقت علم غیب و این که چه نوع غیبی مورد نظر است و بر چه افرادی قابل اثبات است روشن گردد.

دیدگاه شیعه

شیعه امامیه معتقد است امامت منصب جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله در امر هدایت بشر - غیر از وحی - است، لذا امام نیز باید تمام خصوصیات پیامبر مانند عصمت، علم لدنی، کمالات و فضایل و دوری از صفات ناپسند را داشته باشد.

شیعه امامیه می گوید: از آنجا که امام مبین و تطبیق دهنده و حافظ شریعت است، لذا باید از گناه و سهو و نسیان و اشتباه معصوم باشد.

علاوه بر این باید عالم به حقیقت شریعت و نیز هر چه را که امت در جهت کمال به آن محتاج است باشد؛ همان طوری که باید کامل ترین شخص در زمینه صفات کمال باشد، تا مردم تسلیم محض او شوند.

۱ - امام باقر علیه السلام فرمود: «در وجود علی علیه السلام سنت هزار پیامبر است. آن گاه فرمود: علمی که بر آدم نازل گشت بالا- نرفت، علم هیچ کسی با مرگ نابود نگردد. بلکه علم به ارث گذارده می شود و زمین هرگز بدون عالم باقی نمی ماند».(۱)

۲ - عبدالاعلی بن اَعین می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «من از اولاد رسول خدایم، به کتاب خدا علم دارم، کتابی که در آن اشاره به پیدایش خلق و آنچه تا روز قیامت اتفاق خواهد افتاد شده است. در آن کتاب خبر آسمان و زمین و بهشت و آتش جهنم و خبر آنچه هست می باشد. من به این امور همان گونه که به کف دست نگاه می کنم، آگاهم. خداوند می فرماید: در این قرآن بیان هر چیزی است».(۲)

۳ - امام صادق علیه السلام به ابوبصیر فرمود: «ای ابابصیر ما اهل بیتی هستیم که علم خواب ها و بلاها و نسب ها و وصیت ها و فصل خطاب به ما داده شده است. شیعیان خود را می شناسیم. همان گونه که هر مردی اهل بیت خود را می شناسد».(۳)

۴ - امام صادق علیه السلام فرمود: «همانا امام هر گاه بخواهد که بداند تعلیم داده می شود».(۴)

۵ - سیف تمار می گوید: من با جماعتی از شیعه نزد امام صادق علیه السلام در کنار حجر بودیم، حضرت فرمود: جاسوسی بر ما نظاره می کند. ما نگاه به راست و چپ کردیم ولی کسی را ندیدیم. عرض کردیم جاسوسی وجود ندارد. حضرت فرمود: قسم به پروردگار کعبه و پروردگار این بنا - سه بار تکرار کرد - اگر من بین موسی و خضر بودم می گفتم که از آن دو نفر داناترم، و نیز خبر می دادم به چیزی که آن دو نمی دانستند؛ زیرا موسی و خضر علیهما السلام تنها از علم گذشته آگاه بودند، نه از علم آینده و حال تا روز قیامت، و ما این دو را از پیامبر صلی الله علیه و آله به ارث برده ایم».(۵)

ص: ۵۵

۱- ۱۰۰. بصائر الدرجات، ج ۳، ص ۱۳۴، باب ۱، ح ۲.

۲- ۱۰۱. همان، ج ۴، ص ۲۱۷، باب ۸، ح ۲.

۳- ۱۰۲. همان، ج ۶، ص ۲۸۸، باب ۲، ح ۱۳.

۴- ۱۰۳. کافی، ج ۱، ص ۲۵۸.

۵- ۱۰۴. همان، ج ۱، ص ۲۶۱.

۱ - مسلم و دیگران از حدیفه نقل کرده اند که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله به من علم گذشته و آینده تا روز قیامت را آموخت. (۱)

۲ - احمد بن حنبل از ابن ادریس نقل می کند که گفت: از حدیفه بن یمان شنیدم که می فرمود: به خدا سوگند همانا من داناترین مردم به هر فتنه ای هستم که تا روز قیامت اتفاق خواهد افتاد. (۲)

۳ - ابن النجار می گوید: روزی شیخ ابو محمد عبدالله جبایی (متوفی ۶۰۵) سخن از اخلاص و عجب به میان آورد در حالی که من در مجلس او حاضر بودم، در نفسم این سؤال خطور کرد: که راه خلاصی از عجب چیست؟ فوراً شیخ به من توجه کرده و فرمود: هر گاه همه اشیا را از خدا دیدی و این که او تو را موفق به خیر کرده و... آن گاه از عجب رهانیده شده ای. (۳)

خبرهای غیبی امام علی علیه السلام

با نگاهی گذرا به «نهج البلاغه» به خبرهایی غیبی از امام علی علیه السلام پی می بریم. اینک به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - امام علی علیه السلام در بصره بعد از پایان جنگ به ناکثین فرمود: «کأنتی بمسجد کم کجؤجؤ سفینه قد بعث الله علیها العذاب من فوقها و من تحتها و غرق من فی ضمنها»؛ (۴) «گویا مسجد شما چون سینه کشتی است که به امر خدا زیر و زبر آن در عذاب است و هر که در آن است غرق در آب.»

می دانیم که بصره دو بار غرق شد، یک بار در عصر حکومت قادر بالله، و بار دیگر در عصر حکومت قائم بامر الله، و تنها مسجد جامع آن طبق خبر امیرالمؤمنین علیه السلام باقی ماند.

ص: ۵۶

۱- ۱۰۵. صحیح مسلم، کتاب الفتن، ج ۵، ص ۴۱۰، ح ۲۲؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۵۳۴، ح ۲۲۷۷۰.

۲- ۱۰۶. مسند احمد، ج ۶، ص ۵۳۶، ح ۲۲۷۸۰.

۳- ۱۰۷. شذرات الذهب، ج ۷، ص ۳۱، حوادث سنه ۶۰۵ ه.

۴- ۱۰۸. نهج البلاغه، خطبه ۱۳.

۲- و نیز درباره فتنه تاتار و لشکریانش و هجوم آنان به بلاد مسلمین فرمود: «و کائنی أراهم قوماً کان وجوههم المجان المطرقة، یلبسون السرق و الدیاج، یعتقدون الخیل العتاق، و یكون هناك استمرار قتل، حتی یعیش المجروح علی المقتول، و یكون المفلت أقلّ من المأسور»؛^(۱) «گویا آنان را می بینم که چهره هایشان چون سپرهای تو بر تو است. حریر و دیبا پوشند و اسب های برگزیده نگاه دارند. آنجا کشتار چنان سخت شود که خسته بر کشته راه رود و گریخته از اسیر کمتر باشد.»

۳- و نیز درباره حکومت بنی امیه و زوال آن هنگام اوج فساد در روی زمین می فرماید: «أقسم ثم أقسم لئن ختمتها من بعدی كما تلفظ النخامة ثم لا تذوقها و لا تطعم بطعمها أبداً ما كثر الجدیدان»؛^(۲) «سوگند می خورم و سوگند می خورم که فرزندان امیه پس از من این خلافت را رها سازند، چنان که خلط سینه را بیرون اندازند و از آن پس، چند شب و روز از پی هم آید مزه آن را نچشند...».

۴- و نیز خبر از تسلط معاویه بر عراق و مجبور کردن اهل آن بر سب او داده می فرماید: «أما انه سیظهر علیکم بعدی رجل رحب البلعوم، مندحق البطن، یاكل ما یجد، و یطلب ما لا یجد، فاقتلوه، ألا وإنه سیامرکم بسبّی و البرائه منی أما السبّ فسبونی، فإنه لی زکاه و لکم النجاه، و أما البرائه فلا تبتروا منی؛ فإنی ولدت علی الفطره، و سبقت إلی الایمان و الهجره»؛^(۳) «همانا پس از من مردی بر شما چیره شود که گلوبی گشاده دارد و شکمی فراخ و برون افتاده. بخورد هر چه یابد و بجوید آنچه نیابد. او را بکشید. او شما را فرمان دهد تا مرا دشنام دهید و از من بیزاری جوید. اما دشنام؛ پس مرا دشنام دهید که برای من زکات است و برای شما نجات. امّا بیزاری؛ از من بیزاری مجوید که من بر فطرت مسلمانی زادم و در ایمان و هجرت از همه پیش افتادم.»

ص: ۵۷

۱- ۱۰۹. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۸.

۲- ۱۱۰. همان، خطبه ۱۵۸.

۳- ۱۱۱. نهج البلاغه، خطبه ۵۷.

احادیث و اطاعت از پیشوای ستمگر

احادیث و اطاعت از پیشوای ستمگر

یکی از مسایلی مورد اختلاف بین اهل سنت و شیعه امامیه، اطاعت از امام و حاکم جائز و فاسق و ظالم است؛ آیا اگر خلیفه فاسق بود یا فاسق شد از خلافت عزل می شود؟ و آیا می توان بر ضد او قیام کرد یا خیر؟

اجماع اهل سنت بر این است که سلطان با فسق از خلافت عزل نمی شود، لذا نمی توان با او مخالفت نمود و علیه او قیام کرد، تنها می توان او را موعظه و نصیحت نمود.

در مقابل، شیعه امامیه، به تبع اهل بیت علیه السلام، اطاعت از حاکم ستمگر و فاسق را نه تنها واجب نمی داند بلکه حرام می داند.

فتاوی اهل سنت

۱ - نووی می گوید: «اهل سنت اجماع نموده اند که سلطان و خلیفه با فسق از خلافت عزل نمی شود...» (۱).

۲ - قاضی عیاض می گوید: «جماهیر اهل سنت از فقیهان، محدثان و متکلمان معتقدند که سلطان با فسق، ظلم و تعطیل حقوق از خلافت عزل نمی شود» (۲).

ادله حدیثی اهل سنت

ادله حدیثی اهل سنت

علمای اهل سنت در حرمت خروج بر امام جائز و وجوب اطاعت از او، به روایاتی تمسک کرده اند که از طریق خودشان نقل شده است، اینک به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

ص: ۵۸

۱- ۱۱۲. شرح صحیح مسلم، نووی، ج ۱۲، ص ۲۲۹.

۲- ۱۱۳. همان.

۱ - مسلم در صحیح از حذیفه نقل می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «بعد از من امامانی به حکومت می رسند که به هدایت من هدایت نمی شوند و به سنت من عمل نمی کنند و زود است که قیام کند در میان آنان مردانی که قلب هایشان همانند قلب های شیاطین است در بدن انسان. حذیفه می گوید: عرض کردم چه کنم ای رسول خدا اگر چنین موقعیتی را درک نمودم؟ فرمود: گوش فرا می دهی و اطاعت می کنی اگر چه به کمر تو بکوبید و مال تو را به زور بگیرد؛ تو گوش به فرمان او بده و او را اطاعت کن.» (۱)

۲ - و نیز از ابن عباس نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «هر کس از امام خود چیزی ببیند که موجب کراهت او شود باید صبر کند، زیرا کسی که از جماعت جدا شود، به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است.» (۲)

۳ - در روایتی دیگر از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نقل می کند که فرمود: «به طور قطع هر کس بر سلطان خود به اندازه یک وجب خروج کند به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است.» (۳)

۴ - و نیز از عبدالله بن عمر بن خطاب نقل می کند که او در واقعه حرّه در زمان یزید بن معاویه می گفت: از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود: «هر کس از اطاعت سلطان خود بیرون رود، خدا را ملاقات می کند در حالی که حجّت و دلیلی ندارد. و هر کس که بمیرد و بر گردنش بیعت سلطان نباشد مانند مرگ جاهلیت از دنیا رفته است.» (۴)

پاسخ:

این نظریه که اطاعت از خلیفه و سلطان واجب است هر چند فاسق و ظالم باشد و خروج بر او نیز حرام است؛ از جهاتی اشکال دارد که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - مخالفت با صریح آیات

از آیات استفاده می شود که امامت و خلافت حقّ انسان فاسق و جائز نیست و نباید از او اطاعت کرد:

ص: ۵۹

۱- ۱۱۴. صحیح مسلم، کتاب الاماره، باب الامر بلزوم الجماعه، باب ۱۳، ح ۵۲.

۲- ۱۱۵. همان، ح ۵۵؛ صحیح بخاری، کتاب الفتن، ح ۶۵۳۰.

۳- ۱۱۶. همان، ح ۵۶.

۴- ۱۱۷. همان، ح ۵۸.

الف) « وَإِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ »؛ (۱) «به یاد آر هنگامی که خداوند ابراهیم را به اموری چند امتحان فرمود و همه را به جای آورد خدا بدو گفت: من تو را به پیشوایی خلق برگزیدم. ابراهیم عرض کرد: این پیشوایی را به فرزندان من نیز عطا خواهی فرمود؟ فرمود عهد من هرگز به ستمکاران نخواهد رسید.»

ب) «... أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؟ »؛ (۲) «آیا آن که خلق را به راه حق رهبری می کند سزاوارتر به پیروی است یا آن که نمی کند مگر آن که خود هدایت شود پس شما مشرکان را چه شده و چگونه چنین قضاوت باطل برای بت ها می کنید؟».

از این آیه استفاده می شود کسی که هدایت به حق نمی کند سزاوار اطاعت و متابعت نیست.

ج) برخی از آیات عقوبت خضوع و میل به ستمگران را آتش جهنم قرار داده، می فرماید: « وَلَمَّا تَزَكَّوْا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمْتُمْ فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ »؛ (۳) «و شما مؤمنان هرگز نباید با ظالمان هم دست و دوست شوید و گرنه آتش کیفر آنان شما را خواهد گرفت.»

د) و نیز حاکمی را که حکم به ما أنزل الله نکند کافر دانسته، می فرماید: «... وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ »؛ (۴) «و هر کس به خلاف آنچه خدا فرستاده حکم کند چنین کس از کافران خواهد بود.» و می دانیم که اطاعت از کافر جایز نیست.

۲ - مخالفت با ادله حرمت اطاعت اهل معصیت

آیات بسیاری در قرآن به طور مطلق و عموم - به نحوی که مانع از تخصیص و تقیید است - از اطاعت اهل معصیت و گناه هر کس که باشد نهی می کند هر چند خلیفه و سلطان و امام باشد.

ص: ۶۰

۱- ۱۱۸. سوره بقره، آیه ۱۲۴.

۲- ۱۱۹. سوره یونس، آیه ۳۵.

۳- ۱۲۰. سوره هود، آیه ۱۱۳.

۴- ۱۲۱. سوره مائده، آیه ۴۴.

۱ - خداوند متعال می فرماید: « فَلَا تُطِيعُوا الْمُكذِبِينَ »؛ (۱) «پیروی مکن دروغ گویان را.»

۲ - « وَلَا تُطِيعُوا كُلَّ حَلَّافٍ مَهِينٍ »؛ (۲) «و تو هرگز اطاعت مکن احدی از منافقان پست را که دایم سوگند می خورند.»

۳ - « وَلَا تُطِيعُوا الْكٰفِرِيْنَ وَالْمُنٰفِقِيْنَ »؛ (۳) «و تو هرگز اطاعت مکن کافران و منافقان را.»

۴ - « وَلَا تُطِيعُوا اَمْرَ الْمُسْرِفِيْنَ الَّذِيْنَ يَفْسِدُوْنَ فِي الْاَرْضِ وَلَا يَصِيْلِحُوْنَ »؛ (۴) «و از رفتار رؤسای مسرف و ستمگر که در زمین فساد می کنند و به اصلاح حال مردم نمی پردازند، پیروی نکنید.»

۵ - « فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَطِيعْ مِنْهُمْ اٰثِمًا اَوْ كٰفُوْرًا »؛ (۵) «بر طاعت حکم پروردگار شکبیا باش و از مردم بدکار کفر پیشه اطاعت مکن.»

۶ - « وَلَا تُطِيعْ مَنْ اَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ اَمْرُهُ فُرُطًا »؛ (۶) «و هرگز آنان که ما دل هایشان را از یاد خود غافل کرده ایم و تابع هوای نفس خود شدند و به تبه کاری پرداختند، متابعت مکن.»

۷ - « يَوْمَ تَقْلُبُ وُجُوْهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُوْلُوْنَ يَا لَيْتَنَا اَطَعْنَا اللّٰهَ وَاَطَعْنَا الرَّسُوْلًا * وَقَالُوْا رَبَّنَا اِنَّا اَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبْرٰءَنَا فَاَصَلُّوْنَا السَّبِيْلَ * رَبَّنَا اٰتِنَهُمْ ضِعْفَيْنِ مِّنَ الْعَذَابِ وَالْعَنُّهُمْ لَعْنًا كَبِيْرًا »؛ (۷) «در آن روز صورت هایشان در آتش دگرگون می شود و می گویند ای کاش ما خدا و رسول را اطاعت می کردیم. و گویند: ای خدا ما از بزرگان و پیشوایان خود اطاعت کردیم و ما را به گمراهی کشیدند. ای خدا عذاب آنان را سخت و مضاعف ساز و به لعن و غضب شدید گرفتارشان ساز.»

۸ - « وَلَا تَرْكَبُوْا اِلٰى الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا فَتَمَسَّكُمْ النَّارُ »؛ (۸) «و شما مؤمنان هرگز نباید با ظالمان همدست و دوست شوید و گرنه آتش کیفر آنان شما را خواهد گرفت.»

ص: ۶۱

۱- ۱۲۲. سوره قلم، آیه ۸.

۲- ۱۲۳. سوره قلم، آیه ۱۰.

۳- ۱۲۴. سوره احزاب، آیه ۴۸.

۴- ۱۲۵. سوره شعراء، آیه ۱۵۱.

۵- ۱۲۶. سوره جاثیه، آیه ۲۴.

۶- ۱۲۷. سوره كهف، آیه ۲۸.

۷- ۱۲۸. سوره احزاب، آیات ۶۶-۶۸.

۸- ۱۲۹. سوره هود، آیه ۱۱۳.

این نظریه مخالف با روایات دیگری است که در مصادر حدیثی اهل سنت وارد شده است که مردم را از اطاعت خلیفه جائز و فاسق نهی می کند. و ما می دانیم که:

اولاً: روایات را باید به کتاب خدا عرضه کرد؛ اگر با آن مخالف بود باید بر دیوار زد. و می دانیم که روایات وجوب اطاعت از جائز با آیات قرآن مخالف است، لذا مورد قبول نمی باشد.

ثانیاً: روایات وجوب اطاعت از جائز، با روایات حرمت اطاعت از جائز تعارض دارد و طبق قانون باب تعارض، مرجع، کتاب خداست و به آن دسته روایاتی عمل می شود که موافق با کتاب خداوند است که همان روایاتی است که نهی از اطاعت جائز دارد.

ثالثاً: بر فرض استقرار تعارض و عدم رجوع به قرآن، حداقل باید حکم به تساقط شود و با تساقط، به عمومات قرآنی رجوع می کنیم که نهی از اطاعت جائز دارد.

اینک به برخی از روایاتی که در مصادر حدیثی اهل سنت آمده و نهی از اطاعت حاکم جائز و فاسق نموده، اشاره می کنیم:

الف) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «چرخ آسیاب اسلام زود است که به حرکت در آید. هر جا که قرآن دور می زند شما نیز به دور او بگردید. خواهد آمد که سلطان و قرآن به جنگ یکدیگر برآمده و از یکدیگر جدا شوند. به طور قطع زود است که بر شما پادشاهان حکمرانی کنند، که بر خود به نوعی حکم می کنند و بر دیگران به نوعی دیگر. اگر از آنان اطاعت کنید شما را گمراه می کنند. و اگر نافرمانی کنید شما را به قتل می رسانند. گفتند: ای رسول خدا! اگر آن زمان را درک کردیم چه کنیم؟ فرمود: همانند اصحاب عیسی باشید که با قیچی، بدن آنان تکه تکه می شد و بر دار می رفتند ولی اطاعت از جائز نمی کردند. مردن در راه اطاعت بهتر است از زندگانی در معصیت» (۱).

ص: ۶۲

ب) عبدالله بن عمر می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «بر مرد مسلمان است که گوش فرا داده و اطاعت کند در آنچه دوست داشته یا کراهت دارد، مگر آن که امر به معصیت شود که در این صورت اطاعت جایز نیست» (۱).

ج) عبدالله بن مسعود می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «زود است که بعد از من مردانی متولی امور شما گردند که سنت را خاموش و عمل به بدعت کنند و نماز را از اوقاتش تأخیر اندازند. عرض کردم: ای رسول خدا! اگر آن زمان را درک کردم چه کنم؟ فرمود: از من سؤال می کنی ای فرزند امّ عبد که چه کنی؟ کسی که خدا را معصیت می کند، اطاعت ندارد» (۲).

۴ - مخالف با احادیث اهل بیت علیهم السلام

الف) سیوطی در درّ المنثور در تفسیر آیه شریفه: «لَا يَنْأَلُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» از امام علی بن ابی طالب علیه السلام نقل می کند که فرمود: «اطاعت تنها در معروف و کارهای نیک است».

ب) طبری و دیگران از امام حسین صلی الله علیه وآله نقل کرده اند که آن حضرت علیه السلام در راه خود به طرف کوفه در منزل «بیضه» فرمود: «ای مردم! رسول خدا فرمود: هر کس که سلطان ظالمی را ببیند که حلال خدا را حرام کرده، عهد خدا را شکسته، با سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله مخالفت نموده، در بین بندگان خدا به گناه و ظلم رفتار می کند؛ آن گاه به فعل و قول او اعتراض نکنند و در صدد تغییر وضع موجود نباشد، بر خداوند است که او را در آن جایگاهی که باید برود، ببرد یعنی او را داخل جهنم کند» (۳).

ج) طبری و دیگران نقل کرده اند که حسین بن علی علیه السلام در جواب نامه اهل کوفه چنین مرقوم داشت: «به جان خودم نیست امام مگر کسی که به کتاب خدا عمل کرده و به قسط و عدل متمسک باشد، حق را ادا کرده و نفس خود را برای خداوند حبس نماید» (۴).

ص: ۶۳

۱- ۱۳۱. صحیح بخاری، کتاب الأحکام، باب السمع والطاعة، ج ۳.

۲- ۱۳۲. سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۹۵۶؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۴۰۰.

۳- ۱۳۳. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۰۰؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۸۰؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۱.

۴- ۱۳۴. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۳۵؛ کامل ابن اشیر، ج ۳، ص ۲۶۷.

د) و باز طبری و دیگران نقل کرده اند که حسین بن علی علیه السلام خطاب به ولید فرمود: «ای امیر! ما اهل بیت نبوت و جایگاه رسالت و محل آمد و شد ملائکه و محل نزول وحی ایم. تنها به وسیله ما فتح و ختم می نماید. یزید مردی است شارب الخمر، کشنده جان محترم، به طور علنی فسق و فجور انجام می دهد و کسی همانند من با او بیعت نمی کند».^(۱)

امام حسین علیه السلام کسی است که به نصّ آیه تطهیر معصوم می باشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق او فرمود: «حسن و حسین دو آقای جوانان اهل بهشت اند».^(۲) و نیز فرمود: «حسین از من است و من نیز از حسین».^(۳) و نیز فرمود: «بهترین مردان شما علی بن ابی طالب و بهترین جوانان شما حسن و حسین و بهترین زنان شما فاطمه، دختر محمد است».^(۴)

ابن عباس می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «شبی که به معراج رفتم بر در بهشت دیدم نوشته بود: «لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علی حبّ (حبيب) الله، الحسن والحسين صفوه الله، فاطمه أمه الله (خیره الله)، علی باغضهم لعنه الله»؛^(۵) «خدایی به جز او نیست. محمد فرستاده اوست. علی محبوب اوست. حسن و حسین برگزیده خدایند، فاطمه کنیز خداست. لعنت خدا بر هر کسی باد که بغض آنان را در دل داشته باشد».

ص: ۶۴

۱- ۱۳۵. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۱۶-۲۱۸؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۶۳.

۲- ۱۳۶. ترجمه ابن عساکر، قسمت امام حسین علیه السلام، ص ۴۱.

۳- ۱۳۷. همان، ص ۸۰.

۴- ۱۳۸. همان، ص ۱۲۲.

۵- ۱۳۹. ترجمه امام حسین علیه السلام از ابن عساکر، ص ۱۳۰.

با مراجعه به تاریخ و روایات پی می بریم امامانی که در سنین کودکی به امامت رسیدند از قابلیت های ویژه ای برخوردار بوده اند که از جانب خداوند به آنان عنایت شده بود و لذا شکی در امامت آنان نبوده است.

شبلنجی می نویسد: «چون مأمون از خراسان به بغداد آمد، نامه ای خدمت امام محمد تقی علیه السلام نوشت و با عزت و احترام تمام آن جناب را طلبید. چون آن حضرت به بغداد تشریف آورد، پیش از آن که مأمون او را ملاقات کند، روزی مأمون به قصد شکار عازم صحرا شد. در بین راه به جمعی از کودکان رسید که ایستاده بودند. چون آنان ابّهت مأمون را مشاهده کردند، پراکنده شدند، جز آن حضرت که از جای خود حرکت نفرمود و با نهایت وقار در جای خود ایستاد، تا آن که مأمون نزدیک شد و از مشاهده آثار متانت و وقار او متعجب گردید. عنان کشید و پرسید: ای کودک! چرا مانند کودکان دیگر از سر راه دور نشدی؟»

حضرت علیه السلام فرمود: ای خلیفه! راه تنگ نبود که بر تو گشاده کنم، و جرم و خطایی هم نداشتم که از تو بگریزم و گمان ندارم تو کسی را بدون جرم مجازات کنی.

مأمون از شنیدن این سخنان سخت متعجب شد و از مشاهده حسن و جمال او، دل از دست داد و پرسید: ای کودک! نام تو چیست؟

فرمود: پسر علی بن موسی الرضا علیه السلام هستم.

مأمون چون نسبش را شنید، بر پدرش درود و رحمت فرستاد و روانه صحرا شد. چون به صحرا رسید نظرش به مرغی افتاد. باز شکاری به سوی او فرستاد، آن باز مدّتی ناپدید شد. چون از آسمان برگشت، ماهی کوچکی در منقار داشت که هنوز

نیمه جانی داشت. مأمون از مشاهده آن در شگفت شد و ماهی را در دست خود گرفته، به شهر بازگشت. چون به همان جایی رسید که هنگام رفتن، حضرت جوادعلیه السلام را دیده بود، کودکان پراکنده شدند، ولی حضرت علیه السلام از جای خود حرکت نفرمود. مأمون گفت: ای محمد! این چیست که در دست دارم؟

حضرت علیه السلام فرمود: حق تعالی دریایی چند خلق کرده است که ابر از آن دریاها بلند می شود و ماهیان ریز با ابر بالا می روند، و بازهای پادشاهان آن را شکار می کنند و پادشاهان آن را در دست می گیرند و سلاله نبوت را با آن امتحان می کنند. مأمون از مشاهده این معجزه، شگفت زده شد و گفت: حقا که تویی فرزند رضاعیه السلام. و سپس آن حضرت را به جهت فضل، علم و کمال و عقل، نزد خود نگاه داشت» (۱).

۲ - ابن حجر هیتمی و دیگران نقل کرده اند: «مأمون می خواست دختر خود را به حضرت جوادعلیه السلام تزویج کند، بنی عباس، از شنیدن این قضیه، به صدا درآمده، به او گفتند: خلافت هم اکنون در دست بنی عباس است، چرا می خواهی آن را به بنی هاشم منتقل کنی؟

مأمون در جواب گفت: علت آن، کثرت علم و فضل این کودک است.

آنان جواب دادند: او کودکی خردسال است و هنوز اکتساب علم و کمال نکرده است. اگر صبر کنی که کامل شود و بعداً با او وصلت نمایی، بهتر است.

مأمون گفت: شما ایشان را نمی شناسید. علم ایشان از جانب خداوند است و کوچک و بزرگ آنان از دیگران افضل اند. اگر می خواهید این امر بر شما ثابت شود، علما را جمع کنید و با او مباحثه نمایید.

عباسیان قبول نموده، اتفاق کردند که یحیی بن اکثم، قاضی القضاات آن عصر، با او بحث کند. از این رو در یک روز معین، در مجلس مأمون حاضر شدند و یحیی بن اکثم، مسائلی را از حضرت جوادعلیه السلام پرسید، و آن حضرت علیه السلام به بهترین وجه به آن ها پاسخ داد.

ص: ۶۶

سپس مأمون از امام علیه السلام خواست که یحیی بن اکثم را امتحان نموده، از او سؤال کند. حضرت علیه السلام به او فرمود: از تو سؤال کنم؟ یحیی در جواب عرض کرد: اختیار با شما است. اگر جواب آن را بدانم می‌دهم و گرنه از محضر شما استفاده می‌کنم.

امام جواد علیه السلام پرسید: نظر تو چیست درباره مردی که در اول روز، به زنی به حرام نگاه کرد و در وسط روز نگاهش به آن زن حلال گشت. هنگام ظهر، نظر بر او حرام شد و در وقت عشا، دوباره بر او حلال گشت، نصف شب باز زن بر او حرام شد و هنگام صبح نگاه به آن زن بر او حلال گشت. سرّ این قضیه چیست و چرا آن زن این گونه بر او حلال و حرام شده است؟

یحیی بن اکثم در جواب عرض کرد: به خدا سوگند که از این مسئله اطلاعی ندارم و اگر شما صلاح می‌دانید جواب آن را بفرمایید.

امام جواد علیه السلام فرمود: آن زن کنیز کسی بود. در اول روز مردی اجنبی به او نگاه کرد که نظر او حرام بود. آن مرد در نیمه روز آن کنیز را از صاحبش خرید و از این طریق کنیز را بر خود حلال کرد. هنگام ظهر آن زن را آزاد کرد، لذا بر او حرام شد. در وقت عصر با او ازدواج نمود و او را بر خود حلال گرداند. و غروب او را ظاهر کرد و زن بر او حرام شد. هنگام عشا، كفاره ظاهر پرداخت و دوباره او را بر خود حلال کرد. نیمه شب آن زن را يك طلاقه کرده و او را بر خود حرام نمود، ولی هنگام صبح به آن زن رجوع کرده و دوباره آن زن بر او حلال شد.

هنگامی که سخنان امام جواد علیه السلام به پایان رسید، مأمون رو به عباسیان کرد و گفت: آیا به آنچه که انکار می‌کردید رسیدید؟ سپس دخترش را به عقد امام جواد علیه السلام درآورد.^(۱)

ص: ۶۷

۱- ۱۴۱. صواعق المحرقة، ص ۱۲۳؛ اخبار الدول، قرمانی، ص ۱۱۶؛ نورالابصار، شبلنجی، ص ۲۱۷؛ فصول المهمه، ابن صباغ، ص ۲۴۹.

یکی از مهمترین ادله ولایت و امامت و خلافت بلا فصل حضرت علی علیه السلام حدیث معروف به «حدیث غدیر خم» است. مطابق این حدیث، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حضرت امیر علیه السلام را از جانب خداوند متعال به امامت بعد از خود منصوب کرده است. سند این حدیث چگونه است؟ بر چه مطالبی دلالت دارد؟ اهل سنت درباره آنچه می گویند و چه شبهاتی را درباره این حدیث مطرح کرده اند؟ این ها مطالبی است که در این بحث مطرح خواهیم کرد.

واقعۀ غدیر

در دهمین سال هجرت، رسول خدا صلی الله علیه و آله قصد زیارت خانه خدا را نمودند، فرمان حضرت مبنی بر اجتماع مسلمانان، در میان قبایل مختلف و طوایف اطراف، اعلان شد، گروه عظیمی برای انجام تکلیف الهی (ادای مناسک حج) و پیروی از تعلیمات آن حضرت، به مدینه آمدند. این تنها حجی بود که پیامبر بعد از مهاجرت به مدینه، انجام می داد، که با نام های متعدد، در تاریخ ثبت شده است؛ از قبیل: حج الوداع، حج لاسلام، حج البلاغ، حج الکمال و حج التمام.

رسول خدا صلی الله علیه و آله غسل کردند، دو جامه ساده احرام، با خود برداشتند: یکی را به کمر بسته و دیگری را به دوش مبارک انداختند، و روز شنبه، ۲۴ یا ۲۵ ذی قعدة، به قصد حج، پیاده از مدینه خارج شدند. تمامی زنان و اهل حرم خود را نیز، در هودج ها قرار دادند. با همه اهل بیت خود و به اتفاق تمام مهاجران و انصار و قبایل عرب و گروه

بزرگی از مردم، حرکت کردند.^(۱) بسیاری از مردم به علت شیوع بیماری آبله از عزیمت و شرکت در این سفر باز ماندند با وجود این، گروه بی شماری با آن حضرت، همراه شدند. تعداد شرکت کننده ها را، ۱۱۴ هزار، ۱۲۰ تا ۱۲۴ هزار و بیشتر، ثبت کرده اند؛ البته تعداد کسانی که در مکه بوده، و گروهی هم که با علی علیه السلام و ابوموسی اشعری از یمن آمدند، به این تعداد افزوده می شود.

بعد از انجام مراسم حج، پیامبر صلی الله علیه و آله با جمعیت، آهنگ بازگشت به مدینه کردند. هنگامی که به غدیر خم رسیدند، جبرئیل امین، فرود آمد و از جانب خدای متعال، این آیه را آورد: « يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ... »؛^(۲) «ای رسول ما! آنچه از جانب پروردگارت به تو نازل شده به مردم ابلاغ کن.» جحفه، منزلگاهی است که راه های متعدد، از آنجا منشعب می شود. ورود پیامبر و یارانش به آنجا، در روز پنج شنبه، هجده ذی الحجه صورت گرفت.

امین وحی، از طرف خداوند به پیامبر امر کرد تا علی علیه السلام را ولی و امام معرفی کرده، وجوب پیروی و اطاعت از او را به خلق ابلاغ کند.

آنان که در دنبال قافله بودند، رسیدند، و کسانی که از آن مکان عبور کرده بودند، باز گشتند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود خار و خاشاک آنجا را برطرف کنند. هوا به شدت گرم بود، مردم قسمتی از ردای خود را بر سر و قسمتی را زیر پا افکندند و برای آسایش پیامبر، چادری تهیه کردند.

اذان ظهر گفته شد و پیامبر، نماز ظهر را با همراهان، ادا کردند. بعد از پایان نماز، از جهاز شتر، محل مرتفعی ترتیب دادند.

پیامبر با صدای بلند، همگان را متوجه ساخت و خطبه را این گونه آغاز فرمود: «حمد، مخصوص خداست، یاری از او می خواهیم، به او ایمان داریم، و توکل ما بر اوست. از بدی های خود و اعمال نادرست به او پناه می بریم. گمراهان را جز او، پناهی

ص: ۷۱

۱- ۱۴۲. طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۲۲۵؛ مقریزی، الامتاع، ص ۵۱۱؛ ارشادالساری، ج ۶، ص ۳۲۹.

۲- ۱۴۳. سوره مائده، آیه ۶۷.

نیست. آن کس را که او راهنمایی فرموده گمراه کننده ای نخواهد بود. گواهی می‌دهم معبودی جز او نیست و محمد بنده و فرستاده اوست.

پس از ستایش خداوند و گواهی به یگانگی او فرمود: ای گروه مردم! خداوند مهربان و دانا مرا آگاهی داده که دوران عمرم به سر آمده است. هر چه زودتر دعوت خدا را اجابت و به سرای باقی خواهم شتافت. من و شما هر کدام برحسب آنچه بر عهده داریم، مسئولیم. اینک اندیشه و گفتار شما چیست؟

مردم گفتند: «ما گواهی می‌دهیم که تو پیام خدا را ابلاغ کردی و از پند دادن ما و کوشش در راه وظیفه، دریغ نمودی، خدای به تو پاداش نیک عطا فرماید!»

سپس فرمود: «آیا به یگانگی خداوند و این که محمد بنده و فرستاده اوست، گواهی می‌دهید؟ و این که بهشت و دوزخ و مرگ و قیامت تردید ناپذیر است و این که مردگان را خدا بر می‌انگیزد، و این ها همه راست و مورد اعتقاد شما است؟»

همگان گفتند: «آری! به این حقایق، گواهی می‌دهیم.»

پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: «خداوندا! گواه باش.»

پس، با تأکید فرمود: «همانا من در انتقال به سرای دیگر و رسیدن به کنار حوض، بر شما سبقت خواهم گرفت و شما در کنار حوض بر من وارد می‌شوید؛ پهنای حوض من به مانند مسافت بین «صنعا» و «بصری» است، در آنجا به شماره ستارگان، قدح ها و جام های سیمین، وجود دارد. بیندیشید و مواظب باشید، که من پس از خودم دو چیز گران بها و ارجمند در میان شما می‌گذارم، چگونه رفتار می‌کنید؟»

در این موقع، مردم بانگ برآوردند: یا رسول الله! آن دو چیز گران بها چیست؟

فرمود: «آنچه بزرگ تر است کتاب خداست، که یک طرف آن در دست خدا و طرف دیگر آن، در دست شماست. بنابراین آن را محکم بگیرید و از دست ندهید تا گمراه نشوید. آنچه کوچک تر است، عترت من می‌باشد. همانا، خدای دانا و مهربان، مرا آگاه ساخت، که این دو هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد، تا در کنار حوض بر من وارد شوند؛ من این امر را از خدای خود، درخواست نموده‌ام، بنابراین بر آن دو پیشی نگیرید و از پیروی آن دو باز نایستید و کوتاهی نکنید، که هلاک خواهید شد.»

سپس دست علی علیه السلام را گرفت و او را بلند نمود، به حدّی که سفیدی زیر بغل هر دو نمایان شد. مردم او را دیدند و شناختند.

رسول لله صلی الله علیه وآله این گونه ادامه داد: «ای مردم! کیست که بر اهل ایمان از خود آن ها سزاوارتر باشد؟»

مردم گفتند: «خدای و رسولش دانانترند.»

فرمود: «همانا خدا مولای من است و من مولای مؤمنین هستم و بر آن ها از خودشان اولی و سزاوارترم. پس هر کس که من مولای اویم، علی مولای او خواهد بود.»

و بنا به گفته احمد بن حنبل (پیشوای حنبلی ها)، پیامبر این جمله را چهار بار تکرار نمود. سپس دست به دعا گشود و گفت:

«بارخدا! دوست بدار، آن که او را دوست دارد و دشمن بدار آن که او را دشمن دارد. یاری فرما یاران او را و خوارکنندگان او را خوارگردان. او را معیار، میزان و محور حق و راستی قرار ده.»

آن گاه پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «باید آنان که حاضرند، این امر را به غایبان برسانند و ابلاغ کنند.»

قبل از پراکنده شدن جمعیت، امین وحی، این آیه را بر پیامبر صلی الله علیه وآله نازل نمود: «**الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا**»؛ (۱) «امروز دین شما را کامل نمودم و نعمت را بر شما تمام کردم و دین اسلام را برای شما پسندیدم.» در این موقع پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «الله اکبر، بر اکمال دین و اتمام نعمت و خوشنودی خدا به رسالت من و ولایت علی علیه السلام بعد از من.»

جمعیت حاضر، از جمله شیخین (ابوبکر و عمر) به امیرالمؤمنین، این گونه تهنیت گفتند: «مبارک باد! مبارک باد! بر تو ای پسر ابی طالب که مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمن گشتی.»

ابن عباس گفت: «به خدا سوگند، ولایت علی علیه السلام بر همه واجب گشت.»

ص: ۷۳

حسّان بن ثابت گفت: «یا رسول الله! اجازه فرما تا درباره علی علیه السلام اشعاری بسرایم» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بگو با میمنت و برکت الهی.» در این هنگام، حسّان برخاست و چنین گفت: «ای گروه بزرگان قریش! در محضر پیامبر اسلام، اشعار و گفتار خود را درباره ولایت، که مسلم گشت بیان می نمایم.» و این گونه اشعار خود را سرود:

ینادیهم یوم الغدیر نبیهم

بخم فاسمع بالرسول منادی(۱)

«ندا داد در روز غدیر خم پیامبرشان، پس به ندای رسول گوش فرا دهید».

تا آخر اشعار.

اجمالی از واقعه غدیر را که همه امت اسلامی، بر وقوع آن اتفاق دارند، بیان نمودیم. شایان ذکر است که در هیچ جای جهان، واقعه و داستانی به این نام و نشان و خصوصیات، ذکر نشده است.

اهمیت واقعه غدیر

داستان نصب علی علیه السلام به مقام ولایت، در غدیر خم، از داستان های مهم تاریخ اسلام است؛ شاید داستانی با اهمیت تر و مهم تر از این واقعه نداشته باشیم. این واقعه بیانگر بقای رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و دوام دوره الهی آن حضرت در تجلی گاه وجود مبارک علی علیه السلام بوده است.

غدیر، نشان اتحاد و پیوند رسالت و امامت است؛ این دو از یک ریشه و بن روییده اند؛ غدیر، محل ظهور حقایق مخفی و بواطن پنهان شده و ارشاد و هدایت مردمان به این راه است.

غدیر، روز بیعت با حق و روز سرسپردگی است، روز داد و ستد جنود شیطان با جنود رحمان است.

غدیر، روز درخشش خورشید عالمتاب از پس ابرهای تاریک است.

ص: ۷۴

«غدیر» در لغت به معنای مکان فرو رفته از زمین را گویند که در آن آب باران یا سیل جمع شده و تا تابستان آینده باقی نمی ماند.

درباره کلمه «خم» یاقوت حموی از زمخشری نقل کرده که «خم» اسم مردی رنگ کار بوده و غدیری را که بین مکه و مدینه در جُحفه است به او نسبت داده اند.^(۱)

«غدیر خم» همان گونه که اشاره شد، موضعی است بین مکه و مدینه، ولی به مکه نزدیک تر است تا مدینه، و مسافت بین آن تا جُحفه دو میل است.^(۲)

«جُحفه» دهی است بزرگ در بین راه مکه به مدینه، در شمال غربی از مکه. و در قدیم نام آن را «مَهْیَعَه» می نامیدند، ولی بعدها او را به «جُحفه» تغییر نام دادند؛ زیرا «جحفه» به معنای کوچ است، و در آن ایام سیل های مخرب که می آمد مردم آن دیار را کوچ می داد. این منطقه الآن خراب شده است.^(۳)

«غدیر خم» در امروز حدود ۱۶۴ کیلومتر از شمال مکه دور است، و حدود ۴۵۰ کیلومتر از طرف جنوب مدینه منوره فاصله دارد.

راویان حدیث غدیر از صحابه

عده زیادی از صحابه حدیث غدیر را نقل کرده اند. اینک ما اسامی آن ها را به ترتیب حروف هجاء ذکر خواهیم کرد. ولی به قصد تبرک در ابتدا اسامی اصحاب کسا را نقل خواهیم نمود.

۱ - امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام.

۲ - صدیقه فاطمه علیها السلام دختر رسول خداصلی الله علیه وآله.

۳ - امام حسن مجتبی علیه السلام.

۴ - امام حسین شهید علیه السلام.

ص: ۷۵

۱- ۱۴۶. معجم البلدان، ج ۲، ص ۳۸۹.

۲- ۱۴۷. مراصد الاطلاع، ج ۱، ص ۳۱۵ و ۴۸۲.

۳- ۱۴۸. معجم البلدان، ج ۱، ص ۱۱۱.

حرف الف

- ۵- ابوبکر بن ابی قحافه تمیمی.
- ۶- ابو ذویب خوینلد.
- ۷- ابو رافع قبطی.
- ۸- ابو زینب بن عوف انصاری.
- ۹- ابو عمره بن عمرو بن مَحْصَن انصاری.
- ۱۰- ابو فضاله انصاری، از اهل بدر که در صفین در رکاب حضرت امیر علیه السلام کشته شد.
- ۱۱- ابو قدامه انصاری.
- ۱۲- ابو لیلی انصاری. بنا بر نقلی در صفین به شهادت رسید.
- ۱۳- ابو هریره دوسی.
- ۱۴- ابو الهیثم بن تیهان. در صفین به شهادت رسید.
- ۱۵- ابی بن کعب انصاری خزرچی، بزرگ قراء.
- ۱۶- اسامه بن زید بن حارثه کلبی.
- ۱۷- اسعد بن زراره انصاری.
- ۱۸- اسماء بنت عُمیس خثعمیه.
- ۱۹- اُم سلمه همسر پیامبر صلی الله علیه وآله.
- ۲۰- اُم هانی دختر ابی طالب علیه السلام.
- ۲۱- انس بن مالک انصاری خزرچی، خادم پیامبر صلی الله علیه وآله.

حرف با

- ۲۲- براء بن عازب انصاری اوسی.

۲۳ - بریده بن عازب انصاری اوسی.

حرف ثا

۲۴ - ثابت بن ودیعه انصاری، ابو سعید خزر جی مدنی.

ص: ۷۶

حرف جیم

۲۵ - جابر بن سَمُرَه بن جناده، ابو سلیمان سوائی.

۲۶ - جابر بن عبدالله انصاری.

۲۷ - جبله بن عمرو انصاری.

۲۸ - جبیر بن مطعم بن عدی قرشی نوفلی.

۲۹ - جریر بن عبدالله جابر بجلی.

۳۰ - جنذب بن جناده غفاری، ابوذر.

۳۱ - جندع بن عمرو بن مازن انصاری، ابو جُنَیدَه.

حرف حا

۳۲ - حَبَه بن جوین، ابو قدامه عُرَنی بجلی.

۳۳ - حُشی بن جناده سلولی.

۳۴ - حیب بن بُدیل بن ورقاء خزاعی.

۳۵ - حذیفه بن أسید، ابو سریحه غفاری، از اصحاب شجره.

۳۶ - حذیفه بن یمان یمنی.

۳۷ - حَسَّان بن ثابت.

حرف خا

۳۸ - خالد بن زید، ابو ایوب انصاری. در جنگ با روم به شهادت رسید.

۳۹ - خالد بن ولید بن مغیره مخزومی، ابو سلیمان.

۴۰ - خزیمه بن ثابت انصاری ذوالشهادتین، که در صفین به شهادت رسید.

۴۱ - خُوَیلِد بن عمرو خزاعی، ابو شریح.

حرف را و زا

۴۲ - رفاعه بن عبد المنذر انصاری.

۴۳ - زبیر بن عوّام قرشی.

۴۴ - زید بن ارقم انصاری خزرجی.

ص: ۷۷

۴۵ - زید بن ثابت ابو سعید.

۴۶ - زید یا یزید بن شراحیل انصاری.

۴۷ - زید بن عبداللّه انصاری.

حرف سین

۴۸ - سعد بن ابی وقاص، ابو اسحاق.

۴۹ - سعد بن جناده عوفی، پدر عطیه عوفی.

۵۰ - سعد بن عبادہ انصاری خزرجی.

۵۱ - سعد بن مالک انصاری، ابو سعید خدری.

۵۲ - سعید بن زید قرشی عدوی، یکی از عشره مبشره.

۵۳ - سعید بن سعد بن عبادہ انصاری.

۵۴ - سلمان فارسی ابو عبداللّه.

۵۵ - سلمه بن عمرو بن الأكوع اسلم، ابو مسلم.

۵۶ - سمره بن جندب فزازی، ابو سلیمان.

۵۷ - سهل بن حنیف انصاری، اوسی.

۵۸ - سهل بن سعد انصاری، خزرجی، ساعدی، ابو العباس.

حرف صاد و ضاد

۵۹ - صدی بن عجلان باهلی، ابو امامه.

۶۰ - ضمیره أسدی.

حرف طا

۶۱ - طلحه بن عبداللّه تیمی.

حرف عین

۶۲ - عامر بن عُمرِ نمیری.

۶۳ - عامر بن لیلی بن حمزه.

۶۴ - عامر بن لیلی غفاری.

ص: ۷۸

٦٥ - عامر بن وائله ليثي، ابو الطفيل.

٦٦ - عايشه دختر ابوبكر.

٦٧ - عباس بن عبد الملك بن هاشم، عموى پيامبر صلى الله عليه وآله.

٦٨ - عبدالرحمن بن عبد ربّ انصارى.

٦٩ - عبدالرحمن بن عوف قرشى، زهرى، ابو محمّد.

٧٠ - عبدالرحمن بن يعمر ديلي.

٧١ - عبدالله بن عبد الأسد مخزومى.

٧٢ - عبدالله بن بُديل بن وُرّقاء.

٧٣ - عبدالله بن بشير مازنى.

٧٤ - عبدالله بن ثابت انصارى.

٧٥ - عبدالله بن جعفر بن ابى طالب هاشمى.

٧٦ - عبدالله بن حنطب قرشى، مخزومى.

٧٧ - عبدالله بن ربيعه.

٧٨ - عبدالله بن عباس.

٧٩ - عبدالله بن ابى أوفى علقمه اسلمى.

٨٠ - عبدالله بن عمر بن خطّاب عدوى، ابو عبد الرحمن.

٨١ - عبدالله بن مسعود هُدّلى، ابو عبد الرحمن.

٨٢ - عبدالله بن ياميل.

٨٣ - عثمان بن عفّان.

٨٤ - عُبيد بن عازب انصارى.

٨٥ - عدى بن حاتم، ابو طريف.

٨٦ - عطيه بن بسر مازنى.

٨٧ - عقبه بن عامر جُهَنى.

٨٨ - عمّار بن ياسر عنسى، ابو اليقظان.

ص: ٧٩

۸۹ - عَمارة خزر جى انصارى.

۹۰ - عمر بن ابى سلمه بن عبد الأسد مخزومى.

۹۱ - عمر بن خطاب؛

حدیث او را حافظ ابن مغالزى در «المناقب» (۱) به دو طریق، و محبّ الدین طبرى در «الریاض النضره» (۲) و «ذخائر العقبى» (۳) به نقل از «مسند احمد» آورده است. و نیز ابن کثیر دمشقى و شمس الدین جزرى، عمر را از جمله راویان حدیث «غدیر» به حساب آورده اند. (۴)

۹۲ - عمران بن حصین خزاعى، أبو نحید.

۹۳ - عمرو بن حمق خزاعى، کوفى.

۹۴ - عمرو بن شراحیل.

۹۵ - عمرو بن عاص.

۹۶ - عمرو بن مرّه جُهَنی، ابو طلحه.

حرف فا

۹۷ - فاطمه دختر حمزه بن عبد المطلب.

حرف قاف و کاف

۹۸ - قیس بن ثابت شمّاس انصارى.

۹۹ - قیس بن سعد بن عبّاده انصارى، خزر جى.

۱۰۰ - کعب بن عجره انصارى، مدنى، ابو محمّد.

حرف میم

۱۰۱ - مالک بن حویرث لیثى، ابو سلیمان.

۱۰۲ - مقداد بن عمرو کندی، زهرى.

-
- ١- ١٤٩. مناقب علي بن ابي طالب عليه السلام، ص ٢٢، ح ٣١.
 - ٢- ١٥٠. الرياض النضرة، ج ٣، ص ١١٣.
 - ٣- ١٥١. ذخائر العقبى، ص ٦٧.
 - ٤- ١٥٢. البدايه والنهائيه، ج ٧، ص ٣٨٦؛ اسنى المطالب، ص ٤٨.

۱۰۳ - ناجیه بن عمرو خزاعی.

۱۰۴ - نضله بن عتبه اسلمی، ابو برزه.

۱۰۵ - نعمان بن عجلان انصاری.

حرف ها تا آخر حروف

۱۰۶ - هاشم بن مِرْقال بن عتبه بن ابی وقاص زهری، مدنی.

۱۰۷ - وحشی بن حرب حَبْشی، حِمَصی، ابو وشمه.

۱۰۸ - وهب بن حمزه.

۱۰۹ - وهب بن عبدالله سوائی، ابو جحیفه.

۱۱۰ - یعلی بن مَرّه بن وهب ثقفی، ابو مُرازم.

این ها اسامی صد و ده نفر از بزرگان صحابه بود که ما نقل کردیم، و به طور حتم بیش از این افراد حدیث غدیر را نقل کرده اند؛ زیرا مطابق نقل تاریخ، صد هزار یا بیشتر در سرزمین خم حاضر بوده اند، و طبیعت حال اقتضا می کند که بیش از این تعداد جمعیت این حدیث را نقل کرده باشند، ولی آنچه که با تتبع در کتب اهل سنت به دست آمده، این تعداد جمعیت است.

حافظ سجستانی (م ۴۷۷ ه.ق) کتابی به نام «الداریه فی حدیث الولاية» در هفده جلد تألیف کرده و در آن طرق حدیث غدیر را ذکر کرده است. او این حدیث را از صد و بیست صحابی نقل کرده است. (۱)

راویان حدیث غدیر از تابعین

حدیث غدیر را هشتاد و چهار نفر از تابعین نقل کرده اند؛ امثال:

- ابو راشد خُبْرانی، شامی. افضل اهل زمان خود در دمشق.

ص: ۸۱

- ابو سلیمان مؤذن، از بزرگان تابعین.
- ابو صالح سَمَّان ذکوان مدنی. احمد بن حنبل او را «ثقه ثقه» معرفی کرده است. (۱)
- أُصْبَغ بن نُباته تمیمی کوفی.
- حبيب بن ابی ثابت اسدی، کوفی، فقیه کوفه.
- حکم بن عُتیبه کوفی، کندی. در حقّ او گفته شده: «ثقه، ثبت، فقیه».
- حُمَید طویل بصری. در حقّ او گفته شده: «حافظ، محدّث، ثقه».
- زاذان بن عمر کندی، بزار، کوفی، از بزرگان تابعین.
- زَرّ بن حُیثب اسدی.
- سالم بن عبداللّه بن عمر بن خطّاب قرشی، مدنی.
- سعید بن جبیر اسدی، کوفی، به دست حجّاج شهید شد.
- سعید بن مسیب قرشی، مخزومی. احمد بن حنبل درباره او گفته است: مراسیل سعید همگی صحیح اند.
- سُلَیم بن قیس هلالی.
- سلیمان بن مهران أعمش.
- ضَحّاك بن مزاحم هلالی.
- طاووس بن کیسان یمان، جندی.
- عایشه دختر سعد.
- عبد الرحمن بن ابی لیلی.
- عدی بن ثابت انصاری، کوفی، خطمی.
- عمر بن عبد العزیز، خلیفه اموی.
- عمرو بن عبداللّه سبّعی، همدانی.

- فطر بن خليفه مخزومي.

ص: ٨٢

١-١٥٤. العلل و معرفه الرجال، ج ٣، ص ١٦١، رقم ٤٧٢٣.

- مسلم بن صُبَیح همدانی، کوفی، عطار.

- نذیر ضَبَّی کوفی، از بزرگان تابعین.

- یحیی بن سُلَیم فزاری، واسطی.

- یزید بن ابی زیاد کوفی.

- یسار ثقفی، ابو نجیح.

و دیگران.

راویان حدیث در قرن دوّم

در قرن دوم پنجاه و شش نفر از علمای اهل سنت این حدیث را نقل کرده اند؛ از قبیل:

- حافظ محمّد بن اسحاق مدنی {۱۵۱}.

- حافظ سفیان بن سعید ثوری {۱۶۱}.

- حافظ وکیع بن جراح {۱۹۶}.

و ...

راویان حدیث در قرن سوّم

در قرن سوّم نود و دو نفر از علمای اهل سنت این حدیث را نقل کرده اند؛ از قبیل:

- محمّد بن ادريس شافعی {۲۰۴}. (۱)

- احمد بن حنبل شیبانی {۲۴۱}. (۲)

- حافظ محمّد بن اسماعیل بخاری {۲۵۶}. (۳)

- حافظ محمّد بن عیسی ترمذی {۲۷۹}.

- حافظ احمد بن یحیی بلاذری {۲۷۹}. (۴)

و ...

١- ١٥٥. النهايه، ج ٥، ص ٢٢٨.

٢- ١٥٦. المسند.

٣- ١٥٧. التاريخ الكبير، ج ١، ص ٣٧٥.

٤- ١٥٨. انساب الأشراف، ج ٢، ص ١٠٨.

راویان حدیث در قرن چهارم

در قرن چهارم چهل و سه نفر از علمای اهل سنت این حدیث را نقل کرده اند؛ از قبیل:

- احمد بن شعیب نسائی {۳۰۳} (۱) این حدیث را در «سنن» و «خصائص» نیز به طرق بسیاری نقل کرده که بیشتر آن ها صحیح السند است.

- حافظ احمد بن علی موصلی، ابو یعلیٰ، {۳۰۷} (۲).

- حافظ محمد بن جریر طبری {۳۱۰} (۳).

- ابو القاسم طبرانی {۳۶۰} (۴) او نیز حدیث غدیر را به طرق بسیاری نقل کرده که بیشتر آن ها صحیح السند است.

و ...

راویان حدیث در قرن پنجم

در قرن پنجم بیست و چهار نفر از علمای اهل سنت این حدیث را نقل کرده اند؛ از قبیل:

- قاضی ابوبکر باقلانی {۴۰۳} (۵).

- ابو اسحاق ثعلبی {۴۲۷} (۶).

- ابو منصور ثعالبی {۴۲۹} (۷).

- حافظ ابو عمر قرطبی {۴۶۳} (۸).

- ابوبکر خطیب بغدادی {۴۳۶} (۹).

- ابن مغازلی شافعی {۴۸۳} (۱۰).

- حافظ حسکانی حنفی {۴۹۰} (۱۱).

ص: ۸۴

۱- ۱۵۹. خصائص النسائی، ص ۱۰ و ۱۶.

۲- ۱۶۰. مسند ابی یعلیٰ، ج ۱۱، ص ۳۰۷.

۳- ۱۶۱. تفسیر طبری، ج ۳، ص ۴۲۸.

- ٤-١٦٢. المعجم الاوسط، ج ٣، ص ١٣٣.
- ٥-١٦٣. التمهيد، ص ١٦٩.
- ٦-١٦٤. الكشف والبيان، ص ١٨١.
- ٧-١٦٥. ثمار القلوب، ص ٦٣٦، رقم ١٠٦٨.
- ٨-١٦٦. الاستيعاب، قسم سوم، ١٠٩٩.
- ٩-١٦٧. تاريخ بغداد، ج ٨، ص ٢٩٠.
- ١٠-١٦٨. مناقب علي بن ابي طالب عليه السلام، ص ٢٥، ح ٣٧.
- ١١-١٦٩. شواهد التنزيل، ج ١، ص ٢٠١، ح ٢١١.

راویان حدیث در قرن ششم

در قرن ششم بیست نفر از علمای عامه این حدیث را نقل کرده اند؛ از قبیل:

- حجه الاسلام غزالی {۵۰۵}.

- جار الله زمخشری {۵۳۸}. (۱).

- موفق بن احمد خوارزمی {۵۶۸}. (۲).

- ابن عساکر دمشقی {۵۷۱}. (۳).

و ...

راویان حدیث در قرن هفتم

در قرن هفتم بیست و یک نفر از علمای اهل سنت این حدیث را نقل کرده اند؛ از قبیل:

- فخرالدین رازی شافعی، {۶۰۶}. (۴).

- ابن اثیر جزری {۶۳۰}. (۵).

- ابن ابی الحدید معتزلی {۶۵۵}. (۶).

- حافظ گنجی شافعی {۶۵۸}. (۷).

- حافظ محبّ الدین طبری شافعی {۶۹۴}.

و ...

راویان حدیث در قرن هشتم

در قرن هشتم هجده نفر از علمای عامه این حدیث را نقل کرده اند؛ از قبیل:

- شیخ الاسلام جوینی {۷۲۲}. (۸).

ص: ۸۵

- ٢-١٧١. المناقب، ص ١٥٤، ح ١٨٢.
- ٣-١٧٢. ترجمه امام على عليه السلام، رقم ٥٧٢.
- ٤-١٧٣. التفسير الكبير، ج ٣، ص ٦٣٦.
- ٥-١٧٤. اسد الغابه، ج ١، ص ٣٦٤.
- ٦-١٧٥. شرح نهج البلاغه، ج ١، ص ١٣.
- ٧-١٧٦. كفايه الطالب، ص ١٦.
- ٨-١٧٧. فرائد السمطين، ج ٢، ص ٢٧٤.

- جمال الدین زرنندی {۷۵۰}. (۱)

- قاضی ایجی شافعی {۷۵۶}. (۲)

- ابن کثیر شافعی {۷۷۴}. (۳)

- سید علی همدانی {۷۸۶}. (۴)

- سعدالدین تفتازانی شافعی {۷۹۱}. (۵)

و ...

راویان حدیث در قرن نهم

در قرن نهم شانزده نفر از علمای اهل سنت این حدیث را نقل کرده اند؛ از قبیل:

- حافظ ابی الحسن هیشمی شافعی {۸۷۰}. (۶)

- حافظ ابن خلدون مالکی {۸۰۸}. (۷)

- سید شریف جرجانی حنفی {۸۱۶}. (۸)

- ابن حجر عسقلانی شافعی {۸۵۲}. (۹)

- ابن صباغ مالکی {۸۵۵}. (۱۰)

- علاءالدین قوشچی {۸۷۹}. (۱۱)

و ...

راویان حدیث در قرن دهم

در قرن دهم چهارده نفر از علمای عامه این حدیث را نقل کرده اند؛ از قبیل:

ص: ۸۶

۱- ۱۷۸. نظم درر السمطین، ص ۱۰۹.

۲- ۱۷۹. المواقف، ص ۴۰۵.

۳- ۱۸۰. البدایه والنهایه، ج ۵، ص ۲۰۹.

- ٤- ١٨١. المودّه القربى، مودّت پنجم.
- ٥- ١٨٢. شرح مقاصد، ج ٥، ص ٢٧٣.
- ٦- ١٨٣. مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١٦٥.
- ٧- ١٨٤. مقدمه ابن خلدون، ج ١، ص ٢٤٦.
- ٨- ١٨٥. شرح مواقف، ج ٨، ص ٣٦٠.
- ٩- ١٨٦. الاصابه، ج ٧، ص ٧٨٠.
- ١٠- ١٨٧. الفصول المهمه، ص ٢٤.
- ١١- ١٨٨. شرح تجريد، ص ٤٧٧.

- حافظ جلال الدین سیوطی {۹۱۱}. (۱)

- نورالدین سمهودی شافعی {۹۱۱}.

- حافظ ابی العباس قسطلانی شافعی {۹۲۳}.

- ابن حجر ہیتمی شافعی {۹۷۴}. (۲)

- متقی ہندی. (۳)

و ...

راویان حدیث در قرن یازدهم

در قرن یازدهم دوازده نفر از علمای اہل سنت این حدیث را نقل کرده اند؛ از قبیل:

- زین الدین مناوی شافعی {۱۰۳۱}. (۴)

- نورالدین حلبی شافعی {۱۰۴۴}. (۵)

و ...

راویان حدیث در قرن دوازدهم

در قرن دوازدهم سیزده نفر از علمای عامہ این حدیث را نقل کرده اند؛ از قبیل:

- ضیاءالدین مقبلی {۱۱۰۸}.

- ابن حمزہ حرّانی {۱۱۲۰}. (۶)

- ابی عبداللہ زرقانی مالکی {۱۱۲۲}. (۷)

و ...

ص: ۸۷

۱- ۱۸۹. تاریخ الخلفاء، ص ۱۱۴.

۲- ۱۹۰. الصواعق المحرقة، ص ۲۵.

۳- ۱۹۱. کنز العمال، ج ۲، ص ۱۵۴.

١٩٢-٤. كنوز الحقائق، ج ٢، ص ١١٨.

١٩٣-٥. السيره الحلبيه، ج ٣، ص ٢٧٤.

١٩٤-٦. البيان و التعريف، ج ٣، ص ٧٤.

١٩٥-٧. شرح المواهب، ج ٧، ص ١٣.

راویان حدیث در قرن سیزدهم

در قرن سیزدهم دوازده نفر از علمای اهل سنت این حدیث را نقل کرده اند؛ از قبیل:

- ابی العرفان محمد بن صبان شافعی {۱۲۰۶}. (۱).

- قاضی شوکانی {۱۲۵۰}.

- شهاب الدین آلوسی {۱۲۷۰}. (۲).

و ...

راویان حدیث در قرن چهاردهم

در قرن چهاردهم نوزده نفر از علمای اهل سنت این حدیث را نقل کرده اند؛ از قبیل:

- سید احمد بن زینی دحلان شافعی {۱۳۰۴}.

- سید مؤمن شبلنجی.

- شیخ محمد عبده مصری {۱۳۲۳}. (۳).

- سید عبدالحمید آلوسی {۱۳۲۴}. (۴).

- عبدالفتاح عبدالمقصود.

و ...

تواتر حدیث غدیر

تواتر حدیث غدیر

هر قضیه تاریخی بزرگ که رهبر امت در آن دخیل بوده و در بین جماعت بسیاری از مردم اتفاق افتاده، طبیعت چنین قضیه ای اقتضا دارد که متواتر باشد، خصوصاً آن که آن قضیه مورد اهتمام رهبر بزرگ الهی قرار گرفته و از تمام کشورها و شهرها افرادی شاهد و ناظر قضیه باشند، و تأکید فراوانی از ناحیه آن رهبر در نشر خبر آن واقعه

ص: ۸۸

٢-١٩٧. روح المعاني، ج ٦، ص ١٩٤.

٣-١٩٨. تفسير المنار، ج ٦، ص ٤٦٤.

٤-١٩٩. نثر اللآلي، ص ١٦٦.

باشد. آیا می توان ادعا کرد که این خبر تنها در حدّ نقل یک نفر و دو نفر و . . . محدود گردد یا به طور قطع نقل آن متواتر خواهد بود؟ حدیث غدیر از این قسم خبرهاست؛ زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله این خبر را در میان ده ها هزار جمعیت از کشورها و شهرهای مختلف اسلامی بیان داشت و تأکید فراوانی نیز برای نشر آن بین مسلمین نمود که فرمود: حاضران به غایبان برسانند. . .

کسانی که اعتراف به تواتر حدیث غدیر نموده اند

عده زیادی از علمای عامه به تواتر حدیث «غدیر» تصریح کرده اند؛ از قبیل:

۱ - جلال الدین سیوطی. (۱)

۲ - علامه مناوی. (۲)

۳ - علامه عزیزی. (۳)

۴ - ملا علی قاری حنفی. (۴)

۵ - میزرا مخدوم بن میر عبد الباقي. (۵)

۶ - محمد بن اسماعیل یمانی. (۶)

۷ - محمد صدر عالم. (۷)

۸ - شیخ عبدالله شافعی. (۸)

۹ - شیخ ضیاء الدین مقبلی. (۹)

۱۰ - ابن کثیر دمشقی. (۱۰)

۱۱ - ابو عبدالله حافظ ذهبی. (۱۱)

۱۲ - ابن جزری. (۱۲)

ص: ۸۹

۱- ۲۰۰. الفوائد المتکثره فی الأخبار المتواتره.

۲- ۲۰۱. التیسیر فی شرح الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۴۴۲.

۳- ۲۰۲. شرح جامع الصغیر، ج ۳، ص ۳۶۰.

- ٤-٢٠٣. المرقاه فى شرح المشكاه، ج ٥، ص ٥٦٨.
- ٥-٢٠٤. نفحات الأزهار، ج ٦، ص ١٢١.
- ٦-٢٠٥. همان، ص ١٢٦.
- ٧-٢٠٦. همان، ص ١٢٧.
- ٨-٢٠٧. الاربعين.
- ٩-٢٠٨. نفحات الأزهار، ج ٦، ص ١٢٥.
- ١٠-٢٠٩. البدايه و النهايه.
- ١١-٢١٠. طرق حديث من كنت مولاه.
- ١٢-٢١١. اسنى المطالب.

۱۳ - شیخ حسام الدین متقی.

۱۴ - جمال الدین حسینی شیرازی. (۱)

۱۵ - حافظ شهاب الدین ابو الفیض احمد بن محمد بن صدیق غماری، مغربی؛

او می گوید: حدیث «من كنت مولاه فعلى مولاه» به تواتر از پیامبر صلی الله علیه وآله از طریق شصت نفر رسیده است. و اگر بخواهیم سندهای همه را بیاوریم جداً به طول خواهد انجامید، ولی اشاره به ناقلین آن به جهت تتمیم فایده خواهیم کرد. و هر کس که اراده نموده تا بر طرق و سندهای آن مطلع شود به کتاب «المتواتر» ما مراجعه کند. (۲)

تصریح به صحت حدیث غدیر

تصریح به صحت حدیث غدیر

عده بسیاری از علمای عامه به صحت حدیث «غدیر» تصریح کرده اند؛ از قبیل:

۱ - ابن حجر هیتمی

او می گوید: «ان حدیث الغدیر صحیح لامریه فیه وقد اخرجہ جماعه کالترمذی والنسائی واحمد وطرقه کثیره جداً»؛ «حدیث غدیر صحیح بوده و هیچ گونه شکی در آن نیست، جماعتی همچون ترمذی، نسائی و احمد آن را نقل کرده اند، و طرق او جداً زیاد است.»

او همچنین می گوید: «وکثیر من اسانیده صحاح وحسان، ولالتفات لمن قدح فی صحته ولا لمن ردّه بانّ علیاً کان بالیمن؛ لثبوت رجوعه منها وادراکه الحجّ مع النبی صلی الله علیه وآله. وقول بعضهم: انّ زیاده: اللّهمّ وال من والاه... موضوعه، مردود، فقد ورد ذلك من طرق صحیح الذهبی کثیراً منها»؛ (۳) «بسیاری از سندهای آن صحیح و حسن است. و هیچ گونه اعتنایی به کسی که در صدد تضعیف حدیث برآمده نمی شود. و نیز به کسی که می گوید: علی علیه السلام در آن هنگام در یمن بوده است توجّهی نمی گردد؛ زیرا ثابت شده که او از یمن رجوع کرده و در حجه الوداع با پیامبر صلی الله علیه وآله شرکت کرده است. و این که برخی گفته اند

ص: ۹۰

۱- ۲۱۲. الأربعین.

۲- ۲۱۳. تشنیف الأذان، ص ۷۷.

۳- ۲۱۴. صواعق المحرقة، ص ۴۲ و ۴۳.

جمله: «اللهم وال من والاه...» جعلی است، حرفی مردود است؛ زیرا این جمله از طرقی وارد شده که ذهبی بسیاری از آن طرق را تصحیح کرده است.»

۲ - حاکم نیشابوری

او بعد از نقل حدیث از زید بن ارقم آن را تصحیح نموده و تصریح کرده که این حدیث شرایط صحّت نزد شیخین را دارد. (۱)

۳ - حلبی

وی بعد از نقل حدیث غدیر می گوید: «هذا حدیث صحیح باسانید صحاح و حسان، ولا التفات لمن قدح فی صحته»؛ (۲) «این حدیثی است صحیح با سندهای صحیح و حسن، و هرگز به کسی که در صحّت آن تشکیک کرده، التفات نمی شود.»

۴ - ابن کثیر دمشقی

او بعد از نقل حدیث از استادش ذهبی نقل می کند که وی قائل به صحّت این حدیث بوده است. (۳)

۵ - ترمذی

او بعد از نقل حدیث «غدیر» در باب مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام می گوید: «هذا حدیث حسن صحیح»؛ (۴) «این حدیثی حسن و صحیح است.»

۶ - ابو جعفر طحاوی

او نیز بعد از نقل حدیث «غدیر» می گوید: «هذا الحدیث صحیح الاسناد، ولا طعن لأحد فی رواته»؛ (۵) «این حدیث از حیث سند صحیح بوده و هیچ کس بر راویان آن طعنی وارد نکرده است.»

۷ - ابن عبدالبرّ قرطبی

او درباره حدیث «مؤاخاه» و «اعطاء رایه» و «غدیر» می گوید: «هذه آثار کلّها ثابتة»؛ (۶) «تمام این روایات آثاری ثابتند.»

ص: ۹۱

۱- ۲۱۵. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۰۹.

۲- ۲۱۶. السیره الحلبیه، ج ۳، ص ۲۷۴.

۳- ۲۱۷. البدایه والنهایه، ج ۵، ص ۲۸۸.

۴- ۲۱۸. صحیح ترمذی، ج ۲، ص ۲۹۸.

٥-٢١٩. مشكل الآثار، ج ٢، ص ٣٠٨.

٦-٢٢٠. الاستيعاب، ج ٢، ص ٣٧٣.

۸ - سبط بن جوزی

او می نویسد: «فان قيل: فهذه الروايه التي فيها قول عمر: اصبحت مولاي و مولا كل مؤمن و مؤمنه ضعيفه، فالجواب: ان هذه الروايه صحيحه»؛^(۱) «اگر کسی اشکال کند که این روایت که عمر به علی علیه السلام گفت: "اصبحت مولای و مولى كل مؤمن و مؤمنه" ضعیف است، در جواب می گوئیم: این روایت صحیح است.»

۹ - عاصمی

او در کتاب «زین الفتی فی تفسیر سوره هل اتی» در رابطه با این حدیث می گوید: «وهذا حدیث تلقته الامه بالقبول وهو موافق بالأصول»؛^(۲) «این حدیثی است که امت آن را تلقی به قبول کرده است، و نیز موافق با اصول می باشد.»

۱۰ - آلوسی

او در تفسیر خود بعد از نقل حدیث می گوید: «نزد ما ثابت شده که پیامبر صلی الله علیه وآله در حق امیر در غدیر خم فرمود: «من كنت مولاه فعلى مولاه»».^(۳)

۱۱ - ابن حجر عسقلانی

او می گوید: «واما حدیث "من كنت مولاه" اخرجہ الترمذی والنسائی، وهو كثير الطرق جداً، وقد استوعبها ابن عقده فی کتاب مفرد، وكثير من اسانیدها صحاح وحسان»؛^(۴) «و اما حدیث "من كنت مولاه فعلى مولاه" را ترمذی و نسائی نقل کرده اند، و جداً طرق آن بسیار زیاد است. و ابن عقده تمام طرق آن را در کتابی جداگانه به شماره در آورده است. و بسیاری از سندهای آن صحیح و حسن است.»

۱۲ - ابن مغزلی شافعی

او از ابوالقاسم فضل بن محمد درباره حدیث «غدیر» نقل کرده که می گوید: «هذا حدیث صحیح عن رسول الله صلی الله علیه وآله، وقد رواه نحو مائه نفس، ومنهم العشره المبشره،

ص: ۹۲

۱- ۲۲۱. تذکره الخواص، ص ۱۸.

۲- ۲۲۲. زین الفتی.

۳- ۲۲۳. روح المعانی، ج ۶، ص ۶۱.

۴- ۲۲۴. فتح الباری، ج ۷، ص ۶۱.

وهو حديث ثابت لا يعرف له عله، تفرد علي بهذه الفضيله لم يشركه فيها احد»؛^(١) «این حدیثی است صحیح از رسول خداصلی الله علیه وآله که حدود صد نفر از صحابه؛ از جمله عشره مبشره آن را نقل کرده اند. و این حدیثی است ثابت که در آن هیچ گونه عیبی نمی بینم. تنها حضرت علی علیه السلام به این فضیلت اختصاص یافته است، فضیلتی که هیچ کس در آن شریک نبوده است.»

۱۳ - فقیه ابو عبدالله بغدادی (م ۳۳۰)

او در کتاب «الامالی» حدیث غدیر را تصحیح کرده است.

۱۴ - ابو حامد غزالی

او می گوید: «اسفرت الحجه وجهها واجمع الجماهير علی متن الحدیث من خطبته فی یوم غدیر خم باتفاق الجميع وهو یقول: (من كنت مولاه فعلى مولاه) فقال عمر: بخ بخ...»؛^(٢) «حجت و دلیل، خود را به طور وضوح آشکار نموده و عموم مردم بر متن این حدیث اجماع کرده اند که پیامبرصلی الله علیه وآله در روز غدیر خم به اتفاق همه فرمود: «من كنت مولاه فعلى مولاه». عمر در این هنگام گفت: مبارک باد، مبارک باد!...».

۱۵ - ابن ابی الحدید معتزلی

او در شرح خود بر «نهج البلاغه» حدیث غدیر را از اخبار شایع در فضایل امیر المؤمنین علیه السلام شمرده است.^(٣)

۱۶ - حافظ ابو عبدالله گنجی شافعی

او می گوید: «هذا حدیث مشهور حسن، روته الثقات، وانضمام هذه الاسانید بعضها الى بعض حجه فی صحه النقل»؛^(٤) «این حدیث مشهور و حسن است و راویان آن همگی از ثقاتند، و انضمام برخی از سندها به برخی دیگر، دلیلی بر صحت این حدیث است.»

۱۷ - شیخ ابو المکارم علاء الدین سمنانی (۷۳۶)

او در ذیل حدیث غدیر می گوید: «و هذا حدیث متفق علی صحته، فصار سید

ص: ۹۳

۱- ۲۲۵. مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۲۶.

۲- ۲۲۶. سرّ العالمین، ص ۲۱.

۳- ۲۲۷. شرح ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۱۶۶، خطبه ۱۵۴.

الأوصياء»؛^(۱) «این حدیث از جمله احادیثی است که اتفاق بر صحت آن است و لذا حضرت، سید اولیا شمرده می شود...».

۱۸ - شمس الدین ذهبی شافعی (۷۴۸)

او در کتابی مستقل که درباره حدیث غدیر تألیف کرده، بعد از بررسی سندهای آن تصریح به صحت سند بسیاری از آن ها نموده است.^(۲) و نیز در تلخیص «مستدرک حاکم» تصریح به صحت این حدیث کرده است.^(۳)

او همچنین در کتاب خود به نام «رساله فی طرق حدیث من کنت مولاه» می گوید: «حدیث «من کنت مولاه فعلی مولاه» از جمله احادیث متواتری است که صدورش از رسول خدا صلی الله علیه و آله قطعی است، و گروه زیادی آن را از طرق صحیح و حسن و ... نقل کرده اند.»^(۴)

آن گاه سندها و طرق این حدیث را نقل می کند و درباره ده ها طریق از طرق این حدیث، تصریح به صحت یا قوت یا وثاقت آن می نماید.

۱۹ - حافظ نورالدین هیشمی (۸۰۷)

او که این حدیث را به طرق مختلف نقل کرده، در بسیاری از سندهای آن، رجال حدیث غدیر را رجال صحیح می داند.^(۵)

۲۰ - شهاب الدین قسطلانی (۹۲۳)

او در ذیل حدیث غدیر می گوید: «و طرق هذا الحدیث کثیره جداً استوعبها ابن عقده فی کتاب مفرد له، و کثیر من اسانیدها صحاح و حسان»؛^(۶) «و طرق این حدیث جداً بسیار است، ابن عقده آن طرق را در کتابی مستقل شماره کرده و بسیاری از سندهای آن صحیح و حسن است.»

ص: ۹۴

۱- ۲۲۹. العروه لأهل الخلو، ص ۴۲۲.

۲- ۲۳۰. طرق حدیث من کنت مولاه.

۳- ۲۳۱. تلخیص المستدرک، ج ۳، ص ۶۱۳، ح ۶۲۷۲.

۴- ۲۳۲. طرق حدیث من کنت مولاه، ص ۱۱.

۵- ۲۳۳. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۴-۱۰۹.

۶- ۲۳۴. المواهب اللدنیه، ج ۳، ص ۳۶۵.

۲۱ - شیخ نور الدین هروی قاری حنفی (۱۰۱۴)

او درباره این حدیث می گوید: «این حدیثی است صحیح که هیچ شکی در آن وجود ندارد، بلکه برخی از حفاظ آن را از احادیث متواتره به حساب آورده اند.» (۱)

۲۲ - شیخ احمد بن باکثیر مکی (۱۰۴۷)

او درباره این حدیث می گوید: «اخرج هذه الروايه البزار برجال صحیح عن فطر بن خليفه وهو ثقة...» (۲) «این روایت را بزّار به رجال صحیح از فطر بن خلیفه نقل کرده که ثقة است...».

۲۳ - میرزا محمد بدخشی

او درباره حدیث غدیر می گوید: «هذا حدیث صحیح مشهور ولم يتكلم فی صحته الا متعصب جاحد لا اعتبار بقوله؛ فانّ الحدیث کثیر الطرق جداً»؛ (۳) «این حدیث صحیح و مشهور است، و هیچ کس به جز انسان متعصب و منکری که اعتباری به گفتار او نیست در صحت آن شک نکرده است؛ زیرا حدیث غدیر جداً دارای طرق بسیاری است.»

۲۴ - ابو العرفان صبان شافعی (۱۲۰۶)

او بعد از نقل حدیث غدیر می گوید: «رواه عن النبی ثلاثون صحابياً، و کثیر من طرقه صحیح او حسن»؛ (۴) «این حدیث را سی نفر از صحابه از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده اند و بسیاری از طرق آن صحیح یا حسن است.»

۲۵ - ناصر الدین البانی

او درباره حدیث غدیر می گوید: «هذا حدیث صحیح، وقد ورد عن جماعه من الصحابه»؛ (۵) «این حدیثی است صحیح که از طرق جماعتی از صحابه رسیده است.»

البانی و سند حدیث غدیر

البانی در موسوعه حدیثی خود به نام «سلسله الأحادیث الصحیحه» که احادیث

ص: ۹۵

۱- ۲۳۵. المرقاه فی شرح المشکاه، ج ۱۰، ص ۴۶۴، ح ۶۰۹۱.

۲- ۲۳۶. وسیله المآل فی مناقب الآل، ص ۱۱۷ و ۱۱۸.

۳- ۲۳۷. نزل الأبرار، ص ۵۴.

۴- ۲۳۸. اسعاف الراغبین در حاشیه نور الابصار، ص ۱۵۳.

٥- ٢٣٩. السنه، ابن ابى عاصم، با تحقيق البانى، ج ٢، ص ٥٦٦.

صحیح السند را نقل کرده و آن‌ها را تصحیح نموده است، این حدیث شریف را نیز نقل کرده، می‌گوید: «حدیث غدیر از زید بن ارقم و سعد بن ابی وقاص و بریده بن حصیب و علی بن ابی طالب علیه السلام و ابویوب انصاری و براء بن عازب و عبدالله بن عباس و انس بن مالک و ابوسعید و ابوهریره نقل شده است.

(الف) حدیث زید بن ارقم از پنج طریق نقل شده که همگی صحیح السند است:

۱ - ابوالطفیل از زید.

۲ - میمون ابی عبدالله از زید

۳ - ابوسلیمان مؤذن از زید

۴ - یحیی بن جعه از زید

۵ - عطیه عوفی از زید

(ب) حدیث سعد بن ابی وقاص از سه طریق رسیده که همگی صحیح السندند:

۱ - عبدالرحمن بن سابط از سعد

۲ - عبد الواحد بن ایمن از سعد

۳ - خیشمه بن عبدالرحمن از سعد.

(ج) حدیث غدیر از بریده سه طریق دارد که همگی صحیح السندند:

۱ - طریق ابن عباس از بریده

۲ - طریق فرزند بریده از بریده

۳ - طریق طاووس از بریده

(د) حدیث غدیر از امام علی بن ابی طالب علیه السلام نه طریق دارد که همگی صحیح السند است:

۱ - طریق عمرو بن سعید از امام علی علیه السلام.

۲ - طریق زاذان بن عمر از امام علی علیه السلام.

۳ - طریق سعید بن وهب از امام علی علیه السلام.

۴ - طريق زید بن یثیع از امام علی علیه السلام.

۵ - طريق شریک از امام علی علیه السلام.

ص: ۹۶

۶ - طریق عبد الرحمن بن ابی لیلی از امام علی علیه السلام.

۷ - طریق ابو مریم از امام علی علیه السلام.

۸ - طریق یکی از هم مجلسی های امام علی علیه السلام از حضرت علیه السلام.

۹ - طریق طلحه بن مصرف از امام علی علیه السلام.

ه) حدیث ابو ایوب انصاری از طریق ریاح بن حارث نقل شده که رجال سند آن همگی ثقه اند.

و حدیث براء بن عازب از عدی بن ثابت نقل شده که رجال سند آن نیز ثقه می باشند.

ز) حدیث براء بن عازب از عدی بن ثابت نقل شده که رجال سند آن نیز ثقه می باشند.

ح) حدیث ابن عباس از عمر بن میمون روایت شده که سند آن صحیح است.

ط) حدیث انس بن مالک و ابو سعیده و ابو هریره از عمیره بن سعد نقل شده که در آن سندهای صحیح و موثق وجود دارد.

آن گاه بعد از نقل سندهای مختلف این حدیث و تصحیح آن ها می گوید: «اذا عرفنا هذا، فقد كان الدافع لتحرير الكلام على الحديث وبيان صحته أنني رأيت شيخ الاسلام ابن تيمية وقد ضعف الشطر الاول من الحديث، واما الشطر الآخر فزعم أنه كذب! وهذا من مبالغاته الناتجة في تقديري من تسرعه في تضعيف الاحاديث قبل ان يجمع طرقها ويدقق النظر فيها»؛^(۱) «این مطلب را که دانستی، حال باید بگویم که انگیزه من بر تفصیل کلام درباره این حدیث و بیان صحّت آن این است که مشاهده کردم شیخ الاسلام ابن تیمیه جزء اول حدیث را تضعیف کرده و جزء دوم را گمان کرده که باطل است، و این - به نظر من - از مبالغات او در تسریع در تضعیف احادیث است، قبل از آن که طرق آن را جمع کرده و در آن ها دقت کند...».

ص: ۹۷

مورّخ معروف اهل سنت میرخواند در کتاب «روضه الصفا» بعد از نقل حدیث غدیر می گوید: «آن گاه رسول خداصلی الله علیه و آله در خیمه اختصاصی خود نشست، و دستور داد تا امیرالمؤمنین علی علیه السلام در خیمه ای دیگر بنشینند. و عموم مردم را فرمود تا در خیمه حضرت علی علیه السلام وارد شده و به او تهنیت بگویند.

بعد از فارغ شدن مردان از تهنیت به حضرت امیرعلیه السلام، رسول خداصلی الله علیه و آله همسران خود را دستور داد تا نزد او رفته و به حضرت تهنیت بگویند. آنان نیز چنین کردند. و از جمله کسانی که به حضرت تهنیت گفت، عمر بن خطاب بود که خطاب به او عرض کرد: «بخ بخ یابن ابی طالب اصیحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنه»؛ [\(۱\)](#) «گوارا باد بر تو ای فرزند ابی طالب! تو مولای من و مولای همه مردان و زنان مؤمن گردیدی.»

راویان حدیث تهنیت از علمای عامه

این مضمون را گروهی از امامان حدیث و تفسیر و تاریخ از علمای اهل سنت نقل کرده اند، به نحوی که برخی آن را از مسلمات دانسته و برخی دیگر با سندهای صحیح آن را از برخی صحابه؛ امثال ابن عباس، ابوهریره، براء بن عازب و زید بن ارقم نقل کرده اند.

از جمله کسانی که حدیث «تهنیت» را نقل کرده اند؛ عبارتند از:

۱ - حافظ ابوبکر عبدالله بن محمد بن ابی شیبّه {۲۳۵}. [\(۲\)](#)

۲ - احمد بن حنبل {۲۴۱}. [\(۳\)](#)

۳ - حافظ شیبانی نسوی {۳۰۳}. [\(۴\)](#)

۴ - حافظ ابو یعلی موصلی {۳۰۷}. [\(۵\)](#)

۵ - حافظ ابو جعفر محمد بن جریر طبری {۳۱۰}. [\(۶\)](#)

ص: ۹۸

۱- ۲۴۱. تاریخ روضه الصفا، ج ۲، ص ۵۴۱.

۲- ۲۴۲. المصنف، ج ۱۲، ص ۷۸، ح ۱۲۱۶۷.

۳- ۲۴۳. المسند، ج ۵، ص ۳۵۵، ح ۱۸۰۱۱.

۴-۲۴۴. مسند شیبانی نسوی.

۵-۲۴۵. مسند ابی یعلی.

۶-۲۴۶. جامع البیان، ج ۳، ص ۴۲۸.

۶ - حافظ علی بن عمر دارقطنی بغدادی {۳۵۸}. (۱)

۷ - قاضی ابوبکر باقلانی {۴۰۳}. (۲)

۸ - ابو اسحاق ثعلبی {۴۲۷}. (۳)

۹ - حافظ ابوبکر بیهقی {۴۵۸}. (۴)

۱۰ - حافظ ابوبکر خطیب بغدادی {۴۶۳}. (۵)

۱۱ - فقیه شافعی ابو الحسن ابن مغزلی {۴۸۳}. (۶)

۱۲ - ابو حامد غزالی {۵۰۵}. (۷)

۱۳ - شهرستانی {۵۴۸}. (۸)

۱۴ - خطیب خوارزمی {۵۶۸}. (۹)

۱۵ - فخر رازی {۶۰۶}. (۱۰)

۱۶ - ابوالسعادات ابن اثیر شیبانی {۶۰۶}. (۱۱)

۱۷ - عزّ الدین ابوالحسن ابن اثیر شیبانی {۶۳۰}. (۱۲)

۱۸ - حافظ ابو عبدالله گنجی شافعی {۶۵۸}. (۱۳)

۱۹ - سبط بن جوزی حنفی {۶۵۴}. (۱۴)

۲۰ - محبّ الدین طبری {۶۹۴}. (۱۵)

۲۱ - شیخ الاسلام حمّوئی {۷۲۲}. (۱۶)

ص: ۹۹

۱- ۲۴۷. الصواعق المحرقة، ص ۴۴.

۲- ۲۴۸. التمهید، ص ۱۷۱.

۳- ۲۴۹. الكشف والبيان، در ذیل آیه ۶۷ از سوره مائده.

۴- ۲۵۰. الفصول المهمّة، ص ۴۰.

- ٥- ٢٥١. تاريخ بغداد، ج ٨، ص ٢٩٠.
- ٦- ٢٥٢. مناقب علي بن ابي طالب عليه السلام، ص ١٨، ح ٢٤.
- ٧- ٢٥٣. سرّ العالمين، ص ٢١.
- ٨- ٢٥٤. الملل والنحل، ج ١، ص ١٤٥.
- ٩- ٢٥٥. المناقب، ص ٩٤، فصل ١٤.
- ١٠- ٢٥٦. التفسير الكبير، ج ١٢، ص ٤٩.
- ١١- ٢٥٧. النهايه، ج ٥، ص ٢٢٨.
- ١٢- ٢٥٨. اسد الغابه، ج ٤، ص ١٠٨.
- ١٣- ٢٥٩. كفايه الطالب، ص ٦٢.
- ١٤- ٢٦٠. تذکره الخواص، ص ٢٩.
- ١٥- ٢٦١. الرياض النضرة، ج ٣، ص ١١٣.
- ١٦- ٢٦٢. فرائد السمطين، ج ١، ص ٧٧، ح ٤٤.

۲۲ - نظام الدین نیشابوری. (۱)

۲۳ - ولی الدین خطیب. (۲)

۲۴ - جمال الدین زرندی. (۳)

۲۵ - ابن کثیر دمشقی. (۴)

۲۶ - تقی الدین مقریزی. (۵)

۲۷ - نور الدین ابن صباغ مالکی. (۶)

۲۸ - متقی هندی. (۷)

۲۹ - ابو العباس شهاب الدین قسطلانی. (۸)

۳۰ - ابن حجر هیثمی. (۹)

۳۱ - شمس الدین مناوی شافعی. (۱۰)

۳۲ - ابو عبدالله زرقانی مالکی. (۱۱)

۳۳ - سید احمد زینی دحلان مکی شافعی. (۱۲)

و ...

مؤلفان پیرامون حدیث غدیر

مؤلفان پیرامون حدیث غدیر

برخی از علمای اهل سنت در طول تاریخ درباره این حدیث تألیفاتی داشته و در آن سندهای حدیث را ذکر کرده اند؛ از قبیل:

۱ - محمد بن جریر طبری

او کتابی به نام «الولایه فی طرق حدیث الغدیر» تألیف کرده است.

ص: ۱۰۰

- ٢- ٢٦٤. مشكاه المصاييح، ج ٣، ص ٣٦٠، ح ٦١٠٣.
- ٣- ٢٦٥. نظم درر السمطين، ص ١٠٩.
- ٤- ٢٦٦. البدايه والنهائيه، ج ٥، ص ٢٢٩.
- ٥- ٢٦٧. الخطط، ج ١، ص ٣٨٨.
- ٦- ٢٦٨. الفصول المهمه، ص ٤٠.
- ٧- ٢٦٩. كنز العمال، ج ١٣، ص ١٣٣، ح ٣٦٤٢٠.
- ٨- ٢٧٠. المواهب اللدنيه، ج ٣، ص ٣٦٥.
- ٩- ٢٧١. الصواعق المحرقه، ص ٤٤.
- ١٠- ٢٧٢. فيض القدير، ج ٦، ص ٢١٨.
- ١١- ٢٧٣. شرح المواهب، ج ٧، ص ١٣.
- ١٢- ٢٧٤. الفتوحات الاسلاميه، ج ٢، ص ٣٠٦.

ابن کثیر می گوید: «ابو جعفر محمد بن جریر طبری - صاحب تفسیر و تاریخ - به امر این حدیث اعتنا کرده و درباره آن دو جلد کتاب تألیف نموده و طرق و الفاظ این حدیث را در آن کتاب جمع آوری کرده است»^(۱).

ذهبی می گوید: «رأیت مجلدين من طرق الحدیث لابن جریر فاندھشت له ولکثره تلک الطرق»^(۲) «دو جلد کتاب درباره طرق حدیث غدیر از ابن جریر مشاهده کردم و از کثرت طرق آن متحیر شدم».

۳ - ابوبکر جعابی

اشاره

او در این باره کتابی را به نام «من روی حدیث غدیر خم» تألیف کرده و حدیث غدیر را با «۱۲۵» طریق نقل کرده است^(۳).

۲ - حافظ ابن عقده

او در کتابی به نام «الولایه فی طرق حدیث الغدیر» این حدیث را با «۱۵۰» طریق نقل کرده است.

ابن حجر درباره حدیث غدیر می گوید: «صَحَّحْه وَاَعْتَنَى بِجَمْعِ طَرَقِهِ ابُو الْعَبَّاسِ ابْنُ عَقْدَةَ فَاخْرَجَهُ مِنْ حَدِيثِ سَبْعِينَ صَحَابِيًّا اَوْ اَكْثَرَ»^(۴) «این حدیث را ابن عقده تصحیح نموده و به جمع طرق آن اعتنا نموده است، و آن را از طریق هفتاد صحابی یا بیشتر نقل کرده است».

و نیز ابن تیمیه درباره او می گوید: «وَقَدْ صَنَّفَ ابُو الْعَبَّاسِ ابْنُ عَقْدَةَ مَصْنُفًا فِي جَمْعِ طَرَقِهِ»^(۵) «ابوالعباس ابن عقده کتابی در جمع طرق حدیث غدیر تصنیف کرده است».

۴ - علی بن عمر دارقطنی

گنجی شافعی می گوید: «جَمْعُ الْحَافِظِ الدَّارِقُطْنِيِّ طَرَقَهُ فِي جِزْءٍ»^(۶) «حافظ دارقطنی طرق این حدیث را در یک جلد کتاب جمع کرده است».

ص: ۱۰۱

۱- ۲۷۵. البدایه والنہایه، ج ۵، ص ۱۸۳.

۲- ۲۷۶. طبقات الحفاظ، ج ۲، ص ۵۴.

۳- ۲۷۹. الغدیر، ج ۱، ص ۱۴۵.

۴- ۲۷۷. تہذیب التہذیب، ج ۷، ص ۳۳۷.

٥- ٢٧٨. منهاج السنه، ج ٧، ص ٣١٩.

٦- ٢٨٠. همان.

۵ - شمس الدین ذہبی

او در کتابی به نام «طرق حدیث من کنت مولاه» تألیف کرده و در آن ده ها سند صحیح و حسن و موثق از این حدیث را نقل کرده است. او خود به این کتاب اشاره کرده است، می گوید: «و اما حدیث «من کنت مولاه» فله طرق جیده وقد افردت ذلک ایضاً»؛^(۱) «و اما حدیث «من کنت مولاه» دارای طرق خوبی است و من جداگانه آن ها را در کتابی آورده ام.»

۶ - جزری شافعی

او رساله ای مستقل در اثبات تواتر حدیث غدیر تألیف کرده و اسم آن را «اسمی المطالب فی مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام» گذارده است، و در آن این حدیث را از هشتاد طریق نقل کرده است.^(۲)

۷ - ابو سعید سجستانی

او کتابی را به نام «الدرايه فی حدیث الولاية» تألیف کرده است.^(۳)

۸ - ابو القاسم عبیدالله حسکانی

او درباره این حدیث کتابی را به نام «دعاه الهداه الی اداء حق المولاه» تألیف کرده و در «شواهد التنزیل» به آن اشاره کرده است.^(۴)

۹ - امام الحرمین جوینی

قندوزی حنفی در کتاب «ینایع الموده» کتابی مستقل درباره حدیث غدیر به جوینی نسبت داده است.^(۵)

دلالت حدیث غدیر

دلالت حدیث غدیر

کلمه «مولی» در حدیث غدیر به معنای سرپرست و امام و اولی به تصرف است،

ص: ۱۰۲

۱- ۲۸۱. تذکره الحفاظ، ج ۳، ص ۲۳۱.

۲- ۲۸۲. الغدیر، ج ۱.

۳- ۲۸۳. نفحات الازهار.

۴- ۲۸۴. شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۹۰، ح ۲۴۶.

و این معنا را از طرق مختلف می توان به اثبات رساند:

۱ - تبادر از حاق لفظ

لفظ «ولی» و «مولی» در لغت گرچه به معانی مختلفی آمده است، ولی هنگامی که بدون قرینه به کار می رود، عرب از آن معنای سرپرست و اولی به تصرف که همان معنای امامت است استفاده می کند. و تبادر علامت حقیقت است.

۲ - تبادر هنگام اضافه به افراد انسان

بر فرض که تبادر از حاق لفظ را قبول نداشته باشیم، می توان ادعای این تواتر را هنگام اضافه این کلمه به افراد انسان استفاده کرد؛ مثلاً عرب می گوید: ولی و مولای همسر، این به معنای سرپرست است. و نیز می گوید: ولی و مولای طفل، اینجا نیز در سرپرست به کار رفته است.

۳ - استعمال قرآنی

با مراجعه به قرآن کریم پی خواهیم برد که کلمه «مولی» به معنای اولویت به کار رفته است. خداوند متعال می فرماید: «فَالْيَوْمَ لَا يَتُخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوَاكُمْ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ»؛ (۱) «پس امروز نه از شما فدیة ای پذیرفته می شود، و نه از کافران؛ جایگاهتان آتش است و همان سرپرستان می باشد؛ و چه بد جایگاهی است!»

در این آیه مولا به معنای اولویت به کار رفته است.

۴ - فهم صحابه

با مراجعه به تاریخ پی خواهیم برد صحابه ای که در غدیر خم حضور داشته و سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله را شنیده اند، همگی از این حدیث معنای سرپرستی و اولی به تصرف و امامت را فهمیده اند، و فهم کسانی که در عصر نصّ بوده و مقصود پیامبر صلی الله علیه و آله را درک می کردند، می تواند برای ما حجت باشد. فهمی که هیچ کس با آن مخالفت

ص: ۱۰۳

نکرده بلکه آیندگان نیز این فهم را دنبال کرده و در شعر و نظم خود آورده اند.

اشخاصی مثل امام علی بن ابی طالب علیه السلام در جواب معاویه، حسان بن ثابت، قیس بن سعد بن عبادہ انصاری، محمد بن عبدالله حمیری، عبد کوفی، ابی تمام، دعبل خزاعی، حمانی کوفی، امیر ابی فراس و علم الهدی و دیگران از این حدیث معنای سرپرستی فهمیده و در اشعارشان به آن اشاره کرده اند.

مگر نه این است که عمر و ابوبکر به حضرت امیر علیه السلام بعد از خطبه غدیر از ناحیه پیامبر صلی الله علیه و آله و ذکر حدیث غدیر، تهنیت گفته و به او تبریک گفتند. آیا این به جهت فهم معنای امامت و خلافت نبوده است؟

چرا حارث بن نعمان فہری ولایت حضرت را تحمّل نکرد و از خداوند متعال درخواست عذاب کرد؟ آیا به جهت فهم معنای امامت و سرپرستی حضرت بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله نبوده است؟

گروهی در کوفه خدمت امیر المؤمنین علیه السلام رسیده، عرض کردند: «السلام علیک یا مولانا». حضرت به آن ها فرمود: «من چگونه مولای شما هستم در حالی که شما قومی از عرب هستید؟ آنان در جواب عرض کردند؛ زیرا از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم که در روز غدیر خم می فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه»^(۱).

۵ - اشتراک معنوی

ابن بطریق می گوید: «کسی که مراجعه به کتب لغت داشته باشد، پی به وجود معانی مختلف برای کلمه «مولی» می برد. از باب نمونه، فیروزآبادی می گوید: مولی به معنای: مالک، عبد، آزاد کننده، آزاد شده، همراه، نزدیک، همانند پسر عمو، و ... ، همسایه، هم قسم، فرزند، عمو، فرو آمده، شریک، فرزند خواهر، سرپرست، تربیت کننده، یاور، نعمت دهنده، کسی که به او نعمت داده شده، دوست، پیرو و داماد آمده است»^(۲).

آن گاه می گوید: حقّ این است که کلمه «مولی» بیش از یک معنا ندارد و آن اولی

ص: ۱۰۴

۱- ۲۸۷. ارشاد الساری، ج ۷، ص ۲۸۰.

۲- ۲۸۸. قاموس المحيط، ج ۴، ص ۴۱۰.

و سزاوارتر به یک چیز است، ولی این اولویت به حسب استعمال در هر مورد از مواردش مختلف است. نتیجه این که لفظ «مولی» مشترک معنوی بین این معانی مختلف است. و مشترک معنوی از مشترک لفظی سزاوارتر است...» (۱).

در توضیح کلام ابن بطریق می گوئیم:

با کمی تأمل و دقت پی خواهیم برد که معنای «اولویت در یک شیء» در تمام معانی لفظ «مولی» به یک نحوی موجود است، و اطلاق این کلمه بر هر یک از آن معانی به اعتبار در برداشتن معنای اولویت است:

۱ - مالک، اولی به تصرف در ملک خود است.

۲ - عبد، سزاوارتر بر اطاعت مولای خود از دیگری است.

۳ - آزاد کننده، سزاوارتر است به تفضیل بر کسی که او را آزاد کرده، از دیگری.

۴ - آزاد شده، اولی است به تشکر از آزاد کننده.

۵ - همراه، سزاوارتر است به شناخت حقوق کسی که همراه اوست.

۶ - نزدیک، سزاوارتر است به دفاع و کمک قوم خود.

۷ - همسایه، سزاوارتر است به حفظ حقوق همسایگی.

۸ - هم قسم، اولی است به دفاع و حمایت از کسی که با او هم قسم شده.

۹ - فرزند، سزاوارتر است به اطاعت از پدرش.

۱۰ - عمو، اولی تر است به مراعات فرزند برادرش.

و ...

نتیجه این که: کلمه «مولی» در لغت عرب در یک معنا؛ یعنی «سزاوارتر» به کار می رود، و در مورد حدیث غدیر به قرینه اضافه به «ه» که مقصود افراد است، معنای آن همان سرپرستی افراد است که مرادف با امامت می باشد.

۶ - قرینه صدر حدیث

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در صدر حدیث «من کنت مولاه...» از باب مقدمه فرمود: «الست

١- ٢٨٩. ابن بطريق، العمده، ص ١١٤ و١١٥.

اولی بکم من انفسکم»؛ (۱) «آیا من سزاوارتر بر شما از خود شما نیستم؟» همگی گفتند: آری. آن گاه فرمود: «فمن کنت مولاہ فعلی مولاہ». این «فاء» تفریع بر جمله سؤال سابق است. و در حقیقت جمله سابق مفسر معنای حدیث غدیر می باشد. به این معنا که همان مقامی که خداوند برای من قرار داده و مرا سرپرست شما معرفی نموده، همان مقام برای حضرت علی علیه السلام بعد از من است. و این معنا از آیه قرآن نیز استفاده می شود آنجا که فرمود: «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ». (۲)

قسطلانی در تفسیر آیه می گوید: «پیامبر صلی الله علیه وآله سزاوارتر است در تمام امور بر مردم از خودشان، از بعضی به بعضی دیگر، در نفوذ حکم و وجوب طاعتش.

ابن عباس و عطا می گویند: «اذا دعاهم النبي صلی الله علیه وآله ودعتهم انفسهم إلى شیء كانت طاعه النبي صلی الله علیه وآله اولی بهم من طاعه انفسهم؛ وانما كان ذلك لأنه لا يأمرهم ولا يرضى إلا بما فيه صلاحهم ونجاحهم، بخلاف النفس»؛ (۳) «هر گاه پیامبر صلی الله علیه وآله آن ها را به کاری دعوت نمود، و نفوس آن ها از جانب خودشان به کار دیگری دعوت شد، اطاعت پیامبر صلی الله علیه وآله سزاوارتر است بر آنان از اطاعت خودشان؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه وآله تنها به چیزی امر می کند و رضایت می دهد که صلاح و رستگاری آنان است، بر خلاف نفس انسان...».

بیضاوی می گوید: «النبي اولی بالمؤمنين من انفسهم في الامور كلها، فإنه لا يأمرهم ولا يرضى منهم إلا بما فيه صلاحهم، بخلاف النفس»؛ (۴) «پیامبر صلی الله علیه وآله سزاوارتر است به مؤمنین از خودشان در تمام امور؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه وآله آنان را امر نمی کند و از آن ها راضی نمی شود مگر به چیزی که در آن مصلحت مردم است، به خلاف نفس انسان.»

زمخشری می گوید: «النبي اولی بالمؤمنين في كل شیء من امور الدنيا والدين من انفسهم، ولذلك اطلق ولم يقيد فيجب عليهم ان يكون احب إليهم من انفسهم، وحكمه انفذ عليهم من حكمها وحقه اثر لديهم من حقوقها...»؛ (۵) «پیامبر صلی الله علیه وآله سزاوارتر است به

ص: ۱۰۶

۱- ۲۹۰. این جمله در بسیاری از احادیث غدیر آمده است.

۲- ۲۹۱. سوره احزاب، آیه ۶.

۳- ۲۹۲. ارشاد الساری، ج ۷، ص ۲۸۰.

۴- ۲۹۳. انوار التنزیل، بیضاوی، ذیل آیه ۶ سوره احزاب.

۵- ۲۹۴. الکشاف، ج ۳، ص ۵۲۳.

مؤمنین در هر چیز از امور دنیا و دین، از خود آن‌ها، و به همین جهت است که به صورت مطلق آمده و مقید نشده است. لذا واجب است بر مؤمنین که پیامبر صلی الله علیه و آله محبوب ترین افراد نزدشان باشد، و حکم او نافذتر از حکم خودشان باشد، و نیز حقّ او مقدّم بر حقوق خودشان باشد...».

همین تفسیر از نسفی و سیوطی نیز وارد شده است. (۱)

قابل ذکر است که جمله «الست اولی بکم من انفسکم» را بسیاری از علمای اهل سنت نقل کرده اند؛ از قبیل: احمد بن حنبل، ابن ماجه، نسائی، شیبان، ذهبی، حاکم، ثعلبی، ابو نعیم، بیهقی، خطیب بغدادی، ابن مغازلی، خوارزمی، بیضاوی، ابن عساکر، ابن اثیر، گنجی شافعی، تفتازانی، قاضی ایجی، محبّ الدین طبری، ابن کثیر، حمّوئی، زرنندی، قسطنطینی، جزری، مقریزی، ابن صباغ، هیشمی، ابن حجر، سمهودی، سیوطی، حلبی، ابن حجر مکی، بدخشی و ...

۷ - ذیل حدیث

در ذیل بسیاری از احادیث غدیر این جمله آمده است: «اللّهم وال من والاه و عاد من عاداه»؛ (۲) «بار خدایا! هر کس که ولایت او را پذیرفت دوست بدار، و هر کس که ولایت او را نپذیرفت و با او ستیز کرد، دشمن بدار.»

این جمله که برخی از علمای اهل سنت؛ همچون ابن کثیر و البانی تصریح به صحّت آن دارند، تنها با معنای «سرپرستی و امامت» سازگاری دارد، نه با معنای «محبّ و دوست» که اهل سنت می گویند؛ زیرا معنا ندارد که پیامبر صلی الله علیه و آله دعا کند بر کسانی که حضرت علی علیه السلام دوست آنان است.

۸ - گواهی گرفتن از مردم

حدیفه بن اُسَید به سند صحیح نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خمّ فرمود: «آیا شما شهادت به وحدانیت خدا (لا اله الا الله) و نبوت من (محمّداً عبده

ص: ۱۰۷

۱- ۲۹۵. مدارک التنزیل، نسفی، ج ۳، ص ۲۹۴؛ تفسیر جلالین، ذیل آیه.

۲- ۲۹۶. مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۸؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۰۹، و... .

و رسوله) نمی دهید؟... گفتند: آری، ما به این امور شهادت می دهیم. آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای مردم! خدا سرپرست من و من سرپرست مؤمنانم، و من سزاوارترم به شما از خود شمایم، پس هر کس که من مولای اویم پس این علی مولای اوست» (۱).

این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ولایت حضرت علی علیه السلام را در ردیف شهادت و گواهی به توحید و رسالت قرار داده، دلیل بر آن است که ولایت حضرت علیه السلام همان معنای امامت و سرپرستی امت است.

۹ - اکمال دین به ولایت حضرت علی علیه السلام

مطابق روایات صحیح السند که در ذیل آیه «اکمال» آمده و بیان خواهیم کرد، خداوند متعال بعد از واقعه غدیر و اتمام خطبه رسولش، این آیه را نازل کرد: « أَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضَيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا »؛ (۲) «امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین شما پذیرفتم.»

از این آیه استفاده می شود که خداوند متعال، اسلام با ولایت حضرت علی علیه السلام را مورد رضایت دارد. و نیز دین با ولایت او کامل و نعمت با ولایت او تمام خواهد شد. و این با امامت و سرپرستی امام علی علیه السلام سازگاری دارد. و لذا مطابق برخی از روایات، بعد از نزول آیه «اکمال» و قبل از پراکنده شدن مردم، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اللَّهُ اكْبَرُ عَلَيَّ اكْمَالِ الدِّينِ وَ اِتْمَامِ النِّعْمَةِ وَ رِضَى الرَّبِّ بِرِسَالَتِي وَ الْوَلَايَةِ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ مِنْ بَعْدِي»؛ (۳) «خدا بزرگ تر است بر کامل کردن دین و تمام کردن نعمت و رضایت پروردگار به رسالت من و ولایت برای علی از بعد من.»

۱۰ - خبر رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در صدر خطبه غدیر خطاب به مردم فرمود: «كَأَنِّي دُعِيتُ فَأُجِبْتُ»؛

ص: ۱۰۸

۱- ۲۹۷. اسد الغابه، ج ۶، ص ۱۳۶، رقم ۵۹۴۰؛ تاریخ دمشق، ج ۱۲، ص ۲۲۶؛ سیره حلبی، ج ۳، ص ۳۷۴.

۲- ۲۹۸. سوره مائده، آیه ۳.

۳- ۲۹۹. البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۲۱۴؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۵۷.

«گویا من دعوت شده و اجابت کرده ام.» بنابر نقلی فرمود: «يُوشِكُ ان ادعى فاجيب»؛ «نزدیک است که دعوت شوم و من نیز آن دعوت را اجابت خواهم کرد.»

از این تعبیرات استفاده می شود که پیامبر صلی الله علیه و آله در صدد ابلاغ مطلب بسیار مهمی است که قبل از آن مقدمه چینی کرده و خبر از رحلت خود می دهد، و این جز با معنای جانیشینی خود در امر امامت و خلافت و سرپرستی سازگاری ندارد.

۱۱ - تبریک به پیامبر صلی الله علیه و آله

مطابق برخی از روایات، پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از واقعه غدیر و تمام شدن خطبه اش به مردم امر کرد تا به ایشان تهنیت و تبریک بگویند. و بنابر نقل حافظ ابو سعید نیشابوری (م ۴۰۷) در کتاب «شرف المصطفی» به سندش از براء بن عازب و ابوسعید خدری نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هَنْتُونِي هَنْتُونِي، اِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰى خَصَّ نِي بِالنَّبُوَّةِ، وَ خَصَّ اَهْلَ بَيْتِي بِالْاِمَامَةِ»؛ «مرا تبریک بگویند، مرا تبریک بگویند؛ زیرا خداوند متعال مرا به نبوت و اهل بیت مرا به امامت اختصاص داد.»

و همین موقع بود که عمر بن خطاب جلو آمد و به حضرت علی علیه السلام تبریک گفت.

۱۲ - ترس پیامبر صلی الله علیه و آله

سیوطی نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «همانا خداوند مرا مأمور به ابلاغ نمود، این مطلب برای من سنگین بود و می دانستم که مردم مرا با ابلاغ این امر تکذیب خواهند کرد. خداوند مرا تهدید کرد که باید این مطلب را ابلاغ کنی یا این که عذاب خواهی شد. آن گاه این آیه را نازل فرمود: « يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...» (۱).

چرا پیامبر صلی الله علیه و آله می ترسد و از چه چیزی خوف دارد؟ آیا ابلاغ این مطلب که حضرت علی علیه السلام دوست و یاور شماست ترسی دارد؟ هرگز! این تنها ابلاغ ولایت و سرپرستی و خلافت حضرت علی علیه السلام است که پیامبر صلی الله علیه و آله از ابلاغش بر مردم خوف

ص: ۱۰۹

دارد؛ زیرا می داند قریش با حضرت علی علیه السلام خصومت دارد، این همان کسی است که در جنگ ها پدران و اقوام آن ها را به قتل رسانده است... .

۱۳ - انکار حارث بن نعمان

مطابق برخی از روایات، حارث بن نعمان فهری بعد از انتشار خبر غدیر، خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده و عرض کرد: «ای محمّد! ما را از جانب خداوند امر کردی که شهادت به وحدانیت خدا داده و تو را رسول خدا بدانیم، ما آن را قبول کردیم. ما را امر کردی که پنج وقت نماز گزاریم، آن را قبول کردیم. ما را امر به زکات و روزه و حج کردی، آن ها را نیز قبول نمودیم. به این مقدار راضی نشدی تا این که دست پسر عموی خود را بلند کرده، او را بر ما برتری دادی و فرمودی: «من کنت مولاہ فعلی مولاہ»، این مطلب از جانب تو بود یا از جانب خدا؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «سوگند به کسی که به جز او خدایی نیست، این مطلب را از جانب خداوند ابلاغ کردم». در این هنگام حارث بن نعمان پشت کرده و به سوی راحله اش حرکت نمود؛ در حالی که با خودش چنین زمزمه می کرد: «بار خدایا! اگر آنچه را که محمّد می گوید حق است، پس بر ما سنگی از آسمان بفرست یا به عذاب دردناکی مبتلا گردان. هنوز به مرکبش نرسیده بود که خداوند سنگی را بر او زد و بر فرق او خورد و از پشتش خارج شد و به درک واصل گشت. در این هنگام بود که این آیه نازل شد: «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ...»

این حدیث را ثعلبی در تفسیر این آیه و دیگران نیز نقل کرده اند.

اگر در حدیث غدیر تنها خبر از محبت حضرت علی علیه السلام و نصرت او داده است چه جای نگرانی و عصبانیت است که برخی تقاضای عذاب از خداوند کنند؟ این معنای سلطه و سرپرستی است که برخی حاضر به زیر بار رفتن آن نبودند.

۱۴ - تعبیر به نصب

در برخی از روایات غدیر خم با لفظ «نصب» تعبیر شده است.

شهاب الدین همدانی از عمر بن خطاب نقل کرده که گفت: «نصب رسول الله علیاً

علماً و قال: من كنت مولاة فعلى مولاة؛^(۱) «رسول خداصلی الله علیه وآله علی علیه السلام را به عنوان عَلَم نصب کرده و فرمود: هر که من مولای اویم پس علی مولای اوست...».

حموینی به سند خود از حضرت علی علیه السلام نقل کرده که فرمود: «امر الله نبیه ینصبنی للناس»؛^(۲) «خداوند پیامبرش را امر کرد تا مرا بر مردم نصب کند».

و می دانیم که تعبیر «نصب» با مقام امامت و سرپرستی سازگاری دارد.

۱۵ - تاج گذاری

مطابق برخی از روایات، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بعد از واقعه غدیر عمامه معروف خود به نام «سحاب» را بر سر مبارک حضرت علیه السلام گذاشت.

ابن قیّم می گوید: «کان لرسول الله صلی الله علیه وآله عمامه تسمى السحاب، کساها علیاً»؛^(۳) «رسول خداصلی الله علیه وآله عمامه ای داشت به نام سحاب که بر سر علی علیه السلام گذاشت».

مسلم نقل می کند: «کان الرسول صلی الله علیه وآله یلبسها فی ایام خاصه مثل یوم فتح مکه»؛^(۴) «رسول خداصلی الله علیه وآله آن عمامه را در ایام خاص؛ همانند روز فتح مکه بر سر می گذاشت».

محبّ الدین طبری از عبدالاعلی بن عدی بهرانی نقل می کند که گفت: «دعا رسول الله علیاً یوم غدیر خم فعَمّمه وارخی عذبه العمامه من خلفه»؛^(۵) «رسول خداصلی الله علیه وآله در روز غدیر خم علی علیه السلام را خواست و بر سر او عمامه ای پیچید و ذیل آن را بر پشتش انداخت».

عده ای از علمای اهل سنت حدیث تاج گذاری حضرت علی علیه السلام را نقل کرده اند؛ امثال:

- ابو داوود طیالسی

- ابن ابی شیبّه

- احمد بن حسین بن علی بیهقی

- ابراهیم بن محمد حموینی

ص: ۱۱۱

۱- ۳۰۱. مؤدّه القربی، مؤدّت پنجم.

۲- ۳۰۲. فرائد السمطین، ج ۱، ص ۳۱۲.

٣-٣٠٣. زاد المعاد، ج ١، ص ١٢١.

٤-٣٠٤. صحيح مسلم، كتاب الحج، ح ٤٥١؛ سنن ابي داوود، ج ٤، ص ٥٤.

٥-٣٠٥. الرياض النضرة، ج ٢، ص ٢٨٩؛ اسد الغابه، ج ٣، ص ١١٤.

- محمد بن یوسف زرنندی

- علی بن محمد معروف به ابن صباغ مالکی

- جلال الدین سیوطی

- متقی هندی

و ...

۱۶ - تعبیر به اولویت

سبط بن جوزی بعد از ردّ معانی دیگر غیر از «اولویت و سرپرستی» برای حدیث غدیر می گوید: «پس متعین است معنای دهم، و معنای آن این است: هر کس من به او سزاوارتر از خودش هستم پس علی سزاوارتر به اوست.»

آن گاه می گوید: به این معنا تصریح کرده حافظ ابو الفرج یحیی بن سعید ثقفی اصفهانی در کتاب «مرج البحرین»؛ زیرا این حدیث را به سند خود از مشایخش نقل کرده و در آن چنین آمده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: «من كنت ولیه و أولى به من نفسه فعلی ولیه»؛ [\(۱\)](#) «هر کس من ولی و سزاوارتر به او از خودش هستم پس علی ولی و سرپرست اوست.»

اعتراف کنندگان به دلالت حدیث غدیر بر ولایت

اعتراف کنندگان به دلالت حدیث غدیر بر ولایت

برخی از علمای اهل سنت تا حدودی انصاف به خرج داده و دلالت حدیث را بر امامت و سرپرستی حضرت امیرعلیه السلام قبول کرده اند، گرچه از طرفی دیگر در صدد توجیه آن بر می آیند. اینک به اسامی برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - محمد بن محمد غزالی

او بعد از نقل حدیث غدیر می گوید: «این، تسلیم و رضایت و تحکیم است. ولی بعد از این واقعه هوا و هوس به جهت حبّ ریاست و به دست گرفتن عمود خلافت

ص: ۱۱۲

و... بر آنان غلبه کرد... و لذا به خلاف اول بازگشته و اسلام را به پشت سر خود انداختند و با پول اندکی آن را معامله کردند، پس چه بد معامله ای انجام دادند».(۱)

همین مطلب را سبط بن جوزی از غزالی نقل کرده است.(۲)

۲ – ابوالمجد مجدود بن آدم، معروف به حکیم نسائی

او در مدح حضرت امیر می گوید:

نایب مصطفی به روز غدیر

کرده بر شرع خود مر او را میر(۳)

۳ – فرید الدین عطار نیشابوری

او در معنای حدیث غدیر می گوید:

چون خدا گفته است در خم غدیر

با رسول الله ز آیات منیر

ایها الناس این بود الهام او

زانکه از حق آمده پیغام او

گفت رو کن با خلائق این ندا

نیست این دم خود رسولم بر شما

هر چه حق گفته است من خود آن کنم

بر تو من از اسرار حق آسان کنم

چون که جبریل آمد و بر من بگفت

من بگویم با شما راز نهفت

این چنین گفته است قهار جهان

حَقّ و قیوم خدای غیب دان

مرتضی والی در این ملک من است

هر که این سرّ را نداند او زن است (۴).

ص: ۱۱۳

۱- ۳۰۷. سرّ العالمین، ص ۳۹ و ۴۰، طبع دار الآفاق العربیه، مصر.

۲- ۳۰۸. تذکره الخواص، ص ۶۲.

۳- ۳۰۹. حدیقه الحقیقه، حکیم نسائی.

۴- ۳۱۰. مثنوی مظهر حقّ، عطار نیشابوری.

او می گوید: «... و لیعلم انّ هذا الحديث هو من اسرار قوله تعالى في آیه المباهله « فَقُلْ تَعَالَوْا... » والمراد نفس علی علی ماتقدم؛ فانّ الله جلّ وعلا لما قرن بين نفس رسول الله صلى الله عليه وآله وبين نفس علی وجمعهما بضمیر مضاف الى رسول الله صلى الله عليه وآله اثبت رسول الله صلى الله عليه وآله لنفس علی بهذا الحديث ما هو ثابت لنفسه علی المؤمنین عموماً، فأنه اولی بالمؤمنین وناصر المؤمنین وسید المؤمنین. وكلّ معنى امکن اثباته ممّا دلّ علیه لفظ المولى لرسول الله صلى الله عليه وآله فقد جعله لعلی علیه السلام وهی مرتبه سامیه ومنزله شاهقه ودرجه علیه ومكانه رفیع، خصّه بها دون غیره، فلهذا صار ذلك اليوم عید وموسم سرور لأولیائه»؛ (۱) «... باید دانسته شود که این حدیث - حدیث غدیر - از اسرار قول خداوند متعال در آیه مباحله است؛ « فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ». و مراد نفس، علی علیه السلام است آن گونه که گذشت؛ زیرا خداوند جلّ و علا- چون مقارنت بین نفس رسول خدا و بین نفس علی علیه السلام انداخته و آن دو را با هم جمع کرده، لذا رسول خدا صلی الله علیه وآله در این حدیث هر آنچه برای خودش نسبت به مؤمنین ثابت است برای حضرت علی علیه السلام نیز ثابت کرده است. پیامبر صلی الله علیه وآله سزاوارتر به مؤمنین و ناصر و آقای مؤمنین است. هر معنایی که برای رسول خدا اثباتش ممکن است و لفظ «مولى» بر آن دلالت دارد، همان معنا برای حضرت علی علیه السلام ثابت است. و این مرتبه ای است عالی و درجه ای است بس بزرگ که پیامبر ۹ تنها به حضرت علی علیه السلام اختصاص داده است. و به همین جهت است که روز غدیر خم، عید و موسم سرور اولیای خداست.»

۵ - سبط بن جوزی

او درباره حدیث غدیر می گوید: «معناه: من كنت اولی به من نفسه فعلى اولی به...»؛ (۲) «معنای آن این است: «هر کس من اولی و سزاوارتر به او هستم پس علی علیه السلام سزاوارتر به اوست...».

ص: ۱۱۴

۱- ۳۱۱. مطالب السؤل، ص ۴۴ و ۴۵.

۲- ۳۱۲. تذکره الخواص، ص ۳۰-۳۴.

۶ - محمد بن یوسف گنجی شافعی

او می گوید: «... لکن حدیث غدیر خم دالّ علی التولیه وهی الاستخلاف»؛^(۱) «... لکن حدیث غدیر خم دلالت بر تولیه و استخلاف دارد.»

۷ - سعیدالدین فرغانی

او در شرح یک بیت از ابن فارض که می گوید:

واوضح بالتأویل ما کان مشکلاً

علی بعلم ناله بالوصیه

می نویسد: «در این شعر به این مطلب اشاره شده که علی - کرم الله وجهه - کسی است که مشکلات کتاب و سنت را بیان و واضح خواهد کرد به توسط علمی که به او رسیده است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه وآله او را وصی و قائم مقام خود قرار داد آن هنگام که فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه».^(۲)

۸ - تقی الدین مقریزی

او از ابن زولاق نقل می کند: «و فی یوم ثمانیه عشر من ذی الحجه سنه ۳۶۲ - و هو یوم الغدیر - یجتمع خلق من اهل مصر والمغاربه ومن تبعهم للدعاء، لانه یوم عید؛ لان رسول الله عهد إلى امیر المؤمنین علی بن ابی طالب فیہ واستخلفه...»؛^(۳) «در روز هجدهم ذی حجه، سال ۳۶۳ ه.ق که روز غدیر خم است جماعتی از اهل مصر و مغرب زمین و متابعین آن ها دور هم جمع می شوند و دعا می خوانند؛ زیرا آن روز عید است، به جهت آن که رسول خدا صلی الله علیه وآله در آن روز عهد کرد به امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و او را خلیفه خود قرار داد...».

۹ - سعدالدین تفتازانی

او در دلالت حدیث غدیر می گوید: «(مولی) گاهی به معنای آزاد کننده و گاهی آزاد شده و هم قسم، همسایه، پسر عمو، یاور و سرپرست استعمال می شود.»

ص: ۱۱۵

۱- ۳۱۳. کفایه الطالب، ص ۱۶۶ و ۱۶۷.

۲- ۳۱۴. شرح تائیه ابن فارض، فرغانی.

۳- ۳۱۵. المواعظ والاعتبار بذكر الخطط والآثار، ج ۲، ص ۲۲۰.

خداوند متعال می فرماید: «مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ» یعنی اولی بکم. این معنا را ابو عبیده نقل کرده است. و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ایما امرأه أنكحت نفسها بغیر اذن مولاه...»؛ «هر زنی که خودش را بدون اذن مولایش به نکاح در آورد...»، مولی در این حدیث به معنای اولی و سرپرست است. و مثل این معنا برای کلمه «مولی» در شعر بسیار است. و به طور کلی، استعمال کلمه «مولی» به معنای متولی و مالک امر و اولی به تصرف، در کلام عرب شایع است و نیز از بسیاری از بزرگان اهل لغت نقل شده است. و مقصود آن است که کلمه «مولی» اسم برای این معناست، نه این که صفت باشد و به منزله اولی به تصرف، تا اعتراض گردد که این کلمه صیغه اسم تفضیل نیست، و به این معنا استعمال نمی شود. و سزاوار است که در حدیث غدیر از کلمه «مولی» همین معنا اراده شود، تا با صدر حدیث مطابقت پیدا کند. به جهت این که با پنج معنای اول مناسبت ندارد، و این امری است ظاهر. و نیز با معنای ششم؛ یعنی «ناصر» سازگاری ندارد؛ زیرا معنا ندارد که پیامبر صلی الله علیه و آله مردم را در آن مکان برای ابلاغ این معنا جمع کرده باشد، این مطلب نیز واضح است...».

او در آخر می گوید: «ولا- خفاء فی انّ الولا-یه بالناس والتولی والمالکیه لتدبیر امرهم والتصرّف فیهم بمنزله النبی وهو معنی الامامه»؛ (۱) «مخفی نماند که ولایت بر مردم، و سرپرستی و مالکیت تدبیر امر مردم و تصرّف در شؤون آنان، همانند منزلت پیامبر صلی الله علیه و آله با معنای امامت سازگاری دارد.»

کتمان کنندگان حدیث غدیر

مطابق برخی از روایات، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در مجامعی از صحابه خواست تا کسانی که در روز غدیر خم حاضر بوده و از پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث غدیر را شنیدند برخیزند و در بین جمعیت شهادت و گواهی دهند. عده ای برخاسته و گواهی دادند،

ص: ۱۱۶

ولی برخی نیز بدون هیچ جهت خاص از شهادت سرباز زده و بهانه‌هایی آوردند و در نتیجه مبتلا به امراضی شدند که هرگز علاج پذیر نبود، که از جمله می‌توان به این افراد اشاره کرد:

۱ - انس بن مالک؛ او کسی بود که به جهت کتمان حدیث غدیر به مرض برص مبتلا شد. (۱)

۲ - براء بن عازب؛ او به جهت کتمان حدیث غدیر کور شد. (۲)

۳ - زید بن ارقم؛ او نیز به جهت کتمان حدیث غدیر خم کور شد. (۳)

۴ - جریر بن عبدالله بجلی؛ او بعد از کتمان حدیث و نفرین امیرالمؤمنین علیه السلام به جاهلیت بازگشت. (۴)

فضیلت روزه روز غدیر

خطیب بغدادی با سند صحیح از ابوهریره نقل کرده که گفت: «من صام یوم ثمان عشر من ذی الحجه کتب له صیام ستین شهراً، وهو یوم غدیر خم لما اخذ النبی بید علی بن ابی طالب فقال: الست ولی المؤمنین؟ قالوا: بلی یا رسول الله. قال من کنت مولاه فعلی مولاه. فقال عمر بن الخطاب: بخ بخ لک یا بن ابی طالب! اصبحت مولای ومولی کل مسلم، فانزل الله: «الْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِیْنِکُمْ...» (۵)» هر کس در روز هجدهم از ماه ذی حجه روزه بگیرد برای او معادل شصت ماه روزه نوشته می‌شود. و آن روز غدیر خم است، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وآله دست علی بن ابی طالب علیه السلام را گرفته و فرمود: «آیا من سرپرست مؤمنین نیستم؟» گفتند: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: هر کس که من

ص: ۱۱۷

۱- ۳۱۷. المعارف، ابن قتیبه، ص ۱۹۴؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۳۶۲.

۲- ۳۱۸. احقاق الحق، ج ۶، ص ۵۶۰؛ ارجح المطالب، ص ۵۸۰.

۳- ۳۱۹. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۳۶۲؛ السیره الحلیه، ج ۳، ص ۳۳۷.

۴- ۳۲۰. انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۵۶.

۵- ۳۲۱. تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۹۰؛ مناقب ابن مغزلی، ص ۱۸، ح ۲۴؛ تذکره الخواص، ص ۳۰؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص

۱۷۷، ح ۴۴.

مولای اویم پس علی مولای اوست. عمر بن خطاب گفت: مبارک باد، مبارک باد بر تو ای فرزند ابی طالب! تو مولای من و مولای هر مسلمان شدی. آن گاه خداوند این آیه را نازل کرد: « أَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ... ».

این حدیث را خطیب بغدادی از عبدالله بن علی بن محمد بن بشران، از حافظ علی بن عمر دارقطنی، از ابونصر حبشون خلیل، از علی بن سعید رملی، از ضمیره بن ربیع، از عبدالله بن شوذب، از مطر وراق، از شهر بن حوشب، از ابوهریره نقل کرده است.

- ابوهریره؛ کسی است که جمهور اهل سنت اجماع بر عدالت و وثاقت او دارند.

- شهر بن حوشب اشعری؛ ابو نعیم او را از اولیا شمرده، (۱) و ذهبی می گوید: بخاری او را ثنا گفته و احمد بن عبدالله عجللی و یحیی و ابن شیبه و احمد و نسوی او را توثیق کرده اند. (۲) و ابن عساکر نقل می کند که از احمد بن حنبل درباره او سؤال شد، او حدیثش را ستود، و خودش را نیز توثیق کرده و بر او ثنا گفت. (۳)

- مطر بن طهمان وراق، ابو رجاء خراسانی؛ ابو نعیم او را از اولیا برشمرده است. (۴) و ابن حبان او را جزء ثقات آورده، و از عجللی نقل کرده که او صدوق است. (۵) بخاری و مسلم و بقیه صحاح از او روایت نقل کرده اند.

- ابو عبدالرحمن (عبدالله) بن شوذب؛ او را نیز حافظ از اولیا به حساب آورده است. (۶) خزرگی از احمد و ابن معین نقل کرده که او ثقة است. (۷)

ابن حجر او را از ثقات دانسته و از سفیان ثوری نقل کرده که او از ثقات مشایخ ما به حساب می آید. و ابن خلفون توثیقش را از ابن نمیر و ابی طالب و عجللی و ابن عمار و ابن معین و نسائی، نقل کرده است. (۸)

ص: ۱۱۸

- ۱- ۳۲۲. حلیه الاولیاء، ج ۶، ص ۵۹-۶۷.
- ۲- ۳۲۳. میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۲۸۳، رقم ۳۷۵۶.
- ۳- ۳۲۴. تاریخ مدینه دمشق، ج ۸، ص ۱۳۷-۱۴۸.
- ۴- ۳۲۵. حلیه الاولیاء، ج ۳، ص ۷۵.
- ۵- ۳۲۶. الثقات، ج ۵، ص ۴۳۵.
- ۶- ۳۲۷. حلیه الاولیاء، ج ۶، ص ۱۲۵-۱۳۵.
- ۷- ۳۲۸. خلاصه الخزرگی، ج ۲، ص ۶۶، رقم ۳۵۶۶.
- ۸- ۳۲۹. تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۲۲۵.

- ضمیره بن ربیعہ قرشی ابو عبداللہ دمشقی؛ ابن عساکر از احمد بن حنبل نقل کرده که او ثقہ مأمون و مرد صالح و ملیح الحدیث است. و نیز از ابن معین نقل کرده که او ثقہ است. (۱) و ابن سعد نیز او را ثقہ مأمون و اهل خیر معرفی کرده که هیچ کس افضل از او نبوده است. (۲)

- ابو نصر علی بن سعید ابی حملة رملی؛ ذهبی او را توثیق کرده و می گوید: تا کنون از کسی نشنیده ام که درباره او حرفی بزند. (۳) ابن حجر در «لسان المیزان» توثیقش را اختیار کرده است. (۴)

- ابو نصر حبشون بن موسی بن ایوب خلّال؛ خطیب بغدادی او را توثیق کرده و از دارقطنی حکایت شده که او صدوق است. (۵)

- حافظ علی بن عمر، ابو الحسن بغدادی، مشهور به دارقطنی، صاحب سنن؛ او کسی است که بسیاری از علمای اهل سنت او را تعریف کرده اند، خطیب بغدادی او را یگانه دهر و ... (۶) و ابن خلّکان (۷) و حاکم نیشابوری او را بسیار ستایش کرده اند.

احتجاجات به حدیث غدیر

احتجاجات به حدیث غدیر

۱ - احتجاج امام علی علیه السلام

۱ - احتجاج امام علی علیه السلام

امام علی علیه السلام بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله هر موقعیتی که مناسب می دید حَقّانیت خود را از هر راه ممکن به اثبات می رساند که از آن جمله تذکر به حدیث غدیر و ولایت خود است. این که به مواردی اشاره می کنیم:

الف) روز شورا

خطیب خوارزمی حنفی و حَمَوّی شافعی با سند خود از ابی الطفیل عامر بن واثله

ص: ۱۱۹

۱- ۳۳۰. تاریخ دمشق، ج ۸، ص ۴۷۵.

۲- ۳۳۱. الطبقات الکبری، ج ۷، ص ۴۷۱.

۳- ۳۳۲. میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۱۲۵، رقم ۵۸۳۳ و ص ۱۳۱، رقم ۵۸۵۱.

۴- ۳۳۳. لسان المیزان، ج ۴، ص ۲۶۰، رقم ۵۸۰۶.

۵- ۳۳۴. تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۸۴، رقم ۴۳۹۲.

٣٣٥-٦. وفيات الاعيان، ج ٣، ص ٢٧٩، رقم ٤٣٤.
٣٣٦-٧. تذكره الحفاظ، ج ٣، ص ٩٩١، رقم ٩٢٥.

نقل کرده اند که گفت: من در روز شورا کنار درب اتاقی بودم که علی علیه السلام و پنج نفر دیگر در آن بودند. شنیدم که حضرت به آن ها می فرمود: «هر آینه بر شما به چیزی احتجاج خواهم کرد که عرب و عجم نمی تواند آن را تغییر دهد».

آن گاه فرمود: «انشدکم اللّٰه ایها النفر جمیعاً: افیکم احد و حید اللّٰه قبلی؟ قالوا: لا... هل فیکم احد قال له رسول اللّٰه: «من کنت مولاه فعلى مولاه، اللّٰهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله، لیبلغ الشاهد الغائب غیری؟» قالوا: اللّٰهم لا؛(۱) «شما را به خدا سوگند ای جماعت! آیا در میان شما کسی هست که قبل از من خدا را به توحید بخواند؟ همگی گفتند: خیر... شما را به خدا سوگند می دهم، آیا در میان شما کسی هست که رسول خدا در حق او فرموده باشد: «من کنت مولاه فعلى مولاه، اللّٰهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله، لیبلغ الشاهد الغائب، غیری؟» گفتند: به خدا هرگز».

این مضمون را جماعت بسیاری از اهل سنت در کتاب های خود آورده اند؛ از قبیل:

- ابن حاتم شامی. (۲)

- ابن هجر هیشمی. (۳)

- ابن عقده. (۴)

- حافظ عقیلی. (۵)

- ابن عبدالبرّ. (۶)

- بخاری. (۷)

- ابن عساکر. (۸)

ص: ۱۲۰

۱- ۳۳۷. مناقب خوارزمی، ص ۳۱۳، ح ۳۱۴؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۳۱۹، ح ۲۵۱.

۲- ۳۳۸. الدر النظیم، ج ۱، ص ۱۱۶.

۳- ۳۳۹. الصواعق المحرقة، ص ۱۲۶، به نقل از دارقطنی.

۴- ۳۴۰. الامالی، طوسی، ص ۳۳۲، ح ۶۶۷.

۵- ۳۴۱. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۴۴۱، رقم ۱۶۴۳؛ لسان المیزان، ج ۲، ص ۱۹۸، رقم ۲۲۱۲.

۶- ۳۴۲. الاستیعاب، قسم سوم / ۱۰۹۸، رقم ۱۸۵۵.

۷- ۳۴۳. التاریخ الکبیر، ج ۲، ص ۳۸۲.

۸- ۳۴۴. تاریخ دمشق، رقم ۱۱۴۰ و ۱۱۴۱ و ۱۱۴۲.

- قاضی ابو عبدالله الحسین بن هارون ضَبّی (۳۹۸ هـ). (۱)

- گنجی شافعی. (۲)

- ابن المغازلی شافعی. (۳)

- سیوطی شافعی. (۴)

- متقی هندی. (۵)

(ب) ایام خلافت عثمان

حمّیوئی شافعی به سند خود از تابعی بزرگ سلیم بن قیس هلالی نقل می کند که فرمود: علی - صلوات الله علیه - را در مسجد رسول خداصلی الله علیه وآله در عصر خلافت عثمان مشاهده کردم و جماعتی که با یکدیگر مذاکره علم و فقه می نمودند. آنان فضیلت و سوابق و هجرت قریش را متذکر شدند و آنچه رسول خداصلی الله علیه وآله در فضیلت آن ها بیان کرده است... در میان آن جمعیت بیش از دویست نفر از مهاجران؛ از جمله علی بن ابی طالب علیه السلام، سعد بن ابی وقاص، عبدالرحمن بن عوف، طلحه، زبیر، مقداد، هاشم بن عتبّه، ابن عمر، حسن علیه السلام، حسین علیه السلام، ابن عباس، محمد بن ابوبکر و عبدالله بن جعفر بودند. و نیز از انصار ابی بن کعب، زید بن ثابت، ابویوب انصاری، ابو الهیثم بن تیهان، محمد بن سلمه، قیس بن سعد، جابر بن عبدالله، انس بن مالک و... بودند... علی بن ابی طالب علیه السلام و اهل بیتش ساکت نشستند، سخن نمی گفتند. جماعت حاضر رو به حضرت کرده، عرض کردند: ای ابا الحسن! چه شده که سخن نمی گویی؟

حضرت فرمود: هیچ قبیله ای نبود جز آن که فضیلت خود را بیان کرده و حقّ خود را ذکر کرد، ولی من از شما سؤال می کنم ای جماعت قریش و انصار! خداوند به توسط چه کسی این فضیلت را به شما عطا فرمود؟ آیا به توسط شما و عشایر و اهل

ص: ۱۲۱

۱- ۳۴۵. امالی، ضَبّی، مجلس ۶۱.

۲- ۳۴۶. کفایه الطالب، ص ۳۸۶.

۳- ۳۴۷. المناقب، ح ۱۵۵.

۴- ۳۴۸. جمع الجوامع، ج ۲، ص ۱۶۵ و ۱۶۶؛ مسند فاطمه علیها السلام، ص ۲۱.

۵- ۳۴۹. کنز العمال، ج ۵، ص ۷۱۷-۷۲۶، ح ۱۴۲۴۱ و ۱۴۲۴۳.

بیوتان یا توسط غیر شما؟ عرض کردند: بلکه خداوند این ها را توسط محمدصلی الله علیه وآله و عشیره او به ما عطا کرده و منت گذاشته است، نه به واسطه خود ما و عشایر و اهل بیوت ما. آن گاه حضرت علیه السلام شروع به ذکر مناقب و فضایل خود کرده، یکی پس از دیگری آن ها را برمی شمارد تا این که می فرماید: شما را به خدا سوگند می دهم، آیا می دانید که این آیه کجا نازل شد: « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ ». (۱) و کجا نازل شد: « إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ». (۲) و کجا نازل کرد: « ... وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً... ». (۳) وقتی که مردم گفتند: ای رسول خدا! آیا این آیات مخصوص برخی از مؤمنین است یا شامل جمیع آنان خواهد شد؟ خداوند عزّ وجلّ پیامبر خود را امر نمود تا والیان امرشان را معرفی کند، و نیز همان گونه که برای آنان نماز و زکات و حجّ را تفسیر نمود، ولایت را نیز تفسیر نماید و مرا نیز در غدیر خم منصوب به خلافت کند. آن گاه پیامبر در خطبه ای فرمود: ای مردم! خداوند مرا مأمور به رسالتی کرده که دلم به آن تنگ آمده است و می ترسم که با ابلاغ آن مردم مرا تکذیب کنند، ولی مرا تهدید کرده که آن را ابلاغ کنم و گرنه مرا عذاب خواهد کرد. آن گاه امر نمود تا ندای نماز جماعت سر داده شود. سپس در خطبه ای فرمود: ای مردم! آیا می دانید که خداوند عزّ وجلّ مولای من و من مولای مؤمنین و اولی به آن ها از خودشان هستم؟ گفتند: آری، ای رسول خدا! فرمود: بلند شو، ای علی! پس من بلند شدم. حضرت فرمود: هر کس من مولای اویم پس علی مولای او است، بار خدایا! هر کس که ولایت او را پذیرفت او را دوست داشته و او را تحت ولایت و سلطه خود قرار بده، و هر کس که از روی عناد و سرکشی از ولایت او سرباز زد او را دشمن بدار ... (۴).

ج) در اجتماع کوفه

امام علی علیه السلام بعد از آن که به او خبر رسید که مردم او را در ادّعی حَقّانیت خود بر

ص: ۱۲۲

۱- ۳۵۰. سوره نساء، آیه ۵۹.

۲- ۳۵۱. سوره مائده، آیه ۵۵.

۳- ۳۵۲. سوره توبه، آیه ۱۶.

۴- ۳۵۳. فرائد السمطين، ج ۱، ص ۳۱۲، ح ۳۵۰.

خلافت متهم می سازند، در رجه کوفه میان جماعتی از مردم حاضر شده و به حدیث غدیر بر ضد کسانی که با او به نزاع برخاسته بودند، استشهاد نمود.

این احتجاج به حدی شایع و علنی بود که عده بسیاری از تابعین آن را نقل کرده و علما نیز با سندهای مختلف و متظافر آن را در کتاب های خود آورده اند. اینک به برخی از روایانی که این قصه را نقل کرده اشاره می کنیم:

۱ - ابو سلیمان مؤذن؛

ابن ابی الحدید به سند خود از ابوسلیمان مؤذن نقل کرده که علی علیه السلام با مردم چنین احتجاج کرد: «هر کس از رسول خداصلی الله علیه وآله شنید که فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه» شهادت دهد؟ قومی به آن شهادت دادند ولی زید بن ارقم از آن امساک نموده و شهادت نداد در حالی که می دانست. حضرت بر او نفرین کرد که خداوند او را کور گرداند. و لذا کور شد. ولی بعد از کوری حدیث غدیر را روایت می نمود. (۱)

۲ - اصبع بن نباته. (۲)

۳ - حَبَّه بن جَوین عَرَنی، ابو قدامه بجلي، صحابی (م ۷۶، ۷۹ هـ). (۳)

۴ - زاذان بن عمر. (۴)

۵ - زَرَّ بن حبیش اسدی. (۵)

۶ - زیاد بن ابی زیاد. (۶)

ص: ۱۲۳

۱- ۳۵۴. شرح ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۷۴، خطبه ۵۶.

۲- ۳۵۵. اسد الغابه، ج ۳، ص ۴۶۹، رقم ۳۳۴۱.

۳- ۳۵۶. مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام، ابن المغازلی، ص ۲۰، ح ۲۷.

۴- ۳۵۷. مسند احمد، ج ۱، ص ۱۳۵، ح ۶۴۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۷؛ صفه الصفوه، ج ۱، ص ۱۲۱؛ مطالب السؤل، ص ۵۴؛ البدایه والنهایه، ج ۵، ص ۲۱۰ و ج ۷، ص ۳۴۸؛ تذکره الخواص، ص ۱۷؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۷۰، ح ۳۶۵۱۴؛ تاریخ دمشق، رقم ۵۲۴؛ مسند علی علیه السلام، سیوطی، ح ۱۴۴ و ...

۵- ۳۵۸. شرح المواهب، ج ۷، ص ۱۳؛ اسد الغابه، ج ۱، ص ۴۴۱؛ الاصابه، ج ۱، ص ۳۰۵؛ قطن الازهار المتناثره، سیوطی، ص ۲۷۸.

۶- ۳۵۹. مسند احمد، ج ۱، ص ۱۴۲، ح ۶۷۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۶؛ البدایه والنهایه، ج ۷، ص ۳۸۴، حوادث سال ۴۰ هجری؛ الرياض النضره، ج ۳، ص ۱۱۴؛ ذخائر العقبی، ص ۶۷؛ تاریخ دمشق، رقم ۵۳۲؛ المختاره، حافظ ضیاء، ج ۲، ص ۸۰.

٧- زيد بن ارقم. (١)

٨- زيد بن يثيع. (٢)

٩- سعيد بن ابى حدّان. (٣)

١٠- سعيد بن وهب. (٤)

١١- ابو الطفيل عامر بن واثله. (٥)

١٢- ابو عماره، عبد خير بن يزيد. (٦)

١٣- عبدالرحمن بن ابى ليلى. (٧)

ص: ١٢٤

١- ٣٦٠. مسند احمد، ج ٦، ص ٥١٠، ح ٢٢٦٣٣؛ مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١٠٦؛ المعجم الكبير، ج ٥، ص ١٧٥، ح ٤٩٩٦ مناقب على بن ابى طالب عليه السلام، ابن المغازلى، ص ٢٣، ح ٣٣؛ ذخائر العقبى، ص ٦٧؛ البدايه والنهائيه، ج ٧، ص ٣٨٣، حوادث سال ٤٠هـ.

٢- ٣٦١. مسند احمد، ج ١، ص ١٨٩، ح ٩٥٣؛ البدايه والنهائيه، ج ٥، ص ٢٢٩؛ كفايه الطالب، ص ٦٣؛ اسنى المطالب، ص ٤٩؛ خصائص امير المؤمنين عليه السلام، نسائى، ص ١٠١، ح ٨٧ و ص ١٠٢، ح ٨٨؛ سنن نسائى، ج ٥، ص ١٣١، ح ٨٤٧٢؛ مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١٠٥؛ جامع الاحاديث، سيوطى، ج ١٦، ص ٢٦٣، ح ٧٨٩٩؛ كنز العمال، ج ١٣، ص ١٥٨، ح ٣٦٤٨٧ و ... ٣- ٣٦٢. فرائد السمطين، ج ١، ص ٦٨، ح ٣٤.

٤- ٣٦٣. مسند احمد، ج ١، ص ١٨٩، ح ٩٥٣ و ج ٦، ص ٥٠٤، ح ٢٢٥٩٧؛ خصائص امير المؤمنين عليه السلام، نسائى، ص ١١٧، ح ٩٨؛ سنن نسائى، ج ٥، ص ١٣٦، ح ٨٤٨٣؛ اسد الغابه، ج ٣، ص ٤٩٢، رقم ٣٣٨٢؛ مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١٠٤؛ البدايه والنهائيه، ج ٥، ص ٢٢٩ و ج ٧، ص ٣٨٤؛ المناقب، خوارزمى، ص ١٥٦، ح ١٨٥؛ المعجم الكبير، ح ٥٠٥٨ المعجم الاوسط، ح ١٩٨٧؛ تاريخ دمشق، رقم ٥١٧-٥٢٢؛ المختاره، ضياء مقدسى، رقم ٤٧٩ و ٤٨٠ و ٤٨١.

٥- ٣٦٤. مسند احمد، ج ٥، ص ٤٩٨، ح ١٨٨١٥؛ مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١٠٤؛ خصائص امير المؤمنين عليه السلام، نسائى، ص ١١٣، ح ٩٣؛ السنن الكبرى، ج ٥، ص ١٣٤، ح ٨٤٧٨؛ كفايه الطالب، ص ٥٥؛ الرياض النضره، ج ٣، ص ١١٤؛ البدايه والنهائيه، ج ٥، ص ٢٣١؛ نزل الابرار، ص ٥٢؛ اسد الغابه، ج ٦، ص ٢٥٢، رقم ٦١٦٩؛ يبايع الموده، ج ١، ص ٣٦، باب ٤.

٦- ٣٦٥. المناقب، خوارزمى، ص ١٥٦، ح ١٨٥؛ المناقب، ابن المغازلى، رقم ٢٧؛ تاريخ دمشق، رقم ٥٢٠.

٧- ٣٦٦. مسند احمد، ج ١، ص ١٩١، ح ٩٦٤؛ تاريخ بغداد، ج ١٤، ص ٢٣٦؛ مشكل الآثار، ج ٢، ص ٣٠٨؛ اسد الغابه، ج ٤، ص ١٠٨، رقم ٣٧٨٣؛ فرائد السمطين، ج ١، ص ٦٩، ح ٣٦؛ اسنى المطالب، ص ٤٧ و ٤٨؛ البدايه والنهائيه، ج ٥، ص ٢٣٠؛ كنز العمال، ج ١٣، ص ١٣١، ح ٣٦٤١٧؛ مسند بزار، رقم ٦٣٢؛ مسند على عليه السلام، سيوطى، ص ٤٦؛ مسند ابو يعلى، رقم ٥٦٧؛

جمع الجوامع، ج ٢، ص ١٥٥؛ تاريخ امير المؤمنين عليه السلام، ابن عساكر، رقم ٥١٠؛ المختاره، ضياء مقدسي، ج ٢، ص ٢٧٣،
رقم ٦٥٤.

۱۴ - عمرو ذی مَرّه (۱).

۱۵ - عمیره بن سعد (۲).

۱۶ - یعلی بن مَرّه (۳).

۱۷ - هانی بن هانی (۴).

۱۸ - حارثه بن مضرّب (۵).

۱۹ - هبیره بن مریم (۶).

۲۰ - ابو رمله عبدالله بن ابی امامه (۷).

۲۱ - ابو وائل شقیق بن سلمه (۸).

۲۲ - حارث اعور (۹).

برخی از گواهان

برخی از کسانی که در روز رحبه شهادت و گواهی برای امیرالمؤمنین علیه السلام به حدیث غدیر داده اند؛ عبارتند از:

ص: ۱۲۵

۱- ۳۶۷. مسند احمد، ج ۱، ص ۱۸۹، ح ۹۵۴؛ خصائص نسائی، ص ۱۱۷، ح ۹۹؛ سنن نسائی، ج ۵، ص ۱۳۶، ح ۸۴۸۴؛ فرائد السمطين، ج ۱، ص ۶۸، ح ۳۶؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۵؛ کفایه الطالب، ص ۶۳؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۲۹۴، رقم ۶۴۸۱؛ البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۲۳۰؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۵۸؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۵۸، ح ۳۶۴۸۷؛ مسند بزّار، ج ۳، ص ۳۵، رقم ۷۶۶؛ اسنی المطالب، ص ۴۹؛ المعجم الکبیر، ح ۵۰۵۹؛ المعجم الاوسط، ح ۲۱۳۰ و ۵۳۰۱؛ تاریخ امیرالمؤمنین علیه السلام، ابن عساکر، رقم ۵۱۵ و ۵۱۶؛ جمع الجوامع، ج ۲، ص ۷۲؛ درّ السحابه، ص ۲۰۹.

۲- ۳۶۸. حلیه الاولیاء، ج ۵، ص ۲۶؛ خصائص نسائی، ص ۱۰۰، ح ۸۵؛ سنن نسائی، ج ۵، ص ۱۳۱، ح ۸۴۷۰؛ المناقب، ابن المغازلی، ص ۲۶، ح ۳۸؛ البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۲۳۰ و ج ۷، ص ۳۸۴؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۵۴، ح ۳۶۴۸۰ و ص ۱۵۷، ح ۳۶۴۸۶.

۳- ۳۶۹. اسد الغابه، ج ۵، ص ۲۹۷، رقم ۵۱۶۲.

۴- ۳۷۰. همان، ج ۳، ص ۴۹۲، رقم ۳۳۸۲.

۵- ۳۷۱. خصائص نسائی، ص ۱۶۷، ح ۵۸؛ السنن الکبری، ج ۵، ص ۱۵۴، ح ۸۵۴۲. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲،

ص ٢٢٨، خطبه ٣٧؛ السيره الحلبيه، ج ٣، ص ٢٧٤.

٦- ٣٧٢. المعجم الكبير، ح ٨٠٥٨.

٧- ٣٧٣. كتاب الموالاته، طبرى.

٨- ٣٧٤. انساب الاشراف، ترجمه اميرالمؤمنين عليه السلام، رقم ١٦٩.

٩- ٣٧٥. لسان الميزان، ج ٢، ص ٣٧٩.

- ۱ - ابو زینب بن عوف انصاری
- ۲ - ابو عمره بن عمرو بن محسن انصاری.
- ۳ - ابو فضاله انصاری.
- ۴ - ابو قدامه انصاری.
- ۵ - ابو لیلی انصاری.
- ۶ - ابو هریره دوسی.
- ۷ - ابو الهیثم بن تیهان.
- ۸ - ثابت بن ودیعہ انصاری.
- ۹ - حُبش بن جناده سلولی.
- ۱۰ - ابو ایوب خالد انصاری.
- ۱۱ - خزیمه بن ثابت انصاری.
- ۱۲ - ابو شریح خویلد بن عمرو خزاعی.
- ۱۳ - زید یا یزید بن شراحیل انصاری.
- ۱۴ - سهل بن حنیف انصاری اوسی.
- ۱۵ - ابو سعید سعد بن مالک خُدَری انصاری.
- ۱۶ - ابو العباس سهل بن سعد انصاری.
- ۱۷ - عامر بن لیلی غفاری.
- ۱۸ - عبدالرحمن بن عبد ربّ انصاری.
- ۱۹ - عبدالله بن ثابت انصاری خادم رسول خدا صلی الله علیه وآله.
- ۲۰ - عبید بن عازب انصاری.

٢١ - ابو طريف عدى بن حاتم.

٢٢ - عقبه بن عامر جهنى.

٢٣ - ناجيه بن عمرو خزاعى.

ص: ١٢٦

۲۵ - حافظ هیثمی به سند صحیح نقل کرده که تعداد نفراتی که در آن منطقه حاضر بوده و احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام را به حدیث غدیر شنیدند، سی نفر بوده اند. (۱)

از آنجا که تاریخ این احتجاج سال ۳۵ هجری بوده و از وقت صدور حدیث غدیر ۲۵ سال می گذشته است، طبیعی به نظر می رسد که بسیاری از صحابه که حدیث را شنیده بوده اند از دار دنیا رحلت کرده باشند. و نیز برخی در جنگ ها شهید شده، برخی دیگر نیز در کشورها و شهرهای مختلف پراکنده شده اند و تنها این سی نفر کسانی بودند که در کوفه آن هم در منطقه رجب در آن وقت حاضر بوده، شهادت و گواهی به حدیث غدیر برای امیرالمؤمنین علیه السلام دادند.

د) احتجاج در جنگ جمل

یکی دیگر از مواردی که حضرت علی علیه السلام به حدیث غدیر احتجاج نمود، در روز جنگ جمل علیه طلحه بود.

حافظ حاکم نیشابوری به سند خود از نذیر ضبّی کوفی تابعی نقل می کند که گفت: ما با علی علیه السلام در روز جمل بودیم، حضرت علیه السلام کسی را به نزد طلحه بن عبیدالله فرستاد تا به ملاقات او بیاید. طلحه خدمت حضرت رسید. حضرت فرمود: تو را به خدا سوگند می دهم! آیا از رسول خدا صلی الله علیه وآله نشنیدی که می فرمود: «من كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه»؟ گفت: آری. حضرت فرمود: پس برای چه با من جنگ می کنی؟ گفت: یادم نمی آید. این را گفت و از حضرت جدا شد. (۲)

ه) حدیث سواران در کوفه

احمد بن حنبل به سند خود از ریاح بن حارث نقل کرده که گفت: جمعی در منطقه رجب بر علی علیه السلام وارد شدند و عرض کردند: السلام علیک یا مولانا. حضرت فرمود:

ص: ۱۲۷

۱- ۳۷۶. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۴.

۲- ۳۷۷. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۴۱۹، ح ۵۵۹۴؛ المناقب، خوارزمی، ص ۱۸۲، ح ۲۲۱؛ تاریخ دمشق، ج ۸، ص ۵۶۸؛ تذکره الخواص، ص ۷۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۷؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۳۳۲، ح ۳۱۶۶۲ و ...

«چگونه من مولای شمایم در حالی که شما عرب هستید؟» عرض کردند: ما از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیدیم که در روز غدیر خم می فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه».(۱)

(و) احتجاج در روز صفین

سلیم بن قیس هلالی، تابعی بزرگ در کتاب خود نقل می کند که امیرالمؤمنین علیه السلام در صفین در میان لشکر خود بر منبر رفت و مردم را دور خود جمع کرده، برای آنان که از نواحی مختلف بوده و از آن جمله مهاجرین و انصار بودند، سخن گفت. او پس از حمد و ثنای الهی فرمود: «ای جماعت مردم! همانا مناقب من بیش از آن است که احصا شود...».

در این حدیث نیز حضرت به طور تفصیل فضایل خود را بیان کرده که از آن جمله تذکر به حدیث غدیر است.(۲)

۲ - احتجاج حضرت زهراعلیها السلام به حدیث غدیر

شمس الدین ابوالخیر جزری دمشقی شافعی به سند خود از ام کلثوم دختر فاطمه علیها السلام، و او از فاطمه زهراعلیها السلام نقل کرده که فرمود: «أنسیتم قول رسول الله صلی الله علیه وآله یوم غدیر خم: من کنت مولاه فعلی مولاه، وقوله صلی الله علیه وآله: انت منی بمنزله هارون من موسی؟»؛(۳) «آیا فراموش کردید گفتار رسول خداصلی الله علیه وآله در روز غدیر خم را که فرمود: هر کس من مولای اویم پس علی مولای اوست. و گفتارش که فرمود: تو نزد من همانند هارون نزد موسی هستی.»

امام حسن و امام حسین علیهما السلام نیز به حدیث غدیر تمسک کرده و احتجاج نموده اند.(۴)

۳ - احتجاج دیگران به حدیث غدیر

غیر از اهل بیت علیهم السلام نیز، در مواردی خاص به حدیث غدیر خم احتجاج و تمسک

ص: ۱۲۸

۱- ۳۷۸. مسند احمد، ج ۶، ص ۵۸۳، ح ۲۳۰۵۱ و ۲۳۰۵۲؛ اسد الغابه، ج ۱، ص ۴۴۱، رقم ۱۰۳۸؛ الریاض النضره، ج ۳، ص ۱۱۳؛ البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۲۳۱ و ج ۷، ص ۳۸۴ و ۳۸۵؛ المعجم الکبیر، ج ۴، ص ۱۷۳، ح ۴۰۵۳؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۷، ص ۳۵۴ و ...

۲- ۳۷۹. کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۷۵۷، ح ۲۵.

۳- ۳۸۰. اسنی المطالب، ص ۴۹.

۴- ۳۸۱. ینابیع الموده، ج ۳، ص ۱۵۰، باب ۹۰؛ کتاب سلیم، ج ۲، ص ۷۸۸، ح ۲۶.

کرده اند و این به نوبه خود بر این دلالت دارد که این حدیث نزد عموم مسلمانان از جایگاه ویژه ای برخوردار است. اینک به اسامی برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - احتجاج عبدالله بن جعفر بر معاویه به حدیث غدیر بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام. (۱)

۲ - احتجاج بُرد، بر عمرو بن عاص به حدیث غدیر خم. (۲)

۳ - احتجاج عمرو بن عاص بر معاویه به حدیث غدیر خم. (۳)

۴ - احتجاج عمّار بن یاسر در روز صفین بر عمرو بن عاص به حدیث غدیر. (۴)

۵ - احتجاج اصبع بن نباته به حدیث غدیر در مجلس معاویه (در سال ۳۷). (۵)

۶ - مناظره جوانی با ابو هریره به حدیث غدیر خم در مسجد کوفه؛

این مناظره را ابوبکر هیشمی نیز در کتاب «مجمع الزوائد» به نقل از ابی یعلی و طبرانی و بزار به دو طریق نقل کرده، و یکی از آن دو طریق را تصحیح و طریق دیگر را توثیق نموده است. (۶)

۷ - احتجاج شخصی بر زید بن ارقم به حدیث غدیر خم. (۷)

۸ - مناظره مردی عراقی با جابر بن عبدالله انصاری به حدیث غدیر خم. (۸)

۹ - احتجاج قیس بن سعد بر معاویه به حدیث غدیر خم (در سال ۵۰، ۵۶). (۹)

۱۰ - احتجاج دارمیه حجونیّه بر معاویه به حدیث غدیر خم (در سال ۵۰، ۵۶). (۱۰)

۱۱ - احتجاج عمر بن عبدالعزیز خلیفه اموی به حدیث غدیر خم. (۱۱)

۱۲ - احتجاج مأمون خلیفه عباسی به حدیث غدیر خم بر فقها. (۱۲)

ص: ۱۲۹

۱- ۳۸۲. کتاب سلیم، ج ۲، ص ۸۳۴، ح ۴۲.

۲- ۳۸۳. الامامه و السياسه، ج ۱، ص ۹۷.

۳- ۳۸۴. مناقب خوارزمی، ص ۱۹۹، ح ۲۴۰.

۴- ۳۸۵. شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۰۶، خطبه ۳۵؛ وقعه صفین، ص ۳۳۸.

۵- ۳۸۶. مناقب خوارزمی، ص ۲۰۵، ح ۲۴۰؛ تذکره الخواص، ص ۸۵.

- ٦- ٣٨٧. مسند ابى يعلى موصلى، ج ١١، ص ٣٠٧، ح ٦٤٢٣؛ مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١٠٥.
- ٧- ٣٨٨. ينابيع الموده، ج ٢، ص ٧٣، باب ٥٦.
- ٨- ٣٨٩. كفايه الطالب، ص ٦١.
- ٩- ٣٩٠. كتاب سليم، ج ٢، ص ٧٧٧، ح ٢٦.
- ١٠- ٣٩١. ربيع الابرار، ج ٢، ص ٥٩٩.
- ١١- ٣٩٢. حليه الاولياء، ج ٥، ص ٣٦٤.
- ١٢- ٣٩٣. عقد الفريد، ج ٥، ص ٥٦-٦١.

از آنجا که این حدیث شریف از قوی ترین ادله بر امامت و ولایت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است، اهل سنت در صدد اشکال و تشکیک در سند یا دلالت آن برآمده اند. اینک به بررسی هر یک از آن ها می پردازیم:

۱ - حدیث از طریق ثقات نقل نشده است!!

ابن حزم می گوید: «و اما حدیث (من کنت مولاة فعلی مولاة) هرگز از طریق ثقات نرسیده و صحیح نیست».(۱)

پاسخ:

اولاً: قبلاً اشاره کردیم که بسیاری از علمای اهل سنت تصریح به صحّت این حدیث نموده اند.

ثانیاً: وی کسی است که تمام فقهای عصرش اتفاق بر گمراه بودن او داشته و عوام را از نزدیک شدن به او باز داشته اند.(۲)

ثالثاً: او آراییی دارد که از آن ها استفاده می شود شخصی است متعصب و حتی نسبت به حضرت علی علیه السلام عناد و بغض و کینه دارد.

او در کتاب خود «المحلی» می گوید: «بین هیچ یک از امت خلافتی نیست که عبدالرحمن بن ملجم، علی را نکشت مگر با تأویل، و اجتهادش او را به این نتیجه رساند، و این چنین حساب کرده بود که کارش صحیح است».(۳)

در حالی که بسیاری از علمای اهل سنت از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نقل کرده اند که خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمود: «قاتل تو شقی ترین از آخرین است». و در تعبیری دیگر فرمود: «شقی ترین مردم است». و در تعبیری دیگر آمده است: شقی ترین این امت است، همان گونه که پی کننده شتر صالح شقی ترین قوم ثمود است».(۴)

ص: ۱۳۰

۱- ۳۹۴. الفِصَل، ج ۴، ص ۲۲۴.

۲- ۳۹۵. لسان المیزان، ج ۴، ص ۲۲۹، رقم ۵۷۳۷.

۳- ۳۹۶. المحلی، ج ۱۰، ص ۴۸۲.

۴- ۳۹۷. مسند احمد، ج ۵، ص ۳۲۶، ح ۱۷۸۵۷؛ خصائص نسائی، ص ۱۶۲؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۱، ح ۴۶۷۹ و...

و در خبری دیگر از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمود: «آیا تو را خبر دهم به شدیدترین مردم از حیث عذاب در روز قیامت؟ حضرت عرض کرد: خبر ده مرا ای رسول خدا صلی الله علیه و آله. آن گاه فرمود: همانا شدیدترین مردم از حیث عذاب در روز قیامت پی کننده شتر ثمود است، و کسی که محاسنت را به خون سرت سیراب خواهد کرد. (۱)

و نیز فرمود: «قاتل تو شبیه یهود، بلکه خود یهود است». (۲)

امام علی علیه السلام روزی خطاب به ابن ملجم کرد و فرمود: «من تو را از شرورترین خلق خدا می بینم». (۳)

چگونه می توان ابن ملجم را مجتهد نامید در حالی که امام واجب الاطاعه خود را به قتل رسانده است؟ مگر پیامبر صلی الله علیه و آله خروج بر امام مسلمین را همانند خروج از جماعت مسلمین ندانسته و حکم به قتل او نکرده است. (۴)

ابن حزم کسی است که قاتل عمار - ابو الغادیه یسار بن سبع سلمی - را نیز اهل تأویل و مجتهد می داند که در این عملش دارای یک اجر است. و می گوید: این عمل همانند کشتن عثمان نیست؛ زیرا کشتن عثمان جای اجتهاد نیست. (۵)

در صورتی که ابوالغادیه از مجاهیل دنیا به حساب می آید و هیچ کس او را تعریف و توثیق نکرده است.

این چه نوع اجتهادی است که در مقابل نصوص صریح کرده است؟ مگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مطابق احادیث صحیح السنند خطاب به عمّار نفرمود: «تو را گروه ظالم خواهند کشت». (۶)

ص: ۱۳۱

۱- ۳۹۸. عقد الفرید، ج ۴، ص ۱۵۵.

۲- ۳۹۹. کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۹۵، ح ۳۶۵۸۲.

۳- ۴۰۰. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۴۵؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۴۳۵.

۴- ۴۰۱. صحیح مسلم، کتاب الاماره.

۵- ۴۰۲. الفصل، ج ۴، ص ۱۶۱.

۶- ۴۰۳. الاصابه، ج ۲، ص ۵۱۲، رقم ۵۷۰۴.

مگر پیامبر صلی الله علیه و آله در حق او نفرمود: «هر گاه مردم اختلاف کردند، فرزند سمیه (عمار) با حق است».(۱)

مگر پیامبر صلی الله علیه و آله نفرمود: «بار خدایا قریش به عمار ولع دارد، همانا قاتل عمار و برنده لباس او در آتش است».(۲)

۲ - مردم در صحت آن نزاع دارند!!

ابن تیمیه می گوید: «و اما حدیث (من کنت مولاه فعلی مولاه) در صحاح وجود ندارد، ولی علما آن را نقل کرده اند، و مردم در صحت آن نزاع دارند. از بخاری و ابراهیم حری و طایفه ای از اهل علم به حدیث نقل شده که آنان در این حدیث طعن وارد کرده و آن را تضعیف کرده اند...».(۳)

پاسخ:

اولاً: ترمذی این حدیث را در صحیح خود نقل کرده و تصریح به صحت آن نموده است.

ثانیاً: کسی را نمی شناسیم که در این حدیث نزاع کرده باشد، اگر کسی می بود حتماً ابن تیمیه نام او را می برد.

ثالثاً: کار ابن تیمیه در تضعیف این حدیث و احادیث دیگری که در مدح اهل بیت و خصوصاً علی بن ابی طالب علیه السلام وارد شده، به جایی رسیده که حتی ناصرالدین البانی که از اتباع او در مسائل اعتقادی است این عمل او را ناخرسند دانسته و تصریح می کند که او در تضعیف احادیث سرعت داشته است، بدون آن که طرق آن را مورد بررسی قرار دهد.(۴)

در حقیقت باید گفت: ابن تیمیه به جهت خصومت با شیعه و یا بهتر بگوییم، خصومت با اهل بیت علیهم السلام در صدد تضعیف بدون دلیل تمام احادیث فضایل و مقامات اهل بیت علیهم السلام و در رأس آن ها امام علی علیه السلام برآمده است.

ص: ۱۳۲

۱- ۴۰۴. المعجم الكبير، ج ۱۰، ص ۹۶، ح ۱۰۰۷۱.

۲- ۴۰۵. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۴۳۷، ح ۵۶۶۱.

۳- ۴۰۶. منهاج السنه، ج ۷، ص ۳۱۹.

۴- ۴۰۷. سلسله الاحادیث الصحیحه، ح ۱۷۵۰.

۳ - «مولی» به معنای اولویت نیست!!

محمود زعبی در اشکال بر شرف الدین می گوید: «مولی به معنای اولویت و برتری در تصرّف در لغت عرب به کار نرفته است». (۱)

پاسخ:

این ادعا که کلمه «مولی» به معنای اولویت و برتری به کار نرفته، حرفی بدون دلیل بلکه بر خلاف واقعیات است؛ زیرا بزرگان کلام و تفسیر و لغت به این معنا برای کلمه «مولی» تصریح کرده اند:

الف) کلمات مفسّرین:

فخر رازی در تفسیر آیه «هِيَ مَوْلَاكُمْ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ»؛ (۲) از کلبی و زجاج و ابی عبیده و فراء نقل می کند که معنای آن «اولی بکم» است. (۳)

- بغوی نیز این آیه را چنین تفسیر می کند: «صاحبکم و اولی بکم» (۴) همدم شما و اولی و سزاوار به شما است.

این تفسیر نیز از زمخشری، ابو الفرج ابن جوزی، نیشابوری، قاضی بیضاوی، نسفی، سیوطی، ابی السعود، در ذیل آیه فوق رسیده است. (۵)

ب) کلمات متکلمین:

برخی از متکلمین اهل سنت؛ همانند سعد تفتازانی، علاء قوشچی و دیگران نیز به این معنا برای کلمه «مولی» تصریح کرده اند. تفتازانی می گوید: «استعمال (مولی) به معنای متولی و مالک امر و اولی به تصرّف در کلام عرب شایع و از بسیاری از ائمه لغت نقل شده است...». (۶)

ص: ۱۳۳

۱- ۴۰۸. الیینات، محمود زعبی.

۲- ۴۰۹. سوره حدید، آیه ۱۵.

۳- ۴۱۰. تفسیر رازی، ج ۲۹، ص ۲۲۷.

۴- ۴۱۱. معالم التنزیل، ج ۸، ص ۲۹.

۵- ۴۱۲. الکشاف، ج ۴، ص ۴۷۶؛ زاد المسیر، ج ۸، ص ۱۶۸؛ غرائب القرآن در حاشیه تفسیر طبری، ج ۲۷، ص ۱۳۱ انوار التنزیل؛ مدارک التنزیل، ج ۴، ص ۲۲۶؛ تفسیر جلالین و ...

۶- ۴۱۳. شرح مقاصد، ج ۲، ص ۲۹۰.

از بزرگان لغت، اشخاصی؛ از قبیل: فراء، زجاج، ابو عبیده، اخفش، علی بن عیسی رمانی، حسین بن احمد زوزنی، ثعلب و جوهری و دیگران به معنای «اولی» برای کلمه «مولی» اشاره کرده اند.

ریشه واژه «مولی»:

ریشه واژه «مولی»، ولایت است. اصل این ماده بر قرب و نزدیکی دلالت می کند، یعنی میان دو چیز به گونه ای از نسبت قرب برقرار است که چیز دیگری میان آن ها فاصله نیست.

ابن فارس می گوید: «واو، لام و ی (ولی) بر قرب و نزدیکی دلالت می کند و واژه «ولی» به معنای قرب و نزدیکی است، و کلمه مولی نیز از همین باب است. و بر معتق، معتق، صاحب، حلیف، ابن عم، ناصر و جار اطلاق می شود. ریشه همه آن ها «ولی» به معنای قرب است»^(۱).

راغب اصفهانی گفته است: «ولاء و توالی آن است که دو یا چند چیز به گونه ای باشند که غیر آن ها میان آن ها نباشد. این معنا برای قرب مکانی و قرب به لحاظ نسبت، دین، صداقت، نصرت و اعتقاد استعاره آورده می شود.

واژه ولایت (بر وزن هدایت) به معنای نصرت، و واژه ولایت (بر وزن شهادت) به معنای تولی امر است. و گفته شده هر دو واژه یک معنا دارد و حقیقت آن همان تولی امر است»^(۲).

با توجه به حالات اولیه انسان در کاربرد الفاظ و این که معمولاً کلمات را در آغاز برای بیان معانی مربوط به محسوسات به کار می برد، می توان گفت: واژه ولایت در آغاز برای قرب و نزدیکی خاص در محسوسات (قرب حسی) به کار رفته است، آن گاه برای قرب معنوی استعاره آورده شده است. بر این اساس هر گاه این واژه در

ص: ۱۳۴

۱- ۴۱۴. ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ص ۱۱۰۴.

۲- ۴۱۵. راغب اصفهانی، مفردات، ص ۵۳۳.

امور معنوی به کار رود بر نوعی از نسبت قرابت دلالت می کند و لازمه آن این است که ولی نسبت به آنچه بر آن دلالت دارد، دارای حقی است که دیگری ندارد و می تواند تصرفاتی را بنماید که دیگری جز به اذن او نمی تواند؛ مثلاً ولی میت می تواند در اموال او تصرف کند، این ولایت او ناشی از حق وراثت است. و کسی که بر صغیر ولایت دارد حق تصرف در امور وی را دارد. کسی که ولایت نصرت دارد می تواند در امور منصور (آن کسی که نصرتش را عهده دار شده است) تصرف کند. و خداوند ولی امر بندگان خویش است؛ یعنی امور دنیوی و اخروی آن ها را تدبیر می کند و او ولی مؤمنان است؛ یعنی بر آنان ولایت خاصی دارد....

بنابر این، معنای ولایت در همه موارد استعمال آن، گونه ای از قرابت است که منشأ نوعی تصرف و مالک بودن تدبیر است. (۱)

به عبارت دیگر: ولایت، نوعی اقتراب و نزدیکی نسبت به چیزی است به گونه ای که موانع و حجاب ها از میان براشته می شود (۲)...

حال اگر کسی با ریاضت های نفسانی و قابلیت هایی که برای خود ایجاد کرده، و از طرفی دیگر مورد عنایات و الطاف الهی قرار گرفته و به مقام قرب تام الهی نایل شده، این چنین شخصی از جانب خداوند بر مردم ولایت پیدا می کند، ولایتی که لازمه آن این است که ولی نسبت به آنچه بر آن دلالت دارد، دارای حقی است که دیگری ندارد و او می تواند تصرفاتی بنماید که دیگری جز به اذن او نمی تواند. و همه این ها به اذن و اراده و مشیت خداوند است.

۴ - اولی و سزاوارتر در محبت!!

زعبی در اعتراضی دیگر می گوید: «شیعه بعد از آن که (مولی) را به معنای اولی گرفتند آن را به «تصرف» نسبت داده و آن کلمه را به معنای اولی به تصرف معنا کرده اند، چرا ارتباط آن را به محبت نداده اند؟». (۳)

ص: ۱۳۵

۱- ۴۱۶. المیزان، ج ۶، ص ۱۲.

۲- ۴۱۷. همان، ج ۵، ص ۳۶۸.

۳- ۴۱۸. البینات.

پاسخ:

اولاً: در قرآن کلمه «مولی» در معنای «متصرف در امر» به کار رفته است. خداوند متعال می فرماید: «وَأَعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ» (۱) فخر رازی در تفسیر خود «مولی» را به معنای آقا و متصرف معنا کرده است. (۲)

نیشابوری نیز در ذیل آیه «ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقُّ»، (۳) کلمه «مولی» را به معنای متصرف گرفته، می گوید: «آنان در دنیا تحت تصرفات موالی باطل بوده اند». (۴)

ثانیاً: ثابت شد که «مولی» به معنای متولی امر به کار رفته است و فرقی بین متولی و متصرف نیست.

ثالثاً: کلمه «مولی» به معنای «ملیک» آمده، و معنای آن همان متصرف در امور است.

رابعاً: در جای خود به اثبات رساندیم که حدیث غدیر با معنای محبت سازگاری ندارد، و تنها معنای مناسب با آن «متصرف در امور» و «متولی» است.

۵ - امامت حضرت امیر علیه السلام بعد از عثمان!!

برخی می گویند: ما این حدیث را از حیث سند تمام می دانیم و دلالت آن را نیز بر امامت و خلافت حضرت علی علیه السلام قبول می کنیم، ولی در این حدیث اشاره نشده که حضرت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بلافاصله امام است، و لذا به جهت جمع با سایر ادله، او را خلیفه چهارم می دانیم.

پاسخ:

اولاً: هیچ دلیلی بر خلافت خلفای قبل از حضرت علی علیه السلام وجود ندارد تا بخواهید بین ادله جمع کنید.

ثانیاً: با جمع بین این حدیث و حدیث «ولایت» که در آن تصریح به «بعدی» آمده می توان فهمید که حضرت علی علیه السلام خلیفه بلافاصله رسول خدا صلی الله علیه و آله است. زیرا مطابق

ص: ۱۳۶

۱- ۴۱۹. سوره حج، آیه ۷۸.

۲- ۴۲۰. تفسیر رازی، ج ۲۳، ص ۷۴.

۳- ۴۲۱. سوره انعام، آیه ۶۲.

۴- ۴۲۲. تفسیر نیشابوری، ج ۷، ص ۱۲۸.

احادیث صحیح السنند پیامبر صلی الله علیه وآله درباره علی علیه السلام فرمود: «و هو ولی کل مؤمن بعدی»، (۱) و او سرپرست هر مؤمنی بعد از من است. این بعدیت ظهور در اتصال دارد.

ثالثاً: ظهور خود حدیث غدیر؛ خصوصاً با قراین حالیه و مقالیه در این است که حضرت علی علیه السلام خلیفه بلافصل پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است.

رابعاً: مفاد حدیث غدیر آن است که حضرت علی علیه السلام سرپرست همه مسلمین، حتی این سه خلیفه است و این با خلافت بلافصل سازگاری دارد.

خامساً: اگر چنین است، چرا عمر بن خطاب در روز غدیر خم به حضرت علی علیه السلام تبریک گفت، و او را مولای خود و هر مؤمنی خطاب کرد؟

۶ - امامت باطنی نه ظاهری!!

برخی می گویند: مقصود از «ولایت» در حدیث غدیر، ولایت باطنی است نه ظاهری که مرادف با حکومت داری و خلافت و سرپرستی عموم مسلمین باشد، و با این توجیه در صدد جمع بین ولایت حضرت امیرعلیه السلام و خلافت سه خلیفه قبل می باشند.

پاسخ:

اولاً: اگر بنا است که این گونه کلمات حمل بر خلاف ظاهر شود، باید نبوت را نیز این گونه بتوان حمل کرد؛ در حالی که قطعاً باطل است.

ثانیاً: به چه دلیل خلافت این سه خلیفه ثابت شده تا در صدد جمع بین حقانیت خلافت آنان و حدیث غدیر برآیند؟

ثالثاً: این تفسیر، خلاف ظاهر کلمه «مولی» و ولایت است؛ زیرا معنایی که از ظاهر آن به دست می آید، همان سرپرستی در ظاهر است.

رابعاً: ما معتقدیم که «ولایت» در حدیث غدیر و دیگر احادیث، همان ولایت کبرای الهی است که از شؤونات آن، حاکمیت سیاسی و مرجعیت دینی است.

ص: ۱۳۷

۷ - احتمال اولویت در تعظیم!!

دهلوی می گوید: «احتمال دارد که مراد به کلمه «مولی» اولویت در تعظیم باشد».

پاسخ:

اولاً: این احتمال خلاف ظاهر از کلمه «مولی» است، همان گونه که قبلاً به آن اشاره شد، و معنای خلاف ظاهر و مجازی، احتیاج به قرینه صارفه از معنای حقیقی دارد.

ثانیاً: این احتمال با قرینه های موجود در حدیث که مناسب با معنای سرپرستی است؛ خصوصاً با قرینه صدر حدیث منافات دارد، آنجا که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «الست اولی بکم من انفسکم».

ثالثاً: این احتمال با تبریک گفتن عمر بن خطاب سازگاری ندارد.

رابعاً: بر فرض که مقصود از کلمه «مولی» اولویت در محبت و تعظیم است، ولی این معنا با آنچه ما می گوئیم منافات ندارد؛ زیرا کسی که سزاوارتر از دیگری به تعظیم در امور دینی و شرعی است افضل از همه است، و افضل و برتر از همه سزاوارتر به خلافت و امامت می باشد.

۸ - نقض به آیه ۶۸ سوره آل عمران!!

دهلوی نیز می گوید: «چه ضرورتی دارد که لفظ «مولی» در حدیث را حمل بر اولی به تصرف و سرپرستی نماییم؛ در حالی که در قرآن بر خلاف این معنا به کار رفته است. خداوند متعال می فرماید: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا»، و پر واضح است که اتباع حضرت ابراهیم اولی به تصرف از او نبوده اند.

پاسخ:

اولاً: در برخی از آیات قرآن کلمه «مولی» به معنای اولی و اولویت به کار رفته است، همانند آیه «مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ» (۱).

ص: ۱۳۸

ثانیاً: حمل کلمه «مولی» در حدیث غدیر بر معنای اولی به تصرف و سرپرستی به جهت قرآینی است که در حدیث وجود دارد.

ثالثاً: در آیه مربوط به حضرت ابراهیم علیه السلام قرینه ای وجود دارد که مانع از حمل آیه بر اولویت در تصرف است، و آن این که هیچ کس بر پیامبر خدا مقدم نیست. به خلاف مورد حدیث غدیر.

۹ - ذیل حدیث!!

او همچنین می گوید: قرینه ای در ذیل حدیث وجود دارد که دلالت بر اراده محبت از کلمه (مولی) دارد؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اللهم وال من والاه وعاد من عاداه».

پاسخ:

اولاً: این دعا، به قرینه حدیث غدیر «من كنت مولاه فعلى مولاه» که به جهت صدر حدیث «الست اولی بکم من انفسکم» حمل بر معنای سرپرستی شد، این چنین معنا می شود: «بار خدایا! هر کس که ولایت حضرت علی علیه السلام را پذیرفت او را دوست بدار، و هر کس از ولایت او سرباز زد او را دشمن دار».

ثانیاً: این معنا هرگز با اهتمام شدید پیامبر صلی الله علیه و آله در ذکر آن سازگاری ندارد؛ زیرا چگونه قابل توجیه است که ما بگوییم: پیامبر صلی الله علیه و آله آن جماعت عظیم را در آن بیابان گرم به جهت اعلان یک مطلب جزئی و آن این که حضرت علی علیه السلام محب آن ها است، جمع کرده باشد.

ثالثاً: در برخی از روایات جمله «وال من والاه» همراه با جمله «احب من احبه» آمده است، و این شاهد بر آن است که جمله اول به معنای محبت نیست، در غیر این صورت تکرار لازم می آید.

ابن کثیر از طبرانی قضیه رحبه را نقل کرده و در ذیل آن آمده است: آن گاه سیزده نفر از صحابه برخاسته و شهادت دادند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه، واحب من احبه وابغض من ابغضه، وانصر من نصره واخذل من خذله».(۱)

ص: ۱۳۹

متقی هندی نیز این حدیث را نقل کرده و در ذیل آن از هیشمی نقل می کند که گفته: رجال سند این حدیث همگی از افراد ثقه هستند. (۱)

رابعاً: برخی از بزرگان اهل سنت؛ همانند محبّ الدین طبری شافعی این توجیه و تفسیر را بعید شمرده اند. (۲)

خامساً: جمله «اللهم وال من والاه...» دعایی است که پیامبر صلی الله علیه وآله بعد از فارغ شدن از خطبه، کرده است، و لذا نمی تواند قرینه بر حمل کلمه «مولی» بر معنای محبت باشد، بلکه جمله قبل از آن که همان «الست اولی بکم من انفسکم» است بهترین قرینه و زمینه سازی برای حمل کلمه «مولی» بر معنای امامت و اولی به تصرف و سرپرستی است.

سادساً: در برخی روایات کلمه «بعدی» آمده است. ابن کثیر به سند خود از براء بن عازب نقل کرده، هنگام اجتماع مردم در غدیر خم پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «الست اولی بکم من انفسکم؟! قلنا: بلی یا رسول الله! قال: أأست؟ أأست؟ قلنا: بلی یا رسول الله! قال: من كنت مولاة فأنّ علیاً بعدی مولاة، اللهم وال من والاه وعاده من عاداه...».

اگر پیامبر صلی الله علیه وآله از کلمه «مولی» اراده محبت کرده بود، وجهی برای ذکر کلمه «بعدی» نداشت؛ زیرا معنا ندارد که پیامبر صلی الله علیه وآله بگوید: حضرت علی علیه السلام بعد از من دوست شماست نه قبل از من.

۱۰ - مولی به معنای محبوب!!

برخی مثل ابن حجر مکی و شاه ولی الله دهلوی می گویند: مراد به «مولی» در حدیث غدیر «محبوب» است؛ یعنی هر کس که من محبوب اویم این علی نیز محبوب اوست.

پاسخ:

اولاً: این ادعایی بدون دلیل است؛ زیرا با مراجعه به کتب لغت به این نتیجه می رسیم که هیچ یک از لغویین این معنا را برای کلمه «مولی» ذکر نکرده اند.

ثانیاً: این معنا با معنای متبادر از حدیث بدون قرینه سازگاری ندارد.

ص: ۱۴۰

۱- ۴۲۶. کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۵۸.

۲- ۴۲۷. الرياض النضرة، ج ۱، ص ۲۰۵.

ثالثاً: این معنا با قراین موجود در روایت؛ خصوصاً قرینه صدر حدیث «الست اولی بکم من انفسکم» سازگاری ندارد.

رابعاً: اگر مقصود پیامبر از این حدیث این احتمال است، پس چرا افرادی همچون معاویه و عایشه و طلحه و زبیر و عمرو بن عاص و امثال آن ها با حضرت علی علیه السلام به جنگ برخاسته و با او مخالفت کردند؟ آیا معاویه نبود که لعن حضرت را در مآذنه ها علنی کرد؟ و ...

خامساً: این معنا خلاف آن چیزی است که صحابه از حدیث غدیر فهمیده اند، و لذا حسان بن ثابت در شعر خود از قول پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید: «و رضیت من بعدی اماماً و هادياً»، و راضی شدم از بعد خود که علی علیه السلام امام و هادی باشد.

۱۱ - استدلال به روایتی از حسن مثنی

دهلوی می گوید: ابو نعیم اصفهانی از حسن مثنی نقل کرده که از او سؤال شد: آیا حدیث (من کنت مولاه) نصّ بر خلافت حضرت علی علیه السلام است؟ او در جواب گفت: اگر مقصود رسول خدا صلی الله علیه و آله به این حدیث خلافت می بود باید آن را به طور فصیح بیان می کرد؛ زیرا او از فصیح ترین مردم بود ...».

پاسخ:

اولاً: کلام حسن مثنی بر فرض ثبوت، حجیت و اعتباری ندارد؛ زیرا او معصوم نبوده، و نیز از صحابه به حساب نمی آید تا فهم او نزد اهل سنت دارای اعتبار باشد.

ثانیاً: این حدیث سندی ندارد.

ثالثاً: چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله مسأله خلافت و امامت حضرت را در این حدیث به طور فصیح بیان نکرده است؟ در حالی که مقصود حضرت رسول صلی الله علیه و آله با قراین حالیه و مقالیه که همان امامت و خلافت حضرت علی علیه السلام است به طور وضوح از حدیث غدیر استفاده می شود. و علمای بلاغت گفته اند که کنایه ابلغ از تصریح است. و نیز حضرت رسول صلی الله علیه و آله در روایات دیگر مسأله امامت و خلافت حضرت علی علیه السلام را به طور واضح بیان کرده است.

ص: ۱۴۱

شیخ سلیم البشیری می گوید: «در حدیث غدیر قرینه ای وجود دارد که کلمه «مولی» را بر معنای محبت حمل می کند و آن این که این حدیث بعد از واقعه ای بیان شده که در یمن اتفاق افتاد و برخی بر ضد او اقدام کردند، لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم در صدد تمجید و مدح حضرت علی علیه السلام برآمد، تا جلالت قدر او را بیان کرده، در مقابل کسانی که بر حضرت حمله کرده اند، بایستد» (۱).

دهلوی نیز می گوید: «سبب این خطبه - آن طور که مورّخین و سیره نویسان می گویند - این بود که جماعتی از اصحاب که با حضرت علی علیه السلام در یمن بودند؛ امثال بریده اسلمی و خالد بن ولید و دیگران از مشاهیر، قرار گذاشتند که هنگام بازگشت از جنگ بر ضدّ حضرت علی علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله شکایت کنند... پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از مشاهده این صحنه در روز غدیر مردم را به محبت علی علیه السلام دعوت کرد...»

پاسخ:

اولاً: پیامبر صلی الله علیه و آله در همان مجلس معترضین را از اعتراض بر ضدّ حضرت علی علیه السلام بر حذر داشت، و سه بار فرمود: از جان علی چه می خواهید...؟

ثانیاً: مطابق کثیری از روایات، واقعه غدیر به امر خداوند بوده است نه به جهت شکایت عده ای از حضرت.

ثالثاً: بر فرض اتحاد دو قضیه، دلالت حدیث غدیر بر سرپرستی و امامت تمام است؛ زیرا اعتراض بریده و دیگران به جهت تصرّف در غنائم قبل تقسیم آن بوده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله با ذکر ولایت داشتن او در آن حدیث و این حدیث به این نکته اشاره می کند که او حقّ هر نوع تصرفی را دارد؛ زیرا او امام و ولی خداست.

رابعاً: واقعه غدیر خم بعد از قضیه بریده بوده است و هیچ گونه ارتباطی به آن ندارد. سید شرف الدین می گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله و آله علی علیه السلام را دوبار به سوی یمن فرستاد:

ص: ۱۴۲

مرتبۀ اوّل در سال هشتم هجری بود. (۱) در آن مرتبۀ برخی شکایت حضرت علی علیه السلام را نزد رسول خدا بعد از بازگشتشان از یمن نمودند. در آن هنگام رسول خداصلی الله علیه وآله بر آن ها غضب کرد، و آنان نیز با خود عهد کردند تا دیگر بار بر حضرت اعتراض نکنند. بار دوّم در سال دهم هجرت بود. (۲) در آن سال، پیامبرصلی الله علیه وآله پرچم را به دست حضرت علی علیه السلام داد و به دست مبارکش عمامه ای بر سر او بست. و به او فرمود: حرکت کن و به کسی التفات نکن... در این سفر کسی شکایت حضرت را به رسول خداصلی الله علیه وآله نکرد و بر او حمله نمود، حال چگونه ممکن است که حدیث غدیر مسبّب از اعتراض و شکایت بریده و امثال او باشد...» (۳).

خامساً: بر فرض که کسی بر ضدّ حضرت علی علیه السلام مطلبی را گفته است، ولی وجهی ندارد که پیامبرصلی الله علیه وآله این جمعیت عظیم را در صحرائی سوزان به جهت یک امری جزئی و کوچک جمع کند و این مقدار به آن بها دهد.

سادساً: اگر مقصود رسول خداصلی الله علیه وآله مجرّد بیان فضیلت حضرت امیرعلیه السلام و ردّ بر اعتراض کنندگان بر او بود، باید به طور صریح این مطلب را بیان می کرد، مثل آن که می فرمود: این شخص پسر عم و داماد و پدر فرزندان من و سید اهل بیت من است، او را اذیت نکنید و...، کلماتی که دلالت بر جلالت قدر و عظمت حضرت دارد.

سابعاً: از این حدیث شریف غیر از معنای اولی به تصرّف و سرپرستی و امامت معنای دیگری متبادر به ذهن نمی شود، حال سبب ذکر این حدیث هر چه می خواهد باشد، ما الفاظ را حمل بر معنای حقیقی آن می نماییم و به اسباب آن کاری نداریم، خصوصاً آن که قراین عقلی و نقلی نیز این معنا را تأیید می نماید.

۱۳ - اشکال اجتماع دو متصرّف!!

محمود زعبی می گوید: «اگر دلالت حدیث غدیر بر ولایت و اولی به تصرف

ص: ۱۴۳

۱- ۴۲۹. سیره نبویه، زینی دحلان در حاشیه سیره حلبیه، ج ۲، ص ۳۴۶.

۲- ۴۳۰. سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۲۱۲.

۳- ۴۳۱. المراجعات، ص ۴۰۷.

و سرپرستی را قبول کنیم لازم می آید که در یک زمان و عصر دو متصرف مطلق و سرپرست بر مسلمانان وجود داشته باشد، و این دارای محذورات بسیاری است» (۱).

پاسخ:

اولاً: از حدیث غدیر استفاده ولایت و سرپرستی و اولی به تصرف برای حضرت علی علیه السلام استفاده می شود، ولی در زمان حیات رسول خداصلی الله علیه و آله تصرفات حضرت علی علیه السلام در طول تصرفات رسول خداصلی الله علیه و آله است؛ یعنی در غیاب حضرت صلی الله علیه و آله او متصرف در امور است.

ثانیاً: اشکال و محذوری در اجتماع دو ولایت نیست، و اگر محذوری باشد در اجتماع دو تصرف است، و ثبوت ولایت مستلزم فعلیت تصرف نیست.

ثالثاً: محذور اجتماع دو متصرف در صورتی است که هر یک از تصرفات با یکدیگر مخالف باشد در حالی که پیامبرصلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام هیچ گونه اختلافی در تصرف نداشتند.

رابعاً: عمده ولایت حضرت علی علیه السلام و فعلیت آن بعد از وفات رسول خداصلی الله علیه و آله است.

۱۴ - بحث از غدیر عقیم است!!

برخی می گویند: بحث از غدیر در این زمان که نه حضرت علی علیه السلام موجود است و نه ابوبکر، نه تنها بی فایده و عقیم است بلکه منجر به اختلاف بیشتر و برافروخته شدن کینه ها خواهد شد، لذا جا دارد که بحث از این حدیث که در حقیقت بحث از امامت عامه و امامت خاصه است را کنار گذاشته و به فکر تقریب بین مذاهب اسلامی و وحدت آن ها باشیم...

پاسخ:

یکی از امتیازات ادیان این است که اگر هدفی عالی را برای انسان مشخص کرده، راه رسیدن به آن را نیز ترسیم می کنند و الگو و نمونه ای را نیز برای آن مشخص

ص: ۱۴۴

می نمایند تا با در نظر گرفتن سیره عملی او، و اقتدا و پیروی از او، انسان ها بهتر بتوانند به سر منزل مقصود برسند؛ زیرا طبق نظر روان شناسان و روان کاوان، با الگوی کامل، بهتر می توان انسان ها را به حق و حقیقت و هدف راهنمایی کرد.

خداوند متعال پیامبر اسلام را الگوی خوبی برای مسلمین معرفی کرده، می فرماید: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»؛ (۱) «قطعاً برای شما در [اقتدا به] رسول خدا سرمشقی نیکوست.»

باید دانست که موقعیت ها و موافقی بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پدید آمد که هرگز در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله پدید نیامده بود، تا آن حضرت صلی الله علیه و آله را در آن مواقف الگو قرار دهیم، از آن جمله اتفاقی بود که در عصر امام حسین علیه السلام پدید آمد، که شخصی به اسم اسلام ولی بر ضد اسلام به نام یزید، حاکم بر کشورهای اسلام شود، در این هنگامه چه کسی شایستگی الگو شدن را دارد؟ در آن وقت تنها کسی که بهترین الگو را تا روز قیامت به جامعه انسانی عرضه کرد امام حسین علیه السلام بود. این الگو برای جامعه شیعه و پیروان اهل بیت علیهم السلام از آن جمله امام حسین علیه السلام است، که اهل سنت چنین الگویی ندارند.

بحث از امامت و خلافت بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اگر چه از جهتی تاریخی است، ولی همین تاریخ صدر اسلام است که انسان ساز است. بحث از امامت بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله در حقیقت بحث از این موضوع است که امام باید قابلیت امامت داشته باشد و از جانب خداوند منصوب گردد. بحث از این که امام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله چه کسی بوده، در حقیقت بحث از این است که چه کسی باید تا روز قیامت برای جامعه اسلامی، بلکه جامعه بشریت الگو باشد؛ آیا مثل علی علیه السلام الگو باشد که جامع همه صفات کمال است؛ در شجاعت، عدالت، سخاوت، عبادت، زهد، تقوا، فروتنی، و دیگر صفات که نظیر نداشت، یا آن که ابوبکر الگو باشد که به قول عبدالکریم خطیب، نویسنده مصری؛ هیچ موقفی در هیچ جنگی نداشته است؟ یا مثل عمر بن خطاب که فرار غیر کرار در

ص: ۱۴۵

جنگ ها بوده است. ائت اسلامی احتیاج به الگوهایی جامع در بین بزرگان صدر اسلام دارد، که بتوانند محرک آنان تا روز قیامت باشند. و مردم با خواندن مواقف و فضایل و کمالاتشان در راه آنان قرار گرفته، به حق و حقیقت نزدیک شوند.

مگر نه این است که ماهاتما گاندی به عنوان الگو و نمونه ضد استعمار در شبه قاره هند مطرح است؟ مگر نه این است که دهقان فداکار به عنوان الگوی فداکاری و از خود گذشتگی در کتاب های کودکان مطرح می شود، تا از ابتدا کودکان با ترسیم موقعیت او در روح و روان و ذهنشان فداکار بار آیند. چرا ائت اسلامی در خواب است در حالی که دشمنان اسلام و مسلمانان بر بلاد آنان غلبه و سیطره پیدا کرده و دین و منابع مادی آنان را به غارت می برد؟ مگر خداوند متعال در قرآن کریم نمی فرماید: « وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا »؛^(۱) «و خداوند هرگز بر مؤمنان، برای کافران راه [تسلطی قرار نداده است.»

مگر پیامبر صلی الله علیه و آله نفرموده است: «الإسلام يغلو و لا يعلى عليه»؛^(۲) «اسلام بر هر دینی برتری دارد و هیچ دینی بر او علو و برتری ندارد.»

چرا مسلمانان باید در خدمت به استعمار، حتی بر ضد بلاد دیگر اسلامی سبقت گرفته و مسابقه دهند؟ چرا باید یک کشور اسلامی به خاطر خوش خدمتی به استعمار؛ به خاطر اشغال یکی از بلاد اسلامی به اشغالگر مدال افتخار عطا کند؟ چرا در خواهیم؟ چرا غافلیم؟ چرا ملت تاجیکستان با تقدیم دویست هزار شهید و دو میلیون آواره به پیروزی نرسید؟ ولی ملت ایران با تقدیم کمترین شهید در حدود شصت هزار ظرف یک سال، حکومت طاغوتی ۲۵۰۰ ساله را بر انداخت، این به جهت داشتن الگوهایی همانند علی و حسین علیهما السلام بود. کدام کشوری می توانست هشت سال جنگ را که از سوی استکبار و استعمار تحمیل شده بود، از همان اوایل پیروزی انقلابش تحمل کند و در نهایت، سرفراز از جنگ بیرون آید؟ آیا غیر از

ص: ۱۴۶

۱- ۴۳۴. [سوره نساء، آیه ۱۴۱.

۲- ۴۳۵. بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۴۴؛ کنز العمال، ج ۱، ص ۱۶۶، ح ۲۴۶.

داشتن الگوهای همچون حسین علیه السلام و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله بود؟ آیا به غیر از داشتن الگویی همچون ابوالفضل العباس علیه السلام بود؟ این ادعا از من نیست که یک نفر شیعی هستم، بلکه این ادعای افراد و شخصیت های بزرگ سیاسی و انقلابی برخی از کشورهای اسلامی است، که از بی تحرکی امتشان رنج می برند. در قضیه فلسطین متأسفانه شاهد بوده و هستیم که برخی از کشورهای اسلامی از خود هیچ گونه تحرکی نشان ندادند، حتی در سطح یک راهپیمایی، که در حقیقت به نفع خودشان بود؛ زیرا اسرائیل چشم طمع به تمام کشورهای اسلامی دوخته است، ولی گویا که هیچ اتفاقی برای ملت فلسطین که هم نوع و هم دین آنان است، نیفتاده است و آنان همانند پرنده ای که سر به زیر برف کرده و شکارچی را نمی بیند و می گوید دشمن وجود ندارد، مشغول عیش و نوش خود هستند، اما زهی غفلت که یک مرتبه دشمن بر بالای سر آنان آمده و همه را شکار کرده و نابود کند ولی ملت مسلمان شیعه دوازده امامی با پیروزی بر استکبار، به فکر تمام ملت های اسلامی است، و از فلسطین و افغانستان و چین و عراق گرفته تا بوسنی و سایر ملت های مسلمان در صدد یاری رساندن به آنان از هر طریق ممکن بر آمده است؛ اگر چه در این راه بهای سنگینی را پرداخته است. این ها نیست مگر آن که شیعه امامی الگوهای دارد که برای او درس هایی تا پایان تاریخ به یادگار گذاشته است. شیعه الگویی مثل علی علیه السلام دارد که معتقد است اگر به خاطر ربودن خلخال از پای زن یهودی، انسان بمیرد جا دارد. شیعه الگویی دارد مثل حسین بن علی علیه السلام که می گوید: «نه ظلم کن به کسی نی به زیر ظلم برو». کسی که می گوید: «هیئات منّا الذله». کسی که می گوید: «مرگ سرخ به از زندگی ننگین است». کسی که معتقد است به خاطر امر به معروف و نهی از منکر گاهی جان باید داد.

بحث از امامت در این زمان در حقیقت بحث از این الگوهاست. بحث از امامت در حقیقت بحث از الگو در تمام زمینه هاست؛ در زمینه عبادت، نظام خانواده، وظایف فردی و اجتماعی، و... این الگوها هستند که آینده انسان را ترسیم کرده، ورق می زنند. فرزند خردسالی که از کودکی پرچم «هیئات منّا الذله» را بر پیشانی می بندد و در

مجالس امام حسین علیه السلام شرکت کرده، او را الگوی خود می بیند، هرگز در سنین بالاتر زیر بار ذلت نمی رود؛ همان گونه مولایش حسین علیه السلام چنین بود. انسان الگو را نصب العین خود قرار می دهد، تا به او اقتدا کرده و به او نزدیک شود، نزدیکی به او همان، و نزدیک شدن به خدا همان، پس چه بهتر که در الگو، بهترین ها انتخاب شوند، آنانی که در طول عمر خود هرگز گناهی انجام نداده و هرگز خطا و اشتباهی از آنان سرزده است. امام حقیقی است که برای انسان حق را از باطل، نیک را از بد، مضر را از مفید تمیز می دهد. و با ارتباط به خط امامت است که راه انسان از هر یک از دو طرف جدا می شود. اگر من پیرو حسین بن علی باشم هرگز دست بیعت به حاکم فاسق و فاجر نمی دهم، ولی اگر پیرو فردی مانند عبدالله بن عمر باشم، حاضرم حتی با پای حجاج بن یوسف ثقفی آن خون خوار معروف تاریخ هم بیعت کنم، همان گونه که احمد بن حنبل با الگو قرار دادن عبدالله بن عمر، با متوکل بیعت کرد. امامت است که معیارها و شعارها را مشخص می کند. پس بحث از «امامت» و «غدیر» بحثی تاریخی و بی ثمر و عقیم نیست، بحث روز است، بحثی است زنده که حیات جامعه اسلامی، بلکه جامعه بشری به آن وابسته است. امامت امری است که با حقیقت و شالوده و روح انسانی ارتباط دارد. امامت مسیر و آینده انسان را روشن می کند، امامت مربوط به دنیا و آخرت انسان است، امامت حقیقی است که در جای جای زندگی انسان تأثیرگذار است.

۱۵ - حکمت ابلاغ ولایت خارج از مکه

برخی می گویند: چرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله موضوع ولایت حضرت علی علیه السلام را در مکه که همه مسلمانان در آنجا جمع بوده اند ابلاغ نکرد؟ و صبر نمود تا اعمال حج تمام شود و بعد از متفرق شدن برخی از حاجیان بعد از خروج از مکه و طی مسافتی زیاد به طرف مدینه در بیابانی به نام غدیر خم موضوع ولایت و جانشینی حضرت علی علیه السلام را ابلاغ نمود.

پاسخ:

همان گونه که به طور تفصیل و مشروح در بحث از احادیث دوازده خلیفه اشاره

ص: ۱۴۸

کردیم و آن گونه که از احادیث معتبر اهل سنت استفاده می شود، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قصد داشت که در سرزمین عرفات در آن اجتماع عظیم به موضوع ولایت و خلافت امامان بعد از خود و از آن جمله امام علی علیه السلام اشاره کند، در آن خطبه ای که تمام مصادر حدیثی فریقین به آن اشاره کرده اند.

جابر بن سمره می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله مشغول ایراد خطبه در بین جمعیت بود، چون سخن او به اینجا رسید که فرمود: «لن یزال هذا الأمر عزیزاً ظاهراً حتی یملک اثنا عشر، کلهم»؛ «همیشه این امر - خلافت - نفوذناپذیر و غالب است تا این که دوازده نفر حاکم شوند.» جابر می گوید: «ثم لَغظ الناس و تکلّموا فلم افهم قوله بعد (کلهم). فقلت لأبی: یا ابتاه! ما بعد کلهم؟ قال: کلهم من قریش»؛ (۱) «همه آن ها در این هنگام سر و صدا کرده و هیاهو نمودند، لذا نفهمیدم که بعد از کلمه "کلهم" حضرت چه فرمود: از پدرم پرسیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله چه فرمود؟ گفت: فرمود: همه آنان از قریش اند.»

از این روایت و روایات دیگر استفاده می شود که چون عده ای از مخالفان نمی خواستند بنی هاشم و در رأس آن ها حضرت علی علیه السلام خلافت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله را به عهده گیرند، لذا چون سخن پیامبر صلی الله علیه و آله به اینجا رسید و فهمیدند که پیامبر صلی الله علیه و آله قصد دارد تا اوصیای بعد از خودش را معرفی کند، بدین جهت در صدد برآمدند تا از هر طریق ممکن جلسه را بر هم زنند و در این امر نیز به نظر خودشان موفق شدند، و نگذاشتند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به اهداف خود نایل گردد.

بعد از آن موقع پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به دنبال فرصت مناسبی بود تا این مسأله را به طور آشکار بر مردم ابلاغ نماید. و از طرفی خوف داشت با اصرار و تأکید بر آن دین و آیینش مورد تعرض قرار گرفته و با ایجاد اختلاف و تشتت و درگیری دشمنان خارجی از آن سوء استفاده کنند تا این که آیه تبلیغ بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد و پیامبر صلی الله علیه و آله را تهدید کرد که اگر این امر مهم را به مردم ابلاغ نکنی گویا که اصل رسالت را ابلاغ

ص: ۱۴۹

نموده ای. لذا پیامبر صلی الله علیه و آله مردم را در وسط بیابان گرم و سوزان نگه داشت به موضوع ولایت امام علی علیه السلام را بر مردم ابلاغ کند. و برای این که مخالفان، جلسه را همانند سرزمین عرفات بر هم نزنند و سخنانی او را قطع نکنند لذا دستور داد تا هودج هایی را آورده و بر روی آن رفت و امام علی علیه السلام را نیز بر روی آن بالا برد و دست حضرت را بلند کرد تا اگر باز نیز قصد بر هم زدن جلسه را داشتند و نگذاشتند سخن پیامبر صلی الله علیه و آله به مردم برسد عمل پیامبر صلی الله علیه و آله گویای مطلب باشد.

عید غدیر در اسلام

عید غدیر در اسلام

از جمله اموری که موجب جاودانگی داستان غدیر گشته و مفاد آن را ثابت و محقق ساخته است، عید قرار گرفتن آن است. روز غدیر، عید به شمار آمده و روز و شب آن همراه با عبادت و خشوع و جشن و نیکی به ضعیفان و توسعه بر خود و خانواده قرار گرفته است و مردم در این جشن، لباس های خوب و زینت های خود را می پوشند.

هرگاه مردم به این گونه امور گرایش داشته باشند، در پی عوامل آن رفته، از روایان آن جستجو کرده و به سرودن اشعار و نقل کردن آن می پردازند و این گونه در هر دوره ای، همه ساله توجه نسل ها به آن معطوف می شود و همواره سندهای واقعه و متون و اخبار مربوط به آن خوانده می شود و ماندگار می گردد. در رابطه با عید غدیر از دو جهت بحث است:

۱ - عدم اختصاص به شیعه

این عید، تنها به شیعه مربوط نیست، هر چند که شیعه، دلبستگی خاصی نسبت به آن دارد. فرقه های دیگر مسلمین هم در عید گرفتن غدیر، با شیعه شریکند. و بزرگانی از غیر شیعه در فضیلت این روز و عید بودنش به خاطر تعیین امیر المؤمنین علیه السلام به مقام ولایت از سوی حضرت رسول صلی الله علیه و آله سخنانی ابراز کرده اند؛ چرا که این موسم، موسم شادمانی هواداران حضرت علی علیه السلام است؛ چه او را به عنوان جانشین بلا- فصل پیامبر صلی الله علیه و آله بدانند، چه چهارمین خلیفه.

بیرونی در «الآثار الباقیه» روز غدیر خم را از روزهایی می داند که اهل اسلام آن را از اعیاد به حساب آورده اند.^(۱)

ابن طلحه شافعی می گوید: «روز غدیر خم، امیر المؤمنین علیه السلام آن را در شعر خود ذکر کرده و آن روز عید و موسم به حساب می آید، زیرا آن روز وقتی است که رسول خداصلی الله علیه وآله او را به این منزلت منصوب کرده و بر سایر خلائق برتری داده است».^(۲)

و نیز می گوید: «هر معنایی که اثباتش ممکن است و لفظ مولی برای رسول خداصلی الله علیه وآله بر آن دلالت داشته باشد، حضرت صلی الله علیه وآله آن را برای علی علیه السلام قرار داده است، و این مرتبه ای است بلند، و منزلتی است عظیم، و درجه ای است عالی، و مکانتی است رفیع، که پیامبرصلی الله علیه وآله حضرت علی علیه السلام را به آن اختصاص داده است. و لذا آن روز، روز عید و موسم سرور برای اولیای الهی گشته است».^(۳)

از کتب تاریخ، استفاده می شود که امت اسلامی در شرق و غرب، در عید بودن آن متفق اند و مصریان و مغربیان و عراقیان، به جایگاه آن اعتنا و اهتمام داشته اند. و روز غدیر نزد آنان به عنوان روزی مشخص برای نماز، دعا، خطبه و مدیحه سرایی مشهور بوده است، و نامگذاری این روز به عید، مورد اتفاق بوده است.^(۴)

ابن خلکان می گوید: «پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله هنگام بازگشت از مکه در حجه الوداع، وقتی به غدیر خم رسید، میان خود و علی علیه السلام عقد برادری بست و او را برای خود، همچون هارون برای حضرت موسی علیه السلام دانست و فرمود: «خدایا! کسانی که ولایت او را پذیرا شدند دوست بدار و کسانی که تحت سلطه ولایت او نرفته و با او دشمنی ورزیدند دشمن بدار، و یارانش را یاور باش و خوار کنندگانش را خوار کن».^(۵) و شیعه را به این روز، دل بستگی خاصی است.^(۵)

ص: ۱۵۱

۱- ۴۳۷. الآثار الباقیه فی القرون الخالیه، ص ۳۳۴.

۲- ۴۳۸. مطالب السؤل، ص ۵۳.

۳- ۴۳۹. همان، ص ۵۶.

۴- ۴۴۰. وفيات الاعیان، ابن خلکان، ج ۱، ص ۶۰ و ج ۲، ص ۲۲۳.

۵- ۴۴۱. همان.

سخن ابن خلکان را مسعودی تأیید کرده است، آنجا که می گوید: فرزندان حضرت علی علیه السلام و شیعیان او این روز را بزرگ می دارند. (۱)

ثعالبی نیز پس از آن که شب غدیر را از شب های مشهور نزد امت شمرده است می نویسد: «و این، شبی است که فردایش پیامبر خداصلی الله علیه و آله در غدیر خم، بر فراز جهاز شتران خطبه خواند و فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه...»، و شیعیان، این شب را گرامی داشته، به احیاء و عبادت می پردازند». (۲)

۲ - مبدأ عید غدیر

با مراجعه به تاریخ پی می بریم که مبدأ این عید بزرگ به عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باز می گردد. مبدأ آن زمانی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله در صحرای غدیر خم حضرت علی علیه السلام را به امامت و ولایت از جانب خداوند منصوب کرد. در آن روز هر مؤمنی بدین جهت مسرور شد. و لذا نزد حضرت علی علیه السلام آمده و بر او تبریک گفتند. از جمله کسانی که او را تبریک گفتند عمر و ابوبکر بود که قبلاً به آن اشاره کردیم. و نیز به جهت تبریک و بزرگداشت این واقعه افرادی از قبیل حسان بن ثابت، قیس بن سعد بن عباده انصاری و دیگران این واقعه را به شعر درآوردند.

پیام های غدیر

برخی در این زمان با طرح «کاربردی کردن غدیر» در صدد پیاده کردن پیام های «غدیر» در جامعه اسلامی اند. اینک جا دارد این موضوع به طور دقیق موشکافی و بررسی شده که «غدیر خم» چه پیام هایی داشته است؟ آیا پیام های آن اختصاص به عصر رسول صلی الله علیه و آله و بعد از وفات او داشته یا قابل اجرا و پیاده شدن تا روز قیامت است؟ اینک به برخی نکته ها و پیام های غدیر که برپایی جشن ها سبب یادآوری و ابلاغ آن به مردم می شود می پردازیم:

ص: ۱۵۲

۱- ۴۴۲. التنبیه و الإشراف، مسعودی، ص ۲۲۱.

۲- ۴۴۳. ثمار القلوب، ثعالبی، ص ۵۱۱.

۱ - بعد از هر پیامبری احتیاج به شخصیتی معصوم است که در خطّ او بوده و ادامه دهنده راه و تبیین کننده مرام آن پیامبر است، و لااقل در حدّ حفظ کیان و مجموعه شریعت، نگهبان و پاسدار دین باشد، همان گونه که رسول خداصلی الله علیه و آله برای بعد از خود جانشینی را در این امر معین نمود، و در این زمان این شخص امام مهدی علیه السلام است.

۲ - جانشینان پیامبران باید از جانب خداوند منصوب شده و توسط پیامبر معین و معرفی گردند، همان گونه که پیامبرصلی الله علیه و آله برای خود جانشین معین کرد؛ زیرا مقام امامت مقامی الهی است و هر امامی باید از جانب خداوند به طور خاص و عام بر این سمت منصوب گردد.

۳ - یکی از پیام های غدیر مسأله رهبری و صفات و خصوصیات او است، هر کس نمی تواند رهبر و جانشین پیامبرصلی الله علیه و آله در جامعه اسلامی باشد، رهبر باید کسی همانند حضرت علی علیه السلام باشد که در خط پیامبر بوده و مجری فرمان و دستورات او باشد و گرنه بر مردم است که با او بیعت نکنند. در نتیجه: مسأله غدیر با مسأله سیاسی اسلام گره خورده است.

ما در کشور یمن مشاهده می کنیم که از اواسط قرن چهارم به بعد مسأله جشن های غدیر مطرح بوده و هر سال در روز غدیر خم آن صحنه عظیم را به نمایش می گذارند و مردم آن روز تجدید خاطر کرده و با وضعیت و شرایط رهبری در جامعه نبوی آشنا می شوند. گرچه در سال های اخیر حکومت وقت پی به آثار و پیام های مهم آن برده و شدیداً با برپایی آن مقابله کرده است و حتی هر سال تعدادی به جهت اصرار برای برپایی آن کشته می شوند، ولی مردم در برپایی آن مصمم اند، و این به جهت آثار و برکات و پیامدهای این قضیه در جامعه اسلامی است.

۴ - غدیر یک پیام همیشگی دارد و آن این که الگوی جامعه اسلامی و رهبر و مقتدای آن بعد از پیامبرصلی الله علیه و آله باید حضرت علی علیه السلام و امثال او از امامان معصوم باشند. آنان کسانی هستند که بر ما ولایت و سلطه دارند و ما باید با تقرب و نزدیکی به آن بزرگواران تحت سلطه تکوین و تشریح آنان قرار گرفته تا از برکات فیض وجودشان بهره مند شویم.

۵ - غدیر و برپایی جشن های آن نمادی از تشیع است، و در حقیقت واقعه غدیر اعلام این پیام است که باید همیشه با حق که بر محوریت حضرت علی علیه السلام و اولاد او است پیمان بست تا به پیروزی نایل شد.

۶ - نکته و پیام دیگری که از واقعه غدیر استفاده می شود این که انسان باید در ابلاغ حق و حقیقت اصرار ورزیده و از بیان آن کوتاه نیاید؛ زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گرچه می دانست مردم بعد از وفاتش به سفارشات او عمل نخواهند کرد، ولی حجت را بر مردم تمام کرده و در هیچ موقعیت مناسب خصوصاً در حجه الوداع و در غدیر خم از بیان حق و پافشاری بر آن کوتاه نیامد.

۷ - یکی دیگر از پیام های غدیر که تا روز قیامت باقی است مسأله مرجعیت دینی اهل بیت علیه السلام است، و لذا پیامبر صلی الله علیه و آله در همین ایام بود که حدیث «ثقلین» را بیان کرده و مردم را به رجوع به اهل بیت معصومش برای اخذ شریعت خود رهنمون ساخت.

۸ - یکی دیگر از پیام های غدیر آن است که در برخی از مواقع به جهت حفظ مصلحت و در نظر گرفتن مصلحت اهم باید از مصلحت مهم گذشت و آن را فدای مصلحت اهم نمود. حضرت علی علیه السلام با آن که از جانب خداوند سبحان و با ابلاغ رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به مقام خلافت و رهبری جامعه اسلامی منصوب شد، ولی هنگامی که مقابله و جنگ و خونریزی به جهت به دست آوردن حق خود را به صلاح و مصلحت اسلام و مسلمین ندید، تنها به موعظه و تذکر و اتمام حجت و اظهار مظلومیت خود اکتفا کرد تا اسلام محفوظ بماند؛ زیرا به طور حتم اگر حضرت علی علیه السلام غیر از آنچه انجام داد، عمل می نمود فاجعه ای بزرگ بر اسلام و مسلمین وارد می شد که جبران پذیر نبود. و این درسی برای امت اسلامی تا روز قیامت است، که گاهی باید به جهت حفظ مصلحت اهم از امر مهم گذشت.

۹ - اکمال دین و اتمام نعمت و رضایت خداوند سبحان در بیان حق و حقیقت و اتمام حجت بر مردم است، همان گونه که در آیه «اکمال» به آن اشاره شده است.

۱۰ - برای تبلیغ و بیان حق باید اعلان عمومی کرده و مخفی کاری ننمود،

همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله در حجه الوداع به جهت ابلاغ امر ولایت اعلان عمومی نمود، و نیز قبل از پراکنده شدن مردم در ملاء عام ولایت را ابلاغ نمود.

۱۱ - مسأله خلافت و جانشینی و رهبری صحیح امت اسلامی در رأس امور است و هیچ گاه نباید معطل گردد، همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله با وجود آن که در مدینه مرض خطرناکی وارد شده و گروه زیادی را زمین گیر ساخته بود، ولی به جهت ابلاغ امر ولایت به این مشکل توجهی نکرده سفر خود را انجام داد و در آن سفر موضوع ولایت و جانشینی و رهبری بعد از خود را به مردم ابلاغ نمود.

۱۲ - موضوع رهبری صحیح در جامعه اسلامی به منزله شالوده و روح اسلام و شریعت است و در صورتی که ابلاغ نگردد رکن و ستون فقرات جامعه اسلامی از هم متلاشی خواهد شد. لذا قرآن در این باره خطاب به پیامبرش می فرماید: «وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ»؛ (۱) «و اگر چنین نکنی رسالت پروردگارت را نرسانده ای.»

ص: ۱۵۵

یکی از احادیثی که دلالت بر خلافت و امامت امام علی بن ابی طالب علیه السلام دارد، حدیث شریف «ولایت» است. این حدیث از آنجا که از حیث سند از اعتبار خاصی برخوردار بوده و شیعه و سنی در کتب حدیثی خود آورده اند، و نیز دلالت قوی بر امامت امام علی علیه السلام دارد، می توان مورد بحث و بررسی قرار داد.

اینک به بحث سندی و دلالتی این حدیث می پردازیم:

بررسی سندهای صحیح

بررسی سندهای صحیح

در بین احادیث ولایت در مصادر اهل سنت، سندهای صحیحی وجود دارد. اینک به بررسی برخی از آن سندها می پردازیم:

۱ - روایت احمد بن حنبل از عمران بن حصین

احمد بن حنبل از عبدالرزاق و عفان، از جعفر بن سلیمان، از یزید رشک، از مطرف بن عبدالله، از عمران بن حصین نقل کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله لشکری را به فرماندهی علی بن ابی طالب علیه السلام فرستاد. حضرت در آن سفر کاری را انجام داد. چهار نفر از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله با هم عهد کردند که خبر را به رسول خدا صلی الله علیه و آله برسانند. عمران می گوید: ما هر گاه از سفری باز می گشتیم ابتدا به رسول خدا صلی الله علیه و آله کرده و بر او سلام می کردیم. عمران می گوید: ای رسول خدا! علی فلان کار را انجام داد. پیامبر صلی الله علیه و آله صورت خود را از او برگرداند. نفر دوم ایستاد و همان سخنان را تکرار کرد. پیامبر صورت خود را برگرداند. نفر سوم ایستاد و همان سخنان را به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد. حضرت روی از او برتافت. نفر چهارم اعتراض نمود حضرت رو به او کرده در حالی

که غضبناک شده و رنگ حضرت قرمز شده بود، فرمود: «دعوا علیاً، دعوا علیاً، اَنْ عَلِیاً مَنِّی وَاَنَا مِنْهُ، وَهُوَ وَلِی کُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِی»؛ «رها کنید علی را، رها کنید علی را، همانا علی از من و من از اویم، و او ولی هر مؤمن بعد از من است».^(۱)

رجال سند این حدیث همگی از مشاهیر و ثقات مورد قبول اهل سنت اند.

الف) عبدالرزاق بن همام یمنی صنعانی؛ وی کسی است که مورد مدح و منقبت یافعی^(۲) و سمعانی^(۳) و ابن خلکان^(۴) قرار گرفته است.

ب) عفان بن مسلم نیز در رجال، ثقه و ثبت معرفی شده است.^(۵)

ج) جعفر بن سلیمان؛ او مطابق نظر ابوحاتم از ثقات متقن در روایت است.^(۶)

ذهبی او را ثقه، فقیه و از زهاد شیعه به حساب آورده است.^(۷)

ابن حجر می گوید: او صدوق زاهد است.^(۸)

د) یزید رشک؛ او کسی است که همه صاحبان صحاح از او روایت نقل می کنند. و ذهبی او را ثقه معتد معرفتی کرده است.^(۹)

ه) مطرف بن عبدالله؛ او کسی است که از رجال احادیث صحاح بوده و ذهبی نیز او را از عبّاد اهل بصره معرفی کرده است. و ابن حجر او را ثقه و فاضل می داند.^(۱۰)

و) عمران بن حصین؛ او از اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله بوده که در جنگ های بسیاری با رسول خداصلی الله علیه وآله شرکت کرده است، و از رجال بخاری و مسلم به شمار می آید.^(۱۱)

۲ - حدیث احمد بن حنبل از بریده

احمد بن حنبل از ابن نمیر، و او از اجلح کندی، از عبدالله بن بریده از پدرش بریده نقل می کند که گفت: رسول خداصلی الله علیه وآله دو لشکر به سوی یمین فرستاد، بر یکی از آن ها

ص: ۱۵۷

۱- ۴۴۵. مسند احمد، ج ۴، ص ۴۳۸.

۲- ۴۴۶. مرآة الجنان، حوادث ۲۱۱.

۳- ۴۴۷. الانساب، ج ۸، ص ۹۲.

۴- ۴۴۸. وفيات الاعیان، ج ۳، ص ۲۱۶.

- ٥- ٤٤٩. تذكرة الحفاظ، ج ١، ص ٣٧٩.
- ٦- ٤٥٠. الثقات، ابوحاتم، ج ٦، ص ١٤٠.
- ٧- ٤٥١. الكاشف، ج ١، ص ١٢٩.
- ٨- ٤٥٢. تقريب التهذيب، ج ١، ص ١٣١.
- ٩- ٤٥٣. الكاشف، ج ٣، ص ٢٥٢.
- ١٠- ٤٥٤. تقريب التهذيب، ج ٢، ص ٢٥٣.
- ١١- ٤٥٥. سير اعلام النبلاء، ج ٤، ص ١٢٦.

علی بن ابی طالب علیه السلام را گمارد و بر دیگری خالد بن ولید را گماشت، و فرمود: هر گاه به یکدیگر رسیدید، علی علیه السلام امیر شما باشد، و اگر از هم جدا بودید هر یک امیر لشکر خود باشد. بریده می گوید: به قبیله بنی زید در یمن رسیدیم و با هم به مقاتله پرداختیم. مسلمانان بر مشرکان غالب شدند، در این قتال ذریه مشرکان به اسارت گرفته شدند. علی علیه السلام از بین اسیران زنی را برای خود گرفت. بریده می گوید: خالد مرا خواست و در نامه ای که به من داد امر کرد که به مدینه روم و از این واقعه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله شکایت نمایم. خدمت پیامبر آمدم و نامه را تقدیم کردم. همین که حضرت صلی الله علیه و آله نامه را خواند، مشاهده کردم که غضب در صورت پیامبر نمایان شد. عرض کردم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! الآن وقت پناه بردن به خدا است. شما مرا با کسی فرستادی و دستور دادی که او را اطاعت کنم، من هم چنین کردم. حضرت فرمود: «لا تقع فی علی، فانه منی وانا منه وهو ولیکم بعدی»؛ «سخنی بر ضد علی مگو؛ زیرا او از من و من از اویم و او ولی شما پس از من است».^(۱)

رجال سند این حدیث همگی از افراد مورد وثوق و اعتماد نزد اهل سنت اند.

الف) عبدالله بن نمیر؛ او کسی است که یحیی بن معین و دیگران او را توثیق کرده و نیز از بزرگان اصحاب حدیث معرفی نموده اند.^(۲) و ابن حجر می گوید: او ثقه و صاحب حدیث است.^(۳)

ب) اجلح بن عبدالله؛ او نیز مورد وثوق ابن معین و دیگران واقع شده،^(۴) و ابن حجر او را صدوق می داند.^(۵)

ج) عبدالله بن بریده؛ او مطابق تصریح ذهبی و ابن حجر ثقه بوده است.^(۶)

د) بریده؛ وی از صحابه به شمار می آید که نزد اهل سنت همگی عادل است.

ص: ۱۵۸

۱- ۴۵۶. مسند احمد، ج ۵، ص ۳۵۶.

۲- ۴۵۷. تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۳۲۷.

۳- ۴۵۸. تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۵۳.

۴- ۴۵۹. الکاشف، ج ۱، ص ۵۳.

۵- ۴۶۰. تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۴۹.

۶- ۴۶۱. الکاشف، ج ۲، ص ۶۶؛ تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۴۰۳.

احمد بن حنبل از یحیی بن حماد و او از ابو عوانه، از ابوبلیح، از عمرو بن میمون نقل می کند: من نزد ابن عباس بودم که ناگاه نه دسته به نزد او آمدند و گفتند: ای پسر عباس! تو با ما می آیی و یا این که ما را رها می کنی با آن ها؟ ابن عباس گفت: بلکه با شما می آیم. بریده می گوید: ابن عباس در آن روز سالم بود و هنوز چشمانش کور نشده بود. آنان شروع به سخن کردند ولی من سخنان آنان را متوجه نمی شدم. بعد از مدتی ابن عباس برگشت در حالی که لباس خود را می تکاند و می گفت: اف و تف بر شما باد، اینان بر ضد کسی سخن گفتند که برای او ده خصوصیت بود. آن گاه یکی پس از دیگری آن خصوصیات را برشمرد تا به حدیث ولایت اشاره کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله در شأن امام علی علیه السلام فرمود: «انت ولی فی کل مؤمن بعدی»؛ «تو ولی و جانشین من بر هر مؤمن بعد از من هستی». (۱)

رجال سند این حدیث نیز همگی از ثقات و افراد مورد وثوق نزد اهل سنت می باشند.

الف) یحیی بن حماد؛ او کسی است که ابوحاتم و دیگران او را توثیق کرده و ابن حجر او را ثقه عابد معرفی کرده است. (۲)

ب) ابو عوانه؛ او وضاح بن عبدالله یشکری نام دارد که از رجال صحاح سته بوده و مطابق رأی ذهبی و ابن حجر ثقه، ثبت و متقن الکتاب معرفی شده است. (۳)

ج) ابوبلیح؛ او که یحیی بن سلیم نام دارد مورد مدح و توثیق بزرگان اهل سنت قرار گرفته است. یحیی بن معین، ابن سعد، نسائی و دارقطنی او را توثیق کرده و ابوحاتم نیز او را صالح الحدیث دانسته است. (۴) لذا ابوداؤد، ترمذی، نسائی و ابن ماجه حدیث او را تصحیح کرده و آن را در صحاح خود آورده اند.

ص: ۱۵۹

۱- ۴۶۲. مسند احمد، ج ۱، ص ۳۳۰ و ۳۳۱.

۲- ۴۶۳. الکاشف، ج ۳، ص ۲۲۳؛ تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۳۴۶.

۳- ۴۶۴. الکاشف، ج ۳، ص ۲۰۷؛ تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۳۳۱.

۴- ۴۶۵. تهذیب الکمال، ج ۳۳، ص ۱۶۲.

د) عمرو بن میمون؛ او از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و ابن عبدالبر او را تمجید نموده است. (۱) ابن حجر او را ثقه عابد معرفی نموده است. (۲) همان گونه که عجلوی و ابن معین و نسائی و ابن حبان نیز او را توثیق کرده اند. (۳)

۴ - روایت ابوداود طیالسی

ابوداود طیالسی نیز حدیث ولایت را به آن نحوی که ذکر شد، به سند صحیح از ابن عباس نقل کرده است که سند آن چنین است: «حدَّثنا ابو عوانه، عن ابی بلج، عن عمرو بن میمون، عن ابن عباس» این که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام فرمود: «انت ولی کل مؤمن من بعدی»؛ «تو ولی و سرپرست هر مؤمنی بعد از من می باشی». (۴)

طیالسی عبدالرحمن بن مهدی؛ وی شیخ احمد بن حنبل و از رجال صحاح سته به حساب می آید. و ذهبی او را «اصدق الناس» معرفی کرده است.

ترجمه بقیه رجال سند مورد بررسی قرار گرفت. لذا ابن عبدالبر در رابطه با سند این حدیث می گوید: «هذا اسناد لا مطعن فيه لأحد؛ لصحته وثقه نقلته»؛ «این سندی است که هیچ طعنی در رابطه با آن از کسی نرسیده است؛ زیرا سند آن صحیح و ناقلین آن مورد وثوق اند». (۵)

ابوالحجاج مزنی نیز در ترجمه مولی امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از نقل این حدیث همین تعبیر را آورده است. (۶)

۵ - روایت ترمذی

ترمذی حدیث ولایت را از قتیبه بن سعید و او از جعفر بن سلیمان ضبعی و او از یزید رشک، از مطرف بن عبدالله، از عمران بن حصین نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله لشکری را به فرماندهی علی بن ابی طالب علیه السلام فرستاد. حضرت در آنجا کنیزی را گرفت. برخی بر او اعتراض کردند و لذا چهار نفر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار

ص: ۱۶۰

۱- ۴۶۶. الاستیعاب، ج ۲، ص ۵۴۲.

۲- ۴۶۷. تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۸۰.

۳- ۴۶۸. تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۹۶.

۴- ۴۶۹. مسند طیالسی، ص ۳۶۰، رقم ۲۷۵۲.

۵- ۴۷۰. الاستیعاب، ج ۳، ص ۲۸.

۶- ۴۷۱. تهذیب الکمال، ج ۲، ص ۴۸۱.

گذاشتند هنگامی که رسول خداصلی الله علیه وآله را ملاقات کردند جریان را به او خبر دهند. مسلمانان هر گاه که از سفری باز می گشتند ابتدا خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله مشرف شده و بر او درود می فرستادند، آن گاه به کار خود می پرداختند. لشکر که به مدینه رسید آن چهار نفر خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله آمدند. یکی از آن ها عرض کرد: ای رسول خداصلی الله علیه وآله! آیا می دانید که علی بن ابی طالب چه کرد؟ پیامبر از او روی برگرداند. نفر دوّم ایستاد و همین اعتراض را تکرار کرد و پیامبر از او نیز روی برگرداند. در نفر سوّم نیز همین قصه تکرار شد. نفر چهارم که اعتراض کرد، پیامبر رو به او کرد و در حالی که غضب در چهره او نمایان بود، فرمود: «ما تریدون فی علی، ما تریدون فی علی، ما تریدون فی علی؟ انّ علیاً منّی وانا منه وهو ولی کل مؤمن من بعدی»؛ «چه از علی می خواهید، چه از علی می خواهید! چه از علی می خواهید؟ همانا علی از من و من از اویم و او ولی هر مؤمنی بعد از من است».^(۱)

رجال سند حدیث همگی از ثقات نزد اهل سنت می باشند.

الف) ترمذی که نزد اهل سنت بی نیاز از تعریف است.

ب) قتیبه بن سعید؛ او کسی است که مطابق نقل سمعانی، محدّث جلیل القدر بوده و بخاری و مسلم و ابوداؤد و ترمذی از او روایت نقل کرده اند.^(۲)

ناصرالدین البانی نیز این حدیث شریف را در کتاب «سلسله الاحادیث الصحیحه» حدیث رقم ۲۲۲۳ نقل کرده و سعی بلیغ در تصحیح سند آن نموده است.

او بعد از نقل برخی از سندها می گوید: «اگر کسی اشکال کند که اجلح که در برخی از سندها آمده شیعی است و نیز در سند دیگر جعفر بن سلیمان وجود دارد که او نیز شیعی است، آیا این باعث طعن در حدیث نیست؟

در جواب می گوئیم: هرگز؛ زیرا اعتبار در روایت حدیث به صدق و حفظ است، و مذهب را خودش و خدای خودش می داند، او حسابگر است. و لذا مشاهده می کنیم

ص: ۱۶۱

۱- ۴۷۲. صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۲.

۲- ۴۷۳. الانساب، ج ۲، ص ۲۵۷.

که صاحب صحیح بخاری و مسلم و دیگران، حدیث بسیاری از مخالفین؛ امثال خوارج و شیعه و دیگران را تخریح کرده اند... و نیز این حدیث مورد تصحیح ابن حبان است، با آن که راوی آن در کتاب ابن حبان جعفر بن سلیمان است، کسی که تشیع داشته و در آن نیز غالی بوده است. و حتی بنا بر تصریح او در کتاب «الثقات» او بغض شیخین را داشته است... (۱).

علاوه بر این که حدیث فوق به صورت متفرّق از طرق دیگر نیز نقل شده که در سند آن شیعه وجود ندارد؛ همانند جمله «انّ علیاً منّی و انا منه» که در «صحیح بخاری» حدیث ۲۶۹۹ نقل شده است... .

و امری که جای بسیار تعجب است این که چگونه شیخ الاسلام ابن تیمیه جرأت بر انکار و تکذیب این حدیث در «منهاج السنه» (۲) داشته؛ همان گونه که نسبت به حدیث قبل داشته است... من وجهی در تکذیب او نسبت به این حدیث نمی بینم جز آن که بگویم او در ردّ بر شیعه سرعت به خرج می داده و مبالغه داشته است. خداوند از گناه ما و گناه او بگذرد». (۳).

تحریف حدیث

بخاری حدیث «ولایت» را نقل کرده، ولی آن قسمت را که دلالت بر ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام دارد نقل نکرده است.

او در صحیح خود به سندش از بریده نقل کرده که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را به سوی خالد فرستاد تا خمس را از او بگیرد. بریده می گوید: من به جهت غسلی که کرده بود دشمن علی بودم و به خالد نیز آن را گوشزد کردم. پیامبر فرمود: ای بریده! آیا علی را دشمن می داری؟ عرض کردم: آری. فرمود: او را دشمن مدار؛ زیرا برای او در سهم خمس بیش از این مقدار است. (۴).

ص: ۱۶۲

۱- ۴۷۴. الثقات، ج ۶، ص ۱۴۰.

۲- ۴۷۵. منهاج السنه، ج ۴، ص ۱۰۴.

۳- ۴۷۶. سلسله الاحادیث الصحیحه، ح ۲۲۲۳.

۴- ۴۷۷. صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۰۶ و ۲۰۷.

در اینجا مشاهده می‌کنیم که چگونه بخاری حدیث بریده را تقطیع مغرضانه کرده و اصل حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله را که جمله «و هو ولی کل مؤمن بعدی» است، حذف نموده است؛ زیرا همان گونه که اشاره شد، این حدیث با مضمون کامل آن که قبلاً ذکر شد توسط بریده به سند صحیح نقل شده است. و قطعاً این تحریف از بخاری بوده نه از غیر او همان گونه که حاکم نیشابوری و برخی از بزرگان محدّثین اهل سنت به آن اشاره کرده‌اند.

لذا ابن دحیه اندلسی بعد از نقل این حدیث از بخاری، می‌گوید: «این حدیث را بخاری به صورت ناقص و نیمه کاره نقل کرده است؛ همان گونه که شما آن را مشاهده می‌کنید، و این از عادات او در نقل احادیثی از این قبیل است که به طور حتم از سوء رأی او در بازداشتن مردم از این راه می‌باشد» (۱).

ابن دحیه کسی است که بنا بر نصّ ذهبی، علامه محدّث، بصیر به حدیث و... معرفی شده است. (۲)

و سیوطی نیز او را در برخی از کتاب‌هایش مورد وثوق و اطمینان قرار داده است. (۳)

و از جمله کسانی که حدیث را تحریف کرده - ولو به نحو دیگر - ولی الله دهلوی است. او به جای کلمه (آنه) انا آورده و نیز کلمه (بعدی) را از آخر حدیث حذف کرده است؛ یعنی حدیث را اینگونه نقل کرده: «... ماتریدون من علی؟ انّ علیاً منّی و انا منه و انا ولی کل مؤمن». با آن که هر شخص دارای ذوق سالمی پی به بطلان این جمله خواهد برد؛ خصوصاً این که او این حدیث را در کتاب «قره العینین» خود بدون تحریف آورده است.

احادیث هم مضمون

با مراجعه به مصادر حدیثی اهل سنت به وجود احادیث دیگری به این مضمون پی می‌بریم که می‌تواند تأیید کننده مضمون حدیث «ولایت» باشد. اینک به برخی از

ص: ۱۶۳

۱- ۴۷۸. المستوفی فی اسماء المصطفی، مخطوط.

۲- ۴۷۹. سیر اعلام النبلاء، ج ۲۲، ص ۳۸۹.

۳- ۴۸۰. بغیة الوعاه، ج ۲، ص ۲۱۸.

آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱ - پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام فرمود: «انت ولی کل مؤمن بعدی و مؤمنه»؛ «تو ولی هر فرد مؤمن و زن مؤمنه ای بعد از من هستی». (۱)

۲ - و نیز فرمود: «علی ولیی فی کل مؤمن بعدی»؛ «علی ولی من از طرف من بر هر مؤمن بعد از من است». (۲)

۳ - و نیز فرمود: «علی منی بمنزلتی من ربی»؛ «علی نزد من به منزله من نزد خدایم». (۳)

۴ - و فرمود: «علی ولی المؤمنین من بعدی»؛ «علی ولی مؤمنین بعد از من است». (۴)

۵ - زیاد بن مطرف می‌گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «من احب ان یحیی حیاتی و یموت میتی و یدخل الجنه الّتی وعدنی ربّی و هی جنه الخلد فلیتول علیاً و ذریته من بعده؛ فانّهم لن یخرجوکم باب هدی ولن یدخلوکم باب ضلاله»؛ «هر کس دوست دارد که حیاتی همانند حیات من داشته باشد و به مانند مردن من از دنیا برود و داخل بهشتی شود که پروردگرم به من وعده داده که همان جنه الخلد است، باید ولایت علی و ذریه بعد از او را بپذیرد؛ زیرا آنان شما را از باب هدایت خارج نکرده و در باب ضلالت داخل نخواهند کرد». (۵)

۶ - عمار بن یاسر می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اوصی من آمن بی و صدقنی بولایه علی بن ابی طالب، فمن تولاه فقد تولانی و من تولانی فقد تولی الله، و من احبه فقد احبنی و من احبنی فقد احب الله، و من ابغضه فقد ابغضنی و من ابغضنی فقد ابغض الله عزّ و جلّ»؛ «به هر کس که به من ایمان آورده و مرا به ولایت علی بن ابی طالب تصدیق کرده، سفارش می‌کنم، پس هر کس ولایت او را داشته باشد ولایت مرا قبول کرده و هر کس ولایت مرا قبول کند ولایت خدا را داشته است. و هر کس او را دوست بدارد مرا دوست

ص: ۱۶۴

۱- ۴۸۱. مسند احمد، ج ۱، ص ۵۴۴، ح ۳۰۵۲؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴۳.

۲- ۴۸۲. مسند احمد، ج ۱، ص ۵۴۵؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۲۴.

۳- ۴۸۳. سیره حلبیه، ج ۳، ص ۳۶۲.

۴- ۴۸۴. تاریخ بغداد، ج ۴، ص ۳۳۹.

۵- ۴۸۵. مناقب خوارزمی، ص ۳۴.

داشته و هر کس مرا دوست دارد خدا را دوست داشته است. و هر کس او را دشمن بدارد مرا دشمن داشته و هر کس مرا دشمن بدارد خداوند عَزَّوَجَلَّ را دشمن داشته است» (۱).

حدیث غدیر و روایاتی که در ذیل آیه «ولایت» نازل شده نیز شاهد صدقی بر حدیث «ولایت» است.

روایان حدیث ولایت از صحابه

این حدیث را گروهی از صحابه نقل کرده اند؛ امثال: امیرالمؤمنین علیه السلام، امام حسن علیه السلام، ابوذر غفاری، عبدالله بن عباس، ابوسعید خدری، براء بن عازب، عمران بن حصین، ابولیلی انصاری، بریده بن حصیب، عبدالله بن عمرو، عمرو بن عاص، وهب بن حمزه، حبشی بن جناده و جابر بن عبدالله انصاری.

روایان حدیث ولایت از اهل سنت

حدیث ولایت را بسیاری از علمای اهل سنت در کتاب های حدیثی خود نقل کرده اند که بیش از ۶۰ نفر از آن ها را می توان نام برد؛ از قبیل:

۱ - سلیمان بن داوود طیالسی {۲۰۴}. (۲)

۲ - ابوبکر عبدالله بن محمد بن ابی شیبہ {۲۳۹}. (۳)

۳ - احمد بن حنبل {۲۴۱}. (۴)

۴ - ابو عیسی محمد بن عیسی ترمذی {۲۷۹}. (۵)

۵ - احمد بن شعیب نسائی {۳۰۳}. (۶)

ص: ۱۶۵

۱- ۴۸۶. ترجمه امام علی علیه السلام از تاریخ ابن عساکر، ج ۲، ص ۹۳، ح ۵۹۴؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۱۵۵؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۸.

۲- ۴۸۷. مسند الطیالسی، ص ۳۶۰، رقم ۲۷۵۲.

۳- ۴۸۸. المصنّف، ج ۱۲، ص ۷۹.

۴- ۴۸۹. المسند، ج ۴، ص ۴۳۸.

۵- ۴۹۰. الجامع الصحیح، ج ۵، ص ۶۳۲.

۶- ۴۹۱. خصائص علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۷۵.

۶ - ابویعلی احمد بن علی موصلی {۳۰۷}. (۱)

۷ - محمد بن جریر طبری. (۲)

۸ - سلیمان بن احمد طبرانی {۳۶۰}. (۳)

۹ - ابو عبدالله حاکم نیشابوری {۴۰۵}. (۴)

۱۰ - ابوبکر بیهقی. (۵)

۱۱ - ابوالقاسم علی بن حسن بن عساکر دمشقی {۵۷۱}. (۶)

۱۲ - محمد بن اثیر جزری {۶۰۶}. (۷)

۱۳ - علی بن محمد بن اثیر جزری {۶۰۳}. (۸)

۱۴ - شمس الدین ذهبی {۷۴۸}. (۹)

۱۵ - ابن حجر عسقلانی. (۱۰)

۱۶ - شهاب الدین قسطلانی {۹۲۳}. (۱۱)

۱۷ - علی بن حسام الدین هندی {۹۷۵}. (۱۲)

دلالت حدیث

حدیث شریف ولایت از راه هایی دلالت بر امامت و خلافت امام علی بن ابی طالب علیه السلام دارد که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - کلمه «ولی» گرچه بر معانی مختلفی؛ از قبیل: مالک امر، صدیق، دوست و ناصر... اطلاق می شود، ولی معنای شایعی که برای آن شده و هنگام اطلاق و بدون

ص: ۱۶۶

۱- ۴۹۲. المسند، ج ۱، ص ۲۳۹، رقم ۳۵۵.

۲- ۴۹۳. تهذیب الآثار، با تصریح به صحت بنابر نقل کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۴۲.

۳- ۴۹۴. المعجم الکبیر، ج ۱۸، ص ۱۲۸.

۴- ۴۹۵. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۱۰.

- ۵- ۴۹۶. السنن الکبری، ج ۶، ص ۳۴۲.
- ۶- ۴۹۷. ترجمه امام علی علیه السلام از تاریخ دمشق، ج ۱، ص ۳۶۵.
- ۷- ۴۹۸. جامع الاصول، ج ۸، ص ۶۵۲.
- ۸- ۴۹۹. اسد الغابه، ج ۳، ص ۶۰۳.
- ۹- ۵۰۰. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۴۱۰.
- ۱۰- ۵۰۱. الاصابه، ج ۲، ص ۲۷۱.
- ۱۱- ۵۰۲. ارشاد الساری، ج ۶، ص ۴۲۱.
- ۱۲- ۵۰۳. کنز العمال، ج ۱۱، ص ۵۹۹، رقم ۳۲۸۸۳.

قرینه، لفظ بر آن حمل می شود همان معنای اول؛ یعنی «مالک امر» و حاکم است. «ولی صغیر» کسی است که متولی او بوده و «ولی زن» کسی است که متولی نکاح او است. و «ولی خون»، کسی است که حق مطالبه به قصاص را دارد و «ولی عهد» کسی است که مالک عهد سلطه می باشد.

۲- و نیز ممکن است که در تعیین معنای «ولی» در این حدیث به صدر حدیث استناد کرد؛ زیرا بنا بر نقل ترمذی و دیگران، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «أَنَّ عَلِيًّا مَنِّي وَأَنَا مِنْهُ»؛ «همانا علی از من و من از اویم».

این جمله دلالت دارد بر این که امام علی علیه السلام در تمام مزایا و فضایل، همانند رسول خدا صلی الله علیه و آله است که از آن جمله مقام امامت و ولایت و حاکمیت است. همان مقامی که خداوند در شأن رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ»؛ (۱) «پیامبر سزاوارتر از مؤمنین است نسبت به خودشان».

۳- این که پیامبر صلی الله علیه و آله جمله «هو ولی کل مؤمن بعدی» را در جواب اعتراض بریده و دیگران آورده است، خود دلالت بر معنای خاص «ولی» یعنی همان حاکمیت و سلطه دارد؛ زیرا از آنجا که حضرت علی علیه السلام تصرفی در غنائم نموده، قبل از آن که غنائم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده شود، و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز عمل او را امضا کرده است، این خود دلیل بر آن است که حضرت در صدد اثبات ولایت به معنای سلطه و حاکمیت امام علی علیه السلام است.

بلکه از جمله «و هو منی و أنا منه» و نیز جمله «و هو ولی کل مؤمن بعدی» استفاده می شود که حضرت علی علیه السلام حتی در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله ولایت داشته، ولی با وجود پیامبر و حضور حضرت علی علیه السلام نزد پیامبر، ولایت او فعلیت نداشته است، ولی در غیاب پیامبر صلی الله علیه و آله و بعد از وفات حضرت، به فعلیت رسیده است. و این معنا با کلمه «بعدی» ناسازگاری ندارد؛ زیرا بعدیت در اینجا بر بعدیت رتبی اطلاق می شود.

ص: ۱۶۷

۴ - محمد بن ادریس شافعی و ابوبکر باقلانی و جماعتی از بزرگان اصولیین از اهل سنت می گویند: هر گاه در لفظ مشترک قرینه ای بر یکی از معانی آن نباشد، آن لفظ را باید حمل بر تمام معنایش نمود. در مورد حدیث ولایت بر فرض که قراین و شواهد سابق را قبول نکنیم، مطابق این مبنای اصولی می توان کلمه «ولی» در حدیث ولایت را حمل بر همه معانی آن؛ از جمله متصرف در امور و حاکمیت نمود.

۵ - یکی از قراین موجود در حدیث ولایت برای حمل بر معنای امامت، فهم بریده از کلام پیامبر صلی الله علیه و آله است. به همین جهت است که بریده از جمله کسانی بود که از بیعت ابوبکر تخلف نمود. (۱)

پاسخ به شبهات

پاسخ به شبهات

پس از تبیین صحت سند حدیث «ولایت» و کیفیت دلالت آن، اینک به بررسی شبهات در این حدیث پرداخته، به آن پاسخ خواهیم داد.

۱ - شیعه بودن برخی از راویان حدیث

دهلوی می گوید: «روایت بریده باطل است؛ زیرا در سند آن اجلح شیعی است که در روایتش متهم می باشد و جمهور او را تضعیف کرده اند و لذا نمی توان به روایتش احتجاج کرد». (۲)

پاسخ:

اولاً: در ابتدای بحث به برخی از طرق صحیح این حدیث اشاره کردیم.

ثانیاً: اجلح ثقه است و عدّه ای از علمای اهل سنت به ثقه بودن او اشاره کرده اند که از آن جمله یحیی بن معین، (۳) احمد بن حنبل، (۴) ابن عدی، (۵) حاکم نیشابوری (۶) و ابن حجر (۷) است.

ص: ۱۶۸

۱- ۵۰۵. ر.ک: روضهالصفاء، میرخواند.

۲- ۵۰۶. تحفه اثنا عشریه، ص ۲۱۱.

۳- ۵۰۷. تهذیب الکمال، ج ۳۱، ص ۵۴۹، ترجمه اجلح؛ تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۱۶۶، ترجمه اجلح.

۴- ۵۰۸. تهذیب الکمال، ج ۲، ص ۲۷۷.

۵- ۵۰۹. همان، ص ۲۷۸.

۶- ۵۱۰. المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۹۶، کتاب الاحکام.

حاکم نیشابوری درباره او می گوید: «بخاری و مسلم از روایات اجلح بن عبدالله کندی اعراض کرده اند ولی در روایات او چیزی نیست که منشأ ترک باشد، آری آنچه که بر او ایراد گرفته می شود مذهب اوست».

ابن حجر می گوید: «اجلح بن عبدالله... شخصی صدوق و شیعی است».

ثالثاً: اجلح از رجال ابی داوود در سنن و ترمذی در صحیح و نسائی در سنن و ابن ماجه در سنن است.

رابعاً: بزرگان اهل سنت همچون شعبه، سفیان ثوری و ابن المبارک از او روایت نقل کرده اند. شعبه از او روایت نقل کرده در حالی که از غیر ثقه نقل روایت نمی کند. و نیز از مشایخ احمد بن حنبل در مسند است. و می دانیم که او تنها از کسی روایت نقل می کند که صدق و دیانتش نزد او ثابت شده باشد. و نیز کسی همچون نسائی از او روایت نقل کرده که شرط او در رجال شدیدتر از شرط بخاری و مسلم است.^(۱)

خامساً: در جای خود به اثبات رسیده که تشیع راوی در صورتی که ثقه باشد مضرّ به روایات او نیست. و لذا مشاهده می کنیم بسیاری از امامان در حدیث، شیعه بوده اند. ذهبی می گوید: «تشیع در تابعین و تابعین تابعین فراوان است با وجود آن که دین دار و باور و راستگو هستند، و لذا اگر حدیث این افراد ردّ شود آثار نبوی از بین خواهد رفت و این مفسده ای آشکار است».^(۲) و بدین جهت مشاهده می کنیم که نسائی و حاکم نیشابوری متهم به تشیع اند ولی در عین حال از علمای بزرگ حدیثی اهل سنت به حساب می آیند.

سادساً: برای حدیث «ولایت» طرّقی دیگر است که در آن ها اجلح وجود ندارد که از آن جمله عمران بن حصین است.

۲ - شبهه اشتراک در لفظ

شیخ عبدالعزیز دهلوی نیز می گوید: «و نیز لفظ (ولی) از الفاظ مشترک است و چه دلیلی است که آن را باید حمل بر خصوص اولی به تصرف نمود».^(۳)

ص: ۱۶۹

۱- ۵۱۲. تذکره الحفاظ، ج ۲، ص ۷۰۰، ترجمه نسائی.

۲- ۵۱۳. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۵.

۳- ۵۱۴. تحفه اثناعشریه، ص ۲۱۱.

پاسخ:

اولاً: متبادر از لفظ «ولی» همان گونه که در بحث از حدیث غدیر گفته شد معنای اول به تصرف و امامت و سرپرستی است مثل این که گفته می شود: «ولی قاصر پدر اوست» یعنی سرپرست او پدرش می باشد.

ثانیاً: در این حدیث، پیامبر صلی الله علیه و آله ولایت بعد از خودش را منحصر بر حضرت علی علیه السلام کرده است، و می دانیم که ولایت به معنای محبت و نصرت منحصر به یک شخص خاص نیست و برای همه مؤمنان ثابت است.

ثالثاً: با در نظر گرفتن شأن صدور این روایت از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره حضرت علی علیه السلام پی می بریم که این حدیث مربوط به معنای سرپرستی و اولی به تصرف بودن اوست؛ زیرا همان گونه که در متن حدیث آمده، بریده از حضرت علی علیه السلام به جهت تصرف در غنائم جنگی بدون اذن پیامبر صلی الله علیه و آله شکایت داشته که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره حضرت علی علیه السلام این تعبیر را آورده است، و این با معنای اولی به تصرف سازگاری دارد.

شاهد این توجیه این که در روایتی که احمد بن حنبل در این باره به سند صحیح نقل کرده چنین آمده است: «یا بریده! الست اولی بالمؤمنین من انفسهم؟ قلت: بلی یا رسول الله. قال: من كنت مولاه فعلى مولاه»؛^(۱) «ای بریده! آیا من اولی به مؤمنان از خودشان نیستم؟ گفتم: آری. حضرت فرمود: هر که من مولای اویم پس علی مولای اوست».

۳ - بعدیت مطلق

او نیز می گوید: «ولایت او مقید به وقت خاصی نیست، و این مذهب اهل سنت است؛ زیرا حضرت امیر امامی است که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله در وقتی از اوقات اطاعت او واجب شده است».^(۲)

پاسخ:

اولاً: کلمه «بعد» ظهور در اتصال و عدم انفصال دارد یعنی بعد از وفات من بلافاصله حضرت علی علیه السلام ولی هر مؤمنی است نه این که بعد از ۲۵ سال.

ص: ۱۷۰

۱- ۵۱۵. مسند احمد، ج ۵، ص ۳۴۷؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۱۰.

۲- ۵۱۶. تحفه اثناعشریه، ص ۲۱۱.

ثانیاً: از جمله کسانی که مورد خطاب رسول خداصلی الله علیه وآله است ابوبکر و عمر و عثمان می باشند و اگر ولایت را به بعد از این سه نفر مرتبط سازیم این سه نفر از ولایت آن حضرت خارج می شوند که این خلاف ظاهر حدیث است.

۴ - تکذیب ابن تیمیه

وی می گوید: «و همچنین حدیث «و هو ولی کل مؤمن بعدی» دروغ بر رسول خداصلی الله علیه وآله است؛ زیرا او در زمان حیات و مرگش ولی هر مؤمنی است و هر مؤمنی نیز ولی او در حیات و ممات است».(۱)

پاسخ:

این کلام ناشی از کینه و دشمنی او با امیر مؤمنان علیه السلام است؛ زیرا همان گونه که بیان شد این حدیث را بزرگان اهل حدیث نقل کرده و عده ای نیز تصریح به صحّت آن نموده اند. و لذا محمد ناصر الدین البانی بعد از نقل حدیث ولایت و تصحیح آن از طرق مختلف می گوید: «هذا كله من بيان شيخ الاسلام وهو قوی متین كما ترى، فلا أدري بعد ذلك وجه تكذيبه للحدیث الا التسرع والمبالغه في الرد علی الشیعه، غفر الله لنا وله»؛(۲) «این به تمامه از بیان ابن تیمیه بود و این بیان قوی و متین است، ولی نمی دانم که چرا او این حدیث را تکذیب کرده است و به نظر من جهتی جز این نداشته که او در ردّ بر شیعه سرعت به خرج می داده و مبالغه می کرده است. خداوند از ما و از او بگذرد.»

۵ - احتمال نقل به معنا از اجلح

ابن حجر می گوید: «بر فرض صحّت حدیث ولایت، احتمال می رود که اجلح در این حدیث به حسب عقیده اش نقل به معنا کرده است. و بر فرض که قبول کنیم که نقل به معنا نکرده باید آن را حمل بر ولایت خاص نماییم، همچون گفتار پیامبرصلی الله علیه وآله که فرمود: «اقضاکم علی».(۳)

ص: ۱۷۱

۱- ۵۱۷. منهاج السنه، ج ۷، ص ۳۹۱.

۲- ۵۱۸. سلسله الاحادیث الصحیحه، حدیث ۲۲۲۳.

۳- ۵۱۹. صواعق المحرقه، ص ۶۶.

پاسخ:

اولاً: احتمال نقل به معنا از احتمالات بی مورد است که اگر در هر حدیثی مطرح شود از اعتبار خواهد افتاد. و لذا اصل اولی این است که لفظ باید حمل بر معنای اصلی شود.

ثانیاً: تأویل لفظی بر معنای غیر ظاهر دلیل لازم دارد که در کلام نیست، بلکه همان گونه که قبلاً اشاره شد قرینه بر معنای ولایت در تصرف و امامت در کلام وجود دارد.

۶ - اجماع بر حقانیت ولایت ابوبکر!!

وی نیز می گوید: «و اگر حدیث قابل تأویل نباشد، لااقل اجماع بر حقانیت خلافت ابوبکر و دو نفر دیگر است و این مفید قطع به حقانیت خلافت اوست و ولایت علی را ابطال می نماید؛ زیرا اجماع قطعی و مفاد خبر واحد ظنی است و هیچ تعارضی بین ظنی و قطعی نیست، و لذا باید به قطعی عمل کرده و دلیل ظنی الغا شود. علاوه این که اعتباری به دلیل ظنی در مسأله ولایت نزد شیعه نیست».^(۱)

پاسخ:

اولاً: ابن حجر چگونه ادعای اجماع بر خلافت آن سه نفر کرده در حالی که چنین اجماعی وجود نداشته است.

ثانیاً: بر فرض ثبوت اجماع از آنجا که جهت آن روشن است که با تهدید و تطمیع بوده لذا از اعتبار ساقط است.

ثالثاً: چگونه حدیث ولایت خبر واحد است در حالی که ده ها نفر از علمای اهل سنت آن را نقل کرده اند.

رابعاً: این حدیث از چهارده نفر از صحابه نقل شده است. و ابن حجر در «الصواعق المحرقة» ادعای تواتر حدیث (مروا ابابکر فلیصل بالناس) را کرده با اعتراف به این که هشت نفر از صحابه از جمله عایشه و حفصه آن را نقل کرده اند، ولی

ص: ۱۷۲

حدیث «ولایت» را با نقل چهارده نفر از صحابه حدیث واحد می‌داند!! بلکه ابن حزم در مسأله فروش آب در حدیثی به مجرد روایت چهار نفر از صحابه، در آن ادعای تواتر کرده است.

خامساً: حدیث «ولایت» که شیعه به آن استدلال می‌کند قطعی است؛ خصوصاً این که به ادله دیگر تأیید می‌شود.

ص: ۱۷۳

از جمله احادیثی که در ذیل برخی از آیات آمده و شأن نزول قرار گرفته، «حدیث دار» است. این حدیث از آن جهت که در ابتدای بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله از طرف حضرت صادر شده و متن آن هم دلالت صریح و خوبی بر امامت و خلافت امام علی علیه السلام دارد، جا دارد به طور مفصل به آن پردازیم.

نص حدیث

طبری در تاریخ خود از ابن حمید، از سلمه، از محمد بن اسحاق، از عبدالغفار بن قاسم ابومریم، از منهال بن عمرو، از عبدالله بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب، از ابن عباس، از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل می کند که فرمود: «هنگامی که آیه «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد، حضرت مرا خواست و فرمود: ای علی! خداوند مرا امر کرده که نزدیکان عشیره خود را انداز کنم، لکن دستم به این کار نمی رود و می دانم که هر گاه شروع به این کار کنم از آن ها کار ناشایستی خواهم دید. دست نگه داشتم تا آن که جبرئیل آمد و گفت: ای محمد! اگر آنچه را به آن امر شده ای انجام ندهی پروردگارت تو را عذاب خواهد کرد. پس تو یک صاع طعام درست کن و ران گوسفندی نیز بر آن قرار بده و نیز ظرفی از شیر پر کن. آن گاه بنی عبدالمطلب را جمع کن تا با آن ها سخن بگویم و آنچه را که به آن مأمور شده ام ابلاغ کنم. حضرت می فرماید: من آنچه را که امر شده بودم انجام دادم، سپس بنی عبدالمطلب را دعوت کردم که در آن روز چهل مرد، کمتر یا بیشتر بودند. در میان آن ها عموهای پیامبر،

ابوطالب و حمزه و عباس و ابولهب بودند. بعد از اجتماع آنان پیامبر دستور داد تا طعامی را که آماده کرده بودم حاضر کنم. آن‌ها را آوردم. در ابتدا رسول خدا صلی الله علیه و آله مقداری از گوشت برداشته و با دندان‌های خود جدا کرد و در اطراف سینی قرار داد، آن‌گاه فرمود: به اسم خدا مشغول شوید. همگی از آن استفاده کردند تا سیر شدند ولی به جز جای انگشتان چیزی بر آن ندیدم. و به خداوندی که جان علی به دست او است سوگند، اگر یک نفر از آن‌ها می‌خواست به اندازه همه بخورد غذا حاضر بود. آن‌گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این جماعت را سیراب کن. ظرف شیر را آوردم و همگی از آن آشامیدند تا سیراب شدند. و به خدا سوگند! که اگر یک نفر می‌خواست به اندازه همه بیاشامد شیر وجود داشت.

بعد از غذا همین که پیامبر خواست با آن‌ها سخن بگوید، ابولهب شروع به سخن کرد و گفت: سحر صاحب شما در شما کارساز است!

با این حرف، آنان متفرق شدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله نتوانست با آن‌ها سخن بگوید. حضرت فردای آن روز فرمود: ای علی! این مرد از من پیشی گرفت و آن حرفی که شنیدی را به زبان جاری ساخت و لذا پیش از آن که سخنی بگویم متفرق شدند. تو همان غذاهای دیروز را آماده ساز و سپس آن‌ها را نزد من جمع کن. حضرت می‌فرماید: من غذا را آماده کرده، همان افراد را جمع نمودم. حضرت دستور داد تا غذا حاضر شود. من حاضر نمودم. حضرت همان کار روز قبل را نسبت به غذا تکرار نمود. آنان از آن غذا تناول نمودند و سیر شدند. سپس حضرت فرمود: آنان را سیراب کن. آن ظرف را آوردم و همگی از آن آشامیدند تا سیراب شدند.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله شروع به سخن کرده، فرمود: ای بنی عبدالمطلب! به خدا سوگند! من جوانی را در عرب نمی‌شناسم که برای قومش چیزی بهتر از آنچه من آورده‌ام آورده باشد، من برای شما خیر دنیا و آخرت را آورده‌ام و خداوند مرا امر کرده است که شما را به آن دعوت نمایم. کدام یک از شما است که مرا به این امر کمک کند تا برادر و وصی و جانشین من در میان شما باشد؟ همگی نسبت به این درخواست پیامبر صلی الله علیه و آله سکوت کردند. ولی من در حالی که سنم از همه کمتر بود و... عرض کردم:

ای پیامبر خدا! من وزیر شما بر این امر می شوم. پیامبر دست بر گردن من گذارد و فرمود: «انّ هذا اخی و وصیی و خلیفتی فیکم، فاسمعوا و اطیعوا»؛ «همانا این شخص برادر و وصی و جانشین من در میان شما است. پس به دستورات او گوش فرا داده و او را اطاعت کنید». حضرت می فرماید: آن قوم در حالی که می خندیدند از جای برخاسته و به ابوطالب گفتند: محمّد تو را امر کرده تا به دستور فرزندت گوش فرا داده و او را اطاعت کنی». (۱)

آنچه که جای تأسف است این که گرچه طبری در تاریخ خود این قضیه و واقعه را بدون تحریف نقل کرده ولی در تفسیر خود «جامع البیان» به جای جمله «لیکون اخی و وصیی و خلیفتی» جمله «لیکون اخی و کذا و کذا» و نیز بدل از جمله «انّ هذا اخی و وصیی و خلیفتی» جمله «انّ هذا اخی و کذا و کذا» به کار برده است، تا آن که بر سر مستمعین خود کلاه گذاشته، مبادا به شیعه تمایل پیدا کنند. مگر این که بگوییم این تحریف از ناحیه چاپخانه ها صورت پذیرفته است نه از طرف طبری، ولی به هر تقدیر اشکال بر اهل سنت از این ناحیه وارد است، که احادیث فضایل اهل بیت علیهم السلام را به جهت کلاه گذاشتن بر سر مریدان خود تا مبادا شیعه شوند، تحریف می نمایند.

نوع تحریف دیگری نیز از محمّد حسنین هیکل نویسنده مصری در کتاب «حیات محمّد صلی الله علیه و آله» صورت پذیرفته است؛ زیرا او با آن که این قصه را در چاپ اول کتاب خود آورده (۲) ولی در چاپ های بعد آن را حذف کرده است.

راویان حدیث «دار» از صحابه

واقعه «دار» را گروهی از صحابه نقل کرده اند؛ از قبیل:

۱ - امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام.

۲ - یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله.

۳ - براء بن عازب انصاری.

۴ - ابو رافع مولی رسول الله صلی الله علیه و آله.

ص: ۱۷۶

۱- ۵۲۱. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۲۰.

۲- ۵۲۲. حیاة محمّد صلی الله علیه و آله، ص ۱۰۴.

۵ - عبدالله بن عباس.

۶ - قیس بن سعد بن عباده انصاری.

۷ - ابوبکر بن ابی قحافه.

۸ - عمر بن خطاب.

راویان حدیث «دار» با سند طبری

گروهی از مورخین شیعه و سنی واقعه «دار» را با همان سند طبری نقل کرده اند؛ از قبیل:

۱ - ذهبی. (۱)

۲ - قوشچی حنفی. (۲)

۳ - محمد حسنین هیکل. (۳)

۴ - شیخ مفید رحمه الله. (۴)

۵ - شیخ طوسی رحمه الله. (۵)

۶ - ابن طاووس رحمه الله. (۶)

۷ - شیخ حرّ عاملی رحمه الله. (۷)

و دیگران.

کسانی که مضمون واقعه را نقل کرده اند

برخی از مورخین اهل سنت نیز همین مضمون را نقل کرده اند؛ از قبیل:

۱ - ابن اثیر. (۸)

ص: ۱۷۷

۱- ۵۲۳. تاریخ الذهبی، ص ۱۴۴ و ۱۴۵.

۲- ۵۲۴. شرح تجرید، ص ۴۰۱.

۳- ۵۲۵. حیاة محمد صلی الله علیه وآله، ص ۱۰۴، چاپ اول.

- ٤-٥٢٦. الإرشاد، ج ١، ص ٤٩.
- ٥-٥٢٧. تلخيص الشافى، ج ٢، ص ٥٧.
- ٦-٥٢٨. الردّ على العثمانيه، ص ١٢٩.
- ٧-٥٢٩. اثبات الهداه، ج ١، ص ٢٥٥، رقم ٣٢٧.
- ٨-٥٣٠. الكامل، ج ٢، ص ٦٢.

- ٢ - طبرى. (١)
- ٣ - ابن كثير دمشقى. (٢)
- ٤ - ابو الفداء. (٣)
- ٥ - حلبى. (٤)
- ٦ - زينى دحلان. (٥)
- ٧ - ابن ابى الحديد. (٦)
- ٨ - ابو جعفر اسكافى. (٧)
- ٩ - نووى. (٨)
- ١٠ - خازن. (٩)
- ١١ - بغوى. (١٠)
- ١٢ - ابن كثير. (١١)
- ١٣ - ابن عساكر. (١٢)
- ١٤ - متقى هندى. (١٣)
- ١٥ - حاكم حسانى. (١٤)
- ١٦ - نسائى. (١٥)
- ١٧ - گنجى شافعى. (١٦)

ص: ١٧٨

-
- ١- ٥٣١. الكامل، ج ٢، ص ٦٢.
 - ٢- ٥٣٢. البدايه و النهايه، ج ٣، ص ٣٩.
 - ٣- ٥٣٣. تاريخ ابو الفداء، ج ١، ص ٢٢٤.
 - ٤- ٥٣٤. السيره الحلبيه، ج ١، ص ٣٢٢.

- ٥- ٥٣٥. حاشيه السيره الحلبيه.
- ٦- ٥٣٦. شرح نهج البلاغه، ج ١٣، ص ٢١١.
- ٧- ٥٣٧. النقص على العثمانيه و الجاحظ، ص ٢٤٤.
- ٨- ٥٣٨. مراح لبيد، ج ٢، ص ١١٨.
- ٩- ٥٣٩. تفسير خازن، ج ٣، ص ١٢٧.
- ١٠- ٥٤٠. معالم التنزيل در حاشيه تفسير خازن، ج ٣، ص ١٢١.
- ١١- ٥٤١. تفسير القرآن العظيم، ج ٣، ص ٣٥١.
- ١٢- ٥٤٢. تاريخ دمشق، ج ١، ص ٨٧.
- ١٣- ٥٤٣. كنز العمال، ج ١٥، ص ١١٥.
- ١٤- ٥٤٤. شواهد التنزيل، ج ١، ص ٣٧١ و ٣٧٢.
- ١٥- ٥٤٥. خصائص امير المؤمنين عليه السلام، ص ٢٠٥.
- ١٦- ٥٤٦. كفايه الطالب، ص ٢٠٥.

۱۸ - زرنندی حنفی. (۱)

۱۹ - هیشمی. (۲)

۲۰ - حموئی. (۳)

۲۱ - سیوطی. (۴)

۲۲ - جرجی زیدان. (۵)

۲۳ - احمد بن حنبل. (۶)

۲۴ - حاکم نیشابوری. (۷)

۲۵ - سبط بن جوزی. (۸)

۲۶ - ابن سعد. (۹)

۲۷ - کاند هلوی حنفی. (۱۰)

و دیگران.

علامه امینی رحمه الله می گوید: «حدیث عشیره را تعداد زیادی از امامان و حافظان حدیث از فریقین در صحاح و مسانید نقل کرده اند. و تعدادی نیز که به قول و فکر آن ها توجه می شود بعد از نقل از کنار آن گذشته اند، بدون آن که هیچ گونه اعتراضی در سند یا متن آن داشته باشند. و مورخان اسلامی و دیگران نیز آن را مورد قبول قرار داده اند و در نوشته های تاریخی خود به عنوان واقعه مسلم پذیرفته اند. و لذا در سلک شعر و نثر آورده اند».

از اینجا به خوبی کینه و حقد و نصب و عداوت ابن تیمیه نسبت به امام علی علیه السلام و شیعیان او دانسته می شود؛ زیرا او درباره حدیث «دار» می گوید: «این حدیث در هیچ

ص: ۱۷۹

۱- ۵۴۷. نظم درر السمطین، ص ۸۳.

۲- ۵۴۸. مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۳۰۲.

۳- ۵۴۹. فرائد السمطین، ج ۱، ص ۸۶.

۴- ۵۵۰. ترتیب جمع الجوامع، ج ۶، ص ۳۹۲؛ الدر المنثور، ج ۵، ص ۹۷.

۵- ۵۵۱. تاریخ التمدن الحدیث، ج ۱، ص ۳۱.

- ٦-٥٥٢. المسند، ج ١، ص ١٨٩.
- ٧-٥٥٣. المستدرک علی الصحیحین، ج ٣، ص ١٢٣.
- ٨-٥٥٤. تذکره الخواص، ص ٤٤.
- ٩-٥٥٥. الطبقات الکبری، ج ١، ص ١٨٧.
- ١٠-٥٥٦. حیاہ الصحابہ، ج ١، ص ٨١.

یک از کتاب های مسلمانان وجود ندارد، نه در صحاح و نه در مسانید و سنن و مغازی و تفسیر»^(۱) با بیان و ادله و سندهایی که آوردیم ما بطلان و کذب گفتار او به دست آمد.

صحت سند حدیث

در صحت سند حدیث «دار» جای هیچ گونه شک و شبهه ای نیست. برخی ادعای صحت حدیث کرده و برخی دیگر نیز اعتراف به تواتر آن نموده اند. اینک به برخی از کلمات اشاره می کنیم:

۱ - ابن ابی الحدید در شرح خود بر نهج البلاغه هنگام نقل این واقعه می گوید: «أنه روی فی الخبر الصحیح...»؛ «همانا این واقعه در خبر صحیح نقل شده است».

۲ - متقی هندی در «کنز العمال»^(۲) نقل کرده که طبری این حدیث را تصحیح کرده است. تأیید بر این نسبت این که طبری این خبر را در تاریخ خود بدون هیچ اعتراضی نقل کرده است و عده ای دیگر نیز با همان سند این حدیث را نقل کرده اند، بدون آن که اعتراضی نسبت به سند آن داشته باشند. و به همین جهت است که طبری نتوانسته در سند آن خدشه نماید، لذا در صدد تحریف متن برآمده است. همان گونه که قبلاً به آن اشاره شد.

۳ - ابوجعفر اسکافی معتزلی در ردّ خود بر حافظ این حدیث را تصحیح سندی کرده است.^(۳)

۴ - شیخ مفید رحمه الله می گوید: «و ذلك فی حدیث الدار الذی اجمع علی صحته نقاد الآثار»؛ «و آن حدیث «دار» است که نقادین آثار، اجماع بر صحت آن نموده اند».^(۴)

۵ - ابوالصلاح حلبی در «تقریب المعارف» می گوید: «و قد اطبق الناقلون من الفریقین علی هذا النقل کنقلهم المعجزات»؛ «ناقلین از فریقین بر نقل این واقعه، همانند نقل معجزات اتفاق دارند».^(۵)

ص: ۱۸۰

۱- ۵۵۷. منهاج السنه، ج ۴، ص ۸۰.

۲- ۵۵۸. کنز العمال، ج ۱۵، ص ۱۱۳.

۳- ۵۵۹. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۲۴۴.

۴- ۵۶۰. الإرشاد، ص ۴۹ و ۵۰.

۵- ۵۶۱. تقریب المعارف، ص ۱۳۵.

۶- احمد بن حنبل در «المسند» حدیث را با سند صحیح نقل کرده است. (۱)

۷- ابن اثیر در «الکامل» قصه را از مسلمات تاریخی برشمرده است. (۲)

۸- این حدیث از روایات «تفسیر طبری» و ابن ابی حاتم رازی و بغوی به حساب می آید. کسانی که ابن تیمیه در «منهاج السنه» به آن کتب استدلال کرده است. او طبری و ابن ابی حاتم و برخی دیگر از مفسرین را این گونه توصیف می کند که آنان از جمله کسانی هستند که روایات جعلی را نقل نمی کنند. (۳) و نیز می گوید: اینان کسانی هستند که در اسلام زبان صادقی داشته و تفاسیرشان متضمن منقولاتی است که در تفسیر به آن ها اعتماد می شود. (۴)

۹- این حدیث از جمله روایات کتاب «المختاره» ضیاء مقدسی است که الترام به صحت احادیث آن داده است، و نیز حافظ ابن حجر برای اثبات صحت یکی از احادیث می گوید: «این حدیث از جمله احادیثی است که ضیاء مقدسی در «المختاره» از «المعجم الکبیر» نقل کرده است»، و ابن تیمیه تصریح کرده که احادیث «المختاره» اصح و اقوی از احادیث مستدرک است. (۵)

۱۰- قصه «دار» از جمله فضایل ده گانه ای است که به امیرالمؤمنین اختصاص دارد و در حدیث صحیح از ابن عباس نقل شده است. (۶)

نقد ابن کثیر

ابن کثیر بعد از نقل حدیث «دار» در صدد تضعیف آن به روایت ابن اسحاق برآمده است، به این طریق که در سند آن ابومریم عبدالغفار بن قاسم است که به تعبیر او شیعه کذاب می باشد. علی بن مدینی او را متهم به جعل حدیث کرده و دیگران نیز او را تضعیف نموده اند. (۷)

ص: ۱۸۱

۱- ۵۶۲. مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۱.

۲- ۵۶۳. الکامل، ج ۲، ص ۲۲.

۳- ۵۶۴. منهاج السنه، ج ۷، ص ۱۳.

۴- ۵۶۵. همان.

۵- ۵۶۶. فتح الباری، ج ۷، ص ۲۱۷.

۶- ۵۶۷. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۲.

۷- ۵۶۸. البدایه و النهایه، ج ۳، ص ۵۳.

پاسخ:

اتهام راویان احادیثی که در آن نقل فضایل اهل بیت علیهم السلام است؛ خصوصاً روایاتی که دلالت بر خلافت امام علی علیه السلام دارد، و نسبت آن‌ها به جعل، امری عادی در بین اهل سنت؛ خصوصاً امثال ابن کثیر است. این کار حتی در میان خودشان رواج داشته است که مجرد این که یک راوی هم عقیده و هم مذهب او نبوده او را تضعیف نموده اند. شاهد این مطلب این است که ابن کثیر در جایی دیگر از کتابش تصریح به وثاقت ابومریم کرده است. (۱)

و از جمله کسانی که تصریح به وثاقت ابومریم کرده، شعبه است. (۲)

ابن عقده نیز از جمله کسانی است که شهادت به وثاقت او داده است. او که از بزرگان محدثین مورد وثوق در قرن چهارم است، ابن عدی از او نقل می کند که گفته: من از ابن عقده شنیدم که ابومریم را ستایش می کرد و در مدح او از حد تجاوز نمود... (۳)

دلالت حدیث

با تأملی در حدیث «دار» پی می بریم که این روایت از جمله احادیثی است که دلالت صریح بر امامت و خلافت و جانشینی امام علی علیه السلام نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله دارد.

بنابراین می توان گفت که اسلام از ابتدای ظهور و بروز خود سه اصل مهم را به مردم گوشزد کرده است: یکی شهادت به وحدانیت خداوند، و دیگری شهادت به نبوت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سوم شهادت به ولایت و وصایت علی بن ابی طالب علیه السلام. در آخر امر رسالت نیز اعتراف و شهادت به این سه امر مهم در روز غدیر خم از مردم گرفته شد. و پیامبر با این کار دین را بر آن‌ها کامل کرد و از دار دنیا رحلت نمود.

بررسی شبهات

بررسی شبهات

اهل سنت از آنجا که مشاهده کرده اند این حدیث دلالت خوبی بر امامت و خلافت

ص: ۱۸۲

۱- ۵۶۹. البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۲۸۸.

۲- ۵۷۰. لسان المیزان، ج ۴، ص ۴۲، رقم ۱۲۳.

۳- ۵۷۱. همان، ص ۴۳.

بلافصل حضرت علی علیه السلام دارد در صدد برآمده اند تا از هر طریق ممکن در سند یا دلالت آن خدشه کنند، اینک به بررسی هر یک از شبهات می پردازیم:

۱ - عدم تخریب شیخین

شیخ سلیم البشیری می گوید: «عامه برای سند این حدیث اعتباری قائل نیستند، و از طرفی دیگر بخاری و مسلم آن را نقل نکرده اند».(۱)

پاسخ:

اولاً: همان گونه که اشاره شد عده ای از علمای اهل سنت حدیث «دار» را معتبر دانسته و برخی نیز آن را ارسال مسلم کرده اند. احمد بن حنبل نیز آن را به سند صحیح در مسند خود نقل کرده است.

ثانیاً: به تصریح بخاری و مسلم چه بسیار از احادیثی که به جهت خوف طولانی شدن کتابشان نقل نکرده اند، و این طور نیست که هر چه حدیث صحیح السند باشد آن را نقل کرده باشند. این مطلب نه تنها مورد اتفاق اهل سنت است بلکه خود شیخین نیز به آن اشاره کرده اند.(۲)

ثالثاً: این که بخاری و مسلم این حدیث را نقل نکرده اند به جهت آن است که با رأی و عقیده آن دو در خلافت سازگاری نداشته است. و همین سبب اساسی در اعراض از نقل بسیاری از احادیث است. آن ها می ترسند که این گونه روایات مستمسکی برای شیعه و بر ضد آن ها شود و لذا با وجود علم به آن ها، کتمان نموده اند. و کسی که سیره بخاری را در مقابل امیرالمؤمنین و سایر اهل بیت علیهم السلام بداند که چگونه قلم او هنگام رسیدن به فضایل اهل بیت خشک شده یا می شکند، هرگز از عدم نقل این حدیث و امثال آن تعجب نمی کند.

۲ - ضعف سند

ابن تیمیه در سند روایت طبری مناقشه کرده، می گوید: در سند آن ابومریم کوفی

ص: ۱۸۳

۱- ۵۷۲. المراجعات.

۲- ۵۷۳. المنهاج فی شرح صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۷؛ زاد المعاد، ج ۴، ص ۶۰.

است که اجماع بر ترک او است. و احمد او را غیر ثقه و ابن المدینی او را متهم به جعل حدیث کرده است.

و نیز در سند ابن ابی حاتم به جهت وجود عبدالله بن عبد القدوس در آن مناقشه کرده و گفته: دارقطنی او را تضعیف کرده و نسائی او را غیر ثقه معرفی کرده است. و ابن معین می گوید: او چیزی به حساب نمی آید، او رافضی خبیثی است. (۱)

پاسخ:

۱ - قبلاً اشاره کردیم که عده ای از علمای اهل سنت، حدیث «دار» را توثیق کرده و برخی نیز آن را از مسلمات تاریخی دانسته اند.

۲ - تضعیف این گونه روایات همانند دیگران به جهت وجود اشخاصی است که متّصف به تشیع اند، با آن که خودشان تصریح به صداقت آن ها دارند. و می دانیم که تضعیف هایی که جنبه مذهبی دارد بی اعتبار است.

۳ - در مورد ابومریم، برخی از رجالین اهل سنت او را مورد مدح قرا داده اند، که از آن جمله ابن عقده است. او مدح ابومریم را از حدّ گذرانده است. (۲) و شعبه او را ستایش نموده است. (۳)

ذهبی درباره او می گوید: «او دارای اعتنا به علم و رجال بوده است». (۴)

خوشبختانه خودشان تصریح به سبب تضعیف ابومریم کرده اند، که به جهت تشیع او بوده است. در حالی که ابن حجر و دیگران تصریح دارند بر این که تشیع راوی به وثاقت و صدق او و در نتیجه صحّت روایت او ضرری وارد نمی کند. (۵) شاهد این مطلب این است که صاحبان صحاح، حتّی بخاری و مسلم از ده ها نفر از شیعیان روایت نقل کرده اند.

۴ - احمد بن حنبل قضیه «دار» را با سند صحیح نقل کرده که در آن ابومریم وجود

ص: ۱۸۴

۱- ۵۷۴. منهاج السنه، ج ۴، ص ۸۱-۸۳.

۲- ۵۷۵. لسان المیزان، ج ۴، ص ۴۳.

۳- ۵۷۶. همان.

۴- ۵۷۷. میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۶۴۱.

۵- ۵۷۸. ر.ک: مقدمه فتح الباری.

ندارد. (۱) و بر فرض ضعف برخی از اسناد، از آنجا که حدیث «دار» مستفیض است برخی از سندها می تواند برخی دیگر را تقویت کند، و لذا ضعف برخی از رجال حدیث در بعضی از سندها مضرّ به حدیث نیست.

۵ - در مورد عبدالله بن عبد القدوس نیز برخی از رجالین او را توثیق نموده اند که از آن جمله ابن حجر در «تقریب التهذیب» است که او را «صدوق» معرفی کرده است و نیز در «تهذیب التهذیب» از محمد بن عیسی نقل کرده که او ثقة است. و نیز ابن حبان او را در زمره ثقات به حساب آورده است. و او از رجال ترمذی است. و می دانیم که مدح این دسته مقدم بر جرح دیگران است؛ زیرا جرح دیگران جنبه مذهبی دارد، به جهت این که او در ظاهر شیعه بوده است. و لذا ابن عدی می گوید: عموم روایاتش در فضایل اهل بیت علیهم السلام است. آیا می توان کسی که فضایل اهل بیت را نقل کرده به مجرد این عمل نیکو او را تضعیف نمود؟

۳ - احتیاج به تواتر

ابن تیمیه همچنین می گوید: «شیعه امامیه در باب امامت به حدیث احتجاج نمی کند مگر در صورتی که متواتر باشد؛ زیرا امامت نزد آن ها از اصول دین است، و هرگز این حدیث به حدّ تواتر نرسیده است».

پاسخ:

اولاً: استدلال ما به این حدیث بر اهل سنت است و از آنجا که آن ها در باب اثبات امامت به هر حدیثی استدلال می کنند؛ چه متواتر باشد یا خبر واحد، لذا می توانیم بر آن ها به این حدیث احتجاج نماییم.

ثانیاً: شیعه امامی اگر به این حدیث در باب امامت امیرالمؤمنین استدلال می کند از آن جهت است که با اضافه به طریقی که در مصادر روایی خود دارد، آن را به حدّ تواتر و یقین می رساند.

ص: ۱۸۵

ثالثاً: شیعه در اثبات امامت امیرالمؤمنین تنها به این روایت تمسک نمی کند، بلکه روایات بسیار دیگری نیز هست که با ضمیمه به آن ها ولایت حضرت امیرعلیه السلام به طور حتم و یقین به اثبات می رسد.

۴ - وصیت به امور شخصی

برخی می گویند: پیامبر صلی الله علیه و آله در آن جلسه حضرت علی علیه السلام را به امور شخصی وصیت کرده، نه به امر امامت و خلافت و جانشینی خود و لذا ربطی به این جهت ندارد.

پاسخ:

کسی که صدر و ذیل روایت را ملاحظه کند، پی خواهد برد که «حدیث دار» مربوط به زعامت و خلافت است؛ زیرا:

اولاً: پیامبر در ابتدا می فرماید: «من برای شما خیر دنیا و آخرت آورده ام و خداوند مرا امر کرده که شما را به آن دعوت کنم، چه کسی است که مرا در این امر یاری کند تا وصی من در میان شما باشد».

ثانیاً: بعد از کلمه «وصی»، «خلیفتی» آمده، و خلیفه به معنای جانشین در تمام امور از جمله حاکمیت و سیاست است.

ثالثاً: پیامبر صلی الله علیه و آله در ذیل حدیث امر نمود تا از حضرت علی علیه السلام اطاعت کرده و به دستورات او گوش فرا دهند و این با امامت و ولایت و عمومیت وصایت سازگاری دارد.

۵ - خلافت در بین اهل بیت پیامبر علیهم السلام

برخی می گویند: حدیث «دار» دلالت بر وصایت و خلافت حضرت علی علیه السلام در بین اهل بیت پیامبر دارد نه خلافت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بر عموم مسلمانان.

پاسخ:

اولاً: این احتمال خلاف اجماع مرکب است؛ زیرا هر کس که قائل است به این که امام علی علیه السلام جانشین رسول خدا در اهل بیت او است معتقد به خلافت عامه است

ص: ۱۸۶

و هر کس که خلافت در محدوده اهل بیت را قبول ندارد در مورد عموم را نیز قبول ندارد، احتمال و قول سوم خلاف اجماع مرکب است. و کلمه «فیکم» که در حدیث آمده دلالت بر اختصاص به خلافت در اهل بیت پیامبر ندارد؛ زیرا اجماع است بر عدم فرق بین عشیره پیامبر و غیر آن، و نیز منجر به اجتماع عام و خلیفه خاص می شود که هیچ کس به آن قائل نیست.

ثانیاً: به قرینه صدر حدیث که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من یؤازرنی علی هذا الامر» که مقصود، امر نبوت و رسالت است، خلافت و وصایت نیز در شأن رسالت خواهد بود که به طور حتم با معنای امامت و رهبری و هدایت عموم مسلمین سازگاری دارد.

۶ - عدم اعتبار خلافت صبی

برخی می گویند: از آنجا که حضرت علی علیه السلام در آن سن بالغ نبوده و خلافت برای بالغ است، لذا استخلاف او ارزشی ندارد.

پاسخ:

اولاً: وقتی شخص پیامبر صلی الله علیه و آله امام علی علیه السلام را وصی برای بعد از خودش قرار داد تا جانشین او در تمام شؤوناتش گردد دیگر جای چه اعتراضی است؟

ثانیاً: هیچ کس در خلافه الهی شخصی، بلوغ را شرط نکرده است؛ زیرا خداوند متعال در مورد حضرت یحیی علیه السلام فرمود: «وَأَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا»؛^(۱) «ما به او در سنین کودکی حکم [نبوت دادیم.» و نیز حضرت عیسی علیه السلام در گهواره فرمود: «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي مَبْرُكًا...»؛^(۲) «همانا من بنده خدایم که به من کتاب عطا فرموده و مرا پیام آور و مبارک قرار داد.»

از اینجا استفاده می شود که در رسیدن شخص به کمالات و مقامات، هرگز بلوغ یا شرط سنی خاصی اعتبار نیست.

ثالثاً: این اشکال در حقیقت اجتهاد در مقابل نصّ و یا به تعبیر دیگر اعتراض به

ص: ۱۸۷

۱- ۵۸۰. سوره مریم، آیه ۱۲.

۲- ۵۸۱. سوره مریم، آیه ۳۰.

رسول خداصلی الله علیه وآله است؛ زیرا پیامبر فرمود: تو برادر و وصی و جانشین من هستی. دیگر بعد از این نصّ جای اعتراض نیست. از همین نصّ استفاده می شود که بلوغ در خلافت شرط نیست.

۷ - شأن نزول دیگر

محمود زعبی در «البینات» می گوید: «آنچه که در صحاح درباره شأن نزول آیه « وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ » آمده، غیر از این واقعه است؛ زیرا در «صحيحین» از ابن عمر و ابوهریره غیر از این قصه نقل شده است. آن دو می گویند: هنگامی که آیه فوق نازل شد رسول خداصلی الله علیه وآله قریش را دعوت کرده و در جایی آن ها را جمع نمود و آن ها را به طور خصوص و عموم نصیحت و انذار کرد و فرمود: ای بنی کعب بن لؤی خودتان را از آتش نجات دهید. ای فاطمه دختر محمد خودت را از آتش نجات بده. (۱)

پاسخ:

۱ - جالب توجه است که عبدالله بن عمر در وقت نزول آیه که سال سوّم بعثت است سنّش نزدیک به یک سال بوده است. و نیز ابوهریره هفده سال بعد از نزول آیه اسلام آورده است. حال چگونه این واقعه را نقل می کنند؟ پس حدیث از این جهت ارسال دارد.

۲ - در این روایت که از صحيحین نقل شده، پیامبرصلی الله علیه وآله دخترش فاطمه علیها السلام را مورد خطاب قرار داده و می فرماید: خودت را از آتش «جهنم» نجات بده، با آن که مطابق روایات اهل بیت علیهم السلام هنوز حضرت زهراعلیها السلام در سال نزول آیه متولد نشده است؛ زیرا در سال پنجم بعثت یعنی دو سال بعد از نزول آیه حضرت به دنیا آمده است، حال چگونه ممکن است که پیامبر او را مخاطب قرار داده باشد. و مطابق روایات اهل سنت بنا بر قول ابن عبدالبر ولادت حضرت زهراعلیها السلام در سال دوم بعثت و بنا بر قول دیگران پنج سال قبل از بعثت بوده است. حال چگونه ممکن است کودکی که هنوز به حدّ بلوغ

ص: ۱۸۸

نرسیده مورد عتاب قرار گیرد، خصوصاً با در نظر گرفتن این که اهل سنت معتقدند که دختر از سنین پانزده سالگی مورد خطاب تکالیف شرعی قرار می گیرد. لذا از این جهت نیز این روایت مورد تضعیف واقع می شود.

۳ - خداوند متعال در آیه « وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ » دستور به انذار عشیره نزدیک پیامبر را داده است در حالی که مطابق روایت صحیحین پیامبر اقوام دور خود را؛ از قبیل بنی کعب بن لؤی و قریش و بنی قصی و بنی عبدمناف را نیز انذار کرده است. (۱)

علامه طباطبایی رحمه الله می فرماید: «این روایت با آیه انطباق ندارد؛ زیرا طبق این روایت پیامبر انذار را به عموم قریش تعمیم داده است در حالی که آیه تصریح به عشیره نزدیک پیامبر دارد که بنی عبدالمطلب یا بنی هاشم است». (۲)

۴ - خطابی که مناسب با شروع دعوت است، دعوت مردم به توحید و رسالت و اعتقاد به معاد است تا این که مردم داخل در ایمان گردند نه آن که آن ها را در ابتدا از عذاب بترساند.

۵ - بر فرض صحّت این روایت و نظایر آن، با روایت سابق قابل جمع است؛ زیرا می توان گفت که پیامبر صلی الله علیه و آله در ابتدا هر یک از سران قوم را انذار کرده و آخر امر امام علی علیه السلام را به عنوان خلیفه و وصی خود معرفی کرده است، ولی یا ابوهریره و ابن عمر در روایت تصرف کرده و آخر واقعه را ذکر نکرده اند، و یا آن که بخاری حدیث را تقطیع کرده و ذیل آن که دلالت بر امامت و رهبری امام علی علیه السلام دارد را نقل نکرده است.

۸ - تعارض حدیث دار با ادله خلافت ابوبکر

صاحب مواقف در ردّ حدیث «دار» می گوید: این حدیث با ادله ای که دلالت بر خلافت ابوبکر دارد معارض است و لذا مورد قبول نیست.

پاسخ:

اولاً: ما هیچ دلیلی بر امامت و خلافت ابوبکر نداریم.

ص: ۱۸۹

۱- ۵۸۳. در المنشور، ج ۶، ص ۳۲.

۲- ۵۸۴. المیزان، ج ۱۹، ص ۳۳۴.

ثانیاً: بر فرض وجود دلیل بر خلافت ابوبکر، چرا این حدیث را ابطال کنیم؟ بلکه وظیفه داریم که به جهت وجود نصّ بر خلافت امام علی علیه السلام خلافت ابوبکر را زیر سؤال ببریم؛ زیرا ادله ای که آنان ادعا می کنند قطعاً نصّ نبوی نیست، بلکه عمده اجماع اهل حلّ و عقد است.

۹ - عدم وجود نصّ جلی

همو می گوید: حدیث «دار» صحیح نیست؛ زیرا دلیل قطعی داریم بر این مطلب که نصّ جلی وجود ندارد و گرنه باید متواتر می بود. و دیگر این که اگر چنین نصّی وجود داشت باید علی با ابوبکر در امر امامت به معارضه می پرداخت. و دیگر این که با وجود صلابتی که اصحاب در دین داشتند، چگونه ممکن است با وجود نصّ از آن پیروی نکرده باشند.

پاسخ:

اولاً: حصول تواتر مشروط به نبود شبهه است که برای اهل سنت امر مشتبه شده است، بلکه بالاتر از شبهه، تعصّبی که دارند مانع یقین آن ها از راه تواتر و راه های دیگر به مسأله امامت امیرالمؤمنین علیه السلام شده است.

ثانیاً: جای تقاضای دلیل متواتر در این واقعه و موقعیت نیست؛ زیرا عموم قریش و بسیاری از انصار در ابتدا با حضرت علی علیه السلام دشمنی و حسادت داشتند و به جز عده ای اندک در ابتدا به حضرت ارادت نداشتند و لذا چگونه ممکن است با این تعداد اندک، تواتر حاصل شود.

ثالثاً: چه کسی گفته که امیرالمؤمنین اعتراضی نسبت به خلافت ابوبکر نداشته است، ما این مطلب را به طور مستقل در مقاله ای به اثبات رسانده ایم.

رابعاً: این که ادعا شده که عموم صحابه در دین صلابت داشته اند نیز حرف صحیحی نیست؛ زیرا همان گونه که در بحث «عدالت صحابه» به اثبات رساندیم مطابق برخی از آیات و روایات، تعدادی از صحابه مشکل ضعف در دین داشته و اهل معصیت و نافرمانی بوده اند، و لذا مورد سرزنش در قرآن و روایات پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفته اند.

ص: ۱۹۰

ابن تیمیه در ادامه اشکال خود بر حدیث «دار» می گوید: «مطابق نصّ روایت دار، پیامبر بنی عبدالمطلب را که چهل مرد بودند جمع کرد... در حالی که در آن زمان به این تعداد جمعیت نبودند».

پاسخ:

۱ - از کجا چنین ادعا می کند؟ ممکن است که این تعداد از معروف و غیر معروف بوده اند.

۲ - شاید تعبیر از عبدالمطلب به جهت تغلیب باشد که شامل غیر بنی عبدالمطلب نیز بشود یا بالعکس. و لذا در برخی تواریخ آمده که: آنان حاضر شدند در حالی که با آن ها چند نفر از بنی عبدالمطلب بود.

۳ - در برخی روایات بعد از ذکر عدد چهل تصریح به کم و زیاد آن کرده است.

۴ - بر فرض که راوی در ذکر عدد اشتباه کرده باشد، ولی دلالت بر بطلان اصل واقعه ندارد.

چرا ابوطالب دعوت را نپذیرفت؟

برخی می گویند: با وجود ابوطالب علیه السلام خصوصاً با اعتقاد شما به این که او مؤمن به رسول خداصلی الله علیه وآله بوده چرا او دعوت رسول خداصلی الله علیه وآله به مؤازره را قبول نکرده است؟

در رابطه با این سؤال می گوییم:

اولاً: او کسی بود که ایمان خود را از قریش به جهت دفاع از رسول خداصلی الله علیه وآله مخفی می داشت، و لذا جای آن نبود که ابوطالب در ابتدای رسالت پیامبرصلی الله علیه وآله عقیده خود را ابراز کرده و در نتیجه، پیامبر را بی پناه گذارد؛ زیرا با همین حالت تقیه ای که داشت توانست امر پیامبر را پیش برده، از بسیاری توطئه ها که بر ضدّ پیامبر تصمیم گیری می شد جلوگیری کند.

ثانیاً: از آنجا که حضرت ابوطالب علیه السلام می دانست که وصی و جانشین رسول خداصلی الله علیه وآله فرزندش حضرت علی علیه السلام است لذا در هر بار از جواب دادن ساکت شد.

چرا شروع دعوت از عشیره شد؟

ممکن است کسی این سؤال به ذهن او خطور کند که چرا حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله دعوت خود را به امر خداوند از عشیره خود شروع کرد؟ در پاسخ این سؤال می گوییم:

اولاً: با پذیرش عشیره پیامبر صلی الله علیه وآله، می توانست در سایه آن ها مقصد و مرام خود را پیش برده و از تعرّض دشمنان در امان بماند.

ثانیاً: اگر خلاف این روش بود مردم سؤال می کردند که تو هنوز قوم خود را اصلاح نکرده ای، چگونه می خواهی به اصلاح ما پردازی و لذا ضرب المثلی معروف است: چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است.

ص: ۱۹۲

از جمله احادیثی که می‌توان بر ولایت و امامت و خلافت حضرت علی علیه السلام استدلال نمود، حدیث «وصایت» است. حدیثی که در آن به صراحت سخن از وصی بودن حضرت علی علیه السلام برای پیامبر صلی الله علیه و آله به میان آمده است. این گونه احادیث به جهت صراحت و نصّ آن‌ها بر ولایت و امامت حضرت علی علیه السلام مورد دستبرد وسیع اهل سنت و مدرسه خلفا واقع شده است، ولی در عین حال متون روایی و تاریخی آن‌ها از این گونه احادیث خالی نبوده است. اینک جا دارد درباره این احادیث بحث داشته باشیم.

الفاظ حدیث

گرچه مدرسه خلفا در طول تاریخ در صدد محو احادیث «وصایت» به انحای مختلف بر آمده است، ولی در عین حال از این گونه احادیث که دلالت صریح بر امامت و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام دارد به طور وفور در مصادر اهل سنت یافت می‌شود. اینک به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱ - پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از نزول آیه شریفه «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» و وقوع آن قصه معروف، خطاب به علی بن ابی طالب علیه السلام در محضر جماعتی از قریش فرمود: «إِنَّ هَذَا أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي فَيَكُمُ فَاَسْمَعُوا لَهُ وَاطِيعُوا!»؛ همانا این - علی علیه السلام - برادر من و وصی و خلیفه من در میان شما است، پس گوش به دستورات او داده و از او اطاعت کنید. (۱)

ص: ۱۹۳

۲ - طبرانی به سند خود از سلمان نقل می کند که گفت: به رسول خدا صلی الله علیه وآله عرض کردم: برای هر پیامبری وصی است، وصی شما کیست؟ پیامبر در جواب سؤال من ابتدا سکوت کرد. بعد از مدتی که مرا دید، فرمود: ای سلمان! من با سرعت خدمتت رسیدم و عرض کردم: لَیْسَکَ. فرمود: آیا می دانی که وصی موسی چه کسی بود؟ گفتیم: یوشع بن نون. فرمود: برای چه؟ عرض کردم: زیرا او اعلم مردم در آن زمان بود. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: همانا وصی و موضع سرّ من و بهترین کسی که بعد از خود می گذارم که وعده مرا عملی کرده و دینم را نیز عملی خواهد ساخت، علی بن ابی طالب است. (۱)

۳ - ابویوب انصاری می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله به دختر خود فاطمه علیها السلام فرمود: «أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ اطَّلَعَ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَاخْتَارَ مِنْهُمْ أَبَاكَ فَبَعَثَهُ نَبِيًّا، ثُمَّ اطَّلَعَ الثَّانِيَةَ فَاخْتَارَ بَعْلَكَ فَاوْحَى إِلَيَّ فَاَنْكَحْتَهُ وَاتَّخَذْتَهُ وَصِيًّا»؛ «آیا می دانی که خداوند عزوجل توجّهی بر اهل زمین کرد و از میان آن ها مرا اختیار نموده و به رسالت مبعوث کرد. آن گاه توجه دیگری بر زمین نمود، شوهرت را انتخاب کرد. سپس به من وحی فرستاد که او را به همسری تو در آورم و وصی خود گردانم». (۲)

۴ - ابوسعید خدری می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «أَنَّ وَصِيَّي وَمَوْضِعَ سَرِّي وَخَيْرَ مَنْ اِتْرَكَ بَعْدِي وَيَنْجِزُ عِدَّتِي وَيَقْضِي دِينِي عَلِيٌّ بَنُ ابِي طَالِبٍ»؛ «همانا وصی و موضع سرّ من و بهترین کسی که بعد از خود می گذارم که به وعده من عمل کرده و دین مرا پیاده خواهد نمود، علی بن ابی طالب است». (۳)

۵ - انس بن مالک می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله وضو گرفت و دو رکعت نماز گزارد و خطاب به من فرمود: «أَوَّلَ مَنْ يَدْخُلُ عَلَيْكَ مِنْ هَذَا الْبَابِ أَمَامَ الْمُتَّقِينَ وَسَيِّدَ الْمُسْلِمِينَ وَيَعْسُوبَ الدِّينِ وَخَاتَمَ الْوَصِيِّينَ»؛ «اول کسی که از این درب بر تو وارد خواهد شد امام متّقین و سید مسلمین و رهبر دین و خاتم اوصیا است...».

ص: ۱۹۴

-
- ۱- ۵۸۶. المعجم الكبير، ج ۶، ص ۲۲۱؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۳.
- ۲- ۵۸۷. مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۵۳؛ منتخب كنز العمال، ج ۵، ص ۳۱؛ المعجم الكبير، ج ۵، ص ۲۰۵؛ جمع الجوامع، حدیث ۴۲۶۱.
- ۳- ۵۸۸. كنز العمال، ج ۲۲، ص ۲۰۹، ح ۱۱۹۲.

انس می گوید: در این هنگام علی علیه السلام وارد شد. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: ای انس! چه کسی آمد؟ عرض کردم: علی. پیامبر در حالی که خشنود بود به استقبال او رفته و حضرت را در بغل گرفت... (۱).

۶ - بریده از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل می کند که فرمود: «لکلّ نبی وصی و وارث و أنّ علیاً وصی و وارثی»؛ «برای هر پیامبری وصی و وارث است و همانا علی وصی و وارث من است». (۲)

۷ - ابن ابی الحدید از کتاب «الفردوس» و نیز از احمد بن حنبل نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «كنت انا وعلی نوراً بین یدی اللّٰه عزّ و جلّ قبل ان یخلق آدم باربعه عشر عاماً، فلما خلق آدم قسّم ذلك النور وجعله جزئین، فجزء انا و جزء علی. ثمّ انتقلنا حتی صرنا فی عبدالمطلب، فكان لی النبوه و لعلی الوصیه»؛ «من و علی نوری بودیم نزد خداوند عزّوجلّ قبل از این که آدم به چهارده هزار سال خلق شود. هنگامی که آدم را خلق کرد این نور را تقسیم کرده و دو جزء نمود، جزئی من و جزء دیگر علی بود. آن گاه منتقل شدیم تا به عبدالمطلب رسیدیم. برای من نبوت و برای علی وصیت انتخاب شد». (۳)

۸ - و نیز از ابی مخنف نقل کرده: هنگامی که خبر به حدیفه رسید که علی علیه السلام به ذاقار رسیده و مردم در صدد پراکنده شدن هستند، او اصحاب علی علیه السلام را دعوت کرده، آن ها را موعظه و به یاد خدا انداخت و ترغیب به زهد و رغبت در آخرت نمود و به آن ها فرمود: «الحقوا بأمر المؤمنین ووصی سید المرسلین فانّ من الحق ان تنصروه»؛ «به امیرالمؤمنین ملحق شوید، او که وصی سید المرسلین است. حقّ در آن است که او را یاری کنید». (۴)

ص: ۱۹۵

-
- ۱- ۵۸۹. حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۳؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۲، ص ۴۸۶؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۴۵۰.
 - ۲- ۵۹۰. تاریخ ابن عساکر، ج ۳، ص ۵؛ الریاض النضره، ج ۲، ص ۱۷۸؛ مناقب ابن المغازلی، ص ۲۰۰، رقم ۲۳۸؛ ذخائر العقبی، ص ۷۱؛ مناقب خوارزمی، ص ۵۰؛ کنوز الحقائق، ص ۱۲۱.
 - ۳- ۵۹۱. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۷۱؛ الریاض النضره، ج ۲، ص ۱۶۴.
 - ۴- ۵۹۲. شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۸۷.

۹ - بیهقی روایتی نقل می کند که در آن آمده است: «جبرائیل هدیه ای از جانب خداوند به رسول خود داد تا به پسر عم و وصی خود علی بن ابی طالب برساند... (۱)»

۱۰ - انس می گوید: ما به سلمان گفتیم که از پیامبر سؤال کند وصی او کیست؟ سلمان عرض کرد: ای رسول خدا! وصی شما کیست؟

حضرت فرمود: ای سلمان! وصی موسی چه کسی بود؟ عرض کرد: یوشع بن نون. حضرت فرمود: «همانا وصی و وارث من که دین مرا عملی کرده و به وعده من وفا خواهد کرد، علی بن ابی طالب است» (۲).

روایات بسیار دیگری در این زمینه وجود دارد. هر کس قصد دنبال کردن روایات «وصیت» را دارد به کتاب «علی و الوصیه» از نجم الدین عسکری مراجعه کند؛ زیرا او «۲۵۰» حدیث در این باره از مصادر اهل سنت نقل کرده است.

ابن ابی الحدید می گوید: «و اما وصیت؛ شکی نیست نزد ما که علی علیه السلام وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، گرچه در این مطلب برخی از کسانی که منسوب به عنادند با آن مخالفت کرده اند» (۳).

راویان حدیث از صحابه

احادیث «وصایت» را جماعت بسیاری از صحابه نقل کرده اند؛ از قبیل: امام علی بن ابی طالب علیه السلام، سلمان، ابویوب انصاری، انس بن مالک، بریده حصیب، عمرو بن عاص، ابوذر غفاری، امام حسن علیه السلام، امام حسین علیه السلام، حسان بن ثابت، فضل بن عباس، نعمان بن عجلان، عبدالله بن ابی سفیان، ابوالهیشم بن تیهان، سعید بن قیس، حجر بن عدی، خزیمه بن ثابت، عمرو بن حمق، عبدالله بن عباس، مغیره بن حارث، اشعث بن قیس کندی.

ص: ۱۹۶

۱- ۵۹۳. المحاسن والمساوی، ج ۱، ص ۶۲-۶۵.

۲- ۵۹۴. جواهر المطالب، ص ۲۰؛ سمط النجوم، ج ۲، ص ۴۸۷؛ الرياض النضرة، ج ۵۲، ص ۱۷۸؛ ذخائر العقبی، ص ۷۱ تذکره الخواص، ص ۴۳.

۳- ۵۹۵. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۴۰.

راویان حدیث از تابعین

احادیث «وصایت» را عده ای از تابعین نیز نقل کرده اند؛ از قبیل:

جرید بن عبدالله بجلی، نجاشی شاعر قیس بن عمرو، محمد بن ابوبکر، منذر بن حمیضه، عبدالرحمن بن جعیل، نصر بن عجلان، مالک اشتر، عمر بن حارث انصاری، عبدالرحمن بن ذؤیب. (۱)

راویان حدیث «وصایت» از عامه

احادیث وصایت را بسیاری از علمای اهل سنت نقل کرده اند؛ امثال:

۱ - ابن عساکر دمشقی. (۲)

۲ - ابن مغازلی شافعی. (۳)

۳ - خوارزمی حنفی. (۴)

۴ - محب الدین طبری شافعی. (۵)

۵ - ذهبی. (۶)

۶ - قندوزی حنفی. (۷)

۷ - گنجی شافعی. (۸)

۸ - طبری شافعی. (۹)

۹ - هیشمی شافعی. (۱۰)

۱۰ - متقی هندی. (۱۱)

ص: ۱۹۷

۱- ۵۹۶. معالم المدرستین، ج ۱، ص ۴۲۳.

۲- ۵۹۷. تاریخ امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۳، ص ۵، ح ۱۰۲۱.

۳- ۵۹۸. مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۲۰۰.

۴- ۵۹۹. المناقب، ص ۴۲.

۵- ۶۰۰. ذخائر العقبی، ص ۷۱.

- ٦-٦٠١. ميزان الاعتدال، ج ٢، ص ٢٧٣.
- ٧-٦٠٢. ينابيع الموده، ص ٧٩.
- ٨-٦٠٣. كفايه الطالب، ص ٦٢٠.
- ٩-٦٠٤. رياض النضره، ج ٢، ص ٢٣٤.
- ١٠-٦٠٥. مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١١٣.
- ١١-٦٠٦. كنز العمال، ج ٦، ص ١٥٤.

۱۱ - ابونعیم اصفهانی. (۱)

۱۲ - ابن ابی الحدید. (۲)

۱۳ - ابن طلحه شافعی. (۳)

۱۴ - حمّوئی. (۴)

۱۵ - منّوی. (۵)

۱۶ - ابن صباغ مالکی. (۶)

۱۷ - حاکم نیشابوری. (۷)

۱۸ - سبط بن جوزی. (۸)

۱۹ - احمد بن حنبل. (۹)

۲۰ - ابویعلی. (۱۰)

۲۱ - یعقوبی. (۱۱)

۲۲ - مسعودی. (۱۲)

راه های تصحیح سند

احادیث «وصایت» را می توان از راه های گوناگونی تصحیح سندی نمود:

۱ - مضمون احادیث «وصایت» به جهت نقل فراوان از صحابه و تابعین به حدّ تواتر رسیده و لذا احتیاج به بررسی سندی ندارد.

۲ - یکی از راه های تصحیح حدیث آن است که متن آن را با احادیث دیگر که همین

ص: ۱۹۸

۱- ۶۰۷. حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۳.

۲- ۶۰۸. شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۱۶۹.

۳- ۶۰۹. مطالب السؤل، ص ۲۱.

۴- ۶۱۰. فرائد السمطین، ج ۱، ص ۱۴۵.

- ۵- ۶۱۱. كنوز الحقائق در حاشیه جامع الصغير، سيوطی، ج ۱، ص ۷۱.
- ۶- ۶۱۲. الفصول المهمه، ص ۲۸۱.
- ۷- ۶۱۳. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۷۲.
- ۸- ۶۱۴. تذکره الخواص، ص ۴۳.
- ۹- ۶۱۵. مناقب علی علیه السلام.
- ۱۰- ۶۱۶. مسند ابی یعلی، ج ۴، ص ۳۴۵، ح ۲۴۵۹.
- ۱۱- ۶۱۷. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۱.
- ۱۲- ۶۱۸. مروج الذهب، ج ۲، ص ۶۰.

مضمون در آن‌ها با سند صحیح آمده تقویت نماییم، و این مطلبی است که محدّثین سنی و شیعی به طور جزم مورد قبول قرار داده‌اند.

در مورد احادیث «وصایت» می‌توان گفت که مضمون این احادیث در روایات دیگر؛ از قبیل حدیث «غدیر» و «ثقلین» و دیگر احادیث به سند صحیح آمده است. و احادیث می‌توانند همدیگر را تقویت کنند. و می‌دانیم که این دو حدیث نیز همان وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله در شأن امام علی علیه السلام است.

۳ - گرچه احادیث «وصایت» از حیث سند در حدّ احادیث دیگر که دلالت بر امامت و خلافت اهل بیت دارد نیست، ولی هنگامی که ثابت شد این به جهت غرض ورزی اهل سنت بوده؛ زیرا هدفی در نابودی این گونه احادیث صریح بر ولایت و امامت حضرت علی علیه السلام داشته‌اند، لذا از این جهت کمی نقل مشکلی ایجاد نمی‌کند.

دلالت حدیث وصایت

«وصایت» در لغت به معنای عهد است. گفته می‌شود: اوصی الی فلان؛ یعنی به او عهد کرد. حال اگر متعلّق وصیت معین گردد، بر همان مورد تعیین شده حمل می‌شود، ولی در صورتی که مورد وصیت معین نگردد حمل بر تمام مواردی که تعلق وصیت به آن ممکن است، می‌شود؛ از باب مثال می‌گوییم: فلان شخص وصیت به ثلث اموال خود یا به ایتم خود نمود. مشخص است که این وصیت خاص است به مورد خود. ولی اگر مورد وصیت را مشخص نکند حمل بر مطلق می‌شود.

در مورد روایات «وصایت» که درباره حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام وارد شده، همگی از قسم دوم است که مورد وصیت مشخص نشده و یا بر امور دینی و شؤونات اجتماعی منطبق شده است. در نتیجه می‌توانیم عهد و وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله را بر مطلق شؤونات حضرت حمل نماییم که از آن جمله مسأله زعامت و امامت و حاکمیت بر مسلمین است.

با این بیان جواب فضل بن روزبهان به خوبی داده می شود. چون او می گوید: گاهی «وصی» گفته می شود و از آن وصایت در علم و هدایت و حفظ قوانین شرع و تبلیغ علم و معرفت اراده می شود.

علامه شیخ علی بحرانی می گوید: «آنچه که از معنای وصی در وقت اطلاق این کلمه معروف است، معنای قائم مقامی موصی بودن در جمیع شؤونات او از تصرفات و ولایت و... است... حال اگر علی علیه السلام وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله است پس او قائم مقام حضرت در تنفیذ احکام و سیاست امت و دیگر شؤونات پیامبر است. پس علی علیه السلام خلیفه و امام بعد از رسول خدا است؛ زیرا برای امامت و خلافت معنایی جز قائم مقامی در تمام شؤونات نیست... (۱).

وصی در کتب امام سابقه

با مراجعه به تاریخ پی می بریم که امام علی بن ابی طالب علیه السلام حتی در کتب امت های پیشین به عنوان «وصی رسول خاتم» معروف بوده است.

نصر بن مزاحم و خطیب بغدادی نقل کرده اند که امام علی علیه السلام در مسیرش به صفین، بر لشکرش در صحرا عطش شدیدی وارد شد. حضرت آن ها را بر بالای صخره ای آورد. و با کمک آن ها سنگی را از جا کند. از زیر سنگ آب جاری شد و لشکر از آن آب خورده و سیراب شدند. نزدیک آن صخره دیر راهی قرار داشت. او که مطلع از جریان شد نزد حضرت آمده، عرض کرد: این دیر به خاطر این آب ساخته شده است، و مطابق آنچه که در کتاب های ما آمده، سنگ بر روی این آب را به جز نبی یا وصی نبی برنخواهد داشت. (۲).

نقد کلام ابن ابی الحدید

ابن ابی الحدید در توجیه احادیث «وصایت» از حیث معنا می گوید: «... مقصود ما

ص: ۲۰۰

۱- ۶۱۹. منار الهدی، ص ۲۰۷ و ۲۰۸.

۲- ۶۲۰. وقعه صفین، ص ۱۴۵؛ تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۳۰۵.

از وصایت و وصیت، نصّ و خلافت نیست، لکن اموری است که اگر آشکار شود اشرف و اجلّ است...» (۱).

پاسخ:

۱ - ایشان کلمه «وصیت» را از معنای اصلی آن بدون هیچ بینه و سببی خارج کرده است. البته این کار، روش همیشگی او و اصحابش در توجیه روایات اهل بیت علیهم السلام می باشد.

۲ - ایشان در لفظی که مطلق است ادّعی تقیید می کند، و لذا باید بر این ادّعی خود شاهی اقامه کند که وجود ندارد.

۳ - وصیت بدون نصّ از جانب موصی بر وصی به طور یقین تحقّق نمی یابد. حال اگر ابن ابی الحدید اصل وصایت حضرت علی علیه السلام را قبول دارد، چگونه ادّعا می کند که مقصود ما از وصیت، نصّ نیست.

۴ - مسلمانان همگی این مطلب را به خوبی می دانند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نه اموال زیادی را به جا گذاشت و نه اولاد صغاری را که احتیاج به وصیت به آن ها داشته باشد تا بر وصایت خود وصی معین کند.

آری، او از آنجا که پدر امت است، احتیاج دارد که شخصی را که همانند او دلسوز این امت است به عنوان وصی برای این امت معین کند، تا قیام به وظایف او در میان آنان نماید.

۵ - با مراجعه به کلمات روایات «وصایت» پی به مورد وصایت که همان امامت و رهبری امت است خواهیم برد؛ زیرا در برخی از روایات، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «برای من نبوت و برای علی وصایت است». و نیز در حق علی علیه السلام فرمود: «او خاتم اوصیا است». این تعبیرات با معنای خلافت و امارت سازگاری دارد.

اشتهار امام علی علیه السلام به لقب «وصی»

اشتهار امام علی علیه السلام به لقب «وصی»

با مراجعه به تاریخ صحابه و تابعین پی خواهیم برد که آن ها در سخنان خود هر جا

ص: ۲۰۱

که مناسب می دیدند، حضرت را به عنوان «وصی رسول خداصلی الله علیه وآله» معرفی می کردند. اینک به برخی از این عبارات اشاره می کنیم:

الف) وصیت در نثر

الف) وصیت در نثر

با مراجعه به کتب تاریخ پی می بریم که حضرت امیرمؤمنان علیه السلام نزد صحابه به لقب «وصی» معروف بوده اند. اینک به برخی از عبارات اشاره می کنیم:

۱ - وصیت در خطبه ابودر

ابودر در عهد خلافت عثمان در کنار درب مسجد رسول خداصلی الله علیه وآله ایستاد و خطبه ای ایراد کرد. در آن خطبه آمده است: «... ومحمّد وارث علم آدم وما فضل به النبیون، وعلی بن ابی طالب وصی محمّد و وارث علمه...»؛ «... و محمدصلی الله علیه وآله وارث علم آدم و تمام فضایل انبیا است. و علی بن ابی طالب وصی محمد و وارث علم او است...»^(۱).

۲ - وصیت در خطبه مالک اشتر

مالک بن حارث اشتر بعد از بیعت با امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به مردم گفت: «ایها الناس! هذا وصی الاوصیاء و وارث علم الانبیاء، العظیم البلاء، الحسن العناء، الّذی شهد کتاب الله بالایمان ورسوله بجنه الرضوان، من کملت فیہ الفضائل ولم یشک فی سابقته وعلمه وفضله الأواخر والأوائل»؛ «ای مردم! این وصی اوصیا و وارث علم انبیا است. او کسی است که ابتلائات بزرگ و کارهای خوبی را انجام داد. کسی که کتاب خدا شهادت به ایمان او داده و رسول خدا او را به بهشت بشارت داده است. کسی که فضایل در او کامل شده، در سابقه و علم و فضل او آخرین و اولین شکی نداشته اند...»^(۲).

۳ - وصیت در خطبه عمرو بن حمق خزاعی

هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام مردم را در کوفه جمع کرد و درباره رفتن به صفین برای جنگ با معاویه با آنان سخن می گفت، عمرو بن حمق از جا برخاست و امام را مورد خطاب قرار داد و عرض کرد: «یا امیرالمؤمنین! انّی ما احببتک ولا بایعتک علی

١-٦٢٢. تاريخ يعقوبى، ج ٢، ص ١٧١.

٢-٦٢٣. تاريخ يعقوبى، ج ٢، ص ١٧٨.

قرابه بینی و بینک ولا- اراده مال تؤتینه ولا التماس سلطان ترفع ذکرى به، ولکننى احببتک بخصال خمس: إنک ابن عم رسول الله صلى الله عليه وآله ووصيه وابوالذريه التى بقيت فينا من رسول الله صلى الله عليه وآله واسبق الناس إلى الاسلام واعظم المهاجرين سهماً فى الجهاد؛ «ای امیرالمؤمنین! من به جهت خویشی بین خودم و تو یا قصد مالی که به من عطا کنی یا درخواست سلطنتی که مرا با آن بالا بری تو را دوست نداشته و با تو بیعت نکرده ام، ولی من تو را به پنج خصلت دوست دارم: تو پسر عموی رسول خداصلی الله علیه وآله و وصی او و پدر ذریه رسول خدایی که در بین ما باقی مانده است. و تو اسبق مردم به اسلام و از همه مهاجرین سهم بیشتری در جهاد داری...» (۱).

۴ - وصیت در نامه محمد بن ابوبکر

محمد بن ابوبکر در نامه ای به معاویه چنین می نویسد: «فکیف - یا لک الویل - تعدل نفسک بعلی وهو وارث رسول الله صلى الله عليه وآله ووصيه وابو ولده واؤل الناس له اتباعاً و آخرهم به عهداً، یخبره بسرّه و یشرکه فی امره»؛ «... پس چگونه - ای وای بر تو - خودت را در کنار علی می گذاری در حالی که او وارث رسول خدا و وصی او و پدر اولاد او است. او اول کسی است که پیامبر را متابعت کرده و آخر کسی است که رسول خدا به او عهد نموده است. حضرت او را خبر سرتی می داد و شریک در امر خود می نمود» (۲).

۵ - وصیت در نامه عمرو بن عاص

عمرو بن عاص در نامه ای که به معاویه می نویسد، چنین می گوید: «فأما ما دعوتنی إلیه... واعانتی ایاک علی الباطل و اختراط السیف فی وجه علی وهو اخو رسول الله صلى الله عليه وآله ووصيه ووارثه وقاضی دینه و منجز وعده و زوج ابنته...»؛ «اما آنچه که مرا به آن دعوت می کنی... و این که از من می خواهی که تو را بر باطل کمک کنم و بر روی علی شمشیر بکشم در حالی که او برادر رسول خداصلی الله علیه وآله و وصی و وارث او و پیاده کننده دین او و عمل کننده به وعده او و همسر دختر او است...» (۳).

ص: ۲۰۳

۱- ۶۲۴. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ۲۸۱.

۲- ۶۲۵. وقعه صفین، ص ۱۱۸؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۰۸.

۳- ۶۲۶. مناقب خوارزمی، ص ۱۲۵؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۸.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در گفتاری فرمود: «انا اخو رسول الله ووصیه...»؛ «من برادر رسول خدا و وصی اویم...» (۱).

خوارج بر امام علی علیه السلام ایراد گرفته که تو وصیت خود را ضایع کردی. حضرت در جواب آن ها فرمود: «أما قولكم أنني كنت وصياً فضيحت الوصيه فانّ الله عزّ وجلّ يقول: «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتِطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ» افرایتم هذا البيت لو لم يحجّ إليه احد كان البيت يكفر؟ انّ هذا البيت لو تركه من استطاع إليه سبيلاً كفر، وانتم كفرتم بترككم ايای لا انا بتركي لكم...»؛ «اما گفتار شما که من وصی بودم ولی وصیت خود را ضایع کردم، خداوند عزوجل می فرماید: «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتِطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ»؛ (۲) «و برای خدا بر مردم است که آهنگ خانه [او] کنند، آن ها که توانایی رفتن به سوی آن دارند. و هر کس کفر ورزد [و حج را ترک کند، به خود زیان رسانده، خداوند از همه جهانیان، بی نیاز است. به من خبر دهید، اگر کسی به حج نرود، آیا حج کافر شده است؟ این خانه را هر کس که مستطیع رفتن به سوی آن است نرود، کافر شده است. و شما به جهت رها کردن من کافر شدید نه این که من به جهت رها کردن شما کافر شده باشم» (۳).

و نیز در اثنای خطبه ای فرمود: «انا عبدالله واخو رسوله لا يقولها احد قبلي ولا بعدى الا كذب. ورثت نبی الرحمة ونكحت سیده نساء هذه الامه، وانا خاتم الوصيين»؛ «من بنده خدا و برادر رسولش می باشم، کسی قبل از من و بعد از من چنین سخنی نمی گوید جز آن که دروغ گو است. من وارث نبی رحمتم و با بزرگ زنان این امت ازدواج نمودم. و من خاتم اوصیایم» (۴).

و نیز در جایی دیگر می فرماید: «لا يقاس بآل محمّد من هذه الأمه احد، ولا يسوى بهم من جرت نعمتهم عليه ابدأ. هم اساس الدين... ولهم خصائص حقّ الولاية وفيهم

ص: ۲۰۴

۱- ۶۲۷. پیشین، ص ۱۲۵.

۲- ۶۲۸. سوره آل عمران، آیه ۹۷.

۳- ۶۲۹. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۹۲.

۴- ۶۳۰. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۰۸.

الوصیه والوراثه...»؛ «هیچ کس از این امت به آل محمد قیاس نمی شود... آنان اساس دین اند... و برای آنان است خصوصیات حق ولایت و در میان آنان است وصیت و وراثت...» (۱).

۷ - وصیت در خطبه امام حسن علیه السلام

حضرت امام مجتبی علیه السلام در خطبه ای که بعد از شهادت پدرش ایراد کرد، فرمود: «انا الحسن بن علی وانا ابن النبی وانا ابن الوصی...»؛ «من حسن بن علی ام، من پسر پیامبرم. و من پسر وصیم...» (۲).

۸ - وصیت در خطبه امام حسین علیه السلام

امام حسین علیه السلام در روز دهم محرم خطبه ای را در مقابل لشکر یزید ایراد کرد و در آن خطبه فرمود: «اما بعد فانسبونی فانظروا من انا؟ ثم ارجعوا إلی انفسکم وعاتبوها هل یجوز لکم قتلی وانتهاک حرمتی. الست ابن بنت نبیکم وابن وصیه وابن عمّه...»؛ «اما بعد؛ نسب مرا به یاد آورید و تأمل کنید که من کیستم؟ آن گاه به خود رجوع کنید و نفس خود را عتاب نمایید، آیا برای شما کشتن و هتک حرمت من روا است. آیا من پسر دختر پیامبر شما و پسر وصی او و پسر عموی او نیستم؟...» (۳).

(ب) وصی در شعر

برخی از صحابه و تابعین، حضرت امیرمؤمنان علیه السلام را در اشعار و رجزهای خود با لقب «وصی» توصیف کرده اند. و این خود دلالت بر مشهور بودن حضرت به این لقب و ثبوت آن نزد صحابه و تابعین داشته است. اینک به برخی از این اشعار اشاره می کنیم:

۱ - وصی در شعر عبدالله بن ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب:

و منّا علی ذاک صاحب خیر

و صاحب بدر یوم سالت کتابه

وصی النبی المصطفی و ابن عمّه

فمن ذا یدانیه و من ذا یقاربه (۴)

ص: ۲۰۵

۱ - ۶۳۱. نهج البلاغه، خطبه دوم.

۲ - ۶۳۲. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۷۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۴۶.

٣-٦٣٣. تاريخ طبري، ج ٢، ص ٣٢٩؛ تاريخ ابن اثير، ج ٤، ص ٥٢.

٤-٦٣٤. شرح ابن ابى الحديد، ج ١، ص ١٤٣.

۲ - وصی در شعر ابوالهیثم بن تیهان (بدری):

قل للزیر و قل لطلحه انا

نحن الذین شعارنا الانصار

نحن الذین رأَت قریش فعلنا

یوم القلب اولئک الکفار

کنا شعار نبینا و دثاره

یفدیه منا الروح و الابصار

ان الوصی امامنا و ولینا

بَرَح الخفاء و باحت الأسرار(۱)

۳ - وصی در شعر مردی از ازد در روز جمل:

هذا علی و هو الوصی

اخاه یوم النجوه النبی

و قال هذا بعده الولی

وعاه واع و نسی الشقی(۲)

۴ - وصی در شعر غلامی از بنی ضبّه (جنگ جمل):

نحن بنی ضبه اعداء علی

ذاک الذی یعرف قدماً بالوصی

و فارس الخیل علی عهد النبی

ما انا عن فضل علی بالعمی

لکننی انعی ابن عفان التقی

انّ الولي طالب ثار الولي (٣)

٥ - زياد بن لييد انصاري (جنگ جمل):

كيف ترى الانصار في يوم الكلب

انا اناس لا نبالي من عطب

و لا نبالي في الوصي من غضب

و انما الانصار جد لا لعب

هذا على و ابن عبدالمطلب

نصره اليوم على من قد كذب

من يكسب البغي فبئسما اكتسب (٤)

٦ - حجر بن عدى (جنگ جمل):

يا ربنا سلّمنا لنا علياً

سلّم لنا المبارك المضيّا

المؤمن الموحد التقيا

لا خطل الرأي و لا غويا

بل هاديا موفقا مهدياً

و احفظه ربّي و احفظ النبيا

فيه فقد كان له ولياً

ثم ارتضاه بعده وصياً (٥)

ص: ٢٠٦

۲- ۶۳۶. همان.

۳- ۶۳۷. همان.

۴- ۶۳۸. همان، ص ۱۴۵.

۵- ۶۳۹. همان.

٧ - خزيمه بن ثابت (جنگ جمل):

أعائش خلى عن على و عيبه

بما ليس فيه انما انت والده

وصى رسول الله من دون اهله

و انت على ما كان من ذاك شاهده (١)

٨ - زحر بن قيس جعفى (جنگ جمل):

اضربكم حتى تقرّوا لى

خير قریش كلّها بعد النبى

من زانه الله و سمّاه الوصى

انّ الولى حافظ ظهر الولى

كما الغوى تابع امر الغوى (٢)

٩ - زحر بن قيس جعفى (جنگ صفين):

فصلّى الاله على احمد

رسول المليك تمام النعم

رسول المليك من بعده

خليفتنا القائم المدّعم

علياً عنيت وصى النبى

نجالد عنه غواه الأمم (٣)

١٠ - اشعث بن قيس:

اتانا الرسول رسول الامام

فُسِّرَ بمقدمه المسلمونا

رسول الوصى وصى النبي

له السبق و الفضل فى المؤمنين(٤)

١١ - نعمان بن عجلان انصارى (جنگ صفين):

كيف التفرق و الوصى امامنا

لا كيف الا حيره و تخاذلاً

لا تغبنن عقولكم لا خير فى

من لم يكن عند البلابل عاقلاً

و ذروا معاويه الغوى و تابعوا

دين الوصى لتحمدوه آجلاً(٥)

١٢ - وصيت در نامه محمد بن عبدالله بن الحسن:

محمد بن عبدالله بن الحسن هنگام خروجش بر منصور عباسى نامه اى به او

ص: ٢٠٧

١- ٦٤٠. شرح ابن ابى الحديد، ج ١، ص ١٤٦.

٢- ٦٤١. همان، ص ١٤٧.

٣- ٦٤٢. همان.

٤- ٦٤٣. همان.

٥- ٦٤٤. همان، ص ١٤٩.

نوشت که در آن آمده است: «... و همانا پدر ما علی، وصی و امام بود، پس چگونه شما ولایت او را به ارث بردید در حالی که اولاد او زنده اند»^(۱).

۱۳ - وصیت در شعر مأمون:

مأمون عباسی بعد از آن که به جهات خاصّ سیاسی امام رضا علیه السلام را به جانشینی خود منصوب کرد، در شعری به وصایت حضرت علی علیه السلام تذکر داده، چنین گفت:

ألام علی حبّی الوصی ابا حسن

و ذلك عندی من اعاجیب ذا الزمن^(۲)

و نیز گفت:

و من غاوٍ یغصّ علی غیظاً

إذا أدنیت اولاد الوصی^(۳)

مقابلہ مدرسہ خلفا با نصوص «وصایت»

مقابلہ مدرسہ خلفا با نصوص «وصایت»

با مراجعه به تاریخ پی می بریم که مدرسہ خلفا به هر نحو ممکن در صدد مقابلہ شدید با احادیث «وصایت» بر آمدند؛ زیرا دلالت این احادیث بر امامت و خلافت امام علی علیه السلام قوی و تمام است. اینک به برخی از این مقابلات اشاره می کنیم:

۱ - مقابلہ عمر بن خطاب

ابن ابی الحدید مناظره ای را که بین عمر بن خطاب و ابن عباس اتفاق افتاده، به طور مفصّل در شرح نهج البلاغه خود آورده است. از جمله مطالبی را که عمر در آن مناظره به ابن عباس می گوید، این است که: «... ای عبداللّٰه! خون های شتران به گردن تو باشد اگر از من کتمان کنی، آیا در نفس علی چیزی از امر خلافت است؟ گفتم: آری. فرمود: آیا او گمان می کند که رسول خداصلی الله علیه وآله بر او نصّ کرده است؟ گفتم: آری، و زیادتر از آن بگویم، از پدرم راجع به آنچه که علی علیه السلام ادّعا می کند سؤال کردم، فرمود: راست می گوید... آن گاه عمر گفت: پیامبر در مرضش اراده کرد تا تصریح به نام علی کند من از آن جلوگیری کردم...^(۴).

ص: ۲۰۸

- ٢-٦٤٦. شرح ابن ابى الحديد، ج ٢، ص ٢٢.
- ٣-٦٤٧. المحاسن و المساوئ، بيهقى، ج ١، ص ١٠٥.
- ٤-٦٤٨. شرح ابن ابى الحديد، ج ١٢، ص ٢١ و ٢٠.

بخاری در صحیح خود از اسود نقل کرده که کسی نزد عایشه گفت: پیامبر بر علی وصیت کرده است. عایشه گفت: چه کسی این حرف را زده است؟ من پیامبر را دیدم در حالی که او را به سینه چسبانیده بودم. طشتی را طلب کرد و در آن قی نمود سپس از دار دنیا رحلت کرد. نمی دانم که چگونه بر علی وصیت کرده است. (۱)

اشکال:

اولاً: این روایات با آنچه که مورخان ذکر کرده اند مخالفت دارد.

عبداللہ بن عمر می گوید: رسول خداصلی الله علیه وآله در مرض مرگ خود فرمود: برادرم را بخوانید تا بیاید. ابوبکر آمد. حضرت از او اعراض کرد. سپس فرمود: برادرم را بخوانید تا بیاید. عثمان آمد. حضرت از او نیز اعراض فرمود. آن گاه علی را خواست، و او را با پارچه خود پوشاند و خود را بر روی او انداخت. حضرت علی علیه السلام که از نزد رسول خدا خارج شد از او سؤال کردند که پیامبر به شما چه فرمود؟ حضرت فرمود: مرا هزار باب علم تعلیم نمود که از هر بابی هزار باب مفتوح می شد. (۲)

ابن سعد می گوید: رسول خداصلی الله علیه وآله در مرضش فرمود: برادرم را بخوانید. علی را صدا زدند. حضرت فرمود: نزد من آی. حضرت می گوید: من نزدیک رسول خدا آمدم. پیامبر بر من تکیه کرد و دائماً بر این حالت بود. او با من سخن می گفت به حدی که آب دهان حضرت بر من اصابت می نمود، تا آن که جان حضرت گرفته شد و بدن او در دامان من سنگینی کرد. (۳)

ام سلمه می گوید: قسم به کسی که به او قسم یاد می کنم، علی نزدیک ترین مردم از حیث عهد به رسول خداصلی الله علیه وآله بود. صبح هنگامی به عیادت او آمدم در حالی که سؤال می کرد: علی آمد؟ علی آمد؟ فاطمه علیها السلام عرض کرد: گویا شما او را به دنبال کاری فرستادید. من گفتم: علی علیه السلام آمد. من گمان کردم که پیامبر با او کاری دارد، لذا از اتاق

ص: ۲۰۹

۱- ۶۴۹. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۸۶؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۵.

۲- ۶۵۰. البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۳۹۶.

۳- ۶۵۱. طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۵۱.

خارج شدیم و کنار در نشستیم. من نزدیک ترین مردم به در بودم. مشاهده کردم که رسول خدا خودش را بر روی علی انداخت و شروع به گفتن نجوا و اسرار بر او نمود تا آن که از دنیا رحلت نمود. پس علی علیه السلام نزدیک ترین مردم به رسول خدا از حیث عهد و وصایت است. (۱)

ثانیاً: در احادیث عایشه تعارض وجود دارد. ابن عساکر نقل می کند که دو زن به عایشه گفتند: ای ام المؤمنین! ما را از علی خبر بده؟ او گفت: چه چیزی سؤال می کنید از کسی که دستش را در جایی از بدن رسول خداصلی الله علیه و آله قرار داد که روح و نفس او در دست حضرت قرار گرفت و آن را بر صورت خود مالید... (۲)

و نیز از عایشه نقل می کند که گفت: رسول خدا هنگام وفاتش در حالی که در خانه من بود، فرمود: حبیبم را صدا زنید بیاید... علی را صدا زدند، آمد. همین که چشمان حضرت به او افتاد پارچه ای که بر روی پیامبرصلی الله علیه و آله بود بر روی حضرت علی علیه السلام انداخت و در دامان او بود تا از دار دنیا رحلت فرمود. (۳)

ثالثاً: آیا وصیت تنها به این است که انسان هنگام جان کندن به کسی سفارش و وصیت کند؟ یا آن که قبل از احتضار، انسان وصیت های خود را می کند. آیا پیامبر از سال سوم بعثت بر امام علی علیه السلام وصیت نکرد؟ آیا پیامبر او را دروازه شهر علم و خانه حکمت و کشتی نجات امت معرفی نکرد؟ آیا او را در روز غدیر به عنوان ولایت و وصایت معرفی نفرمود؟ ... آیا معنای این ها جز وصایت است.

رابعاً: احتجاج به قول خصم صحیح نیست. شکی نیست که عایشه با حضرت علی علیه السلام مشکل داشته و دشمن او بوده است و این مطالب قابل انکار نیست. و لذا در انکار وصایت حضرت نمی توان به حدیث عایشه استناد نمود.

شاهد این مدعا آن است که ابن سعد از عایشه نقل می کند: هنگامی که مرض رسول خداصلی الله علیه و آله شدت یافت از خانه بیرون آمد در حالی که پاهای او بر زمین کشیده

ص: ۲۱۰

۱- ۶۵۲. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۸؛ ترجمه امام علی علیه السلام از ابن عساکر، ج ۳، ص ۱۴.

۲- ۶۵۳. تاریخ ابن عساکر، ج ۳، ص ۱۵.

۳- ۶۵۴. همان.

می شد و دو نفر، یکی عباس بن عبدالمطلب و یک نفر دیگر زیر بغل های او را گرفته بودند. راوی می گوید: این قصه را بر عبدالله بن عباس نقل کردم، او گفت: آیا می دانی آن کسی که عایشه اسمش را نبرد، چه کسی بوده است؟ گفتم: خیر. ابن عباس گفت: او علی بن ابی طالب بود. عایشه دوست نداشت که علی را به خیر یاد کند. (۱)

بخاری این قصه را گرچه نقل کرده ولی ذیل آن را حذف کرده است. البته ابن سعد آن را با سند صحیح آورده است. (۲)

ابوالفرج اصفهانی می گوید: هنگامی که خبر شهادت علی علیه السلام به عایشه رسید، سجده شکر به جای آورد. آن گاه این شعر را قرائت نمود:

فألقت عصاها واستقرّ بها النوى

كما قرّ عيناً بالإياب المسافر (۳)

خامساً: آری، نگذاشتند که پیامبر وصیت خود و سفارشات خود را در حق اهل بیت و در رأس آن ها حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام مکتوب کند؛ گرچه پیامبر صلی الله علیه وآله در اواخر عمرش اصرار شدید بر آن داشت، و لذا تقاضای قلم و دوات نمود تا بنویسد ولی - مع الاسف - ایشان را به هدیان گویی نسبت داده و مانع از نوشتن وصیت او شدند. (۴)

۳ - مقابله مورّخین و راویان با احادیث وصایت

۳ - مقابله مورّخین و راویان با احادیث وصایت

از آنجا که اشتها لقب «وصی» برای امام علی علیه السلام با سیاست مدرسه خلفا و اهل سنت مناسبت ندارد، لذا آنان سعی بلیغ نمودند تا به هر نحو ممکن با این احادیث مقابله کنند. اینک به برخی از انواع مقابله ها با نصوص «وصایت» اشاره می کنیم:

الف) حذف و تبدیل

از جمله انواع مقابله، حذف برخی از حدیث رسول خدا صلی الله علیه وآله و تبدیل آن به کلمه مبهم است. این نوع تحریف را در عبارات طبری و ابن اثیر در تفسیر آیه «وَأَنْذِرْ»

ص: ۲۱۱

۱- ۶۵۵. طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۲۹.

۲- ۶۵۶. صحیح بخاری، باب مرض النبی صلی الله علیه وآله، ج ۵، ص ۱۳۹.

٣-٦٥٧. مقاتل الطالبين، ص ٤٣.

٤-٦٥٨. صحيح بخارى، ج ٤، ص ٣١، كتاب الجهاد، باب جوائز الوفد؛ صحيح مسلم، كتاب الوصيه، ج ١١، ص ٨٩.

عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» (۱) مشاهده می کنیم؛ زیرا آن دو، کلام رسول خدا صلی الله علیه وآله که در حق امام علی علیه السلام فرمود: «انت اخی و وصیی و خلیفتی فیکم» را تحریف کرده و به جای کلمه «وصیی و خلیفتی» کلمه «کذا و کذا» آورده اند.

(ب) حذف تمام روایت

از جمله انواع تحریف و مقابله با احادیث «وصایت» حذف تمام روایت با اشاره به حذف است.

از جمله مثال هایی که می توان بر آن زد، این که: محمد بن ابوبکر نامه ای به معاویه دارد که در کتاب «وقعه صفین» از نصر بن مزاحم و «مروج الذهب» از مسعودی، تفصیل آن آمده است. محمد بن ابوبکر در آن نامه به فضایل امام علی علیه السلام اشاره کرده است که از آن جمله به وصایت امام و جانشینی ایشان از پیامبر صلی الله علیه وآله و اعتراف معاویه در جواب او به آن اشاره شده است.

ولی طبری و ابن اثیر آن را حذف کرده اند، با آن که سند خود را به آن دو کتاب ذکر می کنند، ولی بر این عملکرد خود چنین عذر می آورند که عموم مردم تحمل شنیدن آن را ندارند! و اما ابن کثیر بعد از این دو نفر تنها به نامه محمد بن ابوبکر اشاره می کند و در آخر نیز می گوید: در آن غلظت و شدت وجود دارد. (۲)

(ج) حذف بدون اعلام

از جمله انواع تحریف و مقابله با احادیث و اخبار «وصایت» حذف عنوان «وصایت» است بدون آن که به آن اشاره کنند، که از آن جمله می توان به قصیده صحابی انصاری نعمان بن عجلان در حوادث سقیفه اشاره کرد.

او در شعر خود می گوید:

وقلتم: حرام نصب سعد و نصبکم

عتیق بن عثمان حلال ابابکر

واهل ابوبکر لها خیر قائم

وانّ علیاً اخلق بالأمر

ص: ۲۱۲

۱- ۶۵۹. سوره شعراء، آیه ۲۱۴.

۲- ۶۶۰. البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۳۱۴.

وكان هواناً في علي و أنه

لأهل لها يا عمرو من حيث لا تدري

وكان هواناً بعون الله يدعو الى الهدى

وينهى عن الفحشاء والبغى والنكر

وصى النبي المصطفى وابن عمه

وقاتل فرسان الضلالة والكفر(۱)

تمام قصیده را ابن عبدالبر در «الاستیعاب» در ترجمه نعمان بن عجلان آورده است، ولی دو بیت اخیر را که در آن اشاره به ثنا بر امام علی علیه السلام و تصریح به وصایت او است حذف کرده است.

ابن اثیر جزری نیز در «اسد الغابه» در ترجمه او همین تحریف را انجام داده است. و همچنین هر کس که بعد از او آمده، همین جنایت را کرده است.

و از جمله مثال هایی را که از این نوع می توان به آن اشاره کرد، تحریفی است که ابن اثیر در تاریخ خود در مورد خطبه امام حسین علیه السلام انجام داده است. خطبه حضرت را طبری و ابن اثیر چنین نقل می کنند:

حضرت فرمود: «اما بعد، فانسبونی فانظروا من أنا ثم ارجعوا الى انفسكم و عاتبوها هل يجوز لكم قتلى و انتهاك حرمتي؟ الست ابن بنت نبيكم وابن وصيه...»(۲) «اما بعد، پس نسب مرا به یاد آورید و نگاه کنید که من کیستم؟ آن گاه به خود رجوع کنید و نفس خود را مورد عتاب و سرزنش قرار دهید، آیا برای شما کشتن و هتک حرمت من روا است؟ آیا من پسر دختر پیامبر شما و پسر وصی او نیستم؟...». ولی ابن اثیر در تاریخ خود هنگام نقل همین خطبه کلمه «وابن وصيه» را حذف و تحریف کرده است.(۳)

(د) حذف تمام خبر بدون اعلام

از جمله انواع مقابله با احادیث «وصایت» حذف تمام روایتی است که در آن لفظ «وصی» به کار رفته است، بدون آن که اشاره به حذف آن شود؛ از جمله مصادیق آن می توان به کاری که ابن هشام انجام داده اشاره کرد. او با وجود این که در اول کتابش

ص: ۲۱۳

٢-٦٦٢. تاريخ طبري، ج ٢، ص ٣٢٩؛ تاريخ ابن اثير، ج ٤، ص ٢٥.

٣-٦٦٣. تاريخ ابن كثير، ج ٧، ص ١٧٩.

تصریح می کند که از سیره ابن اسحاق تاریخ خود را نقل کرده است، ولی قضیه دعوت پیامبر صلی الله علیه وآله قوم خود را بعد از نزول آیه « وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ » و بشارت آن حضرت به وصایت امام علی علیه السلام را نقل نمی کند، با آن که ابن اسحاق آن را در سیره خود آورده است.

و نیز از جمله کسانی که این تحریف را انجام داده، محمد حسنین هیکل نویسنده مصری است. او با آن که این خبر را در چاپ اول کتاب خود «حیاه محمدصلی الله علیه وآله» آورده است ولی در چاپ های بعد آن را حذف کرده است.^(۱)

ص: ۲۱۴

۱- ۶۶۴. حیات محمدصلی الله علیه وآله، ص ۱۰۴، چاپ اول.

حدیث منزلت

حدیث منزلت

از جمله احادیثی که فریقین - شیعه و سنی - در مصادر حدیثی و تاریخی خود نقل کرده اند، «حدیث منزلت» است. این حدیث شریف از درجه اعتبار خاصی برخوردار است به حدی که بخاری و مسلم آن را در صحیحین نقل کرده اند. و لذا از حیث سند مشکلی ندارد. و از آنجا که دلالت حدیث مورد بحث واقع شده، جا دارد به این حدیث شریف پردازیم.

الفاظ حدیث

الفاظ حدیث

به تواتر از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که در حقّ علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: «انت منّی بمنزله هارون من موسی»؛ «تو نسبت به من همانند هارون نسبت به موسی هستی.» این حدیث را حافظان و محدثان از فریقین شیعه و سنی به سندهای بسیاری از صحابه نقل کرده اند. اینک به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱ - امام علی علیه السلام

ابن عساکر به سندش از امام علی علیه السلام نقل کرده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در حقّ من فرمود: «انت منّی بمنزله هارون من موسی».^(۱)

۲ - عمر بن خطاب

ابن عساکر به سندش از سوید بن غفله نقل می‌کند که عمر روزی مردی را دید که

ص: ۲۱۵

۱- ۶۶۵. ترجمه امام علی علیه السلام از ابن عساکر، ج ۱، ص ۳۳۴، ح ۴۰۲ و ۴۰۴.

در حقّ علی علیه السلام دشمنی می ورزد. به او گفت: گمان می کنم که از منافقین هستی. شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه وآله که می فرمود: «علی مَنّی بمنزله هارون من موسی الاّ انه لا نبی بعدی».(۱)

و نیز به سندش از ابن عباس نقل کرده که از عمر بن خطاب در حالی که جماعتی نزد او بودند و صحبت از سابقین به اسلام می کردند، شنیدم که گفت: اَمّا علی؛ پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که در شأن او سه خصلت بیان داشت، دوست داشتن یکی از آن ها برای من باشد که اگر چنین می شد برای من از هر چه خورشید بر آن می تابد بهتر بود. روزی من و ابو عبیده و ابوبکر و جماعتی از صحابه بودیم که پیامبر صلی الله علیه وآله به دست خود بر شانه علی زد و فرمود: ای علی! تو اوّل مؤمنی هستی که ایمان آوردی و اول مسلمانانی هستی که اسلام انتخاب کردی و تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی می باشی.(۲)

۳ - عبدالله بن عمر

وصابی در «أسنی المطالب» به سندش از عبدالله بن عمر نقل کرده که از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود: «امّا علی؛ پس او برای من به منزله هارون نزد موسی است جز آن که بعد از من نبی نخواهد بود».(۳)

۴ - جابر بن عبدالله انصاری

ابن عساکر به سندش از جابر نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه وآله خطاب به علی علیه السلام فرمود: «انت مَنّی بمنزله هارون من موسی».(۴)

۵ - ابن عباس

ابن عساکر همچنین به سندش از ابن عباس نقل کرده که از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که خطاب به علی علیه السلام می فرمود: «انت مَنّی بمنزله هارون من موسی غیر انه لا نبی بعدی».(۵)

ص: ۲۱۶

۱- ۶۶۶. ترجمه امام علی علیه السلام از تاریخ دمشق، ج ۱، ص ۳۳۴، ح ۴۰۳.

۲- ۶۶۷. همان، ج ۱، ص ۳۳، ح ۴۰۰.

۳- ۶۶۸. اسنی المطالب، باب ۶، ص ۳۰، رقم ۲۷.

۴- ۶۶۹. ترجمه امام علی علیه السلام از تاریخ دمشق، ج ۱، ص ۳۴۶، رقم ۴۲۷.

۵- ۶۷۰. همان، ج ۱، ص ۳۵۵، رقم ۴۰۵.

همو به سندش از ابن عباس نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه وآله خطاب به ام سلمه فرمود: «ای ام سلمه! همانا علی گوشتش از گوشت من و خونس از خون من است. و او نزد من به منزله هارون نزد موسی است جز آن که پیامبری بعد از من نخواهد بود» (۱).

۶ - معاویه بن ابی سفیان

همو از قیس بن ابی حازم نقل کرده که شخصی درباره مسأله ای از معاویه سؤال کرد؟ معاویه گفت: از علی بن ابی طالب سؤال کن؛ زیرا او از من داناتر است. او گفت: گفتار و جواب تو ای امیرالمؤمنین نزد من محبوب تر است از جواب علی! معاویه گفت: بد سخنی گفתי، تو از مردی کراحت داری که رسول خدا صلی الله علیه وآله به او علم فراوان داده است. پیامبر در شأن او فرمود: «انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی...» (۲).

۷ - ابوسعید خدری

همو به سندش از ابوسعید خدری نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «انت منی بمنزله هارون من موسی» (۳).

۸ - ابوهریره

همین مضمون از ابوهریره نیز نقل شده است (۴).

۹ - انس بن مالک

همو به سندش از انس نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «یا علی، انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا یوحی الیک» (۵).

۱۰ - براء بن عاذب و زید بن ارقم

همو به سندش از این دو نفر صحابی نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «تو نزد من همانند هارون نزد موسی هستی جز آن که تو نبی نیستی» (۶).

ص: ۲۱۷

۱- ۶۷۱. پیشین، رقم ۴۰۶.

۲- ۶۷۲. همان، ج ۱، ص ۳۳۹، رقم ۴۱۰.

۳- ۶۷۳. همان، رقم ۴۲۰.

۴- ۶۷۴. همان، رقم ۴۱۲.

۵-۶۷۵. همان، رقم ۴۳۶.

۶-۶۷۶. همان، رقم ۴۳۳.

۱۱ - اسماء بنت عمیس

همو به سندش از اسماء علیها السلام نقل کرده که فرمود: جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه وآله نازل شد و عرض کرد: ای محمد! همانا پروردگارت تو را سلام می رساند و به تو می گوید: «علی نزد تو به منزله هارون نزد موسی است جز آن که پیامبری بعد از تو نیست» (۱).

۱۲ - ام سلمه

همین مضمون نیز از ام سلمه وارد شده است. (۲)

۱۳ - سعد بن ابی وقاص

بخاری به سندش از سعد بن ابی وقاص نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله هنگام رفتن به تبوک، علی را جانشین خود قرار داد. علی عرض کرد: آیا مرا جانشین خود در بین بچه ها و زنان قرار می دهی؟ حضرت فرمود: آیا راضی نمی شوی که تو نزد من به منزله هارون نزد موسی باشی جز آن که بعد از من پیامبری نخواهد بود» (۳).

مسلم نیز این مضمون را به سند خود از سعد نقل کرده است. (۴)

راویان حدیث از صحابه

این حدیث شریف را تعداد زیادی از صحابه نقل کرده اند؛ امثال:

۱ - امام علی بن ابی طالب علیه السلام.

۲ - سعد بن ابی وقاص.

۳ - معاویه بن ابی سفیان.

۴ - حبشی بن جناد.

۵ - جابر بن عبدالله انصاری.

۶ - ابوسعید خدری.

ص: ۲۱۸

۲- ۶۷۸. همان، رقم ۴۴۲.

۳- ۶۷۹. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۷۶، ح ۴۴۱۶، باب غزوه تبوک.

۴- ۶۸۰. صحیح مسلم با شرح نووی، ج ۱۵، ص ۱۷۴، باب فضائل الامام علی علیه السلام.

- ۷ - سعد بن مالک.
 - ۸ - اسماء بنت عمیس.
 - ۹ - عبداللہ بن عمر.
 - ۱۰ - ابن ابی لیلی.
 - ۱۱ - مالک بن حویرث.
 - ۱۲ - عمر بن خطّاب.
 - ۱۳ - عبداللہ بن عباس.
 - ۱۴ - امّ سلمہ.
 - ۱۵ - عبداللہ بن مسعود.
 - ۱۶ - انس بن مالک.
 - ۱۷ - زید بن ارقم.
 - ۱۸ - ابوایوب انصاری.
 - ۱۹ - ابو بردہ.
 - ۲۰ - جابر بن سمرہ.
 - ۲۱ - براء بن عازب.
 - ۲۲ - ابوہریرہ دوسی.
 - ۲۳ - زید بن ابی اوفی.
 - ۲۴ - نبیط بن شریط.
 - ۲۵ - فاطمہ دختر حمزہ.
- و دیگران.

«حدیث منزلت» را بیشتر علمای معروف اهل سنت در علوم مختلف نقل کرده اند. اینک به اسامی برخی از آن ها اشاره می کنیم:

ص: ۲۱۹

١ - محمد بن اسحاق. (١)

٢ - ابوداود طيالسي. (٢)

٣ - ابن سعد. (٣)

٤ - ابن ابى شيبه. (٤)

٥ - احمد بن حنبل. (٥)

٦ - بخارى. (٦)

٧ - مسلم بن الحجاج. (٧)

٨ - ابن ماجه. (٨)

٩ - ابن حبان. (٩)

١٠ - ترمذى. (١٠)

١١ - ابوبكر بزار. (١١)

١٢ - نسائى. (١٢)

١٣ - ابويعلى موصلى. (١٣)

١٤ - طبرانى. (١٤)

١٥ - خطيب بغدادى. (١٥)

١٦ - ابن مغازلى شافعى. (١٦)

ص: ٢٢٠

١- ٦٨١. بناير نقل السيره النبويه، ابن هشام، ج ٢، ص ٥١٩ و ٥٢٠.

٢- ٦٨٢. بناير نقل تاريخ ابن كثير، ج ٧، ص ٣٤١.

٣- ٦٨٣. الطبقات الكبرى، ج ٣، ص ٢٣.

٤- ٦٨٤. المصنّف، ج ٦، ص ٣٩٦، رقم ٣٢٠٦٥.

- ٥-٦٨٥. مسند احمد، رقم ١٠٨٧٩ و ١٥٥٠ و ١٥٨٧ و ١٥٠٨.
- ٦-٦٨٦. صحيح بخارى، ج ٥، ص ٢٤، باب غزوه تبوك.
- ٧-٦٨٧. صحيح مسلم، ج ٤، ص ٣٠، رقم ١٨٧٠.
- ٨-٦٨٨. سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٤٥، رقم ١٢١.
- ٩-٦٨٩. صحيح ابن حبان، ج ٦، ص ٢٦٨، رقم ٦٩٣٥.
- ١٠-٦٩٠. سنن ترمذى، ج ٥، ص ٦٤١، رقم ٣٧٣١.
- ١١-٦٩١. بنابر نقل مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١٠٩.
- ١٢-٦٩٢. الخصائص، رقم ٤٤-٦٤.
- ١٣-٦٩٣. مسند ابى يعلى، ج ١، ص ١٨٠.
- ١٤-٦٩٤. المعجم الصغير، ج ٢، ص ٢٢؛ الاوسط، ج ٨، ص ٤٣٥؛ الكبير، ج ٢، ص ٢٤٧.
- ١٥-٦٩٥. تاريخ بغداد، ج ١٠، ص ٤٣.
- ١٦-٦٩٦. المناقب، ص ٢٧، رقم ٤٠-٤٧.

١٧ - بغوی. (١)

١٨ - ابن عساکر. (٢)

١٩ - خوارزمی. (٣)

٢٠ - فخر رازی. (٤)

٢١ - مبارک بن اثیر. (٥)

٢٢ - ابوالحسن ابن اثیر. (٦)

٢٣ - ابن طلحه قرشی. (٧)

٢٤ - سبط بن جوزی. (٨)

٢٥ - نووی. (٩)

٢٦ - محبّ الدین طبری. (١٠)

٢٧ - ابن قیم جوزیه. (١١)

٢٨ - یافعی. (١٢)

٢٩ - ابن کثیر دمشقی. (١٣)

٣٠ - خطیب تبریزی. (١٤)

٣١ - ابن صباغ مالکی. (١٥)

٣٢ - دیار بکری. (١٦)

٣٣ - متقی هندی. (١٧)

ص: ٢٢١

- ٣- ٦٩٩. المناقب، رقم ١١٥ و١٤٨ و١٥٧ و١٨٧.
- ٤- ٧٠٠. تفسير الكبير، ج ١٦، ص ٧٦.
- ٥- ٧٠١. جامع الاصول، رقم ٦٤٨٩ و٦٤٩٠ و٦٤٩١.
- ٦- ٧٠٢. اسد الغابه، ج ٣، ص ٦٠٣ و ج ٤، ص ٥٢٥.
- ٧- ٧٠٣. مطالب السؤول، ص ٤٧.
- ٨- ٧٠٤. تذكره الخواص، ص ٢٧.
- ٩- ٧٠٥. تهذيب الأسماء واللغات، ج ١، ص ٣٤٦.
- ١٠- ٧٠٦. ذخائر العقبى، ص ٦٣.
- ١١- ٧٠٧. زاد المعاد، ج ٣، ص ٥٢٩ و٥٣٠.
- ١٢- ٧٠٨. مرآة الجنان، ج ١، ص ١٠٩.
- ١٣- ٧٠٩. البدايه و النهايه، ج ٧، ص ٣٤٠ و٣٤١.
- ١٤- ٧١٠. مشكاه المصاييح، ج ٣، ص ١٧١٩.
- ١٥- ٧١١. الفصول المهمه، ص ١٢٦.
- ١٦- ٧١٢. تاريخ الخميس، ج ٢، ص ٢٥.
- ١٧- ٧١٣. كثر العمال، ج ١١، ص ٥٩٩.

۳۴ - احمد بن زینی دحلان. (۱)

۳۵ - محبّ الدین طبری. (۲)

۳۶ - ابن ابی الحدید. (۳)

۳۷ - بلاذری. (۴)

۳۸ - طبری. (۵)

۳۹ - ابن عبد ربّه. (۶)

۴۰ - ابن حجر. (۷)

۴۱ - ابن حجر عسقلانی. (۸)

۴۲ - ابن عبدالبرّ. (۹)

۴۳ - حاکم نیشابوری. (۱۰)

و دیگران.

دلالت «حدیث منزلت»

در این حدیث شریف پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله منزلت حضرت علی علیه السلام را به منزله هارون نزد موسی قرار داده است. حال باید بینیم که منزلت هارون نزد موسی علیه السلام چیست؟

قرآن در این باره از زبان حضرت موسی علیه السلام نقل می کند که به خداوند عرض کرد: «وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي * هَارُونَ أَخِي * اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي * وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي»؛ (۱۱) «و قرار بده برای من وزیری از اهل من. هارون را که برادر من است. به واسطه او کمر مرا محکم کن و او را شریک در امرم قرار بده.»

ص: ۲۲۲

۱- ۷۱۴. السیره النبویه، ج ۲، ص ۱۲۶.

۲- ۷۱۵. الرياض النضرة، ج ۲، ص ۲۱۴.

۳- ۷۱۶. شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۹۴.

۴- ۷۱۷. انساب الأشراف، ج ۲، ص ۱۰۶، ح ۴۳.

- ٥-٧١٨. تاريخ الأمم و الملوك، ج ٣، ص ١٠٤.
- ٦-٧١٩. العقد الفريد، ج ٢، ص ١٩٤.
- ٧-٧٢٠. الصواعق المحرقة، ص ٣٠.
- ٨-٧٢١. الاصابه، ج ٢، ص ٥٠٧.
- ٩-٧٢٢. الاستيعاب، ج ٢، ص ٤٣٧.
- ١٠-٧٢٣. المستدرک علی الصحیحین، ج ٣، ص ١٠٩.
- ١١-٧٢٤. سورہ طہ، آیات ٢٩-٣٢.

خداوند درخواست حضرت موسی علیه السلام را برآورده کرد و در جواب درخواست او فرمود: «قَدْ أُوتِيَ سَأْلَكَ يَا مُوسَى (۱)» (ای موسی! خواسته تو برآورده شد).

مطابق این آیات، منزلت هارون نزد موسی همان وزارت و خلافت و جانشینی حضرت موسی و مشارکت در امر او است. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با گفتار سابقش در «حدیث منزلت» جمیع منازل هارون نزد موسی؛ از جمله خلافت را به امام علی علیه السلام از جانب خداوند عطا کرد، به جز نبوت، و این استثنا خود دلیل بر عموم منزلت ها برای حضرت علی علیه السلام است.

از این حدیث نکاتی را می توان استفاده نمود:

- ۱ - دلالت حدیث بر امامت و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام.
- ۲ - دلالت حدیث بر لزوم اطاعت از امام علی علیه السلام.
- ۳ - دلالت حدیث بر افضلیت امام علی علیه السلام بر سایر صحابه.
- ۴ - دلالت حدیث بر عصمت امام علی علیه السلام.

امامت و وصایت هارون

میرخواند - مورخ معروف - می گوید: «... همانا موسی امامت و خلافت را به هارون تفویض کرد، و مقّرر ساخت که این مقام در نسل او و ذریه اش باقی بماند، و بر این مطلب تمام بنی اسرائیل را شاهد گرفت، و مخالفت او و اولادش را بر مردم حرام نمود و خون مخالفین آن ها را حلال کرد.» (۲)

صحت حدیث

شیخ سلیم بشری در ردّ سید شرف الدین می گوید: «حدیث منزلت» صحیح و مستفیض است، ولی مدقق آمدی که در علم اصول از فحول است در سندهای آن تشکیک کرده است.» (۳)

ص: ۲۲۳

۱- ۷۲۵. سوره طه، آیه ۳۶.

۲- ۷۲۶. روضه الصفا، بخش اخبار موسی و هارون.

۳- ۷۲۷. المراجعات، ص ۲۱۶.

لکن با مراجعه به کتب روایی و غیره پی می بریم که بسیاری از متخصصین حدیث، تصریح به صحت «حدیث منزلت» کرده اند. اینک به اسامی برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - ابو عیسی ترمذی؛ او بعد از نقل حدیث می گوید: «هذا حدیث حسن صحیح»؛^(۱) «این حدیث حسن و صحیح است».

۲ - حاکم نیشابوری؛ با تصریح به صحت حدیث.^(۲)

۳ - یافعی؛ با تصریح به صحت.^(۳)

۴ - بغوی؛ با تصریح به صحت.^(۴)

۵ - ابونعیم اصفهانی؛ با تصریح به صحت.^(۵)

۶ - ذهبی.^(۶)

۷ - ابن تیمیه؛ او بعد از نقل حدیث می گوید: «انّ هذا الحدیث صحیح بلا ریب ثبت فی الصحیحین و غیرهما»؛ «همانا این حدیث بدون شک صحیح و در صحیحین و دیگر کتب ثبت است».^(۷)

۸ - ابن عبدالبر؛ او بعد از نقل حدیث می گوید: «وهو من اثبت الآثار واصحّها»؛ «و این حدیث از ثابت ترین و صحیح ترین آثار است».^(۸)

۹ - شیخ عبدالحق؛ او بعد از نقل حدیث می گوید: «انّ الأئمة متفقہ علی صحه هذا الحدیث»؛ «همانا امامان حدیث بر صحت این حدیث اتفاق دارند».^(۹)

۱۰ - گنجی شافعی؛ او ادعای اجماع بر صحت حدیث می کند.^(۱۰)

۱۱ - مزّی؛ او این حدیث را از صحیح ترین و ثابت ترین آثار شمرده است.^(۱۱)

ص: ۲۲۴

۱- ۷۲۸. الجامع الصحیح، ج ۵، ص ۶۴۰، رقم ۳۷۳۰.

۲- ۷۲۹. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۰۹.

۳- ۷۳۰. مرآة الجنان، ج ۱، ص ۱۰۹.

۴- ۷۳۱. مصابیح السنه، ج ۲، ص ۲۷۵.

۵- ۷۳۲. حلیه الاولیاء.

۶- ۷۳۳. تلخیص المستدرک.

- ٧-٧٣٤. منهاج السنه، ج ٧، ص ٣٢٠.
- ٨-٧٣٥. الاستيعاب، ج ٣، ص ١٠٩٧.
- ٩-٧٣٦. شرح المشكاه، باب مناقب علي عليه السلام.
- ١٠-٧٣٧. كفايه الطالب.
- ١١-٧٣٨. تهذيب الكمال، ج ٢٠، ص ٤٨٣.

حدیثی که از این تعداد صحابی نقل شده و تعداد بسیاری از علمای اهل سنت آن را نقل کرده اند، شکی در تواتر آن نیست. اهل سنت ادعای تواتر در حدیث نماز ابوبکر هنگام مرض پیامبر صلی الله علیه و آله کرده اند با آن که تنها هشت نفر از صحابه آن را نقل کرده اند.

ابن حجر می گوید: «این حدیث متواتر است؛ زیرا از عایشه، ابن مسعود، ابن عباس، ابن عمر، عبدالله بن زمعنه، ابوسعید، علی بن ابی طالب علیه السلام و حفص روایت شده است».

بلکه تواتر نزد ابن حزم به کمتر از این تعداد نیز حاصل می شود. او معتقد است که تواتر با نقل چهار نفر از صحابه نیز تحقق می یابد. و لذا در منع از فروش آب به همین جهت ادعای تواتر کرده است.

به همین جهت است که عده ای از علمای اهل سنت نسبت به «حدیث منزلت» ادعای تواتر نموده اند که از آن جمله می توان به این اشخاص اشاره نمود:

۱ - حاکم نیشابوری؛ او می گوید: «هذا حدیث دخل فی حدّ التواتر»؛ «این حدیثی است که داخل در حدّ تواتر است». (۱)

۲ - جلال الدین سیوطی؛ زیرا این حدیث را در زمره احادیث متواتر ذکر کرده است. (۲)

۳ - ولی الله دهلوی؛ او می گوید: «شواهد هذا الحدیث کثیره، وهی بالغه حدّ التواتر کما لا یخفی علی متتبعی الحدیث»؛ «شواهد این حدیث بسیار است و لذا به حدّ تواتر می رسد، همان گونه که بر متتبعین حدیث مخفی نیست». (۳)

پاسخ به شبهات

پاسخ به شبهات

برخی از اهل سنت از آنجا که مشاهده کرده اند شیعه امامیه به این حدیث بر امامت و خلافت و جانشینی امیرالمؤمنین استدلال کرده، در صدد برآمده اند تا از هر طریق

ص: ۲۲۵

۱- ۷۳۹. کفایه الطالب، ص ۲۸۳، به نقل از حاکم.

۲- ۷۴۰. الازهار المتناثره فی الاحادیث المتواتره، حرف الألف.

۳- ۷۴۱. ازاحه الخفاء، مقصد ثانی.

ممکن در سند یا دلالت آن خدشه کنند. اینک به بررسی هر یک از آن ها می پردازیم:

۱ - تشکیک در سند

از جمله کسانی که در سند «حدیث منزلت» تشکیک کرده، آمدی است. او در ابتدا در سند حدیث تشکیک می کند، آن گاه می گوید: حدیث متواتر نیست، بلکه از اخبار آحاد به حساب می آید.

پاسخ:

اولاً: اعتباری به تشکیک آمدی در سند این حدیث نیست؛ زیرا او تخصصی در حدیث ندارد. تخصص او در علم اصول باعث شده که او را در این تشکیک بیندازد؛ زیرا از آنجا که حدیث را نص صریح یافته، لذا در صدد خلاصی از آن به تشکیک در سند برآمده است.

سید شرف الدین می گوید: «کسی در صحت این حدیث شکی به خود راه نداده است، حتی ذهبی با عنادی که دارد در «تلخیص المستدرک» به صحت آن تصریح کرده است. و نیز ابن حجر هیتمی با دشمنی ای که از خود در صواعقش نشان داده، قول به صحت را از امامان حدیث نقل کرده است، آن کسانی که مورد اعتماد در حدیث اند. و اگر حدیث مسلم نبود هرگز بخاری در کتابش نقل نمی کرد. و معاویه نیز با عداوتی که با علی بن ابی طالب علیه السلام داشت که او را بر بالای منبرها لعن می کرد و دیگران را نیز به لعن او دستور می داد، این حدیث را نقل نمی کرد...» (۱).

ثانیاً: قبلاً اشاره شد که بیش از بیست نفر از صحابه و تعداد بسیاری از علمای اهل سنت این حدیث را نقل کرده اند، و لذا تعدادی از علما تصریح به تواتر و صحت آن نموده اند، و برخی نیز آن را در بین احادیث متواتره آورده اند.

ثالثاً: بر فرض که حدیث متواتر نبوده، از اخبار آحاد به شمار آید، ولی از جهاتی می توان به آن استدلال و احتجاج بر امامت حضرت علی علیه السلام نمود:

ص: ۲۲۶

الف) تأیید این مضمون به احادیث متواتر؛ همچون حدیث غدیر و دیگر احادیثی که دلالت بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام دارد.

ب) تواتر حدیث نزد شیعه؛ زیرا در مصادر شیعی به طرق بسیار زیاد نقل شده است.

ج) اهل سنت در مجال عقاید به خبر واحد نیز تمسک می کنند، و لذا بر فرض که حدیث متواتر نباشد قابل استناد نزد اهل سنت است. و لذا باید حدیث را مدّ نظر قرار داده، به آن استشهاد کنند.

د) قطعیت احادیث صحیحین نزد اهل سنت و از آنجا که این حدیث در «صحیحین» نقل شده لذا نزد آن ها از اعتبار ویژه ای برخوردار است. و نیز عده ای از علمای اهل سنت تصریح به قطعی الصدور بودن احادیث صحیحین دارند، امثال ابن الصلاح، حمیدی، سرخسی، ابی یعلی و... .

۲ - تشکیک در عمومیت حدیث

برخی می گویند: کلمه «بمنزله هارون» اسم جنس مضاف است که به علم اضافه شده، و در اصول به اثبات رسیده که اسم جنس مضاف از الفاظ عموم به حساب نمی آید.

پاسخ:

اولاً: به تصریح اصولیین، استثنا دلیل بر عموم است.

توضیح جواب این که: لفظ «منزلت» مضاف به کلمه «هارون» است و استثنا از آن صحیح می باشد. مثل آن که گفته می شود: «زید بمنزله عمرو است مگر در نسب» و «بکر به منزله خالد است مگر در علم» و در جای خود اشاره شده که استثنا دلیل بر عموم مستثنا منه است.

بیضاوی می گوید: «معیار عموم، جواز استثنا است...» (۱).

کمال الدین ابن امام کاملیه نیز می گوید: «معیار عموم، جواز استثنا است» (۲).

همین تعبیر از جلال الدین محلی هم رسیده است (۳).

ص: ۲۲۷

۱- ۷۴۳. منهاج الوصول فی علم الاصول.

۲- ۷۴۴. شرح منهاج الوصول، مسأله دوم از فصل اول.

۳- ۷۴۵. شرح جلال الدین بر جمع الجوامع سبکی، بحث عموم و خصوص.

ثانیاً: مطابق رأی گروهی از اصولیین، اسم جنس مضاف از صیغ عموم به حساب می آید؛ از جمله:

قاضی ایچی می گوید: «صیغه های عموم نزد محققین عبارتند از:

- اسماء شرط و استفهام؛ مثل: من و ما و مهما و اینما.

- موصولات؛ مثل: من و ما و الذی.

- جمع با الف و لام که برای عهد نباشد؛ مثل: العلماء.

- جمع مضاف؛ مثل: علماء بغداد.

- اسم جنس مضاف. (۱)

ابوالبقاء می گوید: «مفرد مضاف به معرفه برای عموم است...» (۲)

جلال الدین محلی می گوید: «بنابر رأی صحیح، مفرد مضاف به معرفه برای عموم است؛ همان گونه که مصنف در شرح مختصر اشاره کرده است، مادامی که عهدی در کار نباشد؛ همانند آیه: «فَلْيَخِذِرِ الَّذِينَ يَخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ»؛ یعنی تمام امر خدا... (۳)

ابن نجیم مصری می گوید: «مفرد مضاف به معرفه برای عموم است. و با این قاعده بر این که امر برای وجوب است استدلال کرده اند در ذیل آیه «فَلْيَخِذِرِ الَّذِينَ يَخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ»؛ یعنی همه اوامر خداوند متعال. (۴)

چلپی در حاشیه خود بر «مطول» از رضی نقل کرده که اسم جنس در صورتی که بدون قرینه بر تخصیص به کار رود ظهور در استغراق جنس دارد و این معنا از استقرای کلمات علما به دست می آید. (۵)

ثالثاً: مطابق رأی محققین از علما، یکی از صیغه های عموم تشبیه است؛ مثلاً کاف تشبیه افاده عموم دارد در هر موردی که احتمال آن داده شود. (۶)

ص: ۲۲۸

۱- ۷۴۶. شرح مختصر الاصول، ج ۲، ص ۱۰۲.

۲- ۷۴۷. الکلیات، ص ۸۲۹.

۳- ۷۴۸. شرح جمع الجوامع، مبحث عموم و خصوص.

۴- ۷۴۹. الاشباه و النظائر، ص ۳۸۱.

۵- ۷۵۰. مطول، مقدمه کتاب.

در «حدیث منزلت» نیز از تشبیه این معنا استفاده شده است و لذا دلالت بر حصول جمیع فضایل برای امیرالمؤمنین علیه السلام به جز نبوت دارد.

۳ - اختصاص به مورد

۳ - اختصاص به مورد

گاهی گفته می شود که «حدیث منزلت» به قرینه سیاق اختصاص به مورد خود دارد که همان جنگ تبوک است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله این حدیث را در شأن امام علی علیه السلام هنگام رفتن به تبوک بیان داشته است، پس این منزلت نیز تنها اختصاص به مورد خود دارد. به این معنا که علی علیه السلام در ایام غزوه تبوک به منزله هارون نزد موسی است.

پاسخ:

اولاً: حدیث فی حد نفسہ عام است و مطابق قاعده معروف نزد اصولیون، خصوصیت مورد، دلیل عام را از عمومش خارج نمی کند. به تعبیر دیگر: مورد، مخصّص نیست، مثلاً اگر کسی را دیدید که جنب است و دست بر روی آیه الکرسی قرار داده شما به او می گوئید: «نباید شخص مُحدّث بر قرآن دست گذارد». آیا کسی می تواند ادعا کند که این، خاص به مورد است؛ یعنی مقصود متکلم آن است که محدث نباید دست بر آیه الکرسی گذارد؟ هرگز چنین نیست. یا اگر طبیبی مریضی را دید که خرما می خورد و او را از خوردن شیرینی منع کرد آیا می توان ادعا کرد که این نهی اختصاص به مورد خاص خود دارد که همان خرما است؟ هرگز کسی چنین ادعایی ندارد.

در مورد حدیث منزلت نیز چنین است؛ گرچه مورد آن خصوص وقتی است که پیامبر به تبوک می رفت، ولی دلیل وارد عام بوده و شامل همه مواقع می شود. لذا تفتازانی در ردّ بر این اشکال می گوید: «همانا اعتبار به عموم لفظ است نه به خصوص سبب» (۱).

ثانیاً: در بیشتر روایات، این جمله به طور مطلق آمده و اشاره به صدور آن در قصه تبوک نشده است.

ص: ۲۲۹

ثالثاً: مورد «حدیث منزلت» منحصر در غزوه تبوک نیست تا ادعا شود که مورد مخصیص دلیل است، بلکه بنا بر احادیث صحیحی که در کتب شیعه و سنی وارد شده، «حدیث منزلت» در موارد بسیاری غیر از غزوه تبوک نیز از پیامبر صلی الله علیه وآله رسیده است.

موارد کاربرد «حدیث منزلت»

همان گونه که اشاره شد حدیث منزلت در موارد بسیاری از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله صادر شده است، اینک به برخی از آن موارد اشاره می‌کنیم:

مورد اول: هنگام عقد اخوت

متقی هندی در مسند زید بن ابی اوفی نقل کرده: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وآله بین اصحاب خود عقد اخوت بست، علی علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه وآله عرض کرد: روح از من فارغ شد و کرم شکست هنگامی که دیدم شما با اصحاب چنین کردی. اگر به جهت غضبی بود که بر من داشتی، پس برای تو است عتاب کردن و کرامت بخشیدن؟

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «واللّٰدی بعثنی بالحق ما اخرتک الّما لنفسی وانت منّی بمنزله هارون من موسی الّا انه لا نبی بعدی...»؛ «قسم به کسی که مرا مبعوث به حق کرد، من تو را تأخیر نینداختم مگر برای خودم. و تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی هستی جز آن که بعد از من پیامبری نخواهد بود...» (۱).

این حدیث را تعداد دیگری از علمای اهل سنت نقل کرده اند؛ از قبیل:

۱ - احمد بن حنبل (۲).

۲ - طبرانی (۳).

۳ - ابن مغزلی شافعی (۴).

۴ - خوارزمی حنفی (۵).

ص: ۲۳۰

۱- ۷۵۳. کنز العمال، ج ۹، ص ۱۶۷، رقم ۲۵۵۵۴ و ج ۱۳، ص ۱۰۵، رقم ۳۶۳۴۵.

۲- ۷۵۴. مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۱۷۹، رقم ۲۵۲.

۳- ۷۵۵. المعجم الکبیر، ج ۲۱، ص ۶۲، رقم ۱۱۰۹۲.

۴- ۷۵۶. المناقب، ص ۴۲.

مورد دوم: هنگام ولادت حسین علیهما السلام

ابن حجر نقل می کند: هنگامی که سبط رسول خدا حسن علیه السلام متولد شد، جبرئیل بر پیامبر نازل شد و عرض کرد: ای محمد! همانا پروردگارت تو را سلام می رساند و به تو می گوید که علی نزد تو به منزله هارون نزد موسی است ولی بعد از تو نبی نخواهد بود... (۲)

در مورد امام حسین علیه السلام نیز همین مضمون رسیده است. (۳)

مورد سوم: روز خیبر

ابن مغزلی شافعی به سند خود از جابر بن عبدالله نقل کرده، هنگامی که علی بن ابی طالب علیه السلام برای فتح خیبر آمد، رسول خدا صلی الله علیه وآله به او فرمود: ای علی! اگر نبود این که طایفه ای از اتمم در شأن تو همان حرف هایی را می زدند که نصارا در شأن حضرت مسیح زدند، درباره تو مطالبی می گفتم که بعد از آن از نزد هیچ جماعتی عبور نمی کردی جز آن که خاک کف پاهایت و نیز زیادی آب وضویت را برای استسفا برمی داشتند. ولکن بس است تو را این که نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی هستی جز آن که پیامبری بعد از من نیست. (۴)

مورد چهارم: هنگام نهدی از خوابیدن در مسجد

ابن عساکر به سندش از جابر بن عبدالله انصاری نقل می کند که ما در مسجد خوابیده بودیم که رسول خدا نزد ما آمد؛ در حالی که به دست او شاخه ای از خرما بود. با آن بر ما زد و فرمود: آیا در مسجد می خوابید؟ هرگز کسی حق ندارد در مسجد بخوابد. ما بلند شدیم و علی بن ابی طالب نیز با ما بلند شد. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: بیا ای علی! همانا برای تو در مسجد حلال است آنچه برای من حلال است. ای علی! آیا راضی نمی شوی که نسبت به من به منزله هارون نزد موسی باشی به جز نبوت؟... (۵)

ص: ۲۳۱

۱- ۷۵۸. تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۱۶۹.

۲- ۷۵۹. الاصابه فی معرفه الصحابه، ج ۵، ص ۵۸۰.

۳- ۷۶۰. ذخائر العقبی، ص ۱۲۰؛ مقتل الحسین علیه السلام، ص ۸۷ و ۸۸.

۴- ۷۶۱. مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۲۳۷ و ۲۳۸؛ مناقب خوارزمی، ص ۵۷۵.

۵- ۷۶۲. تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۱۳۹.

ابن مغازلی شافعی به سند خود از حذیفه بن أسید غفاری نقل می کند: هنگامی که اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله وارد مدینه شدند مسکنی نداشتند تا در آنجا استراحت کنند، لذا در مسجد بیتوته می کردند. پیامبرصلی الله علیه وآله به آن ها فرمود: در مسجد ن خوابید؛ زیرا محتلم می شوید. آنان خانه هایی را اطراف مسجد بنا کردند و هر کدام برای خود دری را به سوی مسجد باز نمودند. پس از مدتی پیامبرصلی الله علیه وآله معاذ بن جبل را به سراغ آن ها فرستاد. ابتدا ابوبکر را خطاب کرد که رسول خداصلی الله علیه وآله دستور داده که از مسجد خارج شوی. او گفت اطاعت می کنم و لذا درب خانه خود به مسجد را بست. آن گاه سراغ عمر و عثمان و حمزه رفت و خبر پیامبرصلی الله علیه وآله را ابلاغ نمود. آن ها نیز درب خانه خود را به مسجد بستند. ولی علی علیه السلام مردّد بود که آیا درب خانه او به مسجد نیز باید بسته شود یا خیر؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه وآله برای علی علیه السلام خانه ای در مسجد ساخته بود. پیامبرصلی الله علیه وآله به او فرمود: تو در مسجد ساکن باش در حالی که طاهر و مطهّری. خبر به حمزه رسید، عرض کرد: ای محمّد! ما را بیرون می کنی ولی فرزندان بنی عبدالمطلب را نگه می داری؟ حضرت فرمود: هرگز، اگر امر به دست من بود هرگز کسی را بر شما ترجیح نمی دادم... .

این مسأله برای برخی دیگر نیز گران آمد، خبر به پیامبرصلی الله علیه وآله رسید. حضرت خطبه ای ایراد فرمود، و در آن به فضایل امیرالمؤمنین اشاره کرد و از آن جمله این که او نزد من به منزله هارون نزد موسی است... (۱).

مورد ششم: هنگام ورود بر اصحابش

متقی هندی به سندش از عمر بن خطّاب نقل کرده که گفت: دست از علی بردارید؛ زیرا از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیدم که برای علی سه خصلت بیان کرد که اگر یکی از آن ها برای من بود از آنچه خورشید بر آن می تابد محبوب تر بود. من و ابوبکر و ابو عبیده بن جراح و عده ای از اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله خدمت پیامبر بودیم در

ص: ۲۳۲

حالی که حضرت بر علی بن ابی طالب تکیه داده بود، با دست خود به شانه حضرت زد، سپس فرمود: «تو ای علی! اول کسی هستی که به من ایمان آورد و اول کسی هستی که به من اسلام آورد. سپس فرمود: تو نزد من به منزله هارون نزد موسی هستی. بر من دروغ بسته کسی که گمان کرده مرا دوست دارد ولی تو را دشمن دارد».(۱)

مورد هفتم: در خانه ام سلمه

ابن عساکر به سندش از ام سلمه نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «ام سلمه! همانا علی گوشتش از گوشت من و خونش از خون من است. او نزد من به منزله هارون نزد موسی است جز آن که بعد از من پیامبری نخواهد بود».(۲)

مورد هشتم: در قضیه از انس

ابن مردویه به سندش از انس بن مالک نقل کرده که فرمود: هنگامی من نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله بودم، حضرت فرمود: الآن سید المسلمین و امیر المؤمنین و بهترین وصیین و اولای مردم به پیامبران وارد می شود.

در این هنگام علی بن ابی طالب علیه السلام وارد شد. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: به سوی من بیا، به سوی من بیا! حضرت نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله نشست... علی علیه السلام عرض کرد: ای رسول خدا! آیا درباره من چیزی نازل شده؟ پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: آیا راضی نمی شوی که تو نزد من به منزله هارون نزد موسی باشی؟ جز آن که بعد از من نبی نیست... (۳)

مورد نهم: قضیه دختر حمزه رضی الله عنه

نسائی به سند خود از امام علی علیه السلام در مورد نزاعی که بین او و زید و جعفر درباره دختر حمزه بود، چنین آورده است:

آنان قضیه را نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله آوردند، حضرت بعد از قضاوت خود خطاب به

ص: ۲۳۳

۱- ۷۶۴. کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۲۲، رقم ۳۶۳۹۲؛ تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۱۶۶.

۲- ۷۶۵. تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۴۲؛ کفایه الطالب، ص ۱۶۷؛ المعجم الکبیر، ج ۱۱، ص ۱۴، ح ۱۲۳۴۱.

۳- ۷۶۶. مناقب علی بن ابی طالب، ابن مردویه، به نقل از کشف الغمه، ج ۱، ص ۳۴۳.

علی علیه السلام فرمود: «تو نزد من بمنزله هارون نزد موسی هستی و من از تو هستم...» (۱).

مورد دهم: روز غدیر خم

ابن خلکان در مورد غدیر خم می گوید: «هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله از مکه در سال حجها لوداع بازگشت و به غدیر خم رسید، با علی بن ابی طالب عقد اخوت بست و سپس فرمود: «علی نزد من همانند هارون نزد موسی است...» (۲).

مورد یازدهم: در سخنی با عقیل

ابن عساکر به سند خود از عقیل بن ابی طالب نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به او فرمود: «ای عقیل! من به دو خصمت تو را دوست دارم: یکی به جهت قرابت تو و دیگری به جهت آن که ابوطالب تو را دوست می داشت. و اما تو ای جعفر! خلق تو شبیه خلق من است. و تو ای علی! نسبت به من به منزله هارون نزد موسی هستی جز آن که پیامبری بعد از من نخواهد بود.» (۳).

۴ - مرگ هارون قبل از موسی!

فضل بن روزبهان در ردّ استدلال علامه حلی رحمه الله به «حدیث منزلت» می گوید: «هارون خلیفه و جانشین موسی نبود؛ زیرا قبل از او از دنیا رحلت نمود. و لذا می توان گفت: هارون فقط هنگام رفتن موسی به کوه طور جانشین او بود نه برای بعد از فوت او، و لذا حضرت علی علیه السلام نیز تنها خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگام رفتن پیامبر به تبوک بوده است.» (۴).

پاسخ:

۱ - مطابق استدلالی که قبلاً درباره حدیث داشتیم، بیان شد که استثنا دلیل بر عمومیت مستثنی منه است. نتیجه این که: مطابق «حدیث منزلت» تمام مناصب حضرت هارون برای امام علی علیه السلام به جز نبوت ثابت شده است.

۲ - مطابق آیه «قَدْ أُوتِيَ سُورَكُ يَا مُوسَى، در پاسخ درخواست حضرت موسی برای تعیین هارون به عنوان وزارت و جانشینی، هارون خلیفه و جانشین حضرت

ص: ۲۳۴

۱- ۷۶۷. خصائص نسائی، ص ۸۸.

۲- ۷۶۸. وفيات الاعیان، ج ۴، ص ۳۱۸.

۳- ۷۶۹. تاریخ دمشق، ج ۴۱، ص ۱۷.

۴- ۷۷۰. دلائل الصدق، ج ۲، ص ۳۸۹.

موسی علیه السلام شد، که اگر بعد از او زنده بود این خلافت ادامه دارد. گرچه در زمان حیاتش نیز هنگام نبود حضرت موسی تصرفاتی انجام می داد. در مورد حضرت علی علیه السلام نیز می گوییم: آن حضرت در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه وآله به مقام خلافت رسید و لذا در نبود پیامبر تصرف حاکمانه انجام می داد، و بر خلاف هارون بعد از رحلت پیامبر ادامه حیات داد، و لذا این خلافت ادامه داشته و او خلیفه و جانشین پیامبر است.

۳ - «حدیث منزلت» در اصل اشاره به خلافت بعد از رسول اکرم صلی الله علیه وآله دارد، و لذا در آخر حدیث آمده است: «الآن لا نبی بعدی» «جز آن که بعد از من پیامبری نیست».

۴ - آیه دلالت بر فضل و شرف و برتری هارون بر سایر مردم دارد، همین برتری مطابق «حدیث منزلت» برای حضرت علی علیه السلام نیز هست. حال اگر او افضل باشد امام نیز هست.

سبب گریه امیرالمؤمنین علیه السلام!

گاهی سؤال می شود که سبب گریه امیرالمؤمنین علیه السلام هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وآله او را جانشین خود در مدینه قرار داد چیست؟ خصوصاً آن که در حین گریه به پیامبر صلی الله علیه وآله عرض کرد: آیا مرا جانشین خود در میان زنان و اطفال قرار می دهی؟

پاسخ:

اولاً: موضوع گریه حضرت علی علیه السلام در آن هنگام در روایتی که بخاری و مسلم نقل کرده نیامده است، و این به نوبه خود نزد برخی از علمای اهل سنت باعث وهن در موضوع است.

ثانیاً: بر فرض ثبوت این موضوع، گریه حضرت به جهت حرف های منافقین مدینه یا به جهت شوق به ملازمت و همراهی با پیامبر صلی الله علیه وآله در آن جنگ بوده است؛ زیرا امام علی علیه السلام در تمام جنگ های پیامبر صلی الله علیه وآله شرکت داشته است. و این نکته صریح روایاتی است که درباره این موضوع وارد شده است.

نسائی به سندش از سعد بن مالک نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله بر شتر قرمز سوار شده، آماده رفتن به جنگ بود، علی علیه السلام را جانشین خود کرد. علی علیه السلام آمد و جلوی شتر

را گرفت و عرض کرد: ای رسول خدا! قریش گمان دارد که به جهت سنگینی و کراهت مصاحبت شما با من، مرا جانشین خود در مدینه قرار دادی؟ این را گفت و شروع به گریه کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان مردم ندا داد... ای فرزند ابی طالب! آیا راضی نمی شوی که تو نسبت به من همانند هارون نزد موسی باشی؟ جز آن که بعد از من پیامبری نیست. (۱)

اسحاق هروی در کتاب «السهم الثاقبه» سبب گریه حضرت علیه السلام را همین جهت ذکر می کند. او می گوید: سبب، کثرت اشتیاق حضرت به شرکت در جنگ و ملازمت با بزرگ انبیا بوده است... (۲)

حال تعجب از ابن تیمیه است که چگونه گریه ای که در حقیقت فضیلتی از فضایل امام علی علیه السلام به حساب می آید، آن را دلیل بر ضعف او به حساب آورده است. (۳)

و اما این که چرا حضرت به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: «أتخلفنی علی النساء والصبیان»؛ «آیا مرا جانشین خود بر زن ها و اطفال قرار می دهی؟» سبب این سؤال چیست؟

ممکن است به این جهت باشد: حضرت بعد از آن که از حرف قریش در مورد جانشین شدن خود ناراحت شد، این سؤال را از پیامبر صلی الله علیه و آله کرد تا حضرت صلی الله علیه و آله مطالبی بگوید که جواب قریش را بدهد؛ یعنی در حقیقت این حرف قریش بود که پیامبر علی را بین زن ها گذاشته است. و لذا پیامبر مطابق برخی روایات در جواب سؤال امام علی علیه السلام فرمود: «دروغ می گویند...».

نتیجه این که: جانشینی حضرت علی علیه السلام در مدینه هنگام خروج حضرت صلی الله علیه و آله برای تبوک دلالت بر هیچ گونه نقصی برای آن حضرت ندارد.

تحریف در حدیث

تحریف در حدیث

اهل سنت، هنگامی که مشاهده کردند این حدیث از سند تامی برخوردار

ص: ۲۳۶

۱- ۷۷۱. خصائص علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۷۷، رقم ۶۱.

۲- ۷۷۲. السهم الثاقبه.

۳- ۷۷۳. منهاج السنه، ج ۷، ص ۳۲۶-۳۳۱.

بوده، دلالت آن نیز تمام است، لذا در صدد نوعی تحریف در آن برآمده و مضمون آن را برای دیگران نیز جعل کردند. تا خلفای خود را از این مقام بی نصیب نکنند.

این تحریف به انحای مختلف صورت پذیرفت:

الف) تحریف در مشبه به

برخی از نواصب در صدد تحریف در مشبه به برآمدند و به جای هارون کلمه «قارون» را به کار بردند، تا امام علی علیه السلام را شبیه قارون جلوه دهند.

ابن عساکر دمشقی شافعی در ترجمه «حریز بن عثمان» از اسماعیل بن عیاش نقل می کند که گفت: از حریز بن عثمان شنیدم که می گفت: این چیزی را که مردم از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل می کنند که پیامبر صلی الله علیه وآله خطاب به علی علیه السلام فرمود: «انت مَنی بمنزله هارون من موسی» حق است ولی شنونده اشتباه کرده است. به او گفتم: پس صحیح آن چیست؟ گفت: صحیح آن این گونه بوده است: «انت مَنی بمنزله قارون من موسی» به او گفتم: از چه کسی حدیث را این گونه روایت می کنی؟ گفت: از ولید بن عبدالملک شنیدم که بر بالای منبر این گونه حدیث را قرائت می کرد.

پاسخ:

اولاً: مطابق تمام روایاتی که در کتب حدیثی، حتی صحیحین آمده، کلمه «هارون» به کار رفته است.

ثانیاً: تنها حریز روایت را این گونه از ولید بن عبدالملک نقل می کند. کسی که از دشمنان اهل بیت علیهم السلام خصوصاً امام علی علیه السلام است.

ثالثاً: حریز بن عثمان کسی است که مطابق آنچه در ترجمه و شرح حال او در کتب اهل سنت نقل شده، ناصبی است.

یحیی بن صالح وحاضی می گوید: از من سؤال شد که چرا از حریز بن عثمان حدیث نمی نویسی؟ گفتم: چگونه از کسی روایت بنویسم که با او هفت سال نماز صبح را خواندم در حالی که ندیدم از مسجد خارج شود جز آن که هفتاد بار در هر روز لعن علی می کرد.

ص: ۲۳۷

ابوحفص می گوید: حریر بن عثمان حمله های زیادی بر علی علیه السلام داشت، و او را بر منابر لعن می نمود و به صراحت می گفت: من او را به جهت کشتن پدرانم دوست ندارم. (۱)

(ب) تحریف در مشبه

برخی دیگر «حدیث منزلت» را در ناحیه مشبه تحریف کردند؛ یعنی به جای «علی علیه السلام» ابوبکر و عمر را گذاردند، و با جعل حدیث، آن دو را به منزله هارون نزد موسی دانستند.

خطیب بغدادی از طاهری و او از ابوالقاسم علی بن حسین بن علی بن زکریا، و او از ابوجعفر محمد بن جریر طبری، و او از بشر بن دحیه، و او از قزعه بن سوید، و او از ابن ابی ملیکه و او از ابن عباس نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «ابوبکر و عمر نزد من به منزله هارون نزد موسی است». (۲)

پاسخ:

۱ - این متن در هیچ یک از صحاح و مسانید و سنن و سایر کتب مهم و معتبر اهل سنت نیامده است، بلکه در آن کتب تنها حدیث «علی منی بمنزله هارون من موسی» ذکر شده است.

۲ - حدیث فوق از حیث سند ضعیف است؛ زیرا قزعه بن سوید مطابق رأی احمد، مضطرب الحدیث، و مطابق نظر ابن معین، ضعیف است. و ابی حاتم رازی می گوید: به او احتجاج نمی شود. (۳)

و ابن حجر از ابوداود و نسائی و عنبری نقل کرده که او ضعیف است. (۴)

و ذهبی در «لسان المیزان» نقل کرده که: قزعه حدیث منکری دارد که از ابن ابی ملیکه نقل کرده است. (۵)

نفر دیگر که در این سند متهم است، بشر بن دحیه می باشد. ذهبی می گوید: گویا او این حدیث را افترا بسته است. (۶)

ص: ۲۳۸

۱- ۷۷۴. ر.ک: مختصر تاریخ دمشق، ترجمه حریر بن عثمان.

۲- ۷۷۵. تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۳۸۴؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۵۶۷.

۳- ۷۷۶. الجرح و التعديل، ج ۷، ص ۱۳۹.

۴- ۷۷۷. تهذيب التهذيب، ج ۸، ص ۳۳۶.

۵- ۷۷۸. میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۳۹۰.

۶- ۷۷۹. پیشین.

نفر دیگر علی بن حسن شاعر است که ابن حجر در شرح حال او می گوید: علی بن زکریای شاعر از محمد بن جریر طبری خبر دروغی را نقل کرده که خودش متهم به جعل آن است و متن آن این است که: «ابوبکر منی بمنزله هارون من موسی».^(۱)

۳ - مطابق نظر عده ای از علمای اهل سنت و حدیث شناس از آن ها، این روایت جعلی است که از آن جمله می توان از ابن عدی، ابن جوزی، ذهبی و ابن حجر عسقلانی نام برد.

ابن جوزی بعد از نقل حدیث جعلی می گوید: «این حدیثی غیر صحیح است که متهم به جعل آن علی بن حسن شاعر می باشد...».^(۲)

ابن حجر نیز در ترجمه بشر بن دحیه، بعد از نقل حدیث جعلی می گوید: ذهبی این حدیث را از مجعولات و دروغ های بشر دانسته است. و قزعه هم کسی به حساب نمی آید.

ص: ۲۳۹

۱- ۷۸۰. لسان المیزان، ج ۴، ص ۲۱۹.

۲- ۷۸۱. العلل المتناهیة، ج ۱، ص ۱۹۹.

حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم علی منی و انا من علی رحمهما الله

حدیث صلی الله علیه وسلم علی منی و انا من علی رحمهما الله

یکی از احادیثی که دلالت بر فضیلت عظیم و برتری حضرت علی علیه السلام بر سایر صحابه دارد، حدیثی است از پیامبر صلی الله علیه وآله که در آن حضرت، امام علی علیه السلام را از خود و خود را از او می داند. این حدیث به تعبیرهای گوناگون از رسول خدا صلی الله علیه وآله رسیده است، گاهی به صورت خطاب «انت منی و انا منک»، و گاهی به صورت ضمیر غایب «هو منی و انا منه»، و هنگامی نیز به صورت اسم ظاهر «علی منی و انا من علی». از آنجا که این تعبیر از معنای بسیار بالایی برخوردار است لذا جا دارد که مقداری راجع به آن بحث نماییم.

موارد کاربرد حدیث

موارد کاربرد حدیث

این مضمون در موارد مختلف از تعدادی راویان نقل شده است. اینک به بررسی این موارد می پردازیم:

۱ - جنگ احد

ابن عساکر به سندش از جابر بن عبدالله نقل کرده که در روز احد، علی علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه وآله آمد. حضرت به او فرمود: حرکت کن. جبرئیل عرض کرد: ای محمّد! به خدا سوگند! این یاری و مواسات است. رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: ای جبرئیل! همانا او از من و من از اویم. جبرئیل عرض کرد: و من از شما دو نفرم. (۱)

ابورافع می گوید: چون روز احد فرا رسید، پیامبر صلی الله علیه وآله به جماعتی از قریش نظر کرد و به علی علیه السلام فرمود: بر آنان حمله کن. حضرت علی علیه السلام بر آنان حمله نمود و در این

ص: ۲۴۰

میان هاشم بن امیه مخزومی را کشته و جماعت آنان را متفرق کرد. باز حضرت رسول خداصلی الله علیه وآله به چند نفر از قریش نظر افکند و به حضرت علی علیه السلام فرمود: به آنان حمله کن. حضرت بر آنان حمله ور شد و جماعتشان را متفرق ساخت و فلان شخص جمعی را به قتل رسانید، باز رسول خداصلی الله علیه وآله به چند نفر دیگر از قریش نظر کرد و به علی علیه السلام فرمود: بر آنان حمله کن. حضرت بر آنان حمله کرده و جماعتشان را متفرق ساخت و یکی از قبیله بنی عامر بن لؤی را به قتل رسانید. جبرئیل به حضرت رسول صلی الله علیه وآله عرض کرد: این همان مواسات و یاری رساندن است. پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: همانا او از من و من از اویم. جبرئیل عرض کرد: و من از شما دو نفرم ای رسول خدا. (۱)

طبرانی و دیگران نقل کرده اند: «چون علی علیه السلام سرکردگان قریش را در روز احد به قتل رسانید جبرئیل عرض کرد: ای محمد! همانا این نهایت یاری و مواسات است. پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: همانا او از من و من از اویم. جبرئیل عرض کرد: و من از شما دو نفرم ای رسول خداصلی الله علیه وآله». (۲)

۲ - حَجَّه الْوَدَاعِ

حبشی بن جناده که در حجهالوداع حاضر بوده است، می گوید: «از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیدم که در آن روز می فرمود: علی از من و من از علی هستم و کسی به جز او دین مرا برپا نخواهد کرد». (۳)

۳ - روزی که برای حضرت صلی الله علیه وآله هدیه آوردند

عبد خیر از حضرت علی علیه السلام نقل کرده که فرمود: برای پیامبرصلی الله علیه وآله دسته ای از موز هدیه آوردند. پیامبرصلی الله علیه وآله شروع به پوست کندن نموده، در دهان من می گذارد. شخصی به ایشان عرض کرد: ای رسول خدا! شما علی را دوست دارید؟ حضرت فرمود: آیا نمی دانی که علی از من و من از اویم؟ (۴)

ص: ۲۴۱

۱- ۷۸۳. پیشین، ص ۱۵۰.

۲- ۷۸۴. المعجم الکبیر، ج ۱، ص ۳۱۸؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۵۱۴.

۳- ۷۸۵. فرائد السمطین، ج ۱، ص ۵۸؛ المعرفه و التاریخ، ج ۲، ص ۶۲۵.

۴- ۷۸۶. مناقب خوارزمی، ص ۳۷.

۴ - در مورد قصه دختر حمزه

نسائی در ذیل قصه، این چنین نقل کرده که پیامبر خطاب به حضرت علی علیه السلام کرده و فرمود: «انت مَنی بمنزله هارون و أنا منک»؛^(۱) «تو نزد من به مانند هارونی و من از تو هستم».

۵ - به نقل از عمر بن خطاب

بخاری به سندش از عمر بن خطاب نقل کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت نمود در حالی که از او - علی علیه السلام - راضی بود، و خطاب به او فرمود: «انت مَنی و أنا منک»؛^(۲) «تو از من و من از تو هستم».

۶ - هنگام فرستادن لشکر به یمن

ترمذی به سند خود از عمران بن حصین نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله لشکری را به فرماندهی علی بن ابی طالب علیه السلام به یمن فرستاد. حضرت در آن جنگ کنیزی را برای خود گرفت. برخی بر او اعتراض کردند و چهار نفر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار گذاشتند هنگامی که خدمت حضرت رسیدند جریان را برای او بازگو کنند. مسلمانان هر گاه از سفری بازمی گشتند، ابتدا خدمت حضرت مشرف شده و بر او درود می فرستادند، آن گاه به کار خود می پرداختند. لشکر که به مدینه رسید آن چهار نفر خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده، یکی از آنان به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: ای رسول خدا! شما شاهد نبودید که علی بن ابی طالب چه کرد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله از او روی گرداند. نفر دوم ایستاد و همین اعتراض را تکرار نمود. پیامبر صلی الله علیه و آله صورت خود را از او نیز بازگرداند. در مورد نفر سوم نیز همین قصه تکرار شد. نفر چهارم که اعتراض کرد، پیامبر رو به او کرده و در حالی که غضب در چهره او نمایان بود، فرمود: «ما تریدون من علی، ما تریدون من علی، ما تریدون من علی اَنه مَنی و انا منه و هو ولی کلّ مؤمن بعدی»؛ «چه از علی می خواهید؟! چه از علی می خواهید؟! چه از علی می خواهید؟! او از من و من از اویم، و او سرپرست هر مؤمنی بعد از من است».^(۳)

ص: ۲۴۲

۱- ۷۸۷. خصائص امیر المؤمنین علیه السلام، نسائی، ص ۱۹.

۲- ۷۸۸. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۸.

۳- ۷۸۹. صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۲.

این حدیث را که ترمذی به سند صحیح نقل کرده، دیگران نیز همچون: ابوداود طیالسی، حاکم نیشابوری و احمد بن حنبل با سند صحیح نقل کرده اند. (۱)

دلالت حدیث

با تأملی در جمله «علی منی و انا من علی» با مضامین مختلف که از رسول خداصلی الله علیه و آله نقل شده است؛ خصوصاً با قراین و سیاقی که برای حدیث وجود دارد به نکاتی چند پی خواهیم برد:

۱ - حضرت علی علیه السلام همانند رسول خداصلی الله علیه و آله و کارهای او همانند کارهای رسول خداصلی الله علیه و آله است و همان گونه که رسول خداصلی الله علیه و آله حقّ تصرف در امور به جهت «ولایت» دارد، حضرت علی علیه السلام نیز این حق تصرف را دارد: «علی منی».

خداوند متعالی می فرماید: «ما كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ»؛ (۲) «هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش امری را لازم بدانند، اختیاری [در برابر فرمان خدا] داشته باشد.»

۲ - ممکن است که حدیث فوق اشاره به حدیث «نور» باشد که پیامبرصلی الله علیه و آله می فرماید: «من و علی از یک نور آفریده شده ایم»؛ یعنی نور حضرت علی علیه السلام از نور من و نور من از حضرت علی علیه السلام است و هر دو یک حقیقت در دو کالبدیم، لذا اعتراض بر او اعتراض بر من است، و به همین جهت کسی حق ندارد بر حضرت علی علیه السلام اعتراض نماید.

۳ - ولایت و حقّ سلطه او از ولایت و سلطه رسول خداصلی الله علیه و آله سرچشمه می گیرد، و ولایت رسول خداصلی الله علیه و آله نیز از ولایت خداوند نشأت گرفته است. خداوند متعال می فرماید: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا...»؛ (۳) «خداوند سرپرست مؤمنین است...» و درباره

ص: ۲۴۳

۱- ۷۹۰. مسند احمد، ج ۴، ص ۴۳۸ و ج ۵، ص ۳۵۶ و ج ۱، ص ۳۳۰ و ۳۳۱؛ مسند طیالسی، ص ۳۶۰، ح ۲۷۵۲ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۰۰.

۲- ۷۹۱. سوره احزاب، آیه ۳۶.

۳- ۷۹۲. سوره بقره، آیه ۲۵۷.

ولایت پیامبرش صلی الله علیه وآله می فرماید: « النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ »؛ (۱) «پیامبر صلی الله علیه وآله سزاوارتر است به مؤمنان از خودشان.» پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نیز در روز غدیر خم فرمود: «من كنت مولاه فعلي مولاه»؛ «هر که من مولای اویم پس علی مولای او است.»

۴ - بقای دین و شخصیت نبوی رسول خدا صلی الله علیه وآله و حفظ شریعت ایشان به وجود حضرت علی علیه السلام وابسته است. او است که بیان کننده سنت حضرت و شریعت اسلام بعد از وی خواهد بود: «انا من علی».

۵ - از آنجا که پیامبر صلی الله علیه وآله بقای نسلش توسط حضرت علی علیه السلام و زهرای اطهر علیها السلام بوده، لذا بقای حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز به وجود حضرت علی علیه السلام است: «انا من علی».

راویان حدیث از علمای عامه

این حدیث شریف را جماعت بسیاری از علمای اهل سنت در کتب خود نقل کرده اند؛ از قبیل:

۱ - زبیدی. (۲)

۲ - ابن تیمیه. (۳)

۳ - نووی. (۴)

۴ - ابن اثیر. (۵)

۵ - صبان. (۶)

۶ - ابن درویش حوت. (۷)

۷ - ابن حجر. (۸)

ص: ۲۴۴

۱- ۷۹۳. سوره احزاب، آیه ۶.

۲- ۷۹۴. اتحاف الساده المتقین، ج ۶، ص ۵۶۶.

۳- ۷۹۵. احادیث القصاص، ص ۴.

۴- ۷۹۶. الأذکار، ص ۲۴۶.

۵- ۷۹۷. اسد الغایه، ج ۴، ص ۲۷، ترجمه امام علی علیه السلام.

۶- ۷۹۸. اسعاف الراغبین در حاشیه نور الابصار، ص ۱۵۴.

۷- ۷۹۹. اسنی المطالب، ص ۱۳۷.

٨ - ابن شجرى. (١).

٩ - ابن كثير. (٢).

١٠ - ذهبى. (٣).

١١ - سيوطى. (٤).

١٢ - خطيب بغدادى. (٥).

١٣ - ابونعيم. (٦).

١٤ - ابن عساكر. (٧).

١٥ - طبرى. (٨).

١٦ - ذهبى. (٩).

١٧ - سبط بن جوزى. (١٠).

١٨ - قرطبى. (١١).

١٩ - ذهبى. (١٢).

٢٠ - ابن بدران. (١٣).

٢١ - ابن ديبع شيبانى. (١٤).

٢٢ - ابن اثير. (١٥).

٢٣ - سيوطى. (١٦).

ص: ٢٤٥

١- ٨٠١. الامالى الخميسيه، ج ١، ص ١٣٤.

٢- ٨٠٢. البدايه والنهايه، ج ٤، ص ٢٣٥.

٣- ٨٠٣. تاريخ الاسلام، ج ٢، ص ١٩٥.

٤- ٨٠٤. تاريخ الخلفاء، ص ١٦٩.

- ٥-٨٠٥. تاريخ بغداد، ج ٤، ص ١٤٠.
- ٦-٨٠٦. تاريخ اصفهان، ج ١، ص ٢٣٥.
- ٧-٨٠٧. تاريخ دمشق، ترجمه امام على عليه السلام، ج ١، ص ١٢٣.
- ٨-٨٠٨. تاريخ الامم و الملوك، ج ٢، ص ٥١٤.
- ٩-٨٠٩. تذكره الحفاظ، ج ٢، ص ٣٨.
- ١٠-٨١٠. تذكره الخواص، ص ٤٢.
- ١١-٨١١. الجامع لأحكام القرآن، ج ١٣، ص ٦٠ و ج ١٥، ص ٢١٥.
- ١٢-٨١٢. حاشيه مستدرک حاکم، ج ٣، ص ١٠٠ و ١١٠ و ١١١ و ١٢٠.
- ١٣-٨١٣. تهذيب تاريخ دمشق، ج ٤، ص ٢١١ و ٢٣٠.
- ١٤-٨١٤. تيسير الوصول، ج ٢، ص ١٢٤.
- ١٥-٨١٥. جامع الأصول، ج ٩، ص ٤٧١.
- ١٦-٨١٦. الجامع الصغير.

٢٤ - ابونعيم اصفهاني. (١)

٢٥ - نسائي. (٢)

٢٦ - سيوطي. (٣)

٢٧ - محبّ طبري. (٤)

٢٨ - نابلسي. (٥)

٢٩ - زمخشري. (٦)

٣٠ - ابن قيم جوزيه. (٧)

٣١ - الباني. (٨)

٣٢ - عصامي. (٩)

٣٣ - ابن ماجه. (١٠)

٣٤ - بيهقي. (١١)

٣٥ - ابن ابي عاصم. (١٢)

٣٦ - حلبى. (١٣)

٣٧ - ابن ابي الحديد. (١٤)

٣٨ - بغوى. (١٥)

٣٩ - نهبانى. (١٦)

ص: ٢٤٦

١- ١١٧. حليه الأولياء، ج ٦، ص ٢٩٤.

٢- ١١٨. خصائص امير المؤمنين عليه السلام، ص ١٩ و ٢٠ و ٣٣.

٣- ١١٩. درّ المنثور، ج ٦، ص ٧٥.

٤- ٨٢٠. ذخائر العقبى، ص ٦٨؛ الرياض النضرة، ج ٢، ص ١٧٢.

- ٥- ٨٢١. ذخائر الموارِيث، ج ١، ص ١٨٦.
- ٦- ٨٢٢. ربيع الابرار، ج ١، ص ٨٣٣.
- ٧- ٨٢٣. زاد المعاد، در حاشيه المواهب اللدنيه، ج ٤، ص ٢٦١.
- ٨- ٨٢٤. سلسله الأحاديث الصحيحه، ج ٣، ص ١٧٨.
- ٩- ٨٢٥. سمط النجوم العوالى، ج ٢، ص ٤٨٣.
- ١٠- ٨٢٦. سنن ابن ماجه، ج ١، ص ١١٩ و ٥٧.
- ١١- ٨٢٧. السنن الكبرى، ج ٤، ص ٢١ و ج ٨، ص ٦٥.
- ١٢- ٨٢٨. السنه، ج ٢، ص ٥٩٨ و ٥٦٤.
- ١٣- ٨٢٩. السيره الحلبيه، ج ٣، ص ٦٦.
- ١٤- ٨٣٠. شرح نهج البلاغه، ج ٢، ص ٥٦١ و ٢٣٦.
- ١٥- ٨٣١. شرح السنه، ج ١٤، ص ١٤٠.
- ١٦- ٨٣٢. الشرف المؤيد، ص ٥٨.

۴۰ - احوذی. (۱)

۴۱ - رزقانی. (۲)

۴۲ - ابن حبان. (۳)

۴۳ - مسلم بن حجاج. (۴)

۴۴ - محمد بن اسماعیل بخاری. (۵)

۴۵ - ترمذی. (۶)

۴۶ - ابن حجر هیتمی. (۷)

۴۷ - ابن ابی حاتم. (۸)

۴۸ - قاضی عینی. (۹)

۴۹ - حموینی. (۱۰)

۵۰ - ابن عدی. (۱۱)

۵۱ - گنجی شافعی. (۱۲)

۵۲ - متقی هندی. (۱۳)

۵۳ - مناوی. (۱۴)

۵۴ - هیتمی. (۱۵)

۵۵ - نهانی. (۱۶)

ص: ۲۴۷

۱- ۸۳۳. شرح سنن ترمذی، ج ۱۳، ص ۱۶۴ و ۱۶۹.

۲- ۸۳۴. شرح المواهب اللدنیه، ج ۳، ص ۷۰.

۳- ۸۳۵. صحیح ابن حبان، حدیث ۲۲۰۳ و ۲۲۶۹.

۴- ۸۳۶. صحیح مسلم، فضائل صحابه، حدیث ۱۳۱.

- ٥- ٨٣٧. صحيح بخارى، ج ٣، ص ٢٤٢ و ج ٤، ص ١٨.
- ٦- ٨٣٨. صحيح ترمذى، ج ٥، ص ١٠، باب مناقب على عليه السلام.
- ٧- ٨٣٩. الصواعق المحرقة، ص ٧٣.
- ٨- ٨٤٠. علل الحديث، رقم ١٠١٣.
- ٩- ٨٤١. عمدته القارى، ج ١٦، ص ٢١٤.
- ١٠- ٨٤٢. فرائد السمطين، ج ١، ص ٥٧ و ٥٦.
- ١١- ٨٤٣. الكامل، ج ٢، ص ٥٦٩ و ٨٤٨.
- ١٢- ٨٤٤. كفايه الطالب، ص ٢٧٤، باب ٦٧.
- ١٣- ٨٤٥. كنز العمال، ح ٣٢٨٨ و ٣٢٨٨٣ و ٣٢٩٣٨.
- ١٤- ٨٤٦. كنوز الحقايق، ص ٩٨ و ٤١.
- ١٥- ٨٤٧. مجمع الزوائد، ج ٦، ص ١١٤ و ١٢٢ و ج ٩، ص ١٢٧.
- ١٦- ٨٤٨. الفتح الكبير، ج ٢، ص ٢٤٣ و ج ٣، ص ٨٨.

- ۵۶ - حاکم نیشابوری. (۱)
- ۵۷ - احمد بن حنبل. (۲)
- ۵۸ - طیالسی. (۳)
- ۵۹ - خطیب تبریزی. (۴)
- ۶۰ - ابن ابی شیبہ. (۵)
- ۶۱ - عبدالرزاق. (۶)
- ۶۲ - ابن طلحه شافعی. (۷)
- ۶۳ - طبرانی. (۸)
- ۶۴ - فسوی. (۹)
- ۶۵ - عراقی. (۱۰)
- ۶۶ - سخاوی. (۱۱)
- ۶۷ - خوارزمی. (۱۲)
- ۶۸ - ابن مغزلی. (۱۳)
- ۶۹ - ابن تیمیہ. (۱۴)
- ۷۰ - زرنندی. (۱۵)
- ۷۱ - قندوزی حنفی. (۱۶)

ص: ۲۴۸

-
- ۱- ۱۴۹. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۰۰ و ۱۱۱ و ۱۲۰.
- ۲- ۱۵۰. المسند، ج ۱، ص ۹۸ و ۱۰۸ و ۱۱۵ و ۱۶۲ و ج ۴، ص ۱۴۵.
- ۳- ۱۵۱. مسند طیالسی، ص ۱۱۱، ح ۸۲۹.
- ۴- ۱۵۲. مشکاه المصابیح.

- ٥-١٥٣. المصنف، ج ١٢، ص ٧٩.
- ٦-١٥٤. المصنف، ح ٢٠٣٩٤.
- ٧-١٥٥. مطالب السؤول، ص ١٨.
- ٨-١٥٦. المعجم الكبير، ج ١، ص ٢٩٧ و ج ٤، ص ١٩ و ٢٠ و ج ١٨، ص ١٢٩.
- ٩-١٥٧. المعرفة و التاريخ، ج ١، ص ٢٨٢.
- ١٠-١٥٨. المغنى عن حمل الأسفار، ج ٢، ص ٣٠٠.
- ١١-١٥٩. المقاصد الحسنه، ص ٩٨.
- ١٢-١٦٠. مقتل الحسين عليه السلام، ج ١، ص ٣٦.
- ١٣-١٦١. المناقب، ص ٢٢١.
- ١٤-١٦٢. منهاج السنه، ج ٣، ص ٧.
- ١٥-١٦٣. نظم درر السمطين، ص ٧٩.
- ١٦-١٦٤. ينابيع الموده، ص ٥٤ و ١٨٠ و ١٨٥.

تصحیح حدیث تصحیح حدیث

حدیث مورد بحث را می توان از راه های مختلف تصحیح کرده و صحت آن را به اثبات رسانید:

۱ - وجود حدیث در صحاح

این حدیث شریف در صحاح سته وجود دارد؛ از قبیل:

الف) صحیح بخاری.

ب) صحیح مسلم.

ج) صحیح ترمذی.

۲ - تصریح به صحت حدیث

برخی از علمای اهل سنت و محدثین آنان تصریح به صحت این حدیث یا حسن بودن آن نموده اند؛ از قبیل:

الف) ترمذی در «الجامع الصحیح».

ب) ابن حیان در «الصحیح ابن حیان».

ج) حاکم نیشابوری در «المستدرک علی الصحیحین».

د) ناصرالدین البانی در «سلسله الأحادیث الصحیحه».

و

۳ - تصحیح برخی از اسناد

برخی از سندهای این روایت را می توان بر مبنای رجال اهل سنت تصحیح سندی نمود؛ از قبیل:

الف) روایت احمد بن حنبل از عمران بن حصین. (۱)

ب) روایت احمد بن حنبل از بریده. (۲)

ج) روایت احمد بن حنبل از ابن عباس. (۳)

١- ٨٦٥. مسند احمد، ج ٤، ص ٤٣٨.

٢- ٨٦٦. همان، ج ٥، ص ٣٥٦.

٣- ٨٦٧. همان، ج ١، ص ٣٣٠ و ٣٣١.

د) روایت طیالسی از ابن عباس. (۱)

ر) روایت ترمذی از عمران بن حُصین. (۲)

بررسی رجال هر یک از این روایات را در بحث از «حدیث ولایت» آورده ایم.

ص: ۲۵۰

۱- ۸۶۸. مسند طیالسی، ص ۳۶۰، ح ۲۷۵۲.

۲- ۸۶۹. صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۲.

حدیث دوازده خلیفه

حدیث دوازده خلیفه

از جمله احادیث متواتر و صحیح نزد فریقین شیعه و اهل سنت، روایات دوازده خلیفه است، روایاتی که پیامبر صلی الله علیه وآله در آن ها امامان و خلفای به حق بعد از خود را دوازده نفر معین کرده و صفاتی در حد عصمت و... بر آن ها معین نموده است. این روایات به جهت وجود آن ها در اصح کتب فریقین و تصریح به صحت آن ها از سوی علمای هر دو مذهب، مشکل سندی ندارد، ولی آنچه احتیاج به بحث دارد جنبه دلالت آن است.

از جمله مطالبی که به طور وضوح از این احادیث استفاده می شود، ضرورت وجود امام زمان و معصوم در این عصر است. اینک این حدیث را از جوانب مختلف مورد بررسی قرار خواهیم داد.

روایات از طرق عامه

احادیث دوازده امام و خلیفه بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله را اهل سنت در صحاح و مسانید با سندهای صحیح از جابر بن سمره و دیگران نقل کرده اند. این احادیث به حدی مورد توجه فرقه های اسلامی قرار گرفته که جای هیچ شک و شبهه ای را در آن ها باقی نگذارده است. اینک به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - بخاری به سند خود از جابر بن سمره نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «یکون اثنا عشر امیراً. فقال کلمه لم اسمعها فقال ابی: انه قال: کلهم من قریش»؛ «دوازده امیر خواهد بود. آن گاه سخنی گفت که من آن را نشنیدم. پدرم گفت: پیامبر فرمود: همه آنان از قریشند».^(۱)

ص: ۲۵۳

۱ - ۸۷۰. صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۲۷، کتب الأحکام، باب الاستخلاف، ح ۷۲۲۳.

۲ - مسلم به سندش از جابر بن سمره نقل کرده که گفت: با پدرم بر پیامبر صلی الله علیه وآله وارد شدیم، شنیدیم که می گوید: «ان هذا الامر لا ینقضی حتی یمضی فیهم اثنا عشر خلیفه: قال: ثم تکلم بکلام خفی علی قال: فقلت لأبی ما قال؟ قال: کلهم من قریش»؛ «این امر منقضی نمی شود تا آن که دوازده خلیفه در میان آنان بگذرد. آن گاه تکلم به کلامی نمود که بر من مخفی گشت، از پدرم سؤال کردم: رسول خدا چه گفت: پدرم در جواب گفت: همه آن ها از قریشند».(۱)

۳ - و نیز مسلم از جابر نقل کرده که از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود: «لا یزال امر الناس ماضیاً ما ولیهم اثنا عشر رجلاً، ثم تکلم النبی صلی الله علیه وآله بکلمه خفیت علی فسألت ابی ماذا قال رسول الله؟ فقال: کلهم من قریش»؛ «دائماً امر مردم گذرا است تا آن که دوازده مرد متولی آنان گردند. آن گاه تکلم به کلمه ای کرد که بر من مخفی شد. از پدرم سؤال کردم که رسول خدا صلی الله علیه وآله چه فرمود: گفت: همه آن ها از قریشند».(۲)

۴ - و نیز از جابر نقل می کند که از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که فرمود: «لا یزال الاسلام عزیزاً إلی اثنی عشر خلیفه. ثم قال کلمه لم افهمها فقلت لأبی ما قال؟ فقال: کلهم من قریش»؛ «همیشه اسلام عزیز است تا دوازده خلیفه بر آن ها حاکم شود. آن گاه کلمه ای گفت که من آن را نفهمیدم، به پدرم گفتم: چه فرمود؟ گفت: همه آن ها از قریشند».(۳)

۵ - و نیز از جابر نقل کرده که فرمود: من با پدرم خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله رسیدیم، شنیدم که می فرماید: «لا یزال هذا الدین عزیزاً منیعاً إلی اثنی عشر خلیفه. فقال کلمه صمّنیها الناس فقلت لأبی ما قال؟ قال: کلهم من قریش»؛ «همیشه این دین نفوذ ناپذیر و پابرجاست تا دوازده خلیفه بیاید. آن گاه سخنی گفت که مردم را با سر و صدا از گوش دادن به آن بازداشتند، به پدرم عرض کردم: حضرت چه فرمود؟ گفت: همه آنان از قریشند».(۴)

ص: ۲۵۴

۱- ۸۷۱. صحیح مسلم، ج ۶، ص ۳؛ شرح صحیح مسلم، ج ۱۲، ص ۲۰۱.

۲- ۸۷۲. همان.

۳- ۸۷۳. صحیح مسلم، ج ۶، ص ۳.

۴- ۸۷۴. صحیح مسلم، ج ۶، ص ۴.

۶ - سعد بن ابی وقاص می گوید: به جابر بن سمره نوشتم که خبر ده مرا به چیزی که از رسول خدا شنیده ای. برایم نوشت: در روز جمعه، شبی که اسلمی رجم شد، از رسول خدا شنیدم که فرمود: «لا یزال الدین قائماً حتی تقوم الساعة او یکون علیکم اثنا عشر خلیفه کلهم من قریش»؛ «همیشه دین قائم است تا قیام قیامت تا این که دوازده خلیفه بر شما حکومت کنند که همه آنان از قریشند». (۱)

۷ - طبرانی از جابر نقل کرده که گفت: با پدرم نزد پیامبر بودم که فرمود: «یکون لهذه الأمه اثنا عشر قیماً، لایضرهم من خذلهم. ثم همس رسول الله بکلمه لم اسمعها فقلت لأبی: ما الکلمه الّتی همس بها النبی صلی الله علیه وآله؟ قال: کلهم من قریش»؛ «برای دین ائمت دوازده قیّم است، خذلان مردم به آن ها ضرر نمی رساند. آن گاه آهسته سخنی گفت که من آن را نشنیدم. به پدرم گفتم: این سخنی که پیامبر آهسته فرمود چه بود؟ گفت: همه آنان از قریشند». (۲)

۸ - و نیز جابر نقل می کند که پیامبر فرمود: «لا یزال هذا الأمر ظاهراً علی من ناواه لا یضرّه مخالف ولا مفارق حتی یمضی من امّتی اثنا عشر خلیفه من قریش»؛ «همیشه این دین نفوذناپذیر و پایرجا و غلبه کننده بر مخالفین خود است تا آن که دوازده حاکم مالک آن گردند. آن گاه مردم شلوغ کرده، سخن گفتند، لذا من نفهمیدم که بعد از «کلهم» چه فرمود، از پدرم سؤال کردم، گفت: همه آنان از قریشند». (۳)

۹ - احمد بن حنبل نیز از جابر بن سمره نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله در خطبه ای که برای ما ایراد کرد، فرمود: «لا یزال هذا الأمر عزیزاً منیعاً ظاهراً علی من ناواه حتی یملک اثنا عشر کلهم. قال: فلم افهم ما بعد قال. فقلت لأبی ما قال؟ قال: کلهم من قریش»؛ «این دین دائماً نفوذناپذیر است تا دوازده خلیفه بیاید. آن گاه سخنی فرمود که من نفهمیدم و مردم با صدای بلند ضجه زدند. به پدرم گفتم: حضرت چه فرمود؟ گفت: فرمود: «کلهم من قریش». (۴)

ص: ۲۵۵

۱- ۸۷۵. پیشین.

۲- ۸۷۶. المعجم الکبیر، ج ۲، ص ۱۹۶، ح ۱۷۹۴.

۳- ۸۷۷. همان، ح ۱۷۹۶.

۴- ۸۷۸. مسند احمد، ج ۵، ص ۹۳، ح ۲۰۹۲۳.

۱۰ - در حدیثی دیگر جابر می گوید: بعد از سخن پیامبر مردم تکبیر گفته و \square ... بزدند... (۱).

۱۱ - و نیز از جابر نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ما در عرفات و بنابر نقلی دیگر در منا خطبه ای خواند، و فرمود: «لن يزال هذا الامر عزيزاً ظاهراً حتى يملكك اثنا عشر، كلهم. ثم لغط القوم وتكلموا فلم افهم قوله بعد (كلهم). فقلت لأبي: يا ابا! ما بعد كلهم؟ قال كلهم من قریش»؛ «همیشه این امر نفوذ ناپذیر و غالب است تا آن که دوازده نفر حاکم شوند، همه آن ها در این هنگام سر و صدا کرده و هیاهو نمودند، لذا نفهمیدم که بعد از «كلهم» چه فرمود: از پدرم پرسیدم که پیامبر چه فرمود؟ گفت: «كلهم من قریش» (۲).

۱۲ - و نیز از پیامبر نقل کرده که فرمود: «لا- يزال هذا الدين عزيزاً منيعاً... إلى اثني عشر خليفة. قال: فجعل الناس يقومون ويقعدون»؛ «این دین نفوذ ناپذیر و پابرجا است... تا دوازده خلیفه بیایند، آن گاه مردم شروع کردند به بلند شدن و نشستن» (۳).

روایات از طرق شیعه

همین مضمون با اختلافی جزئی در مصادر شیعه نیز به چشم می خورد.

۱ - اصبخ بن نباته می گوید: از حسن بن علی علیهما السلام شنیدم که می فرمود: «امامان بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله دوازده نفرند، نه نفر آن ها از صلب برادرم حسین است، و از جمله آن هاست مهدی این امت» (۴).

۲ - زراره می گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: «نحن اثنا عشر اماماً منهم حسن و حسين ثم الأئمة من ولد الحسين عليهم السلام»؛ «ما دوازده امامیم که از جمله آن ها حسن و حسین است، سپس امامان از اولاد حسین علیهم السلام» (۵).

۳ - امام حسین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال کرد: «يا رسول الله! هل يكون بعدك نبي؟»

ص: ۲۵۶

۱ - ۸۷۹. پیشین.

۲ - ۸۸۰. مسند احمد، ج ۵، ص ۹۹.

۳ - ۸۸۱. همان.

۴ - ۸۸۲. کفایه الأثر، ص ۲۲۳، باب ۳۰، ح ۱.

۵ - ۸۸۳. کافی، ج ۱، ص ۵۳۳، باب ۱۸۴، ح ۱۶.

فقال: لا انا خاتم النبیین، لكن يكون بعدی ائمه قوامون بالقسط بعدد نقباء بنی اسرائیل؛ «ای رسول خدا! آیا بعد از شما پیامبری خواهد بود؟ حضرت فرمود: خیر، من خاتم انبیایم، لكن بعد از من امامانی خواهند بود که قیام کننده به قسطاند، عدد آن ها به تعداد نقبیان بنی اسرائیل است».(۱)

۴ - حضرت زهرا علیها السلام می فرماید: از پدرم شنیدم که می فرمود: «الائمة بعدی عدد نقباء بنی اسرائیل»؛ «امامان بعد از من به تعداد نقبیان بنی اسرائیلند؛ یعنی دوازده نفر».(۲)

۵ - امام صادق علیه السلام فرمود: «منا اثنا عشر مهدیاً»؛ «از ما است دوازده مهدی».(۳)

۶ - امام سجاده علیه السلام می فرماید: «ان الله خلق محمداً وعلیاً واحداً وعشر من ولده من نور عظمته، فاقامهم اشباحاً فی ضیاء نوره یعدونه قبل خلق الخلق، یسبحون الله ویقدسونه وهم الائمة من ولد رسول الله صلی الله علیه وآله»؛ «همانا خداوند محمد و علی و یازده نفر از اولاد او را از نور عظمت خود خلق نمود. آنان را در شبه هایی در پرتو نور خود قرار داد که خدا را قبل از خلقت خلق، عبادت می کردند. او را تسبیح گفته و تقدیس می نمودند، و آنان اند امامان از اولاد رسول خدا صلی الله علیه وآله».(۴)

۷ - امام علی علیه السلام در حدیثی طولانی چنین فرمود: «فان لهذه الائمة اثنا عشر اماماً هادین مهدیین، لایضروهم خذلان من خذلهم»؛ «... همانا برای این امت دوازده امام هدایت گر هدایت شده است کسی که در صدد خواری آن ها باشد به آنان ضرر نمی رساند».(۵)

۸ - جابر بن عبدالله انصاری می گوید: «دخلت علی فاطمه علیها السلام و بین یدیها لوح فیہ اسماء الاوصیاء من ولدها، فعددت اثنی عشر احدهم القائم، ثلاثة منهم محمد واربعة منهم علی علیهم السلام»؛ «بر حضرت فاطمه علیها السلام وارد شدم در حالی که مقابل او لوحی با اسمای اوصیای از فرزندانش مکتوب قرار داشت، آن ها را شمردم دوازده نفر بودند، یکی از آن ها قائم علیه السلام بود، و سه نفر محمد و چهار نفر علی».(۶)

ص: ۲۵۷

- ۱- ۸۸۴. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۳۰۰.
- ۲- ۸۸۵. کفایه الأثر، ص ۱۹۷، باب ۲۸، ح ۶.
- ۳- ۸۸۶. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۸۸، باب ۳۳، ح ۱۴.
- ۴- ۸۸۷. کافی، ج ۱، ص ۵۳۰، باب ۱۸۴، ح ۶.
- ۵- ۸۸۸. کمال الدین، ج ۱، ص ۲۹۷، باب ۲۶، ح ۵.
- ۶- ۸۸۹. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۸۰، ح ۵۴۰۸.

۹ - شیخ صدوق به سندش از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «انا سید النبیین وعلی بن ابی طالب سید الوصیین، وانّ اوصیائی بعدی اثنی عشر، اولهم علی بن ابی طالب علیه السلام وآخرهم القائم علیه السلام»؛ «من سید انبیا وعلی بن ابی طالب سید اوصیا است. و همانا اوصیاط بعد از من دوازده نفرند: اول آن ها علی بن ابی طالب و آخر آن ها قائم است».(۱)

راویان حدیث از صحابه در کتب فریقین

- ۱ - جابر بن سمره.(۲)
- ۲ - عبدالله بن مسعود.(۳)
- ۳ - عبدالله بن عمر.(۴)
- ۴ - عایشه دختر ابوبکر.(۵)
- ۵ - عباس بن عبدالمطلب.(۶)
- ۶ - عبدالله بن عباس.(۷)
- ۷ - ابو اسلمی.
- ۸ - انس بن مالک.
- ۹ - عمر بن خطاب.(۸)
- ۱۰ - ابو سعید خدری.
- ۱۱ - سلمان فارسی.(۹)
- ۱۲ - عبدالله بن عمرو بن عاص.(۱۰)

ص: ۲۵۸

۱- ۱۸۹۰. عیون الاخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۶۴، ح ۳۱؛ اعلام الوری، ص ۳۹۶.

۲- ۱۸۹۱. با پنجاه سند که در عموم مصادر اهل سنت آمده است.

۳- ۱۸۹۲. تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۳۰۹.

۴- ۱۸۹۳. تاریخ الخلفاء، ص ۷۲.

- ٥-١٩٤. اثبات الهداه، ج ١، ص ٤٨٠، ح ١٨ و١٩.
- ٦-١٩٥. اثبات الهداه، ج ١، ص ٧١٩، ح ١٩٨.
- ٧-١٩٦. فرائد السمطين، ج ٢، ص ٣١٣.
- ٨-١٩٧. اثبات الهداه، ج ١، ص ٤٩٩، ح ١٠٦.
- ٩-١٩٨. اثبات الهداه، ج ١، ص ٧٢١.
- ١٠-١٩٩. مجمع الزوائد، ج ٥، ص ١٩٠.

١٣ - ابو جحيفه وهب بن عبدالله (١).

١٤ - عمران بن حصين.

١٥ - عبدالله بن ادنى.

١٦ - على بن ابى طالب عليه السلام (٢).

١٧ - فاطمه زهرا عليها السلام.

١٨ - حسن بن على عليهما السلام.

١٩ - حسين بن على عليهما السلام (٣).

٢٠ - ام سلمه همسر پيامبر صلى الله عليه وآله.

٢١ - ابوذر غفارى.

٢٢ - مقداد بن اسود.

٢٣ - جابر بن عبدالله انصارى (٤).

٢٤ - سعيد بن مالك.

٢٥ - عبدالرحمن بن سمره.

٢٦ - اسامه بن زيد.

٢٧ - ابوايوب انصارى.

٢٨ - وائله بن اصقع.

٢٩ - حذيفه بن أسيد.

٣٠ - ابوقتاده.

٣١ - ابوهريره دوسى (٥).

٣٢ - عثمان بن عفان.

-
- ١- ٩٠٠. مجمع الزوائد، ج ٥، ص ١٩٠.
 - ٢- ٩٠١. فرائد السمطين، ج ١، ص ٣٥٤.
 - ٣- ٩٠٢. فرائد السمطين، ج ٢، ص ١٥٥.
 - ٤- ٩٠٣. فرائد السمطين، ج ٢، ص ١٣٩.
 - ٥- ٩٠٤. اثبات الهداه، ج ١، ص ٧٢٠.

۳۴ - زید بن ارقم.

۳۵ - ابوامامه.

۳۶ - ابوالطفیل عامر بن واثله. (۱)

ترجمه جابر بن سمره سوائی

عمده روایات دوازده خلیفه از طریق جابر بن سمره سوائی است که تنها با پنجاه سند در مصادر اهل سنت از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل شده است. حال به ترجمه و شرح حال او اشاره می کنیم:

ابن اثیر می گوید: «جابر بن سمره بن جناده بن جندب بن حجیر بن رثاب بن حیب بن سواءه بن عامر بن صعصعه عامری، سوائی... کنیه او ابو خالد یا ابو عبدالله است... او پسر خواهر سعد بن ابی وقاص، و مادرش خالده دختر ابی وقاص است...». (۲)

قرطبی می گوید: «از پیامبر صلی الله علیه وآله احادیث بسیاری روایت کرده است». (۳)

ابن حجر عسقلانی از او نقل می کند که: با پیامبر صلی الله علیه وآله بیش از هزار بار نماز گزاردم...». (۴)

تصحیح حدیث

تصحیح حدیث

حدیث دوازده خلیفه را می توان از چند طریق تصحیح نمود:

۱ - وجود حدیث در صحاح

الف) وجود حدیث در صحیح بخاری. (۵)

ب) وجود حدیث در صحیح مسلم. (۶)

ص: ۲۶۰

۱- ۹۰۵. الفتن و الملاحم، ص ۸۶.

۲- ۹۰۶. اسد الغابه، ج ۱، ص ۴۸۸.

۳- ۹۰۷. استیعاب، ج ۱، ص ۲۲۴.

۴- ۹۰۸. الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۱، ص ۵۴۲.

۵- ۹۰۹. صحیح بخاری، کتاب الأحکام، باب الاستخلاف.

٦-٩١٠. صحیح مسلم، کتاب الاماره، باب الناس تبع لقريش.

ج) وجود حدیث در صحیح ترمذی. (۱)

د) وجود حدیث در سنن ابوداؤد. (۲)

۲ - وجود حدیث در کتبی که حول صحاح نوشته شده است

الف) وجود حدیث در «الجمع بین الصحیحین»، از محمد بن فتوح حمیدی. (۳)

ب) وجود حدیث در «الجامع بین الصحیحین»، از صالح احمد شامی.

ج) وجود حدیث در «تجرید الصحاح»، از عبدری.

د) وجود حدیث در «المستدرک علی الصحیحین»، از حاکم نیشابوری. (۴)

۳ - تصریح بر صحت حدیث

الف) ترمذی بعد از نقل حدیث می گوید: «هذا حدیث حسنٌ صحیحٌ». (۵)

ب) فضل بن روزبهان می گوید: «آنچه از احادیث در شأن دوازده خلیفه وارد شده، صحیح بوده و در صحاح ثابت است...». (۶)

ج) ناصرالدین البانی در «سلسله الاحادیث الصحیحه» این حدیث را از طرق مختلف و با مضامین متفاوت نقل کرده و در چند مورد تصریح به صحت سند آن نموده است. (۷)

۴ - وجود حدیث در کتاب هایی که التزام به نقل حدیث صحیح داده اند

الف) وجود حدیث در صحیح ابن حبان؛

او می گوید: «چون مشاهده کردم که طرق اخبار زیاد است و شناخت مردم به روایات صحیح کم... لذا روایات صحیح را آوردم تا حفظش برای متعلمین آسان گردد». (۸)

ب) وجود حدیث در «مسند احمد».

ص: ۲۶۱

۱- ۹۱۱. صحیح ترمذی، کتاب الفتن، باب ما جاء فی الخلفاء.

۲- ۹۱۲. سنن ابی داؤد، کتاب المهدی، ح ۴۲۷۹، ۴۲۸۰.

- ٣-٩١٣. الجمع بين الصحيحين، ج ١، ص ٣٣٧.
- ٤-٩١٤. المستدرک علی الصحيحين، ج ٣، ص ٧١٥، شماره ٦٥٨٦.
- ٥-٩١٥. الجامع الصحيح، ج ٤، ص ٤٣٨، ح ٢٢٣٠.
- ٦-٩١٦. دلائل الصدق، ج ٢، ص ٣١٤.
- ٧-٩١٧. سلسله الاحاديث الصحيحه، ج ١، ص ٧١٩، شماره ٣٧٦.
- ٨-٩١٨. صحيح ابن حبان، ج ١، ص ١٠٢.

۵ - تصحیح احادیث

در این قسمت رجوع شود به «مسند احمد» پنجاه جلدی، با تحقیق، که محقق آن در ترجمه جابر بن سمره سوائی بیست و پنج حدیث از احادیث جابر بن سمره درباره احادیث دوازده خلیفه را تصحیح سندی کرده است. همین محقق نیز چند سند از سندهای ابن حبان در صحیح او را تصحیح سندی کرده است.

راویان حدیث از عامه

احادیث دوازده خلیفه از تعداد زیادی از علمای اهل سنت نقل شده است، اینک به اسامی برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - بخاری. (۱)

۲ - مسلم. (۲)

۳ - ترمذی. (۳)

۴ - ابوداؤد. (۴)

۵ - احمد بن حنبل. (۵)

۶ - طیالسی. (۶)

۷ - طبرانی. (۷)

۸ - بیهقی. (۸)

۹ - بغوی. (۹)

ص: ۲۶۲

۱- ۹۱۹. الجامع الصحیح، ج ۹، ص ۷۸؛ التاریخ الکبیر، ج ۱، ص ۴۴۶، ح ۱۴۲۶.

۲- ۹۲۰. صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۵۲، ح ۱۸۲۰.

۳- ۹۲۱. سنن ترمذی، ج ۴، ص ۵۰۱، ح ۲۲۲۳.

۴- ۹۲۲. سنن ابوداؤد، ج ۴، ص ۱۰۶، ح ۴۲۷۹.

۵- ۹۲۳. مسند احمد، ج ۵، ص ۸۶ و ۸۷ و ۸۸.

۶- ۹۲۴. مسند طیالسی، ص ۱۰۵ و ۱۸۰، ح ۷۶۷ و ۱۲۷۸ و ۱۲۵، ح ۹۲۶.

۷- ۹۲۵. المعجم الاوسط، ج ۱، ص ۴۷۴، ح ۸۶۳.

٨-٩٢٦. دلائل النبوه، ج ٦، ص ٣٢٤؛ السنن الكبرى، ج ٨، ص ١٤٣.

٩-٩٢٧. المصاييح، ص ١٧٣ و١٧٤، ح ٤٦٨٠.

۱۰ - ابن منظور. (۱)

۱۱ - ابن اثیر. (۲)

۱۲ - ابن کثیر. (۳)

۱۳ - جوینی. (۴)

۱۴ - هیثمی. (۵)

۱۵ - محمد بن طلحه شافعی. (۶)

۱۶ - سیوطی. (۷)

۱۷ - ابن حجر. (۸)

۱۸ - متقی هندی. (۹)

۱۹ - ابویعلی. (۱۰)

۲۰ - طبرانی. (۱۱)

۲۱ - ابن عدی. (۱۲)

۲۲ - حاکم نیشابوری. (۱۳)

۲۳ - علامه مناوی. (۱۴)

۲۴ - ابن حجر عسقلانی. (۱۵)

۲۵ - نووی. (۱۶)

ص: ۲۶۳

۱- ۹۲۸. تهذیب تاریخ دمشق، ج ۱، ص ۴۴۵.

۲- ۹۲۹. جامع الاصول، ج ۴، ص ۴۵-۴۷.

۳- ۹۳۰. النهایه فی الفتن و الملاحم، ج ۱، ص ۱۷ و ۱۸.

۴- ۹۳۱. فرائد السمطین، ج ۲، ص ۱۴۷ و ۱۴۸، ح ۴۴۲-۴۴۵.

- ٥- ٩٣٢. مجمع الزوائد، ج ٥، ص ١٩٠.
- ٦- ٩٣٣. مطالب السؤول، ج ١، ص ٢٧.
- ٧- ٩٣٤. الحاوي للفتاوى، ج ٢، ص ٨٥؛ تاريخ الخلفاء، ص ٢٣؛ الجامع الصغير، ج ٢، ص ٧٥٦، ح ٩٩٦٩.
- ٨- ٩٣٥. صواعق المحرقة، ص ٢٠.
- ٩- ٩٣٦. كنز العمال، ج ٦، ص ٤٩، ح ١٤٧٩٤.
- ١٠- ٩٣٧. مسند ابويعلى، ج ٨، ص ٤٤٤، ح ٥٠٣١.
- ١١- ٩٣٨. المعجم الكبير، ج ١٠، ص ١٩٥، ح ١٠٣١٠.
- ١٢- ٩٣٩. الكامل.
- ١٣- ٩٤٠. المستدرک على الصحيحين، ج ٤، ص ٥٠١.
- ١٤- ٩٤١. فيض القدير، ج ٢، ص ٤٥٨، ح ٢٢٩٧.
- ١٥- ٩٤٢. تعجيل المنفعة، ص ٥٣٨.
- ١٦- ٩٤٣. المنهاج، ج ١٢، ص ٢٠١.

۲۶ - ابن حجر. (۱)

۲۷ - قسطلانی. (۲)

۲۸ - ابونعیم اصفهانی. (۳)

۲۹ - خطیب بغدادی. (۴)

۳۰ - ذهبی. (۵)

۳۱ - قندوزی. (۶)

۳۲ - سید علی همدانی. (۷)

۳۳ - ابن حبان. (۸)

۳۴ - حاکم حسکانی. (۹)

۳۵ - ابن عساکر. (۱۰)

دلالت حدیث

از مجموعه روایات «دوازده خلیفه» استفاده می شود که این حدیث در ضمن خطبه مهمی بوده که رسول اکرم صلی الله علیه وآله آن را در اواخر عمر خود ایراد فرموده است. و بنابر نقل برخی دیگر از روایات، خطبه در سرزمین عرفات در حجه الوداع ایراد شده است؛ خطبه ای که پیامبر صلی الله علیه وآله در آن، وصیت معروف خود که همان تمسک به کتاب و عترت بوده را ذکر کرده است. وصیتی که از آن به خوبی حتمی بودن وجود مردی از اهل بیت در کنار قرآن که اهلیت برای تمسک داشته باشد، استفاده می شود. این عترت همان امامان معصومی هستند که پیامبر اولین نفر از آنان را در همان حجه

ص: ۲۶۴

۱- ۹۴۴. فتح الباری، ج ۳، ص ۱۸۳.

۲- ۹۴۵. ارشاد الساری، ج ۱۰، ص ۲۷۳.

۳- ۹۴۶. حلیه الاولیاء، ج ۴، ص ۳۳۳.

۴- ۹۴۷. تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۱۲۶.

۵- ۹۴۸. سیر اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۱۸۴.

۶- ۹۴۹. ینابیع الموده، ج ۳، ص ۲۹۰، ح ۳.

۷- ۹۵۰. موده القربی، الموده العاشره.

- ٨-٩٥١. صحیح ابن حبان، ج ١٥، ص ٤٤ و ٤٥.
- ٩-٩٥٢. شواهد التنزیل، ج ١، ص ٤٥٥، ح ٢٤٨.
- ١٠-٩٥٣. تاریخ مدینه دمشق، ج ٢١، ص ٢٨٨.

الوداع در سرزمین خم به مردم معرفی نمود و او کسی غیر از علی بن ابی طالب علیه السلام نبود.

همان گونه که آیات، یکدیگر را تفسیر و تبیین می کنند و ناطق به یکدیگرند، روایات نیز چنین اند، و لذا می توانند یکدیگر را شارح و مفسّر باشند. این سه روایت؛ یعنی احادیث دوازده خلیفه، حدیث ثقلین و حدیث غدیر که همگی در حدّ تواترند می توانند معرّف یکدیگر باشند، به این بیان که: دوازده نفر از عترت پیامبر صلی الله علیه و آله که از قبیله قریش و بنی هاشمند، خلفا و امیران و امامان این امت تا روز قیامتند، که در رأس آن ها علی بن ابی طالب می باشد.

این سه نوع حدیث در این جهت اشتراک دارند که اشاره به آینده امت اسلامی دارند، این احادیث نه تنها خبر از یک واقعت تاریخی که بعد از وفات آن حضرت اتفاق می افتد، دارد، بلکه به جهت اهمیت دادن پیامبر به آن؛ خصوصاً آن که در اواخر عمر آن حضرت ایراد شده، به نوبه خود دلالت بر حقیقت مهمی دارد که در بردارنده وظیفه سنگینی بر دوش امت اسلامی است، وظیفه ای که به طور حتم و یقین با عمل به آن، مردم به هدایت رسیده و از ضلالت و گمراهی نجات می یابند، همان هدفی که در حدیث ثقلین به طور وضوح و آشکارا به آن تصریح شده است. و این نقطه اساسی است که هر شخص باید آن را مورد توجه قرار دهد.

در حدیث ثقلین که بعداً راجع به آن بحث خواهیم کرد، اشاره شده: «انّهما لن یفترقا حتّی یردا علی الحوض»؛ «این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر به پیامبر باز گردند.» و نیز آمده است: «ما ان تمسکتم بهما لن تضلّوا بعدی ابداً»؛ «اگر به کتاب و عترت هر دو تمسک کنید هرگز بعد از من [رسول گمراه نمی شوید.» از این فقرات حدیث به خوبی استفاده می شود که در هر زمان از این گونه افراد که همان معصومان از عترت پیامبرند یک نفر موجود است، و تا کنون یازده نفر آمده اند، در نتیجه یک نفر باقی می ماند که همان امام دوازدهم مهدی موعود علیه السلام است. و از آنجا که امامان تا روز قیامت از دوازده نفر بیشتر نیستند و در هر زمان از بعد از عصر رسالت

پیامبر باید یکی از آن‌ها وجود داشته باشند، در نتیجه: از جمع بین این احادیث به خوبی استفاده می‌شود که باید امام دوازدهم حضرت مهدی صلی الله علیه و آله الآن وجود خارجی داشته باشد.

نکات حدیث

از مجموعه احادیث دوازده خلیفه نکاتی چند استفاده می‌شود:

۱ - امامان و خلفای بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله منحصر در دوازده نفرند.

۲ - زمین تا مادامی که یکی از امامان بر روی آن است باقی بوده و از سکون و آرامش برخوردار است.

۳ - امر دین اسلامی منقضی نمی‌شود تا آن که این دوازده نفر در خارج وجود پیدا کنند؛ گرچه به طولانی شدن عمر دوازدهمی از آن‌ها بینجامد.

۴ - با وجود آن‌ها دشمنان اسلام قدرت بر محو اسلام و نابودی آن ندارند.

۵ - مقصود به عزت اسلام با وجود آن‌ها در صورت حکومت و سلطنت آن‌ها نیست، بلکه مقصود عزت اسلام به وجود بقای آن‌ها است. آری عزت مطلق اسلامی تنها در دولت حضرت مهدی علیه السلام تحقق خواهد یافت.

۶ - امامت و خلافت این دوازده نفر پیاپی خواهد بود.

اوصاف دوازده امام

اوصاف دوازده امام

اشاره شد که به قرینه حدیث ثقلین و حدیث غدیر که در حجه الوداع از پیامبر صادر شده است، می‌توانیم پی به مصداق احادیث دوازده خلیفه ببریم، به این که آنان کسانی غیر از اهل بیت عصمت و طهارت نیستند. این معنا را با تأمل و دقت در مفهوم خود روایات دوازده خلیفه نیز می‌توانیم به دست آوریم؛ زیرا در این روایات مضامینی؛ از قبیل: «کلهم من قریش»، «خلیفه»، «بقاء الاسلام عزیزاً بهم»، «قیام الدین بهم»، «قیمون علی الأمة»، «خذلان البعض لهم» و «تعریضهم للمعاداه» و... وجود دارد

که هر یک از آن‌ها به تنهایی می‌توانند مبین مصداق حقیقی دوازده امام که همان دوازده نفر از ذریه پیامبر معصوم اند باشد. اینک به بیان هر یک از این صفات می‌پردازیم:

۱ - کلهم من قریش

این جمله تصریح دارد به این که تمام دوازده نفر از طایفه قریشند. و لذا تمام مذاهب کلامی اسلامی بر این اتفاق دارند که شرط است امام از قبیله قریش باشد. و از آن جهت که این دوازده نفر پیایی بعد از رسول خداصلی الله علیه و آله می‌آیند؛ همان گونه که ظاهر روایات به قرینه کلمه «بعدی» است، لذا نمی‌توان بر امامی غیر از ائمه از اهل بیت حمل نمود.

۲ - خلیفه

در برخی از روایات اشاره به پیایی آمدن دوازده خلیفه بعد از رسول خداصلی الله علیه و آله دارد، خلیفه از ماده خلف به معنای جانشین است، هر کس نمی‌تواند جانشین رسول خدا باشد، کسی چنین است که همانند او از مقام عصمت برخوردار است، و آنان کسانی غیر از دوازده معصوم از اهل بیت رسول خداصلی الله علیه و آله نیستند. خلیفه واقعی کسی است که همانند رسول خداصلی الله علیه و آله بر امت ولایت داشته و هدایت‌گر آنان به راه مستقیم و متن واقع باشد؛ خواه در ظاهر و بالفعل زمام امور مسلمین به او واگذار شده باشد یا چنین نباشد.

۳ - بقاء الاسلام عزیزاً بهم

در برخی از روایات به این نکته اشاره شده که اسلام به وجود این دوازده نفر بقای با عزت دارد؛ یعنی آنان هستند که موجب عزت و سربلندی اسلام خواهند بود؛ زیرا با عمل کردن به دستورات آن و تبیین صحیح و درست از آن، همه را به سوی اسلام ناب سوق داده و سبب خوشبینی مردم نسبت به آن گشته‌اند، نه آن خلفایی که نه تنها عامل به دستورات اصیل اسلام نبوده‌اند، بلکه مردم را نیز به منکر و کفر و زندقه دعوت کرده‌اند.

۴ - قیام الدین بهم

این جمله به این نکته اشاره دارد که این دوازده نفر در موقفی قرار دارند که دین به

وجود آن ها قیام دارد، اگر آن ها نبودند از دین خبری نبود. نیز همان گونه که اسلام و دین تا روز قیامت باقی است آن ها هم باقی بوده و پرچم دار دین تا روز قیامت اند، این افراد کسانی غیر از دوازده نفر از ذریه معصوم رسول خدا نیستند که اول آن ها علی بن ابی طالب علیه السلام و آخر آنان حضرت مهدی علیه السلام است.

این تعبیر نیز دلالت دارد بر این که این دوازده نفر باید دارای بلندترین درجه از علم دین و عمل بر وفق آن را داشته باشند تا صلاحیت حفظ دین و هدایت مردم را داشته باشند.

۵ - لا یضّرهم من خذلهم

در برخی از روایات چنین آمده: «کسانی که در صدد خواری آنان برآیند نمی توانند هیچ گونه ضرری را به آنان وارد کنند». و نیز از برخی روایات دیگر استفاده می شود که آن ها با انواع و اقسام دشمنی ها روبه رو خواهند شد، و به هر نحو ممکن گروهی در صدد مقابله و مبارزه با آن ها برخوانند آمد تا نورشان را که همان نور حق است خاموش کنند. ولی هرگز نمی توانند کوچک ترین ضرری را به آن ها برسانند. هرگز نمی توانند از اهداف اساسی و مهم آن ها در حفظ دین و نگه داری اسلام ناب جلوگیری کنند.

با ملاحظه این موارد و صفات دیگر که در روایات آمده پی خواهیم برد به این که تنها مصداق این گونه احادیث همان دوازده امام معصوم از ذریه رسول خدایند؛ زیرا آنان بودند که این صفات به تمامه در وجودشان منطبق گشته بود. آنان خلیفه واقعی پیامبر و کسانی بودند که پرچم دار اسلام ناب در طول عمر خود بودند، که دشمنان با تمام معارضات و مبارزات بر ضد آن ها هرگز نتوانستند نور آن ها را خاموش کنند.

آنان کسانی بودند که در عصر خود همه نوع اذیت و آزار را از حاکمان مشاهده کردند و با وضع فجیع عده ای به زندان رفته و برخی مسموم شده و برخی نیز با فجیع ترین وضع به شهادت رسیدند، ولی هرگز دست از تبیین حق و اسلام ناب برنداشته و در عین حال از عزت و عظمتشان ذره ای کاسته نگشت، بلکه روز به روز بر محبتشان در قلوب مسلمین واقعی افزوده گشت.

آنان کسانی اند که از بعد وفات رسول خداصلی الله علیه وآله تا کنون باقی بوده و با ادامه حیات و طول عمر امام دوازدهم، این خطّ خلافت و امامت تا کنون ادامه یافته و تا روز قیامت نیز باقی خواهد بود، گرچه به جهاتی در پشت ابر و پرده غیبت به سر می برد.

این مطلب تأیید می شود به این که جماعتی از علمای اهل سنت؛ همانند عبدالمحسن بن حمد العباد، «مهدی موعود» را خلیفه دوازدهم از خلفایی قرار داده اند که پیامبرصلی الله علیه وآله در این روایات به آن ها اشاره کرده است. (۱)

تحقیقی در کلمه «خلیفه»

در متن برخی از روایات دوازده خلیفه؛ همانند احادیث صحیح مسلم و دیگر احادیث چنین تعبیری به چشم می خورد: «اثننا عشر خلیفه»، معنای خلیفه چیست؟

در کتب لغت آمده است: «خلف فلان فلاناً فی اهله، اذا قام بمؤونتهم»؛ «فلان شخص جانشین فلان شخص در بین اهلش شد. هنگامی گفته می شود که قیام به وظایف اهل او کند.» و خلیفه به کسی اطلاق می شود که جانشین کسی شود که قبل از اوست تا قیام به امر او کند. و خلافت به معنای نیابت از غیر است، یا به جهت غایب بودن آن غیر، و یا به جهت مرگ او، و یا عجز او و یا به جهت تشریف... (۲)

لفظ خلیفه در کاربرد قرآن و احادیث، در صورتی که اضافه به چیزی نشده، ظهور در خلافت الهی دارد. خداوند می فرماید: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (۳) «همانا من در روی زمین جانشینی قرار می دهم.» و نیز می فرماید: «يا داوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ» (۴) «ای داوود! همانا ما تو را جانشین خود در روی زمین قرار دادیم.»

خلافت در تعبیر شارع بلکه متشرّعه از قداست خاصی برخوردار است. خلافت در اصطلاح آنان دربرگیرنده معنای جلال و جمال و عظمت است. در اصطلاح دینی،

ص: ۲۶۹

۱- ۹۵۴. عقیده اهل السنه و الأثر فی المهدی المنتظر.

۲- ۹۵۵. کتاب العین، ماده خلف؛ جمهره اللغه، ج ۴، ص ۲۶۵؛ لسان العرب، ج ۹، ص ۸۲؛ مفردات راغب، ص ۱۵۶.

۳- ۹۵۶. سوره بقره، آیه ۳۰.

۴- ۹۵۷. سوره ص، آیه ۲۶.

خلیفه رسول خداصلی الله علیه وآله کسی است که بر اساس خیر و عدل و ارزش های انسانی حکم می کند؛ زیرا سلطنت او به سلطنت الهی مرتبط است. خلیفه نمی تواند از روشی که خداوند آن را ترسیم کرده تخطی کند. وظیفه او اقامه حق و عدل و دفع باطل است. او وظیفه دارد که نفوس را تهذیب کرده و عمل به کتاب و سنت نماید. هر کس از این راه و روش خارج شود خلیفه نخواهد بود، بر خلاف لفظ امیر، حاکم و سلطان که این معنا در آن ها گنجانیده نشده است.

به همین جهت است که امامیه معتقدند به این که: خلافت منصبی الهی است و نیابتی است از جانب خداوند متعال که بدون جعل الهی امکان پذیر نیست. شاهد این مطلب غیر از حکم عقل، نص آیات قرآن و روایات نبوی است. خداوند متعال می فرماید: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، «یا داوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ»، و خطاب به حضرت موسی علیه السلام می فرماید: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً...»، در این آیات خداوند، جعل امامت و خلافت را به خودش نسبت می دهد و حق خود می داند.

ابن هشام نقل می کند: «بنی عامر بن صعصعه خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله رسیدند، حضرت آنان را به خداوند متعال دعوت نمود و رسالت خود را بر آن ها عرضه کرد. شخصی به نام بحیره بن فراس به رسول خداصلی الله علیه وآله عرض کرد: به من بگو اگر ما با تو بر اسلام بیعت کنیم، آن گاه تو بر دشمنانت غالب شوی، آیا ما بعد از تو در امر خلافت حقی داریم؟ حضرت فرمود: امر خلافت و امامت و جانشینی من به دست خداست و هر جا که صلاح بداند قرار می دهد...» (۱).

این نکته که هر گاه لفظ خلیفه در قرآن یا روایات به طور مطلق به کار رفت مقصود خلافت الهی است، از برخی روایات نیز استفاده می شود؛ زیرا در برخی احادیث فریقین شیعه و سنی درباره حضرت مهدی علیه السلام می خوانیم: «أنه خلیفه الله»؛ (۲) «همانا مهدی خلیفه خداوند است.»

ص: ۲۷۰

۱- ۹۵۸. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۳۲؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۸۴؛ سیره حلبی، ج ۲، ص ۳.

۲- ۹۵۹. سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۵۱۹؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۲۷۷.

اشاره

در اینجا لازم است که به چند نکته اشاره کنیم:

۱ - مکان

در رابطه با مکان بیان این حدیث روایات مختلف اند: برخی از آن ها زمان آن را در حجهالوداع، روز عرفه، در عرفات معرفی کرده، (۱) و برخی دیگر می گویند: خطبه در سرزمین منی ایراد شده است، (۲) و در برخی از روایات اشاره شده که در مسجد بوده است، و تعدادی از روایات نیز از ذکر مکان ساکت است. آیا پیامبر در یک مکان این حدیث را بیان کرده است یا در چند مکان؟

احتمالی که ترجیح داده می شود آن است که پیامبر صلی الله علیه وآله در تمام مواضعی که در روایات به آن ها اشاره شده این حدیث را ایراد فرموده اند. آنچه مسلم است این که این حدیث در حجهالوداع یا بعد از پایان یافتن آن هم ایراد شده است، حجهالوداعی که در آن پیامبر صلی الله علیه وآله خبر از نزدیک بودن رحلت خود داده بود. در نتیجه حضرت، وصیت بر این دوازده نفر نموده است؛ گرچه بخاری، روایت را مجمل ذکر کرده و سخنی از محلّ ایراد آن به میان نیاروده است.

۲ - سؤال نکردن از اسامی افراد

دأب مسلمانان این بود که از بزرگ و کوچک مسائل حتی در اثنای سخنرانی از پیامبر سؤال می کردند، این روایات خبر از امری اعتقادی، علمی که سعادت آینده جامعه اسلامی را تضمین می کند می دهد، ولی در هیچ کدام از آن ها اشاره نشده که کسی از پیامبر در رابطه با اسامی آن ها سؤال کرده باشد، لذا حدیث از جهت مصداق در غالب مصادر حدیثی اهل سنت مبهم آمده است. جالب توجه آن که طبق برخی روایات، عده ای از قریش در مدینه بعد از بازگشت از حجهالوداع، به خدمت حضرت رسیدند و از وضعیت بعد از این دوازده خلیفه سؤال کردند ولی باز سؤال از اسامی این دوازده نفر در آن روایات به میان نیامده است. آیا معقول است که هیچ یک از

ص: ۲۷۱

۱- ۹۶۰. مسند احمد، ج ۵، ص ۹۳.

۲- ۹۶۱. همان، ص ۹۹.

مسلمانان در حجهالوداع یا بعد از بازگشت از آن در مدینه از مصداق دوازده امام و اسامی آن ها سؤال نکرده باشند؟ هرگز؛ زیرا دأب صحابه؛ خصوصاً در آخر عمر حضرت چنین نبود. اما چرا و چگونه در این روایات بیان نشده است؟ ممکن است که دست قوی مخالفین اهل بیت که نمی خواستند امامت آن ها را ببینند به این روایات دراز شده و نگذاشتند که مردم از بیان مصداق و اسامی آن ها مطلع شوند. گرچه در مباحث پیشین مصداق و اسامی این دوازده نفر را که همان اهل بیت معصوم پیامبرند، به کمک روایات دیگر؛ همچون حدیث غدیر و ثقلین به دست آوردیم ولی طیف مخالف، حدیث را مبهم گذاردند، و لذا برای کنترل آن عمدتاً از کانال شخصی که از دسته خودشان بود؛ یعنی جابر بن سمره حدیث را منتشر ساختند.

۳ - کلهم من قریش

چگونه این جمله بر راوی مخفی شده است. کمتر روایتی است که به این جمله اشاره نکرده باشد که جابر بن سمره می گوید: کلام پیامبر را نفهمیدم، از پدرم سؤال کردم، گفت: حضرت فرمود: همه آن ها از قریشند. آیا واقعاً پیامبر این جمله را گفته است؟ یا این که تعبیر دیگری داشته، ولی راوی جمله را به طور عموم که شامل تمام قبائل قریش شود بیان کرده است؟ این احتمال وجود دارد.

قندوزی حنفی می گوید: «عبارتی که در روایات آمده که پیامبر فرمود: «کلهم من قریش» موضع شک و تردید است؛ زیرا همه می دانند که قریش چه خصومت هایی نسبت به بنی هاشم علی الخصوص خط امامت اهل بیت عصمت و طهارت داشته است. با ملاحظه مواقف آن ها یقین پیدا می کنیم که عبارتی را که جابر بن سمره به جهت شلوغ کردن عده ای نشنیده یا نفهمیده، همان «کلهم من بنی هاشم» است، آن گونه که در برخی از روایات آمده است،^(۱) ولی از آنجا که قریش موافق با خلافت آن ها نبود لذا نگذاشت جمله اصلی به گوش مردم برسد. همچنین ممکن است که پیامبر هر دو را ذکر کرده باشد؛ یعنی «کلهم من قریش، کلهم من بنی هاشم» ولی ذیل آن از غالب

ص: ۲۷۲

مردم مخفی داشته شده است. و نیز ممکن است که «کَلْهَم من عترتی» بوده باشد. شاهد این مطلب این است که اگر کلامی را که پیامبر ذکر کرده «کَلْهَم من قریش» است، این که برای قریش ناخوشایند نیست تا سر و صدا کرده و جلسه پیامبر را بر هم زنند، لذا احتمال قوی است که جمله پیامبر صلی الله علیه وآله چیزی به نفع بنی هاشم و اهل بیت بوده که نگذاشتند به گوش مردم برسد، و در عوض آن را به نفع خود تبیین کردند.

آری این ها همان کسانی بودند که بعدها از لشکر اسامه بن زید تخلف کرده و نیز در روز پنجشنبه چند روز قبل از وفات پیامبر که خواست وصیت نامه خود را مکتوب سازد نگذاشتند بنویسد؛ زیرا مطابق تصریح و اعتراف عمر بن خطاب حضرت قصد داشت که نام اهل بیت را به عنوان اوصیای بعد از خود در وصیت خود مکتوب سازد که عمر مانع شد... (۱).

۴- بر هم زدن جلسه

همان گونه که در روایات مشاهده نمودیم، بعد از آن که پیامبر صلی الله علیه وآله به امامان و خلفای بعد از خود اشاره ای کردند گروهی جلسه را بر هم زده و سخنان پیامبر را نامفهوم گذاشتند و به تعبیر جابر بن سمره سوائی: من نفهمیدم که پیامبر چه گفت، چرا چنین کردند، چرا برخی سر و صدا کردند؟ چرا برخی تکبیر گفتند؟ چرا برخی زدند و برخی بلند شدند و نشستند؟

با اندک تأملی در جوانب قضیه پی به اصل ماجرا و هدف آنان از این کار می بریم، گروهی از قریش که از قبل برای به انحراف کشاندن خلافت به نفع خود نقشه ها داشتند در صدد بودند که نگذارند مطلبی از پیامبر در این باره به میان آید تا همه برنامه های آن ها بر هم بریزد. آنان می دانستند که پایان عمر پیامبر نزدیک است و این آخرین حج پیامبر صلی الله علیه وآله به نام حجّه الوداع است، آنان احتمال زیاد می دادند که پیامبر در ملاء عام سخن از جانشینی خود بگوید، لذا در مجلس پیامبر در دسته های مختلف مترصد بودند تا نگذارند پیامبر به هدف عالی خود برسد، و آن ها را از خلافت محروم

ص: ۲۷۳

کند، و لذا تا سخن پیامبر را که مربوط به امارت و خلافت و امامت بعد از خود است را شنیدند هر گروهی با طرفند خاصی جلسه را بر هم زدند تا کسی نفهمد که پیامبر چه فرمود. لذاست که جابر بن سمره می گوید: از پدرم که نزدیک بود سؤال کردم که پیامبر بعد از ذکر دوازده خلیفه چه فرمود؟ او گفت که پیامبر فرمود: «همه آن ها از قریشند». و بنا بر نقل قندوزی حنفی، پیامبر فرمود: «همه آن ها از بنی هاشم اند». ولی خوشبختانه عمل پیامبر که علی را با دست در روز غدیر خم بلند کرد، نقشه آن ها را نقش بر آب کرد.

تخیر اهل سنت در تفسیر احادیث

تخیر اهل سنت در تفسیر احادیث

علمای اهل سنت از آن جهت که اعتقادی به خطّ خلافت و امامت اهل بیت ندارند، در تفسیر این روایات و تطبیق آن ها متحیر مانده اند، و لذا هر کسی به نوعی مصداق را مشخص کرده است به نحوی که حدیث را به حدّ معما رسانده اند، اینک به برخی از تفاسیر و تطبیق ها اشاره می کنیم:

۱ - ابن مهلب

«من ندیدم کسی را که در این حدیث به قطع برسد، آیا امارت آن ها پشت سر هم است یا در یک زمان همه ادّعی امامت می کنند؟ گمانم بر این است که پیامبر خبر از امور عجیب و غریبی از فتنه ها داده که بعد از او تحقّق می یابد و مردم در یک وقت به دوازده دسته متفرّق می شوند.» (۱)

پاسخ:

این تخیر شدید از آنجا ناشی شده که نخواستند ولایت اهل بیت علیهم السلام را بپذیرند و دست از خلافت خلفا بردارند، گرچه روایت دلالتی صریح و واضح دارد.

۲ - ابن العربی مالکی

او در شرح خود بر صحیح ترمذی در ذیل حدیث دوازده خلیفه می گوید: «ما

ص: ۲۷۴

خلفای بعد از رسول خدا را به شمارش درآوردیم. آن گاه حدود چهل نفر از خلفای بنی امیه و بنی عباس را برمی شمارد، سپس می گویند: اگر بخواهیم دوازده نفر از آن ها را حساب کنیم تا به سلیمان بن عبدالملک ختم می شود، و اگر بخواهیم به لحاظ واقع بنگریم به بیش از پنج نفر از آن ها می توانیم اشاره کنیم که خلفای اربعه و عمر بن عبد العزیزند، لذا به نظر ما حدیث معنا و مفهوم مشخصی ندارد... (۱).

پاسخ:

اولاً: همان گونه که در جواب رأی اول اشاره کردیم، این تحیر به جهت تعصب خاص نسبت به خلفای خود و دوری از اهل بیت علیهم السلام است.

ثانیاً: در روایات به صفاتی اشاره شده که هرگز قابل انطباق بر خلفای بنی امیه و بنی عباس نیست، همان گونه که قبلاً به آن اشاره شد.

۳ - ابوحاتم ابن حبان

«دوازده نفر خلیفه، عبارتند از خلفای چهارگانه - ابوبکر، عمر، عثمان و علی - معاویه، یزید، معاویه بن یزید، مروان بن حکم، عبدالملک بن مروان، ولید بن عبدالملک، سلیمان بن عبدالملک و عمر بن عبدالعزیز» (۲).

پاسخ:

چگونه ممکن است که این روایات را که در حقیقت بشارت و نوید بر اسلام و مسلمین و خود دوازده خلیفه است بر امثال معاویه حمل کرد؟ معاویه ای که با امیرالمومنین علی علیه السلام جنگید در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در شأن او فرمود: «حربک حربی»؛ «جنگ با تو همانند جنگ با من است». معاویه ای که امر به سب و دشنام به علی بر بالای منبر نمود، و به امر خود، سید جوانان بهشت امام حسن مجتبی علیه السلام را مسموم کرد.

چگونه ممکن است حدیث را بر مثل یزید بن معاویه منطبق کرد؟ یزیدی که به امر او امام حسین علیه السلام به قتل رسید، و سر مبارک او به روی نیزه ها رفت. کسی که علناً به

ص: ۲۷۵

۱- ۹۶۵. شرح ابن العربی بر سنن ترمذی، ج ۹، ص ۶۹ و ۶۸.

۲- ۹۶۶. عون المعبود، ج ۱۱، ص ۳۶۱ به نقل از ابن حبان.

فسق و فجور پرداخته و مشغول به منکرات بود و کفر می گفت. او کسی بود که مسلم بن عقبه را دستور داد تا بر لشکریانش سه روز مدینه را مباح گرداند، لذا تعداد زیادی از صحابه را به قتل رسانید و به امر یزید مدینه را غارت نمود. لشکریانش از هزار دختر ازاله بکارت نمودند. در آن واقعه ۴۰۰۰ فرزند نامشروع متولد شد.

همه این جرایم به جرم نافرمانی اهل مدینه و سرپیچی از دستورات یزید و خلع بیعت از او به جهت قتل امام حسین علیه السلام و یارانش بود.

او کسی بود که به امرش کعبه معظمه در سال سوم خلافتش به منجنیق بسته شد و پرده های آن در آتش سوخت، به جرم این که مخالفینش در مسجدالحرام پناه گرفته اند.

سیوطی و دیگران از نوفل بن ابی فرات نقل کرده اند که گفت: من نزد عمر بن عبدالعزیز بودم که شخصی نام یزید بن معاویه را با لقب امیرالمؤمنین برد. عمر بن عبدالعزیز به او پرخاش کرده و گفت: امیرالمؤمنین بر او اطلاق می کنی؟ آن گاه دستور داد تا بیست تازیانه به او بزنند. (۱)

سعید بن جمهان می گوید: به سفینه گفتم: بنی امیه گمان دارند که خلافت حق آنان است؟ او گفت: دروغ می گویند بنو زرقاء، بلکه آنان از بدترین پادشاهان اند. (۲)

سیوطی می گوید: «بس است از گناهان عبدالملک این که حجاج را متولی بر مسلمانان و صحابه نمود. کسی که آنان را خوار و ذلیل گردانید، عده ای را حبس و شکنجه کرده و گروهی دیگر را به قتل رسانید. عده بی شماری از صحابه و تابعین را به قتل رسانید که به شمارش در نمی آیند، تا چه رسد به کسان دیگر... خدا از او نگذرد». (۳)

چگونه می توان حدیث را بر مثل ولید بن یزید بن عبدالملک منطبق کرد که مردی فاسق و شراب خوار بود. مردی که حرمت های الهی را پاس نمی داشت. او کسی بود که وقتی به سفر حج رفت خواست تا بالای کعبه شراب بیاشامد. این امر موجب خشم مردم شد.

ص: ۲۷۶

۱- ۹۶۷. تاریخ الخلفاء، ص ۲۱۶؛ صواعق المحرقة، ص ۲۱۷.

۲- ۹۶۸. صواعق المحرقة، ص ۲۱۹.

۳- ۹۶۹. تاریخ الخلفاء، ص ۲۳۰.

وقتی قرآن را باز نمود و این آیه آمد: «وَاسْمِ تَفْتُحُوا وَخَابَ كُلَّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ» (۱) قرآن را بر زمین زد و با تیر آن را نشانه گرفت، آن گاه این شعر را خطاب به قرآن سرود:

تهددنی بجبار عنید

فها انا ذاك جبار عنید

اذا ما جئت ربك يوم حشر

فقل يا ربّ مزقني الوليد

«مرا به جبار سرکش تهدید می کنی؟ من همان جبار سرکش هستم. هر گاه روز حشر به پیشگاه پروردگارت رسیدی بگو: ای پروردگار! مرا ولید پاره پاره کرد.»

بعد از این واقعه چند روزی بیش زنده نماند که به قتل رسید.

حال با این موقعیتی که خلفای بنی امیه داشتند و به طور حتم خلفای بنی عباس عملکرد بهتری از آن ها نداشتند، اگر نگوئیم که بدتر بودند، آیا می توان آنان را به عنوان خلفا و امیران و امامان بعد از رسول خدا معرفی کرد که دین و قوام و عزت آن به آن ها وابسته است؟ هرگز چنین نخواهد بود. تعجب این است که اهل سنت خلفای بنی امیه و بنی عباس را جزو این دوازده نفر آورده اند ولی امام حسن علیه السلام را که شش ماه خلافت ظاهری نمود جزو دوازده نفر قرار نداده اند. و نیز ذکری از امام مهدی علیه السلام به میان نیاورده اند، با آن که همگی این مطلب را قبول دارند که او امامی است از ذریه رسول خدا که در آخر الزمان بر کل جهان حکومت خواهد کرد و زمین را از عدل و داد پر خواهد نمود آن گونه که از ظلم و جور پر شده باشد.

۴ - قاضی عیاض

«شاید مراد از دوازده خلیفه در این احادیث و شبیه آن ها این است که این ها در زمان عزت خلافت و قوت اسلام و استقامت امور اسلام حکومت می کنند...» (۲)

ابن حجر بعد از نقل کلام قاضی عیاض می گوید: «کلام قاضی عیاض بهترین توجیهی است که درباره حدیث گفته شده است؛ خصوصاً آن که این توجیه تأیید می شود با ذیلی که در برخی احادیث به این نحو آمده است: «کلهم یجتمع علیه الناس.»

ص: ۲۷۷

پاسخ:

اولاً: قاضی عیاض در بین این دسته از خلفا افرادی؛ امثال معاویه و یزید و ولید و دیگران را برشمرده است که با صفاتی که در این احادیث آمده هرگز سازگاری ندارد.

ثانیاً: عدد این گونه افراد به دوازده نفر نمی رسد؛ یعنی افرادی که «یجتمع علیه الناس».

ثالثاً: گرچه ابن حجر و سیوطی روایتی را که با ذیل: «کلهم یجتمع علیه الناس» است را آورده اند، ولی ناصرالدین البانی این زیادی را قبول نکرده و از آن به «منکر» تعبیر کرده است. (۱)

۵ - ابن حجر عسقلانی

«از این دوازده نفر چهار خلیفه آمده اند، و باید تا قبل از برپایی قیامت این تعداد کامل شود». (۲)

پاسخ:

این توجیه مخالف ظاهر احادیث است؛ زیرا مطابق برخی از نصوص، این دوازده خلیفه و امام پیاپی می آیند و تا روز قیامت این حلقه اتصال ادامه دارد. در برخی از روایات «یکون بعدی اثنا عشر خلیفه» آمده که ظهور در اتصال و پیاپی دارد. و در برخی چنین آمده است: «لا یزال امر الناس ماضیاً» که این گونه تعبیرها دلالت بر اتصال زمان امامت این دوازده نفر دارد. و لذا دکتر احمد محمود صبحی اعتراف می کند که اهل سنت از بیان نظر قطعی در مصداق این احادیث عاجزند. (۳)

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: «همانا امامان از قریش در این قبیله از هاشم کاشته شده اند، غیر از آن ها صلاحیت امامت را ندارند، از غیر آن ها کسی صلاحیت ولایت ندارد». (۴)

ص: ۲۷۸

۱- ۹۷۲. سلسله الاحادیث الصحیحه، شماره ۳۷۶.

۲- ۹۷۳. فتح الباری، ج ۱۳، ص ۱۸۲.

۳- ۹۷۴. الزید، ص ۳۵.

۴- ۹۷۵. نهج البلاغه، خطبه ۱۴۴.

شهید صدر رحمه الله می گوید: «این حدیث انعکاس و بیان واقعیت خارجی نیست، بلکه تعبیر از حقیقتی ربّانی دارد. کسی به آن نطق کرده که از هوای نفس خود سخن نمی گوید، او فرمود: «همانا خلفای بعد از من دوازده نفرند»، این دوازده نفر از امام علی علیه السلام شروع شده و به امام مهدی علیه السلام ختم خواهد شد...» (۱).

علامه محمّد معین بن محمّد امین سندی در کتابی تحت عنوان «مواهب سید البشر فی حدیث الأئمه الإثنی عشر» احادیث دوازده خلیفه را با حدیث ثقلین مرتبط دانسته و بر این امر استدلال کافی نموده است. او مدعی است که این دوازده نفر، امامان در علم، و معصوم از هر گناه و اشتباهند و لذا متابعت از آن ها و رجوع به آنان در گرفتن علوم واجب است. (۲).

قندوزی حنفی از برخی از محققین نقل می کند: «این احادیث که دلالت دارد بر این که خلفای بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله دوازده نفرند از طرق زیادی مشهور شده است و به شرح زمان و تعریف کون و مکان پی می بریم که مراد رسول خدا صلی الله علیه و آله از این حدیث همان دوازده نفر از اهل بیت و عترت رسول خداست؛ زیرا نمی توان این حدیث را بر خلفای بعد از او از اصحابش حمل کرد، چون از عدد دوازده کمترند. و نیز نمی توان آن را بر ملوک بنی امیه حمل نمود به جهت آن که از عدد دوازده بیشترند و می دانیم که همه آن ها به جز عمر بن عبدالعزیز ظالم بودند و از غیر بنی هاشم اند؛ در حالی که پیامبر بنا بر روایت عبدالملک بن جابر فرمود: «کلّهم من بنی هاشم». و مخفی کردن کلام رسول خدا، خود دلیل بر این احتمال بوده و این روایت را ترجیح می دهد؛ زیرا آنان خلافت بنی هاشم را دوست نداشتند.

و نیز نمی توان حدیث را حمل بر حکام بنی عباس حمل نمود؛ زیرا آنان بیش از این تعدادند، و نیز آنان کسانی بودند که آیه «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَ حَدِيثَ كِسَاءٍ رَاعِيَتٍ نَكَرْتُمْ، لَذَا بَايَدَ اِيْنِ حَدِيْثٍ رَا بَرِ دَوَاوِذَهٗ اِمَامٍ اَزِ

ص: ۲۷۹

۱- ۹۷۶. بحث حول المهدی، ص ۶۷.

۲- ۹۷۷. عباقت الانوار، ج ۱۲، ص ۲۹۵.

اهل بیت و عترت پیامبر علیهم السلام حمل نمود؛ زیرا آنان از بین مردم داناتر، باورع تر، جلیل تر، با تقواتر، و از حیث نسب عالی تر، و از حیث حسب افضل و اکرم مردم نزد خدایند، علوم آن ها به واسطه پدرانشان به طور متصل از رسول خدا صلی الله علیه و آله اخذ شده و به وراثت و علم لدنی به آن ها رسیده است. این چنین اهل علم و تحقیق و اهل کشف و توفیق، اهل بیت را تعریف کرده اند. شاهد و مرجح این معنا حدیث ثقلین و دیگر احادیث بسیار است که در این کتاب و دیگر کتب آمده است...» (۱).

بررسی اشکالات

بررسی اشکالات

از آنجا که عده ای نتوانستند در سند این احادیث اشکال کنند، در صدد اشکال به جهات دیگر برآمده اند:

۱ - اخبار از وقوع برخی امور

این اخبار، امامت را منحصر در دوازده نفر نمی کند، بلکه در صدد اخبار از وقوع برخی از امور بعد از این دوازده نفر است.

پاسخ:

اولاً: این احادیث چه در مصادر شیعه و چه در مصادر اهل سنت در صدد حصر امامت در این دوازده نفر است؛

در حدیث مسلم می خوانیم: «این امر منقضی نمی شود تا دوازده خلیفه بر این امت بگذرد» (۲).

او نیز نقل می کند: «دائماً دین پابرجاست تا قیامت برپا شود یا بر شما دوازده خلیفه حکم فرماید که تمام آن ها از

قریشند» (۳).

ثانیاً: هیچ کدام از کسانی که این حدیث را ذکر کرده اند این توهم را نداشته اند، بلکه همگی از حدیث این را فهمیده اند که

پیامبر در صدد ذکر خلفای بعد از خود است

ص: ۲۸۰

۱- ۹۷۸. ینابیع الموده، ج ۳، ص ۲۹۲ و ۲۹۳.

۲- ۹۷۹. صحیح مسلم، ج ۶، ص ۳.

۳- ۹۸۰. همان، ص ۴.

ثالثاً: از مجموع احادیث استفاده می شود که عدد خلفا و امامان بعد از پیامبر به طور پیاپی دوازده نفر است و بعد از آن ها عمر دنیا به پایان می رسد. و عمده نظر پیامبر بر حتمی بودن آمدن آن ها تا قبل از قیام قیامت است.

۲ - تعیین مصداق در برخی احادیث

طبرانی به سند خود از عبدالله بن عمرو نقل می کند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: بعد از من دوازده خلیفه خواهد آمد: ابوبکر صدیق، او بعد از من بیش از مدتی کم درنگ نمی کند، و صاحب آسیاب خانه اش... عمر بن خطاب... (۱).

پاسخ:

اولاً: این حدیث از حیث سند اشکال دارد؛ زیرا از جمله رجال آن عبدالله بن صالح است که ذهبی او را در «تذکره» حجت ندانسته است. او می گوید: عبدالله بن صالح دارای احادیث منکر است. عبدالله بن احمد بن حنبل می گوید: از پدرم درباره او سؤال کردم؟ او گفت: عبدالله بن صالح در ابتدا خوب بود ولی در آخر امرش فاسد العقیده شد. صالح بن محمد می گوید: به نظر من او در نقل حدیث دروغ می گوید. احمد بن صالح می گوید: او متهم است. نسایی می گوید: او ثقه نیست. و نیز گفته است: در او طعن های بسیاری است. ابن حبان می گوید: او منکر الحدیث است.

و از جمله راویان این حدیث لیث بن سعد است که مورد اعتماد منصور عباسی آن خلیفه جبار و آتش افروز عباسی قرار گرفته است. سعی و کوشش فراوانی در تضعیف مصری ها نسبت به ولای اهل بیت نمود.

ثانیاً: در این حدیث هر یک از خلفای سه گانه؛ خصوصاً عثمان را با تعبیراتی ستوده که هرگز با واقعیات خارجی و عملکرد آن ها سازگاری ندارد.

ثالثاً: با مراجعه به روایات دیگر که حتی در مصادر اهل سنت مشاهده می شود پی می بریم که این دوازده نفر از ذریه رسول خدایند. در آن روایات به طور صریح اسامی آن ها آمده است؛

ص: ۲۸۱

حموینی در «فرائد السمطین» به سندش از ابن عباس نقل می کند که شخصی یهودی به نام نعثل خدمت رسول خداصلی الله علیه و آله شرفیاب شد و عرض کرد: ای محمد! از تو درباره اموری سؤال می کنم که در سینه ام از مدت ها نهفته است، اگر به آن ها جواب دهی به تو ایمان خواهم آورد. حضرت به او فرمود: سؤال ، کن ای ابوعمار. او از جمله سؤال هایی که کرد این بود: خبر ده مرا از وصی ات که چه کسی است؟ زیرا هیچ پیامبری نیست جز آن که برای او وصی است، و همانا نبی ما موسی بن عمران به یوشع بن نون وصیت کرد. پیامبر فرمود: «همانا وصی من علی بن ابی طالب است و بعد از او دو سبطم حسن و حسینند و بعد از این دو، نه امام پیاپی از صلب حسین امام خواهند بود.

او عرض کرد: ای محمد! نام آن ها را برای من بازگو کن.

حضرت فرمود: بعد از حسین فرزندش علی، و بعد از او فرزندش محمد، و سپس فرزندش جعفر، و بعد از آن فرزندش موسی، آن گاه فرزندش علی، و بعد از او فرزندش محمد، و بعد از او فرزندش علی و بعد از علی فرزندش حسن و بعد از حسن فرزندش حجت، محمد مهدی امام خواهند بود. اینانند دوازده نفر... (۱).

۳ - داشتن حکومت ظاهری!!

ظاهر روایات آن است که دوازده خلیفه به مقام خلافت ظاهری می رسند؛ یعنی همان گونه که خلافت و امامت باطنی دارند دارای خلافت ظاهری اند؛ در حالی که از دوازده امامی که شیعه به امامت آن ها قائل است به جز امام علی و امام حسن در مدت اندکی به مقام خلافت ظاهری نایل نشدند.

پاسخ:

مفاد این احادیث در حقیقت انشا و امر و نصب الهی است، نه اخبار و اعلام؛ یعنی برای این دوازده نفر که از شاخص های معنوی بالایی برخوردارند از طرف خداوند

ص: ۲۸۲

جعل ولایت شده و بر مردم خلیفه و امامند و لذا مردم وظیفه دارند که با آن ها بیعت کنند؛ همان گونه که خداوند در قرآن امر به اطاعت مطلق و بدون قید از آن ها نموده است آنجا که می فرماید: « أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ »؛ (۱) «خدا و رسول و صاحبان امر از خود را اطاعت کنید.»

و نیز در ذیل حدیث ثقلین می خوانیم: «فلا تقدموهم ففضلوا، و لا تأخروا عنهم فتهلكوا»؛ (۲) «از آن ها [اهل بیت پیشی نگیرید که گمراه خواهید شد، و از آن ها عقب نیفتید که هلاک خواهید گشت.»

این ها همه انشا است نه اخبار.

سید محمد تقی حکیم رحمه الله می گوید: «مقصود از بقای امر در بین آن ها، بقای امامت و خلافت به استحقاق است؛ یعنی آن ها مستحق امامت و خلافت اند، نه آن که هر کدام به سلطنت ظاهری خواهند رسید؛ خلیفه شرعی مشروعیت سلطنت خود را از خداوند می گیرد، و این سلطنت در حدود سلطنت تشریحی است نه تکوینی؛ زیرا این نوع از سلطنت است که مقتضای وظیفه امام به عنوان مشرع (تشریح کننده) است. و این معنا با غصب سلطنت ظاهر از آن ها و تسلط دیگران منافاتی ندارد.» (۳)

۴ - تضعیف روایات شیعه!!

احمد کاتب در صدد اشکال وارد کردن بر سندهای این روایات در مصادر حدیثی شیعه برآمده، می گوید: «روایاتی که اصحاب نظریه دوازده امامی و مهدی دوازدهم محمد بن حسن، نقل می کنند همه آن ها از قبیل اخبار آحاد است و هیچ حجت و دلیلی آن ها را پشتیبانی نمی کند، لذا ادعای علم به صحت آن ها ممکن نیست. و در عین حال راویان آن ها نیز مورد طعن واقع شده اند...» (۴)

پاسخ:

کلام احمد کاتب از جهاتی قابل اشکال و خدشه است:

ص: ۲۸۳

۱- ۹۸۳. سوره نساء، آیه ۵۹.

۲- ۹۸۴. رجوع شود به بحث حدیث ثقلین.

۳- ۹۸۵. الاصول العامه للفقهاء المقارن، ص ۱۷۳.

۴- ۹۸۶. برگرفته از سایت جمکران.

۱ - روایاتی که دلالت دارد بر این که امامان بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله دوازده نفر هستند از حدّ تواتر فراتر رفته است و با استقصائی که به عمل آمده، حدود هزار روایت به این مضمون وجود دارد. و در جای خود گفته شده که خبر متواتر احتیاج به بررسی سندی ندارد؛ زیرا تواتر به خودی خود و از راه تراکم احتمالات، مفید قطع است و احتیاج به تعیید شرعی ندارد، گرچه وثاقت تمام راویان هر یک از سندها به اثبات نرسد.

۲ - اصحاب و رجال شیعه همگی این روایات را تلقی به قبول کرده اند و بر عمل به آن ها اتفاق نظر دارند، و این خود دلیل بر صحت این روایات و اعتماد اصحاب بر صدور از معصوم است.

شهید صدر رحمه الله می گوید: «این روایات با کثرت احتیاط از جانب امامان در نقل آن ها به جهت حفظ امام به درجه بالایی از کثرت و انتشار رسیده است. و کثرت عددی در این روایات تنها اساس برای قبول آن ها نیست، بلکه اضافه بر این ها مزایا و قراینی در این ها وجود دارد که دلیل بر صحت این احادیث خواهد بود... ما مشاهده می کنیم بخاری که معاصر عصر امام جواد و امام هادی و عسکری علیهم السلام است این حدیث را نقل کرده است، و در این امر نکته مهمی است، این خود دلیل بر آن است که این حدیث از پیامبر صلی الله علیه وآله ثابت شده، قبل از آن که مضمون آن تحقق یافته و فکر دوازده امام به کمال برسد» (۱).

۳ - با ملاحظه مجموعه روایات در این زمینه به تعداد بی شماری از اخبار صحیح السند برمی خوریم که اگر به حدّ تواتر نباشد لا اقلّ به حدّ استفاضه خواهد رسید؛ از جمله، بخاری و مسلم و دیگران حدیث را به سند صحیح نزد خود نقل کرده اند. و نیز روایاتی را در این موضوع کلینی و صدوق نقل کرده که تعدادی از آن ها صحیح السند است، و مشهورترین آن ها روایاتی است که به سلیم بن قیس منتهی می گردد. این احادیث نزد بزرگان شیعه در قرن دوم هجری معروف بوده است. گذشته از این ها روایت نهم باب که معروف به «حدیث لوح» است و کلینی آن را در باب «ما جاء فی

ص: ۲۸۴

الإثني عشر اماماً» نقل کرده، صحیح السند است. و نیز حدیث اول و دوم از همین باب که کلینی نقل کرده نیز طبق مقیاس علم رجال صحیح السند است. و نیز روایت ۲۰ از همین باب، معتبر بوده، و روایت ۱۵ از این باب صحیح السند است.

به صحت این روایات، بیشتر پی خواهیم برد در صورتی که بدانیم کلینی رحمه الله در قبول روایات منهج و روش خاصی را دنبال می کرده است، مسلک او در قبول روایات عمل به خبر ثقة نبوده است، بلکه به روایاتی اخذ می کرده که قطع یا اطمینان به صدور آن ها از معصومین پیدا می کرده است. خبر صحیح نزد کلینی و دیگران از متقدمین خبری بوده که قراین داخلی و خارجی آن را تأیید می کرده است و اعتقاد او تنها بر وثاقت اشخاص نبوده است، بلکه نزد او وثاقت اشخاص راهی برای صحت صدور خبر بوده است نه آن که تنها راه برای اعتماد باشد. از جمله قراین نزد او بر قبول خبر، وجود حدیث در بسیاری از اصول ۴۰۰ گانه حدیثی است که در عصر امامان نوشته شده است، یا آن که حدیث در کتاب معروفی بوده و انتسابش به کسی بوده که بزرگان او را تصدیق می کردند؛ همانند زراره و محمد بن مسلم و امثال این ها. و از جمله قراین خارجی، وجود حدیث در کتاب هایی است که بر امامان عرضه شده و آن حضرت مصنفین آن ها را تمجید کرده اند؛ همانند کتاب سلیم بن قیس که امام صادق علیه السلام از آن تمجید کرده است.

و از جمله قراین آن است که حدیث از کتاب هایی اخذ شده که نزد متقدمین مورد وثوق و اعتماد بوده است. شیخ کلینی این گونه روایات را هم مورد توجه قرار می داده و قبول می کرده است و تنها به روایاتی که روایانش ثقة اند توجه نداشته، بلکه این قسم روایات بخشی از روایات او را تشکیل می داده است. و لذا پی می بریم کاری را که برخی از متأخرین انجام داده اند و احادیث صحیح السند به گمان خود را، با انتخاب از طریق ثقة بودن روایان را جمع کرده و به اسم «الصحیح من الکافی» به طبع رسانده اند کاری بسیار ناشیانه است.

۴- بر فرض که این گونه روایات به حدّ تواتر نرسد ما می توانیم با برخی از روایات آحاد صحیح السند و شواهد و قراین قطعی که همراه با روایات است و همچنین تلقّی به قبول اصحاب، به یقین و یا لا اقل به حدّ اطمینان به این روایات برسیم.

۵- احمد کاتب در تضعیف برخی از روایات، بر تضعیفات ابن الغضائری اعتماد کرده با این که وضع او معلوم است. او کسی است که کتاب رجالی اش به اثبات نرسیده است، و لذا علامه در اجازاتش و نیز نجاشی متعرّض آن نشده اند. حتی وجود این کتاب در عصر نجاشی و شیخ طوسی مشکوک است. دأب نجاشی بر ذکر کتاب هایی است که علمای امامیه تألیف نموده اند، او حتی کتاب هایی را که ندیده و تنها از دیگران شنیده یا در کتابی ذکری از آن شنیده در رجالش نقل می کند ولی اسمی از رجال ابن الغضائری به میان نمی آورد. و لذا برخی جزم کرده اند که این کتاب جعلی است که برخی از مخالفین تألیف کرده و به ابن الغضائری نسبت داده اند تا رجال شیعه را تضعیف نمایند... (۱).

۶- کاتب، برخی از روایات را به جهت وجود علی بن ابراهیم قمی و پدرش در سند آن ها به اتهام این که آن دو مهمل اند، تضعیف کرده است، با این که علی بن ابراهیم بن هاشم یکی از مشایخ شیعه در اواخر قرن سوّم و اوائل قرن چهارم به حساب می آید. در عظمت و جلالّت او بس است آن که او از مشایخ کلینی رحمه الله است و از او بسیار روایت نقل کرده است، و بنابر نقلی روایاتی را که کلینی از او نقل می کند ۷۰۶۸ مورد است. (۲) و در سند ۷۱۴۰ روایت نیز اسم او آمده است. (۳) همین تعبیرات را علامه حلّی رحمه الله نیز در «الخلاصه» در حق او آورده است. (۴)

امّا پدرش ابراهیم بن هاشم، او نیز فردی ثقه و مورد وثوق است، فرزندش در مقدمه تفسیر خود معروف به تفسیر علی بن ابراهیم قمی ضمناً به وثاقت او اشاره کرده است. او در مقدمه تفسیرش می گوید: هر کسی که در سلسه اسناد روایات من

ص: ۲۸۶

۱- ۹۸۸. ر.ک: معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۹۶.

۲- ۹۸۹. همان، ج ۱۸، ص ۵۴.

۳- ۹۹۰. رجال نجاشی، ص ۲۶۰، شماره ۶۸۰.

۴- ۹۹۱. الخلاصه، ص ۱۸۷.

قرار گرفته مورد وثوق است. و از جمله کسانی که از او بسیار روایت نقل می کند پدرش ابراهیم بن هاشم است.

از کلام صاحب وسایل استفاده می شود، هر کسی که در سندهای روایات تفسیر علی بن ابراهیم واقع شده که منتهی به معصومین است علی بن ابراهیم به وثاقت او شهادت داده است؛ زیرا می گوید: «علی بن ابراهیم نیز شهادت به ثبوت احادیث تفسیرش داده و این که آن ها مروی از ثقات از ائمه است»^(۱).

مرحوم آیت الله العظمی خوئی در تعلیقه خود بر این عبارت از صاحب وسایل می گوید: «آنچه صاحب وسایل برداشت کرده به جاست. علی بن ابراهیم در صدد اثبات صحّت تفسیر خود است و این که روایات آن ثابت بوده و از معصومین صادر شده است. همگی به واسطه مشایخ و ثقات از شیعه به معصومین منتهی شده است...»^(۲).

۷ - کاتب، برخی از روایات دوازده خلیفه را به جهت وجود زراره در اسناد آن تضعیف کرده با آن که شیخ در «رجال» و علامه در «خلاصه» و نجاشی در «رجال» او را توثیق کرده اند.

نجاشی درباره او می گوید: «... شیخ اصحاب ما در زمان خود و پیشتاز آنان، او قاری، فقیه، متکلم، شاعر و ادیبی بود که فضیلت و دین در او جمع شده بود. در روایاتش صادق...»^(۳).

کشی از امام صادق علیه السلام نقل کرده که: او تاد زمین و اعلام دین چهار نفرند. و یکی از آن ها را زراره می شمارد.^(۴) او همچنین می گوید: او افقه اصحاب ائمه به شمار می آید.^(۵)

امام صادق علیه السلام فرمود: «... اگر زراره نمی بود گمانم بر این بود که احادیث پدرم نابود شود»^(۶). و در حدیثی دیگر امام بر زراره تقاضای رحمت از خداوند می کند.^(۷)

ص: ۲۸۷

۱- ۹۹۲. فایده ششم از فوائد وسائل الشیعه.

۲- ۹۹۳. معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۴۹ و ۵۰.

۳- ۹۹۴. رجال نجاشی، ص ۱۷۵، شماره ۴۶۳.

۴- ۹۹۵. رجال کشی، ص ۲۳۸.

۵- ۹۹۶. همان.

۶- ۹۹۷. رجال شیخ طوسی، ص ۳۶۳.

۷- ۹۹۸. همان.

۸ - احمد کاتب، برخی از روایات را به جهت وجود برقی در اسناد آن تضعیف کرده، با این که علمای رجال، پدر و پسر را توثیق کرده اند:

اما پدر؛ یعنی خالد برقی را شیخ در «رجال» و علامه در «الخلاصه» توثیق کرده است.

شیخ طوسی می گوید: «ثقه من اصحاب ابی الحسن موسی علیه السلام»؛^(۱) «او مورد وثوق و از اصحاب ابوالحسن موسی علیه السلام است.»

و امّا پسر؛ یعنی احمد بن محمّد بن خالد بن برقی نیز مورد توثیق نجاشی در «رجال» و شیخ در «فهرست»، و علامه در «الخلاصه» واقع شده است.^(۲)

۹ - کاتب، برخی از روایات را به جهت سهل بن زیاد در اسناد آن ها تضعیف نموده، با این که ظاهر کلینی رحمه الله آن است که بر او اعتماد کرده، و از او روایات فراوانی نقل کرده است. و کمتر در روایات او شدوذ راه دارد. و گویا توثیق شیخ طوسی در «رجال» به جهت اعتماد کلینی رحمه الله بر اوست. و لذا این تعبیر در رابطه با سهل معروف است که: «الامر فی السهل سهل».

۱۰ - احمد کاتب برخی احادیث را به جهت وجود برخی از افراد غیر شیعه دوازده امامی؛ همانند فتحیه تضعیف نموده است؛ در حالی که علما به روایات عامه در صورتی که ثقه بوده و مضمون حدیثشان شاذ و منفرد نباشد عمل می کنند، تا چه رسد به فرقه های مختلف شیعی، پس مدار در قبول خبر، وثاقت راوی است.

از باب نمونه احمد کاتب، سماعه را به جهت واقفی بودن تضعیف نموده، با این که نجاشی در حقّ او می گوید: «ثقه ثقه».^(۳) علامه نیز همین تعبیر را درباره او آورده است؛^(۴) همان گونه که عبدالله بن بکیر بن اعین با این که فتحی است جماعتی از علما؛

ص: ۲۸۸

۱- ۹۹۹. رجال شیخ طوسی، ص ۳۶۳.

۲- ۱۰۰۰. رجال نجاشی، ص ۷۶؛ فهرست شیخ طوسی، ص ۶۲؛ خلاصه علامه، ص ۶۳.

۳- ۱۰۰۱. رجال نجاشی، ص ۱۹۳.

۴- ۱۰۰۲. الخلاصه، ص ۳۵۶.

همانند شیخ طوسی در «فهرست» و ابن شهر آشوب در «معالم العلماء» او را توثیق کرده اند.^(۱) عمار ساباطی نیز از همین قبیل است.

۱۱ - هر راوی مجهولی این طور نیست که روایت او غیر معتبر باشد، بلکه همان گونه که میرداماد در «رواشح» اشاره کرده، مجهول بر دو قسم است:

الف) مجهول اصطلاحی؛ و او کسی است که ائمه رجال، تصریح به جهالت او نموده اند، همانند اسماعیل بن قتیبه از اصحاب امام رضا علیه السلام و بشیر مستنیر جعفی از اصحاب امام باقر علیه السلام.

ب) مجهول لغوی؛ و آن کسی است که به جهت ذکر نشدن نام او در علم رجال، مجهول است.

در مجهول اصطلاحی حکم به ضعف حدیث او می شود، بر خلاف مجهول لغوی که بر او اثباتاً و نفیاً حکمی نمی شود تا وضع او مشخص گردد. راوی ضعیف نیز همین طور است.^(۲) مجهول ها و ضعیف های موجود در اسناد احادیث دوازده خلیفه که مورد توجه کاتب واقع شده از قبیل دوّم است نه اوّل. میرداماد از شهید اول در «ذکری» در مورد روایتی چنین نقل می کند: «... در طریق روایت محمد بن مسلم، حکم بن مسکین است، و الآن نسبت به وضعیت او مستحضر نیستم، و ما امتناع می کنیم از صحّت سند، و آن را با اخبار پیشین متعزّض می دانیم. آن گاه اعتراض کرده، می گوید: کَشّی حکم بن مسکین را نام برده و معتزّض مذمت او نشده است، و روایت جداً مشهور بین اصحاب است و لذا جهالت او نزد برخی مردم سبب طعن او نمی شود».^(۳)

۱۲ - احمد کاتب برخی از احادیث دوازده خلیفه را به جهت وجود افرادی که متّهم به غلوّند، تضعیف کرده است.

در این که حقیقت «خطّ غلوّ» چیست؟ بحث فراوان است. در منابع قدیم وصف

ص: ۲۸۹

۱- ۱۰۰۳. الفهرست، ص ۱۳۲؛ معالم العلماء، ص ۶۸.

۲- ۱۰۰۴. الرواشح، ص ۶۱۶۰.

۳- ۱۰۰۵. همان.

«غالی» جزء الفاظ تضعیف به حساب می آمده ولی در نوشته های متأخر نه تنها از آن تضعیف استفاده نمی شود، بلکه به تعبیر برخی: آنچه سابقاً جزو غلو به شمار می رفته، اینک جزو عقاید مسلم طایفه است.

اساساً خط غلو را باید به دو شاخه اصلی «منحرف» و «معتقد» تقسیم کرد. انحراف نیز به دو گونه بوده است: انحراف عقیده ای و انحراف عملی. در شکل اول انحراف، عقاید باطل و پوچ الوهیت ائمه علیهم السلام را مطرح می نمودند. مشهورترین چهره این خط، ابوالخطاب است. از او نقل شده که امام صادق علیه السلام خداست و من پیامبر اویم!! اندیشه ابوالخطاب را باید اوج انحراف فکری دانست. او شخصاً رهبری یک قیام مسلحانه را بر ضد نظام بر عهده گرفت. با جمعیتی حدود ۷۰ نفر و با شعار: «لیبک یا جعفر» از مسجد کوفه قیام را آغاز کرد. در همان حدود درب های مسجد با نیروهای حکومتی درگیر و همگی کشته شدند. تنها یک نفر به نام ابوخدیده مجروح در میان کشته ها بود که خود را کشته وانمود کرد و توانست با استفاده از تاریکی شب بگریزد و جان سالم به در برد. این جریان فکری انحرافی به شدت از سوی امام صادق علیه السلام سرکوب شد. رهبر قیام نیز به کلی از سوی امام علیه السلام مطرود و ملعون اعلام گردید.

در مقابل جریان انحرافی، یک جریان صحیح خط غلو قرار داشت که بیشترین مشابهت آن با خط اول را بعضی تندروی های اعتقادی - احتمالاً - در مسائل ولایت، اعتماد بر تأویل و باطن گرایی، تحریک سیاسی اجتماعی، تشکیل می داد، ولی این خط، هم از نظر اعتقاد به اصول کلی استدلالی، افرادی مسلمان و معتقد، و هم از لحاظ تعبد و تدین به احکام شریعت مقدسه، کاملاً پای بند و معتقد بودند. افرادی پاکبخته و دلسوخته که برای تثبیت ولایت کلیه الهیه در تمامی شئون فرد و جامعه، سر از پا نمی شناختند. در حقیقت چهره های معروفی؛ همچون: جابر بن یزید، مفضل بن عمر، معلی بن خنیس که همگی از قبیله یمنی «جُعب» می باشند و نیز محمد بن سنان و سهل بن زیاد و دیگران را باید از این خط غلو دانست. شاید نامیدن آنان به «غالی» از برخی شایعات متعارف جامعه اسلامی آن روز نشأت گرفته باشد. به نظر می رسد که

در خیلی از اذهان چنین رسوخ کرده بود که تقدیم و تفضیل حضرت علی علیه السلام بر دیگر خلفا و صحابه، «غلو» به شمار می رفت. حالا در مصادر معروف سنّیان، همین معنا را در مورد غلو به کار می برند. به هر حال آنچه مسلم است این که چنین افرادی را باید از حساب خطّ اول جدا ساخت. آنان شخصیت های چند بُعدی بوده که به آسانی نمی شد آنان را دریافت. شاید سرّ اختلاف عبارات و روایات درباره آنان از همین جا نشأت گرفته باشد. گویا خود این افراد نیز سعی در جدا سازی خود از آن خطوط انحرافی داشته اند. مفضل بن عمر از بزرگان این خط، نامه ای به امام صادق علیه السلام می نویسد و در آن از انحراف های عملی و عقیدتی عده ای به نام شیعه یاد می کند، در آن نامه می نویسد: «اینان محرمات را انجام و واجبات را ترک و پاره ای از رفتارهای شنیع و تأویلات غریبه انجام می دهند. امام علیه السلام نیز در چندین صفحه، به شدت با این جریان انحرافی برخورد می نماید...»

مفضل در نامه ای به شدت و تأکید فراوان، شیعیان را به التزام کامل به شریعت مقدسه، مراعات ورع و تقوا در جمیع شؤون زندگی دعوت می کند.

کوتاه سخن آن که: مجرّد اتهام به غلو، کافی در ردّ روایت و یا نفی عقیده نیست؛ خصوصاً که ما اطلاع دقیقی از مبانی فکری رجالین نداریم. ما فعلاً در کتاب شریف کافی تعداد زیادی از میراث های خطّ غلو را می بینیم. اینان از همان دسته معتقد و وابسته به اسلام و مقدسات اسلامی هستند. مرحوم کلینی با دقّت و موشکافی عمیق خود، احادیث موهون و بی اساس خطّ غلو را جدا ساخته و سعی کرده روایات صحیح آنان را طبق نظام آموزشی خود در این کتاب ارزشمند بیاورد. این کار مرحوم کلینی بعدها در مکتب بغداد مورد قبول قرار گرفت و در حقیقت زمینه اعتقاد و اعتماد مرحوم شیخ مفید به آثار صحیح این خط بود.

۵ - تمسک به این احادیث از قرن چهارم!!

کاتب می گوید: «استدلال به حدیث دوازده خلیفه دلیلی متأخر است که متکلمین بعد از نصف قرن از حیرت؛ یعنی در قرن چهارم هجری به آن تمسک کرده اند و اثری

از آن در قرن سوم نزد شیعه امامی نبوده است؛ زیرا شیخ علی بن بابویه صدوق در کتاب «الامامه و التبصره من الحیره» به آن تمسک نکرده است. همان گونه که نوبختی در کتاب «فرق الشیعه» به آن اشاره نکرده است.

پاسخ:

اولاً: علی بن بابویه اشاره به حدیث دوازده خلیفه در مقدمه کتابش اشاره کرده است، او در کتاب خود «الامامه و التبصره من الحیره» می گوید: «اگر امر ائمه از حیث عدد مهمل می بود هرگز روایات فراوان در مورد گرفتن میثاق از جانب خدا بر آن ها از انبیا و صالحین امت وارد نمی شد.» (۱)

ثانیاً: ابراهیم بن نوبخت (ت ۳۲۰ ه.ق) نیز در کتاب دیگر خود به نام «یاقوت الکلام» که قدیمی ترین کتب کلامی است به آن اشاره کرده است. او درباره امامت یازده امام بعد از علی بن ابی طالب علیه السلام می گوید: «این که اصحاب ما نصّ متواتر بر اسامی آن ها از جانب رسول خدا نقل می کنند، خود دلالت بر امامت آن ها دارد. و نیز نقل نصّ از امامی بر امامی دیگر این چنین دلالت دارد. و کتاب های انبیای پیشین نیز دلالت بر آن ها دارد...» (۲)

علامه حلّی رحمه الله در شرح عبارت فوق می گوید: «و اما امامت بقیه امامان بعد از امام علی علیه السلام ادله ای دلالت بر آن دارد: یکی از آن ها نصّ متواتر از پیامبر صلی الله علیه و آله است بر تعیین و نصب آن ها به امامت؛ زیرا شیعه به طور متواتر نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله با اشاره به امام حسین علیه السلام فرمود: این فرزندم امام، فرزند امام، برادر امام، پدر نه امام است، نهمین آن ها قائم آن هاست. و غیر این ها از اخبار متواتر...» (۳)

ثالثاً: مؤلفین در فرق و مذاهب تنها در صدد جمع اقوال فرقه ها هستند، و چندان در صدد استدلال و مناقشه ادله خصم نیستند. و لذا نمی توان کتاب هایی از قبیل «فرق الشیعه» نوبختی و «المقالات و الفرق» سعد بن عبدالله اشعری را از جمله کتاب هایی

ص: ۲۹۲

۱- ۱۰۰۶. الامامه و التبصره، ص ۱۲ و ۱۱.

۲- ۱۰۰۷. انوار الملکوت، ص ۲۲۹.

۳- ۱۰۰۸. همان.

دانست که منعکس کننده فکر اسلامی نزد فرقه ها است، و لذا عدم تصریح به احادیث دوازده خلیفه دلیل بر بی توجهی آن ها به این گونه احادیث نیست.

رابعاً: روایات دوازده خلیفه چنان مشهور بوده که حتّی بخاری و قبل از او احمد بن حنبل در کتب حدیثی خود آورده اند، این ها کسانی بوده اند که قبل از ولادت حضرت مهدی علیه السلام می زیسته اند.

۶ - تنافی بین روایات

ظاهر برخی از روایات اشاره به آمدن سیزده خلیفه بعد از پیامبر صلی الله علیه وآله دارد، این روایات نه تنها مورد اعراض و بی توجهی امامیه قرار گرفته، بلکه با روایات معتبر دیگر که امامان را در دوازده نفر منحصر کرده منافات دارد. مضافاً به این که آن روایات مشکل سندی و دلالتی دارد. اینک به بررسی آن ها می پردازیم:

پاسخ:

۱ - همان گونه که اشاره شد هیچ یک از علمای شیعه ادّعی چنین مطلبی را ننموده است که امامان سیزده نفرند، جز هبه الله بن احمد، از نوادگان عمّری که نجاشی درباره او نقل می کند: او هم صحبت و هم مجلس ابی الحسین بن ابی شیبیه علوی زیدی بوده و برای او کتاب تألیف نموده است. او امامان را سیزده نفر دانسته و زید بن علی بن حسین را نیز جزو آنان به شمار آورده است. و در این مدعی به روایتی از سلیم تمسک کرده که قابل توجیه است.

شیخ محمد تقی تستری می گوید: «ظاهر این است که هبه الله بن احمد شخصی امامی است که اهل ورع و تقوا نمی باشد. او به جهت جلب توجه ابن ابی شیبیه زیدی، زید بن علی بن الحسین را نیز در ضمن دوازده امام مندرج کرده است...» (۱).

۲ - روایاتی که برخی از کج فهم ها از آن ها امامت سیزده امام را فهمیده اند برخی از آن ها از سوء تعبیر راویان حدیث است همان گونه که در روایت سلیم چنین آمده:

ص: ۲۹۳

پیامبر صلی الله علیه وآله به علی علیه السلام فرمود: تو و دوازده نفر از اولادت امامان به حق می باشید. مشخص است که در تعبیر به دوازده امام، امیرالمؤمنین نیز داخل است.

۳- در کتاب سلیم بن قیس هلالی بیش از بیست حدیث است که دلالت دارد بر این که امامان دوازده نفرند، و لذا باید این یک روایت را که ظهور بدوی در عدد سیزده دارد توجیه نمود.

۴- احتمال زیاد نیز می رود که این گونه روایات چه در کتاب سلیم و یا کافی از اشتباه نسخ باشد؛ زیرا سلیم بن قیس و کلینی هر دو از داعیان به دوازده امام بوده اند و اعتقادی به امامی غیر از این دوازده نفر نداشته اند.

۵- جالب توجه این که تمام کسانی که این گونه احادیث را نقل کرده اند؛ همانند کلینی و مشایخ و شاگردانش آن ها را در باب احادیث دوازده خلیفه آورده اند، و این خود دلیل بر آن است که آن ها معتقدند: این روایات قابل جمع با روایات دوازده خلیفه است و لذا هیچ گونه تنافی بین این دو دسته روایات وجود ندارد.

۶- همه احادیث سیزده خلیفه مشکل ضعف سندی دارد و لذا هیچ یک از آن ها قابل اعتماد نیست؛ خصوصاً آن که خلاف ضرورت و اجماع شیعه دوازده امامی است.

۷- برخی از روایات سیزده خلیفه در متون حدیثی دیگر با الفاظ صحیح و خالی از اشکال نقل شده است، و لذا به جهت مطابقت با روایات صحیح و مشهوره و متواتره دوازده خلیفه، آن الفاظ دیگر را باید اخذ نمود.

۷- خلافت، تا سی سال!!

احمد بن حنبل در مسند خود از سفینه نقل کرده که از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود: «خلافت سی سال خواهد بود آن گاه بعد از آن سلطنت و پادشاهی است»^(۱).

برخی از علمای اهل سنت این حدیث را مخالف با احادیث دوازده خلیفه

ص: ۲۹۴

۱- ۱۰۱۰. مسند احمد، ج ۵، ص ۲۲۰.

دانسته اند. نووی از قاضی عیاض نقل کرده که او می گوید: حدیث «الخلافة بعدی ثلاثون سنة ثم تكون ملكاً» مخالف با حدیث دوازده خلیفه است؛ زیرا خلافت دوازده خلیفه در مدت سی سال نبوده است، به جز خلفای راشدین چهارگانه و چند ماهی که در آن ایام خلافت حسن بن علی اتفاق افتاد». (۱)

پاسخ:

اولاً: بین این دو روایت فرق است؛ زیرا ظاهر احادیث دوازده خلیفه به قرینه اوصافی که در برخی از آن ها آمده، امامان به حقّ اند. در برخی از آن ها قیام دین و عزّت آن به وجود حیات آن ها نسبت داده شده است و این گونه تعبیرها و دیگر تعبیر هرگز با خلفای ظالم سازگاری ندارد، گرچه علی بن ابی طالب علیه السلام و امام حسن علیه السلام در بین آن ها معصوم و عین عدل بوده اند. گویا ظاهر از حدیث سفینه - بر فرض صحّت سند آن - مطلق خلافت باشد؛ خواه بر حق و خواه بر باطل، و مقصود از خلافت نیز معنای لغوی و مجازی آن است.

تأیید این مطلب این است که در حدیث سفینه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «الخلافة»، نه «خلفائی» یعنی خلافت سی سال را به خود نسبت نداد؛ زیرا برخی از آن خلفا حقیقتاً خلیفه رسول خدا نبودند تا لیاقت انتساب به آن حضرت را داشته باشند، با این که در بسیاری از روایات همچون روایتی که در ذیل آیه «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» وارد شده و معروف به قصه انذار است، پیامبر صلی الله علیه و آله در آن حدیث شریف خطاب به علی علیه السلام می فرماید: «انت أخي و وصيي و خلیفتي فيکم». (۲) که خلافت حضرت علی علیه السلام را به خود نسبت می دهد. نتیجه آن که: با جمع بین روایت جابر بن سمره و سفینه به این نتیجه می رسیم که پیامبر صلی الله علیه و آله در روایت جابر بن سمره خبر از ولایت و امامت به حق دوازده خلیفه پیاپی بعد از خود را می دهد که از جانب خداوند بر مردم منصوب شده اند. ولی در حدیث سفینه خبر از روی کار آمدن عده ای تا سی سال بعد از خود که

ص: ۲۹۵

۱- ۱۰۱۱. شرح صحیح مسلم، ج ۱۲، ص ۲۰۱؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۱۸۲.

۲- ۱۰۱۲. تاریخ ابن اثیر، حوادث سال سوّم بعثت.

مدعی خلافت اند را می دهد؛ خواه ادعای آن ها بر حق باشد، همانند امام علی بن ابی طالب و امام حسن علیهما السلام یا بر باطل، همانند دیگران.

ثانیاً: حدیث سفینه غیر معتبر و غیر مشهور است، همان گونه که عدّه ای همانند ابن تیمیّه به آن تصریح کرده اند.^(۱) و جهت آن این است که این روایت تنها از طریق سفینه رسیده و فقط ترمذی و ابوداؤد و احمد آن را نقل کرده اند، و راوی از سفینه نیز سعید بن جمهان است که در علم رجال تضعیف شده است.

ابوحاتم در مورد وی می گوید: «حدیثش نوشته می شود ولی به آن احتجاج و استدلال نمی گردد». از احمد بن حنبل راجع به او سؤال شد، اظهار رضایت از او نکرد، و در حال غضب گفت: «او باطل است». ساجی می گوید: «حدیث او متابعت نمی شود». ابن معین گفته: «از سفینه احادیثی نقل کرده که دیگران آن ها را نقل نکرده اند». بخاری نوشته: «در حدیث او عجایی است».^(۲)

ص: ۲۹۶

۱- ۱۰۱۳. منهاج السنه، ج ۲، ص ۲۲۳.

۲- ۱۰۱۴. تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۱۳.

از احادیثی که شیعه و اهل سنت آن را نقل کرده و در مصادر حدیثی خود آورده اند، حدیث ضرورت و لزوم معرفت امام است. این حدیث با تعبیرات گوناگون از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است. در برخی از روایات، پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة»؛ «هر کس بمیرد و امام زمانش را نشناسد به مرگ جاهلی از دنیا رفته است.» حال مقصود از معرفت امام زمان چیست؟ و مراد از امام زمان کیست؟ و معنای مرگ جاهلی کدام است؟ این ها سؤال هایی است که در این مقاله مورد بحث قرار می دهیم.

الفاظ حدیث

این حدیث در مصادر اهل سنت به تعبیرهای گوناگون وارد شده است. اینک به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

- ۱ - محمد بن اسماعیل بخاری به سند خود از ابن عباس نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من خرج من السلطان شبراً مات میتة جاهلیة»؛^(۱) «هر کس از سلطنت حاکمی به اندازه یک وجب خارج شود، مرده است به مردن جاهلیت.»
- ۲ - مسلم بن حجاج به سند خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «من مات و لیس فی عنقه بیعه مات میتة جاهلیة»؛^(۲) «هر کس بمیرد در حالی که بر گردنش بیعت نباشد به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است.»

ص: ۲۹۷

۱- ۱۰۱۵. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۳.

۲- ۱۰۱۶. صحیح مسلم، ج ۶، ص ۲۱ و ۲۲.

۳- ابن حبان به سندش از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «من مات و لیس له امام مات میتة جاهلیة»؛^(۱) «هر کس بمیرد در حالی که برای او امام نباشد به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است.»

۴- طبرانی به سندش از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «من مات و لیس علیه امام فمیتة جاهلیة...»؛^(۲) «هر کس بمیرد در حالی که امام زمان خود را نشناخته مرگش مرگ جاهلیت است.»

راویان حدیث از علمای عامه

جماعت بسیاری از علمای اهل سنت این حدیث را با تعبیرات گوناگون نقل کرده اند که به ترتیب اسامی آن ها را نقل می کنیم:

۱- ابو داوود سلیمان بن داوود طیالسی {۲۰۴}.^(۳)

۲- حافظ عبدالرزاق {۲۱۱}.^(۴)

۳- محمد بن سعد {۲۳۰}.^(۵)

۴- ابن ابی شیبہ {۲۳۴}.^(۶)

۵- ابو جعفر اسکافی {۲۴۰}.^(۷)

۶- احمد بن حنبل {۲۴۱}.^(۸)

۷- حمید بن زنجویه {۲۵۱}.^(۹)

۸- عبدالله بن عبدالرحمن دارمی {۲۵۱}.^(۱۰)

۹- محمد بن اسماعیل بخاری {۲۵۶}.^(۱۱)

ص: ۲۹۸

۱- ۱۰۱۷. صحیح ابن حبان، ح ۴۴.

۲- ۱۰۱۸. المعجم الکبیر، ج ۱۰، ص ۳۵۰.

۳- ۱۰۱۹. مسند طیالسی.

۴- ۱۰۲۰. المصنّف، ج ۱۱، ص ۳۳۰.

۵- ۱۰۲۱. الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۱۰۷.

۶- ۱۰۲۲. المصنّف، ج ۱۵، ص ۳۸ و ۲۴.

- ٧-١٠٢٣. المعيار و الموازنه، ص ٢٤.
- ٨-١٠٢٤. مسند احمد، ج ٢، ص ١٥٤ و ٨٣.
- ٩-١٠٢٥. الأموال، ج ١، ص ٨١.
- ١٠-١٠٢٦. سنن دارمي، ج ٢، ص ٢٤١.
- ١١-١٠٢٧. الجامع الصحيح، ج ٢، ص ١٣؛ تاريخ البخاري، ج ٦، ص ٤٤٥.

- ١٠ - مسلم بن حجاج {٢٦١}. (١)
- ١١ - احمد بن عمر بزار {٣٢٠}. (٢)
- ١٢ - ابو عمرو احمد بن محمد بن عبدربه {٣٢٧}. (٣)
- ١٣ - ابو حاتم محمد بن حبان، {٣٥٤}. (٤)
- ١٤ - ابوالقاسم طبرانی {٣٦٠}. (٥)
- ١٥ - حاكم نيشابوری {٤٠٥}. (٦)
- ١٦ - قاضی عبدالجبار معتزلی {٤١٥}. (٧)
- ١٧ - ابونعيم اصفهانی {٤٣٠}. (٨)
- ١٨ - بيهقي {٤٥٨}. (٩)
- ١٩ - محمد بن فتوح حمیدی {٤٨٨}. (١٠)
- ٢٠ - زمخشری {٥٣٨}. (١١)
- ٢١ - محمد بن عبدالكريم شهرستاني {٥٤٨}. (١٢)
- ٢٢ - ابن اثير جزري {٦٠٦}. (١٣)
- ٢٣ - ابن ابی الحديد {٦٥٦}. (١٤)
- ٢٤ - حافظ نووی {٦٧٦}. (١٥)
- ٢٥ - حافظ ذهبي {٧٤٨}. (١٦)

ص: ٢٩٩

-
- ١- ١٠٢٨. صحيح مسلم، ج ٦، ص ٢١ و ٢٢.
- ٢- ١٠٢٩. الزوائد، ج ١، ص ١٤٤.
- ٣- ١٠٣٠. عقد الفريد، ج ١، ص ٩.
- ٤- ١٠٣١. صحيح ابن حبان، ح ٤٤.

- ٥- ١٠٣٢. المعجم الكبير، ج ١٠، ص ٣٥٠، ح ١٠٦٨٧؛ المعجم الاوسط، ج ١، ص ١٧٥، ح ٢٢٧.
- ٦- ١٠٣٣. المستدرک علی الصحیحین، ج ١، ص ١١٧ و ١١٧.
- ٧- ١٠٣٤. المغنی، ج ١، ص ١١٦.
- ٨- ١٠٣٥. حلیه الاولیاء، ج ٣، ص ٢٢٤.
- ٩- ١٠٣٦. السنن الکبری، ج ٨، ص ١٥٦ و ١٥٧.
- ١٠- ١٠٣٧. الجمع بین الصحیحین.
- ١١- ١٠٣٨. ربیع الابرار، ج ٤، ص ٢٢١.
- ١٢- ١٠٣٩. الملل و النحل، ج ١، ص ١٧٢.
- ١٣- ١٠٤٠. جامع الأصول، ج ٤، ص ٤٥٦.
- ١٤- ١٠٤١. شرح نهج البلاغه، ج ٩، ص ١٥٥.
- ١٥- ١٠٤٢. المنهاج، ج ١٢، ص ٢٤٠.
- ١٦- ١٠٤٣. تلخیص المستدرک، ج ١، ص ١١٧ و ١١٧.

۲۶ - ابن کثیر دمشقی {۷۷۴}. (۱).

۲۷ - سعد الدین تفتازانی {۷۹۲}. (۲).

۲۸ - نورالدین هیشمی {۸۰۷}. (۳).

۲۹ - ابن حجر عسقلانی {۸۵۲}. (۴).

۳۰ - حسام الدین متقی هندی {۹۷۵}. (۵).

و... .

راویان حدیث از صحابه

تعدادی از صحابه این روایات را نقل کرده اند، کسانی که به تعبیر ذهبی در «الکاشف» صاحبان صحاح سته همگی از یکایک آن ها بسیار روایت نقل کرده اند. اینان عبارتند از:

۱ - زید بن ارقم.

۲ - عامر بن ربیعہ عنزی.

۳ - عبداللہ بن عباس.

۴ - عبداللہ بن عمر بن خطاب.

۵ - عویمر بن مالک معروف به ابو الدرداء.

۶ - معاذ بن جبل.

۷ - معاویہ بن ابی سفیان.

۸ - ابوهریره دوسی.

۹ - انس بن مالک.

ص: ۳۰۰

۱- ۱۰۴۴. تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۵۱۷؛ البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۲۳۲.

۲- ۱۰۴۵. شرح مقاصد، ج ۲، ص ۲۷۵.

٣-١٠٤٦. مجمع الزوائد، ج ٥، ص ٢١٨.

٤-١٠٤٧. فتح الباری، ج ١٦، ص ١١٢.

٥-١٠٤٨. كنز العمال، ج ١، ص ١٠٣، ح ٤٦٣.

در این که مقصود از مرگ جاهلیت چیست دو احتمال داده می شود:

۱ - مراد، مرگ در عصر جاهلیت است. جاهلیتی که همراه با شرک و بت پرستی و اوهام و دوری از تمدن اسلامی و کارهای زشت و دوری از حقایق و معارف اصیل و ناب بوده است.

۲ - مراد، مرگی باشد که توأم با جهل و نادانی است؛ یعنی انسان اگر بدون معرفت به امام زندگی کند و بدون معرفت بمیرد به مانند این است که جاهل از دنیا رفته است.

در روایتی از امام صادق علیه السلام مرگ جاهلیت در این روایات به مرگ ضلالت تفسیر شده است.

ابن ابی یغفور می گوید: از امام صادق علیه السلام درباره قول رسول خدا صلی الله علیه و آله: «من مات ولیس له امام فمیتته میتة جاهلیة» سؤال کردم که آیا مقصود از آن مرگ کفر است؟ حضرت فرمود: مرگ ضلالت و گمراهی است... (۱)

علامه مجلسی رحمه الله در تفسیر این حدیث می گوید: «شاید علت عدول امام علیه السلام از تصدیق کفر آنان به اثبات ضلالت بر ایشان، این باشد که گویا سؤال کننده توهم کرده که احکام کفر در دنیا؛ همانند نجاست و نفی نکاح و توارث و شبیه این امور بر آن ها جاری می شود، لذا حضرت این امور را نفی می کند و برای آنان ضلالت از حق در دنیا و از بهشت در آخرت را ثابت می نماید. و این منافات ندارد که در آخرت آنان ملحق به کفار و مخلد در آتش جهنم باشند، همان گونه که سایر اخبار بر این مطلب دلالت دارد.

و نیز احتمال دارد که توقف امام از اثبات کفر برای آنان به جهت آن است که شامل کسانی از اهل سنت می شود که مستضعف بوده و برایشان امامی نیست؛ زیرا در آنان احتمال نجات از عذاب وجود دارد...» (۲)

ص: ۳۰۱

۱- ۱۰۴۹. کافی، ج ۱، ص ۳۷۶ و ۳۷۷.

۲- ۱۰۵۰. مرآة العقول، ج ۴، ص ۲۲۰.

تأیید می کند توجیه اول مجلسی را روایت دیگری که کلینی به سندش از حارث بن مغیره نقل کرده که به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من مات لا- یعرف امامه مات میتة جاهلیه»؟ هر کس بدون معرفت امامش بمیرد به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است؟ حضرت فرمود: آری. عرض کردم: آیا مقصود جاهلیت مطلق است یا جاهلیتی که فقط امامش را نمی شناسد؟ حضرت فرمود: جاهلیت کفر و نفاق و ضلالت است. (۱)

معرفت کدامین امام؟

معرفت کدامین امام؟

با تأملی در مضمون احادیث پی خواهیم برد که مقصود از امامی که معرفتش واجب است و بدون آن، انسان به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است و به تعبیر دیگر با خروج از سلطنت آن به اندازه یک وجب و یا با نداشتن بیعت او در گردن و... به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است، همان امام معصومی است که زمین هیچ زمان تا روز قیامت از وجود او خالی نیست، و این مطلب را از چند طریق می توان به اثبات رسانید:

۱ - قرینه داخلی

در این روایات اشاره به حکم شدید و تند برای کسانی که تحت سلطه امام و حاکم اسلامی نیستند و یا او را نشناخته یا از طاعتش خارج شده اند، کرده است. حکم به مرگ جاهلیت، تعبیری است که با کفر سازگاری دارد. این حکم برای موضوعی است که با این حکم تناسب دارد. تناسب این حکم با معرفت امام معصومی است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از جانب خداوند متعال به بشر معرفی کرده است؛ همان گونه که اگر انسان پیامبر خود را نشناسد و از او اطاعت نکند به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است.

آیا ممکن است کسی باور کند که عدم معرفت به حاکمی فاسق و فاجر و بی دین، انسان را به مرگ جاهلیت از دنیا ببرد؟ آیا خروج به قدر یک وجب از سلطه امام فاسق

ص: ۳۰۲

و فاجر، سبب مرگ جاهلیت است؟ پس ادله امر به معروف و نهی از منکر و نهی از رکون و میل به ظالم چگونه تفسیر می شود؟ و... .

۲ - قراین خارجی

با مراجعه به روایات دیگر و نیز برخی از آیات پی به مقصود و مراد از امام در این روایات خواهیم برد. اینک به برخی از قراین اشاره می کنیم:

الف) آیه اولی الامر

در تفسیر آیه «اولی الأمر» به تفصیل اشاره کردیم که مراد از «اولی الامر» در این آیه، افراد معصوم است، همان گونه که فخر رازی نیز در ذیل آیه به آن اشاره کرده است. در این آیه، خداوند امر به اطاعت صاحبان امر و امارت و امامان داده است. و در این احادیث، نهی از خروج از طاعت آن ها کرده و خروج را در حکم مرگ جاهلیت معرفی نموده است. و نیز امر به معرفت این گونه امامان نموده است. لذا تفتازانی این احادیث را با آیه «اولی الامر» مرتبط ساخته است.

ب) احادیث دوازده خلیفه

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مطابق احادیث صحیح السند که در صحاح و مسانید و سنن اهل سنت آمده، فرمود: «بعد از من دوازده امیر و خلیفه و امام خواهند آمد...». این دوازده امام همان کسانی هستند که در این روایات امر به شناخت و معرفت آن ها نموده و از خروج طاعتشان نهی شده است.

ج) تبیین اهل بیت علیهم السلام

از امام حسین علیه السلام درباره معرفت خدا سؤال شد، حضرت فرمود: «معرفه اهل کلّ زمان إمامهم الذی یجب علیهم طاعته»؛^(۱) «شناخت اهل هر زمان امامشان را، آنان که طاعتشان بر مردم واجب است.»

امام صادق علیه السلام فرمود: «نحن قوم قد فرض الله طاعتنا، و انکم لتأتمون بمن لا یعذر

ص: ۳۰۳

الناس بجهالته»^(۱) «ما قومی هستیم که خداوند اطاعت از ما را واجب کرده است، و همانا شما به کسانی اقتدا می کنید که مردم در جهالت به آن ها، معذور نیستند.»

امام باقر علیه السلام فرمود: «أَمَّا يَعْرِفُ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ وَيَعْبُدُهُ مِنْ عَرَفِ اللَّهِ وَعَرَفِ إِمَامِهِ مَنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ»؛^(۲) «همانا خداوند عزوجل را کسی می شناسد و عبادت می کند که خدا و امام از ما اهل بیت را شناخته است.»

امام صادق علیه السلام فرمود: «مَنْ عَرَفَنَا كَانُ مُؤْمِنًا وَمَنْ أَنْكَرَنَا كَانُ كَافِرًا»؛^(۳) «هر کس ما را شناخت مؤمن است و هر کس ما را انکار کرد کافر است.»

و نیز فرمود: «الإمام علم بين الله عزوجل وبين خلقه، فمن عرفه كان مؤمناً ومن أنكره كان كافراً»؛^(۴) «امام نشانه هدایت بین خداوند عزوجل و بین خلقش می باشد، پس هر کس او را شناخت مؤمن است و هر کس او را انکار کرد کافر است.»

مقصود از «شناخت امام»

همان گونه که اشاره شد در برخی از روایات فریقین امر به معرفت و شناخت امام شده است و این که هر کس او را نشناسد با مرگ جاهلی از دنیا رفته است. حال ببینیم که مقصود از «شناخت امام» چیست؟

می دانیم که مقصود از شناخت امام، معرفت به اسم و نسب و حسب و خصوصیات ظاهری او نیست، بلکه مقصود از شناختن امام، شناسایی او نسبت به مقامات و منزلت های او است. امام واسطه فیض تکوین و تشریح است. به واسطه او است که خداوند به مردم روزی می دهد و زمین و آسمان ثابت مانده اند. به واسطه او است که زمین بدون اضطراب به گردش خود ادامه می دهد. او است که نفوس قابل را هدایت و رهبری می کند. او است که واسطه تشریح و بیان کننده و توسعه دهنده شریعت است. او است که به جهت برخورداری از مقام عصمت، حافظ شریعت به

ص: ۳۰۴

۱- ۱۰۵۳. پیشین، ج ۹۶، ص ۲۱۱، ح ۱۳.

۲- ۱۰۵۴. کافی، ج ۱، ص ۱۸۱.

۳- ۱۰۵۵. همان.

۴- ۱۰۵۶. بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۸۸.

طور عموم یا خصوص است. او است که به جهت تقرّب به سوی خدا و رسیدن به مقام ولایت اللّهی بر عموم افراد بشر ولایت دارد. او است که به نصّ الهی و به توسط پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله بر این مردم به عنوان امام و خلیفه و جانشین رسول خدا صلی الله علیه وآله منصوب شده است. او است که به وجودش کفّار از تحریف دین مأیوس ماندند و... .

مقصود از «مفارقت جماعت»

در برخی از روایات مربوط به این باب، به این مطلب اشاره شده است که هر کس از جماعت مفارقت کند به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است. (۱) مقصود به این حدیث چیست؟

پاسخ:

اولاً: صحّت سند این گونه احادیث معلوم نیست.

ثانیاً: بر فرض صحّت سند این احادیث، احتمال زیاد می رود که این احادیث با سندهای صحیحش از طرف خلفا و حکام جعل شده باشد؛ زیرا کسانی که جعل حدیث می کردند سندهای دروغین صحیح نیز اختراع می نمودند، یعنی اخبار را به دروغ به اشخاص موثقی نسبت می دادند تا مردم باورشان شود. و این کار را به جهت سکوت مردم نسبت به ظلم خلفا و تخریب چهره اهل بیت علیهم السلام و مخالفان سیاسی و اعتقادی دستگاه خلافت انجام می دادند.

ثالثاً: با در نظر گرفتن قاعده تناسب حکم و موضوع، می گوئیم: باید بین حکم که مرگ جاهلیت است و موضوع که مفارقت جماعت است تناسبی باشد. با کمی تأمل پی می بریم که مفارقت از جماعت بر حق است که چنین حکمی شدید را در پی دارد، نه مخالفت و مفارقت از جماعتی از مردم گرچه بر باطل اجتماع کرده باشند. لذا است که امیرالمؤمنین علیه السلام در «نهج البلاغه» اهل جماعت را به خود و پیروانش تطبیق می کند:

ص: ۳۰۵

حضرت علیه السلام در حالی که مشغول ایراد خطبه بودند، مردی برخاست و عرض کرد: ای امیرالمؤمنین! مرا خبر ده از اهل جماعت، و از اهل تفرقه، و از اهل سنت و از اهل بدعت؟

امام فرمودند: ای وای! حال که این سؤال را کردی گوش فراده و آنچه را می گویم بفهم و باکی بر تو نباشد که از دیگری نیز سؤال کنی.

اهل جماعت، من هستم و کسانی که مرا پیروی کنند، هر چند کم باشند. همانا این مطلب حق است و ناشی از امر خدا و دستور پیامبرش صلی الله علیه و آله.

اهل تفرقه، مخالفان من و پیروان من هستند، هر چند زیاد باشند.

اهل سنت کسانی اند که متمسک به چیزی شده اند که خدا و رسولش آن را برای آنان سنت قرار داده، هر چند کم باشند.

اهل بدعت مخالفان امر خدا و کتاب خدا و پیامبرش می باشند که به رأی خود و از روی هوای نفس خود عمل می کنند، هر چند فراوان باشند...» (۱).

مقابل مرگ جاهلی

از برخی روایات دیگر استفاده می شود که در مقابل مرگ جاهلی، مرگ پیامبر گونه است، و این نوع مرگ برای کسانی است که تحت ولایت امیرالمؤمنین و یازده امام دیگر از ذریه او باشند. اینک به برخی از این روایات اشاره می کنیم:

۱ - حاکم نیشابوری به سند خود از زید بن ارقم و او از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «من اراد ان یحیی حیاتی و یموت مماتی و یسکن جنّه الخلد التی وعدنی ربّی، فلیتولّ علی بن ابی طالب، فانّه لن یخرجکم من هدی و لن یدخلکم فی ضلاله»؛ (۲) «هر کس می خواهد که به نحو زندگی من زندگی کند و مرگش پیامبر گونه باشد، و در بهشت خلد که پروردگارم مرا وعده داده سکنی گزیند، پس باید تحت ولایت علی بن ابی طالب درآید؛ زیرا او کسی است که شما را از هدایت بیرون نکرده و در گمراهی وارد نخواهد کرد.»

ص: ۳۰۶

۱- ۱۰۵۸. کنز العمال، ج ۱۶، ص ۱۸۳ و ۱۸۴.

۲- ۱۰۵۹. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۲۸.

۲- ابن عباس از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «من سرّه ان یحیی حیاتی و یموت مماتی و یسکن جنّه عدن الّتی غرسها ربّی، فلیوال علیاً من بعدی ولیوال ولیه ولیقتد بأهل بیتی بالأئمه من بعدی، فانّهم عترتی خلقوا من طینتی و رزقوا فهمی و علمی، فویل للمکذّبین بفضلهم من أمتی القاطعین فیهم صلتی لا انالهم الله شفاعتی»؛^(۱) «هر کس دوست دارد که همانند من زندگی کند و همانند من بمیرد و در بهشت عدنی که پروردگارم آن را کاشته سکنی گزیند، پس باید ولایت علی را بعد از من بپذیرد و موالیان او را نیز دوست بدارد، و به اهل بیت من اقتدا کند، کسانی که امامان از بعد من هستند؛ زیرا آنان عترت منند، که از طینت من خلق شده و از فهم و علم من بهره برده اند. پس وای بر کسانی از امت که فضل آن ها را تکذیب کنند و ارتباط مرا نسبت به آن ها قطع نمایند. خداوند شفاعت مرا در حقّ آن ها شامل نکند.»

حضرت مهدی علیه السلام امام زمان ما

از این احادیث استفاده می شود که در هر زمان باید امامی معصوم موجود باشد تا در ابتدا او را شناخته، سپس با او بیعت کنیم و تحت سلطه او قرار گیریم و او را به طور مطلق اطاعت نماییم. امامی که خروج از سلطه و طاعتش خروج از اسلام است، و مرگ در آن هنگام همانند مرگ جاهلی است. این امام در این عصر و زمان جز حضرت مهدی علیه السلام فرزند امام حسن عسکری علیه السلام نیست؛ زیرا او آخرین امام معصوم از دوازده امامی است که رسول خداصلی الله علیه وآله از آمدن آنان تا روز قیامت خبر داده است. کسانی که قوام دین به آن ها وابسته بوده و بقا و عزّت آن نیز به وجود آن ها گره خورده است.

ص: ۳۰۷

۱- ۱۰۶۰. حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۸۶؛ تاریخ بغداد ج ۴، ص ۴۱۰؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۰۳.

حدیث ثقلین

حدیث ثقلین

از جمله احادیثی که بر مرجعیت دینی اهل بیت و حجیت سنت آنان دلالت دارد، حدیث «ثقلین» است. حدیثی که مورد اتفاق همه مذاهب اسلامی - اعم از شیعی و سنی است و هر یک از آن ها به گونه ای به این حدیث تمسک می کنند. این حدیث به طریق متواتر از عصر صحابه به بعد نقل شده و به لحاظ مضمون نیز از دلالت و معنای بالایی برخوردار است و حکایت از وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سفارش ایشان به امتش تا روز قیامت دارد که با عمل به آن دستور و وصیت، امتش هرگز بی راهه نرفته و گمراه نخواهند شد.

متن حدیث

حدیث ثقلین با مضامین مختلف در صحیح ترین کتاب های حدیثی اهل سنت وارد شده است. اینک به نقل برخی از آن ها می پردازیم:

۱ - مسلم به سند خود از زید بن ارقم نقل می کند: «قام رسول الله صلی الله علیه و آله يوماً فینا خطیباً بماء یدعی خمّاً بین مکة والمدینه، فحمد الله واثنی علیه ووعظ وذرّ ثمّ قال: اما بعد، ألا یا ایها الناس! فاتّما أنا بشر یوشک ان یأتی رسول ربّی فأجیب وأنا تارک فیکم ثقلین: أوّلهما کتاب الله فاستمسکوا به. فحثّ علی کتاب الله ورغب فیہ ثمّ قال: واهل بیتی، اذکرکم الله فی اهل بیتی، اذکرکم الله فی اهل بیتی، اذکرکم الله فی اهل بیتی...»؛ «... روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله کنار برکه آبی به نام خمّم، بین مکة و مدینه، ایستاد و برای جمعیت خطبه ای ایراد فرمود، در آن خطبه بعد از حمد و ثنای الهی و موعظه و تذکر فرمود: ای مردم! همانا من بشری هستم که نزدیک است پیک الهی جان مرا گرفته و اجابت دعوت حقّ نماید.

من در میان شما دو چیز گران بها می گذارم: اول آن ها کتاب خدا که در آن هدایت و نور است، کتاب خدا را گرفته و به آن تمسک کنید. پیامبر صلی الله علیه وآله سفارش زیادی برای کتاب خدا فرمود و مردم را بر عمل به آن تشویق نمود. سپس فرمود: اهل بیتم، شما را سفارش می کنم در حق اهل بیتم و این جمله را سه بار تکرار نمود...» (۱).

۲ - احمد بن حنبل به سند خود از زید بن ثابت نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «اِنِّي تارك فيكم خليفين: كتاب الله حبل ممدود ما بين السماء والارض - او ما بين السماء إلى الارض - وعترتي اهل بيتي، وانهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض»؛ «همانا من در میان شما دو جانشین قرار می دهم: کتاب خدا، ريسمان کشیده شده ما بين آسمان و زمین و عترتم (اهل بیتم)، این دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند...» (۲).

۳ - ترمذی به سند خود از جابر بن عبدالله نقل می کند: در حجه الوداع، روز عرفه رسول خدا صلی الله علیه وآله را دیدم که بر شتری سوار بود و خطبه می خواند. شنیدم که حضرت می فرمود: «يا أيها الناس! قد تركت فيكم ما إن اخذتم به لن تضلوا: كتاب الله وعترتي اهل بيتي»؛ «ای مردم! در میان شما چیزی می گذارم که اگر به آن تمسک کنید، هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و عترتم.» (۳).

۴ - حاکم نیشابوری به سند خود از ابو الطفیل از زید بن ارقم نقل می کند: رسول خدا صلی الله علیه وآله بین مکه و مدینه، کنار پنج درخت فرود آمد. مردم زیر درختان را جاروب نمودند، پیامبر صلی الله علیه وآله ایستاده به ایراد خطبه پرداخت، بعد از حمد و ثنای الهی و تذکر و وعظ و بیان خواسته الهی، فرمود: «ایها الناس! اِنِّي تارك فيكم امرين لن تضلوا ان اتبعتموهما وهما كتاب الله واهل بيتي. ثم قال: اَتعلمون اِنِّي اولى بالمؤمنين من انفسهم؟ - ثلاث مرّات - قالوا: نعم. فقال رسول الله صلی الله علیه وآله: من كنت مولاة فعلى مولاة»؛ «ای مردم! همانا من در میان شما دو چیز می گذارم که اگر از آن دو پیروی کنید هرگز گمراه

ص: ۳۱۲

۱- ۱۰۶۱. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۲.

۲- ۱۰۶۲. مسند احمد، ج ۵، ص ۱۸۱.

۳- ۱۰۶۳. صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۲۱.

نمی شوید: کتاب خدا و عترتم. سپس فرمود: آیا می دانید که من به مؤمنین از خود آنان سزاوارترم؟ این جمله را تکرار کرد. همگی گفتند: آری. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که من مولای اویم این علی مولای اوست» (۱).

تکرار حدیث

ابن حجر می گوید: «حدیث ثقلین طرق زیادی دارد که آن را بیش از بیست نفر از صحابه نقل کرده اند. در بعضی از آن طرق آمده است: پیامبر صلی الله علیه و آله در حجهالوداع، سرزمین عرفه به کتاب و عترت سفارش نمود. در برخی به غدیر خم اشاره شده است. در دسته ای دیگر بعد از بازگشت از طائف آمده است. و هیچ گونه تناقی بین این ها نیست؛ زیرا مانعی نیست که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مکان های متعددی به ثقلین سفارش کرده باشد» (۲).

حتی بنا بر بعضی از نقل ها پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام وفاتش نیز به ثقلین: کتاب خدا و عترتش سفارش نمود... (۳).
با استقرا و جست و جوی مختصری پی می بریم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حدیث ثقلین را در پنج موضع ذکر کرده است:

۱ - هنگام بازگشت از طائف در سال هشتم هجرت بعد از فتح مکه (۴).

۲ - روز عرفه، هنگامی که حضرت بر روی شتر قصواء خطبه می خواند (۵).

۳ - در مسجد خیف در منی در حجه الوداع (۶).

۴ - روز غدیر خم (۷).

ص: ۳۱۳

۱- ۱۰۶۴. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۱۰.

۲- ۱۰۶۵. صواعق المحرقة، ص ۹۰ و ۸۹.

۳- ۱۰۶۶. همان، ص ۱۲۴.

۴- ۱۰۶۷. المطالب العالی، ابن حجر عسقلانی، ج ۴، ص ۵۶؛ صواعق المحرقة، ص ۷۵؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۹؛ کنز العمال، ج ۱۵، ص ۱۴۴، طبع حیدرآباد.

۵- ۱۰۶۸. ینابیع الموده، ص ۳۴.

۶- ۱۰۶۹. همان.

۷- ۱۰۷۰. همان؛ حلیه الاولیاء، ج ۹، ص ۶۴؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۲ و ۱۲۳.

۵- در آخرین خطبه ای که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز وفات خود ایراد فرمود. (۱)

تصحیح حدیث

تصحیح حدیث

حدیث ثقلین را از طرق مختلف می توان تصحیح نمود.

۱- وجود حدیث در صحاح

الف) وجود حدیث در «صحیح مسلم» که اهل سنت به صحت تمام احادیث آن قائلند. (۲)

ب) وجود حدیث در «صحیح ترمذی».

ج) وجود حدیث در «صحیح ابن خزیمه».

د) وجود حدیث در «صحیح ابی عوانه».

۲- وجود حدیث در کتاب هایی که درباره صحاح سته نوشته شده است

الف) حاکم، «المستدرک علی الصحیحین».

ب) حمیدی، «الجمع بین الصحیحین».

ج) رزین عبدری، «تجرید الصحاح».

۳- وجود حدیث در کتبی که مؤلفان آن التزام به نقل احادیث صحیح داده اند

الف) علامه سراج الدین فرغانی، «نصاب الأخبار».

ب) حافظ ضیاء الدین مقدسی، «المختاره»؛ سیوطی از حافظ عراقی نقل می کند:

مقدسی کتابی را به نام «المختاره» تألیف کرد و در آن التزام داد که تنها احادیث صحیح السند را نقل کند. (۳)

۴- تصریح به صحت حدیث ثقلین

تعداد زیادی از علمای اهل سنت به صحت حدیث ثقلین تصریح نموده اند.

-
- ۱- ۱۰۷۱. همان؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۳؛ الحياء الميت در حاشیه الاتحاف بحبّ الاشراف، ص ۲۴۷.
- ۲- ۱۰۷۲. تذکره الحفاظ، ج ۳، ص ۹۰۲؛ طبقات سبکی، ج ۳، ص ۲۷۶.
- ۳- ۱۰۷۳. التقييد و الايضاح، ص ۲۴؛ تدريب الراوی، ج ۱، ص ۱۴۴.

اینک به اسامی برخی از آنان اشاره می کنیم:

الف) ناصرالدین البانی. (۱)

ب) ابن حجر عسقلانی. (۲)

ج) ابن حجر مکی. (۳)

د) بوصیری. (۴)

ه) یعقوب بن سفیان فسوی. (۵)

و) شیخ سلیمان قندوزی. (۶)

ز) احمد بن حنبل. (۷)

ح) محمود شکری آلوسی. (۸)

ط) ابن جریر طبری. (۹)

ی) محاملی. (۱۰)

ک) حسن بن علی سقاف شافعی. (۱۱)

ل) حافظ حاکم نیشابوری. (۱۲)

م) ابن کثیر. (۱۳)

ن) ابن هشام. (۱۴)

س) جمال الدین قاسمی. (۱۵)

ص: ۳۱۵

۱- ۱۰۷۴. صحیح سنن الترمذی، ج ۳، ص ۵۴۳، ح ۳۷۸۸؛ صحیح الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۸۴۲، ح ۲۴۵۷.

۲- ۱۰۷۵. المطالب العالیه، ج ۴، ص ۶۵، ح ۳۹۷۲.

۳- ۱۰۷۶. الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۴۲۸ و ۴۳۹.

۴- ۱۰۷۷. اتحاف الخیره المهره، ج ۹، ص ۲۷۹.

- ٥- ١٠٧٨. المعرفه و التاريخ، ج ١، ص ٥٣٦.
- ٦- ١٠٧٩. ينابيع الموده، ص ٢٥٩.
- ٧- ١٠٨٠. سير اعلام النبلاء، ترجمه احمد بن حنبل.
- ٨- ١٠٨١. مختصر التحفه، ص ٥٢.
- ٩- ١٠٨٢. به نقل كنز العمال، ج ١، ص ٣٧٩، ح ١١٦٥.
- ١٠- ١٠٨٣. به نقل سيوطى در مسند على عليه السلام، ص ١٩٢، ح ٦٠٥٠.
- ١١- ١٠٨٤. صحيح صفه صلاه النبى صلى الله عليه وآله، ص ٢٩.
- ١٢- ١٠٨٥. المستدرک على الصحيحين، ج ٣، ص ١١٨، ح ٤٥٧٦.
- ١٣- ١٠٨٦. تفسير ابن كثير، ج ٤، ص ١٢٢؛ البدايه و النهايه، ج ٥، ص ٢٢٨.
- ١٤- ١٠٨٧. السيره النبويه، ج ٤، ص ٤١٦.
- ١٥- ١٠٨٨. محاسن التأويل، ج ١٤، ص ٣٠٧.

ع) هیشمی. (۱)

ف) أزهری. (۲)

ض) سمهودی شافعی. (۳)

ق) علامه مناوی. (۴)

ر) علامه محقق شیخ احمد بنا. (۵)

ش) استاد علامه توفیق أبو علم. (۶)

راویان ثقلین از صحابه

حدیث ثقلین را ۴۳ نفر از صحابه نقل کرده است که عبارتند از:

۱ - امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام؛

۲ - امام حسن مجتبی علیه السلام؛

۳ - سلمان فارسی؛

۴ - أبوذر غفاری؛

۵ - عبدالله بن عباس؛

۶ - أبوسعید خدری؛

۷ - جابر بن عبدالله انصاری؛

۸ - أبو الهیثم بن تیهان؛

۹ - حذیفه بن یمان؛

۱۰ - حذیفه بن أسید غفاری؛

۱۱ - حذیفه بن ثابت؛

- ١- ١٠٨٩. مجمع الزوائد، ج ١، ص ١٧٠ و ج ٩، ص ٢٥٦.
- ٢- ١٠٩٠. تهذيب اللغة، ج ٢، ص ٢٤٦.
- ٣- ١٠٩١. جواهر العقدين، ص ٢٣٦.
- ٤- ١٠٩٢. فيض القدير.
- ٥- ١٠٩٣. الفتح الرباني بترتيب مسند أحمد بن حنبل الشيباني، ج ١، ص ١٨٦.
- ٦- ١٠٩٤. أهل البيت عليهم السلام، ص ٧٧-٨٠.

- ١٢ - زيد بن ثابت؛
- ١٣ - زيد بن أرقم؛
- ١٤ - أبوهريره دوسى؛
- ١٥ - عبدالله بن حنطب؛
- ١٦ - جبير بن مطعم؛
- ١٧ - براء بن عازب؛
- ١٨ - أنس بن مالك؛
- ١٩ - طلحه بن عبدالله تيمى؛
- ٢٠ - عبدالرحمن بن عوف؛
- ٢١ - سعد بن ابى وقاص؛
- ٢٢ - عمرو بن عاص؛
- ٢٣ - سهل بن سعد انصارى؛
- ٢٤ - عدى بن حاتم؛
- ٢٥ - أبو أيوب انصارى؛
- ٢٦ - أبو شريح خزائى؛
- ٢٧ - عقبه بن عامر؛
- ٢٨ - أبوقدامه انصارى؛
- ٢٩ - أبوليلى انصارى؛
- ٣٠ - ضميره اسلمى؛
- ٣١ - عامر بن ليلى بن حمزه؛

٣٢ - فاطمه زهرا عليها السلام؛

٣٣ - أم سلمه همسر پیامبر صلی الله علیه وآله؛

٣٤ - أم هانئ دختر أمير المؤمنین علیه السلام؛

٣٥ - مقداد بن اسود؛

ص: ٣١٧

۳۶ - عمار بن یاسر؛

۳۷ - عمر بن خطاب؛

۳۸ - عبدالله بن عمر؛

۳۹ - خزیمه بن ثابت؛

۴۰ - ابورافع مولى رسول الله؛

۴۱ - زید بن اسلم؛

۴۲ - جریر بن عبدالله؛

۴۳ - حبشی بن جناد.

راویان حدیث ثقلین از تابعین

حدیث ثقلین را نوزده نفر از تابعین نقل نموده اند که عبارتند از:

۱ - عامر بن واثله؛

۲ - عطیه بن سعد عوفی؛

۳ - حارث همدانی؛

۴ - أصبغ بن نباته؛

۵ - عبدالله بن ابی رافع؛

و دیگران.

راویان حدیث در قرن دوم

در قرن دوم ۳۶ نفر از بزرگان اهل سنت حدیث ثقلین را نقل نموده: امثال:

۱ - سعید بن مسروق ثوری، (م ۱۲۶ ه.ق)؛

۲ - أبواسحاق سبیعی، (م ۱۲۹ ه.ق)؛

۳- ابوحيان تيمى، (م ۱۴۵ ه.ق)؛

و ديگران.

ص: ۳۱۸

در قرن سوّم، حدیث ثقلین را ۶۹ نفر از بزرگان عامه نقل نموده اند؛ امثال:

- ۱ - أبوجعفر محمّد بن حبيب هاشمی، (م ۲۲۵ ه.ق)؛(۱)
 - ۲ - محمّد بن سعد زهري، (م ۲۳۰ ه.ق)؛(۲)
 - ۳ - ابوبكر عبدالله بن محمد بن ابی شيبه، (م ۲۳۵ ه.ق)؛(۳)
 - ۴ - احمد بن حنبل، (م ۲۴۱ ه.ق)؛(۴)
 - ۵ - عبدالله بن عبدالرحمن دارمی، (م ۲۵۵ ه.ق)؛(۵)
 - ۶ - محمد بن اسماعيل بخاری، (م ۲۵۶ ه.ق)؛(۶)
 - ۷ - مسلم بن حجاج نيشابوري، (م ۲۶۱ ه.ق)؛(۷)
 - ۸ - أبوعبدالله محمّد بن يزيد قزوینی، (م ۲۷۵ ه.ق)؛(۸)
 - ۹ - سليمان بن اشعث سجستاني، (م ۲۷۵ ه.ق)؛(۹)
 - ۱۰ - محمّد بن يحيى بلاذري، (م ۲۷۸ ه.ق)؛(۱۰)
 - ۱۱ - محمد بن عيسى ترمذی، (م ۲۷۹ ه.ق)؛(۱۱)
 - ۱۲ - أحمد بن أبويقوب، (م ۲۸۴ ه.ق)؛(۱۲)
 - ۱۳ - محمد بن علي أبوعبدالله حكيم ترمذی، (م ۲۸۵ ه.ق)؛(۱۳)
 - ۱۴ - أحمد بن عمرو بن أبوعاصم، ابوبكر شيباني، (م ۲۸۷ ه.ق)؛(۱۴)
 - ۱۵ - أبوبكر بزار بصري، (م ۲۹۲ ه.ق)؛(۱۵)
- و دیگران.

ص: ۳۱۹

- ٢-١٠٩٦. الطبقات الكبرى، ج ٢، ص ١٩٤.
- ٣-١٠٩٧. المصنّف، ج ١٠، ص ٥٠٦، ح ١٠١٣٠.
- ٤-١٠٩٨. مسند أحمد، ج ١، ص ٩٦.
- ٥-١٠٩٩. سنن الدارمي، ج ٢، ص ٣١٠ و٤٣٢.
- ٦-١١٠٠. التاريخ الصغير، ج ٣، ص ٩٦.
- ٧-١١٠١. صحيح مسلم، ج ٢، ص ٣٦٢، ح ٢٤٠٨.
- ٨-١١٠٢. سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٤٣.
- ٩-١١٠٣. سنن ابوداود.
- ١٠-١١٠٤. أنساب الأشراف، ج ١، ص ٣٥.
- ١١-١١٠٥. صحيح الترمذی، ج ٢، ص ٣٠٧.
- ١٢-١١٠٦. تاريخ اليعقوبي، ج ٢، ص ١١٢.
- ١٣-١١٠٧. نوادر الأصول، ص ٦٨.
- ١٤-١١٠٨. كتاب السنه، ص ٦٢٩.
- ١٥-١١٠٩. مسند البزار، ص ٧٥ و٢٧٧.

راویان حدیث ثقلین در قرن چهارم

در قرن چهارم ۳۸ نفر از علمای اهل سنت حدیث ثقلین را نقل نموده اند؛ امثال:

- ۱ - أحمد بن شعيب نسائي، (م ۳۰۳ ه.ق)؛(۱)
- ۲ - حافظ ابويعلى موصلى، (م ۳۰۷ ه.ق)؛(۲)
- ۳ - محمد بن جرير طبري، (م ۳۱۰ ه.ق)؛
- ۴ - ابوبكر محمد بن اسحاق، (م ۳۱۱ ه.ق)؛(۳)
- ۵ - ابن عوانه يعقوب بن اسحاق، اسفرائيني، (م ۳۱۶ ه.ق)؛(۴)
- ۶ - أبو جعفر أحمد بن محمد بن سلامه، (م ۳۲۱ ه.ق)؛(۵)
- ۷ - أبو عمر أحمد بن محمد بن عبد ربّه قرطبي، (م ۳۲۸ ه.ق)؛(۶)
- ۸ - حافظ أبو القاسم طبراني، (م ۳۶۰ ه.ق)؛(۷)
- ۹ - عبد الله بن عدی جرجانی، (م ۳۶۵ ه.ق)؛(۸)
- ۱۰ - أبو منصور محمد بن أحمد بن أزهر أزهری، (م ۳۷۰ ه.ق)؛(۹)
- ۱۱ - حافظ علی بن عمر بن أحمد بغدادی دارقطنی، (م ۳۸۵ ه.ق)؛(۱۰)
- ۱۲ - أبو سليمان أحمد بن محمد خطابی، (م ۳۸۸ ه.ق)؛(۱۱)

و دیگران.

راویان حدیث ثقلین در قرن پنجم

در قرن پنجم، ۲۱ نفر از علمای اهل سنت حدیث ثقلین را نقل نموده اند که به اسامی برخی اشاره می شود:

ص: ۳۲۰

-
- ۱- ۱۱۱۰. سنن نسائی؛ خصائص، ص ۲۱.
 - ۲- ۱۱۱۱. مسند ابويعلى، ص ۲، ح ۱۰۲.
 - ۳- ۱۱۱۲. صحيح ابن خزيمة، ص ۳۴۰.

- ٤-١١١٣. مسند ابو عوانه.
- ٥-١١١٤. مشكل الآثار، ج ٢، ص ٣٠٧.
- ٦-١١١٥. العقد الفريد، ج ٢، ص ١٥٨.
- ٧-١١١٦. المعجم الصغير، ج ١، ص ١٣١؛ المعجم الكبير، ج ٣، ص ٦٣.
- ٨-١١١٧. الكامل في ضعفاء الرجال، ج ٦، ص ٢٠٨٧.
- ٩-١١١٨. تهذيب اللغة، ج ٩، ص ٧٨.
- ١٠-١١١٩. المؤلف و المختلف، ص ٢، ح ١٠٤٦.
- ١١-١١٢٠. غريب الحديث، ج ٢، ص ١٩٢.

۱ - أبو عبدالله حاكم نيشابورى، (م ۴۰۵ ه.ق)؛(۱)

۲ - قاضى عبدالجبار معتزلى، (م ۴۱۴ ه.ق)؛(۲)

۳ - أبواسحاق ثعلبى، (م ۴۲۷ ه.ق)؛(۳)

۴ - أبو نعيم اصفهانى، (م ۴۳۰ ه.ق)؛(۴)

۵ - احمد بن حسين بن على بيهقى، (م ۴۵۸ ه.ق)؛(۵)

۶ - أبوبكر خطيب بغدادى، (م ۴۶۳ ه.ق)؛

۷ - ابن المغازلى شافعى، (م ۴۸۳ ه.ق)؛(۶)

۸ - أبو عبدالله حميدى، (م ۴۸۸ ه.ق)؛(۷)

و ديگران.

راویان حدیث ثقلین در قرن ششم

در قرن ششم ۲۴ نفر از علمای اهل سنت حدیث ثقلین را نقل نموده اند که به اسامی بعضی اشاره می کنیم:

۱ - أبو محمد حسين مسعود بغوى، (م ۵۱۶ ه.ق)؛(۸)

۲ - أبو الحسين رزين عبدرى، (م ۵۲۹ ه.ق)؛(۹)

۳ - جارالله زمخشري، (م ۵۳۸ ه.ق)؛(۱۰)

۴ - خطيب خوارزمى، (م ۵۶۸ ه.ق)؛(۱۱)

۵ - حافظ أبو القاسم ابن عساكر شافعى، (م ۵۷۱ ه.ق)؛(۱۲)

و ديگران.

ص: ۳۲۱

۱- ۱۱۲۱. المستدرک على الصحيحين، ج ۳، ص ۹۰.

۲- ۱۱۲۲. المغنى فى الكلام، ج ۲۰، ص ۱۹۱.

۳- ۱۱۲۳. الكشف و البيان، تفسير آیه اعتصام.

- ٤-١١٢٤. حليه الأولياء، ج ١، ص ٣٥٥.
- ٥-١١٢٥. السنن الكبرى، ج ٢، ص ١٤٨.
- ٦-١١٢٦. مناقب أمير المؤمنين عليه السلام، ص ٢٣٤.
- ٧-١١٢٧. الجمع بين الصحيحين.
- ٨-١١٢٨. مصابيح السنه، ج ٢، ص ٢٠٥.
- ٩-١١٢٩. الجمع بين الصحاح الستة.
- ١٠-١١٣٠. الفائق في غريب الحديث، ج ١، ص ١٧٠.
- ١١-١١٣١. المناقب، ص ٢٠٠.
- ١٢-١١٣٢. تاريخ دمشق، ج ١، ص ٤٥.

راویان حدیث ثقلین در قرن هفتم

در قرن هفتم ۲۱ نفر از علمای اهل سنت حدیث ثقلین را نقل کرده اند؛ امثال:

- ۱ - فخرالدین رازی، (م ۶۰۶ ه.ق)؛ (۱)
- ۲ - ابن اثیر جزری، (م ۶۰۶ ه.ق)؛ (۲)
- ۳ - أبوالحسن علی بن محمد معروف به ابن اثیر شافعی، (م ۶۳۰ ه.ق)؛ (۳)
- ۴ - أبوسالم محمد بن طلحه قریشی، (م ۶۵۲ ه.ق)؛ (۴)
- ۵ - سبط بن الجوزی، (م ۶۵۴ ه.ق)؛ (۵)
- ۶ - ابن ابی الحدید معتزلی، (م ۶۵۶ ه.ق)؛ (۶)
- ۷ - حافظ محمد بن یوسف گنجی شافعی، (م ۶۵۸ ه.ق)؛ (۷)
- ۸ - یحیی بن شرف نووی، (م ۶۷۶ ه.ق)؛ (۸)
- ۹ - أبوالعباس شمس الدین أحمد بن خلکان، (م ۶۸۱ ه.ق)؛ (۹)
- ۱۰ - محبّ الدین طبری، (م ۶۹۴ ه.ق)؛ (۱۰)

و دیگران.

راویان حدیث ثقلین در قرن هشتم

در قرن هشتم ۲۴ نفر از علمای عامه حدیث ثقلین را نقل کرده اند که اسامی برخی از آنان به شرح ذیل است:

- ۱ - جمال الدین ابن منظور افریقی، (م ۷۱۱ ه.ق)؛ (۱۱)
- ۲ - صدرالدین حموینی، (م ۷۲۲ ه.ق)؛ (۱۲)

ص: ۳۲۲

۱- ۱۱۳۳. مفاتیح الغیب، ج ۳، ص ۱۸.

۲- ۱۱۳۴. جامع الأصول، ج ۱، ص ۱۸۷.

۳- ۱۱۳۵. اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۲.

- ٤-١١٣٦. مطالب السؤول، ص ٨.
- ٥-١١٣٧. تذكره الخواص، ص ٣٢٣.
- ٦-١١٣٨. شرح نهج البلاغه، ج ٢، ص ١٣٠.
- ٧-١١٣٩. كفايه الطالب، ص ٥٣.
- ٨-١١٤٠. المنهاج في شرح صحيح مسلم، ج ١٥، ص ١٨٠.
- ٩-١١٤١. وفيات الأعيان، ج ٢، ص ١٦٩.
- ١٠-١١٤٢. ذخائر العقبى، ص ١٦.
- ١١-١١٤٣. لسان العرب، ماده عتر.
- ١٢-١١٤٤. فرائد السمطين، ج ١، ص ٣١٧.

۳ - نظام الدين حسن بن محمد نيشابورى، (م ۷۲۷ ه.ق)؛(۱)

۴ - ابن تيميه حرّانى، (م ۷۲۸ ه.ق)؛(۲)

۵ - علاءالدين بغدادى خازن، (م ۷۴۵ ه.ق)؛(۳)

۶ - حافظ ابوالحجاج مزی، (م ۷۴۵ ه.ق)؛(۴)

۷ - ابوحيان اندلسى، (م ۷۴۵ ه.ق)؛(۵)

۸ - شمس الدين ذهبى، (م ۷۴۸ ه.ق)؛(۶)

۹ - جمال الدين محمد بن يوسف زرندى، (م ۷۵۰ ه.ق)؛(۷)

۱۰ - اسماعيل بن عمر بن كثير دمشقى، (م ۷۷۴ ه.ق)؛(۸)

۱۱ - سعدالدين تفتازانى، (م ۷۹۱ ه.ق)؛(۹)

و ديگران.

راویان حدیث ثقلین در قرن نهم

در قرن نهم، هشت نفر از علمای عامه حدیث ثقلین را نقل نموده اند که به اسامی بعضی اشاره می شود:

۱ - نورالدين هيشمى، (م ۸۰۷ ه.ق)؛(۱۰)

۲ - مجدالدين فيروزآبادى، (م ۸۱۷ ه.ق)؛(۱۱)

۳ - حافظ ابن حجر عسقلانى، (م ۸۵۲ ه.ق)؛(۱۲)

ص: ۳۲۳

۱- ۱۱۴۵. غرائب القرآن، ج ۱، ص ۳۴۹.

۲- ۱۱۴۶. منهاج السنه، ج ۴، ص ۸۵.

۳- ۱۱۴۷. تفسير لباب التأويل، ج ۱، ص ۲۵۷.

۴- ۱۱۴۸. تهذيب الكمال، ج ۱۰، ص ۵۱.

۵- ۱۱۴۹. تفسير بحرالمحيط، ج ۱، ص ۱۲.

۶- ۱۱۵۰. تلخيص المستدرک، ج ۳، ص ۱۰۹؛ سير اعلام النبلاء، ج ۹، ص ۳۶۵.

- ٧- ١١٥١. نظم درر السمطين، ج ١، ص ٢٣١.
- ٨- ١١٥٢. تفسير القرآن الكريم، ذيل آيه تطهير و آيه موذت.
- ٩- ١١٥٣. شرح المقاصد، ج ٢، ص ٢٢١.
- ١٠- ١١٥٤. مجمع الزوائد، ج ٥، ص ١٩٥.
- ١١- ١١٥٥. القاموس المحيط، ماده ثقل.
- ١٢- ١١٥٦. فتح البارى.

۴ - نورالدین ابن صبیغ مالکی، (م ۸۵۵ ه.ق)؛(۱)

و دیگران.

راویان حدیث ثقلین در قرن دهم

در قرن دهم، بیست نفر از علمای عامه حدیث ثقلین را نقل نموده اند؛ امثال:

۱ - حافظ جلال الدین سیوطی، (م ۹۱۱ ه.ق)؛(۲)

۲ - نورالدین شریف سمهودی، (م ۹۱۱ ه.ق)؛(۳)

۳ - شهاب الدین قسطلانی، (م ۹۲۳ ه.ق)؛(۴)

۴ - ابن حجر هیتمی مکی، (م ۹۷۳ ه.ق)؛(۵)

۵ - ملا علی متقی هندی (م ۹۷۵ ه.ق)؛(۶)

و دیگران.

راویان حدیث ثقلین در قرن یازدهم

در قرن یازدهم ده نفر از علمای عامه حدیث ثقلین را نقل کرده اند که به اسامی برخی از آنان اشاره می کنیم:

۱ - عبدالرؤوف بن تاج العارفین مناوی، (م ۱۰۳۱ ه.ق)؛(۷)

۲ - نورالدین علی حلبی، (م ۱۰۳۳ ه.ق)؛(۸)

و دیگران.

ص: ۳۲۴

۱- ۱۱۵۷. الفصول المهمه، ص ۲۳ و ۲۴.

۲- ۱۱۵۸. الدر المنثور، ج ۲، ص ۶۰؛ احیاء المیت، ص ۱۲؛ الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۵۵؛ الخصائص الکبری، ج ۲، ص ۲۶۶؛
جامع الأحادیث، ج ۲، ص ۳۴۱.

۳- ۱۱۵۹. جواهر العقدين، ج ۲، ص ۸۶.

۴- ۱۱۶۰. المواهب اللدنیه، ج ۷، ص ۷.

۵- ۱۱۶۱. الصواعق المحرقة، ص ۷۵.

١١٦٢-٦. كتنز العمال، ج ١، ص ٤٨، ح ١٦٥٠.

١١٦٣-٧. فيض القدير، ج ٢، ص ١٧٤.

١١٦٤-٨. السيره الحلبيه، ج ٣، ص ٨.

راویان حدیث ثقلین در قرن دوازدهم

در قرن دوازدهم هجده نفر از علمای عامه حدیث ثقلین را نقل کرده اند که به اسامی برخی از آنان اشاره می کنیم:

۱ - محمد بن عبدالباقی زرقانی، (م ۱۱۲۲ ه.ق)؛(۱)

۲ - میرزا محمد بن معتمد خان بدخشانی؛(۲)

۳ - شیخ الاسلام شبرای، (م ۱۱۶۲ ه.ق)؛(۳)

و دیگران.

راویان حدیث ثقلین در قرن سیزدهم

در قرن سیزدهم یازده نفر از علمای عامه حدیث ثقلین را نقل کرده اند، اینک به اسامی برخی از آنان اشاره می کنیم:

۱ - محمد مبین لکهنوی؛(۴)

۲ - محمد اکرام الدین دهلوی؛(۵)

۳ - میرزا حسن علی محدث لکهنوی؛(۶)

۴ - رشیدالدین خان دهلوی؛(۷)

۵ - حسن عدوی حمزوی؛(۸)

۶ - سلیمان بلخی قندوزی؛(۹)

۷ - صدیق حسن خان؛(۱۰)

ص: ۳۲۵

۱- ۱۱۶۵. شرح المواهب اللدیه، ج ۷، ص ۴.

۲- ۱۱۶۶. نزل الابرار.

۳- ۱۱۶۷. الإتحاف بحبّ الأشراف، ص ۶.

۴- ۱۱۶۸. وسیله النجاه فی مناقب السادات.

۵- ۱۱۶۹. سعاده الكونین فی بیان فضائل الحسنین علیهما السلام.

۶- ۱۱۷۰. تفریح الاحباب فی مناقب آل و الاصحاب.

- ٧- ١١٧١. الحق المبين في فضائل اهل بيت سيد المرسلين.
- ٨- ١١٧٢. مشارق الأنوار، ص ٨٦.
- ٩- ١١٧٣. ينابيع الموده، ص ٢٧-٤١.
- ١٠- ١١٧٤. السراج الوهاج في شرح صحيح مسلم الحجاج.

در قرن چهاردهم شانزده نفر از علمای عامه حدیث ثقلین را نقل کرده اند، اینک به اسامی برخی از آنان اشاره می کنیم:

۱ - أحمد بن زینی دحلان، (م ۱۳۰۴ ه.ق)؛(۱)

۲ - سید مؤمن بن حسن بن مؤمن شبلنجی، (م ۱۳۰۸ ه.ق)؛(۲)

۳ - منصور بن علی ناصف، بعد از سنه ۱۳۷۱ ه.ق وفات یافته؛(۳)

۴ - شیخ محمود ابوریه، (م ۱۳۹۰ ه.ق)؛(۴)

و دیگران.

حدیث ثقلین وصیت پیامبر صلی الله علیه وآله

قبلاً گفتیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در حق کتاب و عترتش، در مکان ها و زمان های مختلف و حتی در آخر عمرش سفارش نمود و این خود قرینه و شاهدهی بر مفاد حدیث وصیت پیامبر صلی الله علیه وآله بر امتش تا روز قیامت بوده است. شاهد مطلب این که مطابق نقل برخی از اهل سنت، حدیث ثقلین با لفظ وصیت نقل شده است.

ابن منظور افریقی می گوید: «وفی حدیث النبی صلی الله علیه وآله: اوصیکم بکتاب الله و عترتی»؛ «در حدیث پیامبر است که فرمود: شما را به کتاب خدا و عترتم وصیت می کنم».(۵)

ابن حجر مکی می گوید: «وقد جاءت الوصیه الصریحه بهم فی عدّه احادیث منها حدیث: (أُنی تارک فیکم)»؛ «در تعداد زیادی از احادیث، وصیت صریح به اهل بیت شده است که از جمله آن ها، حدیث: (أُنی تارک فیکم ... است...».(۶)

ص: ۳۲۶

۱- ۱۱۷۵. السیره الحلبیه، ج ۳، ص ۳۰۰.

۲- ۱۱۷۶. نور الابصار.

۳- ۱۱۷۷. التاج الجامع للاصول، ج ۳، ص ۳۰۸.

۴- ۱۱۷۸. أضواء علی السنّه المحمّديه، ص ۴۰۴.

۵- ۱۱۷۹. لسان العرب، ماده ثقل.

۶- ۱۱۸۰. صواعق المحرقه، ص ۹۰.

۱ - دو شیء گران بها و سنگین

کلمه «ثقلین» تشبیه است از ماده ثَقَلَ، به معنای متاع و توشه سفر و هر چیز نفیسی که احتیاج به محافظت داشته باشد (۱) یا از ماده ثَقَلَ به معنای سنگینی است.

ثعلب می گوید: کتاب و عترت را ثقلین نامیدند؛ زیرا عمل به آن دو سنگین است و آن ها را به دلیل بزرگ جلوه دادن قدر و منزلتشان ثقلین نامیدند. (۲)

ابن حجر مکی می گوید: «سَمَّى رسول الله صلى الله عليه وآله القرآن وعترته - الأهل والنسل والرهط الأذنون - ثقلين؛ لأنَّ الثقل كل شيء نفيس خطير مصون، وهذان كذلك؛ إذ كل منهما معدن للعلوم اللدنيه والأسرار والحكم الإلهيه، ولذلك حثَّ النبي صلى الله عليه وآله على الاقتداء بهم والتعلم منهم»؛ «رسول خداصلی الله علیه وآله قرآن و عترت را ثقلین نامید. «ثقل» به هر چیز نفیسی گفته می شود و کتاب و عترت از این قبیل است؛ زیرا هر کدام از آن دو معدن علوم لدنی و اسرار و حکمت های الهی اند، از همین رو، پیامبرصلی الله علیه وآله مردم را به پیروی از آن دو تأکید و سفارش نموده است.» (۳)

به بیانی دیگر: ثقل، عیاری است که برای تثبیت ترازو وضع می شود و آن دو به این دلیل به عیار تشبیه شده که کتاب و عترت مایه استقرار حیات و زندگانی مردمنده؛ یعنی با از بین رفتن آن دو استقرار و طمأنینه از حیات مردم برچیده خواهد شد. در روایات آمده است: «اگر حجت روی زمین نباشد، زمین مضطرب خواهد شد».

۲ - جامعیت کتاب و عترت

تعبیر به «ما إن تمسکتُم بهما» که به صورت مطلق آمده و به مورد خاصی تقیید نخورده، دلالت بر جامعیت و کمال علی الاطلاق کتاب و عترت دارد.

۳ - هدایت مطلق در کتاب و عترت

تعبیر به «لن تضلوا أبداً» که اطلاق «لن تضلوا» با «أبداً» تأکید شده و دلالت بر نفی

ص: ۳۲۷

۱- ۱۱۸۱. قاموس المحيط، ماده ثقل.

۲- ۱۱۸۲. لسان العرب، ماده ثقل.

۳- ۱۱۸۳. الصواعق المحرقة، ص ۹۰.

ضلالّت به طور مطلق دارد؛ یعنی هیچ نوع ضلالّت بر شما عارض نخواهد شد. و در مقابل ضلالّت، هدایت است که با اقتدا به آن ها به انواع هدایت نایل خواهید شد؛ چه هدایت به نحو ارائه راه و چه هدایت به نحو رساندن به مقصد با دستگیری.

۴ - مصاحبت ابدی

تعبیر به «حتّی یردا علی الحوض» دلالت بر مصاحبت و معیت ابدی بین قرآن و عترت دارد و این شامل تمام نشئه ها و عالم ها؛ اعّم از عالم دنیا، برزخ و قیامت می شود.

۵ - لزوم تمسک به هر دو

تعبیر به «ما إن تمسّی کتم بهما لن تضلّوا أبداً» و جمله «فانظروا کیف تخلفونی فیهما» که در برخی از روایات آمده، دلالت بر لزوم تمسک به کتاب و عترت هر دو دارد، نه این که یکی را تمسک کرده و دیگری را رها سازیم. آنچه مانع از ضلالّت است هر دو است نه یکی، قرآن به تنهایی هدایت گر نیست، احتیاج به مفسّر و مبین دارد که همان عترت است.

علامه مناوی می گوید: «وفی هذا تلویح بل تصریح بأنّهما کتوأمین خلفهما ووصّی ائمه بحسن معاملتهما وایثار حقّهما علی أنفسهم والإستمساک بهما فی الدین...»؛ «در این حدیث - ثقلین - اشاره بلکه تصریح به این است که کتاب خدا و عترت همانند دوقلویی اند که رسول خداصلی الله علیه وآله به عنوان هدایتگران بعد از خود معرفی کرده است و ائمت خود را وصیت نموده که با آن دو به خوبی معاشرت کنند، آنان را بر خود مقدم بدانند و در دین به آن دو تمسک کنند».(۱)

شیخ محمّد امین می گوید: «فنظرنا فاذا هو مصرّح بالتمسک بهم، وبأنّ تباعهم کتاب القرآن علی الحق الواضح»؛ «با تأمل در حدیث به این نتیجه رسیدیم که پیامبرصلی الله علیه وآله سفارش اکید به تمسک به اهل بیت نموده و این که متابعت از آنان، همانند متابعت و پیروی از قرآن به حقّ واضح است».(۲)

ابن الملک می گوید: «التمسک بالکتاب العمل بما فیهِ وهو الإئتمار بأوامر الله

ص: ۳۲۸

۱- ۱۱۸۴. فیض القدیر، ج ۲، ص ۱۷۴.

۲- ۱۱۸۵. دراسات اللیب، ص ۲۳۲.

والإنهاء بنواهيهِ. و معنى التمسك بالعترة محبتهم والاهتداء بهداهم وسيرتهم...»؛ «تمسك به كتاب به معنای عمل به دستورات قرآن است؛ به این معنا که به اوامر آن عمل کرده و از چیزهایی که نهی کرده چشم پوشی کنیم. و تمسك به عترت؛ یعنی آنان را دوست بداریم و به هدایت هایشان توجه کنیم تا هدایت یابیم». (۱)

همین مضمون نیز از حسن بن علی سقاف شافعی رسیده است. (۲)

۶ - بقای عترت تا روز قیامت

تعبیر به «لن یفترقا حتّی یردا علی الحوض» دلالت بر بقای عترت طاهره تا روز قیامت دارد؛ زیرا در صورتی که زمان از عترت خالی باشد، لازم می آید بین کتاب و عترت افتراق و جدایی حاصل شود و این معنا با صریح حدیث در عدم افتراق و جدایی بین آن دو منافات دارد.

ابن حجر می گوید: «وفی احادیث الحث علی التمسك بأهل البيت علیهم السلام اشاره إلى عدم انقطاع متأهل منهم للتمسك به إلى يوم القيمة، كما إن کتاب العزیز كذلك؛ ولهذا كانوا اماناً لأهل الأرض...»؛ «در این حدیث اشاره به جدا نشدن کسانی از اهل بیت علیهم السلام با قرآن است که اهلیت برای تمسك به او تا روز قیامت داشته باشند؛ همان گونه که کتاب عزیز این چنین است. در روایات آمده است که اهل بیت امان برای اهل زمینند...». (۳) همین معنا از سمهودی شافعی نیز رسیده است. (۴)

۷ - اعلیّت اهل بیت علیهم السلام

در برخی از روایات جمله «لا تعلّموهم فإنّهم أعلم منکم» آمده است که دلالت بر اعلیّت اهل بیت علیهم السلام بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله دارد؛ خصوصاً این که رسول خداصلی الله علیه وآله را به کتاب خدا مقرون ساخته و در حقیقت آنان را عدل کتاب خدا و مفسر آن معرفی کرده است.

ابن حجر می گوید: «كلّ منهما معدن العلوم اللدنیة والحكم العلیة والأحكام

ص: ۳۲۹

۱- ۱۱۸۶. المرقاه فی شرح المشکاه، ج ۵، ص ۶۰۰.

۲- ۱۱۸۷. صحیح شرح العقیده الطحاویه، ص ۶۵۴.

۳- ۱۱۸۸. الصواعق المحرقة، ص ۱۴۹.

۴- ۱۱۸۹. جواهر العقدين، ص ۲۴۴.

الشرعیه»؛ «... هر کدام از کتاب و عترت معدن علوم لدنی و حکمت های بزرگ و عالی و احکام شرعی اند». (۱)

تفتازانی بعد از نقل حدیث ثقلین می گوید: «ألا ترى أنه عليه السلام قرنهم بكتاب الله تعالى في كون التمسك بهما منقذاً عن الضلاله، ولا معنى للتمسك بالكتاب إلا الأخذ بما فيه من العلم والهدايه، فكذا في العتره»؛ «آیا نمی بینی که چگونه پیامبر صلی الله علیه وآله اهل بیت خود را به کتاب خود مقرون ساخته است؟ این نیست مگر به جهت تمسک به کتاب و عترت که انسان را از ضلالت و گمراهی نجات خواهد داد. و معنای تمسک به کتاب و عترت آن است که به علم و هدایتی که نزد آن دو است اخذ کرده و عمل نماییم». (۲)

۸ - عصمت اهل بیت علیهم السلام

از جمله اموری که به وضوح از حدیث شریف استفاده می شود، عصمت و حجیت اقوال و افعال اهل بیت علیهم السلام، و به تعبیر دیگر، حجیت سنت اهل بیت علیهم السلام است، که این مطلب را از چند موضع حدیث می توان اثبات کرد:

الف) اقتران اهل بیت به کتاب خدا؛ آن کتابی که به نصّ قرآن هرگز در او باطل راه نخواهد داشت. پر واضح است که صدور هر مخالفتی با قرآن - چه از روی عمد یا سهو یا غفلت - افتراق و جدایی از قرآن به حساب می آید، اگر چه عنوان معصیت بر آن صادق نباشد، همانند مخالفت هایی که با سهو یا غفلت و نسیان همراه باشد.

استاد توفیق ابوعلم، نویسنده مصری می گوید: «انّ النبي صلى الله عليه وآله قرنهم بكتاب الله العزيز الذي (لا يأتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه) فلا يفترق احدهما عن الآخر، ومن الطبيعي انّ صدور ايه مخالفه لأحكام الدين تعدّ افتراقاً عن الكتاب العزيز. وقد صرح النبي صلى الله عليه وآله بعدم افتراقهما حتى يردا على الحوض، فدلالته على العصمه ظاهره جليه. وقد كثر النبي صلى الله عليه وآله هذا الحديث في مواقف كثيره؛ لأنّه يهدف إلى صيانته الأمله والمحافظة على استقامتها و عدم انحرافها في المجالات العقائديه وغيرها...»؛

ص: ۳۳۰

۱- ۱۱۹۰. صواعق المحرقة، ص ۱۴۹.

۲- ۱۱۹۱. شرح مقاصد، ج ۲، ص ۲۲۲.

«پیامبر صلی الله علیه و آله اهل بیت خود را به کتاب عزیز خداوند مقرون ساخته است، کتابی که هرگز در او باطل نفوذ نخواهد کرد و هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد. واضح است که صدور هر نوع مخالفت با احکام دین افتراق و جدایی از قرآن محسوب می گردد، در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله خبر از عدم جدایی این دو داده است. از همین رو، حدیث دلالتی ظاهر و آشکار بر عصمت اهل بیت دارد. و پیامبر صلی الله علیه و آله که این حدیث را در مواقف بسیاری ذکر کرده در پی این هدف است که امت خود را صیانت کرده و آنان را سفارش به استقامت بر تمسک به این دو نموده، تا در امور مختلف - اعم از اعتقادات و فروع - به ضلالت و گمراهی گرفتار نشوند...» (۱)

ب) در روایت مسلم بن حجاج و دیگران آمده است که پیامبر قبل از سفارش به کتاب و عترت فرمود: «إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يُّوشِكُ أَنْ يَأْتِيَ رَسُولٌ رَبِّي فَأُجِيبُ». این مقدمه دلالت دارد بر این که رسول خدا صلی الله علیه و آله در صدد است تا برای بعد از خود مرجعی دینی معین کند، که عهده دار وظایف او تا روز قیامت گردد. می دانیم که جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله در ادای وظایف، همانند خود حضرت باید از عصمت برخوردار باشد.

ج) پیامبر صلی الله علیه و آله طبق حدیث مسلم، قرآن را این گونه توصیف می کند: در آن هدایت و نور است و آن به مثابه ریسمانی است که هر کس به آن چنگ زند بر هدایت واقعی است و هر کس که آن را رها سازد بر ضلالت است. همین حکم برای عترتی است که مقرون به کتاب خدا و عدل آن شده است.

د) طبق روایت احمد بن حنبل، حضرت فرمود: «لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ» تعبیر به «لَنْ» تصریح به جدا نشدن قرآن و عترت از یکدیگر تا روز قیامت دارد. و عدم افتراق کنایه از مخالفت نکردن - ولو سهوی - عترت با هیچ یک از تعلیمات قرآن است و این معنا تنها با عصمت اهل بیت علیهم السلام تناسب دارد. و اگر قرار باشد اهل بیت خطا کار باشند، قطعاً از قرآن جدا شده اند؛ زیرا در قرآن هیچ گونه خطا و سهوی وجود ندارد.

ص: ۳۳۱

ه) در برخی از روایات ثقلین، درباره قرآن می خوانیم: «جبل ممدود من السماء الی الارض»؛ «قرآن ریسمانی کشیده شده از آسمان به سوی زمین است.» آسمان محلّ نزول رحمت است. از همین رو امر شده که دست ها را هنگام دعا به سوی آسمان بالا بریم. قرآن مانند ریسمان و حلقه وصلی بین خدا و بندگان است، هر کس به آن تمسک کند به طور حتم از سرچشمه زلال معارف الهی بهره مند شده است. عترت پیامبر صلی الله علیه و آله نیز این طور است. هر کس به آنان اقتدا کرده و از آنان اطاعت کند به منبع فیض و کمال مطلق رسیده و به سعادت دنیا و آخرت واصل شده است و این مستلزم عصمت اهل بیت، همانند قرآن است.

و) در روایت ترمذی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده: «فانظروا بم تخلفو نی فیهما»؛ «نظر و تأمل کنید که چگونه حقّ مرا در مورد این دو جانشین مراعات خواهید کرد.» این تعبیر به تنهایی دلالت بر لزوم اطاعت آن دو به طور مطلق دارد و لذا با عصمت سازگار است.

ز) در غالب روایات آمده است: «ما إن أخذتم بهما لن تضلّوا» که با «لن» به کار رفته است؛ یعنی با تمسک به کتاب و عترت - که هرگز از یکدیگر جدا پذیر نیستند - هرگز گمراه نخواهید شد و این، تنها با عصمت سازگاری دارد؛ زیرا مخالفت با واقع نیز نوعی ضلالت و گمراهی است و هر که معصوم نباشد این احتمال در حقّ او صادق است. در نتیجه لازم می آید که تبعیت کننده از اهل بیت علیهم السلام ایمن از ضلالت به طور مطلق نباشد، در حالی که این معنا مخالف با ظاهر بلکه نصّ و صریح حدیث ثقلین است.

مقصود از تمسک و اخذ به کتاب و عترت، مجرد دوست داشتن آن دو و احسان و اکرام و احترام به آن ها و ادای حقوق واجب و مستحب آن دو نیست؛ همان گونه که از کلام برخی از اشخاص - که عادتشان وارونه جلوه دادن حقایق است، همانند ابن حجر مکی - استفاده می شود؛ زیرا به طور حتم این معنا خلاف ظاهر بلکه نصّ روایات است.

ح) در برخی از روایات ثقلین می خوانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «فلا تقدّموهما

فتهلكوا»؛ «بر این دو پیشی نگیرید که هلاک خواهید شد.» این تعبیر نیز به نوبه خود دلالت بر عصمت کتاب و عترت دارد.

احتجاج به حدیث ثقلین

حافظ حموینی در «فرائد السمطین» به سندش از سلیم بن قیس نقل کرده که گفت: علی علیه السلام را در مسجد رسول خدا صلی الله علیه وآله در زمان خلافت عثمان مشاهده کردم، در حالی که جماعتی با هم سخن می گفتند... آن گاه به مفاخره بین مهاجرین و انصار اشاره می کند، در حالی که حضرت علی علیه السلام ساکت بود و او و اهل بیتش هیچ گونه حرفی نمی زدند. مردم رو به حضرت کرده و عرض کردند: ای ابوالحسن! چرا سخن نمی گوید؟ حضرت فرمود: هر کدام از این دو قبیله فضیلت خود را ذکر کرد و به حق هم گفت. آن گاه آنان را به فضل الهی که همان رسول خدا بود تقریر نمود... تا این که بعد از ذکر جمله ای از فضایل فراوانش که همگی به آن ها اقرار می کردند، فرمود: «انشدکم الله! اتعلمون ان رسول الله صلی الله علیه وآله قام خطیباً لم یخطب بعد ذلك فقال: یا ایها الناس انی تارک فیکم الثقلین: کتاب الله و عترتی اهل بیتی فتمسکوا بهما لن تضلوا، فان اللطیف الخبیر اخبرنی و عهد الی انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض. فقام عمر بن الخطاب شبه المغضب فقال: یا رسول الله! اکل اهل بیتک! قال: لا، و لکن اوصیائی منهم، اولهم اخی و وزیری و وارثی و خلیفتی فی امتی و ولی کل مؤمن بعدی هو اولهم، ثم ابنی الحسن، ثم ابنی الحسین، ثم تسعه من ولد الحسین، واحد بعد واحد حتی یردا علی الحوض. هم شهداء الله فی ارضه و حجته علی خلقه، و خزّان علمه و معادن حکمته. من اطاعهم اطاع الله و من عصاهم عصی الله. فقالوا کلهم: نشهد ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال ذلك»؛^(۱) «شما را به خداوند سوگند می دهم آیا به یاد دارید که رسول خدا صلی الله علیه وآله ایستاده خطبه ای خواند که بعد از آن چنین خطبه ای نخواند، و فرمود: ای مردم! همانا من در میان شما دو چیز گرانها

ص: ۳۳۳

قرار می‌دهم: کتاب خدا و عترتم اهل بیت، پس به آن دو تمسک کنید که هرگز گمراه نخواهید شد؛ زیرا [خداوند] لطیف خبیر مرا خبر داده و به من عهد کرده که هرگز این دو از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا بر من در کنار حوض وارد شوند. عمر بن خطاب در حالی که شبیه شخص غضبناک شده بود، گفت: ای رسول خدا! آیا تمام اهل بیت تو مراد است؟ حضرت فرمود: خیر، ولی اوصیایم، که اول آن‌ها برادرم و وزیرم و وارثم و خلیفه من در میان امتم و سرپرست هر مؤمنی بعد از من است. او اول آنان است. سپس فرزندانم حسن سپس فرزندانم حسین، سپس نه نفر از اولاد حسین، یکی پس از دیگری تا بر من در کنار حوض وارد شوند. آنان گواهان خدا در روی زمین و حجت‌های خدا بر خلق و خزینه داران علم و معدن‌های حکمت خدایند. هر کس آنان را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و هر کس آنان را نافرمانی کند خدا را نافرمانی کرده است.

تمام کسانی که در آن مجلس حاضر بودند، گفتند: ما گواهی می‌دهیم که رسول خدا علیه السلام چنین فرمود.»

شبهات

شبهه اول: عدم تخریج بخاری

یکی از اشکالات دکتر سالوس بر حدیث ثقلین این است که بخاری در صحیح خود این حدیث را با تعبیر کتاب اللّٰه و عترتی نقل نکرده است، بلکه بابتی را ذکر کرده با عنوان: «الاعتصام بالکتاب و السنه» و در ذیل آن، حدیث تمسک به کتاب و سنّت را ذکر نموده است. پس این دلیل بر ضعف حدیث کتاب اللّٰه و عترتی است. (۱)

جواب

۱ - در اعتصام و تمسک به کتاب و سنت، بین مسلمانان شکی نیست و کسی در آن مخالفت ندارد.

ص: ۳۳۴

۲ - نقل نکردن بخاری دلیل بر ضعف روایت نیست، در صورتی که طریق صحیح برای حدیث وجود داشته باشد؛ زیرا بسیاری از علمای اهل سنت می گویند: این طور نیست که هر حدیثی که در صحیحین نیامده، مردود و باطل باشد.

نووی می گوید: «أنهما لم يلتزما استيعاب الصحيح بل صحَّ عنهما تصريحهما بأنهما لم يستوعبا وإنما قصدا جمع جمل من الصحيح كما يقصد المصنف في الفقه جمع جمله من مسأله»؛ «بخاری و مسلم التزام نداده اند که تمام احادیث صحیح السنن را نقل کنند و خود نیز به این مطلب تصریح کرده اند، بلکه قصد آنان این بوده که مقداری از احادیث صحیح السنن را جمع آوری کنند؛ همان گونه که مصنف در فقه تمام مسائل فقه را ذکر نمی کند».^(۱)

ابن قیم جوزیه در مورد حدیث ابی الصهباء که تنها مسلم نقل کرده، می گوید: «انفراد مسلم در نقل، به صحت حدیث ضرری نمی رساند. آیا کسی می تواند ادعا کند که منفردات مسلم صحیح نیست؟ آیا هرگز بخاری ادعا کرده است هر حدیثی را که در کتاب خود ذکر نکرده ام، باطل و ضعیف بوده و حجت نیست؟ چه بسیار احادیثی که بخاری در غیر صحیح خود به آن احتجاج کرده، در حالی که در صحیح نیاورده است و چه بسیار احادیثی که بخاری آن ها را تصحیح کرده ولی در صحیح نیاورده است».^(۲)

ابن الصلاح می گوید: «لم يستوعبا الصحيح في صحيحيهما ولا التزاما ذلك، فقد روينا ذلك عن البخاري أنه قال: ما ادخلت في كتابي الجامع إلا ما صحَّ و تركت من الصحاح لحال الطول. وروينا عن مسلم أنه قال: ليس كل شيء عندی صحيح وضعته هنا، إنما وضعت هاهنا ما اجمعوا عليه. وقال البخاري: احفظ مائة الف صحيح ومائتي الف حديث غير صحيح، وجمله ما في كتابه سبعة آلاف ومائتان وخمسة وسبعون حديثاً بالأحاديث المتكرره. وقيل: أنها باسقاط المكرره أربعة آلاف حديث»؛ «بخاری و مسلم تمام احادیث صحیح السنن را در صحیح خود نیاورده اند و اصلاً چنین التزامی هم نداده اند. از بخاری روایت شده است: من تنها احادیث صحیح السنن را در کتاب خود

ص: ۳۳۵

۱- ۱۱۹۵. المنهاج فی شرح صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۷.

۲- ۱۱۹۶. زاد المعاد.

آورده ام، چه بسیار احادیث صحیح السند را که به جهت طولانی شدن کتاب ترک نموده ام. همچنین از مسلم روایت شده است: این چنین نیست که تمام احادیث صحیح السند نزد خود را در این کتاب آورده باشم، تنها روایاتی را در صحیح خود ذکر کرده ام که مورد اجماع است... بخاری می گوید: صد هزار حدیث صحیح حفظ دارم و دویست هزار حدیث غیر صحیح، در حالی که در کتاب «الجامع الصحیح» خود بیش از ۷۲۷۰ حدیث با احادیث مکرر، نقل نکرده است و بنا بر نظر برخی با حذف مکررها چهار هزار حدیث است»^(۱).

شبهه دوّم: وجود عطیه در سند

دکتر سالوس در ادامه اشکالات خود بر احادیث ثقلین، بعد از ذکر روایاتی از مسند احمد و ترمذی می گوید: «تمام این روایات را عطیه از ابوسعید خدری نقل می کند و او عطیه بن سعد بن جناده عوفی است که امام احمد بن حنبل تضعیف اش نموده است»^(۲).

جواب

۱ - عطیه از تابعین است و عامه از وی حدیث روایت کرده اند؛ از جمله این که با سند صحیح از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل کرده اند که فرمود: «بهترین قرن ها قرن من است، سپس قرنی که بعد از آن می آید»^(۳).

۲ - بخاری اگرچه در «الجامع الصحیح» از عطیه روایت نقل نکرده، ولی در کتاب دیگرش به نام «الأدب المفرد» از او حدیث نقل کرده است.

۳ - ترمذی، ابوداؤد، ابن ماجه و احمد از جمله کسانی اند که از عطیه روایت نقل کرده اند^(۴).

۴ - از عبارات اهل سنت استفاده می شود که سبب عمده در تضعیف عطیه، تشیع او بوده است.

ص: ۳۳۶

۱- ۱۱۹۷. علوم الحدیث، ابن الصلاح، ص ۱۹ و ۲۰؛ تدریب الراوی، ج ۱، ص ۳۰.

۲- ۱۱۹۸. اثر الامامه فی الفقه الجعفری و اصوله، دکتر سالوس.

۳- ۱۱۹۹. جامع الاصول، ج ۹، ص ۴۰۴.

۴- ۱۲۰۰. مقدمه صحیح ترمذی، احمد شاکر؛ المرقاه فی شرح المشکاه، ج ۱، ص ۲۲؛ تذکره الحفاظ، ج ۲، ص ۱۰۱۸۹.

ابن حجر عسقلانی می گوید: «جوزجانی او را تضعیف نکرده و تنها او را مایل به تشیع معرفی کرده و او را از شیعیان کوفه شمرده است... ساجی می گوید: او حجت نیست. ولی برای مدّعی خود دلیلی ذکر نکرده، جز آن که می گوید: او علی علیه السلام را بر همه مقدم می داشت.»

همو از ابن سعد نقل می کند: «کتب الحجاج إلی محمّد بن القاسم ان يعرضه علی سبّ علی، فان لم يفعل فاضربه اربعمائه سوط واحلق لحيته. فاستدعاه فابی ان یسبّ فامضی حکم الحجاج فیه...»؛ «حجاج بن یوسف در نامه ای به محمّد بن قاسم دستور داد که سبّ علی را به عطیه عرضه کند. اگر انجام نداد او را چهارصد تازیانه زده و محاسنش را بتراشد. محمّد بن قاسم، عطیه را خواست و دستور حجاج را به وی ابلاغ نمود، ولی او قبول نکرد محمّد بن قاسم نیز حکم حجاج را بر وی جاری نمود...» (۱).

ابن حجر نیز در مقدمه «فتح الباری» (فصل نهم) بحثی را آورده در اسباب طعن و جرح راویان حدیث و در آنجا اسامی جماعتی را ذکر می کند که به تشیع نسبت داده شده اند و در عین حال از آن ها دفاع کرده است؛ همانند: اسماعیل بن ابان، عبدالرزاق بن همام صنعانی، عدی بن ثابت انصاری، ابونعیم فضل بن دکین و محمّد بن فضیل بن غزوان و...» (۲).

ذهبی در ترجمه ابان بن تغلب می گوید: «او شیعه و مردی راست گو است...» (۳).

شبهه سوّم: وجود علی بن منذر در سند

دکتر سالوس در ادامه اشکالات خود بر حدیث ثقلین می گوید: «در روایت دوّم ترمذی علی بن منذر کوفی است که او نیز از شیعیان کوفه به حساب می آید...» (۴).

جواب

۱ - همان گونه که اشاره شد، در صورتی که راوی ثقه باشد تشیع ضرری به احادیث وی وارد نمی کند.

ص: ۳۳۷

۱- ۱۲۰۱. تهذیب التهذیب، ترجمه عطیه.

۲- ۱۲۰۲. مقدمه فتح الباری، ص ۴۶۰.

۳- ۱۲۰۳. میزان الاعتدال، ترجمه ابان بن تغلب.

۴- ۱۲۰۴. أثر الإمامه فی الفقه الجعفری و أصوله.

۲ - از ترجمه علی بن منذر کوفی استفاده می شود که او از مشایخ ترمذی، ابن ماجه و نسائی و جماعت کثیری از بزرگان ائمه حدیث؛ از قبیل: ابوحاتم، مطین، ابن منده، سجزی، ابن صاعد و ابن ابی حاتم بوده است.

۳ - عده زیادی از رجالین اهل سنت؛ از قبیل: ابوحاتم رازی، نسائی، ابن حبان، ابن نمیر و دیگران او را توثیق کرده اند.

۴ - ناصرالدین البانی بعد از نقل حدیث ثقلین می گوید: «حدیث صحیح است؛ زیرا برای او شاهی از حدیث زید بن ارقم است... همچنین احمد طبرانی و طحاوی از طریق علی بن ربیعہ نقل کرده که سند آن نیز صحیح است... و شاهد دیگری از حدیث، عطیه عوفی از ابوسعید خدری است که سند آن حسن است... شاهد دیگری از حدیث، ابهریره است که حاکم و دارقطنی نقل کرده و آن را تصحیح نموده است. آن گاه شاهد قوی دیگری از طریق ابوعامر عقدی نقل می کند که طحاوی در «مشکل الآثار» آن را آورده و توثیق کرده است. شاهد دیگری از طریق زید بن ثابت است که آن را احمد بن حنبل و ابن ابی عاصم و طبرانی آورده و سندش را هم حسن دانسته است؛ همان گونه که هیشمی نیز رجال آن را ثقه می داند»^(۱).

ناصرالدین البانی بعد از تصحیح حدیث ثقلین می گوید: «برای من دعوت نامه ای فرستاده شد که مسافرتی از دمشق به عمان و از آنجا به امارات عربی داشته باشم.

در قطر با برخی از اساتید و دکترها ملاقاتی داشتم؛ در آنجا رساله ای به من هدیه دادند که در آن حدیث ثقلین تضعیف شده بود. بعد از مطالعه آن دریافتم که نویسنده آن شخصی تازه وارد در فن حدیث است (مقصود او دکتر سالوس است) زیرا: اولاً: در تخریج حدیث به بعضی از مصادر متداول اکتفا کرده، لذا کوتاهی فاحشی در این زمینه داشته است و بسیاری از طرق و سندهایی که به طور مستقل صحیح یا حسن است، از او فوت شده است.

ص: ۳۳۸

ثانیاً: او التفات و توجهی به اقوال علما در تصحیح حدیث نکرده است و نیز توجهی به قاعده علمای حدیث نداشته که می گویند: حدیث ضعیف باکثرت طرق تقویت می شود و به همین جهت است که از او این چنین اشتباه فاحش سرزده و حدیث صحیح را تضعیف نموده است»^(۱).

شبهه چهارم: مقصود از اهل بیت علمای امت است

ناصرالدین البانی بعد از تصحیح حدیث از حیث سند، در صدد توجیه دلالت آن بر آمده، می گوید: «مقصود از «عترتی اهل بیتی» یا همسران پیامبرند که در میان آنان عایشه است؛ به دلیل آیه تطهیر که مقصود از اهل بیت همسران پیامبر صلی الله علیه و آله است یا مقصود از اهل بیت، علمای صالح از امت است؛ کسانی که به کتاب و سنت تمسک نموده اند...»^(۲).

اصل این توجیه را قاضی عبدالجبار معتزلی در «المغنی» آورده است.

جواب

در جواب می گوئیم:

۱ - در بحث از آیه تطهیر اثبات کردیم که مقصود از اهل بیت تنها پنج تن اصحاب کسا هستند و اهل بیت، هرگز همسران پیامبر صلی الله علیه و آله را شامل نمی شود.

۲ - چه معنایی دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام وفاتش تنها راه نجات امت را در تمسک به کتاب خدا و همسرانش معرفی کند و در آن اسمی از مردان صحابه اش نیاورد.

۳ - حمل عترت و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله بر علمای امت، مخالف صریح لغت و اصطلاح است، چه کسی گفته که مقصود از عترت و اهل بیت، علمای امت است. این گونه بیان ها نوعی تفسیر به رأی است که شدیداً مذمت شده است.

۴ - همان گونه که برخی آیات، برخی دیگر را تفسیر می کند، روایات نیز این چنین است. در حدیث ثقلین اگرچه مصداق عترت و اهل بیت مشخص نشده است، ولی

ص: ۳۳۹

۱- ۱۲۰۶. پیشین.

۲- ۱۲۰۷. سلسله الاحادیث الصحیحه، ج ۴، ص ۳۵۹ و ۳۶۰.

در احادیث کساء و روایاتی که در ذیل آیه مباحله آمده، مصداق را مشخص کرده است. پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از اشاره به علی، فاطمه، حسن و حسین عرض می کند: «بار خدایا! اینان اهل بیت من هستند».

۵- از آنجا که قراین فراوانی در حدیث ثقلین بر عصمت اهل بیت است، لذا می توان به طور قطع ادعا کرد که مقصود از اهل بیت، علمای امت نیستند.

شبهه پنجم: عمومیت عترت

برخی می گویند: اگر حدیث دلالت بر مرجعیت اهل بیت علیهم السلام و حجیت سنت آنان داشته باشد، لازمه اش آن است که این حجیت را به تمام اقربا و خویشاوندان ایشان نسبت دهیم؛ زیرا عنوان عترت و اهل بیت شامل تمام آنان می شود، در حالی که شیعه امامیه چنین عقیده عمومی ندارد.

جواب

۱- عترت در لغت به معنای مطلق خویشاوندان نیست، بلکه تنها شامل نزدیکان و خواص از خویشاوندان می شود.

جوهری می گوید: عترت شخص، نسل و قوم نزدیک او است. همین تعریف از فیروز آبادی و زبیدی نیز رسیده است. (۱)

ابن اثیر می گوید: عترت شخص، اخصّ خویشاوندان او را گویند. (۲)

۲- حدیث ثقلین دلالت دارد بر این که عترتی که عدل کتاب است از هر گونه خطا و گناه معصوم می باشد. در نتیجه شامل تمام نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله نمی شود.

علامه مناوی در شرح حدیث ثقلین می گوید: «اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله همان اصحاب کسا هستند که خداوند متعال رجس و پلیدی را از آنان دفع نموده و آنان را پاک کرده است». (۳)

۴- احادیث دوازده خلیفه، در حقیقت مصداق عترت و اهل بیت پیامبرند که

ص: ۳۴۰

۱- ۱۲۰۸. صحاح اللغه، ماده عتر؛ تاج العروس؛ قاموس المحيط.

۲- ۱۲۰۹. النهایه، ماده عتر.

۳- ۱۲۱۰. فیض القدير، ج ۳، ص ۱۴.

پیامبر صلی الله علیه وآله در ذیل آن می فرماید: همه آنان از قریشند و بنا بر نقل قندوزی: همه آنان از بنی هاشمند. از همین رو سبط بن جوزی حدیث ثقلین را با عنوان «ذکر الائمة» آورده است. (۱)

امام حسن مجتبی علیه السلام می فرماید: «نحن حزب الله المفلحون وعتره رسول المطهرون واهل بيته الطيبون الطاهرون، واحد الثقلين الذين خلفهما رسول الله صلى الله عليه وآله فيكم»؛ «... ما حزب خداييم که رستگار شده اند، و ما عترت رسول او هستيم که از هر رجس و پلید پاک شده اند. و ما اهل بيت طيب و طاهر او و یکی از دو ثقل اوييم که رسول خدا صلی الله علیه وآله در میان شما به ودیعت گذاشته است...». (۲)

در ذیل برخی از احادیث ثقلین می خوانيم: «عمر بن خطاب - با حالت غضب - از جا بلند شد و گفت: ای رسول خدا! آیا به تمام اهل بيت تو تمسک نماييم؟ پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «لا- ولكن اوصيائي منهم، اولهم اخي ووزيري ووارثي وخليفتي في امتي وولي كل مؤمن بعدى، هو اولهم، ثم ابني الحسن ثم ابني الحسين ثم تسعة من ولد الحسين، واحد بعد واحد...»؛ «خير، بلکه به اوصيای اهل بيتم: اول آن ها برادر و وزير و وارث و خليفه ام در میان امت و آن کسی که ولی هر مؤمنی است. پس از او فرزندم حسن، و بعد از او فرزندم حسين است. آن گاه نه نفر از فرزندان حسين، یکی پس از دیگری...». (۳)

۵ - در میان نزدیکان و اقوام پیامبر صلی الله علیه وآله افرادی جاهل، معصیت کار و خطاکار بوده اند، با این حال چگونه ممکن است که پیامبر صلی الله علیه وآله در این حدیث به طور مطلق تمسک به آنان را امر کرده باشد؟

فهم علمای اهل سنت از عترت

عده زیادی از اهل سنت می گویند: پیامبر صلی الله علیه وآله قصدش از عترت، عموم نزدیکانش از بنی هاشم نبوده است و تنها اراده جماعتی خاص از آن ها را نموده است.

شیخ عبدالحق دهلوی می گوید: «والعتره رهط الرجل واقرباؤه وعشیره الادنون،

ص: ۳۴۱

۱- ۱۲۱۱. تذکره الخواص، ص ۳۲۲.

۲- ۱۲۱۲. همان، ص ۱۹۸.

۳- ۱۲۱۳. فرائد السمطين، ج ۱، ص ۳۱۷.

وَفَسَّرَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِقَوْلِهِ: وَاهْلِي، لِلإِشَارَةِ إِلَى أَنْ مَرَادَهُ هُنَا مِنَ الْعَتْرَةِ اخْصَّ عَشِيرَتَهُ وَاقَارِبَهُ...»(۱) «مقصود از عترت، اقوام و عشیره نزدیک شخص است. رسول خداصلی الله علیه وآله عترت را به اهل بیت تفسیر نمود، به جهت اشاره به این نکته که مقصود به عترت اخصّ عشیره و اقارب ایشان است...».

علامه مناوی می گوید: «و عترتی اهل بیته تفصیل بعد اجمال بدلاً او بیاناً، وهم اصحاب الکساء الذین اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهیراً»؛(۲) «و عترتی اهل بیته، تفصیل بعد از اجمال است به عنوان بدل یا عطف بیان، و مقصود به آن اصحاب کسا است که خداوند رجس و پلیدی را از آنان دور کرده و پاکشان نموده است».

حکیم ترمذی می گوید: «ما ان اخذتم به لن تضلّوا، واقع علی الأئمة منهم الساده، لا علی غیرهم»؛(۳) «گفتار رسول خداصلی الله علیه وآله که فرمود: ما ان اخذتم به لن تضلّوا مربوط به امامان از اهل بیت است، نه غیر آنان...».

ابوبکر علوی شافعی می گوید: «علما می گویند: کسانی که به تمسک آنان از اهل بیت نبوی و عترت طاهره سفارش شده است، عالمان به کتاب خداوند عزوجلّ اند؛ زیرا تنها به تمسک عالمان امر می شود و آنان کسانی اند که هرگز بینشان و کتاب خدا افتراق و جدایی حاصل نمی شود، تا در کنار حوض بر پیامبرصلی الله علیه وآله وارد شوند».(۴)

شبهه ششم: تذکر نه تمسک

ابن تیمیه می گوید: «حدیث در صحیح مسلم فقط دلالت بر امر به تمسک به کتاب خدا دارد، ولی در حقّ عترت تنها به تذکر دادن به اهل بیت خود اکتفا کرده است، لذا سه بار می فرماید: «أذکرکم الله فی اهل بیته» و به تمسک آن ها امر نکرده است».(۵)

جواب

۱ - مسلم، حدیث را از زید بن ارقم نقل کرده است و او از آنجا که از عبدالله بن زیاد

ص: ۳۴۲

۱- ۱۲۱۴. اشعه اللمعات، ج ۴، ص ۶۸۱.

۲- ۱۲۱۵. فیض القدیر، ج ۳، ص ۱۹.

۳- ۱۲۱۶. نوادر الأصول، ج ۱، ص ۲۵۹.

۴- ۱۲۱۷. رشفه الصادی، ص ۷۲.

۵- ۱۲۱۸. منهاج السنه، ج ۴، ص ۱۰۴.

می ترسید، حدیث را به تمامه نقل نکرده بلکه امر به تمسک به عترت را از آن حذف کرده است. دلیل آن این است که زید بن ارقم در موارد دیگر حدیث را نقل کرده و در ذیل آن، حدیث را به طریق مشهور آورده که در آن به تمسک به عترت امر شده است و مسلم، مع الأسف در ذیل حدیث زید بن ارقم نیاورده است.

فهم علمای اهل سنت از ثقلین

الف) سندی از بزرگان محدثان اهل سنت، در شرح روایت مسلم می گوید: «در این حدیث، پیامبر صلی الله علیه وآله از قرآن و اهل بیت علیهم السلام به «ثقلین» تعبیر می کند. «ثقل» شیء نفیسی است که باید حفظ شود، واضح است که اهل بیت، افراد نفیس و ارزشمندی اند که باید حفظ شوند؛ همان گونه که کتاب خدا این چنین است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه وآله بین آن دو جمع کرده است و ما می دانیم که عمده این اوصاف برای قرآن به افاده علوم الهی و احکام شرعی باز می گردد. همین اوصاف در مورد اهل بیت علیهم السلام نیز به دلیل مرجعیتشان در علوم الهی و احکام شرعی موجود است. و مؤید آن، این است که پیامبر صلی الله علیه وآله مردم را در ابتدا از رسیدن مرگش آگاه می کند و بعد می فرماید: «من در میان شما دو چیز گران بها می گذارم». از اینجا استفاده می شود که پیامبر بر کتاب و عترت به عنوان خلیفه و جانشین خود در معارف الهی و احکام شرعی وصیت کرده است. سپس می گوید: این آن معنایی است که از ظاهر حدیث استفاده می شود، لکن با مراجعه به روایات دیگر پی می بریم که آن روایات همین معنا را تأیید می کند؛ زیرا در آن ها به طور صریح امر به تمسک به کتاب و عترت شده است، خصوصاً در حدیثی که احمد بن حنبل نقل کرده، عین عبارات مسلم آمده است، ولی با اضافه ذیلی در آن به تمسک عترت امر شده است...» (۱).

ب) تفتازانی بعد از نقل حدیث می گوید: «از این حدیث به خوبی استفاده می شود که اهل بیت بر تمام مردم - چه عالم و چه غیر عالم - برتری دارند... آیا نمی بینی که

ص: ۳۴۳

چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را به کتاب خداوند متعال مقرون ساخته، در این که تمسک به آن دو، انسان را از ضلالت نجات خواهد داد. تمسک به کتاب به این معنا است که به آنچه از علم و هدایت در آن است، اخذ کرده و به آن عمل نماییم. همچنین است عترت...» (۱).

ج) شوکانی نیز در ردّ کسانی که معتقدند آل پیامبر صلی الله علیه و آله همه امتند، می گوید: «از حدیث ثقلین - که در صحیح مسلم و دیگر کتاب ها آمده - خلاف این مطلب استفاده می شود؛ زیرا اگر مقصود از آن تمام امت باشد لازم می آید که مردم به خود تمسک کنند که این معنا قطعاً باطل است.» (۲).

د) محب الدین طبری، بابی را در «ذخائر العقبی» با عنوان «باب فضل اهل البيت و الحثّ علی التمسک بهم و بکتاب الله عزّوجلّ و الخلف فیهما بخیر» مطرح کرده و در ذیل آن، حدیث ثقلین را از سنن ترمذی و صحیح مسلم نقل کرده است. (۳).

۲ - حدیث ثقلین با سندی که ترمذی نقل کرده و در آن امر به تمسک به اهل بیت شده، به طرق مختلفی رسیده که عده زیادی از علمای اهل سنت آن را تصحیح نموده اند.

ناصرالدین البانی امام و هابیان در حدیث، بعد از نقل حدیث ترمذی به سندش از زید بن ارقم - که در آن به تمسک کتاب و عترت امر کرده است - می گوید: «حدیث صحیح السند است.» (۴) وی حدیث را در کتاب «صحیح الجامع الصغیر» نیز تصحیح نموده است. (۵).

ابن حجر عسقلانی بعد از نقل حدیث ثقلین - که در آن مردم را به تمسک به کتاب و عترت امر و تشویق کرده - می گوید: «سند حدیث صحیح است.» (۶).

همچنین عده ای دیگر حدیث را با همین مضمون - که امر به تمسک به کتاب

ص: ۳۴۴

۱- ۱۲۲۰. شرح المقاصد، ج ۲، ص ۲۲۱.

۲- ۱۲۲۱. نیل الاوطار، ج ۲، ص ۳۲۸.

۳- ۱۲۲۲. ذخائر العقبی، ص ۱۶.

۴- ۱۲۲۳. صحیح سنن الترمذی، ج ۳، ص ۵۴۳، ح ۳۷۸۸.

۵- ۱۲۲۴. صحیح الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۸۴۲، ح ۲۴۵۷.

۶- ۱۲۲۵. المطالب العالیه، ج ۴، ص ۶۵، ح ۳۹۷۲.

و عترت در آن باشد - نقل کرده و تصحیح نموده اند؛ همانند: ابن حجر هیشمی، (۱) بویصری، (۲) یعقوب بن سفیان فسوی، (۳) قندوزی حنفی (۴) و محمود شکری آلوسی، (۵) وی می گوید: «حدیث ثقلین نزد فریقین اهل سنت و شیعه ثابت است».

بنابر نقل متقی هندی در «کنز العمال»، ابن جریر طبری نیز حدیث را تصحیح نموده است. (۶)

جلال الدین سیوطی در مسند امام علی علیه السلام از محاملی در کتاب «الامالی» نقل می کند که او نیز حدیث ثقلین را تصحیح نموده است. (۷)

حسن بن علی سقاف شافعی بعد از نقل حدیث ثقلین از سنن ترمذی می گوید: «حدیث از حیث سند صحیح است». (۸)

حاکم نیشابوری بعد از نقل حدیث با لفظ لزوم تمسک به کتاب و عترت و ختم آن به حدیث غدیر، می گوید: «حدیث از حیث سند مطابق شرط بخاری و مسلم صحیح است؛ اگرچه آن دو این حدیث را نقل نکرده اند». (۹)

ابن کثیر می گوید: «به سند صحیح ثابت شده که رسول خدا در خطبه خود در غدیر خم فرمود: «أنتی تارک فیکم الثقلین...»». (۱۰)

همو بعد از نقل حدیث ثقلین با سند نسائی می گوید: «شیخ ما ذهبی فرموده: این حدیث از حیث سند صحیح است». (۱۱)

هیشمی بعد از نقل حدیث با مضمون «لزوم تمسک به کتاب و عترت» می گوید: «حدیث را طبرانی در «معجم الکبیر» نقل کرده و رجال آن همگی ثقه اند». (۱۲)

ص: ۳۴۵

-
- ۱- ۱۲۲۶. الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۴۲۸.
 - ۲- ۱۲۲۷. اتحاف الخیره المهره، ج ۹، ص ۲۷۹.
 - ۳- ۱۲۲۸. المعرفه و التاریخ، ج ۱، ص ۵۳۶.
 - ۴- ۱۲۲۹. ینایع الموده، ج ۱ ص ۱۲۰، رقم ۴۵.
 - ۵- ۱۲۳۰. مختصر التحفه، ص ۵۲.
 - ۶- ۱۲۳۱. کنز العمال، ج ۱، ص ۳۷۹، ح ۱۶۵۰.
 - ۷- ۱۲۳۲. مسند علی علیه السلام، ص ۱۹۲، ح ۶۰۵۰.
 - ۸- ۱۲۳۳. صحیح صفه صلاه النبی صلی الله علیه وآله، ص ۲۹.
 - ۹- ۱۲۳۴. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۱۸، ۴۵۷۶.
 - ۱۰- ۱۲۳۵. تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۱۲۲.
 - ۱۱- ۱۲۳۶. البدایه و النهایه، ابن کثیر، ج ۵، ص ۲۲۸؛ السیره النبویه، ابن کثیر، ص ۴۱۶.
 - ۱۲- ۱۲۳۷. مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۷۰.

جمال الدین قاسمی می گوید: در سند صحیحی ثابت شده که پیامبر صلی الله علیه وآله در خطبه خود فرمود: "اُنّی تارک فیکم الثقلین؛ کتاب الله و عترتی..." (۱).

سمهودی شافعی می گوید: «طبرانی حدیث را در معجم الکبیر با سندی نقل کرده که تمام رجال او ثقه اند» (۲).

ازهری نیز بعد از نقل حدیث ثقلین می گوید: «محمّد بن اسحاق می گوید: این حدیث حسن و صحیح است» (۳).

شبهه هفتم: تفسیر زید بن ارقم

در ذیل حدیث ثقلین - که مسلم آن را نقل کرده - از زید بن ارقم سؤال شده که اهل بیت و عترت پیامبر صلی الله علیه وآله کیست؟

او در جواب می گوید: هر کسی که صدقه بر او حرام باشد.

جواب

۱ - این تفسیر تنها از جانب زید بن ارقم است؛ نه پیامبر صلی الله علیه وآله.

۲ - همان گونه که ذکر شد، زید بن ارقم از آن جهت که از زیاد بن ابیه خوف داشته، نه تنها حقّ را بیان نکرده، بلکه تصریح به خلاف حق نموده است.

۳ - از زید بن ارقم این گونه تفسیرهای خلاف حقّ و باطل، بعید به نظر نمی رسد؛ زیرا او از جمله کسانی است که شهادت به حدیث غدیر را - هنگامی که امیرالمؤمنین علی علیه السلام از وی خواست - کتمان کرد، تا جایی که خداوند متعال او را در دنیا به مرض مبتلا کرد.

۴ - حافظ گنجی شافعی بعد از نقل حدیث زید بن ارقم می گوید: «تفسیر زید بن ارقم، در مورد اهل بیت - به کسانی که صدقه بر آنان حرام است - پسندیده نیست، بلکه صحیح آن است که مقصود از اهل بیت در این حدیث، خصوص علی و فاطمه و حسن و حسین است؛ همان گونه که مسلم به سند خود از عایشه نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله صبح هنگامی از حجره خارج شد و در حالی که پارچه ای از موی سیاه

ص: ۳۴۶

۱- ۱۲۳۸. محاسن التأویل، ج ۱۴، ص ۳۰۷.

۲- ۱۲۳۹. جواهر العقدين، ص ۲۳۶.

۳- ۱۲۴۰. تهذیب اللغه، ج ۲، ص ۲۶۴.

بر تن داشت، حسن بن علی، حسین بن علی، فاطمه، و علی هر کدام بر حضرت وارد شدند و یک یک آن‌ها را داخل در کساء نمود؛ آن گاه این آیه را بر آنان منطبق نمود: «إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» و این دلیل بر آن است که مقصود از اهل بیت، خصوص پنج تن آل کسایند.

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از نزول آیه مباهله، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را دعوت کرده، عرض کرد: بار خدایا! این‌ها اهل بیت من اند. (۱)

شبهه هشتم: تضعیف ذیل حدیث

ابن تیمیه می گوید: عبارت «و عترتی فأنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض» را ترمذی ذکر کرده است. در این مورد از احمد سؤال شد. وی و عده ای دیگر آن را تضعیف کرده و گفته اند: صحیح نیست. (۲)

جواب

۱ - ظاهر عبارت ابن تیمیه آن است که ذیل حدیث را فقط ترمذی نقل کرده، در حالی که چنین نیست، عده ای از بزرگان اهل سنت؛ از قبیل: ابن اسحاق، احمد بن حنبل، ترمذی، بزار، نسائی، ابویعلی، طبری، اسفرائینی، بغوی، ابن الانباری، ابن عقده، جعابی، طبرانی، ذهبی، حاکم نیشابوری، ثعلبی، ابونعیم، ابن عساکر، ضیاء مقدسی و برخی دیگر نیز نقل کرده اند.

۲ - این که می گوید: عده ای ذیل حدیث را تضعیف کرده اند، دروغ محض است؛ زیرا اگر این چنین بود، چرا ابن تیمیه اسامی آنان را نقل نمی کند، به رغم این که در جاهای مختلف رجزخوانی می کند. اگر او اسم یک نفر از آنان را نقل می کرد، ما با مراجعه به کتاب او به صحت و سقم آن پی می بردیم.

شبهه نهم: تعارض با حدیث کتاب الله و سنتی

شبهه نهم: تعارض با حدیث کتاب الله و سنتی

محمد ابوزهره می گوید: «روایاتی که در آن به تمسک کتاب و سنت امر شده موثق تر است؛ تا روایاتی که در آن به تمسک به کتاب و عترت امر شده است...». (۳)

ص: ۳۴۷

۱- ۱۲۴۱. کفایه الطالب، ص ۵۴.

۲- ۱۲۴۲. منهاج السنه، ج ۴، ص ۱۰۴.

۳- ۱۲۴۳. الامام الصادق علیه السلام، ابوزهره، ص ۲۰۱.

۱ - ضعف سند

روایت «کتاب الله و سنتی» هیچ سند صحیح و معتبری ندارد؛ زیرا این روایت را هشت نفر از علمای اهل سنت نقل کرده اند که سند تمامی آن ها ضعیف و خالی از اشکال نیست:

الف) مالک بن انس می گوید: به من خبر رسید که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «دو چیز در میان شما می گذارم که با تمسک به آن دو گمراه نمی شوید: کتاب خدا و سنت پیامبرش».^(۱)

وی این حدیث را بدون سند نقل کرده است.

ب) ابن هشام این حدیث را در ضمن خطبه پیامبر صلی الله علیه و آله در حجه الوداع نقل کرده،^(۲) ولی او نیز بدون سند آورده است.

ج) حاکم نیشابوری آن را با دو سند نقل کرده که یکی از آن دو به ابن عباس و دیگری به ابوهریره ختم می شود.^(۳)

در سند اول: اسماعیل بن ابی اویس قرار دارد که تعداد زیادی از رجالین او را تضعیف کرده اند. ابن معین می گوید: او و پدرش ضعیفند. نسائی می گوید: ضعیف است. ابن عدی می گوید: از دایی خود احادیث غریبی نقل می کند که هیچ کس آن ها را قبول ندارد. ابن حزم به سند خود از سیف بن محمد نقل می کند که اسماعیل بن ابی اویس جعل حدیث می کرد...^(۴)

در سند دوم: صالح بن موسی طلحی کوفی واقع است که او را عده زیادی از رجالین اهل سنت تضعیف نموده اند. ابن معین می گوید: او چیزی به حساب نمی آید. بخاری می گوید: او منکر الحدیث است. نسائی می گوید: ضعیف است. ابن عدی می گوید: عموم، احادیث او را قبول ندارند. عقیلی می گوید: هیچ یک از احادیث وی قابل پذیرش نیست و...^(۵)

ص: ۳۴۸

۱- ۱۲۴۴. موطأ مالک با شرح سیوطی، ج ۲، ص ۲۰۸.

۲- ۱۲۴۵. سیده ابن هشام، ج ۴، ص ۶۰۳.

۳- ۱۲۴۶. مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۹۳.

۴- ۱۲۴۷. تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۲۷۱.

۵- ۱۲۴۸. همان، ج ۴، ص ۳۵۴.

د) ابوبکر بیهقی آن را با دو سند نقل کرده است که یکی به ابن عباس و دیگری به ابوهریره ختم می شود. (۱)

این سند نیز همانند سندهای حاکم نیشابوری است؛ اولی مشتمل بر ابن ابی اویس و دومی مشتمل بر صالح بن موسی است که هر دو تضعیف شده اند.

ه) ابن عبدالبرّ قرطبی نیز این حدیث را با دو سند نقل کرده است: (۲)

سند اول آن همان سندی است که حاکم از ابوهریره نقل کرده و در آن صالح بن موسی قرار دارد که مورد تضعیف کثیری از رجالین است.

و در سند دوم آن، کثیر بن عبداللّه هست که گروهی از رجالین او را تضعیف نموده اند؛ احمد بن حنبل او را منکر الحدیث دانسته و برای او ارزشی قائل نشده است. نسائی او را ثقه نمی داند. ابن عدی می گوید: عموم روایاتش متابع ندارد. علی بن مدینی نیز او را تضعیف نموده است. ابن عبدالبرّ می گوید: اجماع رجالین بر ضعف او است و علاوه بر آن حدیث را از پدرش و او از جدش نقل می کند. ابن حبان می گوید: روایاتی را که از پدرش و از جدش نقل می کند، مستند به نسخه ای جعلی است که مناسب نیست آن را در جمله کتاب ها آورد. (۳)

و) قاضی عیاض، این حدیث را به سند خود از ابوسعید خدری از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده، (۴) اما تعدادی از راویان آن، تضعیف شده اند که از آن جمله می توان شعیب بن ابراهیم و سیف بن عمر را نام برد؛ خصوصاً سیف بن عمر که اتفاق رجالین بر تضعیف او است. (۵)

ز) سیوطی نیز حدیث مذکور را با همان سند حاکم نیشابوری نقل کرده (۶) که سند آن نقد شد.

ح) متقی هندی نیز بابی را در «کنز العمال» با عنوان «الاعتصام بالکتاب و السنه»

ص: ۳۴۹

۱- ۱۲۴۹. السنن الکبری، ج ۱۰، ص ۱۱۴.

۲- ۱۲۵۰. التمهید، ابن عبدالبر.

۳- ۱۲۵۱. تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۳۷۷.

۴- ۱۲۵۲. الالمام فی ضبط الروایه و تقييد السماع، ص ۹۸.

۵- ۱۲۵۳. تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۲۵۹.

۶- ۱۲۵۴. مناوی، فیض القدير، ج ۳، ص ۲۴۰.

مطرح کرده و در ذیل آن روایات دیگران؛ از قبیل: حاکم و بیهقی را آورده و از «الابانه» نقل کرده، ولی می گوید: این حدیث جداً غریب است. (۱)

۲ - سنتِ عدلِ قرآن نیست

خداوند متعال می فرماید: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ»؛ (۲) «ما ذکر [قرآن را بر تو نازل کردیم تا برای مردم آنچه نازل شد تبیین کنی.»

همان گونه که قرآن احتیاج به مبین و مفسر دارد، سنت نبوی نیز به تبیین نیازمند است، لذا پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام فرمود: «ای علی تو کسی هستی که بعد از من موارد اختلاف را بیان خواهی کرد».

خصوصاً با در نظر گرفتن این نکته که پیامبر صلی الله علیه و آله از طریق علم غیب می داند که سنتش بعد از وفات وی تا یک قرن تدوین نخواهد شد، حال چگونه به آن سفارش و به تمسک به آن امر کرده است؟

۳ - امکان جمع بین دو روایت

ابوزهره گویا گمان کرده که عدد مفهوم دارد، لذا با وجود حدیث «کتاب الله و سنتی»، حدیث «کتاب الله و عترتی» را بی اعتبار می شمارد، در حالی که این چنین نیست و می توان بین این دو حدیث بر فرض صحت: «کتاب الله و سنتی» جمع کرد؛ به این نحو که پیامبر صلی الله علیه و آله امر به تمسک کتاب و سنت و عترت کرده است. ابن حجر می گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله بر تمسک به سه چیز سفارش کرده است: کتاب، سنت و عالمان به کتاب و سنت از اهل بیت. از مجموع این ها استفاده می شود که این سه چیز تا روز قیامت باقی اند.» (۳)

۴ - تقدم حدیث متواتر بر واحد

بر فرض وقوع تعارض بین این دو، حدیث «کتاب الله و عترتی» مقدم است؛ زیرا نه تنها سندهای صحیح دارد و تصریح به صحت آن شده است، بلکه حدیث از حیث

ص: ۳۵۰

۱- ۱۲۵۵. کنز العمال، ج ۲، باب دوّم در اعتصام به کتاب و سنت.

۲- ۱۲۵۶. سوره نحل، آیه ۴۴.

۳- ۱۲۵۷. الصواعق المحرقة، ص ۱۴۸.

سند متواتر بوده و در مقابل، حدیث «کتاب الله و سنتی» بر فرض صحت سند، خبر واحد است و هنگام تعارض بین خبر متواتر و خبر واحد، خبر متواتر مقدم است؛ زیرا مفید قطع است.

حسن بن علی سقاف شافعی می گوید: «از من درباره حدیث ثقلین سؤال شده که به لفظ «کتاب الله و عترتی» است یا «کتاب الله و سنتی»؟ در جواب می گویم: حدیث ثابت صحیح به لفظ «کتاب الله و عترتی اهل بیتی» است و روایتی که در آن لفظ «و سنتی» است از حیث سند و متن باطل است؛ زیرا حدیث «کتاب الله و عترتی» را مسلم و ترمذی و دیگران به سند صحیح نقل کرده اند، ولی بی شک حدیث «کتاب الله و سنتی» به دلیل ضعف سند و سنتی آن، موضوع و مجعول است و شکی نیست که بنی امیه در جعل آن دست داشته اند».^(۱)

همو در جای دیگر می گوید: «و اما حدیث "ترکت فیکم ما إن تمسکتکم بهما لن تضلوا بعدی أبداً، کتاب الله و سنتی" که در السنه مردم جاری است و خطیبان نیز در منبرها قرائت می کنند، حدیثی است جعلی و دروغ که اموی ها و متابعین شان آن را جعل کرده اند؛ تا مردم را از حدیث صحیح «کتاب الله و عترتی» باز دارند...».^(۲)

ص: ۳۵۱

۱- ۱۲۵۸. صحیح صفة صلاه النبی صلی الله علیه وآله، ص ۲۸۹-۲۹۳.

۲- ۱۲۵۹. صحیح شرح العقیده الطحاویه، ص ۶۵۴.

یکی از ادله مرجعیت دینی امام علی علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله و عصمت آن حضرت علیه السلام حدیث معروف به «مدینه علم» است. این حدیث که در منابع فریقین ذکر شده، مورد توجه خاص علمای شیعه و اهل سنت واقع شده و در مواردی به آن استشهاد شده است. لذا جا دارد که از حیث سند و دلالت آن را مورد بررسی قرار داده و به شبهات آن پاسخ دهیم.

الفاظ حدیث

۱ - حاکم نیشابوری به سندش از ابن عباس و جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «أنا مدینه العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب»؛^(۱) «من شهر علمم و علی دروازه آن است. پس هر کس اراده آن شهر را نموده است باید از دروازه آن وارد شود.»

۲ - ترمذی در صحیح خود بنابر نقل «جامع الاصول» از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «انا مدینه العلم و علی بابها»؛^(۲) «من شهر علم هستم و علی دروازه آن است.»

۳ - ابن عبد البر قرطبی از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «أنا مدینه العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیأته من بابه»؛^(۳) «من شهر علم و علی دروازه آن است، پس هر کس اراده علم کرده، باید از دروازه آن وارد شود.»

ص: ۳۵۲

۱- ۱۲۶۰. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۲۶.

۲- ۱۲۶۱. جامع الأصول، ج ۹، ص ۴۷۳.

۳- ۱۲۶۲. الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۱۰۲.

۴ - ترمذی به سند خود از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «انا دار الحکمه و علی بابها»؛(۱) «من خانه حکمت و علی در آن است».

روایت اباصلت

روایت «مدینه علم» را جماعتی از محدثین از اباصلت هروی نقل کرده اند، از آن جمله: محمد بن اسماعیل ضراری، محمد بن عبدالرحیم هروی، حسن بن علی معمری، محمد بن علی صایغ، اسحاق بن حسن بن میمون، قاسم بن عبدالرحمن انباری و حسین بن فهم بن عبدالرحمن.

۱ - روایت محمد بن اسماعیل را ابن جریر در «تهذیب الآثار»(۲) از عبدالسلام به صالح هروی، از ابو معاویه، از اعمش از مجاهد از ابن عباس نقل کرده که پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «انا مدینه العلم و علی بابها فمن أراد المدینه فلیأتها من بابها؛ «من شهر علمم و علی دروازه آن است پس هر کس قصد این شهر را نموده باید از دروازه آن وارد شود».

۲ - روایت محمد بن عبدالرحیم را حاکم نیشابوری در «المستدرک علی الصحیحین»(۳) از ابوالعباس محمد بن یعقوب از محمد بن عبدالرحیم هروی از ابوالصلت عبدالرحمن بن صالح از ابو معاویه از اعمش از مجاهد از ابن عباس نقل کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «انا مدینه العلم و علی بابها فمن أراد العلم فلیأت الباب».

۳ - و روایت حسن بن علی و محمد بن صایغ را طبرانی در «المعج الکبیر» از حسن بن علی معمری و محمد بن صایغ مکی، از ابوالصلت عبدالسلام بن صالح هروی از ابو معاویه از اعمش از مجاهد از ابن عباس همان مضمون قبل را نقل کرده است.

۴ - روایت اسحاق بن حسن حربی را خطیب بغدادی در ترجمه عبدالسلام بن صالح از «تاریخ بغداد»(۴) از محمد بن عمر بن قاسم نرسی از محمد بن عبدالله شافعی

ص: ۳۵۳

۱- ۱۲۶۳. الجامع الصحیح، ج ۵، ص ۶۳۷.

۲- ۱۲۶۴. تهذیب الآثار، مخطوط، ترکیه، کتابخانه شیراغا.

۳- ۱۲۶۵. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۶، چاپ حیدرآباد.

۴- ۱۲۶۶. تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۴۸۰.

از اسحاق بن حسن بن میمون حربی از عبدالسلام بن صالح هروی از ابو معاویه از اعمش از مجاهد از ابن عباس نقل کرده است.

۵- روایت قاسم بن عبدالرحمن انباری را نیز خطیب بغدادی از محمّد بن احمد بن رزق از ابوبکر مکرّم بن احمد بن مکرّم قاضی از قاسم بن عبدالرحمن انباری از ابو صلت هروی از ابو معاویه از اعمش از مجاهد از ابن عباس نقل کرده است. (۱)

۶- روایت حسین بن فهم را حاکم نیشابوری را حاکم نیشابوری در «المستدرک علی الصحیحین» (۲) از ابوالحسن محمّد بن احمد بن تمیم، از حسین بن فهم، از ابو صلت هروی، از ابی معاویه، از اعمش، از مجاهد، از ابن عباس نقل کرده است و بعد از نقل حدیث می گوید: حسین بن فهم بن عبدالرحمن ثقه و مأمون و حافظ است.

راویان حدیث از صحابه

این حدیث شریف را تعدادی از صحابه نقل کرده اند؛ از قبیل:

۱- امیر المؤمنین علیه السلام.

۲- امام حسن مجتبی علیه السلام.

۳- امام حسین علیه السلام.

۴- عبدالله بن عباس.

۵- جابر بن عبدالله انصاری.

۶- عبدالله بن مسعود.

۷- عبدالله بن عمر.

۸- حذیفه بن یمان.

۹- انس بن مالک.

۱۰- عمرو بن عاص.

ص: ۳۵۴

۱- ۱۲۶۷. پیشین، ص ۴۹.

۲- ۱۲۶۸. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۷.

زرنندی در عنوان حدیث می نویسد: «فضیلت دیگری که اصحاب بر آن اعتراف کرده و از آن ابتهاج پیدا کرده اند...» (۱).

راویان حدیث از تابعین

عده ای از بزرگان تابعین حدیث «مدینه علم» را نقل کرده اند؛ از قبیل:

۱ - امام زین العابدین علیه السلام.

۲ - امام باقر علیه السلام.

۳ - اصبع بن نباته حنظلی.

۴ - جریر ضبّی.

۵ - حارث بن عبدالله همدانی.

۶ - سعد بن طریف حنظلی.

۷ - سعید بن جبیر.

۸ - سلمه بن کهیل.

۹ - سلیمان بن مهران.

۱۰ - عاصم بن حمزه سلولی.

۱۱ - عبدالله بن عثمان بن خثیم.

۱۲ - عبدالرحمن بن عثمان.

۱۳ - عبدالرحمن بن عسیله مرادی.

۱۴ - مجاهد بن جبر.

راویان حدیث در قرن سوم

در قرن سوم، نوزده نفر از علمای اهل سنت این حدیث را نقل کرده اند؛ از قبیل:

- حافظ یحیی بن معین بغدادی. (۱).

- احمد بن حنبل. (۲).

- ابو عیسیٰ ترمذی. (۳).

راویان حدیث در قرن چهارم

در قرن چهارم، سی و یک نفر از علمای اهل سنت این حدیث را نقل کرده اند؛ از قبیل:

- ابو جعفر طبری. (۴).

- ابوالقاسم طبرانی. (۵).

راویان حدیث در قرن پنجم

در این قرن، بیست و هشت نفر از علمای اهل سنت این حدیث را نقل کرده اند؛ از قبیل:

- حاکم نیشابوری. (۶).

- ابونعیم اصفهانی. (۷).

- ابوبکر بیهقی. (۸).

- خطیب بغدادی. (۹).

- ابن عبدالبرّ قرطبی. (۱۰).

- ابن مغزالی شافعی. (۱۱).

ص: ۳۵۶

۱- ۱۲۷۰. بنا بر نقل مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۸، ح ۴۶۳۷.

۲- ۱۲۷۱. فضائل علی علیه السلام، ص ۱۳۸، ح ۲۰۳.

۳- ۱۲۷۲. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۵۹۶، ح ۳۷۲۳.

۴- ۱۲۷۳. تهذیب الآثار، ص ۱۰۵، رقم ۱۷۳ از مسند امام علی علیه السلام.

۵- ۱۲۷۴. المعجم الکبیر، ج ۱۱، ص ۵۵، ح ۱۱۰۶۱.

۶- ۱۲۷۵. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۷، ح ۴۶۳۷.

- ۷- ۱۲۷۶. معرفه الصحابه، ج ۱، ص ۳۰۸.
- ۸- ۱۲۷۷. بناير نقل مقتل خوارزمي، ج ۱، ص ۴۳.
- ۹- ۱۲۷۸. تاريخ بغداد، ج ۴، ص ۳۴۸.
- ۱۰- ۱۲۷۹. الاستيعاب، قسم سوم، ص ۱۱۰۲، رقم ۱۸۵۵.
- ۱۱- ۱۲۸۰. مناقب علي بن ابي طالب عليه السلام، ص ۸۰ ح ۱۲۰-۱۲۶.

راویان حدیث در قرن ششم

در این قرن بیست و دو نفر از علمای اهل سنت این حدیث را نقل کرده اند؛ از جمله:

- سمعانی مروزی. (۱)

- ابن عساکر دمشقی شافعی. (۲)

راویان حدیث در قرن هفتم

در این قرن هفده نفر از علمای اهل سنت این حدیث را نقل کرده اند؛ از قبیل:

- ابن اثیر جزری محمد بن محمد. (۳)

- علی بن محمد جزری. (۴)

- سبط بن الجوزی. (۵)

- گنجی شافعی. (۶)

- محبّ الدین طبری. (۷)

راویان حدیث در قرن هشتم

در قرن هشتم سیزده نفر از علمای اهل سنت حدیث فوق را نقل کرده اند؛ مثل:

- حموئی. (۸)

- ابوالحجاج مزّی. (۹)

- ذهبی. (۱۰)

ص: ۳۵۷

۱- ۱۲۸۱. الأنساب، ج ۳، ص ۴۷۵.

۲- ۱۲۸۲. مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۸، ص ۱۷.

۳- ۱۲۸۳. جامع الأصول، ج ۹، ص ۴۷۳، ح ۶۴۸۹.

۴- ۱۲۸۴. اسد الغابه، ج ۴، ص ۱۰۰، رقم ۳۷۸۳.

- ٥- ١٢٨٥. تذكرة الخواص، ص ٤٨.
- ٦- ١٢٨٦. كفاية الطالب، ص ٢٢٠-٢٢٣.
- ٧- ١٢٨٧. الرياض النضرة، ج ٣، ص ١٤٠.
- ٨- ١٢٨٨. فرائد السمطين، ج ١، ص ٩٨، ح ٦٧، باب ١٨.
- ٩- ١٢٨٩. تهذيب الكمال، ج ٢٠، ص ٤٨٥، رقم ٤٠٨٨.
- ١٠- ١٢٩٠. تذكرة الحفاظ، ج ٤، ص ١٢٣١، رقم ١٠٤٧.

- زرنندی. (۱).

- سید علی بن شهاب الدین همدانی. (۲).

راویان حدیث در قرن نهم

در قرن نهم چهارده نفر از علمای اهل سنت حدیث فوق را نقل کرده اند؛ از قبیل:

- نورالدین هیثمی. (۳).

- محمد بن عیسی دمیری. (۴).

- شهاب الدین عسقلانی. (۵).

- ابن صباغ مالکی. (۶).

- بدرالدین عینی. (۷).

راویان حدیث در قرن دهم

در قرن دهم، بیست و چهار نفر از علمای اهل سنت این حدیث را نقل کرده اند؛ از قبیل:

- جلال الدین سیوطی. (۸).

- سمهودی. (۹).

- احمد بن محمد قسطلانی شافعی. (۱۰).

- ابن حجر هیثمی. (۱۱).

- متقی هندی. (۱۲).

ص: ۳۵۸

۱- ۱۲۹۱. نظم درر السمطین، ص ۱۱۳.

۲- ۱۲۹۲. الموده القریبی، مودت هفتم.

۳- ۱۲۹۳. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۴.

۴- ۱۲۹۴. حیاه الحیوان، ج ۱، ص ۷۹.

٥-١٢٩٥. لسان الميزان، ج ٢، ص ١٥٥، رقم ٢٠٣٤.

٦-١٢٩٦. الفصول المهمه، ص ٣٦.

٧-١٢٩٧. عمدہ القاری فی شرح صحیح البخاری، ج ١٦، ص ٢١٥.

٨-١٢٩٨. جامع الصغير، ج ١، ص ٤١٥، ح ٢٧٠٥.

٩-١٢٩٩. جواهر العقدين، ص ٣٠٣.

١٠-١٣٠٠. المواهب اللدنيه، ج ٢، ص ٢٠.

١١-١٣٠١. الصواعق المحرقة، ص ١٢٢.

١٢-١٣٠٢. كنز العمال، ج ١١، ص ٤١٦، ح ٣٢٩٧٨.

راویان حدیث در قرن یازدهم

در این قرن بیست نفر از علمای اهل سنت این حدیث را نقل کرده اند؛ از قبیل:

- مناوی. (۱)

- ابن کثیر مکی شافعی. (۲)

راویان حدیث در قرن دوازدهم

در این قرن، پانزده نفر از علمای اهل سنت این حدیث را نقل کرده اند؛ از قبیل:

- زرقانی مالکی. (۳)

راویان حدیث در قرن سیزدهم

در این قرن بیست و دو نفر از علمای اهل سنت این حدیث را نقل کرده اند؛ از قبیل:

- محمد بن علی صبان. (۴)

- آلوسی. (۵)

راویان حدیث در قرن چهاردهم

در این قرن چهارده نفر از علمای اهل سنت این حدیث را نقل کرده اند؛ از قبیل:

- زینی دحلان شافعی. (۶)

کسانی که حدیث را ارسال مسلم گرفته اند

سی و نه نفر از علمای اهل سنت حدیث «مدینه علم» را از مسلمات دانسته اند؛ از قبیل:

ص: ۳۵۹

۱- ۱۳۰۳. فیض القدير، ج ۳، ص ۴۶؛ التيسير، ج ۱، ص ۳۷۷.

۲- ۱۳۰۴. وسیله المال فی عد مناقب الآل، ص ۱۲۳، باب ۴.

۳- ۱۳۰۵. شرح المواهب اللدنیه، ج ۳، ص ۱۴۳.

۴- ۱۳۰۶. اسعاف الراغبین در حاشیه نور الابصار، ص ۱۵۶.

۵- ۱۳۰۷. روح المعانی، ذیل آیه «و الذاریات ذرواً».

- عاصی در «زین الفتی».
- گنجی شافعی در «کفایه الطالب».
- محبّ الدین طبری.
- شمس الدین زرنندی در «نظم درر السمطین».
- سید علی همدانی «الموده القربی».
- ابن صباغ مالکی در «الفصول المهمه».
- ابن حجر هیتمی در «الصواعق المحرقة».

کسانی که امام علی علیه السلام را به باب مدینه علم توصیف نموده اند

سی و دو نفر از علمای اهل سنت، امام علی علیه السلام را به صفت «باب مدینه علم» توصیف کرده اند؛ از قبیل:

- ابونعیم اصفهانی.
- ابوسعید سمعانی.
- خوارزمی حنفی.
- گنجی شافعی.
- زرنندی حنفی.
- سید علی همدانی.
- شهاب الدین قسطلانی.
- ابن حجر مکی.

کسانی که حدیث را به شعر در آورده اند

عده ای از علمای اهل سنت این حدیث را در اشعار خود به نظم در آورده اند؛ از قبیل:

- حکیم سنایی.

- خوارزمی مکی.

ص: ۳۶۰

- فریدالدین عطار نیشابوری.

- جلال الدین رومی.

- سعدی شیرازی.

کسانی که تصریح به شهرت یا تواتر حدیث نموده اند

برخی از علمای اهل سنت به صحت یا تواتر حدیث «مدینه علم» تصریح نموده اند؛ از قبیل:

۱ - سبط بن الجوزی در «تذکره الخواص» تصریح دارد به این که این حدیث از فضایل مشهور و ثابت است. و قسطلانی نیز حدیث مشهور را به حدیث متواتر ملحق می داند.

۲ - ابن حجر مکی در «الصواعق المحرقة» می گوید: «اعلم انّ هذا الحدیث متواتر؛ فانه ورد من حدیث عائشه وابن مسعود وابن عباس وابن عمر و عبدالله بن زمعه و ابی سعید و علی بن ابی طالب و حفصه»؛ «بدان که این حدیث متواتر است و از عایشه، ابن مسعود، ابن عباس، ابن عمر، عبدالله بن زمعه، ابی سعید، علی بن ابی طالب و حفصه نقل شده است».^(۱)

۳ - ابن حزم در «المحلی» در بحث از بیع آب، ادعای تواتر کرده که خرید و فروش آن جایز نیست، در حالی که تنها از چهار نفر از صحابه نقل شده است. حال اگر نقل از چهار نفر از صحابه موجب تواتر است، نقل از بیش از این افراد مثل مورد حدیث «مدینه علم» به طریق اولی متواتر است.

کسانی که به صحت حدیث تصریح کرده اند

بیست و یک نفر از علمای اهل سنت تصریح به صحت این حدیث کرده اند؛ از قبیل:

ص: ۳۶۱

۱- ۱۳۰۹. الصواعق المحرقة، ص ۱۳.

۱ - حافظ ابو زکریا بغدادی. (۱)

۲ - ابو جعفر طبری. (۲)

۳ - خطیب بغدادی.

۴ - جلال الدین سیوطی.

۵ - یحیی بن معین. (۳)

و... (۴)

کسانی که به این حدیث استدلال کرده اند

بیش از سی نفر از علمای اهل سنت به حدیث «مدینه علم» احتجاج کرده و در بحث های مختلف خود به آن استشهاد نموده اند، و این از قوی ترین شواهد بر آن است که این حدیث از احادیث مسلم نزد اهل بیت علیهم السلام می باشد. اینک به برخی از این افراد اشاره می کنیم.

۱ - خوارزمی؛ او به حدیث «مدینه علم» بر جوشش علم امیرالمؤمنین علیه السلام استدلال کرده است. (۵)

۲ - ابن عربی؛ در کتاب «الدرر المکنون» بنابر نقل قندوزی آورده است: «والامام علی - رضی الله عنه - ورث علم الحروف من سیدنا محمد صلی الله علیه وآله و إلیه الإشارة بقوله صلی الله علیه وآله: (انا مدینه العلم...)»؛ «و امام علی - رضی الله عنه - علم حروف را از سید ما محمد صلی الله علیه وآله به ارث برده است. و دلیل آن قول پیامبر است که فرمود: انا مدینه العلم و علی بابها فمن اراد العلم فعليه الباب». (۶)

۳ - ابن طلحه شافعی؛ در فصل چهارم به این حدیث استشهاد کرده است. (۷)

۴ - محبّ الدین طبری؛ او به این حدیث بر این که حضرت علی علیه السلام باب مدینه علم

ص: ۳۶۲

۱- ۱۳۱۰. بنابر نقل ابن حجر در الصواعق المحرقة، ص ۱۲۲.

۲- ۱۳۱۱. تهذیب الآثار، ص ۱۰۴، ح ۱۷۳.

۳- ۱۳۱۲. بنابر نقل تهذیب الکمال، ترجمه اباصلت هروی.

۴- ۱۳۱۳. ر.ک: الغدیر، ج ۶، ص ۱۱۱.

۵- ۱۳۱۴. المناقب، ص ۴۰.

۶- ۱۳۱۵. ینایع الموده، ص ۴۱۴.

پیامبر صلی الله علیه وآله است استدلال کرده و معتقد است که این فضیلت مخصوص امام علی علیه السلام است. (۱)

۵ - ابن صباغ مالکی؛ او به این حدیث بر جوشان بودن دریاهاى علوم از سینه حضرت علیه السلام، تمسک کرده است. (۲)

۶ - زرقانی؛ او در اثبات این که یکی از اسمای پیامبر صلی الله علیه وآله، «مدینه العلم» است، به این حدیث استدلال کرده است. (۳)

و نیز از جمله کسانی که به این حدیث استدلال و استشهاد کرده اند؛ عبارتند از:

- عزیزی در «السراج المنیر».

- عاصمی در «زین الفتی».

- سعیدالدین فرغانی در «شرح التائیه».

- سید علی همدانی در «مشارب الاذواق».

- امام الدین الهجروی «اسماء النبى و خلفائه الاربعه».

- دولت آبادی «هدایه السعداء».

- شهاب الدین احمد «شرح الدلائل».

- بسطامی «درّه المعارف».

- شمس الدین لاهیجی «مفاتیح الإعجاز».

- میبدی «شرح الديوان».

- ابن حجر «المنح المکیه».

- جمال الدین المحدث «روضه الاحباب».

...

تصحیح حدیث حاکم نیشابوری

تصحیح حدیث حاکم نیشابوری

حدیث حاکم نیشابوری را می توان به تنهایی تصحیح کرده و شرط صحیح بر آن

ص: ۳۶۳

۱- ۱۳۱۷. الرياض النضرة، ج ۲، ص ۲۵۵؛ ذخائر العقبی، ص ۷۷.

۲- ۱۳۱۸. الفصول المهمه، ص ۱۹.

۳- ۱۳۱۹. شرح المواهب اللدنیه، ج ۳، ص ۱۴۳.

اطلاق نمود. و می دانیم که عنوان «شرط صحیح» بر حدیثی اطلاق می شود که بخاری از طریق رجال آن در صحیح خود حدیثی نقل کرده است. و صحت آن را از هفت طریق می توان به اثبات رسانید.

۱- توثیق رجال سند

مدار صحت حدیث بر ضبط و عدالت است و تمام رجال سند این حدیث عادل و ضابطند.

ابومعاویه و اعمش و مجاهد از رجال صحیحند و بر وثاقت و جلالت آن ها اتفاق است.

و راویان قبل از ابوصلت هروی نیز مشکلی ندارند؛ زیرا متعدد بوده و اکثر آن ها ثقه اند. و نیز این حدیث از ابوصلت مشهور و معروف است.

و درباره ابوصلت هروی نیز گفته شده که او عادل، ثقه، صدوق، مرضی و معروف به طلب حدیث و اهمیت دادن به آن است.

خطیب بغدادی به سند خود از حسن بن علی بن مالک نقل می کند که از یحیی بن معین درباره ابوصلت هروی سؤال کردم؟ گفت: او ثقه و صدوق است جز آن که شیعه می باشد. (۱)

و نیز به سند خود از ابراهیم بن عبدالله بن جنید نقل کرده که گفت: من از یحیی بن معین درباره ابوصلت سؤال کردم؟ گفت: او حدیث سماع کرده و من او را دروغگو نمی دانم. (۲)

و نیز به سندش از احمد بن محمد بن قاسم بن محرز نقل کرده که گفت: از یحیی بن معین درباره ابوصلت سؤال کردم؟ گفت: او دروغگو نیست.

کسی از او درباره حدیث ابن معاویه از اعمش از مجاهد از ابن عباس: «أنا مدینه العلم و علی بابها» سؤال کرد؟ او گفت: این از احادیث ابی معاویه است. (۳)

ص: ۳۶۴

۱- ۱۳۲۰. تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۴۸.

۲- ۱۳۲۱. همان.

۳- ۱۳۲۲. همان، ص ۵۰.

و حاکم نیشابوری بعد از نقل این حدیث در «المستدرک» می گوید: «این، حدیثی است با صحت سند، و ابوصلت ثقه و مورد اطمینان است؛ زیرا از ابوالعباس محمد بن یعقوب در شنیدم که می گفت: از عباس بن محمد دوری شنیدم که می گفت: از یحیی بن معین درباره ابوصلت هروی سؤال کردم؟ گفت: او ثقه است. به او گفتم: آیا او از ابی معاویه حدیث «انا مدینه العلم» را روایت نکرده است؟

او گفت: این حدیث را محمد بن جعفر فیدی نقل کرده که ثقه و مأمون است.

حاکم نیز می گوید: از ابوالنضر احمد به سهل فقیه قبانی امام عصر خود در بخارا شنیدم که می گفت: از صالح بن محمد بن حیت حافظ شنیدم که درباره می گفت: یحیی بن معین وارد بر ابوصلت شد، در حالی که ما با او بودیم و بر او سلام کرد. و چون بازگشت او را دنبال کردم و به او گفتم: نظرت راجع به ابوصلت چیست؟ گفت: او صدوق است. گفتم: او حدیث «انا مدینه العلم» را روایت کرده است؟ گفت: این حدیث را نیز فیدی از ابی معاویه از اعمش نقل کرده همان گونه که ابوصلت نقل کرده است. (۱)

دارقطنی از دعلج نقل می کند که ابوسعید هروی ابوصلت را توثیق کرده است. (۲)

آجری از ابوداود نقل کرده که ابوصلت ضابط در حدیث بود. (۳)

ذهبی در «میزان الاعتدال» می گوید: «عبدالسلام بن صالح ابوصلت هروی، مرد صالحی است جز آن که او شیعه تندی است». (۴)

عبدالله بن احمد بن حنبل نیز به جهت نقل روایت از او، او را توثیق کرده است.

و این دلالت می کند که ابوصلت نزد پدرش احمد بن حنبل نیز مورد وثوق بوده است. ابن حجر عسقلانی نقل کرده که عبدالله بن احمد بن حنبل تنها از کسی روایت می کرده که نزد پدرش مورد وثوق بوده و امر به روایت از او می کرده است. (۵)

ص: ۳۶۵

۱- ۱۳۲۳. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۲۷.

۲- ۱۳۲۴. تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۵۱.

۳- ۱۳۲۵. همان، ص ۵۰.

۴- ۱۳۲۶. میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۶۱۶.

۵- ۱۳۲۷. تعجیل المنفعه، ابن حجر عسقلانی، ص ۱۵؛ تذکره الحفاظ، ج ۲، ص ۶۸۵.

او در ترجمه ابراهیم بن عبدالله بن بشار واسطی می گوید: «عبدالله به جز از کسی که نزد پدرش مورد وثوق بود حدیث نمی نوشت» (۱).

و در ردّ تضعیف حسینی در مورد عبدالله بن صندل و نسبت او به جهل می گوید: «چگونه مجهول است از کسی که جماعتی از او روایت کرده و احمد به فرزندش اجازه داده تا از او روایت کند؛ زیرا عبدالله تنها از کسی اخذ حدیث می کرد که پدرش اجازه داده بود تا از او نقل حدیث نماید» (۲).

و در جایی دیگر بعد از نقل این عبارت می گوید: و همین مقدار در تعریف او کافی است» (۳) و در جایی دیگر می گوید: «و لذا معظم شیوخ او تقه اند» (۴).

و در ترجمه محمد بن تمیم نهشلی می گوید: «حکم شیوخ عبدالله آن است که حدیث آن ها را قبول نمایم مگر آن که در آن ها جرح و نقد تفسیر شده ای یابیم...» (۵).

ابن حجر در «تقریب التقری» می گوید: «عبدالسلام بن سالم بن سلیمان ابوصلت هروی مولی قریش، صدوق است» (۶).
در نتیجه: جماعتی از رجالین اهل سنت او را توثیق کرده و متصف به صدق و صلاح و ضبط نموده اند و اگر تضعیفی درباره او وجود دارد به جهت تشیع او و نقل احادیث فضایل می باشد.

۲ - تساهل در تصحیح

اهل سنت افرادی را توثیق و تصحیح کرده اند که در ضبط و عدالت به مرتبه عبدالله بن صالح نرسیده اند حتی رجالی را تصحیح کرده اند که مجهول می باشند.

حافظ ابن حجر در مقدمه «لسان المیزان» مسلک ابن حبان را در کتاب «الثقات» چنین تعریف کرده است که نزد او جهالت راوی با روایت یک فرد مشهور از او مرتفع می شود، و این مذهب شیخ او ابن خزیمه است. ابن حبان در توضیح قاعده خود

ص: ۳۶۶

۱- ۱۳۲۸. پیشین، ص ۱۸.

۲- ۱۳۲۹. همان، ص ۲۲۵.

۳- ۱۳۳۰. همان، ص ۲۵۸.

۴- ۱۳۳۱. همان، ص ۳۵۵.

۵- ۱۳۳۲. همان، ص ۳۹۰.

۶- ۱۳۳۳. تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۵۰۶.

می گوید: بر کسی که جرح درباره او معلوم نیست عدالت ثابت است؛ زیرا جرح ضد تعدیل است و هر کسی که جرح نشده او عادل است تا جرح او ثابت شود! چون مردم مکلف به اموری که از مردم غائب است نیستند» (۱).

خود ابن حجر در «لسان المیزان» نیز همین روش را دنبال کرده است.

۳ - تصحیح حدیث به متابعات

اگر شخصی مورد نقد و جرح واقع شده باشد می توان حدیث او را با متابعات تقویت و تصحیح نمود. و اگر منفردات را در منکرات می شمارند ولی روایت عبدالسلام بن صالح را نمی توان از منفردات او برشمرد بلکه جماعتی دیگر غیر از او نیز حدیث «مدینه علم» را نقل کرده اند امثال: محمد بن جعفر فیدی (۲) جعفر بن محمد فقیه، (۳) عمر بن اسماعیل بن مجالد، (۴) احمد بن سلمه جرجانی، (۵) ابراهیم بن موسی رازی، (۶) رجاء بن سلمه، (۷) موسی بن محمد انصاری، (۸) محمد بن خدش، (۹) حسن بن علی بن راشد (۱۰) و ابو عبید القاسم بن سلام (۱۱).

۴ - تصحیح حدیث با شواهد معنوی

اگر نتوان راوی حدیث را با متابعات تصحیح نمود می توان او را با شواهد معنوی تصحیح کرد همان گونه که در علم حدیث به اثبات رسیده است و از این راه بسیاری از احادیث صحیحین و موطأ مالک و مسند احمد و دیگر مصادر حدیثی را می توان تصحیح نمود.

ابن عبدالبر حدیث عبدالکریم بن ابی المخارق که اجماع بر ضعف اوست را تصحیح کرده؛ زیرا شواهد معنوی بر حدیث او وجود دارد. (۱۲)

ص: ۳۶۷

۱- ۱۳۳۴. لسان المیزان، ج ۱، ص ۱۴.

۲- ۱۳۳۵. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۲۷.

۳- ۱۳۳۶. تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۱۷۲.

۴- ۱۳۳۷. همان، ج ۱۱، ص ۲۰۴.

۵- ۱۳۳۸. لسان المیزان، ج ۱، ص ۱۸۰؛ الکامل، ج ۱، ص ۶۲.

۶- ۱۳۳۹. تهذیب الآثار، ابن حجر.

۷- ۱۳۴۰. تاریخ بغداد، ج ۴، ص ۳۴۸.

۸- ۱۳۴۱. الغدیر، ج ۳، ص ۹۱.

۹- ۱۳۴۲. الکامل، ج ۱، ص ۲۶۵.

۱۰- ۱۳۴۳. همان، ص ۲۶۴.

١١-١٣٤٤. تاريخ بغداد، ج ١، ص ٤٠٣.

١٢-١٣٤٥. تهذيب التهذيب، ج ٦، ص ٣٧٦؛ ميزان الاعتدال، ج ٢، ص ٦٤٦.

ذهبی در «تلخیص المستدرک» در ذیل حدیث «من احتکر طعاماً أربعين ليلة فقد برئ من الله»، در ضدّ ابن جوزی که آن را از موضوعات دانسته می گوید: «این حدیث دارای شواهدی است که دلالت بر صحت آن دارد».(۱)

نووی درباره حدیث «لا یحلّ لأحد أن یجنب فی هذا المسجد غیری و غیرک» می گوید: «این حدیث را پیامبر صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام فرمود، که ترمذی آن را تخریج کرده و تحسین نموده است. و تحسین او به جهت شواهد آن حدیث است».(۲)

ترمذی در بیشتر احادیثی که حکم به صحت یا حسن آن ها در سننش کرده بر شواهد اعتماد کرده است، گرچه در سند آن ها کسانی وجود دارد که مورد مناقشه واقع شده اند. و احادیثی که اهل سنّت آن ها را از این طریق تصحیح کرده اند بسیار است و حدیث «مدینه علم» یکی از آن هاست؛ زیرا برای آن شواهد صدق بسیاری وجود دارد مثل حدیث «ثقلین» و ده ها حدیث دیگر.

۵ - تعدد طرق حدیث

حدیث «مدینه علم» دو طریق دیگر دارد که با طریق ابن عباس فرق می کند و هر دو طریق به تنهایی صحیح است. و در جایی خود به اثبات رسیده که از راه های صحت حدیث تعدد طرق آن است.

طریق اول: روایتی است که ترمذی به سند خود از امام علی علیه السلام نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «أنا دار الحکمة و علی بابها».(۳)

در این حدیث از دو جهت تضعیف شده است، یکی این که تنها طریق از امام علی علیه السلام همین طریق است. و دیگر این که سلمه بن کهیل نقلش جهت نیست.

در جواب گوییم: اولاً: روایت امام علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله از طریق دیگر نیز نقل شده است، که از آن جمله روایت حارث و عاصم بن ضمیره از امام علی علیه السلام(۴) و روایت امام حسین بن علی علیه السلام از امام علی علیه السلام(۵) و روایت شعبی(۶) از حضرت است.

ص: ۳۶۸

۱- ۱۳۴۶. تلخیص المستدرک، ج ۲، ص ۱۲ و ۱۱.

۲- ۱۳۴۷. الجامع، ج ۲، ص ۲۱۴؛ الغدیر، ج ۳، ص ۱۸۵.

۳- ۱۳۴۸. الجامع الصحیح، ج ۲، ص ۲۱۴.

۴- ۱۳۴۹. تلخیص المتشابه، خطیب.

۵- ۱۳۵۰. تاریخ ابن النجار، کشف الظنون، ج ۱، ص ۲۸۸.

۶- ۱۳۵۱. مناقب، ابن مردویه.

ثانیاً: سلمه بن کهیل کسی است بخاری و مسلم و صاحبان چهار صحیح دیگر اهل سنت از او نقل حدیث کرده اند. و نیز ابن معین و عجلوی و ابن سعد و ابوزرعه و ابوحاتم و یعقوب بن شبیه و احمد و سفیان و نسایی و دیگران او را توثیق نموده اند. (۱)

۶ - کثرت طرق حدیث

بر فرض که تمام طرق حدیث «مدینه علم» ضعیف باشد ولی می توان آن را به درجه صحت رسانید؛ زیرا حدیثی که تعدد طرق و کثرت شواهد داشته باشد ظن غالب بر صدق آن است؛ گرچه این اطمینان از هر کدام روایات به تنهایی حاصل نشود. و متخصصان علم حدیث و رجال تصریح کرده اند در روایان متابعات و شواهد شرط نیست. که از جمله افرادی باشند که به حدیثشان احتجاج می شود.

ابن صلاح در مقدمه خود می گوید: «در متابعات و استشهاد روایت افرادی داخل می شود که به تنهایی به آن استشهاد و احتجاج نمی شود. بلکه در جمله ضعفا به حساب می آید. و در کتاب بخاری و مسلم جماعتی از ضعفا وجود دارند که در جمله متابعات و شواهد آمده اند. بلکه امام رازی و جماعتی از اصولیین و حدیثین اهل سنت در مورد حدیثی که به مجموع طرق آن احتجاج می شود شرط کرده اند که افراد آن همگی ضعیف باشند تا احتجاج به مجموع ممکن شود، ولی اگر برخی از آن ها صحیح باشند اعتماد تنها بر اوست و فرد ضعیف مترود است و بر آن اعتماد نمی شود».

و مورد حدیث «مدینه العلم» از این قبیل است.

۷ - مطابقت حدیث با واقع

از نشانه های صدق راوی و صحت حدیثش، مطابقت آن با واقع و صدق خبر اوست. می دانیم که امام علی بن ابی طالب اعلم صحابه به طور مطلق بود همان گونه که

ص: ۳۶۹

این امر مشهور و مستفیض بلکه متواتر است. و لذا برای تواتر معنوی به علم آن حضرت مثال زده اند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت زهرا علیها السلام فرمود: «أما ترضین إني زوجتك اقدم أمتی سلماً واكثرهم علماً واعظمهم حلاً»؛ (۱) «آیا راضی نمی شوی من تو را به ازدواج کسی در آورده ام که او قبل از همه اسلام آورد و علمش از دیگر بیشتر و حلش عظیم تر است.»

ابن عباس می گوید: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بودم که درباره علی از او سؤال شد حضرت فرمود: «قسمت الحکمه عشره أجزاء، فأعطی علی تسعة أجزاء والناس جزءاً واحداً»؛ (۲) «حکمت به ده جزء تقسیم شده و به علی علیه السلام نه جزء آن و به سایر مردم یک جزء از آن داده شده است.»

احمد بن حنبل از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که به فاطمه علیها السلام فرمود: «آیا راضی نمی شوی که من تو را به کسی تزویج کنم که اولین مسلمان است و علمش از همه بیشتر و حکمش از همه عظیم تر است.» (۳)

اعتراف صحابه به اعلیت امام علی علیه السلام

اعتراف صحابه به اعلیت امام علی علیه السلام

صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله به برتری امام علی علیه السلام در علم و دانش بر دیگران اعتراف داشته اند. اینک به برخی از این اعترافات اشاره می کنیم:

۱ - اعتراف عمر بن خطاب

بخاری در تفسیر سوره بقره از صحیح خود به سندش از ابن عباس نقل کرده که عمر گفت: «أقرؤنا ابي و اقتضانا علی»؛ (۴)

«أبی در قرائت از دیگران برتر و علی در قضاوت برتر است.»

ص: ۳۷۰

۱- ۱۳۵۳. مسند احمد، ج ۱، ص ۱۴۶.

۲- ۱۳۵۴. حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۵.

۳- ۱۳۵۵. مسند احمد، ج ۵، ص ۲۶؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۱۰۱.

۴- ۱۳۵۶. صحیح بخاری، ج ۶، ص ۱۸۷، چاپ بولاق.

سعید بن مسیب می گوید: «کان عمر یتعوذ باللّه من معضله لیس لها ابوالحسن وکان عمر یقول: لولا علی لهلک عمر»؛(۱) «عمر همیشه به خدا پناه می برد از این که مشکلی علمی برای او پدید آید، در حالی که ابوالحسن [امام علی علیه السلام در آن وقت حاضر نباشد. و همیشه می گفت: اگر علی نبود عمر هلاک شده بود.»

۲ - اعتراف عبدالله بن مسعود

او می گوید: «انّ القرآن انزل علی سبعة احرف، ما منها حرف الّا له ظهر و بطن، وانّ علی بن ابی طالب عنده علم الظاهر و الباطن»؛(۲) «همانا قرآن بر هفت حرف نازل شد هیچ حرفی از آن هفت حرف نیست جز آن که برای آن ظاهر و باطنی است و نزد علی بن ابی طالب علم ظاهر و باطن است.»

و نیز از او نقل شده که گفت: «انّ اقصى اهل المدینه علی بن ابی طالب»؛(۳) «همانا علی بن ابی طالب در قضاوت از تمام اهل مدینه برتر است.»

و نیز از او روایت شده که گفت: «اعلم اهل المدینه بالفرائض علی بن ابی طالب»؛(۴) «داناترین اهل مدینه به فرایض علی بن ابی طالب است.»

۳ - اعتراف ابن عباس

از ابن عباس نقل شده که گفت: «واللّه لقد اعطی علی بن ابی طالب تسعه اعشار العلم، و ایم اللّه لقد شارککم فی العشر العاشر»؛(۵) «به خدا سوگند به علی بن ابی طالب نه دهم علم داده شد، و سوگند به خدا که به طور حتم با شما در آن یک دهم علی نیز شریک است.»

۴ - اعتراف عایشه

از عایشه نقل شده که گفت: «اما انه اعلم الناس بالسنه»؛(۶) «آگاه باشید که علی داناترین مردم به سنت است.»

ص: ۳۷۱

۱- ۱۳۵۷. الاستیعاب، ج ۳، ص ۳۹؛ الرياض النضرة، ج ۲، ص ۱۹۴.

۲- ۱۳۵۸. حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۵.

۳- ۱۳۵۹. تاریخ ابن عساکر، ج ۳۸، ص ۲۴.

۴- ۱۳۶۰. الغدیر، ج ۳، ص ۹۱.

۵- ۱۳۶۱. الاستیعاب، ج ۳، ص ۴۰.

۶- ۱۳۶۲. همان، ج ۲، ص ۴۶۲.

۵ - اعتراف خزیمه بن ثابت

اسود بن یزید نخعی می گوید: چون با علی بن ابی طالب بر منبر رسول خدا صلی الله علیه وآله بیعت شد خزیمه بن ثابت، در حالی که جلو منبر حضرت ایستاده بود گفت:

إذا نحن بايعنا علياً فحسبنا

ابوحسن مما نخاف من الفتن

وجدناه اولی الناس بالناس أنه

اطب قریش بالكتاب وبالسنن (۱)

«چون ما با علی بیعت کردیم ابوالحسن ما را از آنچه از فتنه ها هراسانیم کفایت کرد.

ما او را سزاوارترین مردم به خودشان یافتیم. و به طور حتم او داناترین قریش به قرآن و سنت است.»

۶ - اعتراف عبدالله بن عیاش بن ابی ربیع

ابن عبد البر از او نقل کرده که به پسر خود گفت: «... انّ علیاً علیه السلام کان له ما شئت من ضرر قاطع فی العلم، وکان له البسطه فی العشیره، والقدم فی الإسلام، والصهر لرسول الله، والفقہ فی السنه، والنجده فی الحرب، والجود فی الماعون»؛ (۲) «... همانا علی علیه السلام دارای عزمی راسخ در علم و دستی باز در میان عشیره و ثابت قدم در راه اسلام و داماد رسول خدا و آگاه در سنت و شجاع در جنگ و بخشنده در زکات بود.»

۷ - اعتراف معاویه

ابن عبد البر می نویسد: «معاویه آنچه بر او وارد می شد می نوشت تا از علی بن ابی طالب سؤال کند. و چون خبر قتل آن حضرت به او رسید گفت: «ذهب الفقه والعلم بموت ابن ابی طالب»؛ (۳) «فقه و علم به مرگ فرزند ابی طالب رخت بر بست.»

۸ - اعتراف عدّه ای از صحابه

حاکم نیشابوری به سندش از عبدالله بن عباس نقل کرده که گفت: «کنا نتحدّث انّ اقصی اهل المدینه علی بن ابی طالب»؛ (۴) «ما چنین می گفتیم که علی بن ابی طالب در قضاوت برترین اهل مدینه است.»

ص: ۳۷۲

٢-١٣٦٤. الاستيعاب، ج ٢، ص ٤٦٣.

٣-١٣٦٥. همان.

٤-١٣٦٦. مستدرک حاکم، ج ٣، ص ١٣٥.

حاکم نیشابوری همچنین به سند از ابوالطفیل نقل کرده که گفت: امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه را بر روی منبر مشاهده کردم که می فرمود: «سلونی قبل ان لا تسألونی، ولن تسألونی بعدی مثلی»؛^(۱) «از من سؤال کنید قبل از آن که نتوانید سؤال کنید و هرگز از مثل من بعد از من سؤال نخواهید کرد.» ابن کوا در آن هنگام بلند شد و گفت: ای امیرالمؤمنین! «الذاریات ذرواً» چیست؟ حضرت فرمود: باده‌ها. او گفت: «الحمائل وقرأ» چیست؟ حضرت فرمود: ابرها. گفت: «الجاریات یشراً» چیست؟ حضرت فرمود: کشتی‌ها. گفت: «المقسمات أمراً» چیست؟ حضرت فرمود: ملائکه. گفت: آن کسانی که نعمت خدا را تبدیل به کفران کرده و قوم خود را به خانه بدبختی جهنم کشاندند کیانند؟ حضرت فرمود: منافقین قریش.^(۲)

و نیز از حضرت علیه السلام نقل شده که فرمود: «والله ما نزلت آیه الا وقد علمت فیم أنزلت واین أنزلت، ان ربی وهب لی قلباً عقولاً ولساناً سؤولاً»؛^(۳) «به خدا سوگند! هیچ آیه ای نازل نشد جز آن که می دانم که درباره چه موضوعی نازل شده و کجا نازل گشته است. همانا پروردگارم به من قلبی درک کننده و زبانی سؤال کننده عطا کرده است.»

۱۰ - اقرار امام حسن علیه السلام

ابونعیم اصفهانی به سندش از هبیره بن مریم نقل کرده که گفت: حسن بن علی علیه السلام بعد از شهادت حضرت علی علیه السلام ایستاد و بر مردم خطبه خواند و در ضمن خطبه فرمود: «لقد فارقکم رجل بالأمس لم یسبقه الا ولون ولایدرکه الآخرون بعلم»؛^(۴) «به طور حتم دیروز کسی از بین شما رفت که پیشینیان بر او سبقت نگرفته و آیندگان او را در علم درک نخواهند کرد.»

اعتراف تابعین به اعلیت امام علی علیه السلام

اشاره

در بین تابعین نیز افرادی بوده اند که به اعلیت حضرت علی علیه السلام گواهی داده اند که

ص: ۳۷۳

۱- ۱۳۶۷. مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۴۶۶.

۲- ۱۳۶۸. مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۴۶۶.

۳- ۱۳۶۹. حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۷.

۴- ۱۳۷۰. همان، ص ۶۵.

از آن جمله عبادتند از:

۱ - سعید بن مسیب

دولابی در «الکنی و الاسماء» به سندش از سعید بن مسیب نقل کرده که گفت: «ما کان احد بعد رسول الله صلی الله علیه وآله اعلم من علی بن ابی طالب»؛ (۱) «بعد از رسول خدا کسی داناتر از علی بن ابی طالب نبوده است.»

و نیز از او نقل شده که گفت: «ما کان احد من الناس یقول: سلونی غیر علی بن ابی طالب»؛ (۲) «هیچ کس به جز علی بن ابی طالب نبود که بگوید: از هر چه می خواهید از من سؤال کنید.»

۲ - عطاء

عبدالملک بن ابی سلیمان می گوید: به عطا گفتم: «أکان فی اصحاب محمد صلی الله علیه وآله أحد أعلم من علی بن ابی طالب؟ قال: لا والله ما أعلمه»؛ (۳) «آیا در میان اصحاب محمد صلی الله علیه وآله کسی داناتر از علی بن ابی طالب بوده است؟ گفت: هرگز، به خدا سوگند من چنین کسی را نمی شناسم.»

۳ - مغیره بن مقسم

ابن عبدالبر به سند خود از اسماعیل بن ابی خالد نقل کرده که گفت: مغیره بن مقسم به خدا قسم یاد کرد که علی در قضاوت هایی که کرده هرگز خطا نکرده است»؛ (۴)

دلالت حدیث

دلالت حدیث

از حدیث «مدینه علم» نکاتی استفاده می شود که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - اعلمیت امام علی علیه السلام

حدیث شریف، دلالت بر اعلمیت امام علی علیه السلام داشته و در نتیجه دلالت بر افضلیت آن حضرت دارد. و شکی نیست که افضل مستحقّ مقام امامت است.

ص: ۳۷۴

۱- ۱۳۷۱. الکنی و الاسماء، ج ۱، ص ۱۹۷.

۲- ۱۳۷۲. الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۱۰۲، چاپ قاهره.

۳-۱۳۷۳. الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۱۰۴.

۴-۱۳۷۴. همان، ص ۱۱۰۲.

۲ - عصمت امام علی علیه السلام

از آنجا که امام علی علیه السلام دروازه علم پیامبر صلی الله علیه وآله است و به طور حتم انسان از این دروازه به علم پیامبر صلی الله علیه وآله که همان علم حقیقی است می رسد، پس آنچه نزد امام علی علیه السلام است هرگز خطا و اشتباه نیست و در نتیجه آن حضرت از مقام عصمت برخوردار است.

۳ - امام علی علیه السلام واسطه برای رسیدن به علوم پیامبر صلی الله علیه وآله

از این حدیث شریف استفاده می شود که هر کس می خواهد به علوم پیامبر صلی الله علیه وآله برسد، واسطه اش امام علی علیه السلام است و تنها از راه امام علی علیه السلام به آب گوارای علوم پیامبر صلی الله علیه وآله می توان رسید. و این معنا به نوبه خود فضیلتی بس عظیم است.

۴ - امام علی علیه السلام حافظ علوم رسول خدا صلی الله علیه وآله

از این حدیث نیز استفاده می شود که امام علی علیه السلام حافظ و خزینه دار علوم رسول خدا صلی الله علیه وآله است، و این معنا به تنهایی دلالت بر افضلیت حضرت بر سایر اصحاب دارد؛ همان گونه که ابن طلحه به آن تصریح کرده است. او می گوید: «کان معنی الحدیث أنّ علیاً حافظ العلم والحکمه، فلا يتطرق إليهما ضیاع ولا یخشی علیها ذهاب، فوصف علیاً بأنه حافظ العلم والحکمه، ویکفی علیاً علوّاً فی مقام العلم والفضیله ان جعله رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله حافظاً للعلم والحکمه»؛ «معنای حدیث آن است که علی علیه السلام حافظ علم و حکمت است و هیچ گاه علم و حکمت او ضایع نمی شود و هرگز خوف از به هدر رفتن علم در او نمی رود. پیامبر صلی الله علیه وآله او را به این دو صفت توصیف کرد، و بس است علی علیه السلام را از حیث علم و فضیلت این که رسول خدا صلی الله علیه وآله او را حافظ علم و حکمت قرار داده است».^(۱)

۵ - وجوب رجوع به امام علی علیه السلام

و نیز از جمله مطالبی که از حدیث استفاده می شود این است که بر هر مسلمانی

ص: ۳۷۵

واجب است که به علم امام علی علیه السلام رجوع کند؛ همان گونه که واجب است به علم رسول خدا صلی الله علیه وآله رجوع نماید؛ زیرا او باب شهر علم پیامبر صلی الله علیه وآله است. و لذا پیامبر - مطابق برخی از روایات - فرمود: «هر کس که می خواهد به شهر علم پیامبر برسد باید از دروازه آن که علم علی است وارد شود». و قرآن نیز می فرماید: «وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا»؛^(۱) «خانه ها را از درهای آن وارد شوید».

شواهد متنی حدیث «مدینه علم»

شواهد متنی حدیث «مدینه علم»

حدیث «مدینه علم» شواهدی از حیث متن دارد که به برخی از آن ها اشاره می کنیم.

۱ - حدیث «انا دار الحکمه و علی بابها»

این حدیث را اهل سنت نقل کرده و پنجاه و نه نفر از ایشان آن را از مسلمات دانسته اند؛ امثال:

- احمد بن حنبل. ^(۲)

- ابو عیسیٰ ترمذی. ^(۳)

- ابونعیم الاصفهانی. ^(۴)

- ابن المغازلی. ^(۵)

- سبط بن الجوزی. ^(۶)

- ابو عبدالله گنجی شافعی. ^(۷)

- محبّ الدین طبری. ^(۸)

- صدرالدین حمّوئی. ^(۹)

ص: ۳۷۶

۱- ۱۳۷۶. سوره بقره، آیه ۱۸۹.

۲- ۱۳۷۷. المناقب، بنا بر نقل تفریح الأحاب، ص ۳۵۰.

۳- ۱۳۷۸. الجامع الصحیح، ج ۵، ص ۵۹۶، ح ۳۷۲۳.

۴- ۱۳۷۹. حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۴.

٥- ١٣٨٠. مناقب علي بن ابي طالب عليه السلام، ص ٨٦ و٨٧.

٦- ١٣٨١. تذكرة الخواص، ص ٤٨.

٧- ١٣٨٢. كفاية الطالب، ص ١١٨ و١١٩.

٨- ١٣٨٣. رياض النضره، ج ٢، ص ٢٥٥.

٩- ١٣٨٤. فرائد السمطين، ج ١، ص ٩٩.

- جلال الدین سیوطی. (۱)

- ابن حجر مکی. (۲)

- متقی هندی. (۳)

- عبدالرؤف مناوی. (۴)

...

۲ - حدیث «أنا مدینه الحکمه و علی بابها»

این متن از حدیث را نیز دوازده نفر از علمای اهل سنت روایت کرده و آن را از مسلمات برشمرده اند؛ امثال:

- ابونعیم اصفهانی. (۵)

- خطیب بغدادی. (۶)

- عبدالرؤف مناوی. (۷)

- قندوزی بلخی. (۸)

...

۳ - حدیث «أنا دار العلم و علی بابها»

این حدیث را شش نفر از علمای اهل سنت نقل کرده اند؛ امثال:

- محب الدین طبری. (۹)

- ملا علی قاری. (۱۰)

...

۴ - حدیث «أنا میزان العلم و علی کفّاه»

این حدیث را چهار نفر از علمای اهل سنت نقل کرده اند؛ امثال:

- ١- ١٣٨٥. الجامع الصغير، ج ١، ص ١٠٨.
- ٢- ١٣٨٦. صواعق المحرقة، ص ٧٣.
- ٣- ١٣٨٧. كنز العمال، ج ١٢، ص ٢٠١.
- ٤- ١٣٨٨. فيض القدير، ج ٣، ص ٤٦.
- ٥- ١٣٨٩. حليه الاولياء، ج ١، ص ٦١.
- ٦- ١٣٩٠. تاريخ بغداد، ج ١١، ص ٢٠٤.
- ٧- ١٣٩١. فيض القدير، ج ٣، ص ٤٦.
- ٨- ١٣٩٢. ينابيع الموده، ص ١٣٠.
- ٩- ١٣٩٣. ذخائر العقبى، ص ٧٧.
- ١٠- ١٣٩٤. المرقاه فى شرح المشكاه، ج ٥، ص ٥٧٨.

- ابوشجاع دیلمی.

- سید علی بن شهاب الدین همدانی.

- قندوزی بلخی.

شواهد مضمونی حدیث «مدینه علم»

در بین احادیث نبوی، شواهدی مضمونی نیز برای حدیث «مدینه علم» یافت می شود که برخی از آن ها عبارتند از:

۱ - پیامبر صلی الله علیه و آله به فاطمه زهرا علیها السلام فرمود: «زوّجتک خیر اُمّتی، اعلمهم علماً و افضلهم حِلماً و اولهم سلماً»؛ (۱) «من تو را به ازدواج بهترین افراد اُمّت در آوردم، او که از حیث علم بر دیگران برتری داشته و از حیث حلم افضل آنان است، و اول کسی است که اسلام اختیار نموده است.»

۲ - و نیز درباره امام علی علیه السلام فرمود: «اعلم اُمّتی من بعدی علی بن ابی طالب»؛ (۲)

۳ - و نیز فرمود: «علی عیبه علمی»؛ (۳) «علی علیه السلام صندوق علم من است.»

۴ - و فرمود: «قسمت الحکمه عشره اجزاء، فأعطی علی تسعه اجزاء و الناس جزاً واحداً»؛ (۴) «حکمت به ده جزء تقسیم شد، به علی علیه السلام نه جزء آن داده شد و یک جزء دیگر آن بین مردم تقسیم گشت.»

۵ - و نیز فرمود: «اعلم اُمّتی بالسنة و القضاء بعدی علی بن ابی طالب»؛ (۵) «داناترین امت من به سنت و قضاوت بعد از من علی بن ابی طالب است.»

۶ - عایشه می گفت: «علی أعلم الناس بالسنة»؛ «علی علیه السلام داناترین مردم به سنت است»؛ (۶)

ص: ۳۷۸

۱- ۱۳۹۵. مسند احمد، ج ۵، ص ۲۶؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۱ و ۱۱۴.

۲- ۱۳۹۶. کنز العمال، ج ۶، ص ۱۵۳.

۳- ۱۳۹۷. همان؛ تاریخ بغداد، ج ۴، ص ۱۵۸.

۴- ۱۳۹۸. حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۵.

۵- ۱۳۹۹. کفایه الطالب، ص ۱۹۰.

۶- ۱۴۰۰. صواعق المحرقة، ص ۷۶؛ الرياض النضرة، ج ۲، ص ۱۹۳.

ابن حجر هیتمی مکی در صدد مناقشه حدیث برآمده و مضمون آن را در شأن ابوبکر و عمر و عثمان نیز آورده است. او از کتاب «فردوس» این گونه نقل می کند: «أنا مدينة العلم و ابوبکر اساسها و عمر حیطانها و عثمان سقفها و علی بابها»؛ (۱) «من شهر علم، و ابوبکر اساس آن، و دیوارهای آن و عثمان سقف آن و علی دروازه آن است.»

پاسخ:

اولاً: هیچ کس شک در ضعف این روایت ندارد. و حتی خود ابن حجر با وجود آن که این حدیث را در «صواعق المحرقة» نقل کرده ولی در کتاب «الفتاوی الحدیثیه» آن را تضعیف نموده است. (۲)

عجولی در «کشف الخفاء» می گوید: «دیلمی این حدیث را بدون سند و به طور مرفوع از ابن مسعود نقل کرده است.» (۳)

سید محمد درویش می گوید: «حدیث "انا مدينة العلم و ابوبکر اساسها و عمر حیطانها" سزاوار نیست که در کتب علم نوشته شود؛ خصوصاً از ابن حجر هیتمی...» (۴)

ذهبی در ترجمه اسماعیل بن علی بن مثنی استرآبادی، واعظ کذاب می گوید: «او هنگامی در دمشق مردم را موعظه می کرد. شخصی به نزد او آمد و از او درباره حدیث "انا مدينة العلم و علی بابها" پرسید؟ او گفت: این مختصر حدیث است و اصل آن این گونه می باشد: "انا مدينة العلم و ابوبکر اساسها و عمر حیطانها و عثمان سقفها و علی بابها" مردم از او خواستند تا سند خود را در این حدیث ذکر کند، او گفت: بعداً می گویم.» (۵)

ص: ۳۷۹

۱- ۱۴۰۱. صواعق المحرقة، ص ۳۴.

۲- ۱۴۰۲. الفتاوی الحدیثیه، ص ۲۶۹.

۳- ۱۴۰۳. کشف الخفاء، ج ۱، ص ۲۰۴؛ الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۱، ص ۴۳، ص ۱۰۵.

۴- ۱۴۰۴. اسنی المطالب، ص ۱۳۷، ح ۳۹۱.

۵- ۱۴۰۵. لسان المیزان، ج ۱، ص ۴۲۲.

ثانیاً: اسماعیل بن علی بن مثنی استرآبادی به تصریح ذهبی کذاب است. و سعمعانی در کتاب «الانساب» در شرح حال او می گوید: «او کذاب فرزند کذاب است».(۱)

نخشی می گفت: اسماعیل قصه های دروغین می گفت و در صورتش سیمای پرهیزگاران نبود. بر ابی نصر سجزی در مکه وارد شدم و درباره اسماعیل از او سؤال نمودم؟ گفت: او کذاب فرزند کذاب است. هرگز از او حدیث نوشته نمی شود و برای او کرامتی نیست.(۲)

ثالثاً: تعبیری که در این حدیث آمده هیچ قابل مقایسه با تعبیراتی که برای دیگران آمده نیست؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله برای امام علی علیه السلام تعبیر به «باب علم خود» می کند، و این به نوبه خود دلالت بر این دارد که تنها راه استفاده از علوم پیامبر صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب علیه السلام است. و پر واضح است که مقصود از این که: امام علی علیه السلام دروازه علم پیامبر صلی الله علیه و آله است این نیست که تنها نزد او رفت و آمد کنیم، بلکه مراد آن است که نزد او آمده و علم رسول خدا صلی الله علیه و آله را از او گرفته و به آن عمل نماییم.

رابعاً: مدینه به معنای شهر است و به فرض که شهر اساس و دیوار داشته باشد ولی هرگز سقف ندارد. و لذا متن آن دلالت بر جعلی بودن آن است.

آری، این دأب اهل سنت است. هنگامی که تنها در آن نام حضرت علی علیه السلام است در صدد تضعیف آن بر می آیند، ولی هنگامی که آن سه خلیفه را نیز به حدیث اضافه می کنند در صدد سنددار کردن آن برآمده و حدیث را تصحیح می کنند!!

معارض دوم

برخی حدیث دیگری را که در شأن ابوبکر جعل شده به عنوان معارض حدیث «مدینه علم» قرار داده اند. اهل سنت به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده اند که فرمود: «خداوند هیچ چیزی را در سینه من نریخت جز آن که همان ها را در سینه ابوبکر ریختم».

ص: ۳۸۰

۱- ۱۴۰۶. الانساب، ترجمه اسماعیلی بن علی بن مثنی.

۲- ۱۴۰۷. فتح الملک العلی، ص ۱۵۶، به نقل از او.

لکن این حدیث از جهاتی مخدوش است:

۱ - از این حدیث به دست می آید که ابوبکر با رسول خدا صلی الله علیه و آله در علم مساوی هستند، در حالی که هیچ کس چنین ادعایی نکرده است.

۲ - از این حدیث استفاده می شود که ابوبکر حامل جمیع علوم پیامبر بوده، در حالی که می دانیم وی به بسیاری از احکام جاهل بوده است.

۳ - ابن جوزی می گوید: «... عواماً از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کنند که فرمود: "ما صبَّ الله فی صدری..."، ولی ما برای آن اثری نه در بین روایات صحیح و نه موضوعه نیافتیم و لذا بحث از آن بی فایده است» (۱).

و محمد طاهر گجراتی فتنی نیز تصریح به جعل این حدیث کرده است (۲).

معارض سوم

برخی مدعی شده اند که حدیث «مدینه علم» با حدیثی دیگر معارض است که از پیامبر نقل شده که فرمود: «اگر بعد از من قرار بود کسی نبی باشد همانا عمر است!»

پاسخ:

۱ - خلافتی بین مسلمین نیست که عمر بن خطاب بخشی زیاد از عمر خود را در شرک و بت پرستی گذرانده است، و این مطلبی است که به طور متواتر به اثبات رسیده و احتیاج به استدلال و برهان ندارد. حال چگونه ممکن است که کسی با این وضعیت قابلیت نبوت را داشته باشد.

۲ - مسلمانان اتفاق دارند بر این که عمر معصوم نبوده است، حال کسی که از مقام عصمت برخوردار نیست چگونه می تواند از قابلیت نبوت برخوردار باشد.

۳ - از این حدیث، افضلیت عمر بر ابوبکر استفاده می شود، در حالی که اهل سنت این مطلب را قبول نداشته و ابوبکر را مقدم کردند.

۴ - حدیث از حیث سند ضعیف است. ترمذی بعد از نقل این حدیث می گوید:

ص: ۳۸۱

۱- ۱۴۰۸. الموضوعات، ابن جوزی، ج ۱، ص ۳۱۹.

۲- ۱۴۰۹. تذکره الموضوعات، ص ۹۳.

«هذا حديث غريب لانعرفه الا من حديث مشرح بن هاعان»؛^(۱) «این حدیث غریبی است که تنها از مشرح بن هاعان نقل شده است». و مشرح از ضعفای محدثین به حساب می آید. ابن جوزی او را در بین ضعفا و متروکین آورده و می گوید: «مشرح بن هاعان مغفیری مصری، قابل احتجاج نیست».^(۲)

ابن حبان می گوید: او از عقبه روایات منکری را نقل می کند که قابل متابعت نیست. و عقیلی در ترجمه او آورده که او با حجاج به مکه آمد و منجیقی به طرف کعبه بست.^(۳)

در سند این حدیث «بکر بن عمرو» وجود دارد که او نیز مورد طعن و جرح از ناحیه رجالیون اهل سنت واقع شده است.

ابن حجر از ابن قطان نقل می کند که ما از عدالت او اطلاعی نداریم.^(۴)

و لذا ابن حجر عسقلانی در مقدمه «فتح الباری» او را از جمله افرادی به حساب می آورد که در رجال بخاری مورد طعن واقع شده اند.

نقد اشکالات بر حدیث «مدینه علم»

نقد اشکالات بر حدیث «مدینه علم»

ابن تیمیه و دیگران در مورد حدیث «مدینه علم» اشکالاتی دارند که یکی پس از دیگری آن ها را نقل کرده و مورد مناقشه قرار خواهیم داد:

اشکال اول: حکم به ضعف حدیث

حدیث «مدینه علم» ضعیف و سست است، و لذا از جعلیات به حساب می آید، گرچه ترمذی آن را نقل کرده است.^(۵)

پاسخ:

اولاً: سابقاً اشاره کردیم به این که حدیث صحیح بوده و از استفاضه و شهرت برخوردار است، بلکه حتی می توان ادعای تواتر آن را نمود. و یحیی بن معین و دیگران آن را تصحیح کرده اند.

ص: ۳۸۲

۱- ۱۴۱۰. صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۱۹.

۲- ۱۴۱۱. الموضوعات، ج ۱، ص ۳۲۱.

۳- ۱۴۱۲. میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۱۱۷.

۴- ۱۴۱۳. تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۴۸۶.

مزی و عسقلانی در ترجمه اباصلت عبدالسلام بن صالح هروی، از قاسم بن عبدالرحمن انباری، و او از اباصلت هروی، و او از ابو معاویه، و او از اعمش، از مجاهد از ابن عباس نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «انا مدینه العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیأت بابها». آن گاه قاسم می گوید: از یحیی بن معین درباره این حدیث سؤال کردم، گفت: صحیح است. (۱)

سیوطی می گوید: خطیب در تاریخش از یحیی بن معین نقل کرده که از او درباره حدیث ابن عباس (حدیث مدینه علم) سؤال شد؟ گفت: این حدیث صحیح است. (۲)

این مضمون از مناوی نیز نقل شده است. (۳)

شوکانی در مقام جواب به مناقشه در «حدیث مدینه علم» می گوید: «از یحیی بن معین درباره این حدیث سؤال شد، او گفت: صحیح است». (۴)

ترجمه یحیی بن معین

و اما این که یحیی بن معین کیست؟ عموم علمای اهل سنت او را توثیق کرده اند: نووی در ترجمه او می گوید: «او امام اهل حدیث در زمان خود و مورد اعتماد در حدیث است... و بر امامت و توثیق و حفظ و جلالت و پیشتازی او و تخصصش در علم حدیث اتفاق است...». (۵)

ابن خلکان او را حافظ مشهور، امام، عالم، حافظ و متقن معرفی کرده است، او از صاحبان جرح و تعدیل بوده که بزرگان ائمه حدیث؛ امثال بخاری و مسلم و ابوداود از او روایت کرده اند. (۶)

ذهبی می گوید: «یحیی بن معین؛ او امام، حافظ، فهیم، شیخ محدثین و... است. ابن ابی حاتم می گوید: از پدرم درباره یحیی سؤال شد؟ گفت: او امام است. نسائی گفته: ابوزکریا - یحیی بن معین - یکی از امامان در حدیث و ثقه مأمون است. (۷)

ص: ۳۸۳

۱- ۱۴۱۵. تهذیب الکمال، ترجمه اباصلت؛ تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۳۱۹.

۲- ۱۴۱۶. جمع الجوامع.

۳- ۱۴۱۷. فیض القدر، ج ۳، ص ۴۷.

۴- ۱۴۱۸. الفوائد المجموعه، شوکانی، ص ۳۴۹.

۵- ۱۴۱۹. تهذیب الاسماء و اللغات، ج ۱، ص ۱۵۶.

۶- ۱۴۲۰. وفيات الاعیان، ج ۶، ص ۱۳۹.

۷- ۱۴۲۱. سیر اعلام النبلاء، ترجمه یحیی بن معین.

ذهبی نیز در کتاب «تذکره الحفاظ»، (۱) «العبر فی خبر من غیر» (۲) و «الکاشف» (۳) او را توثیق کرده و شدیداً مورد مدح و ستایش قرار داده است.

جالب توجه این که یحیی بن معین کسی است که خود ابن تیمیه اعتراف به جلالت قدر و بزرگی منزلت و مقام علمی او داشته است، و لذا او را مرجع در تمیز بین صدق و کذب راوی برشمرده است. (۴)

ولی تعجب اینجا است که چگونه به تصحیح «حدیث مدینه علم» از ناحیه یحیی بن معین توجهی نکرده است.

ابن تیمیه در جایی دیگر از کتابش یحیی بن معین را از جمله امامان اهل سنت برشمرده که دارای خبرویت و شناخت تامی به اقوال پیامبر و احوال صحابه و تابعین و تابعین تابعین که از آن ها علم و حدیث نقل شده، دانسته است... (۵)

و نیز در جایی دیگر می گوید: «یحیی بن معین از جمله کسانی است که خبرویت او کامل شد و معرفت زیادی به حال پیامبر صلی الله علیه و آله و حدیث او دارد، و لذا هر چه را که تصحیح کرده، درست است، و باید در امر تمیز بین صدق و کذب حدیث نسبت به آرای او تسلیم بود». (۶)

و نیز از روایان حدیث «مدینه علم» احمد بن حنبل است. او کسی است که ابن تیمیه در شأن او گفته: «او از غیر ثقه نزد خودش روایت نقل نمی کند. او هرگز روایتی را که می داند از کذاب است، روایت نمی کند. و روایات کذابین را که معروف به تعمّد در کذبند هرگز نقل نمی کند». (۷)

ثانیاً: ابن تیمیه در کلماتش اعتراف دارد به این که ترمذی حدیث «مدینه علم» را نقل کرده است.

ص: ۳۸۴

۱- ۱۴۲۲. تذکره الحفاظ، ج ۲، ص ۴۲۹.

۲- ۱۴۲۳. العبر فی خبر من غیر، ترجمه یحیی بن معین.

۳- ۱۴۲۴. الکاشف، ج ۲، ص ۳۵۸.

۴- ۱۴۲۵. منهاج السنه، ج ۴، ص ۱۰.

۵- ۱۴۲۶. منهاج السنه، ج ۴، ص ۸۴.

۶- ۱۴۲۷. همان، ج ۴، ص ۲۵۲.

۷- ۱۴۲۸. همان، ج ۴، ص ۱۵.

ترمذی کسی است که کتاب «الجامع الصحیح» او از صحاح سته نزد اهل سنت به حساب می آید، و لذا کتاب او را بسیار مورد مدح و ستایش قرار داده اند، خود ابن تیمیه نیز در مواضع بسیاری از کتابش به احادیث ترمذی اعتماد کرده است. (۱)

ثالثاً: از جمله کسانی که حدیث «مدینه علم» را نقل کرده و آن را تصحیح نموده است، ابوجعفر محمد بن جریر طبری است. او این حدیث را در کتاب «تهذیب الآثار» نقل کرده و بعد از اثبات آن حکم به صحّتش نموده است، همان گونه که سیوطی در «جمع الجوامع» به آن اشاره نموده است.

محمد بن جریر طبری کسی است که ابن تیمیه علما را امر به رجوع به او و امثال او در فراگیری سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و تحقیق مناظ احکام و تنقیح و تفریع احکام نموده است... و حتی او را از امامان معصوم از اهل بیت نیز اعلم دانسته است.

رابعاً: از جمله کسانی که حدیث «مدینه علم» را نقل کرده و آن را تصحیح نموده است حاکم نیشابوری است.

اشکال دوّم: جعلی بودن حدیث

ابن جوزی بعد از نقل حدیث «مدینه علم» اکثر طرق آن موضوع می داند. (۲)

پاسخ:

تعجب است که چگونه ابن تیمیه به تضعیفات ابن جوزی تمسک کرده، در حالی که او و کتابش به نام «الموضوعات» نزد بزرگان علمای اهل سنت از درجه اعتبار ساقط است. ولی به تصحیح یحیی بن معین توجهی نکرده است.

از جمله کسانی که او را در جرح و تعدیل تضعیف کرده و او را متخصص و قابل برای این کار ندانسته اند سیوطی در «طبقات الحفاظ» (۳) و «اللاکلی المصنوعه» (۴) و ابن کثیر در «الباعث الحثیث» (۵) است.

ص: ۳۸۵

۱- ۱۴۲۹. منهاج السنه، ج ۴، ص ۲۳۸.

۲- ۱۴۳۰. منهاج السنه، ج ۴، ص ۱۳۸.

۳- ۱۴۳۱. طبقات الحفاظ، ص ۴۷۸.

۴- ۱۴۳۲. اللاکلی المصنوعه، ج ۱، ص ۲.

۵- ۱۴۳۳. الباعث الحثیث، ص ۷۵.

اشکال سوّم: تشیع اباصلت هروی

یکی از جهاتی که در سند حدیث «مدینه علم» اشکال شده است این است که راوی آن عبدالسلام بن صالح (اباصلت هروی) است، که معروف به تشیع می باشد، و لذا روایت او مورد قبول واقع نشده است.

پاسخ:

در بحث ضرورت عمل به روایات اهل بیت علیهم السلام که در کتب شیعه آمده، به پاسخ این اشکال پرداخته ایم و اثبات نموده ایم که حتی به نظر علمای اهل سنت تشیع راوی مضرّ به روایات او نیست.

اشکال چهارم: اباصلت منکر الحدیث است

از جمله اشکالات بر سند حدیث «مدینه علم» این است که راوی آن یعنی اباصلت هروی کسی است که از او احادیث منکر نقل شده است.

پاسخ:

اولاً: این اتهام نسبت به او صحیح به نظر نمی رسد؛ زیرا او فردی ثقه، صالح، مأمون و صادق است. و می دانیم که اعتماد در شناخت صدق راوی و ضابط بودن او بر امتحان احادیث و جست و جو کردن روایات اوست که اگر موافق با روایات ثقات است و با عقل مخالفت ندارد و نیز با روایات متواتر معارض نیست، به دست می آید که او در حدیثش صادق و ضابط است.

مسلم در مقدمه صحیح خود می گوید: «علامت حدیث منکر در حدیث محدّث آن است که هر روایت او را به روایت دیگران از اهل حفظ و رضا عرضه بداری، روایت او با روایت آنان مخالفت داشته یا با آن ها موافق نیست. اگر غالب احادیث یک راوی چنین است، او مهجور الحدیث بوده و روایاتش مورد قبول نیست و به آن عمل نمی شود».^(۱)

ص: ۳۸۶

ذهبی در ترجمه ابن ابی حاتم می گوید: «علما روایات راوی را پیگیری کرده و احادیث او را امتحان می کنند، اگر پاک بود و در آن ها احادیث منکر وجود نداشت و راوی منفرد به آن ها یا اکثر آن ها نبود پی به صدق و ضابط بودن او می برند. و اگر مشاهده کردند که او روایات منکر و غریب نقل می کند نظر و تأمل می کنند: اگر مثل آن روایات یا قوی تر از آن، آن ها را متابعت کرد، حکم به تبرئه راوی و صدق او می نمایند...» (۱).

ثانیاً: جرح راوی و تضعیف او به جهت روایت کردن احادیث جعلی یا منکر از دو راه شناخته می شود یکی این که در نقل احادیث متفرد باشد و دیگری این که احادیثش مخالف با اصول باشد، در حالی که در مورد عبدالسلام بن صالح (اباصلت هروی) این چنین نیست؛ زیرا او در روایاتش متفرد نیست و نیز در بین احادیثش حدیثی که مخالف با اصول باشد وجود ندارد.

ثالثاً: به تعبیر صدیق حسنی مغربی، جهت تضعیف اباصلت هروی چیزی جز ولای او نسبت به اهل بیت علیهم السلام نیست، همان گونه که نسبت به دیگران نیز چنین عادتی دارند... (۲).

رابعاً: بر فرض که اباصلت روایات منکر نقل کرده است، این دلیل بر ضعف او نیست. ذهبی از احمد بن سعید بن سعدان نقل کرده که در حق احمد بن عتاب مروزی گفته که او شیخ صالح است که روایت فضایل و منکر را نقل نموده است. آن گاه در ادامه سخن خود می گوید: «این طور نیست که هر کس روایات منکر را نقل کند ضعیف باشد» (۳).

او نیز از ابن دقیق العید نقل کرده که می گفت: «مجرد نقل روایات منکر از کسی اقتضا نمی کند که روایات او ترک شود مگر آن که در نقل روایات منکر اکتار داشته باشد» (۴).

ص: ۳۸۷

۱- ۱۴۳۵. تذکره الحفاظ، ج ۳، ص ۸۳۱.

۲- ۱۴۳۶. فتح الملک العلی، ص ۱۲۸.

۳- ۱۴۳۷. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۱۸.

۴- ۱۴۳۸. لسان المیزان، ج ۵، ص ۲۰؛ تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۷.

خامساً: گاهی برخی گمان می کنند که یک راوی در حدیثی متفرد است و لذا حدیث او را منکر به حساب می آورند، در حالی که او از این اتهام مبرا است؛ زیرا افراد دیگری نیز این حدیث را نقل کرده و به اصطلاح متابع او بوده اند ولی کسی از آن اطلاع پیدا نکرده است، و اگر مطلع می شدند هرگز او را تضعیف نمی کردند. و این نظایر زیادی دارد.

از باب نمونه: ابوحاتم درباره بیان ابن عمرو می گوید: «او مجهول است و حدیثی که روایت کرده باطل می باشد» (۱). ولی حافظ ابن حجر عسقلانی در مقدمه «فتح الباری» می گوید: «او مجهول نیست و آن حدیث بر عهده او نمی باشد؛ زیرا او متفرد به آن نیست، آن گونه که دارقطنی در "المؤتلف و المختلف" گفته است» (۲).

سادساً: گاهی یک حدیث راوی را منکر و مخالف اصول می دانند، در حالی که چنین نیست؛ زیرا قابل جمع با اصول است ولی برخی از کیفیت جمع بی اطلاعند و لذا حکم به منکر بودن و مخالف اصول بودن آن می کنند، و حال آن که چنین حکمی صحیح نیست مگر در صورتی که جمع بین دو حدیث متعارض ممکن نباشد.

سابعاً: حدیث «مدینه علم» فضیلتی از فضایل امام علی علیه السلام است و می دانیم مجرد این که حدیثی در فضایل امام علی علیه السلام است از اسباب طعن راوی آن نزد اهل سنت است. و لذا گرچه راوی آن شیعه نباشد بلکه از موثق ترین و عادل ترین افراد باشد، او را تضعیف کرده و مورد طعن قرار می دهند، و دلیل ضعف تنها نقل حدیث در فضایل حضرت علی علیه السلام است. و لذا مشاهده می کنیم که به همین جهت جماعتی از حافظان مشهور اهل سنت را تضعیف کرده و آنان را به رفض و تشیع نسبت داده اند؛ زیرا فضایل اهل بیت علیهم السلام و در رأس آن ها امام علی علیه السلام را نقل کرده اند.

از باب نمونه: محمد بن جریر طبری را تضعیف کرده اند؛ زیرا «حدیث موالات» را تصحیح کرده است. و نیز حاکم را به جهت تصحیح «حدیث طبر» و «حدیث موالات» (۳).

ص: ۳۸۸

۱- ۱۴۳۹. الجرح و التعديل، ج ۱، ص ۴۲۵.

۲- ۱۴۴۰. مقدمه فتح الباری، ج ۲، ص ۱۵۵.

۳- ۱۴۴۱. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۰-۱۳۲.

تضعیف نموده اند. و از آنجا که حافظ ابن سقا حدیث طبر را برای مردم قرائت می کرد. هنگام قرائت بر او حمله برده و او را از جایگاهش بلند نموده و موضعش را آب کشیدند.^(۱) و دارقطنی را به تشیع نسبت داده اند؛ چون دیوان سید حمیری را حفظ کرده بود.^(۲) و شافعی را به تشیع نسبت دادند؛ زیرا با شیعه در مسائلی فرعی همچون جهر به بسم الله الرحمن الرحیم و قنوت در صبح و انگشتر به دست راست کردن و دوستی اهل بیت علیهم السلام. و علی بن حسین بن علی مسعودی را تضعیف کرده و حکم به تشیع او نمودند؛ زیرا در کتاب خود «مروج الذهب» امام علی علیه السلام را در همه جهت از دیگران برتر دانسته است. آنجا که می گوید: «اموری که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن استحقاق فضیلت پیدا کرده اند عبارت است از سبقت در ایمان، هجرت، یاری رسول خدا صلی الله علیه و آله قرابت با او، قناعت، جانفشانی در راه رسول خدا، دانش نسبت به کتاب خدا و تنزیل آن، جهاد در راه خدا، ورع، زهد، قضاوت، حکم، عفت و علم. و در همه این امور حضرت علی علیه السلام نصیب وافر و بهره زیادی داشت.»^(۳) با این که تمام این امور حق و ثابت است. در مورد عبدالله بن صالح هروی (اباصلت) نیز امر چنین است، یعنی او را به جهت نقل احادیث فضایل امام علی علیه السلام تضعیف نموده اند.

ثامناً: جرح و تضعیف که نسبت به اباصلت وارد شده مبهم است و کسانی که او را تضعیف کرده اند آن را تفسیر نموده و مستند ضعف را ذکر نکرده اند. و می دانیم که اگر جرح مبهم با تعدیل معارضه کند مردود و باطل می باشد و در نتیجه باید به تعدیل عمل کرده و این مطلب مورد اجماع عملی است. و لذا مشاهده می کنیم که افرادی را تضعیف کرده اند و هنگامی که از سبب آن سؤال می کنیم بهانه هایی را می آورند که هیچ ربطی به جرح و تعدیل صحیح ندارد. از باب نمونه: حکم بن زاذان را تضعیف کرده اند و چون از سبب آن سؤال شد در جواب گفته شد: او زیاد سخن می گوید. و عجللی اسحاق بن اسماعیل را تضعیف کرده؛ چون امین بر اموال ایتام بوده است... .

ص: ۳۸۹

۱- ۱۴۴۲. تذکره الحفاظ، ج ۳، ص ۹۶۶.

۲- ۱۴۴۳. همان، ص ۹۹۱؛ تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۳۴.

۳- ۱۴۴۴. مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۹.

و لذا ابن دقیق العید در «شرح الالما» می گوید: «مقتضای قواعد اصول نزد اهلش آن سات که جرح بدون تفسیر قبول نگردد». (۱)

حاکم نیشابوری می گوید: «کسانی که در این کتاب یاد کردم صدقشان نزد من ثابت است؛ زیرا من جرح کسی را بدون بیان و تقلیدی جایز نمی دانم...». (۲)

ذهبی در «میران الاعتدال» ذکر کرده که بخاری ارقم بن شرحبیل را در جمله ضعفا آورده است. آن گاه می گوید: «ابوعبد - بخاری - مستندی به ذکر او در جمله ضعفا نیاورده است. و این در حالی است که ابوزرعه و دیگران او را توثیق نموده اند». (۳)

در مورد اباصلت نیز امر چنین است؛ زیرا کسانی که او را جرح و تضعیف کرده اند سبب آن را ذکر نکرده اند تا ملاحظه شود که این سبب مورد قبول است یا مردود می باشد؛ گرچه قراین و شواهد نشان می دهد که جرح و تضعیف او به جهت تشیع است در جای خود به اثبات رساندیم که تشیع راوی به نفسه از اسباب جرح و تضعیف نیست.

اشکال پنجم: تکذیب متن حدیث

ابن تیمیه می گوید: «کذب از متن این حدیث معلوم است؛ زیرا پیامبر اگر شهر علم است و برای آن یک دروازه است و تنها یک نفر از او علم را تبلیغ کند، امر اسلام فاسد خواهد شد. و لذا مسلمانان اتفاق دارند بر این که نمی شود کسی که از او علم منتشر می شود تنها یک مبلّغ داشته باشد بلکه واجب است که مبلّغان اهل تواتر باشند تا برای افراد غایب علم حاصل شود؛ زیرا خبر واحد مفید علم نیست مگر با قراین، و قراین نیز یا منتفی و یا از بیشتر مردم مخفی است، و با این وضع برای مردم علم به قرآن و سنت های متواتر حاصل نخواهد شد». (۴)

ص: ۳۹۰

۱- ۱۴۴۵. تذکره الحافظ، ج ۴، ص ۱۴۸۱؛ فتح الملک العلی، ص ۱۴۹ به نقل از او.

۲- ۱۴۴۶. مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۷۴.

۳- ۱۴۴۷. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۷۱.

۴- ۱۴۴۸. منهاج السنه، ج ۴، ص ۱۳۸.

اولاً: ممکن است که همین اشکال را کفار نسبت به اسلام و سایر ادیان داشته باشند به این نحو که هر گاه در هر زمان مبلغ از ناحیه خداوند یک نفر است، باعث می شود که امر دین و شرایع فاسد شده و باطل گردد؛ زیرا تبلیغ از ناحیه خداوند باید به واسطه جماعت بسیاری از انبیا باشد تا خبرشان به حدّ تواتر برسد.

ثانیاً: پیامبر به تنهایی برای ابلاغ از جانب خداوند کافی است و به جهت ثبوت حقانیت او احتیاج به مشارکت با دیگری در این امر ندارد. همچنین است در مورد ابلاغ از پیامبر صلی الله علیه و آله به توسط وجود امام امیرالمؤمنین علیه السلام، و لذا احتیاج به کسی که شریک او در ابلاغ باشد نیست؛ زیرا ما قطع به حقانیت او در مورد اخباری که از پیامبر نقل می کند داریم.

ثالثاً: چه کسی گفته که مبلغ از ناحیه پیامبر صلی الله علیه و آله باید افراد کثیری باشند که خبرشان مفید علم از راه تواتر باشد؟ بلکه علمای علم اصول فقه و علم الحدیث از اهل سنت همگی عمل به خبر واحد را واجب می دانند و تنها برخی که قولشان شاذّ است مخالف این نظرند.

رابعاً: در مورد کسی که از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله به جهت تبلیغ از ناحیه او برای امت منصوب است، احتیاج به نصّ یا دلیل است که حقانیت او را به اثبات رساند، و با وجود نصّ یا دلیل، احتیاج به قراین نیست تا این که گفته شود که این قراین یا منتفی است و یا این که از اکثر مردم مخفی است، بلکه خبر این شخص به سبب وجود نصّ بر او مفید علم است. این معنا در مورد امام علی علیه السلام ثابت است.

اشکال ششم: اشکال در عصمت امام علی علیه السلام

ابن تیمیه همچنین می گوید: «و اگر بگویید: این یک نفر معصومی است که علم به خبر او حاصل می شود. در جواب می گوییم: در مرتبه اول باید علم به عصمت او حاصل کنیم، و عصمت او به مجرد خبر خودش ثابت نمی شود؛ زیرا موجب دور است. و به اجماع نیز ثابت نمی شود؛ زیرا اجماعی در مورد عصمت او وجود ندارد.

و نزد امامیه هنگامی اجماع حجت است که در میان آن‌ها امام معصوم باشد. در این صورت بازگشت سخن به اثبات عصمت او به مجرد ادعای خود اوست. در نتیجه اگر عصمت او به حق است باید از راه دیگری غیر از خبر او به اثبات رسد، و اگر برای شهر علم راهی به جز علی نباشد عصمت او و سایر امور دین به اثبات نخواهد رسید» (۱).

پاسخ:

اولاً: از خود حدیث «مدینه علم» استفاده عصمت امام علی علیه السلام شده است. و این حدیث از طرق دیگر غیر از طریق امام علی علیه السلام نیز نقل شده است.

ثانیاً: عصمت امام علی علیه السلام را می‌توان از آیات همچون آیه تطهیر و روایات دیگر همچون حدیث ثقلین نیز به اثبات رسانید.

ثالثاً: مقصود از «مدینه علم» که امام علی علیه السلام دروازه آن است، علم دین و معارف الهی است. پیامبر صلی الله علیه و آله در مرتبه سابق به اصحاب خود گوشزد کرده که خودش شهر علم و امام علی علیه السلام دروازه آن است و هر کس می‌خواهد به معارف الهی به طور عموم برسد باید از راه امام علی علیه السلام وارد شود. این خبر را مردم شنیدند و برای دیگران به طور تواتر نقل کردند. پس باید در مسائل دینی برای رسیدن به سنت واقعی پیامبر صلی الله علیه و آله به امام علی علیه السلام رجوع کرد.

رابعاً: می‌توان عصمت امام علی علیه السلام را به خبر خودش به اثبات رسانید؛ زیرا این خبر او مجرد از قرینه نبوده بلکه مقرون به معجزات آشکار و متواتری بوده که موجب علم به عصمت او شده است، و لذا به این جهت دور نخواهد بود.

خامساً: گرچه نزد امامیه، اجماع به اعتبار دخول معصوم حجت است، ولی یکی از افراد مجمعین شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد عصمت حضرت علی علیه السلام هست و در عصمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله هیچ کس شک ندارد. و نیز در میان مجمعین امام حسن و امام

ص: ۳۹۲

حسین علیهما السلام نیز هست، که عصمت این دو به دلایل قطعی دیگر غیر از اجماع به اثبات رسیده است و نیز از جمله مجمعی سایر ائمه اهل بیت علیهم السلام هستند که عصمت آن ها با ادله قطعی به اثبات رسیده است.

اشکال هفتم: نشر علم بدون واسطه امام علی علیه السلام

ابن تیمیه می گوید: «حدیث (مدینه علم) خلاف چیزی است که به تواتر معلوم است؛ زیرا علم به جمیع شهرهای اسلام از پیامبر صلی الله علیه و آله بدون واسطه علی رسید...» (۱).

پاسخ:

اولاً: بر فرض تسلیم که علم به تمام شهرهای اسلامی از راه غیر امام علی علیه السلام رسیده است، ولی از کجا می تواند اثبات کند که آنچه به مردم رسیده، همان علم و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است؛ زیرا مجرد انتساب علمی به رسول خدا صلی الله علیه و آله ثابت نمی کند که واقعاً علم نبوی است.

ثانیاً: چه کسی گفته که امام علی علیه السلام منشأ انتشار علم در شهرها و بلاد اسلامی نبوده است؟! امام علی علیه السلام کسی بود که بخش عظیمی از عمر مبارک خود را در پست قضاوت در مدینه گذراند و مردم و اصحاب در تمام مشکلات به او مراجعه می کردند.

نووی می گوید: «سؤال بزرگان صحابه از او بود و رجوع آنان به فتاوا و اقوال حضرت در بسیاری از مواضع و مسائل دشوار، مشهور است» (۲).

یکی از شاگردانش به نام عبدالله بن عباس مدّت زمان طولانی در مدینه اقامت داشت و در آن زمان مردم را قرآن تعلیم می داد و علم حضرت را در آن شهر منتشر می ساخت.

ذهبی در ترجمه ابن عباس از اعمش و از ابو وائل نقل می کند که امام علی علیه السلام ابن عباس را عامل خود بر امور حج قرار داد.

او در آن روز خطبه ای ایراد کرد که اگر ترک و روم می شنیدند اسلام اختیار می کردند. آن گاه سوره نور را برای آنان تلاوت نموده و آیات آن را تفسیر نمود» (۳).

ص: ۳۹۳

۱- ۱۴۵۰. منهاج السنه، ج ۴، ص ۱۳۸.

۲- ۱۴۵۱. تهذیب الأسماء و اللغات، ج ۱، ص ۳۴۶.

۳- ۱۴۵۲. تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۳۸.

ابن سعد به سندش از عایشه نقل می کند که نظر به ابن عباس کردم و در حالی که با او جماعتی در شب های حج بودند از او درباره مناسک حج سؤال می شد.

ابو عمرو ابن عبد البر نقل می کند: ما روایت شدیم که عبدالله بن صفوان روزی از کنار خانه عبدالله بن عباس در مکه گذر کرد، دید در آن خانه جماعتی از طالبین فقه مشغول تعلیمند... (۱)

سیوطی از ابن تیمیه نقل می کند که اعلم مردم به تفسیر، اهل مکه اند؛ زیرا آنان اصحاب ابن عباس رضی الله عنه به شمار می آیند... (۲)

و در مورد شام، می دانیم که اعلم و افقه آن دیار ابوالدرداء به حساب می آید. او کسی بود که اخذ علم از عبدالله بن مسعود نموده بود که او نیز از شاگردان امام علی علیه السلام به حساب می آمد.

ذهبی در ترجمه ابوالدرداء می گوید: «او عالم اهل شام و معلم قرآن در آن دیار و فقیه و قاضی آنان بود». (۳)

محبّ الدین طبری از ابو الزعراء و او از عبدالله نقل می کند که گفت: علمای روی زمین سه نفرند: عالمی در شام، و عالمی در حجاز و عالمی در عراق. اما عالم اهل شام ابوالدرداء است... (۴)

در مورد بصره نیز باید بدانیم که امام علی علیه السلام کسی بود که خودش وارد آن شهر شد و خطبه ها و ارشادها و مواعظ بسیاری در آن دیار داشته است. مضافاً به این که مدتی ابن عباس در آن شهر از طرف حضرت، والی بوده که اهل آن از او فقه و تفسیر در آن مدّت فرا گرفته اند.

ذهبی به سندش از ابوبکر نقل کرده که ابن عباس در بصره بر ما وارد شد. و در میان عرب مثل او به لحاظ جسم و علم و بیان و جمال و کمال یافت نمی شد. (۵)

ص: ۳۹۴

۱- ۱۴۵۳. الاستیعاب، ج ۳، ص ۹۳۷.

۲- ۱۴۵۴. الاتقان فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۱۹۰.

۳- ۱۴۵۵. تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۲۴.

۴- ۱۴۵۶. الرياض النضرة، ج ۲، ص ۱۹۹.

۵- ۱۴۵۷. تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۳۸؛ الاصابه، ج ۲، ص ۳۲۲.

ابن حجر می گوید: زبیر به سند خود نقل کرده که ابن عباس، در حالی که امیر بصره بود در ماه رمضان با مردم آن دیار زندگی می کرد. ماه رمضان به سر نیامده بود که آن ها را فقیه نمود. (۱)

در مورد کوفه، امر واضح تر است؛ زیرا امام علی علیه السلام در عصر خلافتش بسیاری از معارف را در آن دیار منتشر ساخت و قبل از ورود خودش به کوفه، عمار بن یاسر و عبدالله بن مسعود در آن دیار به سر می بردند و دین را تبلیغ می کردند و این در حالی است که هر دوی آن ها از مشهورترین و افضل شاگردان امیرالمؤمنین علیه السلام به حساب می آمدند.

و در مورد یمن نیز جای هیچ گونه شک و شبهه ای نیست که حضرت امیرعلیه السلام از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله مکرر به آن دیار سفر کرده و مردم را تربیت دینی نموده بود.

علت واقعی تضعیف فضایل

ابن قتیبه در کتاب «الاختلاف فی اللفظ» به علت واقعی تضعیف فضایل حضرت علی علیه السلام اشاره کرده می گوید: «چون آن ها یعنی علمای اهل سنت غول رافضه را در حقّ علی و تقدیم او به صحابه و ادعای مشارکت او با پیامبر صلی الله علیه و آله در نبوت و علم غیب بر امامان از اولاد او را از آنان مشاهده کردند... و از طرف دیگر مشاهده نمودند که چگونه آنان بهترین سلف را دشنام داده و نسبت به آن ها بغض داشته و تبری می جویند، لذا در صدد مقابله برآمده و در حقّ علی غلو کردند، به این نحو او را تأخیر انداخته و از حقش مرحوم نمودند و در سخنانشان او را ناسزا گفتند، گرچه به ظلم خود نسبت به حضرت تصریح نکردند و با ریختن خونه هایی بدون حق از او و نسبت همکاری دادن به او بر قتل عثمان بر او تعدی کردند. و با جهل خود او را از امامان هدایت بیرون کرده و در زمره امامان فتنه گر داخل نمودند. او را مستوجب اسم

ص: ۳۹۵

خلافت ندانستند؛ زیرا مردم در خلافت او اختلاف داشتند ولی این عنوان را بر یزید قرار دادند چون مردم در او اجماع داشتند و کسانی که یزید را بدون خیر ذکر می کردند متهم ساختند. و بسیاری از محدثان از نقل فضایل او - کرم الله وجهه - یا از اظهار آنچه بر او ثابت است اجتناب کردند، در حالی که تمام این احادیث دارای سندهای صحیح بوده است. و فرزندش حسین علیه السلام را خارجی که وحدت مسلمانان را بر هم زده معرفی کرده و خون او را حلال نمودند. و بین او و اهل شوری یکسان قرار دادند....

و در مقابل مشغول به جمع فضایل جعلی عمرو بن عاص و معاویه شدند و هدف اصلی آنان از این کار تحت الشعاع قرار دادن فضایل علی علیه السلام بود. و هر گاه کسی می گفت: علی برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله و پدر دو سبط رسول، حسن و حسین است چهره ها از غضب برافروخته و چشم ها درهم کشیده و کینه سینه ها تازه می گشت. و نیز هر گاه کسی حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله: «من کنت مولاه فعلی مولاه» و حدیث «انت منی بمنزله هارون من موسی» و امثال آن ها را یاد می کرد، آن ها احادیث جعلی دیگران را می خواند تا از مقام حضرت علی علیه السلام کاسته و حق او را کتمان نمایند.

و این به جهت بغض بود که نسبت به رافضه داشته که به سبب آن با علی علیه السلام کاری کردند که او مستحق آن نبود، و این کار جهل است»^(۱).

این در حالی است که هر آنچه شیعیان در حق حضرت علی علیه السلام می گویند عین حق و حقیقت است و برای آن ادله ای از قرآن و سنت اقامه می کنند، ولی از آنجا که با عقاید آن ها سازگاری ندارد به غلو نسبت می دهند. و این به تصریح برخی از منصفان اهل سنت مهم ترین سبب در تضعیف فضایل حضرت علی علیه السلام است.^(۲)

عبدالله بن احمد بن حنبل از پدرش درباره حضرت علی علیه السلام و معاویه سؤال کرد؟ او در جواب گفت: «بدان ای فرزندم! علی کسی بود که دشمنان بی شماری داشت، آنان هر چه گشتند تا نقص در او بیابند پیدا نکردند، لذا به سراغ کسی رفتند که با او جنگ

ص: ۳۹۶

۱- ۱۴۵۹. الاختلاف فی اللفظ، ابن قتیبه، ص ۴۷ و ۴۸.

۲- ۱۴۶۰. فتح الملک العلی، ص ۱۵۵.

کرده و به قتال برخاسته است و از آن جهت که با علی علیه السلام دشمن بودند در صدد مدح و بزرگ جلوه دادن معاویه برآمدند»^(۱) کسی که چنین وضعیتی دارد چگونه فضایل حضرت علی را قبول کرده یا آن ها را تصحیح می کند، در حالی که قلب های بسیاری از حافظان حدیث را از اهل سنت مملو از بغض حرت علی و اولاد اوعلیهم السلام است.

نقد کلی مخالفان

برخی از علمای اهل سنت در صدد تضعیف حدیث «مدینه علم» برآمده و از دیگران نیز قول به تضعیف را نقل کرده اند؛ از قبیل: یحیی بن معین، ابوحاتم، ابوزرعه، ابن جوزی، ابن عدی، دارقطنی، ذهبی و نووی.

ولی یحیی بن معین همان گونه که قبلاً اشاره شد گرچه این حدیث را به جهت اباصلت تضعیف کرده ولی این حدیث در آخر امر تصحیح نموده است.

ابوحاتم و ابوزرعه معروف به سخت گیری در حدیث و سرعت در حکم به بطلان با کمترین شبهه می باشند همان گونه که ذهبی به این نکته در کتاب «تعجیل المنفعه»^(۲) اشاره کرده است. و لذا چه بسیار احادیث صحیح السند را که این دو تصریح به جعلی بودن آن نموده اند. ابن جوزی مقلد دیگران است و لذا نمی توان او را در زمره حدیث شناسان دانست، و لذا کتاب «الموضوعات» او نزد بزرگان اهل سنت از درجه اعتبار ساقط است.^(۳)

و گفتار ذهبی را درباره احادیث فضایل حضرت علی علیه السلام نمی توان پذیرفت؛ او کسی است که چون چشمش به روایات فضایل حضرت می افتد لرزشی بر بدنش می افتد و غضب سر تا سر وجودش را فرا می گیرد. و چه بسا در بسیاری از مواقع راویان فضایل حضرت را سب و لعن می کند به اتهام این که به اعتقاد خود حدیث جعلی نقل کرده است، ولی هنگامی که با احادیث جعلی در مدح دشمنان اهل بیت علیهم السلام

ص: ۳۹۷

۱- ۱۴۶۱. پیشین.

۲- ۱۴۶۲. تعجیل المنفعه، ص ۶.

۳- ۱۴۶۳. طبقات الحفاظ، ص ۴۷۸؛ اللالی المصنوعه، ج ۱، ص ۲؛ الباعث الحثیث، ص ۷۵.

روبه رو می شود چنین حالتی ندارد. لذا مشاهده می کنیم ذهبی را که در ترجمه عبدالسلام بن صالح ابوصلت هروی او را فردی صالح معرفی می کند جز آن که او شیعه تنیدی است،^(۱) ولی در «تلخیص المستدرک» ذیل حدیث «مدینه علم» می گوید: به خدا سوگند که عبدالله بن صالح ثقه و مورد اعتماد نیست. با این وضع چگونه می توان به جرح و تعدیل او اعتماد نمود. او حتی در ترجمه جعفر بن محمد ضقیه، بعد از نقل حدیث «مدینه علم» آن را متصف به جعل و وضع می نماید.^(۲) کلام ابن عدی و دارقطنی در تضعیف این حدیث مجرد ادعا و بدون دلیل است.

و نووی نیز در حکم به وضع این حدیث از سابقین بر خود تقلید کرده است.

و لذا اگر خودش در طرق آن نظر می نمود و به اجتهاد حدیثی خود عمل می کرد هرگز چنین حکمی نمی نمود؛ زیرا او حکم به صحت احادیثی کرده که در رتبه کمتر از حدیث «مدینه علم» یا مساوی با آن است.^(۳)

ص: ۳۹۸

۱- ۱۴۶۴. میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۱۲۹.

۲- ۱۴۶۵. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۴۱۵.

۳- ۱۴۶۶. المنهاج فی شرح صحیح مسلم، ج ۱، ص ۲۲ و ۲۳.

از جمله احادیثی که دلالت بر مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام و حجیت سنت آنان دارد، حدیث معروف به «سفینه» است.

این حدیث به جهت دلالت قوی و نصوصیتی که دارد، مورد بی توجهی اهل سنت واقع شده و در صدد برآمده اند تا آن را از کار بیندازند. لذا ما در این بحث در صددیم تا از حیث سند و دلالت درباره آن مطالبی را متذکر شویم.

الفاظ حدیث

«حدیث سفینه» را جماعت بسیاری از اهل سنت از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده اند:

۱ - حاکم نیشابوری به سند خود از حنش کنانی نقل می کند که از ابوذر، در حالی که در کعبه را گرفته بود، شنیدم که گفت: «ایها الناس! من عرفنی فأنا من عرفتم، ومن انکرنی فأنا ابوذر، سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول: (مثل اهل بیتی مثل سفینه نوح، من رکبها نجی ومن تخلف عنها غرق)؛ «ای مردم! هر کس مرا می شناسد پس من همان کسی هستم که مرا می شناسد. و هر کس مرا نمی شناسد من ابوذر. از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود: مَثَل اهل بیتی در بین شما همانند کشتی نوح در میان قوم نوح است، هر کس سوار بر آن شود نجات یافته و هر کس از آن تخلف کند غرق شود.» (۱)

ص: ۳۹۹

۲ - طبرانی نیز به سندش از حنش بن معتمر از ابوذر نقل کرده که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «مثل اهل بیتی فیکم کمثل سفینه نوح فی قوم نوح، من رکبها نجی ومن تخلف عنها هلک و مثل باب حطّه فی بنی اسرائیل»؛ «مثل اهل بیت من در میان شما همانند کشتی نوح در میان قوم نوح است، هر کس سوار آن شد نجات یافت و هر کس از آن تخلف کرد هلاک شد. و همانند باب حطّه در میان بنی اسرائیل است».^(۱)

۳ - ابن اثیر جزری در ماده «زخّ» این حدیث را این گونه نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مثل اهل بیتی مثل سفینه نوح، من تخلف عنها زخّ به فی النار»؛ «مثل اهل بیت همانند کشتی نوح است. هر کس از آن تخلف کند به آتش افکنده خواهد شد».^(۲)

راویان حدیث از صحابه

این حدیث شریف را هشت نفر از صحابه نقل کرده اند که عبارتند از:

۱ - امیر المؤمنین علیه السلام.

۲ - ابوذر غفاری.

۳ - عبدالله بن عباس.

۴ - ابوسعید خدری.

۵ - ابوالطفیل عامر بن واثله.

۶ - سلمه بن اکوع.

۷ - انس به مالک.

۸ - عبدالله بن زبیر.

برخی نقل هشت نفر از صحابه را در یک حدیث منشأ صدق تواتر می دانند. و حتی بنا بر رأی برخی دیگر، نقل چهار نفر از صحابه نیز در صدق تواتر کافی است. همان گونه که قبلاً به آن اشاره شد.

ص: ۴۰۰

۱- ۱۴۶۸. المعجم الصغیر، ج ۱، ص ۱۳۹.

۲- ۱۴۶۹. نهاییه ابن اثیر، ماده زخّ.

راویان حدیث از تابعین

راویان حدیث از تابعین بسیارند که برخی از آنان عبارتند از:

- امام زین العابدین علیه السلام.

- سعید بن جبیر.

- عطیه عوفی.

- عامر بن عبدالله بن زبیر.

- ایاس بن سلمه بن اکوع.

- سعید بن مسیب.

- رافع مولی ابوذر.

راویان حدیث از علمای عامه

راویان حدیث از علمای عامه

«حدیث سفینه» را جماعت بسیاری از علمای اهل سنت نقل کرده اند که به ترتیب قرون، اسامی برخی از آن ها را ذکر می کنیم:

راویان حدیث در قرن دوم

- ابواسحاق سبعی.

- سلیمان بن مهران اعمش.

- اسرائیل بن یونس سبعی.

راویان حدیث در قرن سوم

- محمد بن ادریس شافعی.

- جراح بن مخلد عجلی.

- يحيى بن سليمان ابوسعيد كوفى.

- سويد بن سعيد هروى حدثانى.

- احمد بن حنبل شيبانى.

- عمرو بن على ابو حفص فلاس.

ص: ٤٠١

- محمد بن معمر قیسی.

- مسلم بن حجاج قشیری. (۱)

- ابوداؤد سلیمان بن اشعث سجستانی.

- ابومحمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری.

- یعقوب بن سفیان فسوی.

- روح بن فرج القطان.

- ابوبکر احمد بن عمرو بن عبدالخالق، معروف به بزار.

راویان حدیث در قرن چهارم

- ابواحمد داؤد بن سلیمان قزوینی.

- ابوعبدالرحمن احمد بن شعیب نسائی.

- ابویعلی موصلی.

- ابوجعفر طبری.

- ابوالحسن علی بن محمد بن مهرویه قزوینی.

- مطهر بن طاهر مقدسی.

- ابوالفرج اصفهانی.

- ابوالقاسم طبرانی.

- ابواحمد عبدالله عدی جرجانی.

- احمد بن جعفر بن حمدان قطعی.

- عبدالله بن محمد بن سقا واسطی.

- ابواللیث نصر بن محمد سمرقندی.

- علی بن عمر دار قطنی.

- ابوالحسین محمد بن مظفر بغدادی.

ص: ۴۰۲

۱- ۱۴۷۰. بنابر نقل ابن حجر هیتمی در صواعق المحرقة.

- ابوملیل محمّد بن عبدالعزیز کلابی.

- حسین بن احمد بغدادی.

روایان حدیث در قرن پنجم

- حاکم نیشابوری.

- ابوسعید نیشابوری.

- ابن مردویه اصفهانی.

- ابواسحاق ثعلبی.

- ابومنصور ثعالبی.

- ابونعیم اصفهانی.

- ابوذر عبداللّه بن احمد هروی.

- ابومحمد حسن بن علی جوهری.

- ابو عبداللّه محمّد بن سلامه قضاعی.

- ابو غالب محمّد بن احمد نحوی.

- ابو عمرو قرطبی.

- خطیب بغدادی.

- ابوالحسن واحدی.

- ابوالید سلیمان بن خلف قرطبی.

- ابوالعباس احمد بن عمر دلائی.

- ابن مغازلی شافعی.

- ابومنصور دیلمی.

- ابوالمظفر سمعانی.

راویان حدیث در قرن ششم

- ابوشجاع دیلمی.

- ابوعلی حسین بن محمد.

ص: ۴۰۳

- زاهر بن طاهر شخامی.
- ابوالعباس احمد بن عبد المطلب.
- محمّد بن عبدالباقی انصاری.
- ابو عمرو خضر بن عبدالرحمن.
- خطیب خوارزمی.
- ابوالعلاء حسن بن احمد همدانی.
- عمر بن محمّد بن خضر موصلی.
- ابو محمد احمد بن محمّد بن علی عاصی.
- ابوالحسین محمّد بن حامد السری.
- ابو عبدالله محمد بن مسلم بن ابوالفوارس رازی.
- ابوبکر محمّد بن خیر اشیلی.
- محمّد بن احمد بن عبدالملک بن ابو حمزه.

راویان حدیث در قرن هفتم

- مجدالدین ابوالسعاده معروف به ابن اثیر جزری.
- فخر رازی.
- ابو عبدالله محمّد بن حاکم معروف به ابن الیتیم.
- ابوالحجاج یوسف بن خلیل دمشقی.
- محمد بن طلحه شافعی.
- سبط بن جوزی.
- محمد بن یوسف گنجی شافعی.

- ابو عبدالله محمد بن عبدالله معروف به ابن الأبار.

- محبّ الدين طبرى شافعى.

راویان حدیث در قرن هشتم

- جمال الدين ابوالفضل محمد بن مكرم انصارى.

ص: ۴۰۴

- صد الدين حموئى.
- شهاب الدين حلبى.
- نظام الدين نيشابورى معروف به نظام اعرج.
- خطيب تبريزى.
- حسن بن محمد طينى.
- شمس الدين ذهبى.
- جمال الدين زرندى.
- سيد على بن شهاب الدين همدانى.

راويان حديث در قرن نهم

- نورالدين هيتمى.
- سيد شريف جرجانى.
- ابوالعباس احمد بن على قلقشندى.
- محمد بن محمد معروف به خواجه پارسا.
- ابوبكر على حموى معروف به ابن الحججه.
- احمد بن ابوبكر بويصرى.
- ملك العلماء دولت آبادى.
- ابن حجر عسقلانى.
- ابن صباغ مالكى.
- عبدالرحمن بن عبدالسلام صفورى.
- محمود بن احمد گيلانى.

راویان حدیث در قرن دهم

- شمس الدین ابوالخیر سخاوی.

- حسین بن علی کاشفی.

- جلال الدین سیوطی.

ص: ۴۰۵

- احمد بن سلیمان بن کمال پاشا.

- ابن حجر ہیتمی.

- علی بن حسام الدین متقی.

- محمد بن طاہر گجراتی.

- شیخ بن عبداللہ عید روس یمنی.

- عبدالنبی قدوسی حنفی.

راویان حدیث در قرن یازدهم

- علی بن سلطان ہروی معروف بہ علی قاری.

- عبدالرؤف مناوی.

- احمد بن عبدالأحد عمری معروف بہ مجدد.

- محمد صالح ترمذی.

- احمد بن فضل بن محمد باکثیر مکی.

- عبدالحق بن سیف الدین دہلوی.

- شہاب الدین احمد بن محمد خفاجی.

- علی بن محمد بن ابراہیم عزیزی.

- محمد بن ابوبکر شلی.

- محمد بن محمد بن سلیمان مغربی.

- محمود بن محمد بن علی شیخانی قادری.

راویان حدیث در قرن دوازدهم

- حسام الدین سہانپوری.

- میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی.

- محمد صدر عالم.

- ولی اللہ دهلوی.

- محمد بن سالم حنفی.

ص: ۴۰۶

- محمد بن اسماعیل بن صلاح الأمیر صنعانی.

- محمد بن علی صبان مصری.

راویان حدیث در قرن سیزدهم

- محمد مرتضی بن محمد واسطی.

- احمد بن عبد القادر بن بکری عجیلی.

- محمد بن ثناء الله نقشبندی عثمانی.

- محمد سالم دهلوی بخاری.

- جمال الدین محمد بن عبدالعال قرشی هاشمی.

- احمد بن محمد بن علی شروانی.

- شهاب الدین آلوسی.

راویان حدیث در قرن چهاردهم

- ابوبکر بن عبدالرحمن حضرمی.

- یوسف بن اسماعیل نبهانی.

- محمد یوسف التونسی.

- عبدالله امر تسری شافعی صاحب «ارجح المطالب».

- محمد رشیدالدین خان دهلوی.

- احمد بن محمد داوود.

- شیخ حسن عدوی حمزوی.

- احمد بن زینی دحلان مکی.

- سید مؤمن بن حسن مؤمن شبلنجی.

و دیگران از اهل سنت.

تصحیح حدیث

«حدیث سفینه» را می توان از طرق مختلف تصحیح نمود:

ص: ۴۰۷

۱ - تصریح به صحت آن از ناحیه برخی از علما؛ همانند حاکم نیشابوری در «مستدرک».

۲ - تقویت از ناحیه یکدیگر؛ ابن حجر هیتمی در «صواعق المحرقة» می گوید: «جاء من طرق عدیده یقوی بعضها بعضاً»؛ «این حدیث از طرق متعددی رسیده که برخی از آن ها برخی دیگر را تقویت می کند».^(۱)

۳ - مضمون «حدیث سفینه» را به احادیث صحیح السند دیگر؛ از قبیل حدیث «ثقلین» می توان تقویت کرده و به درجه اعتبار رساند.

۴ - «حدیث سفینه» در حدّ متواتر است و لذا احتیاج به بررسی سندی ندارد.

وجه شبه در حدیث

این که در این روایت، اهل بیت به کشتی نوح تشبیه شده اند به جهت آن است که در مورد کشتی نوح هر کس سوار بر آن شد از غرق و هلاکت نجات پیدا کرد و هر کس سوار نشد غرق گشته و به هلاکت دنیا و آخرت رسید.

همین طور است در مورد اهل بیت علیهم السلام، هر کس که به آن ها اقتدا کرده و از آن ها متابعت نمود به نجات از ضلالت رسیده و از عذاب جهنم نجات یافت و هر کس که از آن ها دوری کرد و بر کشتی هدایت آن ها سوار نشد در دریای متلاطم اهو و گمراهی ها غرق شده و به قعر جهنم سقوط خواهد کرد. و این همان مضمونی است که در حدیث ثقلین به آن اشاره شده است.

و از آنجا که چنین حکمی بر اقتدا به اهل بیت مترتب شده، کشف می کنیم که مقصود از آن ها تنها اهل بیت معصوم است نه تمام اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله.

حموینی از واحدی نقل می کند که گفت: «انظر کیف دعا الخلق إلى التشبث إلى ولائهم والسير تحت لوائهم بضرب مثلهم بسفینه نوح علیه السلام. جعل ما فی الآخرة من

ص: ۴۰۸

مخاوف الأخطار واهوال النار كالبحر العذی يلج براكبه فيورده مشارع المنيه ويفيض عليه سجال البليه، وجعل اهل بيته سبب الخلاص من مخاوفه والنجاه من متالفه، فكما لايعبر البحر المهياج عند تلاطم الأمواج إلا بالسفينه، كذلك لا يأمن لفح الجحيم ولايفوز بدار النعيم إلا من تولّى اهل بيت النبي عليهم السلام؛ «نظر كن كه چگونه پیامبر صلی الله علیه وآله خلق را با ضرب المثل به کشتی نوح، دعوت به چنگ زدن به ولای اهل بیت می کند. پیامبر صلی الله علیه وآله خطرهای آخرت و هول های آتش جهنم را تشبیه به دریای مّواج کرده که چنگال های خود را برای بلعیدن افراد آماده نموده است، و اهل بیت خود را سبب خلاصی از خطرهای و نجات از گرفتار شدن در گرداب آن امواج قرار داده است. پس همان گونه که انسان نمی تواند از دریای مّواج و پرتلاطم بدون کشتی بگذرد، همچنین انسان از جهنم در امان نبوده و به بهشت نخواهد رفت جز با اقتدا به اهل بیت عصمت و طهارت عليهم السلام...» (۱)

علامه مناوی در «فیض القدير» می گوید: «وجه التشبيه أنّ النجاه تثبت لأهل السفينه من قوم نوح. فاثبت المصطفى صلى الله عليه وآله لأئمة بالتمسك بأهل بيته النجاه؛ «وجه تشبيه این است که نجات برای اهل کشتی نوح حاصل شد. پیامبر صلی الله علیه وآله نیز نجات ائمت خود را در گروی اقتدا و تمسك به اهل بیت خود دانسته است.» (۲)

همین مضمون از سمهودی نیز رسیده است. (۳)

ابن حجر هیتمی می گوید: «وجه تشبيههم بالسفينه أنّ من احبهم وعظّمهم شكراً لنعمه مشرفهم واخذ بهدي علمائهم نجى من ظلمه المخالفات ومن تخلف عن ذلك غرق في بحر كفر النعم وهلك في مفاوز الطغيان؛ «وجه تشبيه اهل بیت به کشتی نوح آن است که هر کس آن ها را دوست داشته و تعظیم نماید، به جهت تشکر از نعمت خداوند، هدایت علمای اهل بیت را اخذ کند از ظلمت مخالفت ها نجات یافته است. و هر کس از آن ها تخلف نماید در دریای کفران نعمت غرق شده و در گمراهی بیکران هلاک یافته است.» (۴)

شیخ احمد امین انطاکی - مستبصر سوری - می گوید: «سبب تشیع من گفتاری

ص: ۴۰۹

۱- ۱۴۷۲. فرائد السمطين، ج ۲، ص ۲۴۹، رقم ۵۱۹.

۲- ۱۴۷۳. فیض القدير، ج ۲، ص ۵۱۹.

۳- ۱۴۷۴. جواهر العقدین، ص ۱۹۰.

۴- ۱۴۷۵. صواعق المحرقة، باب ۱۱، ص ۹۱.

است از پیامبر صلی الله علیه و آله که نزد تمام مذاهب اسلامی مورد اتفاق است و آن این که حضرت فرمود: «مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینه نوح من رکبها نجا و من تخلف عنها غرق». من مشاهده کردم که اگر از اهل بیت متابعت کنم و احکام دینم را از آن ها اخذ نمایم شکی نیست که به نجات خواهم رسید. و اگر آن ها را رها کنم و احکام دینم را از غیر آن ها بگیرم، شکی نیست که از گمراهان خواهم بود» (۱).

مفاد حدیث

از «حدیث سفینه» می توان پی به نکاتی برد که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

- ۱ - وجوب متابعت اهل بیت علیهم السلام به نحو اطلاق.
- ۲ - متابعت از اهل بیت علیهم السلام موجب نجات و خلاص از عذاب است.
- ۳ - افضلیت اهل بیت علیهم السلام بر سایر مسلمین حتی صحابه؛ زیرا تنها آن ها هستند که می توانند موجب نجات امت از ضلالت باشند.
- ۴ - هر کس که از آن ها پیروی نکرده، گمراه است و وظیفه هر کس است که از گمراهی خارج شده و به هدایت رهنمون شود.
- ۵ - ضرورت وجود امام معصوم در هر عصر و زمانی؛ زیرا این دنیا به مانند دریای پر تلاطم هواهای نفسانی و عقیده های گمراه کننده است، پس باید در هر زمان امام معصومی باشد تا با اقتدا به هدایت های او و پیروی از او به ساحل نجات رهنمون شویم.

مقصود از «اهل بیت» در حدیث

مقصود از «اهل بیت» در «حدیث سفینه» افراد معصوم از اهل بیت پیامبرند، و این مطلب را از راه های مختلف می توان به اثبات رسانید.

ص: ۴۱۰

۱ - به جهت لزوم تناسب بین حکم و موضوع کشف می کنیم که مراد از «اهل بیت» در حدیث سفینه افراد معصومند؛ زیرا در این حدیث شریف اقتدا و تمسک به اهل بیت منشأ نجات از ضلالت و رسیدن به حق و حقیقت و بهشت معرفی شده است، و این تنها در اقتدای به افراد معصوم است.

به عبارت دیگر در این حدیث امر به اطاعت مطلق از اهل بیت شده، پس مقصود از آن اهل بیت معصوم است.

۲ - با مراجعه به روایات دیگر می توانیم مقصود از «اهل بیت» در این روایت را دریابیم؛ زیرا در مثل آیه تطهیر، اصحاب کسا که همان پنج تنند به عنوان مصداق اهل بیت معرفی شده اند. و نیز پیامبر صلی الله علیه و آله در روز مباحله با نصاری اشاره به امام علی علیه السلام و حضرت زهرا و امام حسن و امام حسین علیهم السلام کرده و می گوید: «هؤلاء اهلی»؛ «این ها اهل من هستند».

آیا اهل سنت متمسک به اهل بیت اند؟

با مراجعه به کلمات و گفتارهای ناشایستی که از برخی اهل سنت درباره اهل بیت شنیده شده یا مشاهده می کنیم، پی خواهیم برد که آن ها به این حدیث شریف عمل نکرده و حتی اهل بیت را در حدّ یک راوی حدیث قبول ندارند. اینک به برخی از کلمات علمای اهل سنت در این باره اشاره می کنیم.

۱ - ابن تیمیه می گوید: «و امّا کتابی که از علی علیه السلام نقل شده، در آن مطالبی است که هیچ یک از علما به آن اعتنا نکرده اند و شافعی و محمد بن نصر مروزی کتاب بزرگی را گردآوری کرده اند درباره آرای که مسلمانان در آن آرا، قول علی را اخذ نکرده اند؛ زیرا قول غیر او از صحابه موافق تر! با کتاب و سنت است».^(۱)

او در جای دیگر می گوید: «هیچ عاقلی! شک ندارد که رجوع به مثل مالک

ص: ۴۱۱

و ابن ابی ذئب و ابن ماجشون و لیث بن سعد و اوزاعی و ثوری و ابن ابی لیلی و شریک و ابوحنیفه و ابویوسف و محمد بن حسن و زفر و حسن بن زیاد و لؤلؤی و شافعی و بویطی و مزنی و احمد بن حنبل و... و محمد بن جریر طبری و دیگران در اجتهادات و اعتبارات آنان در عمل به سنتی که آن‌ها از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کنند و به اجتهادی که در تحقیق مناط احکام و تنقیح مناط و تخریح مناطاتی که داشته‌اند برای آن‌ها بهتر است از این که تمسک کنند به نقل رافضی‌ها از عسکرین و امثال این دو!! زیرا هر یک از این افراد به دین خدا و رسول از عسکرین عالم‌ترند!!... بلکه بر مثل عسکرین و امثال آن دو است که از یکی از آن افراد درس فراگیرند!!» (۱).

حال آیا با این حرف‌های بی‌اصل و اساس که به طور حتم دلالت بر نصب و عداوت آن‌ها نسبت به اهل بیت علیهم السلام دارد، همان‌گونه که در بحث «نقد افکار ابن تیمیه» به آن اشاره کردیم، می‌توان گفت که امثال او به «حدیث سفینه» عمل کرده‌اند؟

۲ - قاضی سبکی در ترجمه مروزی از ابواسحاق شیرازی نقل می‌کند که او کتابی را تصنیف کرده و در آن اشاره به مواردی کرده که ابوحنیفه با امام علی علیه السلام و عبدالله بن عباس مخالفت کرده است. (۲)

۳ - ذهبی در ترجمه امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام نقل کرده که بخاری به حدیث او احتجاج نکرده است. یحیی بن سعید گفته: مجالد نزد من از او محبوب‌تر است. مصعب بن عبدالله گفته است: مالک از جعفر روایت نمی‌کرد مگر آن که کسی دیگر به او ضمیمه می‌شد. احمد بن سعد بن ابی مریم نقل می‌کند: از یحیی شنیدم که می‌گفت: من از یحیی بن سعید درباره جعفر بن محمد سؤال نمی‌کنم. به من گفت: چرا از حدیث جعفر از من سؤال نمی‌کنی؟ گفت: چون که با او کاری ندارم... (۳)

۴ - مناوی بعد از نقل حدیثی آن را تضعیف می‌کند و جهت آن را وجود صالح بن ابی‌الأسود و جعفر بن محمد الصادق علیه السلام می‌داند. (۴)

ص: ۴۱۲

۱- ۱۴۷۸. منهاج السنه، ج ۴، ص ۲۳۱.

۲- ۱۴۷۹. طبقات الشافعیه، ج ۲، ص ۲۴۷.

۳- ۱۴۸۰. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۲۱۴.

۴- ۱۴۸۱. فیض القدير، ج ۱، ص ۲۲۶.

و دیگر کلمات اهل سنت که بر این دلالت دارد که نه تنها متمسک به اهل نبوده و از آن ها تبعیت نکرده اند، بلکه در صدد جرح و ایجاد نقص بر آن ها برآمده اند.

این در حالی است که افراد منحرف از اهل بیت علیهم السلام و نواصب، نزد اهل سنت مورد وثوق و اطمینان بوده و از آن ها روایت نقل کرده اند. اینک به نمونه هایی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - زیاد بن ابیه که دارای جرایم بسیاری است، نزد اهل سنت از زهاد به حساب آمده است. (۱)

۲ - عمر بن سعد، قاتل امام حسین علیه السلام به تصریح عجللی ثقه به حساب آمده است. (۲)

۳ - عمران بن حطان از رؤسای خوارج، و کسی که در شأن ابن ملجم مرادی شعر سروده، عجللی او را توثیق می کند و بخاری نیز از رجال صحیحش به حساب آورده و از او روایت نقل کرده است. (۳)

۴ - اسماعیل بن اوسط بجلی امیر کوفه که از اعوان حجاج بن یوسف ثقفی است و سبب قتل سعید بن جبیر شد، ابن معین او را توثیق کرده و ابن حبان از ثقات به حساب آورده است. (۴)

۵ - اسد بن وادعه، شامی، تابعی و ناصبی بوده و امام علی علیه السلام را سب می کرده است، ولی او به عنوان عابد معرفی شده و نسائی نیز او را توثیق کرده است. (۵)

۶ - ابوبکر محمد بن هارون؛ او که ناصبی منحرف و معروف به انحراف از امیرالمؤمنین علیه السلام بوده، مورد توثیق خطیب بغدادی قرار گرفته است. (۶)

۷ - خالد قسری؛ که به تعبیر ذهبی امیر ناصبی اهل بغض و ظالم است و در تاریخ ابن کثیر مرد بدی معرفی شده که علی بن ابی طالب علیه السلام را ناسزا می گفته است. مادرش

ص: ۴۱۳

۱- ۱۴۸۲. تاریخ دمشق، ج ۱۹، ص ۱۶۲.

۲- ۱۴۸۳. خلاصه التهذیب، ج ۲، ص ۲۷۰.

۳- ۱۴۸۴. تاریخ الثقات، ص ۳۷۳، رقم ۱۳۰۰.

۴- ۱۴۸۵. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۲۲۱؛ لسان المیزان، ج ۱، ص ۴۴۱.

۵- ۱۴۸۶. لسان المیزان، ج ۱، ص ۴۲۹؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۲۰۷.

۶- ۱۴۸۷. تاریخ بغدادی، ج ۳، ص ۳۵۷؛ لسان المیزان، ج ۵، ص ۴۶۵.

نصرانی بوده و در دینش نیز متهم است. او کسی بود که در خانه خود برای مادرش کلیسا ساخته بود. ولی در عین حال ابن حبان او را توثیق کرده است. (۱)

۸- اسحاق بن سوید عدوی بصری؛ او کسی بود که حمله های شدید بر علی بن ابی طالب علیه السلام می نمود و می گفت: من علی را دوست ندارم. ولی در عین حال احمد و ابن معین و نسائی او را توثیق کرده و از رجال مسلم و ابوداوود و نسائی به حساب آمده است. (۲)

۹- حریر بن عثمان؛ او کسی بود که در مسجد که نماز می خواند از آنجا خارج نمی شد تا آن که علی علیه السلام را هفتاد بار در هر روز لعنت کند... در عین حال بخاری و ابوداوود و ترمذی و دیگران از اهل سنت به روایات او احتجاج کرده اند. (۳)

۱۰- ازهر بن عبدالله حمصی؛ او کسی بود که علی علیه السلام را سب می کرد، ولی عجللی او را توثیق کرده و نیز از رجال ابوداوود و ترمذی و نسائی به حساب آمده است. (۴)

۱۱- حافظ عبدالمغیث حنبلی؛ کسی است که کتابی را در فضایل یزید بن معاویه تألیف نموده و در آن روایات جعلی را جمع کرده است، ولی در عین حال او را متصف به صفت زهد، وثاقت، دیانت، راستگویی، امانت، صلاح و اجتهاد نموده اند. (۵)

این بخشی از عملکرد اهل سنت و تصریحات آن ها در تضعیف اهل بیت علیهم السلام و توثیق دشمنان آنان به حساب می آید، و کسی که در صدد تتبع و تحقیق باشد به بیش از این ها دسترسی پیدا می کند.

ص: ۴۱۴

-
- ۱- ۱۴۸۸. لسان المیزان، ج ۱، ص ۴۲۹؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۲۰۷.
 - ۲- ۱۴۸۹. تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۲۰۶.
 - ۳- ۱۴۹۰. مختصر تاریخ دمشق، ج ۶، ص ۲۷۸؛ تاریخ بغداد، ص ۲۶۸.
 - ۴- ۱۴۹۱. تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۲۰۴.
 - ۵- ۱۴۹۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۲۱، ص ۱۶۰؛ شذرات الذهب، ج ۶، ص ۴۵۳.

از جمله احادیثی که دلالت بر امامت و مرجعیت دینی و عصمت اهل بیت علیهم السلام دارد، حدیث معروف به «امان» است. حدیثی که در آن پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله اهل بیت خود را منشأ امان امت از اختلاف معرفی کرده است. به این معنا که اگر امت اسلامی بر محور اهل بیت علیهم السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله قرار گرفته و به آن ها اقتدا کنند، از اختلاف در امان بوده و به هدایت خواهند رسید. در این بحث به بررسی این حدیث شریف می پردازیم.

الفاظ حدیث

حاکم نیشابوری به سند صحیح از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «النجوم امان لأهل الارض من الغرق، و اهل بیته امان لأمتی من الاختلاف، فاذا خالفتها قبيلة من العرب اختلفوا فصاروا حزب ابليس»؛^(۱) «ستارگان وسیله ایمنی برای اهل زمین از غرق شدن هستند و اهل بیت من وسیله ایمنی برای امت من از اختلافند. پس هر گاه قبیله ای از عرب با آن ها مخالفت کند بین خود آن ها اختلاف افتاده و حزب شیطان خواهند شد.»

ابن حجر و سیوطی نیز این حدیث را به همین مضمون نقل کرده اند.^(۲)

۲- و نیز ابن حجر از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «... واهل بیته امان لأمتی من الاختلاف، فاذا خالفتها قبيلة من العرب اختلفوا فصاروا حزب ابليس»؛ «اهل بیت

ص: ۴۱۵

۱- ۱۴۹۳. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴۹.

۲- ۱۴۹۴. الصواعق المحرقة، ص ۱۵۰؛ احیاء المیت، ح ۳۵.

من وسیله امان برای اهل زمینند و هر گاه اهل بیت من هلاک شوند بر اهل زمین از نشانه‌ها آنچه وعده داده شده اند خواهد رسید.»^(۱)

۳- ابویعلی موصلی در مسند خود به سند حسن از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «النجوم امان لأهل السماء و اهل بیتی امان لأمتی»^(۲) «ستارگان وسیله ایمنی برای اهل آسمان، و اهل بیت من وسیله ایمنی برای امت من می باشند.»

این حدیث به مضامین دیگر ولی قریب المعنی نقل شده است.

راویان حدیث از صحابه

این حدیث شریف از جماعتی از صحابه نقل شده است؛ از قبیل:

۱- امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام.

۲- انس بن مالک.

۳- ابوسعید خدری.

۴- جابر بن عبدالله انصاری.

۵- ابوموسی اشعری.

۶- عبدالله بن عباس.

۷- سلمه بن اکوع.

راویان حدیث از علمای عامه

این حدیث شریف را جماعتی از علمای اهل سنت در کتاب‌های خود نقل کرده‌اند. اینک به اسامی برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱- حاکم نیشابوری.^(۳)

ص: ۴۱۶

۱- ۱۴۹۵. صواعق المحرقة، ص ۱۵۰.

۲- ۱۴۹۶. منتخب کنز العمال، ج ۵، ص ۹۲؛ الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۱۸۹؛ ذخائر العقبی، ص ۱۷.

۲ - ابن حجر هيثمی. (۱)

۳ - سیوطی. (۲)

۴ - متقی هندی. (۳)

۵ - قندوزی حنفی. (۴)

۶ - نهبانی. (۵)

۷ - محبّ الدین طبری. (۶)

۸ - زرنندی. (۷)

۹ - سیوطی. (۸)

۱۰ - نهبانی. (۹)

۱۱ - صبان شافعی. (۱۰)

۱۲ - حمّوئی. (۱۱)

۱۳ - هیثمی. (۱۲)

۱۴ - سمهودی. (۱۳)

۱۵ - مناوی. (۱۴)

مقصود از اهل بیت

مقصود از اهل بیت

مقصود از «اهل بیت» در این حدیث کسانی جز دوازده امام معصوم از ذریه

ص: ۴۱۷

۱- ۱۴۹۸. صواعق المحرقة، ص ۹۱ و ۱۴۰.

۲- ۱۴۹۹. احياء الميت در حاشیه الاتحاف، ص ۱۱۴.

- ۳- ۱۵۰۰. منتخب كنز العمال در حاشیه مسند احمد، ج ۵، ص ۹۳.
- ۴- ۱۵۰۱. ینایع الموده، ص ۲۹۸.
- ۵- ۱۵۰۲. جواهر البحار، ج ۱، ص ۳۶۱.
- ۶- ۱۵۰۳. ذخائر العقبی، ص ۱۷.
- ۷- ۱۵۰۴. نظم درر السمطین، ص ۲۳۴.
- ۸- ۱۵۰۵. الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۱۶۱.
- ۹- ۱۵۰۶. الفتح الكبير، ج ۳، ص ۲۶۷.
- ۱۰- ۱۵۰۷. اسعاف الراغبین در حاشیه نور الأبصار، ص ۱۲۸.
- ۱۱- ۱۵۰۸. فرائد السمطین، ج ۲، ص ۲۴۱، ح ۵۱۵.
- ۱۲- ۱۵۰۹. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۷۴.
- ۱۳- ۱۵۱۰. رشفه الصادی، ص ۷۸.
- ۱۴- ۱۵۱۱. كنوز الحقائق، ص ۱۳۳.

پیامبر صلی الله علیه و آله نیستند. این مطلب را از دو راه می توان به اثبات رسانید:

الف) قرینه داخلی

علما قاعده ای تحت عنوان «تناسب حکم و موضوع» دارند؛ به این معنا که باید بین حکم و موضوع تناسب باشد. در این حدیث، حکم عبارت است از امان بودن از اختلاف که این عنوان فقط برای اشخاص معصوم بوده و بر آن ها قابل انطباق است. پس در نتیجه مقصود از اهل بیت کسانی جز امامان معصوم از ذریه پیامبر علیهم السلام نیستند.

ب) قراین خارجی

با رجوع به روایات دیگر که در کتب اهل سنت نقل شده، می توان پی به مصداق «اهل بیت» در این حدیث برد. از باب نمونه مشاهده می کنیم که در حدیث «ثقلین» اهل بیت به عترت پیامبر تفسیر شده و در حدیث کسا که در ذیل آیه تطهیر وارد شده کلمه «اهل البیت» بر پنج تن اصحاب کسا؛ یعنی پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام تطبیق شده است. و نیز در ذیل آیه «مباهله» مطابق احادیث صحیح السند، پیامبر صلی الله علیه و آله با اشاره به این پنج تن به خداوند متعال عرض می کند: «اللهم هؤلاء اهلی»؛ «بار خدایا! اینان اهل منند.» گرچه اهل بیت معصوم پیامبر صلی الله علیه و آله اختصاص به این پنج تن ندارد؛ زیرا مطابق احادیث دوازده خلیفه، مقصود از اهل بیتهی که معصوم بوده و وسیله ایمنی امت اسلامی از ضلالت و گمراهی و اختلافند، دوازده نفر می باشند.

دلالت حدیث

اسلام در طول ۲۳ سال بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دعوت به دو اصل اساسی نموده است: یکی کلمه توحید؛ یعنی گفتن «لا اله الا الله» و التزام به آن، و دیگری توحید کلمه و دعوت مردم به اتحاد و یگانگی؛ زیرا تنها راه پیروزی و غلبه بر دشمنان و رسیدن به سعادت ابدی در گرو اتحاد و وفاق است.

ص: ۴۱۸

قرآن کریم می فرماید: «وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ»؛^(۱) «و نزاع نکنید که سست شوید و قدرت شما از میان برود.»

و نیز می فرماید: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا»؛^(۲) «و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید.»

ولی این نکته نیز از مجموعه آیات استفاده می شود که اتحاد و توافق باید بر محور و میزان حق و حقیقت باشد نه بر باطل، و لذا مشاهده می کنیم که قرآن کریم دستور می دهد که مسلمانان همگی به ریسمان خدا تمسک بجویند؛ یعنی ریسمانی که قطعاً آن ها را به خداوند متعال می رساند.

حال آنچه که جای سؤال دارد این است که آیا می توان باور نمود که خداوند و رسولش امت اسلامی را دعوت به وحدت نموده باشد ولی محور وحدت را بیان نکرده باشد؟ هرگز این مطلب امکان پذیر نیست. ما معتقدیم که اسلام، قرآن و سنت همگی از غنای کامل برخوردار بوده و در تمام زمینه ها جواب گوی امت اسلامی است.

با بررسی کوتاهی در روایات پی خواهیم برد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله محور وحدت را نیز بیان کرده است. در حدیث «امان» محور و کانال وحدت را اهل بیت خود معرفی کرده است؛ زیرا از آنجا که آن ها معصومند و هیچ گونه بین آن ها اختلافی نیست، امت را بر یک محور هدایت کرده و آن ها را از ضلالت و گمراهی نجات خواهند داد. همان گونه که در حدیث «ثقلین» نیز تمسک به کتاب و عترتش را که همان حبل الله متینند به عنوان وسیله برای دوری امت از ضلالت معرفی کرده است.

ابن حجر مکی در شرح این حدیث می گوید: «این که اهل بیت پیامبر وسیله ایمنی از اختلاف معین شده اند، مقصود از آن اختلاف در دین است. و لذا اگر قبیله ای با آن ها مخالفت کرده و از غیر آن ها دین را اخذ کنند، در احکام دین بینشان اختلاف خواهد»

ص: ۴۱۹

۱- ۱۵۱۲. سوره انفال، آیه ۴۶.

۲- ۱۵۱۳. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

افتاد، و به سبب مخالفت آنان با اهل بیت جزء حزب ابلیس درخواهند آمد؛ زیرا حق با اهل بیت است و مخالف آن ها بر باطل است. و مقصود، مخالفت با آن ها در امور دنیا نیست به قرینه «فصاروا حزب ابلیس...» (۱).

سمهودی بعد از نقل «حدیث امان» می گوید: «یحتمل انّ المراد باهل البيت الذين هم امان للأمة علماءهم الذين يهتدى بهم، كما يهتدى بنجوم السماء وهم الذين اذا خلت الأرض منهم جاء اهل الأرض من الآيات ما كانوا يوعدون وذهب اهل الأرض، وذلك عند موت المهدي الذي اخبر به النبي صلى الله عليه وآله؛ «احتمال می رود که مراد از اهل بیتهی که وسیله ایمنی امتند، علمای از اهل بیت باشند، آن کسانی که به توسط آن ها امت به هدایت می رسند، همان گونه که به ستارگان آسمان هدایت می یابند. و اینان کسانی اند که اگر زمین از وجودشان خالی شود، اهل زمین را نشانه هایی که وعده داده شده اند خواهد رسید، و اهل زمین نابود خواهند شد. و این هنگام مرگ مهدی است، آن کسی که پیامبر صلی الله علیه وآله خبر ظهور او را داده است.» (۲).

ص: ۴۲۰

۱- ۱۵۱۴. صواعق المحرقة، ص ۱۵۰، باب ۱۱.

۲- ۱۵۱۵. رشفه الصادی، ص ۷۸.

حدیث صلی الله علیه وسلم علی مع الحق و الحق مع علی رحمهما الله

حدیث صلی الله علیه وسلم علی مع الحق و الحق مع علی رحمهما الله

از جمله احادیثی که دلالت بر امامت و مرجعیت دینی و عصمت امام علی علیه السلام دارد، حدیث «علی مع الحق و الحق مع علی» است. و حدیثی که شبیه آن با تعبیر «علی مع القرآن و القرآن مع علی» از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در کتب فریقین وارد شده است. این حدیث شریف از آنجا که مورد توجه محدثین فریقین شیعه و سنی؛ خصوصاً متکلمین امامیه واقع شده و به آن استدلال کرده اند، لذا آن را مورد بررسی قرار می دهیم.

الفاظ حدیث

۱ - خطیب بغدادی به سندش از ابی ثابت مولی ابی ذکر نقل می کند که فرمود: من بر امّ سلمه وارد شدم، دیدم مشغول گریه است و علی علیه السلام را یاد می کند و می گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «علی مع الحق و الحق مع علی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض»؛ «علی با حق و حق با علی است و این دو از هم جدا نمی شوند تا روز قیامت در کنار حوض بر من وارد شوند».^(۱)

۲ - هیشمی همین مضمون را به سندش از سعد بن ابی وقاص از امّ سلمه نقل کرده است.^(۲)

۳ - ابن قتیبه از محمّد بن ابوبکر نقل می کند که بر خواهرم عایشه وارد شدم و به او گفتم: آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدی که می فرمود: «علی مع الحق و الحق مع علی»؟ پس چرا بر ضدّ او خروج کرده و با او قتال نمودی؟^(۳)

ص: ۴۲۱

۱- ۱۵۱۶. تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۳۲۱.

۲- ۱۵۱۷. مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۳۶.

۳- ۱۵۱۸. الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۷۳.

۴ - زمخسری نقل کرده که ابو ثابت اذن گرفت و بر ام سلمه وارد شد. ام سلمه به او فرمود: مرچبا به تو ای ابو ثابت! زمانی که قلب ها به اطراف مختلف پرواز می کرد قلب تو به سوی چه کسی متمایل شد؟ ابو ثابت گفت: به دنبال علی علیه السلام رفت. ام سلمه فرمود: موقّ شدی. قسم به کسی که جانم به دست او است، به تحقیق از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود: «علی مع الحق و القرآن و القرآن مع علی و لن یفترقا حتّی یردا علی الحوض» (۱).

۵ - طبرانی و دیگران به سند صحیح از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده اند که در روز غدیر خم فرمود: «اللّهم وال من والاہ و عاد من عاداه... و ادر الحق معه حیث دار» (۲).

۶ - حاکم نیشابوری و ترمذی و دیگران به سند صحیح از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل کرده اند که فرمود: «رحم اللّٰه علیاً، اللّٰهم ادر الحقّ معه حیث دار»؛ (۳) «خدا رحمت کند علی را، بار خدایا حق را بر محور علی قرار بده هر کجا که او دور می زند.»

۷ - فخر رازی در تفسیرش می گوید: «و امّیا این که علی بن ابی طالب همیشه جهر به بسم الله الرحمن الرحیم داشته، این مطلب به تواتر ثابت شده است، و هر کس در دینش به علی بن ابی طالب اقتدا کند به طور حتم هدایت یافته است. و دلیل بر این مطلب قول پیامبر صلی الله علیه وآله است که فرمود: «اللّٰهم ادر الحقّ معه حیث دار» (۴).

۸ - حافظ گنجی و خطیب خوارزمی از مسند زید نقل کرده اند که پیامبر صلی الله علیه وآله در شأن امام علی علیه السلام فرمود: «همانا حق با تو است و حق بر زبان و در قلب تو بین دو چشم تو است. و ایمان با گوشت و خون تو مخلوط شده؛ همان گونه که با گوشت و خون من مخلوط شده است» (۵).

۹ - ابویعلی و دیگران با سند از ابوسعید خدری نقل کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه وآله به علی علیه السلام اشاره کرده، فرمود: «حقّ با این است، حق با این است» (۶).

ص: ۴۲۲

۱- ۱۵۱۹. ربیع الابرار، ج ۱، ص ۸۲۸.

۲- ۱۵۲۰. المعجم الأوسط، ج ۵، ص ۴۵۵، ح ۴۸۷۷.

۳- ۱۵۲۱. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۵، ح ۴۶۲۹؛ جامع ترمذی، ج ۵، ص ۵۹۲، ح ۳۷۲۴.

۴- ۱۵۲۲. التفسیر الکبیر، ج ۱، ص ۲۰۵.

۵- ۱۵۲۳. کفایه الطالب، ص ۲۶۵، باب ۶۲؛ مناقب خوارزمی.

۶- ۱۵۲۴. مسند ابی یعلی، ج ۲، ص ۳۱۸، ح ۱۰۵۲؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۳۵.

۱۰ - هیشمی به سندش از ام سلمه نقل کرده که فرمود: «علی بر حق است، هر کس او را متابعت کند حق را پیروی کرده و هر کس او را رها کند حق را رها کرده است. این عهدی است که قبل از امروز بسته شده است»^(۱).

۱۱ - همین مضمون با متنی دیگر به سند صحیح از ام سلمه نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «علی مع القرآن و القرآن معه، لا یفتقان حتی یردا علی الحوض»^(۲). «علی با قرآن و قرآن با علی است، این دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا بر من در کنار حوض [کوثر] باز گردند».

هر دو حدیث اشاره به روح حدیث ثقلین دارند که به سند صحیح و متواتر از پیامبر صلی الله علیه وآله وارد شده که فرمود: «من دو چیز گرانبها را در میان شما می گذارم: کتاب خدا و عترتم اهل بیتم، این دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا بر من در کنار حوض «کوثر» باز گردند».

راویان حدیث از صحابه

حدیث مذکور را جماعت زیادی از صحابه به تعبیرهای گوناگون از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده اند؛ امثال:

۱ - امام علی بن ابی طالب علیه السلام.

۲ - امام حسین بن علی علیه السلام.

۳ - ابوبکر ابی قحافه.

۴ - سعد بن عباده.

۵ - ابوذر غفاری.

۶ - حذیفه بن یمان.

۷ - سلمان فارسی.

ص: ۴۲۳

۱- ۱۵۲۵. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۴.

۲- ۱۵۲۶. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۴؛ المعجم الاوسط، ج ۵، ص ۴۴۵، ح ۴۸۷۷؛ صواعق المحرقة، ص ۷۱؛ الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۱۷۷، ح ۵۵۹۴.

- ۸ - عمار بن یاسر.
- ۹ - ابو موسی اشعری.
- ۱۰ - کعب بن عُجره
- ۱۱ - ابو ایوب انصاری.
- ۱۲ - سعد بن ابی وقاص.
- ۱۳ - کعب بن عمرو.
- ۱۴ - عایشه دختر ابوبکر.
- ۱۵ - امّ سلمه، ام المؤمنین.
- ۱۶ - ابوسعید خدری.
- ۱۷ - زید بن ارقم.
- ۱۸ - عبدالله بن عباس.
- ۱۹ - براء بن عازب.
- ۲۰ - جابر بن عبدالله انصاری.
- ۲۱ - سهل بن سعد.
- ۲۲ - ابولیلی غفاری.
- ۲۳ - ابوالطفیل عامر بن واثله.

راویان حدیث از علمای عامه

این حدیث را جماعتی از علمای عامه در کتب خود نقل کرده اند؛ از قبیل:

۱ - ترمذی. (۱)

۲ - ابن اثیر. (۲)

-
- ١- ١٥٢٧. الجامع الصحيح، ج ٥، ص ٥٩٢، ح ٣٧١.
 - ٢- ١٥٢٨. جامع الاصول، ج ٥، ص ٥٩٢، ح ٣٧١٤.
 - ٣- ١٥٢٩. المستدرک على الصحيحين، ج ٣، ص ١٣٤، ح ٤٦٢٨.

- ٤ - ذهبى. (١)
- ٥ - شهرستانى. (٢)
- ٦ - متقى هندى. (٣)
- ٧ - فخر رازى. (٤)
- ٨ - گنجى شافعى. (٥)
- ٩ - ابویعلی موصلى. (٦)
- ١٠ - بدخشانى. (٧)
- ١١ - حافظ هيثمى. (٨)
- ١٢ - طبرانى. (٩)
- ١٣ - هيثمى. (١٠)
- ١٤ - سيوطى. (١١)
- ١٥ - شوکانى. (١٢)
- ١٦ - حمّوئى. (١٣)
- ١٧ - زمخشرىن. (١٤)
- ١٨ - ابن قتيبه. (١٥)
- ١٩ - ابن عساکر. (١٦)

ص: ٤٢٥

-
- ١- ١٥٣٠. تلخيص المستدرک.
- ٢- ١٥٣١. نهايه الاقدام، ص ٤٩٣.
- ٣- ١٥٣٢. كنز العمال، ج ١١، ص ٦٤٢، ح ٣٣١٢٤.
- ٤- ١٥٣٣. التفسير الكبير، ج ١، ص ٢٠٥.

- ٥- ١٥٣٤. كفايه الطالب، ص ٢٦٥، باب ٦٢.
- ٦- ١٥٣٥. مسند ابويعلى، ج ٢، ص ٣١٨، ح ١٠٥٢.
- ٧- ١٥٣٦. نزل الايرار، ص ٥٨.
- ٨- ١٥٣٧. مجمع الزوائد، ج ٧، ص ٣٥.
- ٩- ١٥٣٨. المعجم الاوسط، ج ٥، ص ٤٥٥، ح ٤٨٧٧.
- ١٠- ١٥٣٩. صواعق المحرقة، ص ١٢٤.
- ١١- ١٥٤٠. الجامع الصغير، ج ٢، ص ١٧٧، ح ٥٥٩٤؛ تاريخ الخلفاء، ص ١١٦.
- ١٢- ١٥٤١. فتح القدير، ج ٤، ص ٣٥٦.
- ١٣- ١٥٤٢. فرائد السمطين، ج ١، ص ١٧٧، ح ١٤٠.
- ١٤- ١٥٤٣. ربيع الابرار، ج ١، ص ٨٢٨.
- ١٥- ١٥٤٤. الامامه و السياسه، ج ١، ص ٧٣.
- ١٦- ١٥٤٥. تاريخ الامام على عليه السلام، ج ٣، ص ١٥٣.

۲۰ - خطیب بغدادی. (۱)

۲۱ - ابن ابی الحدید. (۲)

۲۲ - ابوجعفر اسکافی. (۳)

۲۳ - خوارزمی حنفی. (۴)

تصریح به صحت حدیث

حدیث شریف را مضافاً به این که جماعت زیادی از علمای اهل سنت نقل کرده اند، نزد جماعتی از آن ها نیز از حیث سند صحیح است، که می توان از میان آن ها به افراد زیر اشاره کرد:

۱ - تصریح به صحت از جانب حاکم نیشابوری در «المستدرک علی الصحیحین».

۲ - تصریح به صحت از جانب ذهبی در «تلخیص المستدرک».

۳ - حافظ طبرانی که خود تصریح به حسن بودن سند حدیث کرده است.

تصحیح حدیث

حدیث مورد بحث را می توان مطابق نقل برخی از علمای اهل سنت تصحیح نمود. که از آن جمله می توان به سندهای زیر اشاره کرد:

۱ - سند ترمذی در «الجامع الصحیح»؛ او گرچه حدیث را غریب شمرده است، ولی بنا بر نقل علمای اهل سنت غریب ترمذی قابل احتجاج است. و از طرف دیگر ممکن است که حکم به غریب بودن آن به جهت آن است که متنش با عقاید او سازگاری ندارد؛ زیرا در متن حدیث، امام علی علیه السلام محور حق و حقیقت معرفی شده است.

۲ - سند حدیث ابویعلی موصلی که تمام راویان آن نزد اهل سنت ثقة هستند.

ص: ۴۲۶

۱- ۱۵۴۶. تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۳۲۱.

۲- ۱۵۴۷. شرح نهج البلاغه، ج ۱۸، ص ۲۴.

۳- ۱۵۴۸. المعیار و الموازنه، ص ۱۱۹.

۴- ۱۵۴۹. المناقب، ص ۱۲۹، ح ۱۴۳.

۳ - سند هیشمی در «مجمع الزوائد»؛ زیرا گرچه او در ذیل حدیث می گوید: «در سند آن سعد بن شعیب است که من او را نمی شناسم و بقیه رجال آن رجال صحیح اند»، ولی به قول علامه امینی رحمه الله این مردی را که هیشمی نمی شناسد سعید بن شعیب حضرمی است که به جهت تحریفی که به سعد شده برای او مجهول واقع شده است. و سعید بن شعیب مورد اعتبار و وثوق نزد اهل سنت است. شمس الدین ابراهیم جوزانی می گوید: «او شیخ صالح و صدوق است».^(۱)

احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام به حدیث

امیرالمؤمنین علیه السلام در شورای شش نفره بعد از وفات عمر بن خطاب در حضور عثمان، طلحه، زبیر، سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمن بن عوف فرمود: «انشدکم باللّه! اتعلمون انّ رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه وآله قال: الحقّ مع علی و علی مع الحقّ یدور الحقّ مع علی کیفما دار»؛^(۲) «شما را به خداوند سوگند می دهم! آیا شما می دانید که رسول خدا صلی اللّٰه علیه وآله فرمود: حق با علی و علی با حق است. حق با علی دور می زند هر جا که علی دور زند.»

ص: ۴۲۷

۱- ۱۵۵۰. تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۴۲؛ خلاصه الکمال، ج ۱، ص ۳۸۲، رقم ۲۴۷۹.

۲- ۱۵۵۱. مناقب خوارزمی، ص ۲۱۷.

حدیث صلی الله علیه وسلم فاروق اعظم و صدیق اکبر رحمهما الله

حدیث صلی الله علیه وسلم فاروق اعظم و صدیق اکبر رحمهما الله

یکی از بی انصافی ها و حق کشی های مورّخین این است که لقب «صدّیق یا صدّیق اکبر» و نیز «فاروق یا فاروق اعظم» را که پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان حیاتش به امام علی علیه السلام داد، از او سلب کرده و به عمر و ابوبکر دادند، در حالی که هیچ دلیل معتبری بر آن وجود ندارد که در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله این دو به این لقب ها معروف بوده یا رسول خدا صلی الله علیه و آله این دو لقب را برای آن ها گذاشته باشد. اینک این مسأله را مورد بررسی قرار می دهیم.

بررسی لفظ «صدّیق» و «فاروق»

کلمه «صدّیق» که صیغه مبالغه است بر این دلالت دارد که فعل دائماً باید متّصف به مبدأ باشد، چنان که در موارد استعمال بسیار دیده شده است؛ مثلاً: «سَدِّکِر» به کسی اطلاق می شود که دائماً در حال سکر و مستی است. همان گونه که «شَرِّیب» بر کسی گفته می شود که پیوسته شراب می نوشد.

بنابر این، «صدّیق» کسی است که پیوسته با صدق و راستی همراه باشد و این معنا تحقق پیدا نمی کند مگر در کسی که گفتار او با کردارش تصادق داشته باشد و این مرتبه کامل تنها با مقام «عصمت» همخوانی دارد، و چنین کسی در میان امت اسلامی جز امام علی علیه السلام و اهل بیت معصومش نخواهند بود.

کلمه «فاروق» نیز در اصطلاح روایات به کسی اطلاق می شود که بتواند با دانش وسیع خود چنان که باید حق را از باطل تشخیص دهد و مردم با ارشادات او به حقّ و حقیقت رهنمون شوند. آیا چنین کسانی در امت اسلامی جز امام علی علیه السلام و اهل بیت معصومینش که جانشینان واقعی پیامبر بوده اند وجود داشته است؟

اهل کتاب، مبتکر لقب فاروق بر عمر!!

از برخی روایات تاریخی استفاده می شود که اولین کسانی که عمر بن خطاب را به «فاروق» لقب دادند، اهل کتاب؛ خصوصاً یهود بودند.

طبری از محمد بن شهاب زهري نقل کرده که اهل کتاب اولین بار بود که بر عمر لقب «فاروق» دادند و مسلمانان نیز تحت تأثیر آنان قرار گرفتند. و به ما نرسیده که پیامبر صلی الله علیه وآله در این باره چیزی گفته باشد». (۱)

ابن اثیر نیز می گوید: «گفته شده که اهل کتاب عمر بن خطاب را «فاروق» نامیده اند». (۲)

میرخواند (م ۹۰۳ ه.ق) نیز در کتاب «روضه الصفا» می نویسد: «گفته اند این لقب (فاروق) را اهل کتاب - یهود و نصارا - به عمر داده اند». (۳)

مبدأ نامگذاری ابوبکر به «صدیق»

سیوطی می گوید: «لقب «صدیق» را ابوبکر در زمان جاهلیت داشته است». (۴)

نقد حدیث معارض

دیلمی از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل کرده که حضرت فرمود: «خداوند ابوبکر را در آسمان صادق و در روی زمین صدیق نامید». (۵)

پاسخ:

برخی از علمای اهل سنت؛ امثال سیوطی، علی بن محمد بن عراق و شاگردانش پی به وضع و جعل این حدیث برده و آن را در سلسله احادیث جعلی قرار داده اند.

سیوطی این حدیث را در جمله احادیث مجعوله با سند نقل کرده و در ذیل آن

ص: ۴۲۹

۱- ۱۵۵۲. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۶۷، ۸ جلدی.

۲- ۱۵۵۳. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۸.

۳- ۱۵۵۴. روضه الصفا، ج ۱، ص ۳۰۴.

۴- ۱۵۵۵. تاریخ الخلفاء، ص ۲۷.

۵- ۱۵۵۶. دیلمی، مسند الفردوس.

می گوید: «عیسی بن مسلم - که در سند حدیث قرار دارد - منکر الحدیث بوده و از مالک احادیثی را نقل کرده که حدیث او نبوده است» (۱).

امام علی علیه السلام صدیق اکبر و فاروق اعظم

از روایات بسیاری که در منابع فریقین وارد شده استفاده می شود که این دو لقب اختصاصی امام علی بن ابی طالب علیه السلام بوده و رسول خداصلی الله علیه وآله بر او نهاده است.

محبّ الدین طبری می گوید: «همانا رسول خداصلی الله علیه وآله او - علی علیه السلام - را صدیق نامید» (۲).

او نیز از خجندی نقل می کند که امیرالمؤمنین علیه السلام به یعسوب امت و صدیق اکبر لقب داده می شد» (۳).

اینک به نقل برخی از روایات می پردازیم:

۱ - ابن عباس از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «الصدّیقون ثلاثه: حزقیل مؤمن آل فرعون، و حبیب النّجار صاحب آل یاسین، و علی بن ابی طالب»؛ «راستگویان سه نفرند: حزقیل، مؤمن آل فرعون، حبیب نجار صاحب آل یاسین، و علی بن ابی طالب علیه السلام».

این حدیث را عدّه ای از علمای اهل سنت نقل کرده اند؛ امثال:

- احمد بن حنبل (۴).

- محب الدین طبری (۵).

- گنجی شافعی (۶).

- متقی هندی (۷).

- ابن حجر هیتمی (۸).

۲ - پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «انّ هذا اوّل من آمن بی، و هو اوّل من یصافحنی یوم القیمه، و هو الصدیق الاکبر، و هذا فاروق هذه الامه، یفرق بین الحقّ و الباطل، و هذا یعسوب

ص: ۴۳۰

۱- ۱۵۵۷. ذیل اللآلی المصنوعه، سیوطی، ص ۵۳.

۲- ۱۵۵۸. الرياض النضره، ج ۳، ص ۹۴ و ۹۵.

٣- ١٥٥٩. همان.

٤- ١٥٦٠. مناقب علي عليه السلام، ص ١٣١، ح ١٩٤.

٥- ١٥٦١. الرياض النضرة، ج ٣، ص ٩٤.

٦- ١٥٦٢. كفايه الطالب، ص ١٢٤، باب ٢٤.

٧- ١٥٦٣. كنز العمال، ج ١١، ص ٦٠١، ح ٣٢٨٩٧.

٨- ١٥٦٤. صواعق المحرقة، ص ١٢٥.

المؤمنين»؛ «همانا این - علی علیه السلام - اول کسی است که به من ایمان آورده، و او اول کسی است که در روز قیامت با من مصافحه خواهد کرد، و او صدیق اکبر، و این فاروق این امت است که بین حق و باطل را جدا خواهد نمود. و این امیر و بزرگ مؤمنین است.»

این حدیث را جماعتی از علمای اهل سنت نیز نقل کرده اند؛ امثال:

- طبرانی. (۱).

- گنجی شافعی. (۲).

- ابن عساکر دمشقی. (۳).

- متقی هندی. (۴).

۳- ابن عباس و ابوذر نقل کرده اند که ما از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم که خطاب به علی علیه السلام می فرمود: «انت الصدیق الاکبر، و انت الفاروق الذی یفرق بین الحق و الباطل»؛ «تویی صدیق اکبر و تویی فاروق که حق و باطل را از هم جدا خواهی کرد.»

این حدیث را نیز جماعتی از علمای اهل سنت نقل کرده اند؛ امثال:

- محب الدین طبری. (۵).

- حاکمی احمد بن اسماعیل طالقانی. (۶).

- قرشی. (۷).

- شیخ الاسلام حموئی. (۸).

- ابن ابی الحدید. (۹).

- قاضی ایجی. (۱۰).

- صفوری. (۱۱).

ص: ۴۳۱

۱- ۱۵۶۵. المعجم الکبیر، ج ۶، ص ۲۶۹، ح ۶۱۸۴.

۲- ۱۵۶۶. کفایه الطالب، ص ۱۸۷، باب ۴۴.

- ٣- ١٥٦٧. تاريخ مدينة دمشق، ج ١٢، ص ١٣٠.
- ٤- ١٥٦٨. كنز العمال، ج ١١، ص ٦١٦، ح ٣٢٩٩٠.
- ٥- ١٥٦٩. الرياض النضرة، ج ٣، ص ٩٦.
- ٦- ١٥٧٠. الاربعين المنتقى، ح ٢٨، باب ٢١.
- ٧- ١٥٧١. مسند شمس الاخبار، ج ١، ص ٩٤.
- ٨- ١٥٧٢. فرائد السمطين، ج ١، ص ١٤٠، ح ١٠٢ و ١٠٣.
- ٩- ١٥٧٣. شرح نهج البلاغه، ج ١٣، ص ٢٢٨، خطبه ٢٣٨.
- ١٠- ١٥٧٤. المواقف، ص ٤٠٩.
- ١١- ١٥٧٥. نزهة المجالس، ج ٢، ص ٢٠٥.

۴ - معاذه می گوید: از علی علیه السلام در حالی که بر منبر بصره خطبه می خواند شنیدم که می فرمود: «انا الصدیق الاکبر، آمنت قبل ان يؤمن ابوبکر، و اسلمت قبل ان یسلم ابوبکر»؛ «من صدیق اکبرم، قبل از آن که ابوبکر ایمان آورد ایمان آوردم و قبل از آن که ابوبکر اسلام آورد اسلام آوردم.»

این حدیث را نیز جماعتی از علمای اهل سنت نقل کرده اند؛ از قبیل:

- ابن قتیبه. (۱)

- محب الدین طبری. (۲)

- ابن ابی الحدید. (۳)

- متقی هندی. (۴)

۵ - امام علی علیه السلام فرمود: «أنا عبدالله و اخو رسوله و انا الصدیق الاکبر لایقولها بعدی الا کذاب مفتر، لقد صلّیت قبل الناس سبع سنین»؛ «من بنده خدا و برادر رسول خدایم، و من صدیق اکبرم، کسی بعد از من این ادعا را به جز بسیار دروغگو و افترا زننده نمی کند. به تحقیق من هفت سال قبل از مردم نماز به جای آوردم.»

این حدیث را نیز جماعت بسیاری از اهل سنت با سندهای صحیح نقل کرده اند؛ از قبیل:

ابن ابی شیبه، (۵) نسائی، (۶) ابن ابی عاصم، (۷) حاکم نیشابوری، (۸) ابونعیم، (۹) ابن ماجه، (۱۰) طبری، (۱۱) ابن اثیر، (۱۲) ابن ابی الحدید، (۱۳) محب الدین طبری، (۱۴) حمّوئی، (۱۵) متقی هندی، (۱۶) ابن سعد، (۱۷) شعرانی. (۱۸)

ص: ۴۳۲

۱- ۱۵۷۶. المعارف، ص ۱۶۹.

۲- ۱۵۷۷. الرياض النضرة، ج ۳، ص ۹۵ و ۹۹.

۳- ۱۵۷۸. شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۲۰۰ و ۲۲۸، خطبه ۲۳۸.

۴- ۱۵۷۹. کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۶۴، ح ۳۶۴۹۸.

۵- ۱۵۸۰. المصنّف، ج ۱۲، ص ۶۵، ح ۱۲۱۳۳.

۶- ۱۵۸۱. خصائص امیر المؤمنین علیه السلام، ص ۲۵، ح ۷؛ السنن الکبری، ج ۵، ص ۱۰۷، ح ۸۳۹۵.

۷- ۱۵۸۲. السنه، ص ۵۸۴، ح ۱۳۲۴.

۸- ۱۵۸۳. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۱، ح ۴۵۸۴.

۹- ۱۵۸۴. معرفه الصحابه، ج ۱، ص ۳۰۱.

۱۰- ۱۵۸۵. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۴، ح ۱۲۰.

- ١١-١٥٨٦. تاريخ الامم و الملوك، ج ٢، ص ٣١٠.
- ١٢-١٥٨٧. الكامل فى التاريخ، ج ١، ص ٤٨٤.
- ١٣-١٥٨٨. شرح نهج البلاغه، ج ١٣، ص ٢٠٠، خطبه ٢٣٨.
- ١٤-١٥٨٩. الرياض النضرة، ج ٣، ص ٩٦ و ١٠٠ و ١١١.
- ١٥-١٥٩٠. فرائد السمطين، ج ١، ص ٢٤٨، ح ١٩٢.
- ١٦-١٥٩١. كنز العمال، ج ١٣، ص ١٢٢، ح ٣٦٣٨٩.
- ١٧-١٥٩٢. الطبقات الكبرى، ج ٢، ص ٦٠، رقم ٣١٥.
- ١٨-١٥٩٣. طبقات الشعرانى، ج ٢، ص ٥٥.

۶ - رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «پس از من فتنه ای خواهد بود. وقتی آن فتنه اتفاق افتاد همراه علی بن ابی طالب باشید؛ زیرا او اولین کسی است که فردای قیامت مرا می بیند و اولین کسی است که با من مصاحفه می کند. او صدیق اکبر و فاروق این امت است که حق را از باطل جدا می سازد. و او سرور مؤمنین است».

این حدیث را برخی از علمای اهل سنت نقل کرده اند؛ از قبیل:

- ابن عساکر دمشقی شافعی. (۱)

- خوارزمی. (۲)

- ابن اثیر. (۳)

- ابن عبدالبرّ. (۴)

- ابن حجر. (۵)

۷ - امام رضا علیه السلام از پدرانش از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود: «لکلّ امّہ صدیق و فاروق، و صدیق هذه الامه و فاروقها علی بن ابی طالب»؛ (۶) «هر امتی صدیق و فاروقی دارد، صدیق و فاروق این امت، علی بن ابی طالب علیه السلام است.»

۸ - ابو رافع می گوید: به ریزه آمدم تا با ابوذر وداع کنم. وقتی خواستم که بروم به من و مردمی که همراه من بودند، گفت: به زودی فتنه ای خواهد آمد که باید از خدا بترسید و متوجه باشید. شما را سفارش می کنم به علی بن ابی طالب علیه السلام، از او پیروی کنید؛ زیرا که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که خطاب به حضرت علی علیه السلام می فرمود: «وانت الصدیق الاکبر، و انت الفاروق الذی تفرق بین الحق و الباطل...»؛ «تویی صدیق اکبر و تویی فاروق که حق و باطل را از هم جدا می کند...».

این حدیث را نیز جماعتی از علمای اهل سنت نقل کرده اند؛ از قبیل:

ابن ابی الحدید، (۷) ابن عساکر، (۸) ابن شجری، (۹) کوفی. (۱۰)

ص: ۴۳۳

۱- ۱۵۹۴. تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۴۵۰.

۲- ۱۵۹۵. المناقب، ص ۱۰۵.

۳- ۱۵۹۶. اسد الغابه، ج ۶، ص ۲۶۵.

۴- ۱۵۹۷. الاستیعاب، ج ۴، ص ۳۰۷.

- ٥- ١٥٩٨. الاصابه، ج ٧، ص ٢٩٤.
- ٦- ١٥٩٩. عيون اخبار الرضا عليه السلام، ج ٢، ص ١٣.
- ٧- ١٦٠٠. شرح نهج البلاغه، ج ١٣، ص ٢٢٨.
- ٨- ١٦٠١. تاريخ مدينه دمشق، ج ٤٢، ص ٤٢.
- ٩- ١٦٠٢. امالي، ج ١، ص ١٤٤.
- ١٠- ١٦٠٣. مناقب كوفي، ج ١، ص ٢٨٤.

اهل سنت از ابن عباس نقل کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «هیچ درختی نیست جز آن که بر هر برگی از آن نوشته شده «لا اله الا الله، محمد رسول الله، ابوبکر الصدیق، عمر الفاروق، عثمان ذوالنورین».

این حدیث از جعلیات علی بن جمیل رقی است. طبرانی آن را نقل کرده و گفته است: جعلی است، و علی بن جمیل، وضاع و بسیار جعل کننده حدیث است. او متفرد به این حدیث است. و از او معروف بن ابی معروف بلخی و عبدالعزیز بن عمرو خراسانی که مردی مجهول است سرقت نموده است. (۱)

ابونعیم اصفهانی نیز این حدیث را از طریق علی بن جمیل وضاع نقل کرده است. (۲)

و نیز ختلی در «الدیاج» از طریق عبدالعزیز بن عمرو خراسانی نقل کرده، که به تصریح ذهبی در او جهالت است. و روایت باطل است، و آفت آن عبدالعزیز است. (۳)

ابن عدی نیز آن را از طریق معروف بلخی نقل کرده، ولی بعد از آن می گوید: «این معروف غیر معروف است و شاید آن را از علی بن جمیل سرقت کرده باشد». (۴)

ذهبی نیز در «میزان الاعتدال» (۵) می گوید: «این حدیث موضوع و جعلی است ولی مشهور به علی بن جمیل است. ابوالقاسم بشران نیز در امالی خود از طریق محمد بن عبد بن عامر سمرقندی نقل کرده است ولی او انسانی بسیار دروغگو و بسیار جعل کننده حدیث بوده است.

ابن عدی می گوید: «او احادیثی را دنبال کرده که نمی توان از آن متابعت کرد». (۶)

خطیب بغدادی نیز از طریق حسین بن ابراهیم احتیاطی از علی بن جمیل وضاع نقل کرده است. (۷)

ص: ۴۳۴

۱- ۱۶۰۴. المعجم الکبیر، ج ۱۱، ص ۶۴، ح ۱۱۰۹۳.

۲- ۱۶۰۵. حلیه الاولیاء، ج ۳، ص ۳۰۴، رقم ۲۴۹.

۳- ۱۶۰۶. میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۶۳۳، رقم ۵۱۲۰.

۴- ۱۶۰۷. الکامل فی ضعف الرجال، ج ۶، ص ۳۲۵، رقم ۱۸۰۶.

۵- ۱۶۰۸. میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۱۴۵، رقم ۸۶۶۰.

۶- ۱۶۰۹. الکامل فی ضعف الرجال، ج ۵، ص ۳۷۱، رقم ۱۵۳۴.

۷- ۱۶۱۰. تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۴ و ج ۷، ص ۳۳۷.

ذهبی بعد از ذکر این حدیث از این طریق می گوید: این حدیث باطل است و متهم به آن حسین احتیاطی است. (۱) و در جایی دیگر می گوید: این حدیث باطل است. (۲)

و نیز ابن کثیر در «البدایه و النهایه» از طریق طبرانی نقل کرده و آن گاه می گوید: «این حدیث ضعیفی است که در سند آن کسانی اند که راجع به آن ها حرف است و خالی از منکر نیست». (۳)

نقد یک حدیث

اربلی در «کشف الغمه» از عروه بن عبدالله نقل می کند که گفت: از امام باقر محمد بن علی علیهما السلام سؤال کردم درباره زیورهایی که بر شمشیرها است؟ امام فرمود: اشکال ندارد؛ زیرا ابوبکر صدیق شمشیرش را زینت می کرد. راوی می گوید: به حضرت عرض کردم: شما از ابوبکر به صدیق تعبیر می کنید؟ حضرت تکانی خورده و رو به قبله کرد و فرمود: آری صدیق، آری صدیق، آری صدیق، هر کس برای او صدیق نگوید خداوند برای او در دنیا و آخرت قولی را تصدیق نخواهد کرد. (۴)

پاسخ:

اولاً: حدیث سند ندارد؛ زیرا راویان حدیث بعد از عروه تا امام باقر علیه السلام مشخص نیستند. و لذا از این جهت، حدیث اعتباری ندارد.

ثانیاً: اربلی گر چه از علمای شیعه به حساب می آید، ولی در کتاب خود احادیثی را نقل کرده که فقط در مصادر اهل سنت یافت می شود، و این حدیث هم از این قبیل روایات است.

ثالثاً: ممکن است که حدیث فوق از روی تقیه صادر شده باشد.

ص: ۴۳۵

۱- ۱۶۱۱. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۵۴۰، رقم ۲۰۱۸.

۲- ۱۶۱۲. همان، ج ۴، ص ۱۴۶، رقم ۸۶۶۰.

۳- ۱۶۱۳. البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۲۳۰، حوادث سنه ۳۵ هجری.

۴- ۱۶۱۴. کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۳۴ و ۳۳۵.

فضایل اهل بیت در احادیث

اشاره

ص: ۴۳۷

حدیث پیامبر صلی الله علیه وسلم نور رحمهما الله

حدیث صلی الله علیه وسلم نور رحمهما الله

از جمله احادیثی که دلالت بر فضیلتی عظیم برای حضرت علی علیه السلام دارد، حدیث «نور» است. در این حدیث، رسول خدا صلی الله علیه وآله خود و حضرت علی علیه السلام را از یک نور می داند.

سند این حدیث چگونه است؟ دلالت بر چه معنا و مفهومی دارد؟ و چه نکاتی از آن استفاده می شود؟ در این مبحث به آن اشاره می کنیم.

الفاظ حدیث

۱ - سبط بن جوزی از احمد بن حنبل در کتاب «فضائل» نقل کرده که او از عبدالرزاق، از معمر، از زهری، از خالد بن معدان، از زاذان، از سلمان روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «كنت أنا و علی بن ابی طالب نوراً بین یدی الله تعالی قبل ان یخلق آدم باربعه آلاف عام، فلما خلق آدم قسم ذلك النور جزئین: فجزء أنا و جزء علی»؛^(۱) «من و علی بن ابی طالب نوری نزد خداوند متعال بودیم، چهار سال قبل از آن که خداوند آدم را خلق کند. هنگامی که آدم را آفرید آن نور را دو جزء نمود: جزئی من و جزء دیگر علی است.»

و در روایت دیگر آمده است: «خلقت أنا و علی من نور واحد»؛^(۲) «من و علی از یک نور آفریده شدیم.»

رجال این حدیث همگی افرادی مورد وثوقند.

ص: ۴۳۹

۱- ۱۶۱۵. تذکره الخواص، ص ۴۶.

۲- ۱۶۱۶. همان.

- عبدالرزاق صنعانی؛ وی کسی است که نزد اهل سنت، بسیار مورد احترام و وثوق و مورد اطمینان است و لذا احتیاج به توضیح ندارد.

- معمر بن راشد ابوعروه ازدی؛ از رجال ترمذی و نسائی و ابن ماجه و ابو داوود است. احمد بن حنبل گفته: هیچ کس را در کنار او نمی گذاریم جز آن که معمر از آن ها پیشی دارد. (۱)

- زهری؛ کسی است که ابن حجر در حق او گفته: «او فقیه و حافظ است و علما بر جلالت و اتقان او اتفاق دارند...» (۲)

- خالد بن معدان؛ کسی است که ابن حبان در حق او می گوید: «او هفتاد نفر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را ملاقات کرده و از بهترین بندگان خداست.» (۳)

ذهبی می گوید: «او فقیه بزرگ، ثبت، مخلص است...» (۴)

عجلی، یعقوب بن شیبه، محمد بن سعد، ابن جریر و نسائی او را توثیق کرده اند. (۵)

- زاذان؛ وی از مشاهیر تابعین به شمار می آید که مسلم و ابو داوود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه در صحاح خود از او روایت نقل کرده اند. ذهبی او را ثقه معرفی کرده است. (۶)

۲ - ابن مغزلی شافعی به سند خود از سلمان نقل کرده که گفت: از حبیب محمد صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: من و علی نوری بودیم نزد خداوند عزوجل، آن نور، خداوند را تسبیح و تقدیس می نمود هزار سال قبل از آن که خدا آدم را بیافریند. پس هنگامی که خداوند آدم را آفرید آن نور را در صلب او قرار داد. دائماً آن نور در یک جا بود تا آن که ما در صلب عبدالمطلب از همدیگر جدا شدیم. پس در من است نبوت و در علی است خلافت. (۷)

ص: ۴۴۰

۱- ۱۶۱۷. تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۲۴۳-۲۴۶.

۲- ۱۶۱۸. تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۲۰۷.

۳- ۱۶۱۹. الثقات.

۴- ۱۶۲۰. الکاشف، ج ۱، ص ۲۷۴.

۵- ۱۶۲۱. تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۲۱۸؛ تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۱۱۸.

۶- ۱۶۲۲. الکاشف، ج ۱، ص ۲۷۴.

۷- ۱۶۲۳. مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۱۲۰ و ۱۲۱؛ کفایه الطالب، باب ۷۸، ص ۳۱۵؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص

۲۳۵ فضائل احمد بن حنبل، ح ۲۵۲.

۳- و نیز به سندش از جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده که فرمود: روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله در عرفات بود و علی علیه السلام در مقابل او، حضرت به او فرمود: ای علی! نزدیک من بیا، ای علی! من و تو از یک درخت آفریده شدیم. جسم تو از جسم من آفریده شده است...» (۱).

۴- حاکم نیشابوری به سند خود از جابر بن عبدالله نقل کرده که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که به علی علیه السلام می فرمود: «یا علی! الناس من شجر شتی وانا وانت من شجره واحده، ثم قرأ رسول الله صلی الله علیه وآله: « وَ جَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَ زُرُّعٍ وَ نَخِيلٍ صِنَوَانٌ وَ غَیْرُ صِنَوَانٍ یسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ »؛ «ای علی! مردم از درختان پراکنده اند و من و تو از یک درختیم. آن گاه این آیه را قرائت نمود: « وَ جَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ...».

آن گاه می گوید: این حدیث صحیح الاسناد است. (۲).

راویان حدیث از صحابه

این حدیث را گروهی از صحابه نقل کرده اند؛ امثال:

۱- امام علی علیه السلام.

۲- امام حسین بن علی علیهما السلام.

۳- سلمان فارسی.

۴- ابوذر غفاری.

۵- جابر بن عبدالله انصاری.

۶- عبدالله بن عباس.

۷- ابوهریره.

۸- انس بن مالک.

ص: ۴۴۱

۱- ۱۶۲۴. همان، ص ۱۲۲؛ کفایه الطالب، ص ۱۷۸.

۲- ۱۶۲۵. مستدرک حاکم، کتاب التفسیر، ج ۲، ص ۲۴۱.

تواتر حدیث نزد صحابه

«حدیث نور» نزد صحابه متواتر بوده است؛ زیرا هشت نفر از صحابه آن را نقل کرده اند.

ابن حجر هیتمی درباره حدیث: «مروا ابابکر فلیصل بالناس» می گوید: «این حدیث متواتر است؛ زیرا از عایشه و ابن مسعود و ابن عباس و ابن عمر و عبدالله بن زعمه و ابوسعید و علی بن ابی طالب و حفصه نقل شده است».^(۱)

بلکه ابن حزم در مسأله «جواز بیع آب» با نقل چهار نفر از صحابه ادعای اجماع کرده و می گوید: «این ها چهار نفر از صحابه اند، پس آن مسأله به تواتر نقل شده و لذا مخالفت با آن حلال نیست».^(۲)

راویان حدیث از تابعین

برخی از تابعین نیز این حدیث را نقل کرده اند؛ امثال:

۱ - امام علی بن الحسین علیه السلام.

۲ - زاذان ابو عمر کنندی.

۳ - ابو عثمان نهدی.

۴ - سالم بن ابی جعد اشجعی.

۵ - ابوالزبیر محمد بن مسلم اسدی.

۶ - عکرمه بن عبدالله بربری.

۷ - عبدالرحمن بن یعقوب جهنی.

۸ - ابو عبیده حمید بن ابی حمید بصری.

راویان حدیث از علمای عامه

این حدیث را تعداد بسیاری از علمای اهل سنت نقل کرده اند؛ امثال:

ص: ۴۴۲

۱- ۱۶۲۶. صواعق المحرقة، فصل سوم از باب اول، ص ۱۳.

۲- ۱۶۲۷. المحلی، کتاب البیوع.

- ۱ - احمد بن حنبل. (۱)
- ۲ - ابو حاتم محمد بن ادريس رازی. (۲)
- ۳ - عبدالله بن احمد بن حنبل.
- ۴ - ابن مردويه اصفهانی. (۳)
- ۵ - ابو نعیم اصفهانی.
- ۶ - ابن عبدالبرّ قرطبی.
- ۷ - خطیب بغدادی. (۴)
- ۸ - ابن مغزلی شافعی. (۵)
- ۹ - ابو شجاع دیلمی.
- ۱۰ - عاصی. (۶)
- ۱۱ - محمد بن علی نطنزی.
- ۱۲ - خطیب خوارزمی.
- ۱۳ - ابن عساکر دمشقی. (۷)
- ۱۴ - محمد بن یوسف گنجی.
- ۱۵ - محب الدین طبری. (۸)
- ۱۶ - ابوالمؤید حمّوئی. (۹)
- ۱۷ - محمد بن یوسف زرنندی. (۱۰)
- ۱۸ - شهاب الدین ابن حجر عسقلانی.
- ۱۹ - شمس الدین ذهبی. (۱۱)

- ۱- ۱۶۲۸. بنا بر نقل تذکره الخواص، ص ۴۶.
- ۲- ۱۶۲۹. زین الفتی.
- ۳- ۱۶۳۰. به نقل از مناقب خوارزمی.
- ۴- ۱۶۳۱. به نقل از کفایه الطالب، ص ۳۱۴.
- ۵- ۱۶۳۲. مناقب امیرالمؤمنین، ص ۱۲۰.
- ۶- ۱۶۳۳. زین الفتی.
- ۷- ۱۶۳۴. به نقل از کفایه الطالب، ص ۳۱۵.
- ۸- ۱۶۳۵. الرياض النضرة، ج ۲، ص ۲۱۷.
- ۹- ۱۶۳۶. فرائد السمطين، ج ۱، ص ۳۹-۴۴.
- ۱۰- ۱۶۳۷. نظم درر السمطين، ص ۷۹.
- ۱۱- ۱۶۳۸. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۵۰۷.

۲۰ - قندوزی حنفی. (۱)

۲۱ - ابن حجر. (۲)

۲۲ - ابن ابی الحدید. (۳)

۲۳ - حاکم نیشابوری. (۴)

۲۴ - متقی هندی. (۵)

۲۵ - مناوی. (۶)

۲۶ - طبرانی. (۷)

...

دلالت حدیث

دلالت حدیث

این احادیث دلالت بر نکاتی دارد که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱ - دلالت بر امامت به نصّ

در برخی از طرق این حدیث، در ذیل آن چنین آمده است: «ففي النبوه وفي علي الخلافة»؛ «پس در من نبوت و در علی خلافت است.» که در اینجا تصریح به خلافت و امامت حضرت علی علیه السلام شده است.

۲ - دلالت بر امامت به ملازمه

حدیث نور دلالت بر افضلیت و برتری امام علی علیه السلام بر سایر صحابه دارد، و افضل و برتر باید امام و خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد.

۳ - برتری امام علی علیه السلام بر سایر انبیا

شکی نیست که رسول اسلام صلی الله علیه و آله از همه انبیا برتر است، و در صورتی که نور حضرت علی علیه السلام با نور رسول خدا صلی الله علیه و آله یکی است پس امام علی علیه السلام نیز برتر از سایر انبیا است.

- ١- ١٦٣٩. ١٠ و٨٣. ١٠٨٣. ١٠٨٣. ١٠٨٣.
- ٢- ١٦٤٠. ١٠٨٣. ١٠٨٣. ١٠٨٣.
- ٣- ١٦٤١. ١٠٨٣. ١٠٨٣. ١٠٨٣.
- ٤- ١٦٤٢. ١٠٨٣. ١٠٨٣. ١٠٨٣.
- ٥- ١٦٤٣. ١٠٨٣. ١٠٨٣. ١٠٨٣.
- ٦- ١٦٤٤. ١٠٨٣. ١٠٨٣. ١٠٨٣.
- ٧- ١٦٤٥. ١٠٨٣. ١٠٨٣. ١٠٨٣.

از فضایل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام این است که او اولین کسی است که به رسول خدا صلی الله علیه وآله ایمان و اسلام آورده است. زمانی که دیگران سال های زیاد مشغول بت پرستی بوده و در عصر جاهلیت به سر می بردند حضرت علی علیه السلام با کمترین سن و با شعور و درک تمام به پیامبر اسلام ایمان آورده است.

برخی ابوبکر را اولین مسلمان می دانند!! و برخی او را در بین بزرگسالان اولین مسلمان می دانند!! در این مقاله به بررسی این موضوع می پردازیم.

الفاظ حدیث

با مراجعه به روایات پی خواهیم برد که اولین فردی که از مردان به اسلام گروید و به رسول خدا صلی الله علیه وآله ایمان آورد، علی بن ابی طالب علیه السلام بود.

۱ - رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «أولکم وارداً - وروداً - علی الحوض اولکم اسلاماً، علی بن ابی طالب علیه السلام»؛^(۱) «اول کسی که در کنار حوض بر من وارد می شود اول کسی است که به من ایمان آورده است، یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام.»

۲ - و نیز خطاب به حضرت زهرا علیها السلام فرمود: «أنه لأول اصحابی اسلاماً»؛^(۲) «همانا - علی - به طور حتم اولین نفر از اصحاب من است که اسلام آورد.»

۳ - و نیز خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمود: «... انت اولهم ایماناً بالله...»؛^(۳) «تو اولین کسی از صحابه هستی که به خدا ایمان آورده است.»

ص: ۴۴۵

۱- ۱۶۴۶. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴۷، ح ۴۶۶۲.

۲- ۱۶۴۷. مسند احمد، ج ۵، ص ۶۶۲، ح ۱۹۷۹۶.

۳- ۱۶۴۸. حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۶ و ۶۵.

۴ - و خطاب به فاطمه زهرا علیها السلام فرمود: «زوّجتک خیر امتی، اعلمهم علماً، و أفضلهم حِلماً، و اولّهم سلماً»؛ (۱) «تو را به ازدواج بهترین امت خودم در آوردم، کسی که از حیث علم، اعلم مردم و از حیث حلم، افضل مردم و در انتخاب اسلام، اولین مردم بود.»

۵ - و نیز دست علی علیه السلام را گرفته، فرمود: «انّ هذا اول من آمن بی، و هذا اول من یصافحنی یوم القیمه، و هذا الصدیق الاکبر»؛ (۲) «همانا این - علی علیه السلام - اول کسی است که به من ایمان آورد. و اول کسی است که با من در روز قیامت مصافحه خواهد کرد، و این - علی علیه السلام - صدیق اکبر است.»

۶ - ابویوب انصاری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «لقد صلّت الملائکه علی و علی علی بسبع سنین قبل الناس؛ لأننا نصلّی لیس معنا احد یصلّی»؛ (۳) «به طور حتم ملائکه هفت سال قبل از مردم بر من و علی صلوات می فرستادند؛ زیرا ما نماز می گزاریم در حالی که با ما هیچ کس نبود که نماز گزارد.»

۷ - عقیف می گوید: «در عصر جاهلیت به مکه آمدم تا برای اهلم از لباس ها و عطر آنجا خریداری نمایم. پیش عباس بن عبدالمطلب آمدم که مردی تاجر بود. نزد او نشسته و به کعبه نظاره می کردم... ناگهان جوانی را دیدم که وارد مسجد الحرام شد و نظر خود را به آسمان افکند، آن گاه رو به کعبه ایستاد. مدتی نگذشت که نوجوانی وارد شد و طرف راست او ایستاد. مدت اندکی گذشت تا این که زنی وارد شد و پشت سر او ایستاد. آن جوان رکوع می کرد و با رکوع او نوجوان و آن زن نیز رکوع می کردند. سر را بلند کرد، آن دو نیز چنین کردند. او به سجده رفت، آنان نیز چنین کردند.»

گفتم: ای عباس! امر عظیمی است. عباس نیز گفت: امر عظیمی است، آیا می دانی که این جوان کیست؟ گفتم: نه. گفت: این محمد بن عبدالله پسر برادر من است. آیا می دانی که این نوجوان کیست؟ این علی بن ابی طالب، فرزند برادر من است. آیا می دانی که این زن کیست؟ این خدیجه دختر خویلد همسر آن جوان است. و همانا

ص: ۴۴۶

۱- ۱۶۴۹. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴۰، ح ۴۶۴۵.

۲- ۱۶۵۰. معجم الکبیر، ج ۶، ص ۲۶۹، ح ۶۱۸۴.

۳- ۱۶۵۱. الریاض النضره، ج ۲، ص ۲۱۷.

پسر برادر من به من خبر داده که پروردگار او که پروردگار آسمان و زمین است او را به این دینی که بر آن است امر کرده است. به خدا سوگند که در روی زمین کسی بر این دین به جز این سه نفر نیست» (۱).

گواهی اصحاب به سبق ایمان امام علی علیه السلام

با مراجعه به تاریخ پی می بریم که بسیاری از صحابه به سبق ایمان حضرت علی علیه السلام شهادت و گواهی داده اند. اینک به اسامی برخی از آن ها اشاره می کنیم:

امام علی علیه السلام، ابوبکر، عمر، ابو عبیده، سلمان، ابوذر، عمار، ابویوب، عباس، ابن عباس، معاذ بن جبل، ابوسعید خدری، بُریده، ابن مسعود، انس بن مالک، جابر بن عبدالله، زید بن ارقم، ابو رافع مولی رسول الله صلی الله علیه و آله، حذیفه بن یمان، خباب بن ارت، عبدالله بن عمر...

اینک به برخی از روایات اشاره می کنیم:

۱ - ابن عبدالبرّ قرطبی در ترجمه امام علی علیه السلام می گوید: «روی عن سلمان وابی ذر ومقداد وخباب وجابر وابی سعید الخدری وزید بن ارقم انّ علی بن ابی طالب اوّل من اسلم، وفضّله هؤلاء علی غیره»؛ «از سلمان و ابوذر و مقداد و خباب و جابر و ابوسعید خدری و زید بن ارقم روایت شده که علی بن ابی طالب اولین فردی است که اسلام آورده است. و این افراد، علی را بر دیگران برتری داده اند» (۲).

۲ - و نیز از ابن عباس نقل کرده که گفت: «کان علی بن ابی طالب اوّل من اسلم من الناس بعد الخدیجه»؛ «علی بن ابی طالب اولین مسلمان از مردم بعد از خدیجه است» (۳).

آن گاه می گوید: این سندی است که احدی در آن طعن و خدشه وارد نکرده است به جهت صحّت و وثاقت نقل آن.

ص: ۴۴۷

۱- ۱۶۵۲. خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام، نسائی، ص ۲۳، ح ۶؛ سنن نسائی، ج ۵، ص ۱۰۶، ح ۸۳۹۴؛ تاریخ طبری، ج ۲،

ص ۳۱۱؛ کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۴۸۴.

۲- ۱۶۵۳. الاستیعاب، ج ۲، ص ۴۷۰.

۳- ۱۶۵۴. همان.

۳- انس بن مالک گفت: «استنبیء النبی صلی الله علیه وآله يوم الاثنين وصلی علی يوم الثلاثاء»؛ «پیامبر صلی الله علیه وآله در روز دوشنبه به رسالت مبعوث شد و علی در روز سه شنبه نماز بگزارد». (۱)

۴- زید بن ارقم گفت: «اول من آمن بالله بعد رسول الله، علی بن ابی طالب»؛ «اول کسی که بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله ایمان به خدا آورد علی بن ابی طالب علیه السلام بود». (۲)

۵- شداد بن اوس می گوید: «سألت خباب بن الارت عن اسلام علی فقال: اسلم وهو ابن خمس عشره سنه، ولقد رأیته یصلی قبل الناس مع النبی صلی الله علیه وآله وهو یومئذ بالغ مستحکم البلوغ»؛ «از خباب بن ارت درباره اسلام علی علیه السلام سؤال کردم؟ فرمود: در حالی که پانزده سال داشت، اسلام آورد. من او را مشاهده کردم که قبل از مردم با پیامبر صلی الله علیه وآله نماز می گزارد؛ در حالی که در آن وقت بالغی کامل بود». (۳)

۶- حذیفه بن یمان می گوید: «کننا نعبد الحجاره ونشرب الخمر وعلی من ابناء اربع عشره سنه، قائم یصلی مع النبی صلی الله علیه وآله لیلاً ونهاراً، وقریش یومئذ تسافه رسول الله، ما یذب عنه الا علی علیه السلام»؛ «ما مشغول به عبادت سنگ بودیم و شراب می نوشیدیم در حالی که علی علیه السلام چهارده ساله بود و ایستاده با پیامبر، شب و روز نماز به جای می آورد. و قریش در آن روز به پیامبر صلی الله علیه وآله نسبت سفاهت می داد، و کسی به جز علی علیه السلام از او دفاع نمی کرد». (۴)

۷- احمد بن حنبل از زید بن ارقم نقل کرده که گفت: «اول من اسلم مع رسول الله، علی بن ابی طالب»؛ «اول کسی که به رسول خدا صلی الله علیه وآله اسلام آورد، علی بن ابی طالب علیه السلام بود». (۵)

۸- سلمان فارسی از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «اول هذه الامه وروداً علی الحوض اولها اسلاماً علی بن ابی طالب»؛ «اول کسی که از این امت بر من در کنار حوض وارد می شود، اول کسی است که به من اسلام آورده است؛ یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام». (۶)

۹- امام علی علیه السلام فرمود: «عبدت الله مع رسول الله سبع سنین قبل ان یعبده احد من

ص: ۴۴۸

۱- ۱۶۵۵. پیشین، ج ۲، ص ۴۷۲.

۲- ۱۶۵۶. همان.

۳- ۱۶۵۷. شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۶۰.

۴- ۱۶۵۸. همان.

۵- ۱۶۵۹. مسند احمد، ج ۴، ص ۳۶۸.

۶- ۱۶۶۰. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۶.

هذه الأمة»؛ (۱) «من با رسول خدا تا هفت سال خدا را عبادت کردیم قبل از آن که کسی از این امت خدا را عبادت کند.»

۱۰ - ابورافع می گوید: «صلی النبی صلی الله علیه وآله يوم الاثنين وصلت خديجه آخر يوم الاثنين، وصلی علی يوم الثلاثاء من الغد وصلی مستخفياً قبل الناس سبع سنين»؛ «پیامبر صلی الله علیه وآله روز دوشنبه نماز خواند و خدیجه آخر روز دوشنبه نماز به جای آورد و علی علیه السلام روز سه شنبه فردای آن روز نماز به جای آورد. و او هفت سال قبل از مردم به طور مخفیانه نماز به جای می آورد.» (۲)

۱۱ - ابوذر می گوید: از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که خطاب به علی علیه السلام می فرمود: «انت اول عربی او اعجمی صلی مع رسول الله صلی الله علیه وآله»؛ «تو اول کسی هستی که به من ایمان آورده و مرا تصدیق کرد.» (۳)

۱۲ - ابولیلی غفاری می گوید: «ستكون من بعدی فتنه، فاذا كان كذلك فالزموا علی بن ابی طالب، فانه اول من آمن بی واول من یصافحنی يوم القیمه، وهو الصدیق الأكبر وهو فاروق هذه الأمة»؛ «از پیامبر صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود: زود است که بعد از من فتنه ای واقع شود، هر گاه چنین شد، ملازم علی بن ابی طالب باشید؛ زیرا او اول کسی است که به من ایمان آورده و اول کسی است که در روز قیامت با من مصافحه خواهد کرد. و او صدیق اکبر و او فاروق این امت است.» (۴)

قرآن و سبق ایمان حضرت علی علیه السلام

خداوند متعال در سوره توبه می فرماید: «أَجْعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَشْفَعُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»؛ (۵) «آیا سیراب کردن حجّاج، و آباد ساختن مسجد الحرام را، همانند

ص: ۴۴۹

۱- ۱۶۶۱. همان، ج ۳، ص ۱۱۲.

۲- ۱۶۶۲. فرائد السمطين، ج ۱، ص ۲۴۳.

۳- ۱۶۶۳. الرياض النضرة، ج ۲، ص ۲۰۸.

۴- ۱۶۶۴. الاصابه، ج ۴، ص ۱۷۱.

۵- ۱۶۶۵. سوره توبه، آیه ۱۹.

[عمل کسی قرار دادید که به خدا و روز قیامت ایمان آورده و در راه او جهاد کرده است؟! [این دو] نزد خدا مساوی نیستند. و خداوند گروه ظالمان را هدایت نمی کند.]»

سیوطی در «درّ المنثور» نقل کرده که طلحه گفت: من صاحب خانه کعبه ام و کلید آن به دست من است. و عباس گفت: من صاحب سقایه و آب دادن و مأمور بر آن هستم. علی علیه السلام فرمود: نمی دانم چه می گوید! من قبل از مردم به طرف قبله نماز خواندم، و من صاحب جهادم. آن گاه خدا این آیه را نازل کرد: «أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ...» (۱).

این حدیث را قندوزی در «ینایع الموده» (۲) به نقل از سنن نسائی، و ابن مغزلی در «مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام» (۳) و حموی در «فرائد السمطین» (۴) و ابن صباغ مالکی در «الفصول المهمه» (۵) نیز نقل کرده اند.

واحدی می گوید: «همانا آیه در شأن علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شد هنگامی که طلحه و عباس به مقام خود افتخار می کردند. آن گاه خداوند این آیه را «أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ...» برای بیان فضیلت علی علیه السلام نازل کرد.» (۶).

فضل بن روزهان می گوید: «علما، این قصه را در جمله فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام شمرده اند، و فضایل او بیش از آن است که احصا و شماره شود، و این مسأله مورد اختلاف نیست تا بر آن دلیل اقامه شود...» (۷).

بررسی احادیث معارض

بررسی احادیث معارض

برخی از علمای اهل سنت در صدد استدلال به برخی از احادیث ضعیف السند برآمده اند تا اسلام ابوبکر را سابق بر اسلام حضرت علی علیه السلام معرفی کنند. اینک به

ص: ۴۵۰

۱- ۱۶۶۶. درّ المنثور، ج ۲؛ لباب النقول، ص ۲۶۲.

۲- ۱۶۶۷. ینایع الموده، ص ۹۳.

۳- ۱۶۶۸. مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۳۲۱ و ۳۲۲.

۴- ۱۶۶۹. فرائد السمطین، ج ۱ ص ۲۰۳.

۵- ۱۶۷۰. الفصول المهمه، ص ۱۰۸ و ۱۰۹.

۶- ۱۶۷۱. اسباب النزول، ص ۱۶۴.

۷- ۱۶۷۲. ابطال نهج الباطل، ج ۲، ص ۱۲۲.

بررسی این احادیث می پردازیم:

معارض اول

سیوطی از ذهبی در «تلخیص المستدرک» نقل کرده که خدیجه و ابوبکر و بلال و زید اولین کسانی بودند که بعد از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله به او ایمان آورده و با او خدا را عبادت کردند. (۱)

پاسخ:

اولاً: خود ذهبی در آخر کلامش آورده است: «گویا گوش در اینجا خطا کرده است؛ زیرا علی می فرمود: من با رسول خدا عبادت خداوند می کردیم در حالی که من هفت سال داشتم». (۲)

ثانیاً: با یک حدیث بدون سند نمی توان از احادیث متواتر و محکم و نصّ، رفع ید نمود. و لذا سیوطی بعد از نقل کلام ذهبی، روایت احمد بن حنبل را در پیشی داشتن اسلام علی بن ابی طالب علیه السلام آورده است.

ثالثاً: اگر ابوبکر همراه امام علی علیه السلام اسلام آورده بود باید همانند حضرت در نماز پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد الحرام شرکت می نمود؛ در حالی که چنین نبوده است.

معارض دوم

ابن حجر هیتمی از فرات بن سائب نقل می کند که از میمون بن مهران سؤال کردم: ابوبکر اول کسی است که اسلام آورد یا علی؟ گفت: به خدا سوگند! که ابوبکر به پیامبر در زمان بحیرای راهب اسلام آورد در آن زمانی که گذر پیامبر به او افتاد... (۳)

پاسخ:

اولاً: روایت از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل نشده است.

ثانیاً: یک روایت ضعیف السند چگونه می تواند در مقابل این همه از روایاتی که دلالت بر تقدّم اسلام حضرت علی علیه السلام دارد، مقابله کند.

ص: ۴۵۱

۱- ۱۶۷۳. اللآلی المصنوعه، ج ۱، ص ۳۲۲.

۲- ۱۶۷۴. همان.

۳- ۱۶۷۵. صواعق المحرقة، ص ۴۵.

ثالثاً: حدیث به میمون بن مهران ختم می شود که از دشمنان حضرت علی علیه السلام به حساب می آید. ابن حجر می گوید: «میمون بن مهران بر علی حمله می نمود». (۱)

ثالثاً: فرات بن سائب که راوی از میمون بن مهران است نیز در رجال مورد تضعیف واقع شده است؛

بخاری و ابن معین او را منکر الحدیث و دارقطنی و نسائی او را متروک، و ابوحاتم او را ضعیف الحدیث و... دانسته اند. (۲)

رباعاً: چرا ابوبکر در روز سقیفه یا در موقعی دیگر به این مطلب تصریح نکرده است؟

خامساً: حضرت امیرعلیه السلام بر بالای منبر رسول خدا صلی الله علیه وآله و منابر بصره و کوفه ادعا کرد که من اول کسی هستم که اسلام آورد و کسی او را تکذیب نکرد، با آن که عده ای از منحرفین پای منبر او نشسته بودند.

ابوجعفر اسکافی معتزلی می گوید: «و امّا این که جاحظ برای امامت ابوبکر به تقدم اسلام او تمسک کرده است، اگر این احتجاج صحیح بود باید خود ابوبکر در روز سقیفه به آن احتجاج می نمود؛ در حالی که ما ندیدیم چنین کاری انجام داده باشد... و اگر این احتجاج صحیح می بود باید یکی از مردم برای ابوبکر ادعای امامت در عصر او یا بعد از عصرش به جهت تقدم در اسلام می کرد؛ در حالی که ما سراغ نداریم که کسی چنین ادعایی را کرده باشد. علاوه بر این که جمهور محدّثین اسلام ابوبکر را بعد از اسلام عده ای؛ امثال: علی بن ابی طالب و جعفر برادرش و زید بن حارثه و ابوذر غفاری و عمرو بن عبسسه سلمی و خالد بن سعید بن عاص و خباب بن ارت، ذکر کرده اند. و اگر ما روایات صحیحه و سندهای قوی و مورد اعتماد را نظر و تأمل کنیم پی می بریم که همه آن ها بر این دلالت دارند که علی علیه السلام اول کسی است که اسلام اختیار نموده است». (۳)

ص: ۴۵۲

۱- ۱۶۷۶. تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۳۹۱.

۲- ۱۶۷۷. میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۳۴۱؛ لسان المیزان، ج ۴، ص ۴۳۰ و ۴۳۱.

۳- ۱۶۷۸. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۲۲۴، خطبه ۲۳۸.

ابن عبد البرّ در ترجمه ابوبکر می گوید: «شیخی برای ما از مجالد، از شعبی، از ابن عباس نقل کرده که از او سؤال شد: کدامین شخص اوّل کسی است که اسلام آورده است؟ گفت: ابوبکر».(۱)

او نیز از شعبه، از عمر بن مرّه از ابراهیم نخعی نقل کرده که اولین مسلمان ابوبکر است.(۲)

پاسخ:

اولاً: این دو روایت از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل نشده است.

ثانیاً: این دو روایت در مقابل احادیث متواتر که بر تقدم اسلام حضرت امیر دلالت دارد نمی تواند استقامت کند.

ثالثاً: مشخص نشده که شیخی که از مجالد نقل کرده کیست؟

رابعاً: مجالد کسی است که مورد تضعیف علمای رجالی اهل سنت قرار گرفته است:

ابن معین می گوید: به او احتجاج نمی شود. احمد می گوید: او چیزی نیست. نسائی او را غیر قوی، و دارقطنی و یحیی بن سعید او را ضعیف شمرده اند. ابن مهدی از او روایت نقل نمی کرده است.(۳)

خامساً: شعبی از جمله کسانی است که آشکارا اعلان دشمنی نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام می نمود.

سادساً: چگونه شعبی به ابن عباس چنین نسبتی را می دهد در حالی که ابن عباس از جمله کسانی است که بیشترین حدیث را در تقدم اسلام حضرت امیرعلیه السلام نقل کرده است.

سابعاً: در مورد حدیث دوم، مضافاً به این که انقطاع داشته و از صحابی نقل نشده است، در سند آن شعبه بن حجاج است که بخاری در حقّ او گفته: احادیث او از منکرات است. و ابوحاتم او را مجهول معرفی کرده است.(۴)

ص: ۴۵۳

۱- ۱۶۷۹. الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۴۱.

۲- ۱۶۸۰. همان، ص ۳۴۲.

۳- ۱۶۸۱. میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۴۳۷ و ۴۳۸.

۴- ۱۶۸۲. لسان المیزان، ج ۳، ص ۱۴۵.

و نیز در سند آن ابراهیم نخعی و شعبه بن حجاج است که ابن قتیبه در «المعارف»^(۱) اَوَّلِ را از رجال شیعه، و شهرستانی در «الملل و النحل»^(۲) دومی را از رجال شیعه معرفی کرده است. و لذا به طور حتم این روایت کذب و دروغ است؛ زیرا اتفاق جامعه شیعه به تبع اهل بیت علیهم السلام بر آن است که حضرت امیرعلیه السلام اَوَّل کسی است که اسلام آورده است.

حقیقت تعبیر از اسلام حضرت علی علیه السلام

اگر می گوئیم حضرت امیرعلیه السلام اولین کسی است که اسلام آورده به جهت مماشات با اهل سنت است؛ زیرا ممکن است کسی بگوید: اسلام آوردن از سابقه کفر است؛ در حالی که چه وقتی حضرت کفر ورزیده تا بخواهد اسلام بیاورد؟ و چه وقتی شرک ورزیده تا بخواهد ایمان آورد؟ او کسی است که با اسلام و توحید متولد شد، و در خانه خدا زاییده شد. چشم خود را بر پیامبر باز کرد، و در دامان او پرورش یافت. با آن حضرت در آن سنین به غار حرا برای عبادت خدا می رفت در حالی که دیگران مشغول بت پرستی بودند. پس اسلام و ایمان آن حضرت به معنای تجدید عهد او با پیامبر صلی الله علیه و آله و ابلاغ علنی آن عقیده ای بود که از کودکی در دل داشت و بر آن عمل می کرد. تعبیر به اسلام و ایمان آوردن او همانند تعبیر به ایمان و اسلام آوردن حضرت ابراهیم علیه السلام است. خداوند متعال درباره او می فرماید:

« وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ »؛^(۳) «و من اولین مسلمانم.»

« إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمَ قَالَ أَتَسْلِمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ »؛^(۴) «هنگامی که پروردگارش به او فرمود: اسلام آور. او گفت: من برای پروردگار جهانیان اسلام آوردم.»

« وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ »؛^(۵) «و من اولین مؤمنین هستم.»

ص: ۴۵۴

۱- ۱۶۸۳. المعارف، ص ۲۶۸.

۲- ۱۶۸۴. الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۹۰.

۳- ۱۶۸۵. سوره انعام، آیه ۱۶۳.

۴- ۱۶۸۶. سوره بقره، آیه ۱۳۱.

۵- ۱۶۸۷. سوره اعراف، آیه ۱۴۳.

و درباره حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

« أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ »؛^(۱) «پیامبر به آنچه که از جانب پروردگارش بر او نازل شده، ایمان آورد.»

« قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ »؛^(۲) «بگو همانا من امر شده ام که اولین مسلمان باشم.»

« وَأُمِرْتُ أَنْ أُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ »؛^(۳) «و امر شده ام که به پروردگار جهانیان اسلام بیاورم.»

هر معنایی که برای اسلام و ایمان حضرت ابراهیم علیه السلام و رسول اکرم صلی الله علیه و آله می کنیم برای اسلام و ایمان حضرت امیر علیه السلام نیز می نمایم.

خانم دکتر سعاد ماهر از مسعودی نقل می کند: «... بسیاری از مردم بر آنند که علی علیه السلام هیچ گونه شرکی به خداوند نوزید تا از نو اسلام اختیار کند، بلکه در تمام امور تابع افعال و رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله بود و به او اقتدا می کرد، و هنگام بلوغ نیز بر همین حال بود، و به طور حتم خداوند او را نگاه داشته و تأیید نمود، و نیز او را موفق بر متابعت از پیامبر صلی الله علیه و آله کرد...»^(۴)

توصیفی از زبان حضرت علی علیه السلام

حضرت امیر علیه السلام در توصیف ایام کودکی خود می فرماید: «و قد علمتم موضعی من رسول الله صلی الله علیه و آله بالقرباه القریبه، و المنزله الخصیصه. وضعنی فی حجره و أنا ولد یضمّنی إلی صدره، و یکنفنی إلی فراشه، و یمسّینی جسده و یشمّنی عرفه. و کان یمضغ الشیء ثم یلقمنیه. و ما وجد لی کذباً فی قول، و لا خطلاً فی فعل. و لقد قرن الله به صلی الله علیه و آله من لدن أن کان فطیماً أعظم ملک من ملائکته یسلک به طریق المکارم، و محاسن أخلاق العالم

ص: ۴۵۵

۱- ۱۶۸۸. سوره بقره، آیه ۲۸۵.

۲- ۱۶۸۹. سوره انعام، آیه ۱۴.

۳- ۱۶۹۰. سوره غافر، آیه ۶۶.

۴- ۱۶۹۱. مشهد الامام علی علیه السلام فی النجف، ص ۳۵.

لیله و نهاره. و لقد كنت أتبعه أتباع الفصيل أثر أمه يرفع لي في كل يوم من أخلاقه علماً ويأمرني بالاعتداء به. و لقد كان يجاور في كل سنه بحراء فأراه و لا يراه غيري. و لم يجمع بيت واحد يومئذ في الاسلام غير رسول الله صلى الله عليه وآله و خديجه و أنا ثالثهما. أرى نور الوحي و الرساله، و أشم ريح النبوه و لقد سمعت رنه الشيطان حين نزل الوحي عليه صلى الله عليه وآله، فقلت يا رسول الله ما هذه الرنه؟ فقال هذا الشيطان أيس من عبادته. إنك تسمع ما أسمع و ترى ما أرى إلا أنك لست بنبي. و لكنك وزير و إنك لعلی خیر»؛^(۱) «شما می دانید که من نزد رسول خدا چه جایگاهی دارم، و خویشاوندی ام با او در چه درجه است؟ آن گاه که کودک بودم مرا در دامانش می نهاد و در سینه خود جا می داد و در بستر خود می خوابانید، چنان که تنم را به تن خویش می سود، و بوی خوش خود را به من می افشانند! و گاه بود که چیزی را می جوید و به من می خورانید. از من دروغی نشنید و خطایی ندید.

هنگامی که از شیر گرفته شد خدا بزرگ ترین فرشته خود را شب و روز همنشین او فرمود، تا راه های بزرگواری را پیمود و خوی های نیکوی جهان را فراهم نمود.

من در پی او بودم - در سفر و حضر - چنان که بچه شتری در پی مادر. هر روز برای من از اخلاقی خود نشانه ای بر پا می داشت و مرا به پیروی از آن می گماشت. هر سال در «حرا» خلوت می گزید، من او را می دیدم و جز من کسی وی را نمی دید. آن هنگام، اسلام در هیچ خانه ای جز در خانه ای که رسول خداصلی الله علیه وآله و خدیجه در آن بود، راه نیافته بود که من سؤمین آنان بودم. روشنایی وحی و پیامبری را می دیدم و بوی نبوت را استشمام می کردم.

من هنگامی که وحی بر او صلی الله علیه وآله فرود آمد، آوای شیطان را شنیدم، گفتم: ای فرستاده خدا این آوا چیست؟ فرمود: این شیطان است و از این که او را نپرستند نومید و نگران است. همانا تو می شنوی آنچه را من می شنوم و می بینی آنچه را من می بینم، جز این که تو پیامبر نیستی و وزیری و تو بر خیر هستی.»

ص: ۴۵۶

درباره اسلام ابوبکر، طبری در تاریخ خود به سند صحیح از محمد بن سعد بن ابی وقاص نقل می کند که به پدرم گفتم: آیا ابوبکر اول کسی بود که از شما اسلام آورد؟ گفت: نه، و به طور حتم قبل از او پنجاه نفر دیگر اسلام آورده بودند... (۱).

جمع غیر واقعی!!

برخی با مواجهه روایات بسیار در تقدم ایمان و اسلام حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام در صدد جمع برآمده تا بتوانند هم مقام حضرت را پایین آورده و هم منزلت ابوبکر را حفظ کنند.

ابن کثیر و دیگران می گویند: «بهتر آن است که گفته شود: اول مسلمان از مردان حُرّ ابوبکر، و از بچه ها علی، و از زنان خدیجه و از موالی زید بن حارثه و از بردگان بلال است» (۲).

پاسخ:

اولاً: از طبری به سند صحیح نقل شده که اسلام ابوبکر بعد از اسلام پنجاه نفر بوده است.

ثانیاً: در مورد سنّ حضرت امیرعلیه السلام هنگام اعلان اسلام اختلاف است؛ زیرا از دوازده سال تا شانزده سال گفته شده است. و برخی بیش از این حد نیز گفته اند.

ثالثاً: بزرگی و عظمت شخص به سنّ او نیست؛ بلکه به رشد عقلی و تعالی روحی اوست که حضرت امیر در آن سن و سال داشت.

رابعاً: عدّه ای گفته اند که تحدید بلوغ بعد از هجرت در جنگ خندق بوده، و قبل از آن اعتماد بر تمیز و درک بوده است، (۳) و مدار تکلیف و دعوت به اسلام و ایمان بر

ص: ۴۵۷

۱- ۱۶۹۳. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۱۶.

۲- ۱۶۹۴. البدایه و النهایه، ج ۳، ص ۱۷ و ۲۶ و ۲۹؛ السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۲۷۵؛ السیره النبویه، دحلان، ج ۱، ص ۹۰.

۳- ۱۶۹۵. سیره حلبی، ج ۱، ص ۲۶۹؛ اسعاف الراغبین در حاشیه نور الابصار، ص ۴۹.

ادراک و تمییز است. و اگر حضرت امیر علیه السلام از این قوه ادراک و تمییز برخوردار نبود پیامبر صلی الله علیه و آله هرگز او را به اسلام دعوت نمی کرد و اسلام او را قبول نمی نمود.

کیفیت اسلام عمر بن خطاب!!

ابن هشام به نقل از ابن اسحاق می نویسد: «اسلام عمر آن طوری که به ما رسیده این است که خواهرش فاطمه دختر خطاب و همسرش سعید بن زید بن عمرو بن نفیل، هر دو اسلام آورده و آن را از عمر مخفی می کردند. نعیم بن عبدالله نخام که یکی از افراد قوم او و از بنی عدی بن کعب بود نیز اسلام آورد، و او نیز از گروهی از قوم خود اسلامش را مخفی می داشت. خباب بن ارت به خانه فاطمه دختر خطاب رفت و آمد می کرد و به او تعلیم قرآن می داد.

روزی عمر شمشیر به دست به قصد رسول خدا و عده ای از اصحابش از خانه خارج شد؛ زیرا به او خبر داده بودند که در «صفا» دور هم جمع شده اند...

نعیم بن عبدالله او را دید و به او گفت: چه کسی را اراده کرده ای، ای عمر؟! گفت: محمد را قصد کرده ام (یعنی او را قصد کرده ام که به قتل برسانم) این کسی که دین اجدادش را ترک کرده، و امر قریش را بر هم ریخته، و آرزوهای آن ها را بر باد داده و دین آن ها را سرزنش کرده، و خدایان آن ها را ناسزا گفته است، می روم تا او را به قتل برسانم.

نعیم به او گفت: به خدا سوگند، خودت را گول زده ای، آیا گمان می کنی که با این امر، بنی عبدمناف تو را رها می کنند که بر روی زمین حرکت کنی در صورتی که محمد را به قتل می رسانی؟ چرا به سوی اهل خود نمی روی و امر آن ها را اصلاح نمی کنی؟ عمر گفت: کدامین شخص از اهل بیت من؟ گفت: شوهر خواهر و پسر عمویت سعید بن زید بن عمرو، و خواهرت فاطمه دختر خطاب، به خدا سوگند که به طور حتم اسلام آورده و دین محمد را متابعت کرده اند، بر تو است که به مبارزه با آن ها برخیزی. عمر برگشت و مستقیماً به طرف خانه خواهر و شوهر خواهر خود رفت.

مشاهده کرد که خَبَاب بن ارت با صحیفه ای که در دست دارد سوره «طه» را برای آن ها قرائت می کند.

آنان که فهمیدند عمر می آید خباب را در اتاقی مخفی کرده و فاطمه دختر خطاب نیز صحیفه را در زیر ران خود از ترس برادرش عمر مخفی کرد. ولی عمر هنگامی که به خانه نزدیک می شد صدای خَبَاب را شنیده بود که برای آن دو قرآن قرائت می کند. داخل خانه شد و گفت: این چه صدای مهمه ای بود که شنیدم؟ آن دو گفتند: ما صدایی نشنیدیم. عمر گفت: آری به خدا، به من خبر رسیده که شما دو نفر این محمّد را متابعت کرده اید. آن گاه کتک مفضّلی به سعید بن زید زد، خواهرش جلو آمد تا او را از این کار مانع شود، عمر چیزی را محکم به سر خواهرش زد به حدّی که سر او را نیز شکافت.

عمر که چنین کرد آن دو به او گفتند: آری ما هر دو اسلام آورده و به خدا و رسولش ایمان آورده ایم، هر کاری که می خواهی انجام بده. عمر که چنین دید از کار خود پشیمان گشت و به خواهر خود گفت: این صحیفه ای را که شنیدم کمی قبل می خواندید به من بده تا ببینم که این چیزی که محمّد آورده چیست؟ عمر نویسنده بود. خواهرش به او گفت: ما از تو بر این صحیفه می ترسیم. عمر گفت: نترس، آن گاه به خدایان خود قسم یاد کرد که آن را بعد از خواندن رد خواهد کرد. این را که عمر گفت: خواهرش طمع در اسلام او کرد. و به او گفت: ای برادم! تو نجسی؛ زیرا بر شرک می باشی، و کسی جز طاهر نمی تواند این صحیفه را مس کند... (۱).

نظری بر کلمات اهل سنت

با نظری گذرا به کلمات و عبارات اهل سنت پی می بریم که بسیاری از آن ها تصریح به تقدّم اسلام حضرت علی علیه السلام کرده و به این جهت او را ستوده اند:

ص: ۴۵۹

۱ - ابو جعفر اسکافی می گوید: «واذا تأملنا الروایات الصحیحه والأسانید القویه الوثیقه وجدناها کلها ناطقه بانّ علیاً علیه السلام أوّل من اسلم»؛ «و هر گاه در روایات صحیحه و سندهای قوی و مورد اطمینان تأمل کنیم می یابیم که همگی متفق القولند که علی علیه السلام اولین مسلمان است».^(۱)

۲ - ذهبی می گوید: «ثبت عن ابن عباس قال: أوّل من اسلم علی»؛ «از ابن عباس ثابت شده که اولین مسلمان علی است».^(۲)

۳ - محبّ طبری می گوید: «بعث النبی صلی الله علیه وآله یوم الاثین و اسلم علی - رضی الله عنه - یوم الثلاثاء وهو صبی»؛ «پیامبر صلی الله علیه وآله روز دوشنبه مبعوث شد و علی رضی الله عنه روز سه شنبه اسلام آورد در حالی که نوجوان بود».^(۳)

۴ - ابن عبد ربّه از ابو الحسن نقل می کند که گفت: «اسلم علی وهو ابن خمس عشره سنه وهو أوّل من شهد ان لا اله الا الله وانّ محمّداً رسول الله»؛ «علی علیه السلام در سنّ پانزده سالگی اسلام آورد، و او اوّل کسی بود که شهادت به لا اله الا الله و محمّد رسول الله داد».

۵ - شیخ محمّد خضری درباره حضرت علی علیه السلام می گوید: «فکان أوّل من اجاب الی الاسلام»؛ «... علی علیه السلام اوّل کسی بود که دعوت به اسلام را پذیرفت».^(۴)

۶ - شیخ محمّد صبان می گوید: «اما علی فقد اسلم وهو ابن ثمان سنین وقیل غیر ذلك قدیماً. بل قال ابن عباس وزید بن ارقم و سلمان الفارسی و جماعه آخرون: انه أوّل من اسلم. ونقل بعضهم الإجماع علیه»؛ «اما علی علیه السلام او کسی بود که در سنین هشت سالگی اسلام آورد. و برخی غیر این قول را نیز گفته اند. بلکه ابن عباس و زید بن ارقم و سلمان فارسی و جماعتی دیگر گفته اند که او اوّل مسلمان است. و برخی نیز ادعای اجماع بر این امر نموده اند».^(۵)

ص: ۴۶۰

۱- ۱۶۹۷. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۲۲۴، خطبه ۲۳۸.

۲- ۱۶۹۸. تاریخ الاسلام، عهد الخلفاء الراشدین، ص ۶۲۴.

۳- ۱۶۹۹. التنبيه و الاشراف، ص ۱۹۸.

۴- ۱۷۰۰. تاریخ الأمم الاسلامیه، ج ۱، ص ۴۰۰؛ مشهد الامام علی فی النجف، ص ۳۵.

۵- ۱۷۰۱. اسعاف الراغبین در حاشیه نور الابصار، ص ۱۴۸.

۷- دکتر محمّد عبده یمانمی نویسد: «وهو أوّل من اسلم من الفتيان وأوّل من صلّى خلف رسول الله صلى الله عليه وآله»؛ «علی علیه السلام اوّل مسلمان از جوانان است و اوّل کسی است که پشت سر رسول خداصلی الله علیه وآله نماز به جای آورده است».(۱)

۸- زرنندی حنفی می گوید: «امیرالمؤمنین و امام المتّقین علی بن ابی طالب، اوّل من آمن به و صدّقه من المؤمنین»؛ «امیرالمؤمنین و امام متّقین علی بن ابی طالب، اول کسی است که به رسول خدا ایمان آورده و از مؤمنان اوّل کسی است که او را تصدیق کرده است».(۲)

۹- ابن اسحاق می گوید: «كان أوّل من ذكر آمن برسول الله صلى الله عليه وآله و صلّى معه و صدّقه بما جاء به من عند الله علی بن ابی طالب وهو يومئذ ابن عشر سنين. و كان ممّا انعم الله علی علی بن ابی طالب علیه السلام أنّه كان في حجر رسول الله صلى الله عليه وآله قبل الاسلام»؛ «اوّل مردی که به رسول خداصلی الله علیه وآله ایمان آورد و با او نماز گزارد و هر آنچه بر او نازل شد تصدیق کرد، علی بن ابی طالب علیه السلام بود، او در آن هنگام ده سال داشت. و از جمله نعمت های خداوند بر او این که قبل از اسلام در دامان رسول خداصلی الله علیه وآله پرورش یافت».(۳)

۱۰- ابن ابی الحدید معتزلی می نویسد: «ما اقول في رجل سبق الناس الى الهدى، آمن بالله و عبده، و كل من في الارض يعبد الحجر و يجحد الخالق، لم يسبقه احد الى التوحيد الا السابق الى كل خير محمّد رسول الله صلى الله عليه وآله»؛ «چه بگویم درباره کسی که از همه به هدایت پیشی گرفت، به خدا ایمان آورده و عبادت کرد در حالی که تمام مردم روی زمین سنگ را عبادت می کرده و خالق را منکر بودند. کسی او را در توحید سبقت نگرفت به جز سابق به هر خیر، محمّد رسول خداصلی الله علیه وآله».(۴)

۱۱- استادان: علی جنّدی، محمّد ابوالفضل ابراهیم، محمّد یوسف محجوب نقل کرده اند که «وقد ذهب اكثر اهل الحديث الى أنّه - علی - أوّل الناس اتّباعاً لرسول الله

ص: ۴۶۱

۱- ۱۷۰۲. علّموا اولادکم محبه آل بیت النبی صلی الله علیه وآله، ص ۱۰۱.

۲- ۱۷۰۳. نظم درر السمطین، ص ۱۷.

۳- ۱۷۰۴. تاریخ الأمم و الملوک، ج ۲، ص ۲۱۳؛ مشهد الامام علی فی النجف، ص ۳۴.

۴- ۱۷۰۵. شرح ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۲۶۰.

وایماناً به، ولم یخالف فی ذلك الا الاقلون، ومن وقف علی کتب اصحاب الحدیث تحقق ذلك، والیه ذهب الواقدی والطبری، وهو القول الذی رجّحه

ونصره صاحب کتاب (الاستیعاب) لابن عبد البر؛ «اکثر اهل حدیث برآنند که علی علیه السلام اول کسی است که به متابعت از رسول خدا پرداخته و به او ایمان آورده است، و به جز اندکی در این امر مخالفت نکرده اند. و کسی که بر کتاب های اصحاب حدیث واقف باشد، به این نتیجه می رسد. و این، رأی واقدی و طبری است. و این قول را صاحب «استیعاب» (ابن عبد البر) ترجیح داده و آن را نصرت کرده است»^(۱).

ص: ۴۶۲

۱- ۱۷۰۶. سجع الحمام فی حکم الامام، ص ۵؛ الاستیعاب، ج ۲، ص ۴۵۷.

حدیث صلی الله علیه وسلم سدّ ابواب رحمهما الله

حدیث صلی الله علیه وسلم سدّ ابواب رحمهما الله

از جمله احادیثی که دلالت بر فضیلتی بزرگ از فضایل امام علی بن ابی طالب علیه السلام دارد، حدیث معروف به «سدّ ابواب» است. مطابق این حدیث شریف پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله دستور داد تمام کسانی که دری به سوی مسجد برای خود باز کرده بودند و گذر آن ها از مسجد بود، بسته و از راهی دیگر برای خانه خود در باز کنند به جز حضرت علی علیه السلام که اجازه داد تا درب خانه او به طرف مسجد باز باشد. اینک به بررسی این حدیث از حیث سند و دلالت می پردازیم.

نقل احادیث

۱- احمد بن حنبل به سندش از زید بن ارقم نقل کرده که گفت: خانه برخی از صحابه درب هایی به سوی مسجد داشت. رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «سدّوا هذه الابواب الا باب علی»؛ «همه درب ها به جز درب خانه علی را ببندید.» برخی در این باره سخنانی گفتند. حضرت فرمود: «والله ما سدّدت شیئاً ولا فتحته، ولكن امرت بشیء فاتبعته»؛ «به خدا سوگند! من از طرف خودم چیزی را باز یا بسته نکردم، ولی به چیزی امر شدم و آن را متابعت نمودم.» (۱)

۲- ترمذی به سند خود از ابن عباس نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «سدّوا ابواب المسجد کلّها الا باب علی»؛ (۲) «همه درب های رو به مسجد به جز درب علی را ببندید.»

ص: ۴۶۳

۱- ۱۷۰۷. مسند احمد، ج ۴، ص ۳۶۹.

۲- ۱۷۰۸. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۴۱.

۳- او همچنین از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «یا علی! لا یحلّ لأحد ان یجنب فی هذا المسجد غیری و غیرک»؛^(۱) «ای علی! برای هیچ کس حلال نیست که در این مسجد جنب شود جز من و تو.»

۳- بیهقی به سند خود از ام سلمه نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «لا یحلّ هذا المسجد لجنب و لا حائض الّما لرسول اللّٰه و علی و فاطمه و الحسن و الحسین»؛^(۲) «این مسجد - مسجد النبی صلی الله علیه وآله - برای هیچ جنب و حائضی به جز رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام حلال نیست.»

۴- حاکم نیشابوری به سندش از ابن عباس حدیث ده خصلت امام علی علیه السلام را نقل می کند که اختصاص به او دارد و از جمله آن ها را حدیث سدّ ابواب مسجد به جز باب حضرت علی علیه السلام می شمارد.^(۳)

راویان حدیث از صحابه

راویان حدیث از صحابه

حدیث «سدّ الابواب الّا باب علی» را گروهی از صحابه نقل کرده اند؛ از قبیل:

۱- زید بن ارقم

حدیث او را برخی از علمای اهل سنت نقل کرده اند؛ از قبیل:

- احمد بن حنبل. ^(۴)

- نسائی. ^(۵)

- حاکم نیشابوری. ^(۶)

- ضیاء مقدسی. ^(۷)

- ابن حجر هیثمی. ^(۸)

ص: ۴۶۴

۱- ۱۷۰۹. همان، ج ۵، ص ۶۳۹.

۲- ۱۷۱۰. الخصائص الکبری، ج ۲، ص ۲۴۳.

۳- ۱۷۱۱. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۴.

۴- ۱۷۱۲. مسند احمد، ج ۴، ص ۳۶۹.

۵- ۱۷۱۳. السنن الکبری، ج ۵، ص ۱۱۸، ح ۸۴۲۳.

- ٦-١٧١٤. المستدرک علی الصحیحین، ج ٣، ص ١٢٥.
- ٧-١٧١٥. المختاره به نقل از القول المسدد، ص ١٦.
- ٨-١٧١٦. الصواعق المحرقة، ص ١٢٢.

۲ - عبدالله بن عمر

برخی از افرادی که حدیث وی را نقل و تأیید کرده اند عبارتند از:

- احمد بن حنبل (۱).

- ابن مغازلی شافعی (۲).

- نسائی (۳).

- سیوطی (۴).

- کلاباذی (۵).

- محبّ الدین طبری (۶).

- ابن حجر عسقلانی (۷).

- متقی هندی (۸).

- ابونعیم اصفهانی (۹).

۳ - عمر بن خطاب

برخی از ناقلین این حدیث عبارتند از:

- حاکم نیشابوری (۱۰).

- سیوطی (۱۱).

- خوارزمی (۱۲).

۴ - امام علی بن ابی طالب علیه السلام

برخی از ناقلین این حدیث عبارتند از:

- حلبی (۱۳).

- ١- ١٧١٧. مسند احمد، ج ٢، ص ٢٦.
- ٢- ١٧١٨. مناقب امير المؤمنين عليه السلام، ص ٢٦١.
- ٣- ١٧١٩. خصائص امير المؤمنين عليه السلام، ص ٨.
- ٤- ١٧٢٠. اللآلى المصنوعه، ج ١، ص ٣٤٦.
- ٥- ١٧٢١. معانى الأخبار به نقل از القول المسدّد، ص ١٨.
- ٦- ١٧٢٢. الرياض النضرة، ج ٢، ص ١٩٢.
- ٧- ١٧٢٣. فتح البارى، ج ٧، ص ١٢.
- ٨- ١٧٢٤. كنز العمال، ج ١٣، ص ١١٠.
- ٩- ١٧٢٥. حليه الاولياء.
- ١٠- ١٧٢٦. المستدرک على الصحيحين، ج ٣، ص ١٢٥.
- ١١- ١٧٢٧. الخصائص الكبرى.
- ١٢- ١٧٢٨. المناقب، ص ٢٣٨.
- ١٣- ١٧٢٩. السيره الحلبيه، ج ٣، ص ٣٤٦.

- متقی ہندی. (۱)

- بزار. (۲)

- ابو نعیم. (۳)

۵ - سعد بن ابی وقاص

- نسائی. (۴)

- طبرانی. (۵)

- ابو نعیم. (۶)

- ترمذی. (۷)

- بیہقی. (۸)

- عسقلانی. (۹)

- قسطلانی. (۱۰)

- عینی. (۱۱)

- ابن کثیر. (۱۲)

۶ - جابر بن سمرہ سوائی

- طبرانی. (۱۳)

۷ - ابن عباس

- طبرانی. (۱۴)

- ترمذی. (۱۵)

- ۱- ۱۷۳۰. كنز العمال، ج ۳، ص ۳۴۶.
- ۲- ۱۷۳۱. مسند بزّار.
- ۳- ۱۷۳۲. فضائل الصحابه بناير نقل سيوطى در اللآلى المصنوعه، ج ۱، ص ۳۵۱.
- ۴- ۱۷۳۳. خصائص اميرالمؤمنين عليه السلام، ص ۱۲ و ۱۳.
- ۵- ۱۷۳۴. المعجم الاوسط.
- ۶- ۱۷۳۵. فضائل الصحابه.
- ۷- ۱۷۳۶. الجامع الصحيح.
- ۸- ۱۷۳۷. السنن الكبرى، ج ۲، ص ۲۴۳.
- ۹- ۱۷۳۸. فتح البارى، ج ۷، ص ۱۱.
- ۱۰- ۱۷۳۹. ارشاد السارى، ج ۶، ص ۸۴.
- ۱۱- ۱۷۴۰. عمدہ القارى، ج ۷، ص ۳۴۲.
- ۱۲- ۱۷۴۱. البدايه و النهايه، ج ۷، ص ۳۴۲.
- ۱۳- ۱۷۴۲. به نقل از هيئى مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۵.
- ۱۴- ۱۷۴۳. به نقل از القول المسدّد، ص ۱۷.
- ۱۵- ۱۷۴۴. الجامع الصحيح، ج ۵، ص ۶۴۱.

- نسائی. (۱)

- کلاباذی. (۲)

- احمد بن حنبل. (۳)

- ابونعیم اصفهانی. (۴)

- ابن مغزلی شافعی. (۵)

۸ - جابر بن عبدالله انصاری

- خطیب بغدادی. (۶)

- خطیب خوارزمی. (۷)

- علی متقی هندی. (۸)

- گنجی شافعی. (۹)

- ابن منیع. (۱۰)

۹ - ابوسعید خدری

- ترمذی. (۱۱)

- حاکم نیشابوری. (۱۲)

۱۰ - سعد بن مالک

- احمد بن حنبل. (۱۳)

ص: ۴۶۷

۱- ۱۷۴۵. خصائص امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۱۳ و ۱۴.

۲- ۱۷۴۶. فضائل الصحابه.

۳- ۱۷۴۷. مسند احمد، ج ۱، ص ۳۳۰.

۴- ۱۷۴۸. حلیه الاولیاء، ج ۴، ص ۱۵۳.

- ۵- ۱۷۴۹. مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۲۵۸.
- ۶- ۱۷۵۰. تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۲۰۵.
- ۷- ۱۷۵۱. المناقب، ص ۶۰.
- ۸- ۱۷۵۲. کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۳۷.
- ۹- ۱۷۵۳. کفایه الطالب، ص ۲۰۱.
- ۱۰- ۱۷۵۴. المسند به نقل از سیوطی در الالکی المصنوعه، ج ۱، ص ۳۴۷.
- ۱۱- ۱۷۵۵. الجامع الصحیح، ج ۵، ص ۶۳۹ و ۶۴۰.
- ۱۲- ۱۷۵۶. المستدرک علی الصحیحین.
- ۱۳- ۱۷۵۷. مسند احمد، ج ۱، ص ۱۷۵.

- ابونعیم (۱).

- سیوطی (۲).

۱۱ - انس بن مالک

- عقیلی (۳).

۱۲ - براء بن عازب

- ابن کثیر دمشقی (۴).

۱۳ - حذیفه بن اسید

- ابن مغزلی (۵).

۱۴ - عبدالله بن مسعود

- حمّوئی (۶).

۱۵ و ۱۶ - امّ سلمه و عایشه

- بیهقی (۷).

- حافظ عبدالغنی (۸).

صَحّت حدیث

صَحّت حدیث «سَدّ ابواب» را می توان از جهات مختلف به اثبات رساند:

۱ - وجود حدیث در برخی از صحاح: زیرا ترمذی به مضمون های مختلف آن را نقل کرده است.

ص: ۴۶۸

۱- ۱۷۵۸. فضائل الصحابه به نقل از مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۴.

۲- ۱۷۵۹. اللآلی المصنوعه، ج ۱، ص ۳۴۶.

۳- ۱۷۶۰. به نقل از سیوطی در اللآلی المصنوعه، ج ۱، ص ۳۵۱.

- ۴- ۱۷۶۱. البدايه و النهايه، ج ۷، ص ۳۴۲.
- ۵- ۱۷۶۲. مناقب اميرالمؤمنين عليه السلام، ص ۲۵۳ و ۲۵۷.
- ۶- ۱۷۶۳. فضائل الصحابه به نقل از الالکى المصنوعه، ج ۱، ص ۳۵۱.
- ۷- ۱۷۶۴. السنن الکبرى، ج ۷، ص ۶۵.
- ۸- ۱۷۶۵. ايضاح الإشکال به نقل از الالکى المصنوعه، ج ۱، ص ۳۵۳.

۲ - تصریح به صحّت حدیث: زیرا حاکم نیشابوری تصریح به صحّت آن با شرط شیخین کرده است.

قسطلانی می گوید: «حدیث سعد بن ابی وقاص را احمد و نسائی به سند قوی نقل کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه وآله امر کرد تا همه درب ها به روی مسجد بسته شود ولی درب خانه علی علیه السلام را باز نگه داشت» (۱).

هیثمی در «مجمع الزوائد» به نقل از طبرانی در «المعجم الاوسط» این روایت را نقل کرده و سپس تصریح می کند که رجال آن همگی ثقه هستند (۲).

سیوطی در «اللاکلی المصنوعه» از ابن حجر در کتاب «القول المسدّد فی الذبّ عن مسند احمد» نقل کرده که می گوید: «این حدیث از این باب، حدیثی مشهور است و دارای طرق متعدد می باشد، و هر طریق از آن به تنهایی کمتر از حسن نیست و مجموع آن، انسان را به حدّ قطع به صحّت حدیث می رساند بر طریق بسیاری از اهل حدیث» (۳).

۳ - نقل حدیث به سند صحیح: برخی نیز حدیث را به سند صحیح نقل کرده اند امثال: احمد بن حنبل که رجال حدیثش همگی صحیح است به جز ابی عبدالله میمون که ثقه می باشد. و نیز نسائی آن را در «الخصائص» به سند صحیح نقل کرده است (۴).

ابن حجر عسقلانی می گوید: «درباره بستن درب ها به سوی مسجد روایاتی وارد شده که ظاهر آن ها مخالف با حدیث باب است از آن جمله:

الف) حدیث سعد بن ابی وقاص که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله ما را امر کرد تا تمام درب هایی که به مسجد باز می شد ببندیم ولی درب خانه علی را رها کرد. احمد و نسائی این حدیث را نقل کرده و سند آن قوی است.

ب) و در روایتی که به این مضمون از طبرانی در «المعجم الاوسط» وارد شده و رجالش همگی ثقه هستند جمله ای زیاده از آن نیز وجود دارد و آن این که گفتند:

ص: ۴۶۹

۱- ۱۷۶۶. ارشاد الساری، ج ۶، ص ۸۴.

۲- ۱۷۶۷. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۴.

۳- ۱۷۶۸. الالکلی المصنوعه، ج ۱، ص ۳۴۸.

۴- ۱۷۶۹. خصائص امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۸.

ای رسول خدا! درب های ما را بستی؟! حضرت صلی الله علیه وآله فرمود: من آن ها را نبستم بلکه خداوند آن ها را بست.

و نیز همین مضمون از زید بن ارقم نقل شده که احمد و نسائی و حاکم آن را در کتاب های حدیثی خود آورده اند و رجال آن همگی ثقه هستند.

و نیز احمد و نسائی این مضمون را از ابن عباس نقل کرده اند که رجال هر دو ثقه هستند. و نیز احمد بن حنبل از عبدالله بن عمر نقل کرده که سند آن حسن است. و نیز این مضمون را از طریق علاء بن عرار از عبدالله بن عمر نقل کرده که رجال آن رجال صحیح اند به جز علاء که یحیی بن معین و دیگران او را توثیق کرده اند.

ابن حجر در پایان می گوید: «این احادیث برخی، برخی دیگر را تقویت می کنند. و نیز هر طریقی از آن ها صلاحیت برای احتجاج و استدلال به آن دارد تا چه رسد به مجموع طریق ها».

آن گاه می گوید: «ابن جوزی این حدیث را در زمره احادیث موضوع و جعلی قرار داده است در حالی که کار اشتباهی است؛ زیرا این حدیث طرق زیادی دارد. و نیز گفته: این حدیث مخالف با احادیثی است که در باب ابوبکر وارد شده است. ولی اشتباه فاحشی در این مورد کرده است؛ زیرا او احادیث صحیح السند را به توهم معارضه و تعارض رد کرده است، با این که جمع بین دو قصه ممکن است»^(۱).

سیوطی نیز در ردّ بر ابن جوزی در ابطال این حدیث می گوید: «ابن جوزی در این عمل به مجرد توهم، اقدام بر ردّ احادیث صحیح السند کرده است...»^(۲).

دلالت حدیث

حدیث «سدّ ابواب» از جهاتی دلالت بر افضلیت امام علی علیه السلام بر سایر صحابه دارد:

۱ - مسأله باز بودن درب خانه ها به سوی مسجد و رفتن از مسجد به خانه، یکی از

ص: ۴۷۰

۱- ۱۷۷۰. فتح الباری، ج ۷، ص ۱۲۱۱.

۲- ۱۷۷۱. اللآلی المصنوعه، ج ۱، ص ۳۴۷-۳۵۲.

امتیازات برخی از صحابه به حساب آمده بود که خانه هایشان چنین وضعیتی داشت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این امتیاز را از همه گرفت به جز حضرت علی علیه السلام، که دستور داد درب خانه او به مسجد بسته نشود.

۲- بعد از اعتراض برخی از صحابه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله که چرا دستور بسته شدن درب خانه آن ها داده شد به جز خانه حضرت علی علیه السلام، پیامبر فرمود: بستن درب های شما و بازگذاشتن درب خانه حضرت علی همگی به امر خداوند بوده است نه به توسط من.

۳- در این احادیث به موضوع دیگری نیز اشاره شده است و آن سکنی گزیدن در حال جنابت در مسجد و یا گذر کردن از آن است، که مطابق برخی از این روایات اختصاص به اهل بیت عصمت و طهارت و شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله دارد، و این خود دلالت بر طهارت باطنی و ظاهری آن ها می کند که حتی جنابت آن ها در وجودشان قذارت معنوی ایجاد نمی کند.

و سر بسته شدن درهای دیگران به سوی مسجد، شاید بیشتر همین باشد که آن ها گاهی در حال جنابت از خانه بیرون آمده و از مسجد گذر می کردند، لذا پیامبر صلی الله علیه و آله دستور دادند تا همه درها به جز درب خانه حضرت علی علیه السلام به سوی مسجد بسته باشد؛ زیرا او طهارت باطنی و ظاهری هر دو را دارد.

نقد کلام ابن جوزی

ابن جوزی می گوید: «احادیث سدّ ابواب مگر باب علی علیه السلام همگی باطل و از وضع شیعه در مقابل حدیث «سدّوا الابواب الاّ خوچه ابی بکر» است که در صحیحین نقل شده است»^(۱).

ص: ۴۷۱

اولاً: به چه دلیل همگی باطل و از وضع و جعل شیعه است، صرف ادعا که مطلبی را ثابت نمی کند.

ثانیاً: از کجا که عکس آن صحیح نباشد؛ یعنی حدیث خوچه (دریچه و پنجره) ابوبکر جعلی باشد تا در مقابل احادیث «سدّ ابواب مگر باب علی علیه السلام» فضیلتی برای ابوبکر وضع شده باشد.

ثالثاً: چگونه می توان این احادیث را ابطال کرد با آن که متواتر بوده بلکه از صحّت سند نیز برخوردار است؛ در حالی که حدیث «خوچه ابوبکر» بر فرض صحّت سند خبر واحد است و لذا نمی تواند با احادیث متواتر معارضه داشته باشد.

رابعاً: سیوطی در «اللاّلی المصنوعه» از ابن حجر در کتاب «القول المسدّد فی الذب عن مسند أحمد» نقل کرده که او بعد از نقل کلام ابن جوزی در ابطال این حدیث می گوید: «این ادعایی است که دلیل آن مخالفت حدیث با روایتی است که در صحیحین آمده، و این اقدام بر ردّ احادیث صحیحه است به مجرد توهم. و سزاوار نیست که اقدام بر حکم به وضع و جعل حدیث نمود، مگر در صورتی که نتوان آن را جمع کرد».^(۱)

حدیث «خوچه ابوبکر»!!

فضل بن روزبهان در مقابله با حدیث «سدّ ابواب مگر باب علی علیه السلام» می گوید: «به سند صحیح در صحیحین وارد شده که پیامبر امر به بسته شدن هر پنجره ای به جز پنجره ابوبکر نمود و این فضیلتی است برای ابوبکر».^(۲)

بخاری به سندش از عکرمه از ابن عباس نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «... از جانب من هر پنجره کوچک که به مسجد باز است ببندید به جز پنجره کوچک ابوبکر».^(۳)

ص: ۴۷۲

۱- ۱۷۷۳. اللّالی المصنوعه، ج ۱، ص ۳۴۸.

۲- ۱۷۷۴. دلائل الصدق، ج ۲، ص ۴۰۳، به نقل از فضل بن روزبهان.

۳- ۱۷۷۵. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۲۰، کتاب الصلاه.

و در حدیث دیگر از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «همه درب ها را به جز درب ابوبکر ببندید».^(۱)

پاسخ:

۱ - حدیث خوخته ابوبکر بر فرض صحّت سند، خبر واحد ظنی است که نمی تواند با خبر متواتر قطعی که درباره درب خانه امام علی علیه السلام وارد شده مقابله داشته باشد.

۲ - ابن ابی الحدید معتزلی می گوید: «حدیث سدّ ابواب» تنها از برای علی علیه السلام بود که طرفداران ابوبکر آن را قلب بر ابوبکر کردند».^(۲)

و این احتمال بسیار قوی است؛ زیرا این گونه کارها را در جاهای دیگر همانند حدیث «مدینه علم» و «منزلت» و... نیز انجام داده اند. لذا سیوطی در «اللاالی المصنوعه» از خطیب بغدادی نقل کرده است که این حدیث درباره باب ابوبکر غلط است.

۳ - در سند حدیث، «فلیح بن سلیمان» واقع است که نسائی می گوید: او فردی قوی به حساب نمی آید.^(۳) و نیز ذهبی از ابن معین و ابوحاتم و نسائی همین تعبیر را راجع به او نقل کرده است.^(۴)

ابوحاتم می گوید: از معاویه بن صالح شنیدم که از یحیی بن معین می گفت: فلیح بن سلیمان و فرزندش ثقه نیستند. عثمان بن سعید از یحیی روایت کرده که فلیح ضعیف است. و عباس از یحیی روایت کرده که به روایات فلیح احتجاج نمی شود. عبدالله بن احمد می گوید: از ابن معین شنیدم که می گفت: سه نفر هستند که از حدیثشان پرهیز می شود: محمّد بن طلحه بن مصرف، ایوب بن عقبه و فلیح بن سلیمان...^(۵)

ابن حجر نیز تضعیفاتی را در ترجمه فلیح نقل کرده است.^(۶)

۴ - در حدیث «خوخته ابوبکر» که بخاری آن را نقل کرده «عکرمه» در سند آن واقع شده که متهم به دروغ و کفر است. و نیز او از فرقه های خوارج به حساب آمده است.^(۷)

ص: ۴۷۳

۱- ۱۷۷۶. همان، ج ۴، ص ۱۹۰، کتاب المناقب.

۲- ۱۷۷۷. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۹.

۳- ۱۷۷۸. الضعفاء، ص ۸۷.

۴- ۱۷۷۹. میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۳۶۵.

۵- ۱۷۸۰. همان.

۶- ۱۷۸۱. تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۰۳ و ۳۰۴.

۷- ۱۷۸۲. وفيات الاعیان، ج ۲، ص ۴۲۸.

ذهبی در «میزان الاعتدال» از یحیی بن سعید انصاری نقل کرده که عکرمة کذاب است. و از ابن سیرین نیز همین تعبیر راجع به او رسیده است. (۱)

او نیز در «تذکره الحفاظ» نقل کرده که عکرمة معتقد به رأی خوارج بوده است و لذا مالک و مسلم از او اعراض کرده اند. (۲)

ذهبی نقل می کند که عکرمة روزی بر درب مسجد ایستاد و گفت: تمام افراد این مسجد کافرند. (۳)

ابن حجر از سعد بن مسیب نقل کرده که او به غلامش گفت: ای برد! بر من دروغ نگو همان گونه که عکرمة بر ابن عباس دروغ گفت. (۴)

۵ - در سند حدیث «خوخه ابوبکر»، «جریر بن حازم» وجود دارد که احمد بن حنبل او را کثیر الغلط معرفی کرده و ابن حبان نیز او را کثیر الخطا می داند. و نیز از ساجی نقل کرده که جریر احادیثی را نقل کرده که مقلوب است. این تعبیر از ازدی نیز نقل شده است. (۵) و لذا می توان یکی از احادیث مقلوبه ای را که او نقل کرده حدیث مورد بحث دانست؛ زیرا حدیثی که از برای امام علی علیه السلام بوده، آن را قلب کرده و بر ابوبکر منطبق ساخته اند.

۶ - بخاری حدیث «خوخه ابوبکر» را به سند دیگری نیز نقل کرده (۶) که در سند آن اسماعیل بن عبدالله بن اویس بن مالک است، که عده ای او را جرح و قدح کرده اند. نضر بن سلمه او را تکذیب نموده و دارقطنی می گوید: من او را اختیار نمی کنم. و نیز او اهل رشوه بوده است. (۷)

قاضی عینی می گوید: «اسماعیل بن ابی اویس، خود اقرار بر جعل حدیث کرده

ص: ۴۷۴

۱- ۱۷۸۳. میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۹۴ و ۹۵.

۲- ۱۷۸۴. تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۹۶.

۳- ۱۷۸۵. میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۹۶.

۴- ۱۷۸۶. تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۶۷-۲۶۹.

۵- ۱۷۸۷. همان، ج ۲، ص ۷۰ و ۶۹.

۶- ۱۷۸۸. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۵۳، باب هجره النبی صلی الله علیه وآله و اصحابه الی المدینه.

۷- ۱۷۸۹. تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۳۱۰ و ۳۱۱.

است. و ابن معین گفته که اسماعیل کمترین پولی ارزش ندارد. و نصر بن سلمه می گوید: او کذاب است» (۱).

۷ - حقیقت ارزش و فضیلت باز بودن در به سوی مسجد اشاره به مسأله طهارت معنوی و ظاهری اهل بیت علیه السلام و شخص رسول خداست، که در مورد آن ها در روایات بی شماری به آن اشاره شده است؛ زیرا آنان همگی مطابق آیه تطهیر از هر نوع رجس و پلیدی پاک اند. ولی در مورد ابوبکر اشاره ای به آن نشده است.

لذا ترمذی به سند خود از ابوسعید خدری نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه وآله خطاب به علی علیه السلام فرمود: «لا یحلّ لأحد أن یطرق هذا المسجد جنباً غیری و غیرک»؛ (۲) «برای هیچ کس حلال نیست که در حال جنابت به این مسجد وارد شود به جز من و تو».

۸ - احتمال زیاد داده می شود که مقصود از روایت «باب ابی بکر» به قرینه روایات خوچه ابوبکر، همان خوچه و پنجره کوچک باشد که بر فرض صحت سند این روایات تنها پیامبر صلی الله علیه وآله اجازه داده که این پنجره از ابوبکر به طرف مسجد باز باشد، و این کجا و باز بودن درب خانه حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام به مسجد کجا، و می دانیم که فخر و عزت برای مورد دوم است نه اول.

۹ - مطابق برخی از روایات، پیامبر صلی الله علیه وآله امر نمود که همه درب ها حتی درب خانه ابوبکر نیز به روی مسجد بسته شود به جز درب خانه امام علی بن ابی طالب علیه السلام.

ابن عباس نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله خطاب به علی علیه السلام فرمود: «همانا موسی از پروردگارش درخواست کرد تا مسجدش را برای هارون و ذریه او پاک گرداند. و همانا من از خداوند خواسته ام که (مسجدم را) برای تو و ذریه تو طاهر گرداند. آن گاه کسی را به سراغ ابوبکر فرستاد و دستور داد تا درب خانه اش را به مسجد ببندد، ابوبکر نیز چنین کرد. سپس کسی را نزد عمر فرستاد تا او نیز درب خانه اش را به سوی مسجد ببندد. آن گاه بالای منبر رفت و فرمود: «من درهای شما را نبستم و درب علی را باز نگذاشتم ولیکن خداوند درب های شما را بست و درب خانه علی را باز گذارد» (۳).

ص: ۴۷۵

۱- ۱۷۹۰. عمده القاری، ج ۱، ص ۸.

۲- ۱۷۹۱. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۵۹۷، ح ۳۷۲۷.

۳- ۱۷۹۲. جامع الأحادیث، ج ۱۶، ص ۲۷۴، ح ۷۹۳۱.

۱۰ - روایت «باب ابی بکر» از جهت دیگری نیز مورد خدشه است جز آن که آن را حمل بر «خوخه ابوبکر» نماییم؛ زیرا مطابق ادله، احادیثی که در آن استثنای باب حضرت علی علیه السلام است سابق بر روایات ابوبکر است. و از آنجا که در آن روایات حصر آمده باید به آن ها عمل می شد و تمام درها حتی درب خانه ابوبکر بسته می شد به جز درب خانه حضرت علی علیه السلام. و لذا موردی ندارد جز آن که - بر فرض صحّت سند حدیث خوخه ابوبکر - بگوییم: ابوبکر درب خانه خود را بسته و به امر رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل کرده و فقط پنجره کوچک خود را به مسجد باز نگه داشته است، احتمال دیگر آن که بگوییم که ابوبکر به دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل نکرده است.

و امّا دلیل بر این که استثنای باب حضرت علی علیه السلام سابق بوده این است که مطابق برخی از روایات استثنای باب ابی بکر - بر فرض صحّت - نزدیک زمان وفات پیامبر صلی الله علیه و آله بوده ولی استثنای باب حضرت امیر علیه السلام در ایام حیات حمزه بوده است.

بزار به سند صحیح از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام کرده و فرمود: «برو و آن ها را امر کن تا درهای خود را ببندند». حضرت علیه السلام می فرماید: من رفتم و خیر را به آنان ابلاغ کردم. همگی درها را بستند به جز حمزه. به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردم: همگی درها را بستند به جز حمزه.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به حمزه بگو که درب خانه خود را منحرف سازد... (۱).

از این حدیث استفاده می شود که این قصه قبل از زمان شهادت حمزه بوده است.

تحریف بخاری

بخاری بعد از آن که حدیث را از ابن عباس در باب «الخوخه و المتمر فی المسجد» آورده، در بابی دیگر تحت عنوان «باب المناقب» این حدیث را تحریف کرده و با عنوانی دیگر آورده است که دلالت بر تحقیر ابوبکر نکند، بلکه همانند حضرت

ص: ۴۷۶

علی علیه السلام عظمت او را برساند. لذا باب را با این عنوان آورده است: «باب قول النبی صلی الله علیه وآله: سدّوا الأبواب الّا باب ابی بکر». به جای کلمه «خوخه» کلمه «باب» را به کار برده که به معنای درب خانه است. و این تحریف، معنا را خیلی تغییر می دهد. لذا شراح صحیح بخاری در توجیه این تحریف به اضطراب افتاده و آن را حمل بر نقل به معنا کرده اند.

ابن حجر می گوید: «بخاری در کتاب الصلاه این باب را با تعبیر (سدّوا عنّی کلّ خوخه) آورده است. و لذا می توان گفت که گویا در اینجا نقل به معنا کرده است».^(۱)

همین تعبیر از قاضی عینی در توجیه تحریف بخاری نیز وارد شده است.^(۲)

امّا حقّ مطلب این است که این تحریف را نمی توان این گونه توجیه کرد، بلکه به طور حتم با غرض ورزی همراه بوده و در صدد سرپوش گذاشتن به نقص ابوبکر و رساندن فضیلت او به فضیلت امام علی علیه السلام بوده است.

ص: ۴۷۷

۱- ۱۷۹۴. فتح الباری، ج ۱، ص ۴۴۲.

۲- ۱۷۹۵. عمده القاری، ج ۴، ص ۲۴۵.

از جمله احادیثی که دلالت بر فضیلتی بس عظیم برای حضرت علی علیه السلام دارد حدیث «ردّ شمس» است. پیامبر صلی الله علیه و آله عصر هنگامی بر روی زانوی حضرت علی علیه السلام به خواب رفته بود، نماز حضرت علیه السلام از وقتش تأخیر افتاد، بعد از آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله از خواب بیدار شد با اعجاز خورشید را به خاطر حضرت علی علیه السلام باز گرداند. اینک در صدد بررسی سند و دلالت این حدیث هستیم، و نیز شبهاتی که از طرف برخی از متعصبان اهل سنت بر آن وارد شده، دفع خواهیم کرد.

الفاظ حدیث

۱ - طحاوی به سندش از اسماء بنت عمیس نقل می کند که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله نماز ظهر را در صهباء به جای آورد، آن گاه علی علیه السلام را به دنبال کاری فرستاد. حضرت علیه السلام برگشت در حالی که پیامبر نماز عصر را به جای آورده بود. پیامبر صلی الله علیه و آله سرش را در دامن علی علیه السلام گذارد و آن را حرکت نداد تا خورشید غروب کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: «اللهم انّ عبدك علیاً احتبس بنفسه علی نیکک فردّ علیه شرقها»؛ «بار خدایا! این بنده تو علی است خودش را به خاطر پیامبرت محبوس ساخته است، پس پرتو خورشید را بر او بازگردان.»

اسما می گوید: خورشید بار دیگر طلوع کرد تا آن که بر کوه ها و بر زمین قرار گرفت. آن گاه علی علیه السلام بلند شد و وضو گرفت و نماز عصر را به جای آورد و بعد خورشید غروب کرد. و این واقعه در صهباء اتفاق افتاد. (۱)

ص: ۴۷۸

آن گاه ابوجعفر می گوید: «کُلُّ هَذِهِ الْاِحَادِيثِ مِنْ عَلَامَاتِ النَّبُوَّةِ. وَقَدْ حَكِيَ عَلِيٌّ بِنَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْمَغِيرَةِ، عَنْ اِحْمَدِ بْنِ صَالِحٍ اَنْهُ كَانَ يَقُولُ: لَا يَنْبَغِي لِمَنْ كَانَ سَبِيلَهُ الْعِلْمَ التَّخَلُّفَ عَنْ حِفْظِ حَدِيثِ اسْمَاءِ الْعَدِيِّ رَوَى لَنَا عَنْهَا؛ لِأَنَّهُ مِنْ أَجْلِ عَلَامَاتِ النَّبُوَّةِ»؛^(۱) «تمام این احادیث از نشانه های نبوت به حساب می آید. آن گاه از احمد بن صالح نقل کرده که می گفت: سزاوار نیست بر کسی که به دنبال علم است از حفظ حدیث اسماء تخلف نماید؛ زیرا از عالی ترین نشانه های نبوت به حساب می آید».

۲ - سیوطی به سندش از ابوهریره نقل کرده که گفت: «نام رسول الله و رأسه فی حجر علی، ولم یکن صلی العصر حتی غربت الشمس، فلما قام النبی صلی الله علیه وآله دعا له فردت علیه الشمس حتی صلی ثم غابت ثانیة»؛^(۲) «رسول خدا صلی الله علیه وآله در حالی که سرش در دامن علی علیه السلام بود خوابید و علی علیه السلام نماز عصر را به جا نیاورده بود تا این که خورشید غروب کرد. پیامبر صلی الله علیه وآله که بلند شد بر او دعا کرد و خورشید باز گشت و علی علیه السلام نماز به جای آورد و دوباره غروب نمود».

۳ - و نیز به سندش از جابر نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه وآله به خورشید امر کرد، پس ساعتی از روز به تأخیر افتاد.^(۳)

راویان حدیث از صحابه

برخی از صحابه این حدیث شریف را نقل کرده اند؛ امثال:

۱ - امام علی علیه السلام.

۲ - امام حسین علیه السلام.

۳ - جابر بن عبدالله انصاری.

۴ - ابو رافع مولى رسول الله صلی الله علیه وآله.

۵ - ابوسعید خدری.

ص: ۴۷۹

۱- ۱۷۹۷. پیشین.

۲- ۱۷۹۸. الخصائص الكبرى، ج ۲، ص ۳۲۴.

۳- ۱۷۹۹. همان، ص ۳۲۵.

۶ - ابوهریره.

۷ - انس بن مالک.

۸ - عبدالله بن عباس.

۹ - اسماء بنت عمیس.

۱۰ - ابوذر غفاری.

۱۱ - ام هانی.

۱۲ - عبد خیر.

۱۳ - ام سلمه، ام المؤمنین.

۱۴ - سلمان فارسی.

می توان حدیث اسماء را متواتر دانست؛ زیرا سندها و مصادر آن بسیار زیاد است.

راویان حدیث از علمای عامه

جماعتی از علمای اهل سنت این حدیث شریف را که معجزه ای از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نیز به حساب می آید نقل کرده اند، اینک به اسامی برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - حافظ ابوجعفر احمد بن صالح مصری، {۲۴۸}، شیخ بخاری. (۱)

۲ - حافظ ابوبشر محمد بن احمد دولابی {۳۱۰}. (۲)

۳ - حافظ ابوجعفر طحاوی، {۳۲۱}. (۳)

۴ - حافظ ابوالقاسم طبرانی، {۳۶۰}. (۴)

۵ - حاکم نیشابوری، {۴۰۵}. (۵)

۶ - ابواسحاق ثعلبی، {۴۲۷}. (۶)

- ۱- ۱۸۰۰. بنا بر نقل ابوجعفر طحاوی در مشکل الآثار، ج ۲، ص ۱۱.
- ۲- ۱۸۰۱. الذریه الطاهره، ص ۱۲۹.
- ۳- ۱۸۰۲. مشکل الآثار، ج ۲، ص ۱۱.
- ۴- ۱۸۰۳. المعجم الکبیر، ج ۲۴، ص ۱۴۵، ح ۳۸۲.
- ۵- ۱۸۰۴. تاریخ نیشابور، ترجمه عبدالله بن حامد فقیه.
- ۶- ۱۸۰۵. العرائس، ص ۲۴۹.

- ۷- ابوالحسن ماوردی، {۴۵۰}، (۱).
- ۸- حافظ ابوبکر بیهقی، {۴۵۸}، (۲).
- ۹- خطیب بغدادی، {۴۶۳}، (۳).
- ۱۰- قاضی عیاض اندلسی، {۵۴۴}، (۴).
- ۱۱- خطیب خوارزمی، {۵۶۸}، (۵).
- ۱۲- ابو عبدالله گنجی شافعی {۶۵۸}، (۶).
- ۱۳- حمّوئی، {۷۲۲}، (۷).
- ۱۴- ابن حجر عسقلانی {۸۵۲}، (۸).
- ۱۵- قاضی عینی حنفی {۸۵۵}، (۹).
- ۱۶- سیوطی، {۹۱۱}، (۱۰).
- ۱۷- ابوالعباس قسطلانی {۹۲۳}، (۱۱).
- ۱۸- ملا علی قاری، {۱۰۱۴}، (۱۲).
- ۱۹- نورالدین حلبی شافعی، {۱۰۴۴}، (۱۳).
- ۲۰- شهاب الدین خفاجی حنفی، {۱۰۶۹}، (۱۴).
- ۲۱- ابو عبدالله زرقانی مالکی، {۱۱۲۲}، (۱۵).
- ۲۲- احمد زینی دحلان شافعی {۱۳۰۴}، (۱۶).

ص: ۴۸۱

-
- ۱- ۱۸۰۶. اعلام النبوه، ص ۱۳۲.
- ۲- ۱۸۰۷. بنابر نقل مناوی در فیض القدير، ج ۵، ص ۴۴۰.
- ۳- ۱۸۰۸. تلخیص المتشابه، ج ۱، ص ۲۲۵، رقم ۳۵۳.
- ۴- ۱۸۰۹. الشفا، ج ۱، ص ۵۴۸.

- ٥- ١٨١٠. المناقب، ص ٣٠٦، ح ٣٠١.
- ٦- ١٨١١. كفايه الطالب، ص ٣٨١، باب ١٠٠.
- ٧- ١٨١٢. فرائد السمطين، ج ١، ص ١٨٣، ح ١٤٦، باب ٣٧.
- ٨- ١٨١٣. فتح الباري، ج ٦، ص ٢٢٢.
- ٩- ١٨١٤. عمدته القارى، ج ١٥، ص ٤٣.
- ١٠- ١٨١٥. الخصائص الكبرى، ج ٢، ص ٣١٠.
- ١١- ١٨١٦. المواهب اللدنيه، ج ٢، ص ٥٢٨.
- ١٢- ١٨١٧. المرقاه فى شرح المشكاه، ج ٤، ص ٢٨٧.
- ١٣- ١٨١٨. السيره الحلبيه، ج ١، ص ٣٨٦.
- ١٤- ١٨١٩. شرح الشفاء، ج ٣، ص ١١.
- ١٥- ١٨٢٠. شرح المواهب، ج ٥، ص ١١٣.
- ١٦- ١٨٢١. السيره النبويه، ج ٢، ص ٢٠١.

۲۳ - سید مؤمن شبلنجی. (۱)

۲۴ - ابن ابی عاصم. (۲)

۲۵ - ذهبی. (۳)

۲۶ - ابن مغزلی شافعی. (۴)

۲۷ - سبط بن جوزی. (۵)

۲۸ - حافظ ابن عساکر. (۶)

۲۹ - ابن کثیر. (۷)

۳۰ - متقی هندی. (۸)

۳۱ - دیار بکری. (۹)

۳۲ - هیثمی. (۱۰)

مؤلفان درباره حدیث «ردّ شمس»

جماعتی از علمای اهل سنت درباره این حدیث کتاب مستقل تألیف نموده اند؛ از قبیل:

۱ - ابوبکر وزّاق؛ وی کتابی دارد به اسم «من روی ردّ الشمس» که ابن شهر آشوب در «المناقب» آن را نقل کرده است. (۱۱)

۲ - ابوالقاسم حسکانی حنفی؛ که رساله ای دارد درباره این حدیث که بخشی از آن را ابن کثیر نقل کرده است. (۱۲)

ص: ۴۸۲

۱- ۱۸۲۲. نور الابصار، ص ۶۳.

۲- ۱۸۲۳. السنه، ص ۵۸۴.

۳- ۱۸۲۴. میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۲۴۴، ترجمه عمار بن مطر.

۴- ۱۸۲۵. مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۹۶.

۵- ۱۸۲۶. تذکره الخواص، ص ۲۸۷.

۶- ۱۸۲۷. ترجمه امام علی علیه السلام از تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۲۸۳.

۷- ۱۸۲۸. البدایه و النهایه، ج ۱۲، ص ۳۴۹ و ج ۱۱، ص ۵۲۴ و ج ۱۳، ص ۱۵۲.

- ٨- ١٨٢٩. كثر العمال، ج ١٢، ص ٣٤٩ و ج ٢، ص ٥٨.
- ٩- ١٨٣٠. تاريخ الخميس، ج ٢، ص ٥٨.
- ١٠- ١٨٣١. مجمع الزوائد، ج ٣، ص ٥٠ و ج ٨، ص ٢٩٧.
- ١١- ١٨٣٢. المناقب، ج ٢، ص ٣٥٣.
- ١٢- ١٨٣٣. البدايه و النهايه، ج ٦، ص ٨٨.

۳ - ابوالحسن شاذان فضلی؛ او رساله ای دارد در طرق این حدیث که بخشی از آن را سیوطی در «اللاکی المصنوعه» نقل کرده است. (۱).

۴ - حافظ ابوالفتح ازدی موصلی؛ کتابی مستقل در این موضوع تألیف کرده، که حافظ گنجی در «کفایه الطالب» آن را نقل کرده است. (۲).

۵ - اخطب خوارزم؛ کتابی به نام «ردّ الشمس لأئیر المؤمنین علیه السلام» تألیف کرده که ابن شهر آشوب آن را در «المناقب» آورده است. (۳).

۶ - جلال الدین سیوطی؛ کتابی دارد به نام: «کشف اللبس عن حدیث ردّ الشمس».

۷ - ابو عبدالله محمّد بن یوسف دمشقی صالحی؛ وی شاگرد سیوطی است که کتابی تألیف کرده به نام: «مزیل اللبس عن حدیث ردّ الشمس».

۸ - ابوعلی شریف محمّد بن اسعد؛ او نیز کتابی درباره طرق حدیث ردّ شمس برای حضرت علی علیه السلام تألیف کرده است. (۴).

۹ - ابو عبدالله الجعل حسین بن علی بصری؛ که کتابی به نام «جواز ردّ الشمس» تألیف کرده و ابن شهر آشوب از آن نام برده است. (۵).

۱۰ - حافظ شهیر ابن مردویه؛ او نیز در این باره رساله ای تألیف نموده که بیاضی در کتاب «الصراط المستقیم» از آن نام برده است.

صحت حدیث

گروهی از علمای اهل سنت این حدیث را تصحیح کرده اند؛ از قبیل:

۱ - علی بن سلطان بن محمّد قاری {۱۰۱۴}. (۶).

۲ - ابو جعفر طحاوی؛ زیرا بعد از نقل حدیث ردّ شمس می گوید: «وهذان

ص: ۴۸۳

۱- ۱۸۳۴. اللاکی المصنوعه، ج ۱، ص ۳۳۸.

۲- ۱۸۳۵. کفایه الطالب، ص ۳۸۳، باب ۱۰۰.

۳- ۱۸۳۶. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۳۶۰.

۴- ۱۸۳۷. رجوع شود به رساله سیوطی در این موضوع.

٥-١٨٣٨. المناقب، ج ٣، ص ٣٥٣.

٦-١٨٣٩. المرقاه فى شرح المشكاه، ج ٤، ص ٢٨٧؛ شرح الشفا در حاشيه نسيم الرياض، ج ٣، ص ١٠.

الحدیثان ثابتان، وکفی به حجه، ورواتهما ثقات، فلا عبره بمن طعن فی رجالهما؛ «این دو حدیث نزد من ثابت است و برای حجّیت کافی است، و راویان آن دو حدیث مورد وثوقند، و اعتباری نیست به کسی که در رجال این دو حدیث خدشه وارد کرده است» (۱).

۳ - شهاب احمد خفاجی؛ زیرا او می گوید: «رواه الطبرانی باسانید مختلفه رجال اکثرها ثقات»؛ «طبرانی این قضیه را به سندهای مختلف نقل کرده که اکثر آن ها ثقه هستند» (۲).

او همچنین می گوید: «این حدیث را مصنف (یعنی قاضی عیاض) نقل کرده و اشاره کرده که تعدّد طرق آن، شاهد صدقی بر صحّت آن است. و قبل از او بسیاری از ائمه حدیث؛ امثال طحاوی آن را تصحیح کرده اند...» (۳).

۴ - حافظ طبرانی؛ زیرا بعد از نقل حدیث می گوید: «این حدیث حسن است» (۴).

۵ - حافظ حسکانی حنفی (۵).

۶ - بیهقی (۶).

۷ - حافظ هیثمی؛ در عنوانی به نام «باب حبس الشمس للنبی صلی الله علیه وآله» از کتاب علامات النبوه (۷).

۸ - قسطلانی (۸).

۹ - محمد بن حسین ازدی (۹).

۱۰ - ابوالمظفر یوسف قزّوعلی حنفی {۶۵۴}؛ وی در ردّ جدش ابن الجوزی که در صدد تضعیف حدیث ردّ شمس برآمده، می گوید: «ادّعی او بدون دلیل است؛ زیرا ما آن را از افراد عادل و ثقه نقل کرده ایم، افرادی که هیچ مشکلی در آن ها وجود ندارد، و در سند آن ها کسی نیست که تضعیف شده باشد... و اتهام جدی به جعل ابن عقده،

ص: ۴۸۴

۱- ۱۸۴۰. کشف الرمس، ص ۲۹.

۲- ۱۸۴۱. نسیم الرياض، ج ۳، ص ۱۱.

۳- ۱۸۴۲. همان.

۴- ۱۸۴۳. کشف الرمس، ص ۳۴.

۵- ۱۸۴۴. مسأله فی تصحیح ردّ الشمس و ترغیم النواصب الشمس، حسکانی حنفی.

۶- ۱۸۴۵. کشف الرمس، ص ۳۴.

۷- ۱۸۴۶. مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۹۷.

۸- ۱۸۴۷. المواهب اللدنیه، ج ۱، ص ۳۵۸.

٩-١٨٤٨. مناقب علي عليه السلام بنا بر نقل لسان الميزان، ج ٥، ص ١٤٠.

از باب ظَنّ و شك است نه از باب قطع و يقين. و ابن عقده مشهور به عدالت است، و از آنجا که فضایل اهل بیت علیهم السلام را نقل می کند و مدحی درباره صحابه نقل نکرده او را به رفض و رافضی بودن نسبت داده اند...» (۱).

۱۱ - ابوالربیع سلیمان سبتی مشهور به ابن سبع در کتاب «شفاء الصدور» (۲).

۱۲ - ولی الدین ابوزرعه عراقی {۸۲۶}. (۳)

۱۳ - ابو عبدالله زرقانی مالکی، {۱۱۲۲}؛ او می گوید: «و از جمله قواعد آن است که تعدّد طرق، دلالت دارد بر این که حدیث اصلی دارد» (۴).

۱۴ - زینی دحلان؛ او می گوید: «ابن منده و ابن شاهین از اسماء به سند حسن نقل کرده اند. و نیز ابن مردویه از ابوهریره به سند حسن نقل کرده است. و طبرانی نیز در معجم کبیرش به سند حسن آورده است» (۵).

۱۵ - ملّا علی قاری؛ او می گوید: «این حدیث فی الجمله اصلش ثابت است و به کمک تعدّد سندها تقویت می شود تا به مرتبه حسن می رسد، و لذا قابل احتجاج و استناد است» (۶).

پاسخ به شبهات

پاسخ به شبهات

برخی از مخالفین و معاندین؛ امثال ابن تیمیه در صدد تضعیف حدیث «ردّ شمس» به هر طریق ممکن برآمده اند. اینک به برخی از آن ها می پردازیم:

۱ - تضعیف سند

ابن تیمیه در «منهاج السنه» در صدد تضعیف حدیث برآمده، در ابتدا طرق آن را تضعیف نموده و برخی از رجال این حدیث را نیز تضعیف می نماید (۷).

ص: ۴۸۵

۱- ۱۸۴۹. کشف الرمس، ص ۴۹ و ۵۰.

۲- ۱۸۵۰. همان، ص ۵۵.

۳- ۱۸۵۱. طرح الثریب، ج ۶، ص ۲۴۷.

۴- ۱۸۵۲. شرح المواهب اللدنیه، ج ۶، ص ۴۹۰.

۵- ۱۸۵۳. سیره نبویه، ج ۲، ص ۲۰۱.

۶- ۱۸۵۴. شرح الشفا در حاشیه نسیم الرياض، ج ۳، ص ۱۰.

پاسخ:

اولاً: روایانی که ابن تیمیه تضعیف نموده، از کسانی هستند که مسلم و بخاری در صحیحین از آن‌ها روایت نقل کرده‌اند.

ثانیاً: همان گونه که اشاره شد، عده‌ای از علمای اهل سنت این حدیث را تصحیح کرده‌اند.

ثالثاً: مقصود اصلی، وثوق و اطمینان است که از راه‌های مختلف می‌توان به آن دسترسی پیدا کرد.

۲ - نقل آن توسط برخی افراد

آن گاه می‌گویید: «اگر واقعه، اصلی داشت باید از بزرگ‌ترین عجایب عالم به حساب می‌آمد؛ زیرا انگیزه برای نقل آن بسیار است، نه این که تنها برخی از علما آن را نقل کنند».^(۱)

پاسخ:

اولاً: بلکه برعکس، دواعی بر عدم نقل آن زیاد بوده؛ زیرا مردم در ایام حکومت بنی امیه دشمن امیرالمؤمنین علیه السلام بوده‌اند، و از آنجا که این واقعه کرامتی برای امیرالمؤمنین علیه السلام است، لذا در صدد اخفای آن برآمدند، جز برخی از افراد منصف که آن را نقل کرده‌اند.

ثانیاً: این ایراد را می‌توان به معجزه شق القمر نقض کرد، که آن را هم تنها برخی از صحابه و علما نقل کرده‌اند.

۳ - تنافی خصوصیات روایت

او همچنین می‌گوید: «خصوصیات روایت مختلف است، و این دلالت بر کذب واقعه دارد».^(۲)

پاسخ:

تنافی خصوصیات روایات ردّ شمس دلالت بر کذب اصل واقعه ندارد، بلکه فقط

ص: ۴۸۶

۱- ۱۸۵۶. منهاج السنه، ج ۴، ص ۱۸۹.

۲- ۱۸۵۷. همان.

خصوصیات آن اثبات نمی شود، ولی این اختلاف دلالت بر کذب اصل واقعه ندارد، همان طور که در خصوصیات «شق القمر» اختلاف شده است.

۴ - اشمال روایت بر منکرات

ابن تیمیه می گوید: «احادیث "ردّ شمس" مشتمل بر منکراتی است؛ از آن جمله این که پیامبر صلی الله علیه و آله در وقت عصر خوابیده است؛ در حالی که خواب در این وقت مکروه است. و نیز چگونه ممکن است که نماز علی علیه السلام فوت شود؟ و در حقیقت این واقعه از مطاعن او به حساب می آید نه از مناقب او...» (۱).

پاسخ:

اولاً: مطابق برخی از روایات، حضرت رسول صلی الله علیه و آله نخوابیده است، بلکه حالتی شبه غشوه به جهت نزول وحی بر او دست داده بود.

ثانیاً: مطابق برخی از روایات حضرت علی علیه السلام در آن حال نماز را ترک نکرد، بلکه با اشاره به جای آورد، و اگر خورشید برگشت به جهت آن بود که نماز حضرت در وقتش نیز خوانده شود. و این دلالت بر نهایت کمال او دارد.

ثالثاً: ممکن است که این گونه توجیه کنیم که حضرت علی علیه السلام از آنجا که می دانسته است خورشید برای او به جهت نماز عصر برمی گردد، لذا نماز خود را به صورت طبیعی به تأخیر انداخته است.

۵ - محال بودن بازگشت خورشید!!

برخی بازگشت خورشید را به جای سابقش بعید و برخی نیز محال دانسته اند؛ زیرا افلاک بر هم می خورند.

پاسخ:

اولاً: بازگشت خورشید امری ممکن و معقول است و می توان آن را از طرقی به اثبات رساند:

ص: ۴۸۷

۱ - این که خورشیدی را خداوند در آن موضع خلق کند.

۲ - برخی از منطقه زمین پایین برود تا خورشید در آنجا ظاهر گردد.

۳ - ممکن است که آن خورشید، خورشیدِ عالم مثال بوده باشد که عالمی واسع است و از آن عالم معجزه و خوارق عادت نشأت می گیرد. عالم مثال عالمی است که حکما آن را اثبات کرده اند و آن را واسطه بین عالم مجردات و عالم مادیات می دانند. علامه شیرازی در شرح «حکمه الاشراق» قول به وجود این عالم را به انبیا و اولیا و متألّهین از حکما نسبت می دهد.

ثانیاً: چگونه این واقعه را در حقّ حضرت علی علیه السلام انکار می کنند در حالی که شبیه آن را برای یکی از انبیای الهی ثابت کرده اند. (۱)

ثالثاً: این معجزه همانند معجزات دیگر است که در عصر رسول خدا صلی الله علیه وآله اتفاق افتاده است؛ امثال: تسبیح سنگ ریزه در دستان پیامبر صلی الله علیه وآله، سلام کردن درخت و سنگ بر حضرت صلی الله علیه وآله، و شقّ القمر و...

رابعاً: موضوع ردّ شمس از موارد ولایت تکوینی رسول خدا صلی الله علیه وآله است که از آن به معجزه تعبیر می شود، که مثل آن را آصف بن برخیا نیز به نصّ قرآن کریم داشته است، لذا تخت بلقیس را با کمتر از یک چشم به هم زدن، نزد حضرت سلیمان علیه السلام حاضر نمود.

۶ - وجود معارض

ابن کثیر در ردّ حدیث از احمد بن حنبل نقل کرده که ابوهریره از پیامبر نقل نموده که فرمود: بر کسی به جز یوشع خورشید حبس نشد. (۲)

پاسخ:

اولاً: راوی این حدیث که ابوهریره است، موقف خوبی با حضرت علی علیه السلام نداشته است. (۳)

ص: ۴۸۸

۱- ۱۸۵۹. ر.ک: صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۶۶، کتاب الجهاد، ح ۳۲۸۷؛ فتح الباری، ج ۶، ص ۲۷۱، ح ۳۱۲۴، کتاب فرض الخمس.

۲- ۱۸۶۰. البدایه و النهایه، ج ۶، ص ۷۹.

۳- ۱۸۶۱. ر.ک: شرح ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۶۷.

ابن ابی الحدید نقل کرده که معاویه گروهی از صحابه و تابعین را معین کرد تا اخباری را در مذمت حضرت علی علیه السلام جعل کنند و بر این کار مزدی معین نمود، که از جمله آن ها ابوهریره بود... (۱).

ثانیاً: بر فرض صحّت حدیث فوق، نمی توان حدیث ردّ شمس برای حضرت امیرعلیه السلام را جعلی دانست؛ زیرا ممکن است روایت احمد قبل از ردّ شمس برای حضرت امیرعلیه السلام از پیامبر صادر شده باشد. (۲).

ثالثاً: فرق است بین ردّ شمس و حبس آن، مقصود از حبس خورشید جلوگیری کردن از غروب آن است، به خلاف ردّ شمس که عبارت است از طلوع آن بعد از غروب.

رابعاً: مطابق برخی دیگر از روایات، خورشید برای یوشع و پیامبر اسلام محمدصلی الله علیه وآله حبس شد. (۳).

خامساً: عسقلانی می گوید: «مقصود از این روایت آن است که بر انبیای پیشین تنها بر یوشع خورشید حبس شد، و این دلالت ندارد که برای پیامبر ما صلی الله علیه وآله حبس نمی شود». (۴).

سادساً: در روایات اهل سنت آمده که برای حضرت سلیمان و داوود و موسی علیهم السلام نیز حبس خورشید شده است، (۵) و این با حصر در روایت سازگاری ندارد.

۷ - بازگشت خورشید نماز را ادائی نمی کند!!

ابن جوزی می گوید: «نماز بعد از غروب خورشید قضا می شود و بازگشت خورشید آن را ادائی نمی کند». (۶).

پاسخ:

ابن حجر می گوید: «اگر خورشید غروب کند و سپس بازگردد، وقت نیز باز می گردد (و نماز ادا می شود) به جهت همین حدیث». (۷).

ص: ۴۸۹

۱- ۱۸۶۲. همان، ص ۶۴ و ۶۳.

۲- ۱۸۶۳. نسیم الریاض، ج ۳، ص ۱۱.

۳- ۱۸۶۴. المواهب اللدنیه، ج ۲، ص ۲۱۱.

۴- ۱۸۶۵. فتح الباری، ج ۶، ص ۱۵۵.

۵- ۱۸۶۶. السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۳۸۳؛ فیض القدر، ج ۵، ص ۴۴۰؛ شرح المواهب اللدنیه، ج ۶، ص ۴۹۴.

۶- ۱۸۶۷. نسیم الریاض، ج ۳، ص ۱۰، به نقل از او.

۷- ۱۸۶۸. همان، ص ۱۲ و ۱۱، ج ۶، ص ۴۷۸.

زرقانی می گوید: «ثبوت این حدیث دلالت دارد بر این که نماز ادائی واقع شده است. و قرطبی نیز بر این مطلب تصریح کرده است. و اگر رجوع خورشید بی فایده بوده و باعث تجدد وقت نمی بود هرگز پیامبر نمی خواست که بازگردد»^(۱).

ص: ۴۹۰

۱- ۱۸۶۹. شرح المواهب اللدنیه، ج ۶، ص ۴۷۸.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله دو بار در طول زمان بعثت خود بین مسلمانان عقد اخوت و برادری بست و هر فردی را با مناسب خودش برادر دینی قرار داد. در هر دو بار حضرت علی علیه السلام را برای خود گذارد و او را به عنوان برادر خود در دنیا و آخرت معرفی کرد. این فضیلتی بس عظیم برای حضرت علی علیه السلام می باشد که هیچ کس با او شریک نبوده است. این حدیث بر چه نکاتی دلالت دارد؟ چه کسانی نقل کرده اند؟ و... این ها نکاتی است که در این مبحث به آن اشاره می کنیم.

الفاظ حدیث

۱ - ترمذی به سند خود از عبدالله بن عمر نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله بین اصحابش عقد اخوت بست. علی علیه السلام گریبان خدمت پیامبر صلی الله علیه وآله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه وآله! بین اصحابت عقد اخوت بستی ولی بین من و کسی عقد اخوت نبستی؟ رسول خدا صلی الله علیه وآله به او فرمود: تو برادر من در دنیا و آخرتی. (۱)

۲ - نسائی به سندش از عباد بن عبدالله نقل کرده که علی رضی الله عنه فرمود: «انا عبدالله و اخو رسول الله، و انا الصديق الأكبر لا يقولها بعدی الا کاذب...»؛ (۲) «من بنده خدا و برادر رسول خدایم، و من صدیق اکبرم، کسی این ادعا را پس از من جز دروغگو نمی کند...».

۳ - ابن عساکر به سندش از انس بن مالک نقل کرده که گفت: از رسول خدا شنیدم

ص: ۴۹۱

۱- ۱۸۷۰. الجامع الصحیح، ج ۵، ص ۶۳۸.

۲- ۱۸۷۱. خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۳.

که خطاب به علی علیه السلام می فرمود: «انت اخی فی الدنیا و الآخره»؛^(۱) «تو برادر منی در دنیا و آخرت.»

۴ - احمد بن حنبل به سندش از ابن عباس نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه وآله، خطاب به علی علیه السلام فرمود: «انت اخی و صاحبی»؛^(۲) «تو برادر و مصاحب منی.»

۵ - حاکم نیشابوری به سندش از عبدالله بن عمر نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله عقد اخوت بین اصحابش بست. بین ابوبکر و عمر، و بین طلحه و زبیر، و بین عثمان و عبدالرحمن بن عوف عقد اخوت بست. علی علیه السلام عرض کرد: ای رسول خدا! بین اصحابت عقد اخوت بستی، پس برادر من کیست؟ رسول خدا فرمود: آیا راضی نمی شوی ای علی! از این که من برادر تو باشم؟ علی علیه السلام عرض کرد: آری ای رسول خدا! آن گاه رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: تو برادر منی در دنیا و آخرت.^(۳)

۶ - متقی هندی از امام علی علیه السلام نقل می کند که فرمود: «پیامبر صلی الله علیه وآله بین عمر و ابوبکر، و بین حمزه بن عبدالمطلب و زید بن حارثه، و بین عبدالله بن مسعود و سعد بن مالک، و بین من و خودش عقد اخوت بست.»^(۴)

تکرار عقد اخوت

عقد اخوت دو بار بین اصحاب بسته شد، یک بار در مکه بین مهاجرین و بار دوم در مدینه بین مهاجرین و انصار. و این مطلبی است که بزرگان اهل سنت؛ از قبیل: ابن عبدالبر به آن اشاره کرده و ابن حجر نیز از او نقل کرده و بر آن صحه گذارده است.

خبر عقد اخوت اول و برادری پیامبر صلی الله علیه وآله با علی علیه السلام در مرحله اولی را متقی هندی و ابن عساکر و بغوی و طبرانی و ابن عدی و دیگران نقل کرده اند. و نیز خبر عقد اخوت دوم و برادری پیامبر صلی الله علیه وآله با حضرت علی علیه السلام را متقی هندی از طبرانی و دیگران

ص: ۴۹۲

۱- ۱۸۷۲. تاریخ امام علی علیه السلام از تاریخ دمشق، ج ۱، ص ۱۱۷.

۲- ۱۸۷۳. مسند احمد، ج ۱، ص ۲۳۰.

۳- ۱۸۷۴. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴.

۴- ۱۸۷۵. منتخب کنز العمال در حاشیه مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۴۵.

نقل کرده اند. و هیچ کس از علمای اهل سنت این احادیث را به طور کل یا خصوص عقد اخوت بین رسول اکرم صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام را انکار نکرده است، به جز ابن تیمیه که بعداً به گفتار او می پردازیم.

راویان حدیث از صحابه

این حدیث را جماعتی از صحابه نقل کرده اند؛ از قبیل:

۱ - امام علی علیه السلام.

۲ - عمر بن خطاب.

۳ - انس بن مالک.

۴ - زید بن ابی اوفی.

۵ - عبدالله بن ابی اوفی.

۶ - عبدالله بن عباس.

۷ - محدوج بن زید.

۸ - جابر بن عبدالله انصاری.

۹ - ابوذر غفاری.

۱۰ - عامر بن ربیع.

۱۱ - عبدالله بن عمر.

۱۲ - ابی امامه.

۱۳ - زید بن ارقم.

۱۴ - سعید بن مسیب.

راویان حدیث از علمای عامه

عده زیادی از علمای اهل سنت این حدیث را در کتب خود نقل کرده اند؛ از قبیل:

- ۱ - حافظ محمد بن عيسى ترمذى. (۱)
- ۲ - حافظ احمد بن على بن شعيب نسائى. (۲)
- ۳ - حافظ محمد بن يزيد، معروف به ابن ماجه قزوينى. (۳)
- ۴ - حافظ ابو عمر يوسف بن عبدالله مالكى، معروف به ابن عبدالله. (۴)
- ۵ - حافظ ابوالقاسم على بن حسن شافعى، معروف به ابن عساكر. (۵)
- ۶ - محب الدين طبرى. (۶)
- ۷ - حافظ شمس الدين محمد بن محمد، معروف به ابن جزرى دمشقى شافعى. (۷)
- ۸ - حافظ ابونعيم اصفهانى. (۸)
- ۹ - حافظ نورالدين هيثمى. (۹)
- ۱۰ - محمد بن سعد كاتب واقدى. (۱۰)
- ۱۱ - ابن مغازلى شافعى. (۱۱)
- ۱۲ - محمد بن يوسف گنجى شافعى. (۱۲)
- ۱۳ - جمال الدين محمد بن يوسف زرندى حنفى. (۱۳)
- ۱۴ - جوينى شافعى. (۱۴)
- ۱۵ - ابن حجر هيثمى. (۱۵)
- ۱۶ - اسماعيل بن كثير. (۱۶)

ص: ۴۹۴

-
- ۱- ۱۸۷۶. صحيح ترمذى، ج ۵، ص ۳۶۳.
 - ۲- ۱۸۷۷. السنن الكبرى، ج ۴، ص ۷۴؛ خصائص امير المؤمنين عليه السلام، ص ۳.
 - ۳- ۱۸۷۸. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۴، ح ۱۲۰.
 - ۴- ۱۸۷۹. الاستيعاب، ج ۳، ص ۳۵.

- ٥- ١٨٨٠. تاريخ دمشق، بخش تاريخ اميرالمؤمنين عليه السلام، ج ١، ص ١١٧.
- ٦- ١٨٨١. الرياض النضرة، ج ١، ص ٢٢.
- ٧- ١٨٨٢. اسنى المناقب فى تهذيب اسنى المطالب، ص ٦٢.
- ٨- ١٨٨٣. حليه الأولياء، ج ٢، ص ٦٦.
- ٩- ١٨٨٤. مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١١١.
- ١٠- ١٨٨٥. الطبقات الكبير، ج ١، قسم دوم، ص ١.
- ١١- ١٨٨٦. مناقب على بن ابى طالب عليه السلام، ص ٣٧.
- ١٢- ١٨٨٧. كفايه الطالب، ص ٦٥.
- ١٣- ١٨٨٨. نظم درر السمطين، ص ٢٣.
- ١٤- ١٨٨٩. فرائد السمطين، ج ١، ص ٦٨.
- ١٥- ١٨٩٠. الصواعق المحرقة، ص ٧٢.
- ١٦- ١٨٩١. مختصر تفسير ابن كثير، ج ١، ص ٣٢٣.

- ١٧ - محمد بن جرير طبري. (١)
- ١٨ - علي بن حسين مسعودي. (٢)
- ١٩ - عبدالملك بن هشام حميري. (٣)
- ٢٠ - ابوالعباس احمد بن يوسف قرماني. (٤)
- ٢١ - احمد بن يحيى بلاذري. (٥)
- ٢٢ - ابن عماد حنبلي دمشقي. (٦)
- ٢٣ - حاكم حسكاني. (٧)
- ٢٤ - جلال الدين سيوطي شافعي. (٨)
- ٢٥ - موفق بن احمد خوارزمي. (٩)
- ٢٦ - زكريا بن محمد قزويني. (١٠)
- ٢٧ - احمد بن علي بن حجر عسقلاني شافعي. (١١)
- ٢٨ - احمد بن محمد بن خلكان شافعي. (١٢)
- ٢٩ - بدرالدين عيني حنفي. (١٣)
- ٣٠ - محمد بن عبدالمعطي مصري حنفي. (١٤)
- ٣١ - احمد بن حنبل. (١٥)
- ٣٢ - عبدالله بن احمد بن حنبل. (١٦)

ص: ٤٩٥

-
- ١- ١٨٩٢. تاريخ الأمم و الملوك، ج ٢، ص ٢١٧.
- ٢- ١٨٩٣. مروج الذهب، ج ٢، ص ٣٦.
- ٣- ١٨٩٤. السيره النبويه، ج ١، ص ٥٠٤.
- ٤- ١٨٩٥. اخبار الدول، ص ١٠٢.

- ٥- ١٨٩٦. انساب الأشراف، ج ٢، ص ٩١.
- ٦- ١٨٩٧. شذرات الذهب، ج ١، ص ٥٠.
- ٧- ١٨٩٨. شواهد التنزيل، ج ١، ص ٢٧٣.
- ٨- ١٨٩٩. تاريخ الخلفاء، ص ١٥٩ و ١٥٥.
- ٩- ١٩٠٠. المناقب، ص ٢.
- ١٠- ١٩٠١. عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات، ج ١، ص ١١٣.
- ١١- ١٩٠٢. الاصابه، ج ٢، ص ٢٢٩.
- ١٢- ١٩٠٣. وفيات الأعيان، ج ٥، ص ٢٣٠.
- ١٣- ١٩٠٤. عمده القارى بنا بر نقل از كتاب سجع الحمام فى حكم الامام، ص ١٠، چاپ مصر.
- ١٤- ١٩٠٥. أخبار الدول، ص ٤٢.
- ١٥- ١٩٠٦. مسند احمد، ج ١، ص ١٥٩.
- ١٦- ١٩٠٧. ينابيع الموده، ص ٥٧.

۳۳ - ابو حامد محمد بن محمد غزالی شافعی. (۱)

۳۴ - عزالدین علی بن ابی الکریم، معروف به ابن اثیر. (۲)

۳۵ - علی بن حسام الدین، معروف به متقی هندی. (۳)

۳۶ - علی بن محمد مالکی، معروف به ابن صباغ. (۴)

۳۷ - ابوالمظفر سبط بن جوزی. (۵)

۳۸ - محمد بن طلحه شافعی. (۶)

۳۹ - محمد بن علی مصری، معروف به صبان. (۷)

۴۰ - محمد بن ابوبکر انصاری. (۸)

۴۱ - ابوجعفر اسکافی معتزلی. (۹)

۴۲ - شهاب الدین أبشیهی. (۱۰)

۴۳ - محمد بن موسی دمیری شافعی. (۱۱)

۴۴ - یوسف بن اسماعیل نبهانی. (۱۲)

۴۵ - حسین بن محمد راغب اصفهانی. (۱۳)

۴۶ - شبلنجی شافعی. (۱۴)

۴۷ - عمر رضا کتّاله. (۱۵)

۴۸ - عمرو بن بحر جاحظ. (۱۶)

۴۹ - عبدالرؤف مناوی. (۱۷)

ص: ۴۹۶

۱- ۱۹۰۸. احیاء علوم الدین، ج ۲، ص ۱۵۳.

۲- ۱۹۰۹. اسد الغایه، ج ۱، ص ۱۸۳.

- ٣- ١٩١٠. منتخب كنز العمال، ج ٥، ص ٣٢.
- ٤- ١٩١١. الفصول المهمه، ص ٣٨.
- ٥- ١٩١٢. تذكره الخواص، ص ٢٤.
- ٦- ١٩١٣. مطالب السؤول، ص ٥٤.
- ٧- ١٩١٤. اسعاف الراغبين، ج ٢، ص ٣٦٦.
- ٨- ١٩١٥. الجواهر، ص ٦٣.
- ٩- ١٩١٦. المعيار و الموازنه، ص ٢٠٨.
- ١٠- ١٩١٧. المستطرف، ص ١١٩.
- ١١- ١٩١٨. حياه الحيوان الكبرى، ج ١، ص ١٠٣.
- ١٢- ١٩١٩. الشرف المؤيد، ص ٦٣.
- ١٣- ١٩٢٠. محاضرات الأدباء، ج ٢، ص ٢١٣.
- ١٤- ١٩٢١. نور الابصار، ص ٥.
- ١٥- ١٩٢٢. معجم المؤلفين، ج ١، ص ١١٢.
- ١٦- ١٩٢٣. العثمانيه، ص ١٣٤.
- ١٧- ١٩٢٤. كنوز الحقائق، ج ١، ص ٥١.

٥٠ - خيرالدين زرکلى. (١)

٥١ - عبدالحلیم جندى. (٢)

٥٢ - ابن ابى الحديد معتزلى. (٣)

٥٣ - شيخ سليمان بلخى قندوزى. (٤)

٥٤ - محمد بن معتمد خان بدخشى. (٥)

٥٥ - عبدالکريم خطيب مصرى. (٦)

٥٦ - بغوى. (٧)

٥٧ - حاکم نيشابورى. (٨)

٥٨ - قاضى ايجى. (٩)

٥٩ - شعرانى حنفى. (١٠)

٦٠ - عبدالفتاح عبدالمقصود. (١١)

٦١ - ابى يعلى. (١٢)

٦٢ - ابوالقاسم طبرانى. (١٣)

٦٣ - بيهقى. (١٤)

٦٤ - ابن عبد ربّه. (١٥)

٦٥ - ابن قتیبه. (١٦)

و... .

ص: ٤٩٧

١- ١٩٢٥. الأعلام، ج ٥، ص ١٠٧.

٢- ١٩٢٦. الامام جعفر الصادق عليه السلام، ص ٢٠، طبع مصر.

- ٣- ١٩٢٧. شرح نهج البلاغه، ج ١، ص ٢٨٤.
- ٤- ١٩٢٨. ينابيع الموده، ص ٥٠.
- ٥- ١٩٢٩. نزل الأبرار، ص ٦٤.
- ٦- ١٩٣٠. على بن ابي طالب بقيه النبوه و خاتم الخلافه، ص ١٠٩.
- ٧- ١٩٣١. مصابيح السنه، ج ٤، ص ١٧٣، ح ٤٧٦٩.
- ٨- ١٩٣٢. المستدرک على الصحيحين، ج ٣، ص ١٦، ح ٤٢٨٩.
- ٩- ١٩٣٣. المواقف، ص ٤١٠.
- ١٠- ١٩٣٤. الطبقات، ج ٢، ص ٥٥.
- ١١- ١٩٣٥. الامام على بن ابي طالب عليه السلام، ص ٧٣.
- ١٢- ١٩٣٦. مسند ابي يعلى، ج ١، ص ٣٤٧، ح ٤٤٥.
- ١٣- ١٩٣٧. المعجم الكبير، ج ١٢، ص ٣٢١، ح ١٣٥٤٩.
- ١٤- ١٩٣٨. السنن الكبرى، ج ٥، ص ١٠٦، ح ٨٣٩٥.
- ١٥- ١٩٣٩. العقد الفريد، ج ٤، ص ١٢٣.
- ١٦- ١٩٤٠. الامامه و السياسه، ج ١، ص ١٨.

هدف پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از عقد اخوت با حضرت علی علیه السلام اعلان منزلت و کمال اوست، و این که او بر دیگران برتری دارد؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه وآله بین هر کس، با نظیر خودش در فضل و کمال، عقد اخوت می بست، آن گونه که از اخبار استفاده می شود. حال اگر رسول خدا صلی الله علیه وآله بین خودش با حضرت علی علیه السلام عقد اخوت بسته است، به جهت این است که تنها نظیر ایشان در بین صحابه، علی بن ابی طالب علیه السلام است. همان گونه که این مطلب از آیه «مباهله» در جمله «وَأَنْفُسِنَا وَأَنْفُسِكُمْ» استفاده می شود، و این معنا رمزی بر امامت حضرت امیرعلیه السلام می باشد و به همین جهت است که آن حضرت به این حدیث؛ یعنی حدیث «اخوان» در روزی که در شورا برای تعیین خلیفه بعد از عمر شرکت کرد، اشاره نمود.

محمد بن طلحه شافعی بعد از نقل حدیث می گوید: «و فی ذلک ما یؤذن بعظم قدر علی و شرف محلّه و المآل؛ ولهذا کان یفتخر بها و یقول فی کثیر من الاوقات: انا عبد الله و اخو رسوله»؛ «در این حدیث چیزی است که خبر از عظمت قدر و منزلت علی علیه السلام، و شرف و محلّ و آینده او می دهد، و به همین جهت است که حضرت علی علیه السلام به این منقبت افتخار می کرد. و در بسیاری از اوقات می فرمود: «من بنده خدا و برادر رسول اویم».^(۱)

شیخ منصور علی ناصف می گوید: «هذه المؤاخاه وقعت بعد الهجرة، فقد آخی النبی صلی الله علیه وآله بین المهاجرین و الانصار لزیاده الرابطة و الموده بینهما. و بهذا الحدیث امتاز علی عن بقیه الاصحاب»؛ «این مؤاخات و عقد اخوت بعد از هجرت واقع شد، پیامبر به جهت زیادی ارتباط و دوستی بین مهاجرین و انصار بین آن ها این عقد را بست. و به این حدیث است که علی علیه السلام از بقیه اصحاب امتیاز پیدا کرده است».^(۲)

گنجی شافعی می نویسد: «هذا حدیث حسن، عال، صحیح، اخرجہ الترمذی فی جامعہ. فاذا اردت ان تعلم قرب منزلته من رسول الله صلی الله علیه وآله تأمل صنعه فی المؤاخاه بین

ص: ۴۹۸

۱- ۱۹۴۱. مطالب السؤل، ص ۶۴.

۲- ۱۹۴۲. غایه المأمول فی شرح التاج الجامع للأصول، در حاشیه التاج، ج ۳، ص ۳۵۵.

الصحابه، جعل يضم الشكل الى الشكل والمثل الى المثل فيؤلف بينهم الى ان آخى بين ابى بكر وعمر، وادخر علياً كنفسه واختصه بأخوته. وناهيك بها من فضيله وشرف»؛ «این حدیث حسن، عالی و صحیح است که ترمذی در جامعش نقل کرده است. و اگر خواستی که نزدیکی منزلت حضرت علی علیه السلام را نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله بدانى، در عملکرد رسول خدا صلی الله علیه وآله در عقد اخوت بین صحابه نظر کن که چگونه هم شکل را با هم شکل، و مثل را با مثل ضمیمه کرده و بین آن ها الفت برقرار نموده است، تا این که بین ابوبکر و عمر عقد اخوت بست، ولی علی علیه السلام را برای خود اختصاص داد، و بس است تو را به این عمل از فضیلت و شرف برای حضرت علی علیه السلام». (۱)

استاد توفیق ابوعلم، وکیل اول وزارت دادگستری مصر می نویسد: «و فی ذلك من ابانه فضله على الكافه والدلاله على أنه لا كفؤ لرسول الله صلی الله علیه وآله سواه»؛ «این عمل به طور آشکار فضیلت حضرت علی علیه السلام را بر همه مردم روشن می سازد و دلالت دارد بر این که کفو و مثلی برای رسول خدا صلی الله علیه وآله به جز علی علیه السلام نیست». (۲)

استاد خالد بن محمد خالد می نویسد: «والآن ما بالکم برجل اختاره الرسول من بين اصحابه جميعاً ليكون في يوم المؤاخاه اخاه، كيف كانت ابعاد ايمانه واعماقه حتى آثره الرسول بهذه المكرمه والمزيه»؛ «و الآن نظر شما چیست درباره مردی که رسول خدا صلی الله علیه وآله او را از بین تمام اصحابش انتخاب نمود تا در روز مؤاخات و برادری، برادر او باشد؟ ابعاد ایمان و اعماق آن تا چه حدی بوده که پیامبر صلی الله علیه وآله او را به این مزیت و کرامت مشرف ساخته است؟...». (۳)

استاد عبدالکریم خطیب می نویسد: «وهذه الأخوة للنبي التي جعلها الرسول لعلی وحده واختصه بها تدعونا الى ان نتحقق منها اولاً ونستوثق من الأخبار التي تحدّثنا بها. وذلك قبل ان ننظر في دلالتها وما في هذه الدلالات من شواهد الفضل والاحسان لمن اختصه النبي بأخوته لا عن محاباه، وإنما عن امر من امر الله وفضل من فضله الذي

ص: ۴۹۹

۱- ۱۹۴۳. كفايه الطالب.

۲- ۱۹۴۴. الإمام علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۴۳. چاپ مصر.

۳- ۱۹۴۵. فی رحاب علی علیه السلام، ص ۴۳، چاپ مصر.

يؤتية من يشاء، واللّه ذوالفضل العظيم»؛ «این برادری پیامبر که آن حضرت برای علی به تنهایی قرار داده و به او اختصاص داد، ما را دعوت می کند که در مرحله اول آن را تحقیق نماییم، و به این اخبار وثوق و اطمینان پیدا کنیم قبل از آن که در دلالت و معنای آن نظر کنیم، و بینیم که این حدیث دلالت بر فضایل و کمالاتی دارد بر کسی که پیامبر صلی الله علیه و آله او را به اخوت و برادری با خود اختصاص داده است، کاری که بدون جهت و سرخود نبوده بلکه امری از امر خداوند و فضلی از فضل الهی بوده که به هر کس بخواهد عطا می کند و خداوند دارای فضل عظیمی است». (۱)

نقد کلام ابن تیمیه

ابن تیمیه از آنجا که این قصّه را از فضایل بسیار عظیم حضرت علی علیه السلام دیده در صدد تضعیف آن از هر جهت برآمده است. او می گوید: «حدیث مؤاخاه، باطل و جعلی است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله با هیچ کسی عقد اخوت نبسته است». (۲)

و نیز در جایی دیگر می گوید: «احادیث مؤاخاه با علی، تماماً موضوع است». (۳)

پاسخ:

اولاً: ابن تیمیه در تضعیف و نسبت جعل به این احادیث تنها بوده و هیچ کس با او همراهی نکرده است. و این مطلبی است که علمای اهل سنت نیز بر آن تصریح کرده اند.

ثانیاً: این حدیث را ده ها نفر از علمای اهل سنت در کتب حدیثی و تاریخی و تفسیری خود نقل کرده اند، چگونه ممکن است که آن را به جعل و کذب نسبت داد. اشخاصی؛ همچون ترمذی، نسائی، ابن ماجه، حاکم نیشابوری، ابن عبد البر، ابن کثیر، احمد بن حنبل، و... آن را در کتب روایی خود ثبت کرده اند، چگونه می توان این گونه افراد را که نزد اهل سنت از جلالیت فوق العاده ای برخوردارند متهم به نقل حدیث کذب و جعلی کرد؟

ص: ۵۰۰

۱- ۱۹۴۶. علی بن ابی طالب علیه السلام بقیه النبوه و خاتم الخلافه، ص ۱۱۰.

۲- ۱۹۴۷. منهاج السنه، ج ۴، ص ۳۲.

۳- ۱۹۴۸. همان، ص ۳۶۱.

ثالثاً: زرقانی مالکی می گوید: «احادیث بسیاری درباره عقد اخوت بین پیامبر صلی الله علیه وآله و علی علیه السلام رسیده و ترمذی آن را نقل کرده و تحسین نموده و نیز حاکم نیشابوری آن را نقل کرده و تصحیح نموده است...» (۱).

رابعاً: برخی از بزرگان اهل سنت در مقابل ابن تیمیه ایستاده و تضعیف و ردّ او را جواب داده اند؛ از آن جمله ابن حجر در «فتح الباری» است. او بعد از نقل اشکال ابن تیمیه که گفته است: «تشریح مؤاخاه به جهت ارفاق بر یکدیگر و تألیف قلوب مردم نسبت به یکدیگر است و این درباره پیامبر صلی الله علیه وآله با هیچ کس معنا ندارد»، می گوید: «این توجیه در حقیقت ردّ یک نصّ است به قیاس» (۲).

زرقانی مالکی نیز ابن تیمیه را به جهت ردّ حدیث «مؤاخاه» مذمت کرده است» (۳).

شواهد حدیث «مؤاخاه»

از برخی احادیث صحیح السند مضمون حدیث «مؤاخاه» استفاده می شود. اینک به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - حاکم نیشابوری به سند صحیح که خود تصریح به صحت آن کرده و ذهبی نیز با او در این امر موافقت نموده است، نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله خطاب به ام ایمن فرمود: «ای ام ایمن! برادرم را دعوت کن تا نزد من بیاید. ام ایمن عرض کرد: آیا او برادر توست و در عین حال او را به نکاح دخترت درمی آوری؟ حضرت فرمود: آری ای ام ایمن!» (۴).

۲ - و نیز حضرت صلی الله علیه وآله خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمود: «و اما انت - یا علی! - فآخی و ابو ولدی و منی و الی» (۵)؛ «و اما تو - ای علی - پس برادر و پدر فرزندان من و از من و به سوی منی».

ص: ۵۰۱

۱- ۱۹۴۹. شرح المواهب اللدنیه، ج ۱، ص ۲۷۳.

۲- ۱۹۵۰. فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، ج ۷، ص ۲۱۷.

۳- ۱۹۵۱. شرح المواهب اللدنیه، ج ۱، ص ۲۷۳.

۴- ۱۹۵۲. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۹۵.

۵- ۱۹۵۳. همان، ص ۲۱۷.

۳- احادیثی که دلالت بر تشابه بین حضرت علی علیه السلام و هارون برادر حضرت موسی علیه السلام دارد.

۴- احادیثی که دلالت بر نامگذاری اولاد حضرت علی علیه السلام به نام فرزندان هارون علیه السلام دارد. (۱)

ص: ۵۰۲

۱- ۱۹۵۴. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۶۵ و ۱۶۸.

حدیث صلی الله علیه وسلم طیر رحمهما الله

حدیث صلی الله علیه وسلم طیر رحمهما الله

از جمله احادیث فضایل امام علی علیه السلام «حدیث طیر» است.

برای پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مرغی بریان شده آورده بودند. حضرت از خداوند متعال می خواهد که محبوب ترین فرد روی زمین را بفرستد تا با او هم غذا شود، در آن هنگام حضرت علی علیه السلام وارد می شود و با پیامبر صلی الله علیه وآله هم غذا می گردد. این حدیث بر چه نکاتی دلالت دارد؟ آیا سند آن تمام است؟ در این مبحث به جزئیات این حدیث می پردازیم.

الفاظ حدیث

۱ - ترمذی به سند خود از انس بن مالک نقل کرده که گفت: «کان عند النبی طیر، فقال: اللهم ائتني باحب خلقك اليك يأكل معي هذا الطير. فجاء علي معه»؛ «نزد پیامبر صلی الله علیه وآله پرنده ای «سرخ شده» بود، حضرت عرض کرد: بار خدایا! بهترین خلق نزد خود را به سوی من بفرست تا با من هم غذا در این پرنده شود. در این هنگام بود که علی علیه السلام آمد و با پیامبر صلی الله علیه وآله هم غذا شد».^(۱)

ترمذی گرچه این حدیث را به غرابت نسبت داده است، ولی این تعبیر دلالت بر عدم صحت حدیث ندارد.

ابن الصلاح در تعریف حدیث «غریب» می گوید: «حدیث غریب به دو قسم

ص: ۵۰۳

تقسیم می شود: غریبی که در کتب صحاح تخریج شده، و غریبی که در غیر صحاح آمده است. آن گاه غریب صحاح را معتبر می داند»^(۱).

۲ - نسائی به سند خود از انس بن مالک نقل کرده که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله پرنده ای بود، حضرت به خداوند عرض کرد: «اللهم انتنی باحبّ خلقک الیک یا کل معی من هذا الطائر. فجاء ابوبکر فردّه، ثم جاء عمر فردّه، ثم جاء علی فاذن له»؛ «بار خدایا! محبوب ترین خلق نزد خود را به سوی من بفرست تا با من در این پرنده هم غذا شود. ابوبکر آمد، او را رد کرد، عمر آمد او را نیز رد کرد، علی علیه السلام آمد، به او اذن داد»^(۲).

رجال سند نسائی این چنین است: «نسائی از زکریا بن یحیی، از حسن بن حمّاد، از مسهر بن عبدالملک، از عیسی بن عمر، از سدّی، از انس بن مالک...».

تمام رجال این سند از مشاهیر و افراد مورد وثوق نزد اهل سنت اند؛

- نسائی؛ وی کسی است که مورد وثوق و اعتماد عموم علمای اهل سنت است. ابوالحجاج مزّی می گوید: «نسائی، قاضی، حافظ، صاحب کتاب سنن و دیگر کتب مشهور است، او یکی از امامان مبرّز و حفاظ متقن و... می باشد»^(۳).

- زکریا بن یحیی؛ ذهبی^(۴) و نسائی^(۵) و عبد الغنی بن سعید او را ثقه معرفی کرده اند.

- حسن بن حمّاد؛ ذهبی او را کوفی ثقه^(۶) و ابن حجر از قول موسی بن اسحاق او را ثقه مأمون^(۷) و... معرفی کرده اند.

- مسهر بن عبد الملک بن سلع همدانی کوفی؛ وی کسی است که ابن حبان او را در «الثقات» ذکر کرده و حسن بن حمّاد و راق نیز او را توثیق نموده است.

- عیسی بن عمر؛ احمد در حقّ او گفته که درباره او مشکلی وجود ندارد^(۸).

ص: ۵۰۴

-
- ۱- ۱۹۵۶. ر.ک: علوم الحدیث، ابن الصلاح.
 - ۲- ۱۹۵۷. خصائص امیر المؤمنین علیه السلام، ج ۱۲.
 - ۳- ۱۹۵۸. تهذیب الکمال، ج ۱، ص ۲۳؛ ر.ک: وفيات الاعیان، ج ۱، ص ۷۷؛ الوافی بالوفیات، ج ۶، ص ۴۱۶؛ مرآة الجنان، ج ۲، ص ۱۲۳؛ طبقات الشافعیه، ج ۲، ص ۴۸۰.
 - ۴- ۱۹۵۹. ال اشف، ج ۱، ص ۳۲۴.
 - ۵- ۱۹۶۰. تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۳۳۴.
 - ۶- ۱۹۶۱. الکاشف، ج ۱، ص ۲۲۰.
 - ۷- ۱۹۶۲. تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۲۳۷.

و یحیی بن معین و نسائی و خطیب و ابن حبان و عجللی و ابن نمیر او را توثیق کرده اند. (۱)

- سدی؛ کسی است که احمد بن حنبل و عجللی و صمعانی او را توثیق کرده اند. (۲) و ابن عدی او را صدوق دانسته، (۳) و یحیی بن سعید درباره او می گوید: «من نشنیدم که هیچ کس درباره سدی به جز خیر بگوید، و هیچ کس او را ترک نکرده است». (۴) او از رجال صحیح مسلم و ابوداوود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه است. (۵)

۳- ابویعلی در مسند خود به سندش از انس بن مالک نقل کرده که گفت: «اهدی لرسول الله حجل مشوی فقال رسول الله صلی الله علیه وآله: اللهم ائتني باحب خلقك اليك يا كل معي من هذا الطعام. فقالت عائشه: اللهم اجعله ابي. وقالت حفصه: اللهم اجعله ابي. قال انس: فقلت انا: اللهم اجعله سعد بن عباده. قال انس: سمعت حركة الباب فاذا علي فسلم. فقلت: ان رسول الله علي حاجه. فانصرف. ثم سمعت حركة الباب فسلم علي فسمع رسول الله صوته فقال: انظر من هذا؟ فخرجت فاذا علي، فجت الي رسول الله صلی الله علیه وآله فاخبرته، فقال: ائذن له فأذنت له فدخل»؛ (۶) «برای رسول خدا صلی الله علیه وآله پرنده ای بریان شده، هدیه آورده شد. رسول خدا صلی الله علیه وآله عرض کرد: بارخدا یا! محبوب ترین خلق نزد خودت را به سوی من بفرست تا با من از این طعام تناول نماید. عایشه گفت: بارخدا یا! آن شخص را پدرم قرار بده. و حفصه گفت: بارخدا یا! او را پدرم قرار بده. انس می گوید: من گفتم: بارخدا یا او را سعد بن عباده قرار بده. انس گفت: صدای در را شنیدم، آن گاه ناگهان علی را مشاهده کردم. سلام کردم، گفتم: رسول خدا صلی الله علیه وآله مشغول کاری هستند. حضرت علیه السلام برگشت. باز صدای در خانه را شنیدم، علی علیه السلام سلام کرد، رسول خدا صلی الله علیه وآله صدای علی علیه السلام را شنید

ص: ۵۰۵

۱- ۱۹۶۴. تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۱۹۹.

۲- ۱۹۶۵. تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۲۳۱۳؛ الأنساب، ترجمه سدی.

۳- ۱۹۶۶. تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۳۱۳.

۴- ۱۹۶۷. الأنساب، ترجمه سدی.

۵- ۱۹۶۸. الجمع بین الصحیحین، ج ۱، ص ۲۸؛ رجوع شود به ترجمه او در تهذیب التهذیب و تقریب التهذیب.

۶- ۱۹۶۹. مسند ابی یعلی، ج ۷، ص ۱۰۵.

و فرمود: ببین این شخص کیست؟ من از خانه بیرون آمدم، دیدم علی علیه السلام است. نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدم و از آمدن علی علیه السلام خبر دادم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: او را بگو تا داخل خانه شود. من او را اذن دادم. حضرت داخل خانه شد...».

راویان حدیث از صحابه

جماعتی از صحابه این حدیث شریف را نقل کرده اند؛ از قبیل:

۱ - امام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام.

۲ - عبدالله بن عباس.

۳ - سفینه.

۴ - ابوسعید خدری.

۵ - ابوالطفیل عامر بن واثله.

۶ - انس بن مالک.

۷ - سعد بن ابی وقاص.

۸ - عمرو بن عاص.

۹ - ابومرزم یعلی بن مرّه.

راویان حدیث از تابعین

این حدیث را حدود صد نفر از بزرگان تابعین نقل کرده اند؛ از قبیل:

۱ - ابوسعید ابان بن تغلب کوفی.

۲ - ابان بن ابی عیاش بصری.

۳ - ابراهیم بن مهاجر بجلي.

۴ - ابراهیم بن هدبه.

۵ - اسماعیل بن سلمان بن ابی الطلحه.

٦ - اسماعيل بن سلمان بن ابي المغيره.

ص: ٥٠٦

- ٧- اسماعيل بن سليمان تيمى.
- ٨- اسماعيل بن عبدالله بن جعفر بن ابى طالب.
- ٩- اسماعيل بن عبدالرحمن.
- ١٠- اسماعيل بن وردان.
- ١١- بردعه بن عبدالرحمن بنانى.
- ١٢- بريده بن سفيان أسلمى.
- ١٣- بسام بن عبدالله صيرفى.
- ١٤- ثابت بن اسلم بنانى.
- ١٥- ثابت بلخى.
- ١٦- ثمامه بن عبدالله بن انس بن مالك.
- ١٧- جعفر بن سليمان.
- ١٨- حرث بن مجد.
- ١٩- حسن بن ابى الحسن بصرى.
- ٢٠- حسن بن حكيم بجلى.
- ٢١- حميد بن ابى حميد.
- ٢٢- خالد بن عبيد عتكى.
- ٢٣- زبير بن عدى همدانى.
- ٢٤- زياد بن ثروان.
- ٢٥- زياد بن محمد ثقفى.
- ٢٦- سالم بن ابى اميه.

٢٧ - سعيد بن مسيب قرشى.

٢٨ - سعيد بن مسيره بكرى.

٢٩ - سليمان بن حجاج طائفى.

٣٠ - سليمان بن طرخان تيمى.

ص: ٥٠٧

- ٣١ - سليمان بن عامر.
- ٣٢ - سليمان بن مهران اسدي.
- ٣٣ - شقيق بن ابي عبدالله كوفي.
- ٣٤ - عامر بن شراويل.
- ٣٥ - عباد بن عبدالصمد.
- ٣٦ - عبدالأعلى بن عامر ثعلبي.
- ٣٧ - عبدالله بن مالك انصاري.
- ٣٨ - عبدالله بن سليمان.
- ٣٩ - عبدالله بن قشيري.
- ٤٠ - عبدالرحمن بن ابي ليلى انصاري.
- ٤١ - عبدالعزيز بن زياد.
- ٤٢ - عبدالملك بن ابي سليمان.
- ٤٣ - عبدالملك بن عمير.
- ٤٤ - عثمان الطويل.
- ٤٥ - عطيه بن سعد بن جناده عوفي.
- ٤٦ - علي بن ابي رافع.
- ٤٧ - علي بن عبدالله بن عباس.
- ٤٨ - ابو معاويه عمار بن معاويه.
- ٤٩ - عمر بن ابي حفص ثقفى.
- ٥٠ - عمر بن يعلى بن مرّه.

٥١ - عمر بن سللم بجلى.

٥٢ - عمرو بن عبءالله همدانى.

٥٣ - عمران بن مسلم طائى.

٥٤ - عمران بن هشلم.

ص: ٥٠٨

- ۵۵ - عیسی بن طهمان جشمی.
- ۵۶ - فضیل بن غزوان.
- ۵۷ - قتاده بن دعامه.
- ۵۸ - کلثوم بن جبر بصری.
- ۵۹ - محمد بن جناده کوفی.
- ۶۰ - محمد بن خالد منتصر.
- ۶۱ - محمد بن سلیم.
- ۶۲ - محمد بن عبدالرحمن حارثه.
- ۶۳ - امام محمد باقر علیه السلام.
- ۶۴ - محمد بن عمرو بن علقمه.
- ۶۵ - محمد بن مالک ثقفی.
- ۶۶ - محمد بن مسلم قرشی زهری.
- ۶۷ - مسلم بن عبدالله احرد.
- ۶۸ - مسلم بن کیسان ملائی.
- ۶۹ - مصعب بن سلیمان انصاری.
- ۷۰ - مطرب بن طهمان وراق.
- ۷۱ - مطیر بن ابی خالد.
- ۷۲ - میمون بن جابر سلمی.
- ۷۳ - ابو موسی بن عبدالله جهنی کوفی.
- ۷۴ - میمون بن مهران جزری.

٧٥ - ابو خلف ميمون.

٧٦ - ابو عبد الله نافع مدني.

٧٧ - هلال بن سويد.

٧٨ - يحيى بن سعيد بن قيس.

ص: ٥٠٩

۷۹ - یحیی بن هانی بن عروه.

۸۰ - یزید بن سفیان تمیمی.

۸۱ - یعلی بن مره کوفی.

۸۲ - یغتم بن سالم بن قنبر.

۸۳ - یوسف بن ابراهیم تمیمی.

۸۴ - ابوالجارود بن طارق.

۸۵ - ابوجعفر سبّاک.

۸۶ - ابو حذیفه عقیلی.

۸۷ - ابو حمزه واسطی.

۸۸ - ابوداوود سبیعی.

۸۹ - ابوالهندی.

و ...

مؤلفان درباره «حدیث طبر»

گروهی از علمای اهل سنت درباره این حدیث شریف کتاب مستقل تألیف کرده اند و در آن، طرق و اسانید این روایت را ذکر نموده اند؛ از قبیل:

۱ - ابوجعفر محمد بن جریر طبری. (۱)

۲ - ابوالعباس احمد بن محمد بن سعید، معروف به ابن عقده. (۲)

۳ - ابوعبدالله حاکم. (۳)

ص: ۵۱۰

۱- ۱۹۷۰. بنابر نقل ابن کثیر در البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۳۵۴.

۲- ۱۹۷۱. بنابر نقل ابن شهر آشوب، در مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۲۸۲.

۳-۱۹۷۲. بنابر نقل گنجی شافعی در کفایه الطالب، ص ۱۵۲ و ابن تیمیه در منهاج السنه، ج ۴، ص ۹۹ و عسقلانی در لسان
المیزان، ج ۱، ص ۴۲.

۴ - ابوبکر احمد بن موسی بن مردویه اصفهانی. (۱)

۵ - ابونعیم اصفهانی. (۲)

۶ - ابوطاهر محمّد بن احمد، معروف به ابن حمدان. (۳)

۷ - شمس الدین محمّد بن احمد ذهبی. (۴)

راویان حدیث از علمای عامه

۱ - احمد بن حنبل. (۵)

۲ - محمّد بن عیسی بن سوره ترمذی. (۶)

۳ - ابواحمد بن عبداللّه بن عدی جرجانی، (ت ۳۶۵ ه.ق). (۷)

۴ - ابوالقاسم سلیمان بن احمد طبرانی. (۸)

۵ - حاکم نیشابوری. (۹)

۶ - ابونعیم اصفهانی. (۱۰)

۷ - ابوالقاسم حمزه بن یوسف بن ابراهیم سهمی (۴۳۷ ه.ق). (۱۱)

ص: ۵۱۱

۱- ۱۹۷۳. بنابر نقل ابن تیمیه در منهاج السنه، ج ۴، ص ۹۹ و عسقلانی در لسان المیزان، ج ۱، ص ۴۲.

۲- ۱۹۷۴. بنابر نقل ابن تیمیه در منهاج السنه، ج ۴، ص ۹۹.

۳- ۱۹۷۵. بنابر نقل ذهبی در تذکره الحفّاظ، ج ۳، ص ۱۱۱۲ و ابن کثیر در البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۳۵۴ و سیوطی در طبقات الحفّاظ، ص ۴۲۶.

۴- ۱۹۷۶. بنابر تصریح خودش در کتاب تذکره الحفّاظ، ج ۳، ص ۱۰۴۳.

۵- ۱۹۷۷. فضائل الصحابه، ج ۲، ص ۵۶۰، ح ۹۴۵.

۶- ۱۹۷۸. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۳.

۷- ۱۹۷۹. الکامل، ج ۲، ص ۲۷۷ و ۱۴۷ و ۲۵۲ و ۳۸۵ و ج ۳ ص ۲۵ و ۹۱ و ج ۶، ص ۳۷۰ و ۴۵۷.

۸- ۱۹۸۰. المعجم الکبیر، ج ۱، ص ۲۵۳، ح ۷۳۰ و ج ۷، ص ۸۲ ح ۶۴۳۷ و ج ۱۰، ص ۱۰۶۶۷؛ المعجم الأوسط، ج ۲، ص

۴۴۲ و ۴۴۳، ح ۱۷۶۵ و ج ۶، ص ۳۱۴ ح ۵۸۸۲ و ج ۷ ص ۲۸۸ ح ۶۵۵۷ و ج ۸ ص ۲۲۵ ح ۷۴۶۲.

۹- ۱۹۸۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۰ و ۱۴۲.

١٠-١٩٨٢. ذڪر اخبار اصبهان، ج ١، ص ٢٣٢؛ حليه الاولياء، ج ٦، ص ٣٣٩.

١١-١٩٨٣. تاريخ جرجان، ص ١٦٩، رقم ٢٢٨.

٨ - ابوالحسن على بن محمد شافعي، معروف به ابن المغازلي. (١)

٩ - ابوبكر احمد بن على خطيب بغدادى، (٤٣٦ هـ.ق). (٢)

١٠ - عزالدین عبدالحمید هبه الله بغدادى (٦٦٥ هـ.ق). (٣)

١١ - موفق بن احمد بن محمد مكى خوارزمى. (٤)

١٢ - على بن حسن بن هبه الله بن عبدالله شافعي. (٥)

١٣ - ابن كثير على بن ابى الكرم. (٦)

١٤ - يوسف بن خزعلی بن عبدالله بغدادى. (٧)

١٥ - محمد بن يوسف گنجى شافعي. (٨)

١٦ - ابوجعفر احمد، مشهور به محب طبرى. (٩)

١٧ - جمال الدين ابى الحجاج يوسف مزى. (١٠)

١٨ - محمد بن احمد بن عثمان ذهبى. (١١)

١٩ - محمد بن عبدالله خطيب تبريزى. (١٢)

٢٠ - عضدالدين عبد الرحمن بن احمد ايجى شافعي. (١٣)

ص: ٥١٢

١- ١٩٨٤. مناقب الامام امير المؤمنين، ص ١٥٦، ح ١٨٩ و ١٥٧، ح ١٩٠ و ١٦١، ح ١٩٢ و ١٦٣ و ١٩٣ و ١٦٤ ح ١٩٤ و ١٩٥.

٢- ١٩٨٥. تاريخ بغداد، ج ٨، ص ٣٨٢، رقم ٤٤٨٩ و ج ٩، ص ٣٦٩.

٣- ١٩٨٦. شرح نهج البلاغه، ج ٤، ص ٢٢١.

٤- ١٩٨٧. المناقب، ص ١٠٧ و ١٠٨.

٥- ١٩٨٨. تاريخ مدينة دمشق، ج ٢٤، ص ٢٥٤ و ٢٤٦ و ٢٤٧ و ٢٤٨.

٦- ١٩٨٩. اسد الغابه فى معرفه الصحابه، ج ٤، ص ٣٠ و ج ٦، ص ٣٣٩.

٧- ١٩٩٠. تذكره الخواص، ص ٤٤.

٨- ١٩٩١. كفايه الطالب، ص ١٥٥.

٩- ١٩٩٢. الرياض النضرة، ج ٢، ص ١٠٣؛ ذخائر العقبى، ص ٦١.

١٠-١٩٩٣. تحفه الأشراف بمعرفة الأطراف، ج ١، ص ٩٤، ح ٢٢٨.

١١-١٩٩٤. تاريخ الاسلام، مجلد عهد خلفاء راشدين، ص ٦٣٣؛ سير اعلام النبلاء، ج ١٣، ص ٣٢؛ تلخيص المستدرک، ذيل

مستدرک، ج ٣، ص ١٣٠؛ ميزان الاعتدال، ج ٢، ص ١٤ و ج ٣، ص ٥٨.

١٢-١٩٩٥. مشكاه المصاييح، ج ٣، ص ١٧٢١، ح ٦٠٨٥.

١٣-١٩٩٦. المواقف، ج ٢، ص ٦١٥.

- ۲۱ - ابراهیم بن محمد بن مؤید جوینی. (۱)
- ۲۲ - اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی. (۲)
- ۲۳ - جمال الدین محمد بن یوسف زرنندی حنفی. (۳)
- ۲۴ - نورالدین علی بن ابوبکر هیشمی. (۴)
- ۲۵ - کمال الدین محمد بن عیسی شافعی. (۵)
- ۲۶ - ابن حجر عسقلانی. (۶)
- ۲۷ - ابن صباغ مالکی. (۷)
- ۲۸ - بدرالدین ابومحمد محمود بن احمد عینی. (۸)
- ۲۹ - عبدالرحمن بن عبدالسلام صفوری. (۹)
- ۳۰ - علاءالدین علی بن متقی بن حسام هندی. (۱۰)
- ۳۱ - منصور علی ناصف. (۱۱)
- ۳۲ - علی بن ابی ابوبکر هیشمی. (۱۲)

اعتبار حدیث

این حدیث از جهات متعددی معتبر است:

- ۱ - کثرت طرق و راویان آن از جمله مواردی است که موجب ظنّ نزدیک به یقین به صدق راویان آن و اطمینان به صدور آن از پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ زیرا محال است که این تعداد نفر، بر کذب و دروغ اجتماع کنند.

ص: ۵۱۳

۱- ۱۹۹۷. فرائد السمطين، ج ۱، ص ۲۱۰.

۲- ۱۹۹۸. البدایه و النهایه، ج ۲، ص ۳۰۵.

۳- ۱۹۹۹. نظم درر السمطين، ص ۱۰۰.

۴- ۲۰۰۰. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۲۵ و ۱۲۶.

۵- ۲۰۰۱. حياه الحيوان، ج ۲، ص ۳۴۰.

- ٦-٢٠٠٢. المطالب العاليه بزوائد المسانيد الثمانيه، ج ٤، ص ٤١، ح ٣٩٤٢؛ لسان الميزان، ج ٥، ص ١٩٩.
- ٧-٢٠٠٣. الفصول المهمه، ص ٣٧.
- ٨-٢٠٠٤. عمدہ القارى.
- ٩-٢٠٠٥. نزهه المجالس، ج ٢، ص ٢١٢.
- ١٠-٢٠٠٦. كنز العمال، ج ١٣، ص ١٦٧، ح ٣٥٠٦ و ص ١٦٨.
- ١١-٢٠٠٧. التاج الجامع للأصول، ج ٣، ص ٣٣٦.
- ١٢-٢٠٠٨. مجمع الجزين فى زوائد المعجمين، ج ٣، ص ٣٨٠.

۲ - حدّ اقلّ کثرت طرق و اسانید زیاد این است که آن حدیث را به درجه حسن می رسانند. مناوی از قول علائی در ذیل حدیث، «احبّ الأديان الى الله الحنفية السمحة» می گوید: «لكن له طرق لا ينزل عن درجه الحسن بانضمامها»؛ (۱) «لكن برای او طرقی است که با انضمام آن ها به یکدیگر از درجه حسن پایین تر نمی آید.»

۳ - بر فرض که این حدیث به درجه حسن نرسد و هر یک از سندهای آن به تنهایی قابل استناد نباشد، ولی مطابق قاعده ای که نزد اهل سنت ثابت است: طرق، یکدیگر را تقویت می کنند. و لذا می توان از این طریق آن را قابل احتجاج و استدلال دانست.

ابن حجر عسقلانی در مورد «حدیث ولایت»؛ یعنی حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام که فرمود: «... فانه مني و أنا منه و هو وليكم بعدی» می گوید: «و برای آن طرقی است که یکدیگر را تقویت می کنند»؛ (۲)

مناوی در شرح حدیث «آفه العلم النسیان» می گوید: «فكان ينبغي للمصنف الإكثار من مخرجه اشاره إلى تقويته»؛ «جا داشت که مصنف تخریح کنندگان حدیث را نقل کند تا این حدیث تقویت گردد»؛ (۳)

۴ - کثرت طرق حدیث «طیر» موجب می شود که حدیث از طعن مصون بماند.

مناوی در شرح حدیث «اتق الله حیثما كنت...» می گوید: «اکثر المصنف من مخرجه اشاره إلى ردّ الطعن فيه»؛ «ناقلین و تخریح کنندگان، این حدیث را به طور فراوان نقل کرده تا اشاره به این نکته کنند که این حدیث قابل رد نیست»؛ (۴)

۵ - جلالت قدر و عظمت مؤلفان کتبی که این حدیث را نقل کرده اند به حدی نزد اهل سنت زیاد است که نمی توان گفت: حدیثی را که نزدشان باطل و جعلی بوده نقل کرده اند.

کسانی که حدیث را از مسلمات دانسته اند

برخی از علمای اهل سنت «حدیث طیر» را از مسلمات گرفته و آن را به طور جزم

ص: ۵۱۴

۱- ۲۰۰۹. فیض القدیر، ج ۱، ص ۱۶۹.

۲- ۲۰۱۰. فتح الباری، ج ۸، ص ۵۴، کتاب المغازی.

۳- ۲۰۱۱. فیض القدیر، ج ۱، ص ۵۲.

۴- ۲۰۱۲. فیض القدیر، ج ۱، ص ۱۲۰.

به رسول خداصلی الله علیه وآله نسبت داده اند و این به نوبه خود دلالت بر صحّت یا حسن حدیث دارد. از جمله این افراد عبارتند از:

۱ - ابوالحسن مسعودی. (۱)

۲ - ابن عبد البرّ. (۲)

۳ - محمّد بن طلحه. (۳)

۴ - صفوری. (۴)

۵ - فضل بن روزبهان؛ او می گوید: «حدیث الطیر مشهور، وهو فضیله عظیمه ومنقبه جسیمه»؛ «حدیث طیر مشهور است، و آن فضیلتی بزرگ به حساب می آید». (۵)

نووی می گوید: «علما گفته اند: سزاوار است کسی که قصد دارد حدیثی را روایت کرده یا آن را نقل کند، در ابتدا نظر کرده، اگر آن را صحیح یا حسن می بیند، بگوید: قال رسول الله كذا یا فَعَلَهُ و یا نحو این تعبیرها که از صیغه های جزم است، ولی اگر حدیث نزد او ضعیف است، نگوید: قال یا فَعَلَ یا أَمَرَ یا نَهَى و شبیه این تعبیرها از صیغه هایی که دلالت بر جزم و یقین دارد، بلکه بگوید: از ایشان این گونه روایت شده، یا می شود، یا ذکر می شود، یا حکایت می شود، یا گفته می شود، یا به ما رسیده است و شبیه این گونه تعبیرها. و خداوند عالم تر است». (۶)

سیوطی نیز می گوید: «آنچه به صیغه جزم و یقین است؛ مثل قال یا فَعَلَ یا أَمَرَ و رَوَى و ذَكَرَ فلان، حکم به صحّت آن از کسی است که حدیث به او نسبت داده شده است؛ زیرا نمی توان حدیثی را به صورت جزم از پیامبر نقل کرد جز آن که نزد انسان به طور صحیح از او نقل شده باشد». (۷)

۶ - خوارزمی حنفی، (۵۶۸ ه.ق)، از ابن مردویه نقل می کند که «حدیث طیر»

ص: ۵۱۵

۱- ۲۰۱۳. مروج الذهب، ج ۱، ص ۷۱۱.

۲- ۲۰۱۴. بهجه المجالس.

۳- ۲۰۱۵. مطالب السؤل، ص ۴۲.

۴- ۲۰۱۶. نزهه المجالس.

۵- ۲۰۱۷. ابطال الباطل.

۶- ۲۰۱۸. المنهاج فی شرح صحیح مسلم، ج ۱، ص ۷۱.

۷- ۲۰۱۹. تدریب الراوی، ج ۱، ص ۹۰.

۱۲۰ سند دارد، کثرت سندهای آن دلالت بر اهمیت بسیار حدیث طیر نزد محدّثین دارد. (۱)

راه های تصحیح حدیث

راه های تصحیح حدیث

«حدیث طیر» را می توان از راه های گوناگون تصحیح نمود:

۱ - عدالت راویان

در برخی از سندهای حدیث طیر افرادی وجود دارند که همگی از مقام وثاقت و عدالت نزد اهل سنت برخوردارند، همان گونه که قبلاً به برخی از آن ها اشاره شد.

۲ - تصریح به صحت

برخی از علمای اهل سنت تصریح به صحت «حدیث طیر» نموده اند؛ امثال:

- قاضی القضاة عبدالجبار بن احمد معتزلی.

- محمد بن یوسف گنجی شافعی.

- ابن صباغ مالکی.

- عبدالله بن محمد مطیری.

- حاکم نیشابوری، (۴۰۵ ه.ق)؛

او می گوید: «حدیث طیر صحیح است و لازم بود که بخاری و مسلم آن را در صحیح خود نقل می کردند؛ زیرا رجال آن ثقه می باشند و شرط صحت حدیث نزد این دو نفر را دارد».

و نیز می گوید: «این حدیث را جماعتی از اصحاب انس که بیش از سی نفرند نقل کرده اند. و به طریق صحیح از علی علیه السلام و ابوسعید خدری و سفینه این روایت نقل شده است» (۲).

- هیشمی؛

ص: ۵۱۶

او بعد از نقل «حدیث طیر» می گوید: «بزار و طبرانی آن را به اختصار نقل کرده اند. و رجال طبرانی رجال صحیح است غیر از فطر بن خلیفه که ثقه می باشد.» (۱)

- ذهبی؛

او می گوید: «حدیث طیر طرق بسیاری دارد، و من آن ها را در کتابی جمع آوری کرده ام، و مجموع آن طرق به حدی است که موجب می شود برای حدیث اصلی باشد.» (۲)

۳ - احتجاج به حدیث حسن همانند صحیح

همان گونه که قبلاً اشاره شد برخی از علمای اهل سنت تصریح به حسن و صحت این حدیث داشته اند، و حدیث حسن همانند حدیث صحیح قابل احتجاج است.

۴ - به شعر در آمدن، دلیل بر صحت حدیث

مطابق تصریح برخی از علمای اهل سنت؛ همانند سیوطی، به شعر در آورده شدن حدیثی دلیل بر ثبوت و شهرت و صحت آن حدیث است. و این حدیث از جمله احادیثی است که فریقین آن را به شعر در آورده اند.

نکات حدیث

نکات حدیث

از این حدیث شریف نکات بسیاری استفاده می شود؛ از قبیل:

۱ - امام علی علیه السلام محبوب ترین افراد نزد خداوند

پیامبر از خداوند درخواست نمود که محبوب ترین افراد نزد خود را پیش ایشان بفرستد، و خداوند امام علی علیه السلام را به نزد او فرستاد. از این حدیث به طور صراحت استفاده می شود که حضرت علی علیه السلام محبوب ترین افراد نزد خداوند است.

۲ - برتری امام علی علیه السلام بر سایر صحابه

هر کس که محبوب ترین افراد نزد خداوند باشد، افضل افراد است. این نکته در

ص: ۵۱۷

کلام قسطلانی (۱) و قاضی سبکی (۲) و ابو حامد غزالی (۳) و قاضی عیاض (۴) و نووی (۵) و فخر رازی (۶) به آن اشاره شده است.

برخی از علمای اهل سنت نیز به دلالت «حدیث طیر» بر افضلیت امام علی علیه السلام بر سایر صحابه اشاره کرده اند؛ از قبیل:

۱ - علمای عصر مأمون (۷).

۲ - حاکم نیشابوری (۸).

۳ - فخر رازی (۹).

۴ - محمد بن طلحه (۱۰).

۵ - حافظ گنجی (۱۱).

۳ - امامت حضرت علی علیه السلام

ابن تیمیه و دیگران می گویند: هر کس افضل امت است او سزاوارتر به امامت و خلافت است. با اثبات افضلیت حضرت امیر علیه السلام بر صحابه به «حدیث طیر»، امامت و خلافت او نیز به اثبات می رسد.

۴ - امام علی علیه السلام برتر از تمام انبیا

در برخی از طرق حدیث طیر، امام علی علیه السلام احبّ و افضل خلق خداوند از اولین و آخرین معرفی شده است (۱۲). این گونه تعبیر دلالت دارد بر این که حضرت امیر علیه السلام افضل از انبیای پیشین است، و به دلیل آیه «مباهله» مساوی با پیامبر اسلام می باشد.

ص: ۵۱۸

۱- ۲۰۲۴. المواهب اللدنیه، ج ۷، ص ۴۲.

۲- ۲۰۲۵. طبقات الشافعیه، ج ۲، ص ۱۸۷.

۳- ۲۰۲۶. احیاء العلوم، ج ۴، ص ۳۲۷.

۴- ۲۰۲۷. الشفاء، ج ۳، ص ۳۷۲.

۵- ۲۰۲۸. المنهاج فی شرح صحیح مسلم، ج ۱۵، ص ۱۵۱.

۶- ۲۰۲۹. التفسیر الکبیر، ج ۸، ص ۱۸.

۷- ۲۰۳۰. عقد الفرید، ج ۵، ص ۳۵۴-۳۵۸.

۸- ۲۰۳۱. تذکره الحفاظ، ج ۲، ص ۱۰۳۹.

٩-٢٠٣٢. نهايه العقول.

١٠-٢٠٣٣. مطالب السؤل، باب اول، فصل پنجم، ج ١، ص ٤٢ و ٤٣.

١١-٢٠٣٤. كفايه الطالب، ص ١٥١.

١٢-٢٠٣٥. مناقب ابن مغزلي، ص ١٦٨ و ١٦٩.

دوستی اهل بیت «ع»

در قرآن و روایات اسلامی - اعم از شیعی و سنی - بر مودت و محبت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله تأکید فراوان شده است؛ و این تنها بدان جهت نیست که آنان ذریه پیامبر صلی الله علیه و آله و از نسل اویند، بلکه از آن جهت است که آنان دارای فضایل و کمالات، و به عبارت دیگر جامع همه صفات کمال و جمالند؛ به تعبیر دقیق تر، مظهر صفات جمال و جلال الهی اند. لذا در حقیقت، دوست داشتن آنان با آن جامعیت، محبت به خوبی هایی است که در آنان به نحو کامل تجلی نموده، و منبع همه این خوبی ها خداوند متعال است. پس در حقیقت محبت و اظهار عشق و ارادات قلبی به اهل بیت علیهم السلام محبت و اظهار ارادات به خداوند متعال است و از آنجا که محبت، نیرویی است که انسان را به سوی محبوب سوق می دهد، پس از جنبه تربیتی، محبت به خوبان، انسان را به خوبی ها سوق می دهد.

اهل بیت چه کسانی هستند؟

اهل بیت چه کسانی هستند؟

با مراجعه به کتاب های لغت و اصطلاح علما، و نیز کتاب های حدیث پی می بریم که مراد از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله افراد خاصی هستند و اهل بیت، شامل تمام وابستگان نسبی و سببی انسان نمی شود:

الف) اهل بیت در لغت و عرف

ابن منظور افریقی در «لسان العرب می گوید: «اهل انسان نزدیک ترین مردم است به انسان، و کسانی که آنان را به نسب یا دین جمع می کند».^(۱)

ص: ۵۱۹

ب) اهل بیت در قرآن و سنت

در قرآن و روایات اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله در مورد افراد خاصی به کار رفته که همان رسول خدا صلی الله علیه وآله و امام علی و فاطمه زهرا و حسن و حسین علیهم السلام است. و بقیه ذریه پاک نیز به آنان ملحقند، که همان نه امام معصوم از فرزندان امام حسین علیهم السلام هستند.

ام سلمه می گوید: هنگامی که آیه «إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» بر پیامبر صلی الله علیه وآله نازل شد، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را احضار کرده و فرمود: «اینان اهل بیت منند» (۱). امام حسین علیه السلام فرمود: «أنا اهل بيت النبوه»؛ (۲) «ما اهل بيت نبوتيم».

مسلم به سند خود از عایشه نقل می کند: هنگام صبح پیامبر صلی الله علیه وآله از منزل خارج شد، در حالی که بر دوش او پارچه ای بافته شده از موی سیاه بود، حسن بن علی بر او وارد شد او را داخل آن کسا نمود. آن گاه حسین علیه السلام وارد شد او را نیز داخل آن کرد. سپس فاطمه علیها السلام آمد او را نیز داخل کسا کرد، بعد علی علیه السلام وارد شد او را نیز داخل نمود. پس این آیه را قرائت نمود: «إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» (۳).

احمد بن حنبل می گوید: هنگامی که آیه «مباهله» بر پیامبر صلی الله علیه وآله نازل شد، آن حضرت؛ علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را خواست آن گاه عرض کرد: «بار خدایا اینان اهل بیت من هستند» (۴).

دوستی اهل بیت در قرآن کریم

خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ»؛ (۵) «[ای رسول ما به امت بگو من از شما اجر و رسالت جز این نمی خواهم که مودت و محبت مرا در حق خویشاوندانم منظور دارید».

ص: ۵۲۰

۱- ۲۰۳۷. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۸، ح ۴۷۰۵؛ السنن الکبری، ج ۷، ص ۶۳.

۲- ۲۰۳۸. مقتل الامام حسین علیه السلام، خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۴.

۳- ۲۰۳۹. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۸۳، ح ۲۴۲۴، کتاب فضائل الصحابه.

۴- ۲۰۴۰. مسند احمد، ج ۱، ص ۱۸۵.

۵- ۲۰۴۱. سوره شوری، آیه ۲۳.

این آیه معروف به آیه مودت است، که در اغلب کتاب های تفسیر و حدیث و تاریخ نزول آن را در حق اهل بیت علیهم السلام می دانند.

سیوطی در تفسیر این آیه به اسناد خود از ابن عباس نقل می کند: هنگامی که این آیه: « قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ بِرِيسَالِي اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَازِلٌ شَدَّ، صحابه عرض کردند: ای رسول خدا! خویشاوندان تو کیانند که مودت آنان بر ما واجب است؟ حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «علی و فاطمه و دو فرزندان او».(۱)

در خطبه ای که امام حسن علیه السلام بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام ایراد کردند، بعد از حمد و ثنای الهی فرمود: «... و أنا من أهل البيت الذي افترض الله موَدَّتهم على كلِّ مسلم، فقال تبارك و تعالی: « قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حَسَنًا» فاقتراف الحسنه موَدَّتنا أهل البيت...»؛ «و من از اهل بیتی هستم که خداوند موَدَّت آنان را بر هر مسلمانی واجب نموده است پس خداوند تبارک و تعالی فرمود: « قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ...»، انجام کار نیک مودت ما اهل بیت است.»

امام صادق علیه السلام به ابی جعفر احوال فرمود: «چه می گویند اهل بصره در این آیه: « قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ؟». عرض کرد: فدایت گردم، آنان می گویند: این آیه در شأن خویشاوندان رسول خدا صلی الله علیه و آله است. حضرت فرمود: «دروغ می گویند تنها در حق ما اهل بیت علی و فاطمه و حسن و حسین اصحاب کسا نازل شده است».(۲)

می دانیم که حصر این روایات اضافی است نه حقیقی، و لذا شامل بقیه امامان نیز می شود.

دوستی اهل بیت علیهم السلام در روایات

دوستی اهل بیت علیهم السلام در روایات

در روایات فریقین همانند قرآن کریم به طور صریح بر محبت اهل بیت علیهم السلام تأکید شده است که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

ص: ۵۲۱

۱- ۲۰۴۲. در المنثور، ج ۶، ص ۷؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۷۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۸؛ کشاف، ج ۴، ص ۲۱۹.

۲- ۲۰۴۳. کافی، ج ۸، ص ۷۹، ح ۶۶؛ قرب الاسناد، ص ۱۲۸.

۱ - وادار نمودن بر دوستی اهل بیت علیهم السلام

رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرمایند: «ادبوا اولادکم علی ثلاث خصال: حبّ نبيکم، وحبّ اهل بيته، و قراءه القرآن»؛^(۱) «اولاد خود را بر سه خصلت تربیت کنید: دوستی پیامبرتان، دوستی اهل بیتش، و قرائت قرآن.»

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «أحسن الحسنات حُبنا، و أسوأ السيئات بغضنا»؛^(۲) «بهترین نیکی ها حبّ ما، و بدترین بدی ها بغض ما اهل بیت علیهم السلام است.»

۲ - دوستی اهل بیت دوستی رسول خداست

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «أحبوا الله لما يغذوكم من نعمه، وأحبوني لحبّ الله، و أحبوا اهل بيتي لحيّتي»؛^(۳) «خدا را دوست بدارید به جهت آن که از نعمت هایش به شما روزی می دهد. و مرا نیز به جهت دوستی خدا دوست بدارید، و اهل بیتم را به جهت دوستی من دوست بدارید.»

زید بن ارقم می گوید: در خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله بودم که دیدم فاطمه زهرا علیها السلام داخل حجره پیامبر صلی الله علیه وآله شد، در حالی که با او دو فرزندش حسن و حسین بودند، و علی علیه السلام نیز پشت سر آنان وارد شد، پیامبر صلی الله علیه وآله به آنان نظر کرده و فرمود: «من أحبّ هؤلاء فقد أحبّني، و من ابغضهم فقد أبغضني»؛^(۴) «هر کس اینان را دوست بدارد، مرا دوست داشته و هر کس که اینان را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است.»

امام صادق علیه السلام فرمود: «من عرف حقنا و أحبنا فقد أحبّ الله تبارك و تعالی»؛^(۵) «هر کس حق ما را شناخته و ما را دوست بدارد در حقیقت خداوند تبارك و تعالی را دوست داشته است.»

ص: ۵۲۲

۱- ۲۰۴۴. کنز العمال، ج ۱۶، ص ۴۵۶، ح ۴۵۴۰۹؛ فیض القدير، ج ۱، ص ۲۲۵، ح ۳۳۱.

۲- ۲۰۴۵. غرر الحکم، ج ۱، ص ۲۱۱، ح ۳۳۶۳.

۳- ۲۰۴۶. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۶۴، ح ۳۷۸۹؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۰.

۴- ۲۰۴۷. ترجمه امام حسین علیه السلام از تاریخ دمشق، ج ۹۱، ص ۱۲۶.

۵- ۲۰۴۸. کافی، ج ۸، ص ۱۱۲، ح ۹۸.

۳ - حَبِّ اهل بیت اساس ایمان است

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «أساس الإسلام حَبِّي و حَبِّ اهل بیتی»؛^(۱) «اساس اسلام، دوستی من و اهل بیت من است.»

و نیز فرمود: «لکلّ شیء اساس، و اساس الإسلام حَبُّنا اهل البیت»؛^(۲) «برای هر چیزی اساسی است و پایه اسلام حَبِّ ما اهل بیت است.»

۴ - حَبِّ اهل بیت علیهم السلام عبادت است

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «حَبِّ آل محمّد يوماً خیر من عباده سنه، و من مات علیه دخل الجنّه»؛^(۳) «یک روز دوستی آل محمّد، بهتر از یک سال عبادت است، و کسی که بر آن دوستی بمیرد داخل بهشت می شود.»

۵ - دوستی اهل بیت علیهم السلام نشانه ایمان است

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «لا یؤمن عبد حتّی اكون أحبّ إلیه من نفسه، و أهلی أحبّ إلیه من أهله، و عترتی أحبّ إلیه من عترته، و ذاتی أحبّ إلیه من ذاته»؛^(۴) «هیچ بنده ای ایمان کامل پیدا نمی کند، مگر در صورتی که من دوست داشتنی تر نزد او از خودش باشم، و نیز اهل بیتم از اهلش محبوب تر، و عترتم از عترتش دوست داشتنی تر و ذاتم از ذاتش محبوب تر باشد.»

۶ - دوستی اهل بیت نشانه پاکی ولادت

پیامبر صلی الله علیه وآله اشاره به علی علیه السلام کرد و فرمود: «أیها الناس إمتحنوا أولادکم بحبّه، فإنّ علیاً لایدعو إلی ضلاله، و لا یبعد عن هدی، فمن أحبّه فهو منکم، و من أبغضه فلیس منکم»؛^(۵) «ای مردم! اولاد خود را به دوستی علی امتحان نمایید، زیرا او شما را گمراه نمی کند و از هدایت دور نمی سازد. پس هر یک از اولاد شما که علی را دوست بدارد از شماست، و هر کدام که او را دشمن بدارد از شما نیست.»

ص: ۵۲۳

۱- ۲۰۴۹. کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۰۵، ح ۳۴۲۰۶؛ در المنثور، ج ۶، ص ۷.

۲- ۲۰۵۰. المحاسن، ج ۱، ص ۲۴۷، ح ۴۶۱.

۳- ۲۰۵۱. نور الابصار، ص ۱۲۷؛ کافی، ج ۲، ص ۴۶، ح ۳.

۴- ۲۰۵۲. المعجم الکبیر، ج ۷، ص ۸۶، ح ۶۴۱۶؛ امالی صدوق، ص ۲۷۴، ح ۹.

۵- ۲۰۵۳. ترجمه امام علی علیه السلام از تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۲۲۵، ح ۷۳۰.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: در وصیتی که پیامبر صلی الله علیه وآله به اباذر کرده آمده است: «یا اباذر! من أحبنا أهل البيت فليحمد الله على أول النعم. قال: يا رسول الله! و ما أول النعم؟ قال: طيب الولاده، انه لا يحبنا إلا من طاب مولده»؛ (۱) «ای اباذر! هر کس ما اهل بیت را دوست دارد باید بر اولین نعمت، خداوند را ستایش نماید. ابوذر عرض کرد: ای رسول خدا اولین نعمت چیست؟ فرمود: نیکی ولادت، زیرا دوست ندارد ما را مگر کسی که ولادتش پاک است.»

۷ - سؤال از دوستی اهل بیت در روز قیامت

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «أول ما يسأل عنه العبد حبنا أهل البيت»؛ (۲) «اولین چیزی که در روز قیامت از بنده سؤال می شود، دوستی ما اهل بیت است.»

و نیز فرمود: «لا تزول قدما عبد يوم القيمة حتى يسأل عن أربع: عن عمره فيما أفناه، و عن جسده فيما أبلاه، و عن ماله فيما أنفقه و من أين كسبه، و عن حبنا أهل البيت»؛ (۳) «روز قیامت بنده قدم از قدم بر نمی دارد تا آن که از چهار چیز سؤال شود: از عمرش که در چه راهی صرف کرده، و از بدنش که در چه راهی به کار گرفت، و از مالش که در چه راهی خرج کرده و از کجا به دست آورده است، و از دوستی ما اهل بیت.»

ادله خاص

ادله خاص ادله خاص

روایاتی که تا کنون ذکر شد، اشاره به دوستی مجموعه اهل بیت علیهم السلام داشت؛ دسته ای دیگر از روایات، اشاره به دوستی و محبت برخی از اهل بیت دارد که به تعدادی از آن ها نیز اشاره می کنیم:

۱ - امام علی علیه السلام

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «برائه من النار حبّ علی»؛ (۴) «تنها راه دوری از آتش جهنم، دوستی علی علیه السلام است.»

ص: ۵۲۴

۱- ۲۰۵۴. امالی صدوق، ص ۴۵۵.

۲- ۲۰۵۵. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۶۲، ح ۲۵۸.

۳- ۲۰۵۶. المعجم الکبیر، ج ۱۱، ص ۱۰۲، ح ۱۱۱۷۷.

۴- ۲۰۵۷. مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۲۴۱.

و نیز فرمود: «یا علی! طوبی لمن احبک و صدق فیک، و ویل لمن أبغضک و کذب فیک»؛^(۱) «ای علی! خوشا به حال کسی که تو را دوست داشته و در حق تو صادق باشد، و وای بر کسی که تو را دشمن داشته و در حق تو کاذب باشد.»

أم سلمه از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: «لا- یحب علیاً منافق، و لا یبغضه مؤمن»؛^(۲) «منافق، علی علیه السلام را دوست ندارد و مؤمن او را دشمن ندارد.»

امام علی علیه السلام فرمود: «والذی فلق الحبه و برأ النسمة، إنّه لعهد النبی الأُمّی الی: انه لا یحبّنی إلّا مؤمن، و لا یبغضنی إلّا منافق»؛^(۳) «قسم به کسی که دانه را شکافت، و انسان را آفرید، هر آینه عهدهی است از پیامبر امّی به من: که دوست ندارد مرا مگر مؤمن، و دشمن ندارد مرا مگر منافق.»

۲ - فاطمه زهرا علیها السلام

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «فاطمه بضعه منّی، من أغضبها فقد أغضبتی»؛^(۴) «فاطمه پاره تن من است، هر کس او را به غضب آورد، مرا خشمگین کرده است.»

از عایشه سؤال شد: کدامین شخص از زنان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله محبوب تر بوده است؟ گفت: فاطمه. سؤال شد: از مردان؟ گفت: همسرش.^(۵)

۳ - امام حسن و حسین علیهما السلام

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هذان ابناي الحسن و الحسين، اللهم انی أحبهما، اللهم فأحبهما و أحب من یحبهما»؛^(۶) «این دو فرزندان من حسن و حسین اند، بار خدایا من آنان را دوست دارم. بار خدایا! تو نیز آنان و هر کس که آنان را دوست دارد، دوست بدار.»

و نیز فرمود: «الحسن والحسین ریحانتای»؛^(۷) «حسن و حسین دو دسته گل من هستند.»

ص: ۵۲۵

۱- ۲۰۵۸. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۵.

۲- ۲۰۵۹. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۵؛ جامع الصول، ج ۸، ص ۶۵۶، ح ۶۴۹۹.

۳- ۲۰۶۰. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۸۶؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۴۳.

۴- ۲۰۶۱. صحیح بخاری، ج ۵، ص ۹۲؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۹۰۲.

۵- ۲۰۶۲. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۷۰۱؛ ح ۳۸۷۴.

۶- ۲۰۶۳. صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۰۱ و ۱۰۰، ح ۲۳۵؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۵۶؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۴۴۶.

۷- ۲۰۶۴. صحیح بخاری ج ۵، ص ۱۰۲ ح ۲۴۱؛ سنن ترمذی، ح ۵، ص ۶۵۷؛ ح ۳۷۷۰؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۸۵.

از جمله موضوعاتی که در کتاب های کلامی شیعه مطرح بوده و بر آن اقامه دلیل می کرده اند، برتری ائمه - خصوصاً امام امیرالمؤمنین علیه السلام - بر انبیای الهی، غیر از رسول اکرم صلی الله علیه و آله است.

ما در این مقال می کوشیم تنها به ادله ای تمسک کنیم که در این موضوع از طرق اهل سنت وارد شده و مورد قبول آن هاست، و در نتیجه مورد قبول ما نیز می باشد. و گرنه در آثار شیعی، روایات و ادله فراوانی وجود دارد که ما را از رجوع به منابع دیگر، بی نیاز می گرداند.

ادله برتری

۱ - تشبیه امیرالمؤمنین علیه السلام به انبیای سابق

از برخی احادیث مورد اتفاق شیعه و سنی استفاده می شود که حضرت علی علیه السلام دارای صفات بارز و نمونه ای است که هر یک از انبیای الهی به آن ها شناخته می شدند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس بخواهد به آدم در علمش نظر کند و به نوح در طاعتش، و به ابراهیم در دوستی اش با خداوند، و به موسی در هیبتش، و به عیسی در برگزیده شدنش، بنگرد به علی بن ابی طالب».

این حدیث با مضمون های مختلف و اختلاف تعبیر در مصادر حدیثی اهل سنت وارد شده است. (۱)

ص: ۵۲۶

۱- ۲۰۶۵. ر.ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۲۲۰ و ج ۹، ص ۱۶۸؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۰۳، ح ۱۱۷؛ تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۳۱۳؛ البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۳۹۲ و ۳۹۳.

از این احادیث استفاده می شود که امام علی علیه السلام جامع همه صفاتی است که هر یک از انبیا در یکی از آن ها بارز بودند، و این خود دلالت بر افضلیت امام علی علیه السلام بر سایر انبیا دارد.

۲ - علی علیه السلام، محبوب ترین خلق نزد خداوند

انس بن مالک می گوید: من برای رسول خدا صلی الله علیه و آله پرنده بریان شده ای آوردم، حضرت صلی الله علیه و آله نام خدا را برده و از آن تناول نمودند، سپس دست به دعا برداشته و عرض کردند، «بار خدایا بهترین اشخاص نزد تو و من را به سویم بفرست». که ناگاه علی علیه السلام آمد و درب منزل را کوبید.

عرض کردم: کیستی. گفت: من علی هستم. عرض کردم: پیامبر مشغول است. انس می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله لقمه ای دیگر تناول کرد، باز جمله سابق را تکرار نمود، که ناگهان درب خانه کوبیده شد. عرض کردم: کیست درب را می کوبد؟ علی علیه السلام فرمود: منم. عرض کردم: پیامبر مشغول کاری است. باز پیامبر صلی الله علیه و آله لقمه ای دیگر تناول کرده و جمله سابق را تکرار کردند، که باز صدای درب خانه بلند شد، علی علیه السلام از پشت درب خانه صدا می زد: من هستم. در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای انس! درب را باز کن. انس می گوید: علی علیه السلام داخل خانه شد. هنگامی که چشم پیامبر صلی الله علیه و آله به من و علی علیه السلام افتاد خطاب به علی کرد و فرمود: «حمد مخصوص خداوندی است که تو را آنچه می خواستم قرار داد، زیرا در هر لقمه ای از خداوند می خواستم که بهترین خلقش نزد او و من را به سویم بفرستد، و تو همان کسی هستی که می خواستم...» (۱).

این حدیث شریف را احمد بن حنبل در «فضائل الصحابه»، (۲) ترمذی در «سنن»، (۳) طبرانی در «المعجم الکبیر»، (۴) حاکم در «المستدرک علی الصحیحین» (۵) و دیگران نقل کرده اند.

ص: ۵۲۷

۱- ۲۰۶۶. مناقب ابن المغازلی، ص ۱۶۹، ح ۲۰۱.

۲- ۲۰۶۷. فضائل الصحابه، ج ۲، ص ۵۶۰، ح ۹۴۵.

۳- ۲۰۶۸. سنن الترمذی، ج ۵، ص ۶۳۶، باب ۲۱ از کتاب المناقب.

۴- ۲۰۶۹. المعجم الکبیر، ج ۱، ص ۲۵۳، ح ۷۳۰.

۵- ۲۰۷۰. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۰ و ۱۴۲.

حدیث از حیث اعتبار به حدی است که عده ای از علمای اهل سنت تصریح به صحت آن نموده اند؛ امثال حاکم نیشابوری در «مستدرک»، ذهبی در «تذکره الحفاظ» و....

حدیث دلالت دارد بر این که امام علی علیه السلام «أحبَّ الخلق الى الله تعالى» است که عموم این تفضیل شامل جمیع انبیا نیز می شود، خصوصاً که در برخی از روایات این چنین آمده است: «اللَّهُمَّ أُنْتَنِي بِأَحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ»؛^(۱) «بار خدایا! بهترین خلقت از اولین و آخرین را نزد من بفرست.»

۳ - اقتدا نمودن حضرت عیسی علیه السلام به حضرت مهدی علیه السلام

در روایات زیادی چنین آمده که بعد از نزول حضرت عیسی علیه السلام برای شرکت در حکومت عدل جهانی که به رهبری امام مهدی علیه السلام برقرار می شود حضرت علیه السلام در نماز جماعتی که برپا می شود به امام مهدی علیه السلام اقتدا می کند، و این خود دلیل افضلیت امام مهدی علیه السلام بر پیامبر اولوالعزم است.

سیوطی در کتاب «الحاوی للفتاوی» می نویسد: «موضوع اقتدای حضرت عیسی علیه السلام به امام مهدی علیه السلام از موضوعات ثابت است که در احادیث متعدد و صحیح از رسول خدا صلی الله علیه وآله رسیده، و او صادق مصدق است که خبرش کذب و خلاف واقع نخواهد شد.»^(۲)

ابن حجر هیتمی در «الصواعق المحرقة» می نویسد: «احادیث نماز خواندن حضرت عیسی علیه السلام پشت سر امام مهدی علیه السلام متواتر است.»^(۳)

۴ - حدیث «نور»

سبط بن الجوزی در تذکره الخواص به سند صحیح از سلمان نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «كنت انا و علی بن ابی طالب نوراً بین یدی اللّٰه تعالی قبل ان یخلق آدم بأربعه آلاف عام، فلما خلق آدم قسّم ذلك النور قسمین: فجزءٌ أنا و جزءٌ علی»؛^(۴) «من و علی بن ابی طالب نوری بودیم نزد خداوند متعال به چهار هزار سال قبل از خلقت آدم،

ص: ۵۲۸

۱- ۲۰۷۱. مناقب ابن المغازلی، ص ۱۶۸ و ۱۶۹.

۲- ۲۰۷۲. الحاوی للفتاوی، ج ۲، ص ۱۶۷.

۳- ۲۰۷۳. الصواعق المحرقة، ص ۹۹.

۴- ۲۰۷۴. تذکره الخواص، ص ۴۶.

هنگامی که خداوند آدم را خلق کرد آن نور را دو قسم نمود: قسمی از آن من هستم و قسمی دیگر علی است.»

این حدیث از حیث سند تمام است، و طبق نظر رجالین اهل سنت قابل تصحیح می باشد.

همچنین گفتنی است که هشت نفر از اصحاب این حدیث را نقل کرده اند که عبارتند از: امام علی علیه السلام، و امام حسین علیه السلام ابوذر غفاری و جابر بن عبدالله انصاری و ابوهریره و عبدالله بن عباس و انس بن مالک.

و نیز هشت نفر از تابعین آن را نقل کرده اند و بیش از چهل نفر از علمای اهل سنت آن را در کتاب های خود ذکر نموده اند. این که پیامبر صلی الله علیه وآله در حدیث به این مطلب اشاره می کند که ما از یک نور خلق شده ایم، در حقیقت در صدد بیان این نکته است که ما در فضیلت و کمال با هم یکسانیم.

۵ - حدیث شجره واحده

حاکم نیشابوری به سند صحیح از جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه وآله که خطاب به علی علیه السلام فرمود: «یا علی! الناس من شجر شتی، و انا و انت من شجره واحده، ثم قرأ رسول لله صلی الله علیه وآله: « وَجَنَاتٌ مِنْ اَعْنَابٍ وَ زُرُّعٌ وَ نَخِیلٌ صَبْوَانٌ وَ غَیْرُ صَبْوَانٍ یَشْقٰی بِمَآءٍ وَّاحِدٍ »؛ (۱) «ای علی! مردم از درختان پراکنده اند، ولی من و تو از یک درختیم. آن گاه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله این آیه را قرائت فرمود: "و زمینی برای زراعت و زمینی برای نخلستان آن هم نخل های گوناگون، با آن که همه به یک آب مشروب می شوند."»

در این حدیث نیز پیامبر صلی الله علیه وآله خود و علی علیه السلام دو را از یک درخت می داند، واضح است که این گونه تعبیر برای اشاره به یکی بودن آن دو در فضیلت و کمال است.

۶ - حدیث «آخوت»

جابر بن عبدالله انصاری و سعید بن مسیب نقل می کنند: «ان رسول الله صلی الله علیه وآله آخی بین

ص: ۵۲۹

اصحابه، فبقی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ و ابوبکر و عمر و علی علیہ السلام فآخی بین ابی بکر و عمر، و قال لعلی: انت اخی و أنا احوک...»؛ «رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ بین اصحابش عقد اخوت بست. از میان آنان چهار نفر باقی ماندند: رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ و ابوبکر و عمر و علی علیہ السلام؛ آن گاه بین ابوبکر و عمر عقد اخوت بست. و سپس بین خود و علی علیہ السلام، و خطاب به علی علیہ السلام فرمود: تو برادر من و من برادر تو خواهم بود...».

این حدیث را چهارده نفر از صحابه نقل کرده اند که از آن جمله: عمر بن خطاب، انس بن مالک، ابوذر غفاری می باشند. همچنین از اهل سنت حدود چهل نفر از آنان در کتاب های خود این حدیث را آورده اند، از قبیل: ترمذی در «الجامع الصحیح»، (۱) حاکم در «المستدرک علی الصحیحین»، (۲) احمد بن حنبل در «المسند» (۳) و

مرحوم شیخ محمد حسن مظفر در «دلائل الصدق» می فرماید: «غرض از عقد اخوت بستن پیامبر صلی اللہ علیہ وآلہ با علی علیہ السلام تعریف و بیان فضیلت آن حضرت علیہ السلام بر غیر اوست، زیرا پیامبر صلی اللہ علیہ وآلہ عقد اخوت بین شخص و نظیرش می بست، همان گونه که از روایات استفاده می شود... در نتیجه امیرالمؤمنین علیہ السلام تنها نظیر رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ در فضایل و کمالات می باشد. (۴)

مرحوم علامه حلی در «شرح تجرید» می فرماید: «انّ النبی صلی اللہ علیہ وآلہ لّمّا و اخی بین الصحابه و قرن کلّ شخص إلی مماثله فی الشرف و الفضیله رأی علیاً علیہ السلام متکدراً فسأله عن سبب ذلك فقال: إنک آخیت بین الصحابه و جعلتني منفرداً. فقال رسول اللّٰه: ما أخرتک إلاّ لنفسی، ألا ترضی أن تكون أخی و وصیی و خلیفتی من بعدی؟ فقال: بلی یا رسول اللّٰه، فواخاه من دون الصحابه»؛ (۵) «پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وآلہ هنگامی که بین صحابه عقد اخوت بست و هر کس را با همانندش در شرف و فضیلت مقرون ساخت، در چهره علی علیہ السلام حالت گرفتگی مشاهده نمود، از سبب آن سؤال کرد. علی علیہ السلام عرض کرد: شما بین تمام

ص: ۵۳۰

۱- ۲۰۷۶. الجامع الصحیح، ج ۵، ص ۵۹۵، ح ۳۷۲.

۲- ۲۰۷۷. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶، ح ۴۲۸۹.

۳- ۲۰۷۸. المسند، ج ۱، ص ۳۸۱، ح ۲۰۴۱.

۴- ۲۰۷۹. دلائل الصدق، ج ۲، ص ۴۱۳.

۵- ۲۰۸۰. شرح تجرید، ص ۲۲۷ و ۲۲۸.

صحابه عقد اخوت بستید، ولی مرا تنها گذاشتید. رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: من تو را برای خود گذاردم؛ آیا راضی نمی شوی که تو برادر و وصی و خلیفه بعد از من باشی؟ حضرت علیه السلام عرض کرد: آری، ای رسول خدا! آن گاه پیامبر صلی الله علیه وآله بین خود و علی علیه السلام عقد اخوت بست.»

ص: ۵۳۱

برخی از علمای اهل سنت هنگامی که با احادیث فضایل اهل بیت علیهم السلام مواجه می شوند به هر نحو ممکن؛ چه از راه سند و یا دلالت، در صدد تضعیف آن ها برمی آیند و حتی برخی اصل اولی در این گونه احادیث را در جعل و وضع می دانند مگر آن که صحت و انتساب آن به رسول خدا صلی الله علیه و آله ثابت شود، ولی به نظر ما احادیث فضایل اهل بیت علیهم السلام را از جهاتی می توان تأیید کلی نمود؛

۱ - تقویت یکدیگر

دانشمندان علم حدیث بر این باورند که احادیث می توانند یکدیگر را تقویت کنند؛ یعنی اگر یک متن و مضمونی با سند ضعیف وارد شده است، ولی همان متن و مضمون با سندهای دیگر صحیح یا متواتر رسیده، این احادیث می توانند همدیگر را معاضدت و تقویت نموده، روایات ضعیف السند را نیز به درجه اعتبار برسانند. این مطلب نه تنها از اصول روایی به حساب می آید بلکه عقل و عرف نیز آن را مساعدت می کند.

۲ - تقویت با کثرت طرق

در مصطلح حدیث نزد فریقین ثابت شده که روایات اگرچه از حیث سند ضعیف باشند ولی با کثرت طرق تقویت می شوند.

ناصرالدین البانی در کتاب «سلسله الاحادیث الصحیحه» در ذیل حدیث «ثقلین»

به آن نکته اشاره کرده است، آنجا که می گوید: «بعد تخریج هذا الحديث بزمن بعيد، كتب علي أن أهاجر من دمشق الى عمّان، ثم اسافر منها الى الامارات العربيه، اوائل سنه {١٤٠٢} هجرية، فلقيت في {قطر} بعض الأساتذه والدكاتره الطيبين، فأهدى الى احدهم رساله له مطبوعه في تضعيف هذا الحديث - الثقلين - ، فلما قرأتها تبين لي أنه حديث عهد بهذه الصناعه، و ذلك من ناحيتين ذكرتهما له:

الأولى: أنه اقتصر في تخریجه على بعض المصادر المطبوعه المتداوله، و لذلك قصر تقصيراً فاحشاً في تحقيق الكلام عليه، وفاته كثير من الطرق و الأسانيد التي هي بذاتها صحيحه أو حسنه، فضلاً عن الشواهد و المتابعات، كما يبدو لكل ناظر يقابل تخریجه بما خرجته هنا.

الثانيه: أنه لم يلتفت الى اقوال المصححين للحديث من العلماء، و لا الى قاعدتهم التي ذكروها في «مصطلح الحديث»: انّ الحديث الضعيف يتقوى بكثرة الطرق، فوقع في هذا الخطأ الفادح من تضعيف الحديث الصحيح...»؛^(١) «بعد از تخریج این حدیث - ثقلین - بعد از مدتی طولانی، بر من نامه نوشته شد تا از دمشق به عمّان مهاجرت کرده و سپس از آنجا به امارت عربیه در اوائل سال {١٤٠٢} هجری سفر کنم. در قطر برخی از اساتید و دکترهای پاک سرشت را ملاقات نمودم. یکی از آنان رساله ای چاپ شده در تضعیف این حدیث - ثقلین - به من هدیه داد. هنگامی که آن را قرائت نمودم برایم روشن شد که نویسنده آن به این علم تازه کار است و این از دو جهت بود که به او تذکر دادم:

اول این که: مؤلف در تخریج حدیث ثقلین تنها به بعضی مصادر طبع شده متداول اکتفا کرده است، و لذا به طور آشکار در تحقیق کلام بر این حدیث کوتاهی کرده است، و بسیاری از طرق و سندهای این حدیث که فی حد ذاته صحیح یا حسن است، تا چه رسد به شواهد و متابعات حدیث، از او فوت شده و به آن ها نپرداخته است، همان گونه که این مطلب برای هر بیننده ای که بین تخریج ما از حدیث و بین تخریج او مقابله اندازد آشکار می شود.

ص: ۵۳۳

دیگر این که: نویسندگان به گفتارهای مصححین حدیث از علما توجه و التفات نداشته است، و نیز به قاعده ای که آنان در «مصطلح حدیث» آورده اند که: حدیث ضعیف با کثرت طرق تقویت می شود، توجهی ننموده است، لذا در این اشتباه آشکار؛ یعنی تضعیف این حدیث صحیح افتاده است...».

ملاحظه می کنید که چگونه البانی تصریح به تقویت احادیث ضعیف با کثرت طرق می کند. این مطلب در مورد احادیث فضایل اهل بیت؛ خصوصاً امام علی علیه السلام نیز صادق است.

۳ - اتفاق فریقین بر نقل فضایل

مضمون این احادیث در کتب روایی شیعه و اهل سنت نقل شده است، لذا می توان ادعا کرد که این احادیث مورد اتفاق فریقین است، و این به نوبه خود موجب اطمینان و وثاقت به این احادیث است.

۴ - تواتر معنوی احادیث فضایل

از آنجا که مجموع احادیث فضایل اهل بیت علیهم السلام از تواتر معنوی برخوردار است، لذا معنایی را که تمام این احادیث بر آن اتفاق دارند که همان ولایت و امامت و مرجعیت دینی و سیاسی و لزوم محبت اهل بیت علیهم السلام و در رأس آن ها امام علی علیه السلام است مورد وثوق و اعتماد قرار گرفته و تا سر حدّ یقین پیش می رود.

۵ - اطمینان به صدور

در مورد فضایی که اهل سنت برای اهل بیت عصمت و طهارت نقل کرده اند می توان قطع عادی به صحت آن پیدا کرد؛ زیرا هر روایتی که در این مورد و درباره مطاعن خلفا وارد شده همگی محکوم به وثاقت و اعتبار رجال سند و صدق آن روایات است، گرچه راویان آن ها فی نفسه ثقه نباشند. و به تعبیر دیگر: گرچه از راه وثاقت راویان نمی توان این گونه روایات را حجت دانست، ولی از راه دیگر می توان

به مضمون آن ها علم قطعی یا حدّ اقل اطمینان پیدا نمود؛ زیرا از جمله راه های راستگویی و وثاقت راوی در نقل روایت آن است که او به جهت جاه و مقام و مال گول نخورده، و در راه نقل روایت از هیچ خطری خوف نداشته باشد. و می دانیم که انسان دروغگو حاضر نیست برای دروغش متحمل ضرر بر نفس و مال و جاه خود شود.

در گذشته، خصوصاً در زمان خلفای بنی امیه و بنی عباس هر کس فضیلتی از فضایل اهل بیت علیهم السلام خصوصاً امام علی علیه السلام را نقل می کرد، یا یکی از مطاعن دشمنان آن ها را بازگو می نمود، در حقیقت با جان خود بازی می کرد و خود را در خطر مرگ قرار می داد.

حال اگر کسی این گونه روایات را نقل کند؛ در حالی که نه تنها برای او نفعی مادی نداشته بلکه خود را در خطری بزرگ انداخته است؛ گرچه راوی این احادیث توثیق نشده باشد، بلکه اگر حتی تضعیف هم شده باشد، می توان مضمون این گونه احادیث را به همان جهت که گفتیم تصحیح نمود.

اینک برای روشن شدن مطلب به چند نمونه از قضایا اشاره می کنیم:

۱ - ذهبی در ترجمه «حافظ ابن سقّا عبدالله بن محمّد واسطی» نقل می کند که او «حدیث طیر» را در «واسط» برای مردم نقل کرد، مردم بر سر او ریخته و او را از جای خود بلند کرده و سپس مکان او را شستند. (۱)

۲ - ابن خلکان در ترجمه احمد بن شعیب معروف به «نسائی» صاحب کتاب «السنن الکبری» که یکی از صحاح شش گانه اهل سنت به حساب می آید، می نویسد: «او به دمشق سفر کرد. مردم آن دیار از او درباره معاویه و روایاتی که درباره فضایل اوست سؤال کردند، او در جواب گفت: من در مورد او فضیلتی سراغ ندارم جز آن که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره او فرمود: «لا أشبع الله بطنه»؛ «خداوند شکم او را سیر نکند.» مردم بر سر او ریختند تا می توانستند به شکم او مشت و لگد زدند و بنا بر نقلی دیگر به خصیه او کوبیدند و او را لگدمال نمودند. سپس او را در رمله رها کرده تا در آنجا جان داد. (۲)

ص: ۵۳۵

۱- ۲۰۸۲. تذکره الحفاظ، ج ۳، ص ۹۶۶.

۲- ۲۰۸۳. وفيات الأعیان، ج ۱، ص ۷۷، رقم ۲۹.

۳- ابن حجر در ترجمه نصر بن علی بن صهبان از عبدالله بن احمد بن حنبل نقل کرده که گفت: هنگامی که نصر از رسول خدا این حدیث را نقل کرد، آن حضرت دست حسن و حسین علیهما السلام را گرفته و فرمود: «من احببني و احب هذين و اباهما و أمهما كان في درجتي يوم القيامة»؛^(۱) «هر کس مرا و این دو را و پدر و مادرشان را دوست بدارد در درجه و مرتبه من در روز قیامت خواهد بود.» خبر به متوکل رسید. دستور داد تا او را هزار تازیانه زنند. جعفر بن عبدالواحد مرتباً به او می گفت: این شخص از اهل سنت است، آن قدر این مطلب را تکرار کرد و واسطه گری نمود تا آن که متوکل او را رها کرد.^(۲)

۴- ابن حجر همچنین در ترجمه ابوالأزهر احمد بن ازهر نیشابوری نقل کرده که ابوالأزهر به سند خود از ابن عباس نقل کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله نظری بر علی علیه السلام انداخت و فرمود: «انت سيد في الدنيا، سيد في الآخرة...»؛^(۳) «تو در دنیا و آخرت بزرگ و آقا هستی.» این خبر به یحیی بن معین رسید. او گفت: این کذاب نیشابوری کیست که این حدیث را نقل کرده است؟! ابوالأزهر گفت: من آن شخص هستم! یحیی بن معین تبسمی کرده و گفت: تو دروغگو نبودی...^(۴)

۵- او همچنین در ترجمه علی بن رباح از قول مقری نقل کرده که می گوید: «بنی امیه هر گاه می شنیدند که نام مولودی علی است او را به قتل می رساندند. خبر به رباح رسید، گفت: نام فرزند من علی به صورت تصغیر است. لذا از اسم «علی» ناراحت می شد، و هر کس که نام او را علی صدا می زد بر او حمله می کرد. لیث از علی بن رباح نقل می کند که گفت: هر کس مرا علی بنامد او را حلال نخواهم کرد، اسم من علی است.^(۵)

۶- عدم خوف از رمی به تشیع

علمای اهل سنت هر کس که فضایل اهل بیت علیهم السلام را نقل می کرد او را به تشیع

ص: ۵۳۶

۱- ۲۰۸۴. مسند احمد، ج ۱، ص ۷۷؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۵۹۹، ح ۳۷۳۳، کتاب المناقب.

۲- ۲۰۸۵. تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۴۹۵.

۳- ۲۰۸۶. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۸، ح ۴۶۴۰.

۴- ۲۰۸۷. تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۴۴.

۵- ۲۰۸۸. تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۶۸۳.

نسبت می دادند و با این نسبت او را در معرض انواع بلاها و مصایب قرار می دادند. ولی در عین حال راویان حدیث و مؤلفین کتب که روایات فضایل را نقل کرده اند، آنان که منصف بوده و از بیان حق و حقیقت ترس و واهمه ای نداشتند، با این که می دانستند با چه مشکلاتی در صورت نقل این گونه احادیث مواجه می شوند، ولی در عین حال آن ها را کتمان نکرده و در معرض عموم قرار دادند. و این خود دلالت بر اعتبار این گونه روایات دارد...

به همین جهت است که نسائی را رمی به تشیع نموده اند؛^(۱) زیرا او احادیث فضایل اهل بیت علیهم السلام را زیاد نقل کرده است. او کسی است که کتابی مستقل به نام «خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام» تألیف کرده و فضایل حضرت را در آن گردآوری نموده است. و نیز افرادی دیگر؛ از قبیل: ابوعبدالله حاکم نیشابوری، ابونعیم فضل بن دکین، عبدالرزاق، ابوحاتم رازی و فرزندش عبدالرحمن و عده ای دیگر از بزرگان خود را به تشیع نسبت داده اند، تنها به جهت آن که روایات فضایل اهل بیت علیهم السلام را به وفور نقل نموده اند. کسانی که در تسنن و سنی بودن آنان شکی نیست.

اگر کمی در کتاب «مسند احمد» دقت کنیم پی می بریم با وجود این که این کتاب قبل از بخاری نوشته شده ولی جزو صحاح سته قرار نگرفته است، این برای چیست؟ با تأمل در مجموعه این کتاب پی خواهیم برد که ممکن است به جهت این باشد که احمد بن حنبل در «مسند» خود روایات فضایل اهل بیت علیهم السلام را زیاد نقل کرده است.

آنان راویان و مؤلفان فضایل اهل بیت را منتسب به تشیع می کردند تا در حد امکان مردم را از این گونه کتاب ها و روایات دور سازند!!

۷ - عدم اعتبار مناقشه در سند فضایل

علمای اهل سنت به جهت خصومتی که با شیعه دارند، تضعیف و جرحی را که نسبت به راویان احادیث فضایل اهل بیت علیهم السلام وارد کرده اند مورد اعتبار نخواهد بود؛

ص: ۵۳۷

۱- ۲۰۸۹. وفيات الأعیان، ج ۱، ص ۷۷، رقم ۲۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۱۳۳.

زیرا شهادت خصم در حقّ مخالفش مورد قبول نیست. اینک شواهدی بر این ادّعا اقامه می‌کنیم:

۱ - ذهبی در «میزان الاعتدال» در ترجمه عبدالله بن ذکوانی می‌گوید: «ربیعہ در شأن او گفته که ثقه و مورد رضایت نیست. ولی قول ربیعہ درباره او شنیده نمی‌شود؛ زیرا بین این دو نفر دشمنی آشکار وجود داشته است».^(۱)

او نیز می‌گوید: «کلام اقران و معاصرها در حقّ یکدیگر قابل اعتماد نیست؛ خصوصاً در صورتی که برای تو روشن شود که به جهت دشمنی یا اختلاف در مذهب یا به جهت حسد بوده است، امری که کسی از آن نجات نمی‌یابد جز آن که خدا او را مصون دارد. و من نمی‌دانم که اهالی عصری از عصرها به جز انبیا و صدیقین از این حسد در امان باشد. و اگر بخواهی برای تو در این باره رساله‌ها ردیف می‌کنم».^(۲)

این عبارت و نحو آن دلالت دارد بر این که طعن و جرح و تضعیف افراد به جهت حسد و هوای نفس و دشمنی بین علمای رجال از اهل سنت امری رایج بوده است، و لذا به جرح و تعدیل آنان چندان اعتباری نیست.

ابن حجر در ترجمه عبیدالله بن سعید ابی قدامه سرخسی از حاکم نقل کرده که محمد بن یحیی از او روایت کرد، ولی بعد از آن بر حدیث او خطّ کشید؛ زیرا محمد موقعی بر او وارد شد و او برای احترام جلو پای او بلند نشد!^(۳)

۸ - تضعیف، به جهت نقل فضایل اهل بیت علیهم السلام

با مراجعه به کتاب‌هایی که علمای اهل سنت در علم رجال و تراجم تألیف کرده‌اند پی خواهیم برد که آنان یکی از ملاکات تضعیف راوی را نقل احادیث فضایل اهل بیت علیهم السلام می‌دانستند:

ابو احمد عبدالله بن عدی جرجانی (ت ۳۶۵ ه.ق) در ترجمه زیاد بن منذر از یحیی

ص: ۵۳۸

۱- ۲۰۹۰. میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۹۵.

۲- ۲۰۹۱. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۲۵۱.

۳- ۲۰۹۲. تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۳۷۹.

بن معین نقل کرده که جهت تضعیف و سخن گفتن بر ضد او به این جهت است که احادیث فضایل اهل بیت علیهم السلام را نقل کرده است... (۱)

ابراهیم بن یعقوب سعدی جوزجانی (ت ۲۵۶ ه. ق) اول کسی است که باب طعن و جرح و تضعیف راویان اهل کوفه را بدون هیچ جهت باز کرد، به جهت آن که آنان از متابعین اهل بیت علیهم السلام به حساب می آمدند. او کسی بود که میل فراوان به مذهب اهل دمشق در حمله بر علی علیه السلام داشت. (۲) وی کسی بود که بنابر تصریح ابن حجر در «فتح الباری» ناصبی و منحرف از علی علیه السلام به حساب می آید. (۳)

ذهبی صاحب کتاب معروف رجالی «میزان الاعتدال» نیز میل شدید به مذهب اهل دمشق در حمله به حضرت علی علیه السلام داشت. (۴)

حال چگونه می توان قول آن ها را در حق راویان فضایل اهل بیت علیهم السلام قبول کرد؟!

جوزجانی کارش به جایی رسیده است که عبدالفتاح ابوغده درباره او می گوید: «قول اهل نقد بر این استقرار پیدا کرده که تضعیف و طعن و جرح او در حق اهل کوفه پذیرفته نیست». (۵)

ابن حجر درباره جوزجانی می گوید: «در مورد جوزجانی مکرر گفته ایم که جرح و تضعیف او در مورد اهل کوفه مورد قبول نیست؛ زیرا او انحراف و نصب شدید نسبت به آنان داشته است». (۶)

به همین جهت است که او در صدد تضعیف بزرگان حدیث و ارکان روایت در کوفه؛ از قبیل اعمش، ابونعیم، عبیدالله بن موسی و دیگران برآمده است.

عجب اینجا است که این شخص در عین حال مورد وثوق اهل سنت قرار گرفته است. لذا نسائی او را توثیق کرده و احمد بن حنبل او را اکرام شدید نموده است. (۷)

ص: ۵۳۹

-
- ۱- ۲۰۹۳. الکامل، ج ۳، ص ۱۹۱، رقم ۶۹۰؛ تهذیب الکمال، ج ۹، ص ۵۱۹، رقم ۲۰۶۹.
 - ۲- ۲۰۹۴. مختصر تاریخ دمشق، ج ۴، ص ۱۸۲؛ تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۱۹۸، رقم ۳۰۰.
 - ۳- ۲۰۹۵. مقدمه فتح الباری، ص ۳۸۸.
 - ۴- ۲۰۹۶. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۷۶، رقم ۲۵۷.
 - ۵- ۲۰۹۷. حاشیه کتاب الرفع و التکمیل، ص ۳۰۸.
 - ۶- ۲۰۹۸. تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۴۱.
 - ۷- ۲۰۹۹. تهذیب الکمال، ج ۲، ص ۲۴۸.

کار اهل سنت در این امر به جایی رسیده که برخی از منصفین آنان بر این مطلب اعتراض کرده اند:

بشار عواد، محقق کتاب «تهذیب الکمال» می گوید: «به خدا سوگند! من نمی دانم چگونه این مرد (جوزجانی) ثبت و ثقه است در حالی که حمله های شدید بر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب داشته است. بارخدا یا! ما به تو پناه می بریم از این جزافه گویی ها».(۱)

او نیز در جایی دیگر می گوید: «ما این کلام را از شیخ نقدکنندگان ابی عبدالله ذهبی قبول نمی کنیم؛ زیرا چگونه شخصی ناصبی، ثقه می شود؟ و نیز چگونه دشمن اهل بیت علیهم السلام مورد اطمینان و وثوق قرار می گیرد؟...»

ذهبی در «میزان الاعتدال»(۲) در توصیف بدعت کبری می گوید: «رفض کامل و غلو در آن و اعتراض بر ابوبکر و عمر و نفرین بر آن دو بدعت کبری است! آیا سب و لعن و نصب و عداوت علی بدعت کبری نیست؟!...».(۳)

۹ - معیارهای انتخاب روایات نزد اهل سنت!!

با مراجعه به تاریخ تدوین حدیث پی می بریم که چه بسیار احادیثی که به جهت مخالف بودن با آرا و عقاید اهل سنت از طرف آنان نقل نشد و در کتاب هایشان نیز ثبت نگردید و یا تحریف شد.

۱ - خلال به سند خود از یحیی نقل می کند: از خالد بن خدش شنیدم که سلام بن ابی مطیع نزد ابی عوانه آمد و به او گفت: این بدعت هایی را که از کوفه آورده ای به من بده. ابوعوانه کتاب هایش را به دست او داد. سلام بن ابی مطیع همه آن ها را در تنور آتش افکند.(۴)

۲ - او نیز نقل می کند: ابوعوانه کتابی را در مطاعن صحابه و بلاهای آنان تألیف

ص: ۵۴۰

۱- ۲۱۰۰. حاشیه تهذیب الکمال، ج ۵، ص ۵۷۴.

۲- ۲۱۰۱. میزان الاعتدال، ج ۱ ص ۲۲۶.

۳- ۲۱۰۲. همان، ج ۵، ص ۵۷۹.

۴- ۲۱۰۳. السنه، خلال، ج ۳، ص ۵۱۰.

نموده بود، سلام بن ابی مطیع نزد او آمد و به او گفت: ای ابوعوانه! آن کتاب را به من بده. سلام کتاب را از او گرفت و در آتش انداخت. (۱)

۳ - جراح بن ملیح می گوید: از جابر شنیدم که فرمود: «نزد من هفتاد هزار حدیث از ابوجعفر (امام باقر علیه السلام) است که همگی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است». (۲)

اما چرا اهل سنت از احادیث او نقل نمی کنند، در حدیث دیگری به یکی از اسباب آن اشاره شده است.

۴ - محمد بن عمر رازی می گوید: از جریر شنیدم که می گفت: جابر بن یزید را ملاقات کردم ولی از او حدیث نوشتم؛ زیرا که او به رجعت ایمان داشت. (۳) در حقیقت این حرف به این معناست که او شیعه بود، نه چیز دیگر؛ زیرا هرگز ایمان به رجعت از نشانه های دروغگویی به حساب نمی آید.

۵ - عیسی بن یونس می گوید: «اعمش را به جز یک بار ندیدم که خاضع شود. او برای ما این حدیث را از علی علیه السلام نقل کرد که او تقسیم کننده بهشت و دوزخ است. خبر آن به اهل سنت رسید، نزد او آمده و گفتند: آیا تو احادیثی روایت می کنی که رافضه و زیدیه و شیعه با آن ها تقویت می شوند؟ اعمش گفت: من این احادیث را شنیده ام و لذا آن ها را نقل می کنم. آنان به او گفتند: آیا هر چه شنیده ای آن ها را روایت می کنی؟ در آن موقع بود که دیدم اعمش خاضع شد. (۴)

۶ - بخاری از عکرمه نقل می کند که ابن عباس به من و فرزندش علی گفت: به نزد ابوسعید رفته و از حدیث او استفاده کنید. ما به نزد او رفتیم، او را در باغی یافتیم که مشغول اصلاح آن بود، ردای خود را بر دوش انداخت و شروع به نقل حدیث کرد، تا به اینجا رسید که ما هنگام بنای مسجد هر کدام خشت خشت بر می داشتیم ولی عمار دوتا دوتا بر می داشت. پیامبر صلی الله علیه و آله او را در این دو حال مشاهده کرد، خاک را از او پاک

ص: ۵۴۱

۱- ۲۱۰۴. السنه، خلال، ج ۳، ص ۵۱۰.

۲- ۲۱۰۵. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۲۰.

۳- ۲۱۰۶. همان.

۴- ۲۱۰۷. لسان المیزان، ج ۳، ص ۲۴۷؛ ترجمه عبایه بن ربیع.

کرد؛ در حالی که می فرمود: وای از عمار، او مردم را به بهشت دعوت می کند ولی مردم او را به آتش می خوانند...» (۱).

حُمیدی در «الجمع بین الصحیحین» می گوید: «این حدیث اضافه ای دارد که مشهور است ولی بخاری آن را ذکر نکرده است، یا در طریق او نبوده یا بوده ولی به جهت و غرضی آن را حذف کرده است. قبل از او ابوبکر برقانی و ابوبکر اسماعیلی حدیث را این چنین نقل کرده اند: «همانا رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: وای از عمار! او را گروه ظالم - یعنی گروه معاویه - خواهند کشت، او مردم را به بهشت دعوت کرده ولی مردم او را به آتش می خوانند» (۲).

۷- ابن شهر آشوب که مورد توجه شیعه و اهل سنت است. در کتاب «المنقب» نقل می کند: «در «المعارف» ابن قتیبه آمده است که محسن (فرزند فاطمه زهرا علیها السلام) سقط شد به جهت ضربه ای که قنفذ عدوی بر او وارد ساخت» (۳) ولی در چاپ موجود از کتاب «المعارف» از این خبر اثری نیست.

۸- مسلم در صحیح به سند خود از شقیق نقل می کند که گفت: به اسامه عرض کردم: آیا بر عثمان وارد نمی شوی تا با او صحبت نمایی؟ (یعنی او را نصیحت کرده تا از کارهای زشتش دست بردارد). اسامه گفت: آیا شما گمان می کنید که من با او صحبت نمی کنم مگر آن که به گوش شما برسانم؟ به خدا سوگند من با او صحبت کردم...

بار دیگر به او گفته شد: آیا پیش عثمان نمی روی تا با او صحبت کنی؟ اسامه گفت: من مکرر با او صحبت کرده و او را نصیحت نموده ام. من او را امر به معروف و نهی از منکر کرده ام ولی نمی خواهم از آنچه به او گفتم مطلع گردید، من حرف هایی به او زده ام که می خواهم بین من و او بماند...» (۴).

ص: ۵۴۲

۱- ۲۱۰۸. صحیح بخاری، کتاب الصلاه، ج ۱، ص ۵۴۱، ح ۴۴۷.

۲- ۲۱۰۹. الجمع بین الصحیحین، ج ۲، ص ۴۶۱، رقم ۱۷۹۴.

۳- ۲۱۱۰. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۴۰۷.

۴- ۲۱۱۱. صحیح مسلم، ج ۸، ص ۲۲۴.

همین حدیث را بخاری نیز در صحیح خود آورده، ولی از آنجا که در آن طعنی بر عثمان است اسم او را حذف کرده و به جای آن از کلمه «هذا» استفاده کرده است، تا خواننده متوجه نشود که نصیحت اسامه به عثمان بوده است. عبارت صحیح بخاری این چنین است: «به اسامه گفته شد: آیا با این شخص! صحبت نمی کنی؟ اسامه گفت: من با او صحبت کرده ام...» (۱).

بخاری همین حدیث را در بابی دیگر نقل کرده و به جای عثمان از کلمه فلان استفاده کرده است. او چنین نقل می کند: به اسامه گفته شد: چه خوب است که به نزد فلانی رفته و با او صحبت کنی؟ اسامه گفت: شما گمان می کنید که من با او صحبت نمی کنم مگر آنچه را که به شما می شنویم، من با او مخفیانه سخن می گویم...» (۲).

۱۰ - تضعیف مغرضانه فضایل اهل بیت علیهم السلام

البانی در کتاب «سلسله الاحادیث الصحیحه» بعد از تصحیح حدیث «ولایت» می گوید: «حقاً از امور عجیب این است که چگونه شیخ الاسلام ابن تیمیه جرأت بر انکار این حدیث و تکذیب آن در «منهاج السنه» نموده است، همان گونه که با حدیث پیشین چنین کرده است... و من وجهی برای تکذیب این حدیث از ناحیه او نمی بینم جز آن که او چون با شیعه دشمن بوده، در ردّ احادیثی که مؤید آنان است سرعت به خرج داده و مبالغه کرده است.» (۳).

او نیز در همان کتاب، صدر حدیث غدیر و ذیل آن را از راه های مختلف تصحیح کرده، و در آخر بحث می گوید: «انگیزه من در گسترش سخن در رابطه با حدیث غدیر و تبیین صحت آن این است که ملاحظه کردم شیخ الاسلام ابن تیمیه قسم اول این حدیث را تضعیف کرده و قسم دوم آن؛ یعنی «اللهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله» را به گمان خود دروغ پنداشته است، ولی این عمل

ص: ۵۴۳

۱- ۲۱۱۲. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۶۸۷.

۲- ۲۱۱۳. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۵۶۶.

۳- ۲۱۱۴. سلسله الاحادیث الصحیحه، حدیث ۲۲ و ۲۳.

- به نظر من - از مبالغه های اوست که از سرعتش در تضعیف احادیث نشأت گرفته قبل از آن که طرق آن را جمع کرده و در آن ها نظر کرده باشد» (۱).

حسن بن فرحان مالکی می نویسد: «برای عقیده تأثیر سوئی در جرح و تعدیل بوده است. و اگر اثری جز ظلم موجود به سبب عقیده نبود کافی در سوء نیت آنان بود. شما هر طایفه ای از مسلمانان را می یابی که در صدد توثیق رجالی است که هم عقیده او بوده و به مذهب او منسوب است و در مقابل رجال طوائف دیگر را تضعیف می کند گرچه از موثق ترین و صالح ترین و ضابط ترین مردم در نقل روایت باشند. و شاید از بارزترین آثار عقیده بر جرح و تعدیل نزد حنابله، تضعیف ثقات مخالفین و توثیق ضعفای موافقین است که از جمله آن ها تضعیف ثقات شیعه؛ علی الخصوص در آن روایاتی است که در فضایل علی علیه السلام نقل کرده اند...» (۲).

حاکم نیشابوری بعد از نقل حدیث «مدینه علم» می گوید: «این حدیثی است صحیح الاسناد. و ابوصلت ثقه و مأمون است؛ زیرا از ابوالعباس محمد بن یعقوب در تاریخ شنیدم که می گفت: از عباس بن محمد دوری شنیدم که می گفت: از یحیی بن معین درباره ابوصلت هروی سؤال کردم؟ او گفت: ثقه است. گفتم: آیا او نیست که از ابی معاویه حدیث «انا مدینه العلم» را نقل کرده است؟ گفت: محمد بن جعفر فیدی نیز آن را نقل کرده که ثقه و مأمون است» (۳).

از این جملات استفاده می شود که نقل احادیث فضایل اهل بیت علیهم السلام نزد اهل سنت جرم به حساب می آمده و سبب تضعیف راوی بوده است.

حاکم نیشابوری نیز نقل می کند که از ابونضر احمد بن سهل فقیه قبانی امام عصر خود در بخارا شنیدم که می گفت: از صالح بن محمد بن حبیب حافظ شنیدم؛ در حالی که درباره ابوصلت هروی سؤال شده بود و او می گفت: یحیی بن معین در حالی که ما

ص: ۵۴۴

۱- ۲۱۱۵. پیشین، حدیث ۱۷۵۰.

۲- ۲۱۱۶. حسن بن فرحان مالکی، قرائه فی کتب العقائد، ص ۱۳۲.

۳- ۲۱۱۷. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۲۶.

همراه او بودیم به ابوصلت وارد شد و بر او سلام کرد و چون بیرون آمد من او را دنبال کردم و به او گفتم: نظر تو درباره ابوصلت چیست؟ - خدا تو را رحمت کند - او گفت: ابوصلت صدوق است. به او گفتم: او حدیث «انا مدینه العلم» را روایت کرده است؟ او در جواب گفت: این حدیث را فیدی از ابی معاویه از اعمش روایت کرده همان طور که ابوصلت روایت کرده است. (۱)

۱۱ - جرح راویان به اتهام تشیع

البانی در کتاب «سلسله الاحادیث الضعیفه» برخی از روایات فضایل اهل بیت علیهم السلام و در رأس آن ها علی بن ابی طالب علیه السلام را به جهت وجود شیعه در سلسله سند آن ها رد می کند و این کاری است که برخی از علمای اهل سنت نیز کرده اند؛ در حالی که هرگز مجرّد تشیع راوی نمی تواند منشأ ضعف حدیث گردد. اینک به برخی از ارقام روایات اشاره می کنیم:

۱ - حدیث شماره «۴۷۸۲» به سبب وجود محمد بن عبیدالله بن ابی رافع در سند آن.

۲ - حدیث شماره «۴۸۸۵» به سبب وجود حسن بن حسین عرنی کوفی شیعی.

۳ - حدیث شماره «۴۸۸۶» به وجود حارث بن حصیره.

۴ - حدیث شماره «۴۸۸۹» به وجود زکریا بن یحیی کسائی.

۵ - حدیث شماره «۴۸۹۲» به وجود یحیی بن یعلی اسلمی، و به وجود عباد بن زیاد اسدی.

۶ - حدیث شماره «۴۹۰۱» به وجود زکریا بن یحیی کسائی.

۷ - حدیث شماره «۴۹۰۲» به وجود ابوحمزه ثمالی، و عباد بن زیاد اسدی.

۸ - حدیث شماره «۴۹۰۳» به وجود ابوهارون عبدی.

۹ - حدیث شماره «۴۹۰۴» به وجود حارث بن حصیره و عمرو بن ثابت.

ص: ۵۴۵

و دیگر احادیث. (۱)

با مراجعه به احادیثی که البانی از کتاب «المراجعات» تضعیف کرده پی می بریم که تضعیف بیشتر این روایات به جهت وجود برخی از افراد شیعی در اسناد آن ها است. در حالی که در جای خود به اثبات رسیده که مجرد وجود شیعی در سلسله اسناد، سبب ضعف روایت نمی شود؛ زیرا راوی حدیث در صورتی که مورد وثوق و اطمینان باشد و از کذب و اتهام پرهیز کند باید به روایاتش اخذ کرد؛ گرچه دارای مذهبی است که با مذهب دیگران مخالف است.

در بین روایان احادیث فضایل اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام کسانی وجود دارند که به اعتراف علمای رجال اهل سنت مورد اطمینان بوده و از دروغ و تهمت مبرا می باشند، لذا واجب است که روایات آن ها را مورد توجه قرار داده و به آن ها عمل نمود.

دکتر بستوی می گوید: «مدار و معیار در قبول راوی، عدالت و ضابط بودن است با قطع نظر از این که عقیده او چیست، مگر این که راوی از اسلام خارج شده باشد. و این مسلک بسیاری از علما در قدیم و جدید است...».

آن گاه از علی بن مدینی نقل می کند که می گفت: «اگر بخواهیم احادیث اهل کوفه را به جهت تشیع رها کنیم کتب حدیثی خراب خواهد شد. و لذا ذهبی در ترجمه ابان بن تغلب کوفی می گوید: «او گرچه شیعی است ولی شخصی راستگو می باشد، لذا ما احادیث او را اخذ می کنیم و بدعت ها و اعتقادات ناصحیحش را بر او واگذار می نمایم.» (۲)

به همین جهت است که ابن حجر عسقلانی در مقدمه شرح خود بر صحیح بخاری به نام «فتح الباری» که از مشهورترین شروح بر صحیح بخاری است، فصل نهم را درباره بررسی کسانی قرار داده که از رجال صحیح بخاری مورد طعن قرار گرفته اند.

ص: ۵۴۶

۱- ۲۱۱۹. سلسله الأحادیث الضعیفه، ج ۱۰.

۲- ۲۱۲۰. المهدی المنتظر فی ضوء الاحادیث الصحیحه، بستوی، ص ۳۷۱-۳۷۳.

و سپس از اعتراضات بر آنان یکی یکی جواب می دهد، تا این که در فصلی که تحت عنوان «تمییز اسباب طعن در این افراد» منعقد کرده، اسامی جماعتی از افراد را که به تشیع نسبت داده را ذکر می کند و سپس از آن ها دفاع می نماید که از جمله این افراد: اسماعیل بن ابان، عبدالرزاق بن همام صنعانی، عدی بن ثابت انصاری، ابونعیم فضل بن دکین، محمد بن فضیل بن غزوان و دیگر افراد است... (۱)

او در جایی دیگر می گوید: «اما تشیع؛ گذشت که گفتیم تشیع راوی در صورتی که در اخذ و ادا ثابت باشد، نمی تواند به حدیث او ضرر برساند...» (۲)

در همین راستا سید شرف الدین رحمه الله در کتاب شریف «المراجعات» به ترتیب (حروف الفبا) اسامی صد نفر از رجال شیعه که در سندهای حدیثی عامه وارد شده اند را نام برده است. (۳)

و نیز شیخ محمد جعفر طوسی در کتاب «رجال الشیعه فی اسانید السنه» قریب به دویست نفر از این گونه افراد را در کتاب خود آورده و ترجمه و احادیث آنان را نیز ذکر کرده است.

۱۲ - تناقض در تضعیفات البانی

با تأمل و دقت در جرح و تعدیل احادیث از ناحیه البانی پی خواهیم برد که ایشان از جمله افرادی است که در کار خود صدوق و درست کردار نبوده و احادیث را به میل و دلخواه خود جرح و تعدیل کرده است. و لذا هر گاه حدیثی با رأی و نظر او سازگار نبوده، به هر نحو ممکن آن را تضعیف نموده است؛ در حالی که در موارد دیگر حدیثی را که مضمون آن موافق با رأی و نظرش بوده با همان راوی که قبلاً او را تضعیف کرده در این روایت او را توثیق نموده و در نتیجه حدیث را تصحیح کرده است.

ص: ۵۴۷

۱- ۲۱۲۱. مقدمه فتح الباری، ص ۴۶۰.

۲- ۲۱۲۲. همان، ص ۳۹۸.

۳- ۲۱۲۳. المراجعات، مراجعه ۱۶.

این مطلبی است که برخی از علمای اهل سنت بعد از تحقیق فراوان به آن اعتراف کرده و برای اثبات این گونه تناقضات او، سه جلد کتاب تألیف نموده است.

حسن بن علی سقاف شافعی در کتاب «تناقضات الالبانی الواضحات» بابی را منعقد کرده و در مورد تضعیف احادیث فضایل اهل بیت علیهم السلام و در رأس آنان امام علی علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام از ناحیه او اثبات کرده که در تضعیف احادیث، تناقض گویی نموده است.^(۱)

او می گوید: «و از جمله اموری که دلالت بر ناصبی بودن او از جهت دیگر دارد این است که احادیث صحیح السنندی را در فضایل سید ما علی علیه السلام تضعیف کرده، بلکه بعضی از آن ها را حکم به بطلان نموده است».^(۲)

آن گاه سقاف برای اثبات مدّعی خود نمونه هایی را از این قبیل تناقضات البانی در باب فضایل اهل بیت علیهم السلام آورده و به آن استشهاد می کند؛ از باب نمونه:

البانی در کتاب «سلسله الاحادیث الضعیفه» حدیثی از بریده نقل می کند که گفت: «كان احقّ النساء الى رسول الله صلى الله عليه وآله فاطمه، و من الرجال علي»؛ «محبوب ترین زنان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه و از مردان علی بود.» آن گاه حکم به بطلان آن نموده و می گوید: «ترمذی و حاکم آن را از طریق جعفر بن زیاد احمر از عبدالله بن عطاء از عبدالله بن بریده از پدرش چنین نقل کرده، و ترمذی آن را حدیث حسن غریب و حاکم و ذهبی آن را صحیح الاسناد معرفی کرده است.

آن گاه البانی در صدد تضعیف حدیث برآمده و عبدالله بن عطاء و راوی از او جعفر بن زیاد احمر را تضعیف می کند، در عین حال که از ذهبی اعتراف به ثقه بودن او را نقل کرده و از حافظ ابن حجر تعبیری به عنوان «صدوق یتشیع» را آورده است. سپس می گوید: انسان به حدیث چنین شخصی اطمینان ندارد؛ خصوصاً که در فضیلت علی - رضی الله عنه - وارد شده است؛ زیرا به طور معمول شیعه در مورد او غلو کرده

ص: ۵۴۸

۱- ۲۱۲۴. تناقضات الالبانی الواضحات، حسن بن علی سقاف شافعی.

۲- ۲۱۲۵. تناقضات الالبانی، ج ۲، ص ۲۴۴.

و حدیث بسیاری در مناقب او نقل کرده اند که هرگز ثابت نشده است. و من بر این حدیث حکم به بطلان از حیث معنا نمودم؛ زیرا مخالف آن چیزی است که از پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد محبوب ترین زنان و مردان ذکر کرده است.

آن گاه حسن بن علی سقاف در صدد تصحیح این حدیث و اثبات تناقض گویی البانی برآمده، می گوید: «امّیا گفتار و تضعیف او درباره عبدالله بن عطاء... جوابش آن است که عبدالله بن عطاء از رجال مسلم در «صحیح» و چهار کتاب دیگر از کتب اربعه به حساب می آید و یحیی بن معین و ترمذی در «سنن» و ابن حبان در «الثقات» او را توثیق کرده و ذهبی در «الکاشف» او را «صدوق» معرفی کرده است. آن گاه می گوید: و از عجایب تناقضات البانی در این مورد این است که در موردی دیگر حدیثی را که در سند آن عبدالله بن عطاء از عبدالله بن بریده از پدرش قرار داشته، تصحیح کرده است. (۱)

و امّیا گفتار و جرح او درباره جعفر بن زیاد احمر را سقاف این گونه پاسخ می دهد: «این حرفی باطل و کلامی متهافت و متناقض است؛ زیرا:

اولاً: البانی در کتاب «ارواء غلیله» او را توثیق نموده است. (۲)

ثانیاً: تعداد بسیاری از رجالین و محدّثین اهل سنت او را توثیق کرده اند، که از آن جمله، احمد او را صالح الحدیث و ابن معین و یعقوب بن سفیان فسوی و عجلی و ابوزرعه و ابوداود او را صدوق، و ازدی حدیثش را مستقیم و عثمان بن ابی شیبه او را صدوق و ثقه معرفی نموده است. (۳)

و نیز از تناقضات آشکار البانی این که در مورد حدیث فوق می گوید: «مثل این شخص؛ یعنی جعفر بن زیاد الأحمر قلب انسان به حدیث او اطمینان ندارد؛ زیرا او از شیعیان به حساب می آید، گرچه صدوق است».

این در حالی است که در جایی دیگر تصریح دارد که تشیع شخص صدوق، هیچ گونه ضرری به روایت او نمی رساند.

ص: ۵۴۹

۱- ۲۱۲۶. صحیح سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۴۸، رقم ۱۹۳۹، ناصرالدین البانی.

۲- ۲۱۲۷. ارواء غلیله، ج ۷، ص ۲۷۰.

۳- ۲۱۲۸. ر.ک: تهذیب التهذیب؛ تهذیب الکمال.

او در ذیل حدیث (۱) از کتاب «سلسله الاحادیث الصحیحه» در ترجمه اجلح بن عبداللّه کنندی می گوید: «در باره او اختلاف شده است. ولی ابن حجر در «التقریب» او را «صدوق شیعی» معرفی کرده است. و اگر کسی اشکال کند که راوی این شاهد شیعی است و همچنین در سند مشهود له شیعی دیگر، یعنی جعفر بن سلیمان است، آیا این طعن، در حدیث و عیب در آن به حساب نمی آید؟! در جواب می گوئیم: هرگز؛ زیرا اعتبار در روایت حدیث تنها به صدق و حفظ است، و اما مذهب، آن بین او است و بین پروردگارش، و خدا حسابرس از اوست. و به همین جهت است که مشاهده می کنیم صاحب «صحیح بخاری و مسلم» و غیر از این دو از بسیاری افراد ثقه که مخالف در مذهب خودشانند همچون خوارج و شیعه و دیگران روایت نقل کرده اند. و نمونه اش همین حدیثی است که مورد بحث ما است...» (۲).

آن گاه سقّاف می گوید: «و اما قول البانی که می گوید: من بر این حدیث حکم به بطلان از حیث معنا می کنم؛ زیرا مخالف آن چیزی است که از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره محبوب ترین زنان و مردان نزد او رسیده است! این ادعا دلالت بر بی اطلاعی او در علم اصول و عدم معرفت او به جمع بین احادیث صحیحه دارد...» (۳).

و این در حالی است که ترمذی به سند خود از جمیع بن عمیر تیمی نقل کرده که من با عمّه و بنا بر نقلی با مادرم وارد بر عایشه شدیم. مادرم یا عمه ام از او سؤال کرد: «ای الناس أحبّ الی رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله؟ قالت: فاطمه. فقیل: من الرجال؟ قالت: زوجها» (۴) «کدامین مردم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله محبوب تر است؟ عایشه گفت: فاطمه. سؤال شد: از مردان؟ گفت: همسرش.»

ترمذی بعد از نقل این حدیث آن را حسن دانسته و حاکم نیشابوری آن را «صحیح الاسناد» معرفی کرده است.

این، نمونه ای از تناقضات البانی در تضعیف احادیث بود.

ص: ۵۵۰

۱- ۲۲۲۳. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۳، ح ۱۱۶.

۲- ۲۱۲۹. سلسله الاحادیث الصحیحه، ج ۵، ص ۲۶۲.

۳- ۲۱۳۰. تناقضات الألبانی الواضحات، ج ۲، ص ۲۴۸ و ۲۴۹.

۴- ۲۱۳۱. سنن ترمذی، ج ۲، ص ۳۲۰؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۴.

۱۳ - جرح راویان به اتهام رفض

۱۳ - جرح راویان به اتهام رفض

البانی در ردیه خود بر احادیث فضایل «المراجعات» برخی دیگر از روایات را به اتهام این که افراد رافضی در سلسله اسناد آن ها است رد کرده و تضعیف می کند؛ در حالی که مجرد «رفض» و «رافضی» بودن نمی تواند منشأ تضعیف روایت گردد. اینک به ارقام برخی از روایات اشاره می کنیم:

۱ - حدیث شماره «۴۸۸۲» به سبب وجود عمرو بن ثابت در سند آن.

۲ - حدیث شماره «۴۸۹۶» به وجود معلی بن عبدالرحمن.

۳ - حدیث شماره «۴۹۰۲» به وجود ابوحمزه ثمالی.

۴ - حدیث شماره «۴۹۱۵» به وجود زیاد بن منذر.

۵ - حدیث شماره «۴۹۲۵» به وجود ابوالجارود زیاد بن منذر.

و ده ها سند دیگر که به جهت وجود افرادی با اتهام به «رفض» و رافضی بودن، احادیث آنان را تضعیف کرده است. در حالی که مجرد این عنوان نیز نمی تواند سبب جرح و قدح راوی، در نتیجه تضعیف روایت گردد؛ زیرا بسیاری از این گونه اسناد روایات اهل سنت در صحاح و غیر صحاح قرار گرفته اند و در عین حال مورد توثیق رجال اهل سنت نیز می باشند.

نقل حدیث از روافض

نقل حدیث از روافض

با مراجعه به مصادر حدیثی اهل سنت پی می بریم که اهل سنت احادیثی را در صحاح سته نقل کرده اند که در سلسله سند آن ها کسانی وجود دارند که نه تنها در کتب رجال، آن ها را شیعه معرفی کرده اند بلکه برای آن ها صفاتی؛ از قبیل: «رفض» و «رافضی» و دشمن ابوبکر و عمر و دشنام دهنده به آن دو را ذکر کرده اند، و در عین حال آن ها را توثیق نیز نموده اند. اینک به اسامی برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - اسماعیل بن موسی فزاری (۲۴۵ ه.ق)

ابن حجر می گوید: «به او نسبت رفض داده شده است».(۱)

ذهبی می گوید: «او از شیعیان کوفه به حساب می آید».(۲)

- ١- ٢١٣٢. تقریب التهذیب، ج ١، ص ٧٥، رقم ٥٦١.
- ٢- ٢١٣٣. سیر اعلام النبلاء، ج ١١، ص ١٧٦، رقم ٧٧.

ابن عدی می گوید: «به جهت غلو در تشیع بر او انکار شده است» (۱) در عین حال ابوداوود و ابن ماجه از او روایت نقل کرده اند. (۲)

۲ - بُکیر بن عبدالله طائی معروف به «ضخم» (۲۱۳۶)

ابن حجر او را مقبول دانسته (۳) و او را به رفض و رافضی بودن نسبت داده است. (۴) در عین حال روایاتش در صحیح مسلم (۵) و سنن ابن ماجه (۶) آمده است.

۳ - تلید بن سلیمان محاربی (۱۹۰ ه.ق)

ابوداوود او را رافضی خبیث و مرد بد معرفی کرده که ابوبکر و عمر را دشنام می داده است، (۷) ولی در عین حال ترمذی از او در صحیحش روایت نقل کرده است. (۸) عجلی نیز از او نفی بآس کرده است. (۹)

۴ - ثویر بن ابی فاخته

عجلی از او نفی بآس کرده است. (۱۰) از یونس بن ابواسحاق سؤال شد که چرا از ثویر روایت نقل نمی کنی؟ او در جواب گفت: ثویر رافضی است. (۱۱) ولی در عین حال ترمذی از او روایت نقل کرده است. (۱۲)

۵ - جابر بن یزید جعفی (۱۲۸ ه.ق)

سفیان گفته است: «من در حدیث باورع تر از جابر بن جعفی ندیدم». (۱۳)

ذهبی او را از بزرگان علمای شیعه به حساب آورده، (۱۴) و ابن حجر او را رافضی معرفی کرده است. (۱۵)

ص: ۵۵۲

۱- ۲۱۳۴. الکامل، ج ۱، ص ۳۱۹.

۲- ۲۱۳۵. سنن ابی داوود، ج ۴، ص ۱۶۵، ح ۴۴۸۶.

۳- ۲۱۳۷. تهذیب الکمال ج ۴ ص ۲۴۶ رقم ۷۶۶.

۴- ۲۱۳۸. تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۱۰۸.

۵- ۲۱۳۹. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۵۲۹، کتاب صلاه المسافرين و قصرها.

۶- ۲۱۴۰. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۷۰، کتاب الطهاره باب وضوء النوم.

- ٧- ٢١٤١. تهذيب الكمال، ج ٤، ص ٣٢٢.
- ٨- ٢١٤٢. سنن ترمذى، ج ٥، ص ٤١٦، كتاب المناقب، ح ٣٦٨٠.
- ٩- ٢١٤٣. تاريخ الثقات، ص ٨٨ رقم ١٧٦.
- ١٠- ٢١٤٤. همان، ص ٩١، رقم ١٩١.
- ١١- ٢١٤٥. تهذيب الكمال، ج ٤، ص ٤٣٠.
- ١٢- ٢١٤٦. سنن ترمذى، ج ٣، ص ٣٠٠، كتاب الجنائز، ح ٩٦٩.
- ١٣- ٢١٤٧. ميزان الاعتدال، ج ١، ص ٣٨٢.
- ١٤- ٢١٤٨. الكاشف، ج ١، رقم ٧٤٨.
- ١٥- ٢١٤٩. تهذيب الكمال، ج ٤، ص ٤٦٨، رقم ٨٧٩.

ولی در عین حال روایاتش در سنن ابوداؤد(۱) و سنن ابن ماجه(۲) و سنن ترمذی(۳) وارد شده است.

۶ - جَمِيعِ بْنِ عَمِير

ابوحاتم او را راستگو و صالح الحدیث دانسته است.(۴) و ابن حیان او را رافضی معرفی کرده است.(۵) ولی در عین حال روایاتش در سنن ابوداؤد،(۶) و سنن ابن ماجه،(۷) و سنن نسائی(۸) و سنن ترمذی(۹) وارد شده است.

۷ - حَارِثُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ هَمْدَانِي (۶۵ ه.ق)

ذهبی در ترجمه او می گوید: «علامه، امام ابوزهیر، حارث بن عبدالله بن کعب بن اسد همدانی کوفی، از اصحاب علی علیه السلام و ابن مسعود؛ او فقهی دارای علم بسیار بود و از ظرفیت های علم به حساب آمده و از شیعیان صدر اول به حساب می آمد».(۱۰) ابن حبان او را غلو کننده در تشیع معرفی کرده،(۱۱) و ابن حجر گفته: به او نسبت تشیع داده شده است.(۱۲) در عین حال ابوداؤد در سنن(۱۳) و ترمذی در صحیح،(۱۴) و ابن ماجه در سنن،(۱۵) و نسائی در سنن،(۱۶) از او روایت نقل کرده است.

۸ - حَمْرَانَ بْنِ أَعِين

ابن حبان او را در جمله ثقات بر شمرده است.(۱۷) و ابن حجر او را به رفض و رافضی بودن نسبت داده است.(۱۸)

ولی در عین حال روایتش در سنن ابن ماجه وارد شده است.(۱۹)

ص: ۵۵۳

-
- ۱- ۲۱۵۰. سنن ابوداؤد، ج ۱، ص ۲۷۲، ح ۱۰۳۶.
 - ۲- ۲۱۵۱. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۸۱، ح ۱۲۰۸.
 - ۳- ۲۱۵۲. سنن ترمذی، ج ۲، ص ۲۰۰.
 - ۴- ۲۱۵۳. الجرح و التعديل، ج ۲، ص ۵۳۲، رقم ۲۲۰۸.
 - ۵- ۲۱۵۴. المجروحین، ج ۱، ص ۲۱۸.
 - ۶- ۲۱۵۵. سنن ابوداؤد، ج ۱، ص ۶۳، ح ۵۷۳.
 - ۷- ۲۱۵۶. سنن ابن ماجه.
 - ۸- ۲۱۵۷. سنن نسائی، ج ۱، ص ۱۸۹، کتاب الحيض.
 - ۹- ۲۱۵۸. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۶، ح ۳۷۲۰.

- ١٠- ٢١٥٩. سير اعلام النبلاء، ج ٤، ص ١٥٢، رقم ٥٤.
- ١١- ٢١٦٠. ميزان الاعتدال، ج ١، ص ٤٣٦، رقم ١٦٢٧.
- ١٢- ٢١٦١. تقريب التهذيب، ج ١، ص ١٤١، رقم ٤٠.
- ١٣- ٢١٦٢. سنن ابى داوود، ج ١، ص ٢٣٩، ح ٩٠٨.
- ١٤- ٢١٦٣. سنن ترمذى، ج ٥، ص ١٧٢، رقم ٢٩٠٦.
- ١٥- ٢١٦٤. سنن ابن ماجه، ج ١، ص ١٣٩، ح ٣٩٦.
- ١٦- ٢١٦٥. سنن نسائى، ج ٨، ص ١٤٧.
- ١٧- ٢١٦٦. كتاب الثقات، ج ٤، ص ١٧٩.
- ١٨- ٢١٦٧. تقريب التهذيب، ج ١، ص ١٩٨، رقم ٥٦٠.
- ١٩- ٢١٦٨. سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٤٩، ح ١٥٣٦.

۹ - زیاد بن مندر (۵۰ ه.ق)

ابن حبان او را در جمله ثقات (۱) و ابن عدی او را از جمله غالیان کوفه به حساب آورده است. (۲) و ابن حجر او را رافضی معرفی کرده است. (۳) ولی مع ذلک ترمذی از او روایت نقل کرده است. (۴)

۱۰ - سعد بن طریف کوفی

عبدالرحمن بن حکم بن بشیر بن سلمان او را غالی در تشیع، (۵) و فلاس او را مفرط در تشیع، (۶) و عمرو بن علی او را غرق در تشیع، (۷) و ابن حجر او را رافضی معرفی کرده است. (۸) ولی در عین حال روایاتش در سنن ترمذی (۹) و سنن ابن ماجه (۱۰) وارد شده است.

۱۱ - سلیمان بن قزم نحوی

احمد بن حنبل او را ثقه دانسته، (۱۱) ولی ابن حبان او را رافضی که در رفض، غالی بوده معرفی کرده است. (۱۲) ولی در عین حال روایاتش در صحیح بخاری (۱۳) و صحیح مسلم، (۱۴) و سنن ابوداود، (۱۵) و سنن ترمذی (۱۶) وارد شده است.

۱۲ - عباد بن یعقوب اسدی رواجی کوفی (۲۵۰ ه.ق)

ابوحاتم او را ثقه و دارقطنی و ابن حجر و ذهبی او را صدوق دانسته اند. (۱۷) و در

ص: ۵۵۴

-
- ۱- ۲۱۶۹. الثقات، ج ۶، ص ۳۲۶.
 - ۲- ۲۱۷۰. الکامل، ج ۳، ص ۱۰۴۸.
 - ۳- ۲۱۷۱. تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۲۷۰.
 - ۴- ۲۱۷۲. سنن ترمذی، ج ۴، ص ۶۳۳، ح ۲۴۴۹.
 - ۵- ۲۱۷۳. الضعفاء الکبیر، ج ۲، ص ۱۲۰، رقم ۵۹۸.
 - ۶- ۲۱۷۴. میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۱۲۳، رقم ۳۱۱۸.
 - ۷- ۲۱۷۵. الکامل، ج ۳، ص ۱۱۸۶.
 - ۸- ۲۱۷۶. تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۲۸۷، رقم ۸۸.

- ٩-٢١٧٧. سنن ترمذى، ج ٣، ص ١٦٤، ح ٨٠١.
- ١٠-٢١٧٨. سنن ابن ماجه، ج ٢، ص ١١٥٢، ح ٣٤٨٢.
- ١١-٢١٧٩. تهذيب الكمال ج ١٢ ص ٥٢.
- ١٢-٢١٨٠. كتاب المجروحين، ص ٣٣٢.
- ١٣-٢١٨١. صحيح بخارى، ج ٧، ص ١١٢، باب علامه حبّ الله عزّوجلّ.
- ١٤-٢١٨٢. صحيح مسلم، ج ٤، ص ٢٠٣٤، ح ١٦٥.
- ١٥-٢١٨٣. سنن ابى داوود، ج ٢، ص ١٢٧، ح ١٦٧١.
- ١٦-٢١٨٤. سنن ترمذى، ج ١، ص ١٠، ح ٤.
- ١٧-٢١٨٥. الجرح و التعديل، ج ٦، ص ٨٨، رقم ٤٤٧؛ ميزان الاعتدال، ج ٢، ص ٣٨٠؛ تقريب التهذيب، ج ١، ص ٣٩٤، رقم ١١٨.

عین حال او را ابن حجر رافضی و ذهبی از غلات شیعه و رؤوس بدعت ها برشمرده اند. (۱)

روایات او در صحیح بخاری، (۲) و سنن ترمذی، (۳) و سنن ابن ماجه (۴) وارد شده است.

۱۳ - عبدالله بن عبدالقدوس رازی

ابن حجر او را صدوق معرفی کرده است. (۵) و در عین حال ابو عبید آجری و ابن حجر او را به رفض و رافضی بودن نسبت داده، (۶) و ذهبی او را کوفی رافضی معرفی کرده است. (۷) روایات او در صحیح بخاری (۸) و صحیح ترمذی (۹) آمده است.

۱۴ - عبدالله بن صالح هروی (۲۳۳ ه.ق)

یحیی بن معین او را ثقه و صدوق معرفی کرده است. (۱۰) ولی در عین حال دارقطنی او را به رافضی خبیث توصیف نموده است. (۱۱) روایت او در سنن ابن ماجه وارد شده است. (۱۲)

۱۵ - عبدالملک بن اعین کوفی

ابوحاتم جایگاه او را صدق و صالح الحدیث و کسی که حدیثش نوشته می شود، معرفی کرده است. (۱۳) و ابن حبان او را از جمله ثقات برشمرده است. (۱۴) عقیلی او را شیعی رافضی می داند. (۱۵) و در عین حال روایاتش در صحیح بخاری، (۱۶) و صحیح مسلم، (۱۷) و سنن ترمذی، (۱۸) و سنن نسائی (۱۹) وارد شده است.

ص: ۵۵۵

۱- ۲۱۸۶. تقریب التهذیب، رقم ۱۱۸؛ میزان الاعتدال، رقم ۴۱۴۹.

۲- ۲۱۸۷. صحیح بخاری، ج ۸، ص ۲۱۲، کتاب التوحید.

۳- ۲۱۸۸. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۵۹۳، ح ۳۶۲۶.

۴- ۲۱۸۹. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۷۱، ح ۱۴۶۸.

۵- ۲۱۹۰. تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۴۳۰، رقم ۴۴۳.

۶- ۲۱۹۱. تهذیب الکمال، ج ۱۵، ص ۲۴۴؛ تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۴۵۷، رقم ۴۴۳۱.

۷- ۲۱۹۲. میزان الاعتدال، ترجمه ابن عبدالقدوس.

۸- ۲۱۹۳. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۰۸، باب ما ینهی من سب الاموات.

۹- ۲۱۹۴. سنن ترمذی، ج ۴، ص ۴۹۵، ح ۲۲۱۲.

۱۰- ۲۱۹۵. تهذیب الکمال، ج ۱۸، ص ۷۷.

- ١١- ٢١٩٦. ميزان الاعتدال، ج ٢، ص ٦١٦، رقم ٥٠٥١.
- ١٢- ٢١٩٧. سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٢٥.
- ١٣- ٢١٩٨. الجرح و التعديل، ج ٥، ص ٣٤٣، رقم ١٦١٩.
- ١٤- ٢١٩٩. كتاب الثقات، ج ٧، ص ٩٤.
- ١٥- ٢٢٠٠. الضعفاء الكبير، ج ٣، ص ٣٤، رقم ٩٨٩.
- ١٦- ٢٢٠١. صحيح بخارى، ج ٨، ص ١٨٥، كتاب التوحيد.
- ١٧- ٢٢٠٢. صحيح مسلم، ج ١، ص ١٢٣، ح ٢٢٢.
- ١٨- ٢٢٠٣. سنن ترمذى، ج ٥، ص ٢٣٢، ح ٣٠١٢.
- ١٩- ٢٢٠٤. سنن نسائى، ج ٣، ص ٧٠، باب التهليل بعد التسليم.

۱۶ - عبدالله بن موسی (۱۲۰-۲۱۳ ه.ق)

ابن سعد او را ثقه، صدوق، کثیرالحديث، حسن الهیئه معرفی نموده است. (۱)

ابن اثیر او را صحیح و از مشایخ بخاری در صحیح دانسته است. (۲) ابن منده نقل کرده که احمد بن حنبل مردم را به او دعوت می نمود؛ در حالی که او معروف به رفض بود. (۳) در عین حال روایات او در صحیح بخاری، (۴) و صحیح مسلم، (۵) و سنن ابوداود، (۶) و سنن ابن ماجه، (۷) و سنن نسائی (۸) آمده است.

۱۷ - عثمان بن عمیر بجلي کوفی

ابن عدی می گوید: «او دارای مذهبی پست و در تشیع غالی است، و به رجعت ایمان دارد و افراد ثقه از او روایت کرده اند». (۹) در عین حال روایاتش در سنن ابوداود، (۱۰) و سنن ترمذی، (۱۱) و سنن ابن ماجه (۱۲) وارد شده است.

۱۸ - علی بن زید تیمی بصری (۱۲۹ ه.ق)

يعقوب بن شيبه او را ثقه و صالح الحديث معرفی کرده است. (۱۳) و یزید بن زریع او را رافضی توصیف کرده است. (۱۴) و ابن عدی او را غالی در تشیع می داند. (۱۵) و در عین حال روایاتش در صحیح مسلم، (۱۶) و سنن ابوداود، (۱۷) و سنن ترمذی، (۱۸) و سنن ابن ماجه (۱۹) وارد شده است.

ص: ۵۵۶

- ۱- ۲۲۰۵. الطبقات الكبرى، ج ۶، ص ۴۰۰.
- ۲- ۲۲۰۶. الكامل فی التاريخ، ج ۶، ص ۴۱۱.
- ۳- ۲۲۰۷. سير اعلام النبلاء، ج ۹، ص ۵۵۷، رقم ۲۱۵.
- ۴- ۲۲۰۸. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۸۱، کتاب الايمان.
- ۵- ۲۲۰۹. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۴۴، ح ۱۷.
- ۶- ۲۲۱۰. سنن ابی داود، ج ۱، ص ۱۲۳، ح ۴۵۲.
- ۷- ۲۲۱۱. سنن ابن ماجه، ص ۲۷، ح ۷۰.
- ۸- ۲۲۱۲. سنن ترمذی، ج ۳، ص ۱۱۸، ح ۷۴۲.
- ۹- ۲۲۱۳. الكامل، ج ۵، ص ۱۸۱۶ و ۱۸۱۴.
- ۱۰- ۲۲۱۴. سنن ابی داود، ج ۱، ص ۸۰، ح ۲۹۷.
- ۱۱- ۲۲۱۵. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۶۹، ح ۳۸۰۱.
- ۱۲- ۲۲۱۶. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۵، ح ۱۵۶.

- ١٣-٢٢١٧. تهذيب الكمال، ج ٢٠، ص ٤٣٨.
- ١٤-٢٢١٨. الكامل، ج ٥، ص ١٨٤٠.
- ١٥-٢٢١٩. همان، ص ١٨٤٥.
- ١٦-٢٢٢٠. صحيح مسلم، ج ٣، ص ١٤١٥، ح ١٧٨٩.
- ١٧-٢٢٢١. سنن ابي داوود، ج ٢، ص ٢٤٥، ح ٢١٤٥.
- ١٨-٢٢٢٢. سنن ترمذی، ج ٥، ص ٤٦، كتاب العلم، باب ١٦.
- ١٩-٢٢٢٣. سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٤٣، ح ١١٦.

۱۹ - عمار بن زریق کوفی (۱۹۵ ه.ق)

ذهبی او را ثقه معرفی کرده، (۱) و ابن حبان او را در جمله ثقات آورده است. (۲)

سلیمان او را رافضی می‌داند. (۳) و در عین حال روایاتش در صحیح مسلم، (۴) و سنن ابوداؤد، (۵) و سنن نسائی، (۶) و سنن ابن ماجه (۷) وارد شده است.

۲۰ - عمرو بن ثابت بکری (۱۷۲ ه.ق)

ابن حجر و ابوداؤد او را به رفض و رافضی بودن نسبت داده اند. (۸) و در عین حال روایاتش در سنن ترمذی، (۹) و سنن ابی داؤد، (۱۰) وارد شده است.

۲۱ - عمرو بن حماد قناد (۲۲۲ ه.ق)

ابوحاتم او را صدوق، و محمد بن عبدالله حضرمی او را ثقه معرفی کرده است. (۱۱)

آجری می‌گوید: از ابوداؤد درباره عمرو بن حماد بن طلحه سؤال کردم؟ گفت: او از رافضه است. (۱۲) ابن حجر او را به رفض و رافضی بودن نسبت داده، (۱۳) و ذهبی او را رافضی صدوق معرفی کرده است. (۱۴) در عین حال روایاتش در صحیح مسلم، (۱۵) و سنن ابوداؤد (۱۶) وارد شده است.

۲۲ - عمرو بن عبدالله بن عبید کوفی (۱۲۷ ه.ق)

یحیی بن معین و احمد بن حنبل و ابوحاتم و عجللی او را ثقه معرفی کرده اند که از سی و هشت نفر از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شنیده است. (۱۷) ابن قتیبه و شهرستانی او

ص: ۵۵۷

۱- ۲۲۲۴. میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۱۶۴، رقم ۵۹۸۶.

۲- ۲۲۲۵. کتاب الثقات، ج ۷، ص ۲۸۶.

۳- ۲۲۲۶. میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۱۶۴.

۴- ۲۲۲۷. صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۱۷۸، ح ۹۸، کتاب الیوع.

۵- ۲۲۲۸. سنن ابی داؤد، ج ۴، ص ۳۱۲، ح ۵۰۵۲.

۶- ۲۲۲۹. سنن نسائی، ج ۱، ص ۸۶، کتاب الطهاره.

- ٧- ٢٢٣٠. سنن ابن ماجه، ج ٢، ص ١٠٢٠، ح ٣٠٦٨.
- ٨- ٢٢٣١. تقريب التهذيب، ج ٢، ص ٦٦؛ سنن ابي داوود، ج ١، ص ٧٧.
- ٩- ٢٢٣٢. سنن ترمذى، ج ٥، ص ٧٤٠، كتاب العلل.
- ١٠- ٢٢٣٣. سنن ابي داوود، ج ١، ص ٧٧.
- ١١- ٢٢٣٤. تهذيب الكمال، ج ٢١، ص ٥٩٣ و٥٩٤.
- ١٢- ٢٢٣٥. همان.
- ١٣- ٢٢٣٦. تقريب التهذيب، ج ٢، ص ٦٨، رقم ٥٦٥.
- ١٤- ٢٢٣٧. همان.
- ١٥- ٢٢٣٨. صحيح مسلم، ج ٤، ص ١٨١٤، ح ٢٣٢٩.
- ١٦- ٢٢٣٩. سنن ابي داوود.
- ١٧- ٢٢٤٠. تهذيب الكمال، ج ٢٢، ص ١١٠؛ تاريخ الثقات، ص ٣٦٦، رقم ١٢٧٢؛ سير اعلام النبلاء، ج ٥، ص ٣٩٩؛ الجرح و التعديل، ج ٦، ص ٢٤٣.

را از رجال شیعه امامیه به حساب آورده اند. (۱) در عین حال روایاتش در صحیح بخاری، (۲) و صحیح مسلم، (۳) و سنن ابوداؤد، (۴) و سنن نسائی، (۵) و سنن ترمذی، (۶) و سنن ابن ماجه، (۷) وارد شده است.

۲۳ - غالب بن هذیل کوفی

ذهبی او را صدوق معرفی کرده است. (۸) و در عین حال ابن حجر و برخی دیگر او را رافضی و منسوب به رفض دانسته اند. (۹) روایات او در سنن نسائی وارد شده است. (۱۰)

۲۴ - محمد بن راشد خزاعی (۱۶۰ ه. ق.)

نسائی او را ثقه، (۱۱) و ابوحاتم او را صدوق و حسن الحدیث (۱۲) دانسته اند. بخاری از عبدالرزاق نقل کرده که گفت: کسی را در حدیث باورع تراز او ندیدم. (۱۳) محمد بن راشد او را رافضی معرفی کرده است. (۱۴) در عین حال روایاتش در سنن ابی داؤد، (۱۵) و سنن ابن ماجه، (۱۶) و سنن نسائی، (۱۷) و سنن ترمذی (۱۸) وارد شده است.

۲۵ - موسی بن قیس حضری

ابن حجر او را صدوق (۱۹) و یحیی بن معین او را ثقه (۲۰) معرفی کرده اند. عقیلی او را

ص: ۵۵۸

-
- ۱- ۲۲۴۱. المعارف، ص ۶۲۴؛ الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۷۰.
 - ۲- ۲۲۴۲. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۰۴، کتاب الصلاه، باب التوجه نحو القبله حیث کان.
 - ۳- ۲۲۴۳. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۲۰۰، ح ۳۷۶.
 - ۴- ۲۲۴۴. سنن ابی داؤد، ج ۳، ص ۲۵، ح ۲۵۵۹.
 - ۵- ۲۲۴۵. سنن نسائی، ج ۸، ص ۲۷۹، کتاب الاستعاذه، باب الاستعاذه من حرّ النار.
 - ۶- ۲۲۴۶. سنن ترمذی، ج ۴، ص ۶۹۹، ح ۲۵۷۲.
 - ۷- ۲۲۴۷. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۴، ح ۱۱۹.
 - ۸- ۲۲۴۸. الکاشف، ج ۲، ص ۳۶۰، رقم ۴۴۶۹.
 - ۹- ۲۲۴۹. تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۱۰۴، رقم ۷؛ الضعفاء الکبیر، ج ۳، ص ۴۳۳، رقم ۱۴۷۶.
 - ۱۰- ۲۲۵۰. سنن نسائی، ج ۷، ص ۲۸۳.
 - ۱۱- ۲۲۵۱. تهذیب الکمال، ج ۲۵، ص ۱۹۰.
 - ۱۲- ۲۲۵۲. الجرح و التعذیل، ج ۷، ص ۲۵۳، رقم ۱۳۸۵.

- ١٣-٢٢٥٣. التاريخ الكبير، ج ١، ص ٨١ رقم ٢١٢.
- ١٤-٢٢٥٤. ميزان الاعتدال، ج ٣، ص ٥٤٣، رقم ٧٥٠٨.
- ١٥-٢٢٥٥. سنن ابي داوود، ج ٢٥، ص ١٨٧ و١٨٨، رقم ٥٢٠٨.
- ١٦-٢٢٥٦. سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٣١٠، ح ٩٦٦.
- ١٧-٢٢٥٧. سنن نسائي، ج ٨، ص ٤٢.
- ١٨-٢٢٥٨. سنن ترمذي، ج ٤، ص ١١، ح ١٣٨٧.
- ١٩-٢٢٥٩. تقريب التهذيب، ج ٢، ص ٢٨٧، رقم ١٤٩٨.
- ٢٠-٢٢٦٠. همان.

از غالیان در رفض دانسته است. (۱) در عین حال ابوداود در سنن از او روایت نقل کرده است. (۲)

۲۶ - میناء بن ابی میناء قرشی

ابن حبان او را از ثقات دانسته است. (۳) در عین حال ابن حجر می گوید: او به رفض و رافضی بودن نسبت داده شده است. (۴) ترمذی در صحیحش از او روایت نقل کرده است. (۵)

۲۷ - ناصح بن عبدالله کوفی

حسن بن صالح او را خوب مردی معرفی کرده، (۶) و ذهبی او را از عبادت کنندگان برشمرده است. (۷) عقیلی او را رافضی می داند. (۸) در عین حال حدیثش در صحیح ترمذی آمده است. (۹)

۲۸ - نفع بن حارث کوفی

ابن حبان او را از جمله ثقات برشمرده است. (۱۰) و ابن عدی او را از جمله غالیان در کوفه می داند. (۱۱) و عقیلی او را غالی در رفض می داند. در عین حال روایاتش در سنن ترمذی، (۱۲) و سنن ابن ماجه (۱۳) آمده است.

۲۹ - هارون بن سعد عجلی

ابن حجر او را صدوق معرفی کرده است. (۱۴) عقیلی او را رافضی و غالی در رفض می داند. (۱۵) در عین حال مسلم در صحیح خود از او روایت نقل کرده است. (۱۶)

ص: ۵۵۹

۱- ۲۲۶۱. پیشین.

۲- ۲۲۶۲. سنن ابی داوود، ج ۱، ص ۲۶۲، ح ۹۹۷.

۳- ۲۲۶۳. کتاب الثقات، ج ۵، ص ۴۵۵.

۴- ۲۲۶۴. تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۲۹۳، رقم ۱۵۶۴.

۵- ۲۲۶۵. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۷۲۸، ح ۳۹۳۹.

۶- ۲۲۶۶. تهذیب الکمال، ج ۲۹، ص ۲۶۳.

۷- ۲۲۶۷. میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۲۴۰، رقم ۸۹۸۸.

۸- ۲۲۶۸. الضعفاء الکبیر، ج ۴، ص ۳۱۱، رقم ۱۹۱۲.

- ٩- ٢٢٦٩. سنن ترمذى، ج ٤، ص ٣٣٧، ح ١٩٥١.
- ١٠- ٢٢٧٠. الكامل، ج ٧، ص ٢٥٢٤.
- ١١- ٢٢٧١. الضعفاء الكبير، ج ٤، ص ٣٠٦، رقم ١٩٠٨.
- ١٢- ٢٢٧٢. صحيح ترمذى، ج ٥، ص ٢٩، ح ٢٦٤٨.
- ١٣- ٢٢٧٣. سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٤٧٦، ح ١٤٨٥.
- ١٤- ٢٢٧٤. تقريب التهذيب، ج ٢، ص ٣١١.
- ١٥- ٢٢٧٥. الضعفاء الكبير، ج ٤، ص ٣٦٢، رقم ١٩٧٤.
- ١٦- ٢٢٧٦. صحيح مسلم، ج ٤، ص ٢١٨٩، ح ٢٨٥١.

ابن معین (۱) و ابن حجر (۲) و دیگران او را توثیق کرده اند. ذهبی نسبت رفض به او داده است. (۳) ابن عدی می گوید: «گفته شده که او در تشیع غلو داشته است. (۴) در عین حال احادیثش در سنن ابی داوود، (۵) و سنن نسائی (۶) وارد شده است.

۳۱ - وکیع بن جراح

ذهبی او را از دریاهاى علم معرفی کرده است. (۷) احمد بن حنبل گفته است که من کسی را با ظرفیت تر و حافظتر از وکیع ندیدم. (۸) ابن سعد او را ثقه، مأمون، عالم، رفیع، کثیر الحدیث و حجت معرفی کرده است. (۹)

یحیی بن معین می گوید: «من نزد مروان بن معاویه لوحی دیدم که در آن اسامی شیوخی بود به این نحو که: فلان شخص رافضی است و... و وکیع رافضی است.» (۱۰) در عین حال احادیث او در صحیح بخاری، (۱۱) و صحیح مسلم، (۱۲) و سنن ابوداود، (۱۳) و سنن ترمذی، (۱۴) و سنن ابن ماجه (۱۵) وارد شده است.

۳۲ - یونس بن حباب أسیدی

ابن شاهین او را ثقه و صدوق، (۱۶) و ابن حجر او را صدوق معرفی کرده است. (۱۷)

عقیلی او را غالی در رفض دانسته، (۱۸) و ابن حجر می گوید: او به رفض نسبت داده

ص: ۵۶۰

۱- ۲۲۷۷. تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۳۱۴، رقم ۳۵.

۲- ۲۲۷۸. تهذیب التهذیب، ج ۱۱، ص ۱۷، رقم ۹۱۸۰.

۳- ۲۲۷۹. میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۲۸۸.

۴- ۲۲۸۰. الکامل، ج ۷، ص ۲۵۷۵.

۵- ۲۲۸۱. سنن ابی داوود، ج ۴، ص ۱۴۷، ح ۲۹۸۴.

۶- ۲۲۸۲. سنن نسائی، ج ۲، ص ۱۶۳، کتاب الافتتاح، باب القرائه فی الظهر.

۷- ۲۲۸۳. سیر اعلام النبلاء، ج ۹، ص ۱۴۲.

۸- ۲۲۸۴. العلل و معرفه الرجال، ج ۱، ص ۱۵۲، رقم ۵۸.

۹- ۲۲۸۵. الطبقات الکبری، ج ۶، ص ۳۹۴.

۱۰- ۲۲۸۶. مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۶، ص ۲۹۹.

۱۱- ۲۲۸۷. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۳۶، باب کتابه العلم.

- ١٢- ٢٢٨٨. صحيح مسلم، ج ١، ص ٦٩، كتاب الايمان، ح ٧٨.
- ١٣- ٢٢٨٩. سنن ترمذى، ج ١، ص ٢٠٢، ابواب الطهاره، ح ١١٩.
- ١٤- ٢٢٩٠. سنن نسائى، ج ١، ص ٢٨، كتاب الطهاره، باب التنزه عن البول.
- ١٥- ٢٢٩١. سنن ابن ماجه، ج ١، ص ١٥، ح ٤١.
- ١٦- ٢٢٩٢. تاريخ اسماء الثقات، ص ٣٥٧، رقم ١٥٥٠.
- ١٧- ٢٢٩٣. تقريب التهذيب، ج ٢، ص ٣٨٤.
- ١٨- ٢٢٩٤. الضعفاء الكبير، ج ٤، ص ٤٥٨، رقم ٢٠٨٩.

شده است. (۱) و ذهبی او را به طور صریح رافضی می داند. (۲) در عین حال روایاتش در سنن نسائی، (۳) و سنن ابن ماجه، (۴) و سنن ترمذی (۵) آمده است.

۳۳ - ابو حمزه ثمالی (۱۵۰ ه.ق)

ابن حجر و سلیمانی او را از رافضه دانسته اند، (۶) ولی در عین حال روایاتش در صحیح ترمذی آمده است. (۷)

۳۴ - ابو عبدالله یحیی

یحیی بن معین او را توثیق کرده است. (۸) ذهبی او را شیعی دارای بغض به خلفا معرفی کرده است. (۹) ابن قتیبه او را در بین اسامی غالیان از رافضه ذکر کرده است. (۱۰) در عین حال روایاتش در سنن ابی داوود، (۱۱) و سنن ترمذی وارد شده است.

نقدی بر محمود زعبی

او در کتاب «الیینات» در ردّ مرحوم شرف الدین عاملی که اسامی صد نفر از رجال شیعه که در سندهای اهل سنت قرار گرفته اند را ذکر کرده، می نویسد: «تمام راویانی که ایشان اسامی آن ها را ذکر کرده، معروف یا متهم به تشیع اند نه رفض، و آنان هرگز دعوت به تشیع نداشته اند، بلکه انسان هایی معروف به تقوا و صدق و صلاح حال بوده اند. و کسی که حالش چنین باشد چه جهت دارد که روایتش را ردّ کنیم، مگر این که هوی و تعصب انگیزه انسان برای این کار باشد. و زود است که مشاهده نمایم

ص: ۵۶۱

-
- ۱- ۲۲۹۵. تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۳۸۴.
 - ۲- ۲۲۹۶. میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۴۷۹، رقم ۹۹۰۳.
 - ۳- ۲۲۹۷. سنن نسائی، به نقل از تهذیب الکمال، ج ۳۲، ص ۵۰۷.
 - ۴- ۲۲۹۸. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۲۰، کتاب الطهاره و سننها، ح ۳۳۳.
 - ۵- ۲۲۹۹. سنن ترمذی، ج ۴، ص ۵۶۲، ح ۲۳۲۵.
 - ۶- ۲۳۰۰. تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۱۱۶، رقم ۹؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۳۶۳، رقم ۱۳۵۸.
 - ۷- ۲۳۰۱. سنن ترمذی، ج ۳، ص ۴۸، ح ۶۵۹.
 - ۸- ۲۳۰۲. تهذیب الکمال، ج ۳۴، ص ۲۵.
 - ۹- ۲۳۰۳. میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۵۴۴، رقم ۱۰۳۵۷.
 - ۱۰- ۲۳۰۴. المعارف، ص ۶۲۴؛ الملل و النحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۱۷۰.
 - ۱۱- ۲۳۰۵. سنن ابی داوود، ج ۱، ص ۴۰، ح ۱۵۷.

هیچ یک از افرادی که ایشان نام آنان را برده به «رفض» نسبت داده نشده است»^(۱).

با ذکر اسامی این افراد، اشتباه یا دروغ اشکال کننده واضح شد.

ص: ۵۶۲

۱- ۲۳۰۶. البینات، محمود زعبی، ج ۱، ص ۲۱۵.

سنت در لغت به معنای راه و طریق است. و در اصطلاح عبارت است از قول یا فعل یا تقریر معصوم از پیامبر یا امام. سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دومین حجت و منبع استنباط و درک معارف الهی بعد از قرآن کریم است. منبعی که به نص قرآن از مقام عصمت و طهارت از هر عیب و نقصی برخوردار است. (۱)

امت اسلامی اتفاق کرده اند بر این که سنت نبوی دوّمین منبع بعد از قرآن برای بهره برداری از معارف دینی است، بلکه مطابق روایات اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام، آنچه مردم تا روز قیامت به آن احتیاج دارند در قرآن و سنت وجود دارد.

امام باقر علیه السلام فرمود: «انّ الله تبارک و تعالی لم یدع شیئاً تحتاج الیه الاّ انزله فی کتابه و بینه لرسوله و جعل لكلّ شیئ حدّاً، و جعل علیه دلیلاً، و جعل علی من تعدّی ذلک الحدّ حدّاً»؛ (۲) «همانا خداوند تبارک و تعالی اموری را که امت به آن احتیاج دارد رها نکرده، بلکه آن ها را در کتابش نازل فرمود و برای رسولش بیان کرده است. و برای هر چیزی حدّی قرار داده و بر آن حد راهنمایی معین نموده. و برای کسی که از آن حدّ تجاوز و تعدّی کند حدّی معین کرده است.»

و از امام صادق علیه السلام وارد شده که فرمود: «ما من شیء الاّ فیه کتاب أو سنه»؛ (۳) «هیچ چیزی نیست جز آن که در مورد آن قرآن یا سنت حکمی بیان داشته است.»

ص: ۵۶۵

۱- ۲۳۰۷. سوره های نجم، آیات ۳ و ۴؛ نساء، آیه ۱۱۳؛ سوره حشر آیه ۷؛ سوره نحل، آیه ۴۴.

۲- ۲۳۰۸. کافی، ج ۱، ص ۹۵، ح ۲.

۳- ۲۳۰۹. همان، حدیث ۴.

گرچه بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه وآله به جهت مقابله مدرسه خلفا با کتابت و نقل و تدوین حدیث، جلوی رونق آن گرفته شد ولی مطابق روایات فریقین پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و اهل بیت معصوم او اهتمام فراوانی به تدوین و کتابت حدیث داشته اند.

ابوداود در «سنن» از عبدالله بن عمر نقل می کند: من هر چه را که از رسول خدا صلی الله علیه وآله می شنیدم می نوشتم تا آن ها را حفظ کنم، قریش مرا از این کار نهی کرد. آنان به من گفتند: آیا تو هر چه را از رسول خدا صلی الله علیه وآله می شنوی می نویسی؟ در حالی که او بشری است که در حال غضب و رضا سخن می گوید؟ من از کتابت حدیث رسول خدا دست برداشتم، تا این که این مطلب را با رسول خدا صلی الله علیه وآله در میان گذاردم. پیامبر صلی الله علیه وآله با انگشت خود به دهانش اشاره کرد و فرمود: «اكتب فوالله نفسي بيده ما يخرج منه الا حق»؛ ^(۱) «بنویس، قسم به کسی که جانم به دست اوست از این زبان به جز حق خارج نمی شود.»

ترمذی در سننش از ابوهیریه نقل می کند که گفت: مردی بود از انصار که در کنار پیامبر می نشست و سخنان پیامبر را با اعجاب تمام گوش می داد ولی آن ها را حفظ نمی کرد. از این مشکل به نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله شکایت آورد و عرض کرد: ای رسول خدا! من از شما حدیث می شنوم به حدی که مرا به اعجاب وا می دارد ولی آن ها را حفظ نمی کنم؟! حضرت فرمود: «استعن بيمينك»؛ «به دست راست کمک بگیر.» با دستش اشاره به خط کرد. ^(۲)

امام باقر علیه السلام به حمران بن اعین فرمود: «انّ في هذا البيت صحيفة طولها سبعون ذراعاً بخطّ علي عليه السلام و املاء رسول الله صلى الله عليه وآله، لو وئينا الناس لحكمتنا بما انزل الله لن نعدو ما فيها»؛ ^(۳) «همانا در این اتاق صحیفه ای است با طول هفتاد ذراع با خطّ علی علیه السلام و انشای رسول خدا صلی الله علیه وآله، اگر ما متولّی امور مردم شویم به آنچه خداوند نازل کرده حکم خواهیم کرد و از آنچه در آن آمده تجاوز نمی کنیم.»

ص: ۵۶۶

۱- ۲۳۱۰. سنن ابن داود، ج ۳، ص ۳۱۸، رقم ۳۶۴۶؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۱۶۲.

۲- ۲۳۱۱. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۹، رقم ۲۶۶۶.

۳- ۲۳۱۲. بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۱۸.

بعد از آن که جایگاه و منزلت حدیث بعد از قرآن مشخص شد، به این نکته اشاره می‌کنیم که این اهمیت و جایگاه برای سنت واقعی است از قول یا فعل یا تقریر پیامبر صلی الله علیه و آله نه هر آنچه که به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده شده و از او نقل شده است بدون آن که از صحّت و سقم آن اطلاع پیدا کنیم.

آری، مطابق رأی و نظر برخی، سنت نبوی فوق بازنگری است، و نکته قابل توجه این است که حدیث و خبر غیر از سنت است، حدیث حاکی از سنت است. هدف از بازنگری در حدیث رسیدن به سنت واقعی و صحیح است، نه آن که برخی از متعصبین می‌گویند که هدف بازنگران نابودی حدیث است. لذا از ابوحنیفه نقل شده که می‌گفت: «اکذب هولاء و لایکون تکذیبی لهولاء و ردی علیهم تکذیباً للنبی صلی الله علیه و آله، انما یكون التکذیب لقول النبی صلی الله علیه و آله ان یقول الرجل: أنا مکذب لقول نبي الله صلی الله علیه و آله. فاما اذا قال الرجل: انا مؤمن لكل شیء تکلم به النبی، غیر أن النبی لایتکلم بالجور ولا یخالف القرآن، فانّ هذا القول منه هو التصدیق بالنبی و بالقرآن و تنزیه له من الخلف علی القرآن، ولو خالف النبی القرآن و تقول علی الله بغير الحقّ لم یدعه الله حتّی يأخذه بالیمین و یقطع منه الوتین»؛^(۱) «من این راویان را تکذیب می‌کنم و هدف از تکذیب و ردّ من نسبت به آنان تکذیب پیامبر صلی الله علیه و آله نیست. آن هنگامی انسان قول پیامبر صلی الله علیه و آله را تکذیب کرده است که بگوید: من تکذیب کننده گفتار پیامبرم، اما اگر کسی بگوید: من به هر چه پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده ایمان می‌آورم جز آن که می‌دانم که پیامبر صلی الله علیه و آله سخن به جور نمی‌گوید، و با قرآن مخالفت نمی‌کند، این گونه سخن در حقیقت تصدیق پیامبر صلی الله علیه و آله و قرآن بوده و تنزیه او از مخالفت با قرآن است.

اگر پیامبر صلی الله علیه و آله با قرآن مخالفت کند و بر خداوند چیزی به غیر از حق نسبت دهد خدا او را رها نکرده تا این که او را با دست قدرتش گرفته و رگ قلب او را قطع خواهد کرد.»

ص: ۵۶۷

دانشمندان برای ضرورت بازنگری در احادیث جهات متعددی ذکر کرده اند که از آن جمله عبارت است از:

۱ - رواج نسبت دروغ به رسول خدا صلی الله علیه وآله

در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله و نیز بعد از آن نسبت دروغ به رسول خدا صلی الله علیه وآله چنان رواج پیدا کرد که پیامبر صلی الله علیه وآله مطابق حدیثی فرمود: «من تعمّد علی کذباً فلیتبوّأ مقعده من النار»؛ «هر کس به طور عمد بر من دروغ ببندد جایگاهش از آتش خواهد بود.»

لذا مشاهده می کنیم که «بخاری» احادیثش را از ششصد هزار حدیث برگرفته است. (۱)

ابوداؤد در سننش چهار هزار و هشتصد حدیث آورده و آن ها را از میان پانصد هزار حدیث انتخاب نموده است. (۲)

مسلم در صحیحش چهار هزار حدیث با حذف مکزرات آورده و آنان را از سیصد هزار حدیث انتخاب نموده است. (۳)

احمد بن حنبل در مسندش حدود سی هزار حدیث آورده و آن ها را از هفتصد هزار حدیث انتخاب کرده است. و گفته شده که او یک میلیون حدیث را حفظ بوده است. (۴)

نتیجه این که: نسبت دروغ به رسول خدا صلی الله علیه وآله یکی از اسباب ضرورت بازنگری در احادیث است، حتی احادیثی که در صحاح و مسانید و سنن آمده؛ زیرا روایات این مجامع به نظر صاحبان آن ها صحیح السند بوده است؛ در حالی که احتمال کذب و باطل نیز در آن ها داده می شود.

۲ - فرصت دادن به اجبار و راهبان

با پیاده شدن سیاست منع نقل و تدوین و کتابت حدیث، اسلام و مسلمین از ناحیه

ص: ۵۶۸

۱- ۲۳۱۴. ارشاد الساری، ج ۱، ص ۲۹.

۲- ۲۳۱۵. سنن ابوداؤد، قسم مقدمه، ص ۱۰.

۳- ۲۳۱۶. تذکره الحفاظ، ج ۲، ص ۵۸۹.

۴- ۲۳۱۷. همان، ص ۴۳۱، رقم ۴۳۸.

آن مبتلا به خسارات عظیم و جبران ناپذیری شد که از آن جمله ایجاد زمینه مناسب برای احبار و رهبان از یهود و نصارا به جهت تحریف اسلام بود. آنان با اهداف خاص اسلام را انتخاب کرده و منشأ انحرافی در جامعه اسلامی شدند.

شهرستانی می گوید: «مشبهه اخباری دروغین را وضع کرده و به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت دادند که بیشتر آن ها برگرفته از یهود بود...» (۱).

ابن خلدون در بحث تفسیر نقلی و این که منقولات در این باب مشتمل بر روایات باطل و مردود است می گوید: «سبب این مشکل آن بود که عرب اهل کتاب و علم نبود، بلکه بدوی بودن و بی سواد بودن بر آنان غالب بود. و لذا هر گاه که اشتیاق به معارفی؛ از قبیل اسباب خلقت و ابتدای آن و اسرار وجود پیدا می کردند از اهل کتاب قبل از خود سؤال می کردند یعنی اهل تورات از یهود و متابعان دین آنان از نصارا... همانند کعب الاحبار و وهب بن منبه و عبدالله بن سلام و امثال این افراد، لذا تفاسیر از منقولات این افراد پر شد... و مفسران در مثل این روایات تساهل کرده و کتب تفسیری خود را از آن ها پر نمودند در حالی که اصل آن ها از اهل تورات گرفته شده بود...» (۲).

۳ - تجارت با حدیث

در تاریخ اسلام کسانی معروف به جعل و وضع حدیث بوده اند که هدف آنان از نشر این احادیث طمع در دنیا و تجارت با آن احادیث بوده است.

ابن الجوزی نقل می کند: نزد مهدی عباسی ده نفر از محدثین را آوردند که از جمله آنان غیاث بن ابراهیم بود. مهدی عباسی کبوتر بازی را دوست می داشت. به قیاس گفت: برای من حدیث نقل کن. او حدیث ابوهریره را برایش تلاوت نمود که مسابقه تنها در پیاده روی یا اسب سواری یا نیزه پرانی نیست. آن گاه غیاث به جهت خوشنودی مهدی عباسی کبوتر بازی را نیز اضافه کرد. لذا مهدی دستور داد تا ده هزار درهم به او جایزه دهند... (۳)

ص: ۵۶۹

۱- ۲۳۱۸. شهرستانی، ملل و نحل، ج ۱، ص ۱۰۶.

۲- ۲۳۱۹. مقدمه ابن خلدون، ص ۴۳۹.

۳- ۲۳۲۰. الموضوعات، ج ۳، ص ۷۸، باب السبق بالحمام.

ابن ابی الحدید از استاد خود ابو جعفر نقل می کند که روایت شده معاویه به سمره بن جندب صد هزار درهم داد تا روایت کند این آیه در مذمت علی بن ابی طالب نازل شده است: « وَمَنْ النَّاسِ مَنْ يَعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ * وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يَحِبُّ الْفُسَادَ »؛ (۱) «و از مردم، کسانی هستند که گفتار آنان، در زندگی دنیا مایه اعجاب تو می شود و خدا را بر آنچه در دل دارند گواه می گیرند. [این در حالی است که] آنان، سر سخت ترین دشمنانند. [نشانه آن، این است که هنگامی که روی بر می گردانند] و از نزد تو خارج می شوند]، در راه فساد در زمین، کوشش می کنند، و زراعت ها و چهارپایان را نابود می سازند. [با این که می دانند] خدا فساد را دوست نمی دارد.»

و این که آیه دوم در شأن ابن ملجم نازل شده است: « وَمَنْ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ »؛ «بعضی از مردم [با ایمان و فداکار، همچون علی علیه السلام در ليله المبيت به هنگام خفتن در جایگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله، جان خود را به خاطر خشنودی خدا می فروشند.» او قبول نکرد. معاویه پیشنهاد دوست هزار درهم را به او داد. باز قبول نکرد. پیشنهاد سیصد هزار درهم را به او داد، باز قبول نکرد، تا این که پیشنهاد چهارصد هزار درهم را به او داد، قبول کرد و این روایت را جعل نمود. (۲)

ابن جوزی از اسحاق بن ابراهیم حنظلی نقل کرد که گفت: «از پیامبر صلی الله علیه و آله در فضیلت معاویه هیچ گونه حدیثی صحیح نیست.» (۳)

۴ - جعل حدیث در یاری مذهب

برخی نیز در تأیید دین یا مذهب خود و تشویق مردم به آن و تثبیت قلوب آنان روایاتی را جعل کرده و به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده اند.

قرطبی می گوید: «به روایاتی دروغین و اخباری باطل در فضیلت سوره های قرآن و فضیلت برخی از اعمال که برخی جعل کرده التفاتی نیست، کاری که جماعت بسیاری آن را مرتکب شدند...» (۴)

ص: ۵۷۰

۱- ۲۳۲۱. سوره بقره، آیه ۲۰۴ و ۲۰۵.

۲- ۲۳۲۲. شرح ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۷۳.

۳- ۲۳۲۳. الموضوعات، ج ۲، ص ۲۴.

۴- ۲۳۲۴. التذکار، قرطبی، ص ۱۵۵.

بالا تر از این، برخی احادیثی را در مدح امامان مذهب خود جعل کرده و به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده اند، همانند آنچه درباره ابوحنیفه نقل شده است.^(۱) و نیز پیروان هر مذهب فقهی احادیثی را در مدح امام خود جعل کرده و به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده اند.

راههای بازنگری

راههای بازنگری

تنها راه صحیح نزد اهل سنت برای بازنگری و تصحیح حدیث بررسی آن در پرتو سندهای حدیث است، که در صورت صحت سند و دارا بودن ضوابط صحت مورد استقبال آنان قرار گرفته و آن ها را به صحت متّصف می سازند.

ولی در قبول خبر تنها اکتفا بر صحت سند آن کافی نیست، بلکه ورای آن احتیاج به امر دیگری است که همان عدم شذوذ در خبر است. و به تعبیر دیگر: لازم است که خبر مشتمل بر اشکالی در متن نیز نباشد.

احمد بن حنبل از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «اذا سمعتم الحدیث عنی تعرفه قلوبکم و تلین له اشعارکم و ابشارکم و ترون انه منکم قریب، فانا اولاکم به، و اذا سمعتم الحدیث انی تنکره قلوبکم و تنفر منه اشعارکم و ابشارکم و ترون انه منکم بعید، فانا ابعدکم منه»؛^(۲) «هر گاه حدیثی از من شنیدید که قلوب شما به آن معرفت می کند و با عقل شما انس دارد و سبب بشاشت شما می شود، و مشاهده می کنید که آن حدیث به شما نزدیک است، پس من سزاوارتر به آن هستم. و هر گاه حدیثی را از من شنیدید که قلوب شما آن را انکار می کند و عقول شما از آن نفرت دارد و از آن شاد نمی شود، و از خود آن را دور می بینید، پس من از شما نسبت به آن دورترم.»

لذا به جا است تا حدیث را با میزان هایی دیگر غیر از سند آن نیز مورد نقد و بررسی قرار دهیم تا به واقع حدیث رهنمون شویم.

اینک به برخی از راهکارها در این زمینه اشاره می کنیم:

ص: ۵۷۱

۱- ۲۳۲۵. تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۲۸۹.

۲- ۲۳۲۶. مسند احمد، ج ۵، ص ۴۲۵.

۱ - عرض حدیث بر قرآن

قرآن کریم اولین مرجع و منبع برای مسلمانان در مجال عقیده و احکام است. قرآن خودش را چنین معرفی می کند: « وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ »؛^(۱) «ما کتاب [قرآن را بر تو نازل کردیم در حالی که روشن کننده هر چیزی است.»

بدین جهت، قرآن میزان حق و باطل درباره مسائلی است که به عقیده و شریعت از راه روایات نسبت داده می شود، لذا باید حدیث را با قرآن سنجید.

فخر رازی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «اذا روی لکم عنی حدیث فاعرضوه علی کتاب الله، فان وافقه فاقبلوه والا فردوه»؛^(۲) «هر گاه از من حدیثی به نظر شما رسید آن را بر کتاب خدا عرضه کنید اگر آن را موافق با کتاب خدا یافتید قبول کنید و گرنه آن را رد نمایید.»

ایوب بن حر می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «کلّ شیء مردود الی الکتاب و السنه، و کلّ شیء لا یوافق کتاب الله فهو زخرف»؛^(۳) «هر چیزی به کتاب و سنت باز می گردد. و هر چیزی که با کتاب خدا موافق نباشد باطل است.»

مقصود از عرض حدیث بر قرآن احراز عدم مخالفت حدیث با قرآن است، نه این که به طور حتم باید آیه ای موافق با حدیث در قرآن وجود داشته باشد.

از باب نمونه: مسلم در صحیح خود از عمر بن خطاب نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «المیت یعذب فی قبره بما نیح علیه»؛^(۴) «مردۀ با نوحه سرایی اهلش بر او عذاب می شود.»

مفاد این روایت با قرآن سازگاری ندارد؛ زیرا خداوند متعال می فرماید: «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى»؛^(۵) «و هیچ گنه کاری گناه دیگری را متحمل نمی شود.»

ص: ۵۷۲

۱- ۲۳۲۷. سوره نحل، آیه ۸۹.

۲- ۲۳۲۸. التفسیر الکبیر، ج ۳، ص ۲۹۵.

۳- ۲۳۲۹. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۷۸، کتاب القضاء، باب ۹ از ابواب صفات.

۴- ۲۳۳۰. صحیح مسلم، ج ۳، ص ۴۱، باب: المیت یعذب بکاء اهلہ علیہ.

۵- ۲۳۳۱. سوره انعام، آیه ۱۶۴.

۲ - عرض حدیث بر سنت متواتر

سنت متواتر همانند قرآن کریم قطعی است، لذا سنت متواتر نیز می تواند همانند قرآن مرجع و معیار تمیز حق از باطل باشد. لذا در روایت ایوب بن حرّ خواندیم که امام صادق علیه السلام فرمود: «هر چیزی باید به کتاب و سنت باز گردد».

و نیز در روایت عمر بن حنظله از امام صادق علیه السلام آمده است که درباره دو خبر متعارض فرمود: «... ينظر الی ما وافق حکمه الکتاب و السنه فیؤخذ به»؛^(۱) «... نظر می شود به آن حدیثی که حکمش با حکم کتاب و سنت موافق است و به آن اخذ می شود.»

۳ - عرض حدیث بر عقل قطعی

عقل در اسلام از جایگاه ویژه و رفیعی برخوردار است، و مقصود به آن احکامی است که تمام عقلا با قطع نظر از نزاع ها و تعصبات و پیش فرض ها بر آن اتفاق دارند، نظیر حکم عقل به این که هر پدیده ای احتیاج به علت دارد، و دور و تسلسل باطل است، و عدل حسن و ظلم قبیح است. این ها احکام عقلیه ای است که سنگ آسیاب عقیده و شریعت بر آن دور می زند، و اگر کسی آن ها را منکر شود حتی نمی تواند وجود خدا را ثابت کند.

خداوند متعال می فرماید: «فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ»؛^(۲) «پس بندگان مرا بشارت ده. همان کسانی که سخنان را می شنوند و از نیکوترین آن ها پیروی می کنند، آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده و آن ها خردمنداند.»

و نیز در قرآن تشویق به تعقل و تفکر نموده است. از اینجا استفاده می شود که منطق عقل حجت قطعی بین خداوند سبحان و بندگان او است. و لذا می تواند مقیاس دیگری برای تمیز حق از باطل باشد.

ص: ۵۷۳

۱- ۲۳۳۲. وسائل الشیعه، ج ۱۸، باب ۹ از ابواب صفات قاضی، حدیث (۱) و ۱۱.

۲- ۲۳۳۳. سوره زمر، آیات ۱۷ و ۱۸.

۴ - عرض حدیث بر تاریخ صحیح

مقصود از تاریخ صحیح قضایایی است که بزرگان مسلمین و سیره نویسان و مورّخین بر آن اتفاق داشته و آن‌ها را یکی از معیارهای تمیز بین خبر صحیح از باطل دانسته اند.

از باب نمونه: از قضایای مسلم تاریخی این است که پیامبر صلی الله علیه و آله دو بار بین خود و حضرت علی علیه السلام عقد اخوت بست و نیز اجازه داد که تنها درب خانه حضرت به روی مسجد باز باشد، لذا روایات دیگر که این دو امتیاز را برای ابوبکر نیز ثابت کرده مردود بوده و یا باید آن را توجیه نمود.

۵ - عرض حدیث بر اتفاق امت

اگر امت بر مطلبی اتفاق کردند دلیل قطعی بر حقانیت آن است، و این راه و منهجی است که شیعه و عامه بر آن اتفاق دارند، گرچه شیعیان، اعتبار اتفاق و اجماع امت را به اعتبار کشف از قول معصوم می دانند.

بر این اساس، اگر حدیثی مخالف با اتفاق امت بود از اعتبار ساقط بوده و محکوم به جعل و وضع است.

از باب نمونه: طحاوی به سندش از انس نقل کرده که گفت: از آسمان برف بارید. ابوطلحه به ما گفت: برای ما از این برف بیاور. آن گاه در حالی که روزه دار در ماه رمضان بود از آن بخورد. من به او گفتم: آیا در حالی که روزه داری از آن می خوری؟ گفت: این برفی است که از آسمان فرود آمده و ما با آن شکم های خود را پاک می کنیم، و آن طعام یا آشامیدنی نیست! انس می گوید: من نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدم و این مطلب را به او خبر دادم. حضرت فرمود: آن را از عمومیت بگیر و قبول کن» (۱).

در حالی که این روایت با اتفاق و اجماع امت مخالفت دارد که مطلق اکل و شرب مبطل روزه است. و لذا می توان حکم به وضع و جعل این حدیث نمود. و لذا سیوطی آن را در احادیث جعلی برشمرده است (۲).

ص: ۵۷۴

۱- ۲۳۳۴. مشکل الآثار، ج ۲، ص ۳۲۸، رقم ۱۹۸۳.

۲- ۲۳۳۵. الاحادیث الموضوعه، ص ۱۱۶.

برخی از علمای اهل سنت گمان می کنند شیعه معتقد به تمام روایاتی است که در مصادر حدیثی آمده است، و لذا با این گمان و خیال در صدد برآمده تا به جهت وجود برخی روایات در مصادر شیعه که از حیث متن به نحوی مشکل دارد بر شیعه و تراث حدیثی او ایراد وارد کنند؛ در حالی که علمای شیعه هرگز چنین اعتقادی را راجع به کتاب های حدیثی خود ندارند، آنان حتی در رابطه با کتب اربعه حدیثی خود چنین ادعایی را ندارند تا چه رسد به کتاب هایی در مرتبه پایین تر که هیچ کسی ادعا نکرده تمام روایات آن صحیح السند و از حیث متن صحیح و مطابق با واقع است. جالب آن است که خود مؤلفان این کتاب ها نیز چنین ادعایی را نداشته اند. از باب مثال: مرحوم علامه مجلسی درباره احادیثی که در موسوعه خود به نام «بحار الأنوار» آورده می فرماید: «اعلم انّ الغلوّ فی النبی و الأئمه علیهم السلام انّما یکون بالقول بألوهیتهم او بکونهم شرکاء لله فی العبودیه او فی الخلق و الرزق او انّ الله تعالی حلّ فیهم او اتّحد بهم، او أنّهم یعلمون الغیب بغیر وحی او الهام من الله تعالی او بالقول فی الأئمه علیهم السلام أنّهم کانوا أنبیاء او القول بتناسخ ارواحهم بعضهم الی بعض، او القول بأنّ معرفتهم تغنی عن جمیع الطاعات و لا تکلیف معها بترك المعاصی.

و القول بكلّ منها الحاد و کفر و خروج عن الدین كما دلّت علیه الأدلّه العقلیه و الآیات و الأخبار السالفه و غیرها، و قد عرفت انّ الأئمه علیهم السلام تبرّؤوا منهم و حکموا بکفرهم و أمروا بقتلهم، و ان قرع سمعک شیء من الأخبار الموهمه لشیء من ذلك فهي امّیا مأوله او هی من مفتریات الغلاة»؛^(۱) «بدان که غلوّ در پیامبران و امامان علیهم السلام به آن است که معتقد به الوهیت یا شرکت آنان در عبودیت یا در خلق و رزق شویم. یا این که بگوییم: خداوند متعال در آنان حلول کرده یا با آنان متحد شده است. یا این که آنان علم غیب را بدون وحی یا الهامی از خداوند متعال می دانند. یا این که درباره امامان بگوییم: آنان

ص: ۵۷۵

پیامبرند، یا قائل به تناسخ ارواح آنان بعضی در بعضی دیگر شویم. یا معتقد شویم که معرفت آنان ما را از جمیع طاعات بی نیاز می کند و لذا با معرفت آنان تکلیفی به ترک معاصی نیست.

و اعتقاد به تمام این موارد کفر و خروج از دین است، آن گونه که ادله عقلیه و آیات و اخبار پیشین و دیگر روایات بر آن دلالت دارد. و تو فهمیدی که امامان علیهم السلام از آنان تبرّی جسته و به کفرشان حکم کرده و به کشتنشان فرمان داده اند. و هر گاه به گوشت چیزی از این نوع اخبار که موهم چیزی از این مطالب است خورد، آن ها را یا باید تأویل کنی و یا این که آن ها را از افتراءات غلات بدانی.»

حال با این توصیف چگونه می توان بر علمای شیعه به جهت وجود روایات غلو یا دیگر روایاتی که با عقل قطعی یا قرآن یا سنت متواتر یا... مخالف است ایراد گرفت و بر آنان هجوم برد. این اشکال بر علمای اهل سنت وارد است که اسم صحاح را بر شش کتاب حدیثی خود گذاشته اند، خصوصاً دو کتاب از آن شش کتاب را که تالی تلو قرآن در صحّت می دانند و از آن به صحیحین یعنی صحیح بخاری و صحیح مسلم تعبیر می کنند. این اشکال به آنان وارد است که با وجود چنین اعتقادی به این دو کتاب چرا این گونه احادیث در آن آمده و شما به آن اعتقاد دارید؟!

ارزیابی صحیحین نزد عامه

همان گونه که اشاره شد اهل سنت دیدگاه خاصی نسبت به صحاح خود خصوصاً صحیح بخاری و صحیح مسلم دارند، اینک برخی از عبارات آن ها را درباره این دو کتاب خصوصاً صحیح بخاری ذکر می کنیم:

۱ - چلبی می گوید: «کتاب هایی که در علم حدیث تصنیف شده بیش از حدّ شمارش است، جز آن که سلف و خلف اتفاق کرده اند بر این که صحیح ترین کتاب بعد از کتاب خدای سبحان و متعال صحیح بخاری و سپس صحیح مسلم است.»^(۱)

ص: ۵۷۶

۲ - محمد بن یوسف شافعی می گوید: «... کتاب صحیح بخاری و صحیح مسلم صحیح ترین کتاب بعد از کتاب خدای عزیز است».(۱)

۳ - ذهبی می گوید: «و اَمَّا جَامِعُ صَحِيحِ بَخَارِي، جَلِيلُ تَرِينِ كِتَابٍ وَ بَرْتَرِينِ كِتَابِي اسْتِ كِه بَعْدَ از كِتَابِ خَدَاوَنَدِ عَزَّوَجَلَّ نُوْشْتِه شَدِه اسْت».(۲)

۴ - ابوعلی نیشابوری می گوید: «در زیر آسمان صحیح تر از کتاب «مسلم» نیست».(۳)

۵ - نووی می نویسد: «همانا صحیح ترین کتاب بعد از قرآن صحیح بخاری و صحیح مسلم است، و کتاب بخاری صحیح تر و پرفایده تر است...».(۴)

او نیز در مقدمه شرح خود بر صحیح مسلم می نویسد: «علما اتفاق کرده اند بر این که صحیح ترین کتاب بعد از قرآن عزیز صحیح بخاری و صحیح مسلم است. و امت این دو کتاب را تلقی به قبول کرده است».(۵)

۶ - قسطلانی می گوید: «امت اتفاق کرده بر این که این دو کتاب تلقی به قبول شده است...».(۶)

۷ - ابن حجر هیتمی مکی می نویسد: «صحیح بخاری و صحیح مسلم به اجماع بزرگان صحیح ترین کتاب بعد از قرآن است».(۷)

غلو و مدح زیاد درباره این دو کتاب را به حدی رسانده اند که حتی خواب هایی را نقل کرده و در تأیید این دو کتاب مطالبی را به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت می دهند.

حال با وجود این حد اعتبار برای این دو کتاب اگر مطلبی مخالف با عقل است، باید بر آن اعتراض نمود، نه کتب حدیثی شیعه که چنین غلوی را علمای شیعه درباره هیچ یک از کتاب های حدیثی خود ندارند.

ص: ۵۷۷

۱- ۲۳۳۸. هدی الساری، ص ۸.

۲- ۲۳۳۹. ارشاد الساری، ج ۱، ص ۲۹.

۳- ۲۳۴۰. تذکره الحفاظ، ج ۲، ص ۵۸۹.

۴- ۲۳۴۱. التقریب، نووی، ص ۳.

۵- ۲۳۴۲. المنهاج فی شرح صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۴.

۶- ۲۳۴۳. ارشاد الساری، ج ۱، ص ۲۰.

۷- ۲۳۴۴. الصواعق المحرقة، ص ۹.

از جمله احادیث شایع و معروفی که اهل سنت زیاد به آن استدلال کرده و به کار می‌برند؛ در حالی که اصلی ندارد، حدیث «اصحابی کالنجوم بأیهم اقتدیتم اهتدیتم» است. اینان می‌گویند که پیامبر فرمود: اصحاب من به مانند ستارگان اند به هر کدام از آن‌ها اقتدا کنید هدایت می‌یابید.

آنان به این حدیث در مقابل حجیت سنت اهل بیت علیهم السلام احتجاج کرده و سنت صحابه را مصدر تشریح و استنباط قرار داده‌اند. لذا جا دارد که این حدیث را از حیث سند و دلالت مورد بحث و بررسی قرار دهیم.

مفهوم صحابه

خلیل بن احمد فراهیدی می‌گوید: «صَحَابَه: مصدر (صاحبک) و صاحب به معنای نعتی است، ولی در کلام، غالباً به معنای اسمی به کار می‌رود».^(۱)

راغب اصفهانی می‌گوید: «صاحب به معنای ملازم است؛ یعنی کسی که ملازم کسی یا چیزی است، خواه مصاحبش با بدن باشد که این معنای حقیقی است و در اکثر اوقات استعمال دارد، یا به عنایت و همّت است که این هم یک نوع مصاحبت است ولو مجازاً...».^(۲)

معنای لغوی این کلمه در قرآن کریم در موارد متعدد به کار رفته که تمام آن‌ها مشترک در معنای معاشرت و ملازمت است.

ص: ۵۷۸

۱- ۲۳۴۵. ترتیب کتاب العین، ص ۴۴۰.

۲- ۲۳۴۶. مفردات راغب، ص ۲۷۵.

درباره مفهوم اصطلاحی صحابه، آرای مختلفی وجود دارد:

۱ - صحابی کسی است که با پیامبر صلی الله علیه و آله معاشرت داشته ولو ساعتی. (۱)

۲ - صحابی کسی است که معاصر پیامبر صلی الله علیه و آله است هر چند او را ندیده باشد. (۲)

۳ - صحابی در نظر اصولیین اهل سنت به کسی اطلاق می شود که پیامبر صلی الله علیه و آله را ملاقات کرده و از خواص او گردیده و او را مدّتی متابعت و همراهی کرده است، به گونه ای که اطلاق لفظ «مصاحبت» درباره او صادق باشد ولی از حیث مقدار مصاحبت اندازه ای ندارد. (۳)

۴ - صحابی کسی است که با پیامبر صلی الله علیه و آله مصاحبت طولانی داشته و از او علم اخذ نموده است. (۴)

۵ - مطابق نظر شیعه امامی، صحابی کسی است که پیامبر صلی الله علیه و آله را ملاقات نموده و به او ایمان آورده و مسلمان از دنیا رفته است. (۵)

در حقیقت، مدرسه اهل بیت علیهم السلام صحابی را در معنای لغوی آن که همان مصاحبت و ملازمت و معاشرت است به کار می برد لکن با قید ایمان و بقای بر اسلام تا آخر عمر.

آرای مختلف در مورد صحابی

عالمان و مورّخان در مورد صحابه دیدگاه های مختلفی دارند که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - کفر جمیع صحابه؛ این رأی از فرقه کاملیه است، که با قرآن و حدیث و سیره صحابه و عقل، مخالف است، و شیعه امامی نیز از آن متبری است.

۲ - رأی شیعه امامی و برخی از اهل سنت؛ به این معنا که در میان صحابه افراد

ص: ۵۷۹

۱- ۲۳۴۷. العده فی اصول الفقه، ج ۳، ص ۹۸۸؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۳.

۲- ۲۳۴۸. تیسیر التحرير، ج ۳، ص ۶۷.

۳- ۲۳۴۹. الإحكام فی اصول الأحكام، ج ۲، ص ۳۲۱.

۴- ۲۳۵۰. العده فی اصول الفقه، ج ۸، ص ۹۸۸.

۵- ۲۳۵۱. الدرایه، ص ۱۲۰.

مختلفی از عادل و فاسق وجود داشته اند، از این رو مجرد مصاحبت با رسول خداصلی الله علیه و آله باعث نمی شود که کسی تکویناً عادل گردد.

۳ - عدالت جمیع صحابه قبل از دخول در فتنه؛ این رأی از معتزله است، آنان معتقد به فسق کسانی هستند که در جنگ با امیرالمؤمنین علیه السلام شرکت کردند.

۴ - تأویل و توجیه مواقف صحابه؛ مطابق این رأی باید تمام کارهای صحابه که در ظاهر مخالف با اسلام و ظواهر دین است، توجیه نمود.

۵ - عدالت جمیع صحابه؛ مطابق این رأی - که نظر اکثر اهل سنت است - تمام صحابه عادل بوده و با عدالت از دنیا رفته اند. برای توضیح بیشتر به بحث «عدالت صحابه» مراجعه شود.

تضعیف حدیث

تضعیف حدیث

با مراجعه به کتاب های اهل سنت و اقوال رجالیین و حدیث شناسان به دست می آید که حدیث «اصحابی کالنجوم» از هیچ گونه اعتباری نزد آنان برخوردار نیست. اینک به عبارات برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - احمد بن حنبل (۲۴۱)

صاحب کتاب «التیسیر» از احمد بن حنبل نقل می کند که حدیث «نجوم» غیر صحیح است. (۱)

۲ - ابوبکر بزار (۲۹۲)

حافظ ابن عبد البرّ به سندش از ابوبکر بزار نقل کرده که گفت: «شما از آنچه از پیامبرصلی الله علیه و آله روایت می شود و در دستان عموم مردم است سؤال کردید که پیامبرصلی الله علیه و آله فرمود: «اصحابی کمثل النجوم - او اصحابی کالنجوم - فبأیها اقتدوا اهتدوا؟ این کلامی است که هرگز صحیح نمی باشد...» (۲).

ص: ۵۸۰

۱- ۲۳۵۲. التیسیر فی شرح التحریر، ج ۳، ص ۲۴۳.

۲- ۲۳۵۳. جامع بیان العلم، ج ۲، ص ۹۰.

ابن عدی معروف به ابن قطن حدیث «النجوم» را در کتاب «الکامل» خود آورده که موضوع آن احادیث ضعیف و موضوع است. (۱)

ابن حزم نیز از جمله افرادی است که حدیث «نجوم» را تکذیب و حکم به بطلان و وضع آن کرده است. او می گوید: «به تحقیق ظاهر شد که این روایت در اصل ثابت نیست، بلکه شکی نیست که دروغ است؛ زیرا خداوند متعال در حق پیامبرش فرمود: « مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا - وَحْيٌ يُوحَىٰ. (۲) اگر کلام او علیه الصلاه و السلام در شریعت، تمامش بر حق و واجب است پس بدون شک از ناحیه خداوند است. و هر چه از ناحیه او است در آن اختلافی نیست؛ زیرا خداوند می فرماید: « وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا»، (۳) خداوند از تفرقه و اختلاف نهی کرده است آنجا که می فرماید: « وَ لَا تَنَازَعُوا» (۴) پس محال است که خداوند امر کند رسولش را به متابعت مطلق از صحابه در حالی که در میان آن ها فردی وجود دارد که شیئی را حلال می کند در حالی که دیگری آن را حرام می داند. و اگر چنین می بود باید فروش شراب حلال می بود؛ زیرا سمره بن جندب آن را حلال دانسته است. و نیز باید خوردن تگرگ برای روزه دار به جهت اقتدا به ابی طلحه حلال باشد، و از طرفی دیگر به جهت اقتدا به دیگران از صحابه حرام گردد... (۵)

آن گاه می گوید: چگونه جایز است تقلید قومی که گاهی خطا کرده و گاهی به صواب رفته اند. (۶)

و در جایی دیگر می گوید: تنها چیزی که بر ما واجب است متابعت آن چیزی است

ص: ۵۸۱

۱- ۲۳۵۴. الکامل، ترجمه حمزه نصیبی و جعفر بن عبدالواحد هاشمی قاضی.

۲- ۲۳۵۵. سوره نجم، آیات ۳ و ۴.

۳- ۲۳۵۶. سوره نساء، آیه ۸۲.

۴- ۲۳۵۷. سوره انفال، آیه ۴۶.

۵- ۲۳۵۸. المحلی، ج ۶، ص ۸۳.

۶- ۲۳۵۹. همان، ص ۸۶.

که در قرآن از جانب خداوند نازل شده و برای ما دین اسلامی را تشریح کرده است. و آنچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله به طور صحیح رسیده و خداوند کلام او را به عنوان بیان دین به حساب آورده است...

غلط کرده اند کسانی که می گویند: اختلاف رحمت است، آن گاه احتجاج می کنند به حدیثی که به پیامبر نسبت داده شده که فرمود: «اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم»، این حدیث باطل و دروغ بوده و از تولیدات اهل فسق است... (۱).

۵ - ابن عبد البرّ (۴۳۶)

او به سندش از ابن عمر حدیث «نجوم» را نقل می کند و در آخر می گوید: «این سندی است غیر صحیح که به آن حجت قائم نمی شود». (۲).

۶ - ابن الجوزی (۵۹۷)

او بعد از نقل این حدیث از عمر بن خطاب می گوید: «این حدیثی است غیر صحیح؛ زیرا در سندش نعیم وجود دارد که مجروح بوده و نیز عبدالرحیم است که یحیی بن معین او را کذاب می داند». (۳).

۷ - شمس الدین ذهبی (۷۴۸)

او در کتاب «میزان الاعتدال» در ترجمه جعفر بن الواحد هاشمی قاضی بعد از تضعیف او می گوید: از بلائی او جعل حدیث «نجوم» است. (۴).

و نیز در ترجمه زید العمّی بعد از نقل حدیث «نجوم» تصریح به بطلان آن نموده است. (۵).

۸ - ابن قیم جوزیه (۷۵۱)

او می گوید: «این حدیث - حدیث نجوم - از طریق اعمش از ابوسفیان بن جابر و از حدیث سعید بن مسیب از ابن عمر، و از طریق حمزه جزری از نافع از ابن عمر نقل شده که هیچ یک از آن ها ثابت نیست». (۶).

ص: ۵۸۲

۱- ۲۳۶۰. پیشین، ج ۵، ص ۶۴.

۲- ۲۳۶۱. جامع البیان العلم، ج ۲، ص ۹۰ و ۹۱.

۳- ۲۳۶۲. العلل المتناهیة فی الاحادیث الواهیة.

۴- ۲۳۶۳. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۴۱۳.

۵- ۲۳۶۴. همان، ج ۲، ص ۱۰۲.

۹ - ابن الهمام حنفی (۸۶۱)

او که از بزرگان حنفیه است، می گوید: حدیث نجوم شناخته شده نیست. (۱).

۱۰ - جلال الدین سیوطی (۹۱۱)

او بعد از نقل این حدیث در «الجامع الصغیر» تصریح به ضعف آن نموده است. (۲).

۱۱ - قاضی شوکانی (۱۲۵۰)

او در بحث «حجیت اجماع» می گوید: «و نیز حدیث "اصحابی کالنجوم بأیهم اقتدیتم" افاده حجیت قول هر یک از آن ها را دارد. و در این حدیث گفتار معروفی است؛ زیرا در رجال آن عبدالرحیم عمّی از پدرش وجود دارد که هر دو جداً ضعیف اند. بلکه ابن معین، عبدالرحیم را کذاب معرفی کرده است...

این حدیث طریقی دیگر دارد که در آن حمزه نصیبی است که او نیز جداً ضعیف است. بخاری او را منکر الحدیث معرفی کرده و ابن معین می گوید: او بی ارزش است. و ابن عدی گفته است که عموم روایات او موضوع و جعلی است. و نیز این حدیث از طریق جمیل بن زید نقل شده که مجهول است. (۳).

۱۲ - محمد ناصرالدین البانی (معاصر)

او حدیث «نجوم» را در کتاب «سلسله الأحادیث الضعیفه و الموضوعه» آورده و بعد از نقل آن می گوید: «این حدیث موضوع و جعلی است». (۴).

بررسی کلی روایات

بررسی کلی روایات

حدیث «اصحابی کالنجوم» را برخی از صحابه نقل کرده اند که همه آن روایات از ضعف سندی برخوردار است:

۱ - روایت عبدالله بن عمر

در سند روایت او عبدالرحیم بن زید و زید العمّی وجود دارند که هر دو ضعیف اند.

ص: ۵۸۳

۱- ۲۳۶۶. التحریر، ج ۳، ص ۲۴۳.

۲- ۲۳۶۷. فیض القدیر، ج ۴، ص ۷۶؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۱۳۳.

٣- ٢٣٦٨. ارشاد الفحول، ص ٨٣.

٤- ٢٣٦٩. سلسله الاحاديث الضعيفه، ج ١، ص ١٤٩.

۲ - روایت عمر بن خطاب

در سند روایت او نعیم بن حماد و عبدالرحیم بن زید و زید العمّی وجود دارند که همگی ضعیف اند.

۳ - روایت جابر بن عبدالله انصاری

از جابر با یک سند دارقطنی حدیث «نجوم» را نقل کرده که در آن سند حمید بن زید وجود دارد که مجهول است. و در سند دیگرش ابوسفیان و سلام بن سلیم و حارث بن غصین وجود دارند که ضعیف و یا مجهولند.

۴ - روایت عبدالله بن عباس

در سند این روایت سلیمان بن ابی کریمه و جویر بن سعید و ضحاک بن مزاحم وجود دارند که همگی از ضعفا به حساب می آیند.

۵ - روایت ابوهریره

در سند این روایت نیز جعفر بن عبدالواحد قاضی هاشمی وجود دارد که متهم به جعل حدیث و کذب است.

۶ - روایت انس بن مالک

در سند این روایت بشر بن حسین وجود دارد که ابوحاتم او را دروغگو می داند. و نیز ابن حجر کلماتی را از علما در مذمت او در «لسان المیزان» آورده است. (۱)

البانی و تضعیف سندهای حدیث

ناصرالدین البانی وهابی در کتاب «سلسله الأحادیث الضعیفه» حدیث را با تعبیرات گوناگون آورده و همه را تضعیف کرده است. اینک به طور خلاصه به آن اشاره می شود:

۱ - ابن عبد البر (۲) و ابن حزم (۳) از طریق سلام بن سلیم و او از حارث بن غصین، از

ص: ۵۸۴

۱ - ۲۳۷۰. لسان المیزان، ج ۲، ص ۲۱-۲۳.

۲ - ۲۳۷۱. جامع بیان العلم، ج ۲، ص ۹۱.

۳ - ۲۳۷۲. الإحکام، ج ۶، ص ۸۲.

اعمش از ابوسفیان، از جابر نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اصحابی کالنجوم، بایهم اقتدیتم اهتدیتم».

ابن عبد البر می گوید: «این حدیثی است که قابل احتجاج نیست؛ زیرا حارث بن غصین مجول است».

ابن حزم نیز می گوید: «این روایت ساقط است؛ زیرا ابوسفیان ضعیف است. و سلام بن سلیمان از کسانی است که احادیث ضعیف السند را روایت می کند، و این حدیث بدون شک از جمله آن ها است».

آن گاه البانی می گوید: «بار این حدیث بر دوش سلام بن سلیم است و علما اجماع بر ضعف او دارند. ابن خراش می گوید: «او کذاب است». و ابن حبان گفته: او احادیث جعلی روایت می کند... و به همین جهت است که احمد گفته: «این حدیث صحیح نیست» همان گونه که ابن قدامه در کتاب «المنتخب» به آن اشاره کرده است. (۱)

آن گاه البانی می گوید: «گفتار شعرانی (۲) که این حدیث را نزد اهل کشف صحیح دانسته، باطل است؛ زیرا تصحیح احادیث از طریق کشف بدعت صوفی است و اعتماد بر این طریق منجر به تصحیح احادیث باطلی می شود که هیچ اصل و اساسی ندارد، همانند این حدیث؛ به جهت آن که کشف، بهترین حالاتش بر فرض صحت همانند رأی است که گاهی به خطا و گاهی به صواب می رود. و این در صورتی است که هوا و هوس در آن راه پیدا نکرده باشد. (۳)

۲ - خطیب (۴) و قبل از او ابوالعباس اصم، و او از بیهقی (۵) و دیلمی و ابن عساکر از طریق سلیمان بن ابی کریمه از جویبر از ضحاک از ابن عباس نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مهما او تیتم من کتاب الله فالعمل به لا عذر لأحدکم فی ترکه، فإن لم یکن فی کتاب الله، فسنه ماضیه، فان لم یکن سنه منی ماضیه فما قال اصحابی، ان اصحابی

ص: ۵۸۵

۱- ۲۳۷۳. المنتخب، ج ۱۰، ص ۱۹۹.

۲- ۲۳۷۴. المیزان، ج ۱، ص ۲۸.

۳- ۲۳۷۵. سلسله الاحادیث الضعیفه، ج ۱، ص ۱۴۴ و ۱۴۵.

۴- ۲۳۷۶. الکفایه فی علم الدرایه، ص ۴۸.

۵- ۲۳۷۷. المدخل، رقم ۱۵۲.

بمنزله النجوم فی السماء، فأیها اخذتم به اهتدیتم، و اختلاف اصحابی لکم رحمه»؛ «هر چه که از کتاب خدا به شما رسیده باید به آن عمل کنید و برای هیچ کس عذری در ترک آن نیست، اگر در کتاب خدا نبود پس به سنت حتمی عمل کنید، و اگر سنتی از من یافت نشد به آنچه اصحابم می گویند عمل نمایید؛ زیرا اصحابم به منزله ستارگان در آسمان اند، به هر کدام تمسک کنید هدایت یافته اید. و اختلاف اصحابم برای شما رحمت است».

آن گاه می گوید: «این سند جداً ضعیف است. ابن ابی حاتم، سلیمان بن کریمه را ضعیف الحدیث معرفی کرده است. و جویر پسر سعید ازدی مطابق رأی دارقطنی و نسائی و دیگران، متروک است. و ابن مدینی نیز او را تضعیف نموده است.

بیهقی بعد از نقل این حدیث گفته: این حدیث متنش مشهور است ولی سندهای آن همگی ضعیف بوده و هیچ سندی برای آن به اثبات نرسیده است.

آن گاه می گوید: تحقیق در مطلب آن است که این حدیث جداً ضعیف است به جهت آنچه درباره جویر گفته شد...» (۱).

۳ - ابن بَطَّه (۲) و خطیب و دیلمی (۳) و ابن عساکر (۴) از طریق نعیم بن حماد از عبدالرحیم بن زید عمی از پدرش از سعید بن مسیب از عمر بن خطاب نقل کرده که پیامبر فرمود: «سألت ربی فیما اختلف فیہ اصحابی من بعدی، فوحي اللّٰه الی: یا محمّد! انّ اصحابک عندی بمنزله النجوم فی السماء، بعضها أضواء من بعض، فمن أخذ بشیء مما علیہ من اختلافهم فهو عندی علی هدی»؛ «از پروردگار خود در مورد آنچه اصحابم بعد از من در آن اختلاف می کنند سؤال نمودم. خداوند به من وحی فرستاد که ای محمّد! همانا اصحاب تو نزد من به منزله ستارگان در آسمانند، برخی روشن تر از برخی دیگر، پس هر کس چیزی از آنچه ایشان - با اختلافی که دارند - برآیند را اخذ کند، او نزد من بر هدایت است».

البانی بعد از نقل این حدیث می گوید: «این سندی است موضوع. نعیم بن حماد

ص: ۵۸۶

۱- ۲۳۷۸. سلسله الاحادیث الصحیحه، ج ۱، ص ۱۴۶-۱۶۷.

۲- ۲۳۷۹. الإبانة، ج ۴، ص ۱۱.

۳- ۲۳۸۰. المسند، ج ۲، ص ۱۹۰.

۴- ۲۳۸۱. تاریخ دمشق، ج ۶، ص ۳۰۳.

ضعیف است. و عبدالرحیم بن زید عمی کذاب است، و آفت در این حدیث اوست. و ابن معین او را کذاب معرفی کرده است. و ذهبی بعد از نقل این حدیث در «میزان الاعتدال» آن را باطل معرفی کرده است.

۴- ابن عبدالبر و ابن حزم از طریق ابی شهاب حناط از حمزه جزری، از نافع از ابن عمر نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «انما مثل اصحابی مثل النجوم، فأیهم أخذتم بقوله اهتدیتم»؛ «همانا اصحابم به مانند ستارگانند، به گفتار هر کدام اخذ کنید هدایت یافته اید».

ابن عبدالبر بعد از نقل این حدیث می گوید: «این سندی است غیر صحیح». آن گاه البانی می گوید: «حمزه همان ابن ابی حمزه است که دارقطنی او را متروک معرفی کرده و ابن عدی گفته: عموم مرویات او جعلی است. و ابن حبان درباره او گفته: او از افراد ثقه حدیث جعلی نقل کرده است و لذا روایت از او جایز نیست. ذهبی در «میزان الاعتدال» از او احادیث جعلی را آورده و این حدیث را از جمله آن ها به شمار آورده است.

ابن حزم می گوید: «روشن شد که این روایت اصلاً ثابت نیست بلکه شکی در کذب آن نیست... چگونه صحیح است تقلید از قومی که گاهی خطا کرده و گاهی به صواب می روند.

او نیز می گوید: وظیفه ما متابعت از آن چیزی است که در قرآن آمده و از رسول خدا صلی الله علیه و آله به سند صحیح رسیده است.

و در آخر می گوید: این حدیث باطل و دروغ بوده و از تولیدات اهل فسق به حساب می آید به جهاتی:

۱- این حدیث از طریق نقل ثابت نشده است.

۲- صحیح نیست که پیامبر صلی الله علیه و آله امر کند به چیزی که از آن نهی کرده است. می دانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله خبر داده که ابوبکر در فلاخن تفسیری که داشته به خطا رفته است. و نیز عمر در فلاخن تأویل دروغ گفته است... و محال است که پیامبر صلی الله علیه و آله امر کند مردم را به

متابعت هر کدام از اصحاب که قطعاً خطاکار نیز بوده اند. و این لازم می آید که پیامبر صلی الله علیه و آله امر به متابعت از خطا کرده باشد، و حضرت از این امر مبّرّا است.

۳- در این حدیث گفتاری است باطل و هرگز نمی توان آن را به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داد؛ زیرا کسی که اراده کرده جهت مطلع جُدی را ولی به دنبال مطلع سرطان برود قطعاً هدایت نخواهد شد، بلکه به گمراهی خواهد افتاد، به جهت این که هر ستاره ای قابل هدایت در هر راهی نیست پس این تشبیه درست نیست. و واضح شد که دروغ است و سقوط آن از اعتبار به طور ضروری واضح است.

و نیز از ابن حزم نقل کرده که او درباره این حدیث می گوید: «خبری است دروغ، جعلی، باطل و غیر صحیح».(۱)

بررسی دلالت حدیث

حدیث «نجوم» از حیث متن نیز بر فرض صحّت سند، قابل مناقشه است؛ زیرا آیا کسی می تواند باور کند که جمیع صحابه بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله بر طریق مستقیم بوده اند؟ آیا همه آن ها اهلیت برای اقتدا داشته اند؟ آیا همه آن ها به هدایت رسیده اند تا بتوانند دیگران را نیز به هدایت رهنمون کنند؟ اگر چنین است پس چرا این همه آیات در قرآن کریم در مذمت طایفه ای از صحابه وارد شده است؟ و نیز این همه روایات در مذمت جماعتی از آن ها از شخص پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده است؟(۲) پیامبر صلی الله علیه و آله می دانست که بعد از او چه اتفاقی خواهد افتاد و امت او به ۷۳ فرقه متفرق خواهند شد. مگر نه این است که در احادیث «حوض» پیامبر صلی الله علیه و آله خبر از بدعت گذاری جماعتی از صحابه داده و نیز آنان را اهل جهنم دانسته است؟(۳) آیا جماعتی از صحابه اهل فسق و فجور نبوده اند؛ از قبیل:

۱- جماعتی از مشاهیر صحابه در قضیه جمل در موضوع «حوأب» دروغ گفته

ص: ۵۸۸

۱- ۲۳۸۲. سلسله الاحادیث الصحیحه، ج ۱، ص ۱۴۹-۱۵۲.

۲- ۲۳۸۳. برای اطلاع رجوع شود به بحث «عدالت صحابه».

۳- ۲۳۸۴. صحیح بخاری، باب فی الحوض، ج ۴، ص ۸۸۷.

و مردم را نیز تحریض بر گواهی به دروغ کردند. این موضوع از قضایای مشهور در کتب تاریخ اهل سنت؛ از قبیل تاریخ طبری، ابن اثیر، ابن خلدون، ابی الفداء و مسعودی و دیگران است.

۲ - مگر نبود که خالد بن ولید مالک بن نویره را کشت و با زن او بدون عده گرفتن زنا کرد؟

۳ - مگر مغیره بن شعبه با ام جمیل زنا نکرد. (۱)

۴ - مگر سمره بن جندب در عصر عمر بن خطاب شراب فروش نبود؟ (۲)

۵ - مگر عبدالرحمن بن عمر بن خطاب شراب خور در عصر خلافت پدرش در مصر نبود؟ (۳)

۶ - مگر برخی از بزرگان صحابه به احکام شرعی جاهل نبودند؟

۷ - مگر معاویه کسی نبود که ربا می گرفت و هنگامی که ابوالدرداء به او اعتراض کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله ربای معاوضی را جایز نمی داند در جواب گفت: من اشکالی در آن نمی بینم. (۴)

و ...

نتیجه این که: حدیث «اصحابی کالنجوم» سنداً و دلالتاً قابل مناقشه بوده و بی اعتبار است و لذا نمی توان به آن استدلال نمود.

ص: ۵۸۹

۱- ۲۳۸۵. وفيات الاعیان، ج ۲، ص ۴۵۵؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۰۷.

۲- ۲۳۸۶. ر.ک: صحیح بخاری و دیگر کتب.

۳- ۲۳۸۷. شرح ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۱۲۳.

۴- ۲۳۸۸. موطأ مالک، ج ۲، ص ۵۹.

یکی از عوامل دوری مردم از اهل بیت علیهم السلام و تمایل به خلفا وجود روایات فراوان در مصادر حدیثی اهل سنت است که به تصریح تاریخ و برخی از بزرگان اهل سنت در شأن خلفا جعل شده است. این روایات تأثیر به سزایی در تغییر جامعه از مسیر اصلی خود و انحراف و دوری مردم از امامان معصوم علیهم السلام داشته است، لذا ما در این بحث در صددم تا این روایات را به طور اجمال مورد بررسی و نقد قرار دهیم.

۱ - جعل روایات در شأن خلفا

ابن ابی الحدید می نویسد: معاویه در نامه ای که به عمّال خود در تمام بلاد اسلامی نوشت دستور داد تا به هیچ کس از شیعیان علی و اهل بیتش اجازه گواهی ندهند. و نیز بر آن ها نوشت تا شیعیان عثمان و محبین او و کسانی که فضایل و مناقب او را روایت می کنند جمع کرده و آنان را تکریم کنند و گزارشی از آن روایات جعلی و اسامی آن ها و اسم پدران و عشیره آن ها را به او بدهند تا به آن ها صله دهد.

با این دستور و انتشار آن بین مردم، فضایل بسیاری برای عثمان نقل شد، تا به حدّی که در هر کشور تکثیر شده و داخل منازل هر یک از مردم وارد شد... بعد از مدتی معاویه بار دیگر نامه ای به کارگزاران خود نوشت، و در آن گوشزد کرد که حدیث در شأن عثمان فراوان نقل شده و هر گاه نامه من به شما رسید مردم را دعوت به نقل روایت در شأن صحابه و خلفای اولین نمایید. و هر روایتی را که کسی در شأن ابوتراب نقل کرده آن را در شأن صحابه درآورد؛ زیرا این عمل نزد من محبوب تر بوده و ابوتراب و شیعیان او را مغلوب خواهد کرد....

نامه معاویه بر مردم قرائت شد، لذا روایات جعلی بسیاری در مناقب صحابه در میان مردم منتشر گشت در حالی که هیچ حقیقت و واقعیت نداشته است. کار به جایی رسید که این روایات به اسم احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله بر بالای منابر خوانده شد و نیز به دست معلمان مکتب خانه ها سپرده شد تا به کودکان و نوجوانان تعلیم دهند، و لذا مردم آن ها را همانند قرآن آموختند و به دختران و همسران و خدمتکاران خود نیز منتقل نمودند و همین طور این روایات تا کنون در دسترس مردم باقی مانده است... و از این طریق روایات جعلی بسیار و تهمت های فراوانی در بین مردم در شأن خلفا و صحابه منتشر شد...» (۱).

ابن عرفه معروف به نفظویه از اکابر محدثین و مورخین به این مناسبت نقل می کند: «بیشتر احادیث در فضایل صحابه در ایام بنی امیه به جهت تقرب به آن ها جعل شد تا با این گونه احادیث به گمان خودبینی بنی هاشم را به خاک بمالند» (۲).

ابن الجوزی در کتاب «الموضوعات» می گوید: «گروهی متعصب که هیچ بهره ای از خیر ندارند ادعای تمسک به سنت نموده به جهت مقابله با رافضه احادیثی را در فضایل ابوبکر جعل و وضع نمودند...» (۳).

همو در جایی دیگر جاعلین حدیث را بر چند قسم تقسیم می کند:

۱ - زنادقه و اهل کفر که به قصد فاسد کردن شریعت و وارد کردن شک در آن و بازی با دین، جعل حدیث کرده و به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت دادند.

۲ - برخی نیز به جهت یاری مذهب خود جعل حدیث کرده و شیطان آن ها را این گونه فریب داد که این عمل جایز است.

۳ - برخی نیز به جهت ترغیب مردم به عمل بر خیر و دوری از شر، احادیثی را جعل نمودند.

ص: ۵۹۱

۱- ۲۳۸۹. شرح ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۱۵؛ فجر اسلام، احمد امین، ص ۲۷۵.

۲- ۲۳۹۰. همان؛ فجر الاسلام، ص ۲۱۳.

۳- ۲۳۹۱. کتاب الموضوعات، ج ۱، ص ۲۲۵.

۴ - گروهی دیگر جعل حدیث بر هر کلام حسن را جایز شمردند.

۵ - و برخی نیز به جهت اهداف و اغراضی خاص، حدیثی را اختراع می نمودند. (۱)

و نیز می گوید: «من احادیث بسیاری را که در فضل ابوبکر نقل می کنند ذکر نمی کنم؛ زیرا برخی از آن ها از حیث معنا صحیح است ولی از حیث سند و نقل ثابت نیست، و برخی نیز بی معنا است و دائماً آن ها را از زبان عوام مردم می شنوم...» (۲)

۲ - وجود کذابین

با رجوع به کتاب های رجال اهل سنت پی به وجود اشخاصی خواهیم برد که در سلسله احادیث بسیاری قرار گرفته اند ولی به تصریح علمای رجال از خود اهل سنت متهم به کذب و جعل و تزویرند. اینک اسامی برخی از آن ها را ذکر می کنیم:

۱ - ابان بن جعفر ابوسعید بصری؛ بسیار دروغگو و جعل کننده حدیث بر رسول خدا است. (۳)

۲ - باذام ابوصالح؛ تابعی کذاب است. (۴)

۳ - جارود بن یزید ابوعلی عامری؛ وی بسیار دروغگویی است که جعل حدیث می کند. (۵)

۴ - حیب بن ابی حیب؛ از دروغگوترین مردم بوده و تمام احادیث او جعلی است. (۶)

۵ - خالد بن اسماعیل ابوالید المخزومی؛ او متروک بوده و به احادیثش احتجاج نمی شود، جعل حدیث می کرد و به افراد ثقه نسبت می داد. (۷)

۶ - داوود بن عبدالجبار ابوسلیمان مؤذن؛ بسیار دروغگو بوده و منکر الحدیث است. سزاوار نیست که احادیثش مکتوب شود. (۸)

ص: ۵۹۲

۱- ۲۳۹۲. کتاب الموضوعات، ج ۱، ص ۱۵-۲۰.

۲- ۲۳۹۳. همان، ج ۱، ص ۲۳۷.

۳- ۲۳۹۴. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۰؛ اللآلی المصنوعه، ج ۲، ص ۱۳.

۴- ۲۳۹۵. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۳۸؛ تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۴۱۶.

۵- ۲۳۹۶. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۷۸؛ لسان المیزان، ج ۲، ص ۹۰.

۶- ۲۳۹۷. تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۱۵۸؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۴۵۲.

۷- ۲۳۹۸. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۶۲۷؛ اللآلی المصنوعه، ج ۲، ص ۵.

٨- ٢٣٩٩. ميزان الاعتدال، ج ٢، ص ١٢؛ تذكره الموضوعات، ص ١٣.

- ۷- زکریا بن یحیی مصری ابو یحیی و کار؛ بسیار دروغگو و از دروغگوهای بزرگ روزگار است. او با وجود آن که از فقهای صاحب حلقه و از صالحان و عابدان به شمار آمده ولی در عین حال جعل حدیث می کرده است. (۱)
- ۸- سلیم بن مسلم؛ جعل کننده حدیث و جهمی خبیث بود. و لذا احادیث او ترک شده و هیچ ارزشی ندارد. (۲)
- ۹- شیخ بن ابی خالد بصری؛ او اهل جعل حدیث بود. چهار صد حدیث را جعل کرده و داخل برنامه مردم نمود. (۳)
- ۱۰- ضحاک بن حمزه منبجی؛ او اهل وضع حدیث بود. و تمام روایات او از حیث متن یا سند منکر است. (۴)
- ۱۱- طاهر بن فضل حلبی؛ او کسی بود که جعل حدیث می کرد و آن ها را به افراد ثقه نسبت می داد. تنها احادیثش را به جهت تعجب می توان نوشت. (۵)
- ۱۲- عبد الرحمن بن مالک بن مغول؛ او بسیار دروغگو و تهمت زننده ای بود که هیچ کس درباره او شک ندارد. او جعل حدیث می کرد. (۶)
- ۱۳- غیاث بن ابراهیم نخعی؛ کذاب خبیثی است که جعل حدیث می کرد. (۷)
- ۱۴- فضل بن شیکین ابوالعباس؛ ابن معین می گوید: او کذاب است. خدا لعنت کند هر کسی را که از او حدیث کوچک یا بزرگ نقل کند مگر آن که او را شناسد. (۸)

این ها برخی از کسانی بودند که در سلسله اسناد روایات اهل سنت وارد شده و نزد

ص: ۵۹۳

-
- ۱- ۲۴۰۰. میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۷۷؛ الضعفاء الکبیر، ج ۲، ص ۸۷.
- ۲- ۲۴۰۱. میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۲۳۲؛ لسان المیزان، ج ۳، ص ۱۳۴.
- ۳- ۲۴۰۲. تذکره الموضوعات، ص ۷۹؛ کتاب المجرمین، ج ۱، ص ۳۶۴.
- ۴- ۲۴۰۳. میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۳۲۳؛ کتاب المجرمین، ج ۱، ص ۳۷۹.
- ۵- ۲۴۰۴. میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۳۳۵؛ کتاب المجرمین، ج ۱، ص ۳۸۴.
- ۶- ۲۴۰۵. میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۵۸۴؛ اللآلی المصنوعه، ج ۱، ص ۴۴۶.
- ۷- ۲۴۰۶. میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۳۳۶؛ لسان المیزان، ج ۴، ص ۴۸۹.
- ۸- ۲۴۰۷. لسان المیزان، ج ۴، ص ۴۴۱؛ تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۳۶۲.

رجالین اهل سنت معروف به جعل حدیث و کذب و دروغ اند. کسی که قصد تتبع در این موضوع را دارد به کتاب «اللاکلی المصنوعه» و «تذکره الموضوعات» و «کتاب المجرومین» و «رجال السنه» از شیخ محمد حسن مظفر و «الغدیر» از علامه امینی رحمه الله مراجعه کند.

مرحوم علامه در کتاب خود اسامی {۷۰۲} نفر از رجال اهل سنت را نام برده که در رجال خود آن ها، متهم به کذب و جعل حدیث اند. آن گاه می گوید: این ها بخشی از این گونه افرادند، و شاید کسانی که به کتاب های آن ها مراجعه کنند به افرادی دیگر برخورد نمایند که اهل این کار بوده اند. جالب توجه این که این عمل نزد بسیاری از اهل سنت، عمل زشتی نبوده بلکه افراد معروف به زهد و تقوا به این عمل منسوب اند. و حتی به عنوان شعار صالحین نزد اهل سنت مطرح است، به این اعتقاد که افراد با جعل حدیث در شأن خلفا و صحابه و تقویت قلوب مردم به آنان به خداوند متقرب می شوند. و لذا یحیی بن معین قَطَّانی می گوید: من در میان صالحان در جعل حدیث دروغگوتر ندیدم. (۱) آن گاه علامه امینی رحمه الله اسامی افرادی را ذکر می کند که معروف به زهد و تقوا بوده ولی در عین حال متهم به جعل حدیث شده اند؛ امثال:

۱ - هیثم طائی؛ او کسی بود که تمام شب را به نماز مشغول بود و هنگامی که صبح می شد می نشست و جعل حدیث می نمود.

۲ - حرب بن میمون؛ او مجتهد عابد بود ولی از همه بیشتر دروغ می گفت.

۳ - محمد بن ابراهیم شامی؛ او از زهادی بود که به کذاب و ضاع معروف شده بود.

۴ - حافظ عبدالمغیث حنبلی؛ شخصی معروف به زهد، اعتماد، دین داری، صداقت، امانت، صلاح، اجتهاد، متابعت سنت و آثار بود، ولی در عین حال کتابی را تألیف کرده که در آن پر از احادیث جعلی در فضایل یزید بن معاویه است.

۵ - محمد بن عکاشه؛ او کسی بود که هنگام قرائت قرآن بسیار گریه می کرد ولی از جمله جعل کنندگان بسیار ماهر در حدیث بود.

ص: ۵۹۴

۶- ابو عمر زاهد؛ او کسی است که در فضایل معاویه بن ابی سفیان کتابی را از احادیث جعلی تألیف کرده است.

۷- بردانی؛ مرد صالحی است که در فضیلت معاویه جعل حدیث می کرده است.

آن گاه می گوید؛ از اینجا است که مشاهده می کنیم بسیاری از جعل کنندگان حدیث را که یا امامی بوده اند دارای مرید و پیرو، یا حافظی مشهور و فقیهی حجت و شیخی در روایت و خطیبی توانمند، که دسته ای از آن ها به جهت خدمت به مبدأ یا تعظیم امام و یا به جهت تأیید مذهب خود عمداً دروغ گفته اند. (۱)

۳- تضعیف روایات

۳- تضعیف روایات

با مراجعه به کتب اهل سنت مشاهده می نمایم که بسیاری از روایاتی که درباره خلافت و فضایل آن ها نقل شده، به کذب و جعل نسبت داده شده است. اینک این گونه روایات را در دو بخش دنبال می کنیم:

الف) روایات فضایل خلفا!!

۱- ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «هیچ درختی در بهشت نیست جز آن که بر هر ورقه آن نوشته شده: لا اله الا الله، محمد رسول الله، ابوبکر الصدیق، عمر الفاروق، عثمان ذوالنورین». (۲)

طبرانی بعد از نقل آن می گوید: این حدیث جعلی است، و علی بن جمیل که در سند آن واقع شده بسیار جعل کننده است و این حدیث تنها از طریق او رسیده، و نیز ذهبی آن را باطل دانسته است. (۳)

۲- انس از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل می کند که فرمود: شبی که مرا به معراج بردند داخل بهشت شدم، ناگهان سببی را دیدم که از دست حوریه ای آویزان بود. گفت: من برای عثمان هستم که مظلوم کشته شد.

ص: ۵۹۵

۱- ۲۴۰۹. الغدیر، ج ۵، ص ۲۲۷.

۲- ۲۴۱۰. المعجم الکبیر، ج ۱۱، ص ۶۳.

۳- ۲۴۱۱. میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۶۳۳.

این حدیث را ذهبی در «میزان الاعتدال» از طریق عباس بن محمّد عدوی وضاع نقل کرده و گفته: این خبر جعلی است. (۱) و ابن حجر می گوید: برای این خبر اصلی از کلام پیامبر نیست. (۲)

۳- براء بن عازب از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: همانا خداوند برای ابوبکر در اعلا علین گنبدی از یاقوت سفید قرار داده... برای آن چهار هزار درب است، هر گاه ابوبکر مشتاق لقای خدا شد دری از آن باز می شود و به خداوند نظاره می کند.

خطیب بغدادی بعد از نقل این حدیث می گوید: این حدیث از جعلیات محمّد بن عبدالله بن ابوبکر اشنانی است. (۳)

۴- ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: امینان نزد خداوند سه نفرند: من و جبرئیل و معاویه.

خطیب بغدادی و ابن حبان و نسائی می گویند: این حدیث باطل و جعلی است. (۴)

۵- ابوهریره از پیامبر نقل کرده که فرمود: خداوند مرا از نور خود خلق کرد و ابوبکر را از نور من و عمر را از نور ابوبکر و عثمان را از نور عمر خلق نمود. و عمر چراغ اهل بهشت است.

ذهبی این خبر را دروغ دانسته، (۵) و ابونعیم می گوید: این خبر باطل بوده و مخالف کتاب خدا است.

۶- جابر از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: دشمن ندارد ابوبکر و عمر را مؤمن، و دوست ندارد آن دو را منافق.

ذهبی آن را از جعلیات معلی بن هلال طحّان دانسته است. او کسی است که احمد درباره وی گفته: تمام احادیث او جعلی است. او نیز می گوید: این حدیث صحیح نیست و معلی متهم به کذب است. (۶)

ص: ۵۹۶

۱- ۲۴۱۲. میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۳۸۶.

۲- ۲۴۱۳. لسان المیزان، ج ۳، ص ۳۰۸.

۳- ۲۴۱۴. تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۴۴۱.

۴- ۲۴۱۵. کتاب المجرومین، ج ۱، ص ۱۴۶.

۵- ۲۴۱۶. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۶۶؛ لسان المیزان، ج ۱، ص ۳۶۱.

۶- ۲۴۱۷. تذکره الحفاظ، ج ۳، ص ۱۱۲.

کسی که در این زمینه می خواهد تحقیق نماید به «الغدیر» مراجعه نماید. (۱)

ب) روایات خلافت خلفا

در مورد خلافت خلفا نیز اهل سنت روایاتی نقل کرده اند که خود به جعل و وضع آن تصریح نموده اند. اینک به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - به طور مرفوع از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که فرمود: ابوبکر بعد از من متولی امور امت من خواهد شد.

ذهبی بعد از نقل حدیث می گوید: این خبری دروغ است. (۲)

۲ - و نیز مرفوعاً نقل کرده اند که جبرائیل فرمود: ابوبکر وزیر تو در زمان حیات و خلیفه تو بعد از وفات تو است.

ذهبی این حدیث را از موضوعات و جعلیات ابوهارون اسماعیل بن محمد فلسطین برشمرده، می گوید: ابن جوزی آن را با سندی تاریک نقل کرده و گفته: ابوهارون، کذاب است. (۳)

۳ - خطیب بغدادی از عبدالله بن جراد نقل کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله اسبی را آورد و بر آن سوار شد و فرمود: سوار بر این اسب می شود کسی که خلیفه و جانشین بعد از من است. آن گاه ابوبکر سوار بر آن شد.

سیوطی این حدیث را از جعلیات شمرده است. (۴)

۴ - عایشه از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: ائمه خلافت بعد از من ابوبکر و عمر و... می باشند.

ذهبی بعد از ذکر این حدیث می گوید: خبری باطل است و متهم به وضع آن علی بن صالح انماطی است. (۵)

۵ - ابن عباس در تفسیر آیه «وَ إِذْ أَسْرَ النَّبِيِّ إِلَىٰ بَعْضِ أَرْوَاجِهِ حَدِيثًا» گفته: پیامبر به

ص: ۵۹۷

۱- ۲۴۱۸. الغدیر، ج ۵، ص ۴۷۶.

۲- ۲۴۱۹. میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۶۲۷.

۳- ۲۴۲۰. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۲۴۷.

۴- ۲۴۲۱. اللآلی المصنوعه، ج ۱، ص ۳۰۱.

۵- ۲۴۲۲. میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۱۳۳.

طور سرّی به حفصه فرمود: همانا ابوبکر ولی امر بعد از من است. و عمر جانشین بعد از ابوبکر است. این مطلب را به عایشه نیز گفت. (۱)

ذهبی این حدیث را از حرف های باطل خالد بن اسماعیل مخزومی کذاب دانسته است. (۲)

۶ - ابوهیره نقل کرده: هنگامی که جبرئیل با رسول خدا صلی الله علیه وآله بود ناگهان ابوبکر گذر کرد. حضرت فرمود: این ابوبکر است، ای جبرئیل! آیا او را می شناسی؟ گفت: همانا او در آسمان مشهورتر است تا در زمین، ملائکه او را حلیم قریش می نامند. و همانا او وزیر تو در حیات و جانشین تو بعد از وفات می باشد.

ابن حبان این حدیث را از طریق اسماعیل بن محمد بن یوسف نقل کرده و او را دزد حدیث نامیده که احادیث او قابل احتجاج نیست. و ابن طاهر او را کذاب معرفی کرده است. (۳)

۷ - کار را به جایی رساندند که حتی به امام علی علیه السلام نسبت داده اند که ابوبکر را به عنوان خلیفه رسول خدا صلی الله علیه وآله توصیف کرده است... نقل می کنند که ابوبکر به علی علیه السلام گفت: جلو بیا و نماز گزار. حضرت فرمود: نه به خدا من جلو نمی ایستم، تو خلیفه رسول خدایی...

ذهبی این حدیث را از مصائب عبدالله بن محمد قدامی دانسته، (۴) و ابن عدی می گوید: عموم احادیث او قابل حفظ نیست. (۵)

روایات دیگر نیز در این مورد وارد شده است، هر کس قصد تحقیق دارد به «الغدیر» مراجعه نماید. (۶)

۴ - استناد نکردن خلفا به این روایات

با مراجعه به تاریخ پی می بریم که خلفا قبل و بعد از خلافتشان برای تشویق مردم

ص: ۵۹۸

۱- ۲۴۲۳. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۴۲۴.

۲- ۲۴۲۴. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۶۲۷.

۳- ۲۴۲۵. کتاب المجرومین، ج ۱، ص ۱۳۰.

۴- ۲۴۲۶. میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۴۸۸.

۵- ۲۴۲۷. الکامل فی الضعفاء، ج ۴، ص ۲۵۸.

۶- ۲۴۲۸. الغدیر، ج ۵، ص ۵۳۲-۵۶۶.

و میل آن ها به سوی خود هرگز به این گونه روایات استدلال نکردند و این خود بهترین شاهد و قرینه ای است که دلالت بر جعل و وضع این احادیث بعد از خلافت آن ها به جهت تقویت قلوب مردم و مشروعیت بخشیدن به خلافت آنان از راه شرع بوده است.

۵ - مخالفت روایات با آروزی ابوبکر

اگر روایاتی را که اهل سنت در فضایل و خلافت خلفا نقل می کنند صحیح بود چرا ابوبکر در مرض موت خود چنین آرزو می کند که دوست داشتم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال می کردم که امر خلافت از برای کیست تا کسی در آن نزاع نکند. و دوست داشتم که از آن حضرت سؤال می کردم که آیا برای انصار در امر خلافت سهم و نصیبی است. (۱)

۶ - انتساب خلیفه به ابوبکر

اگر نصّ صحیح بر خلافت خلفا و فضایل آن ها بود چرا ابوبکر هنگام وفات خود عمر را خواست و به او گفت: من تو را به عنوان جانشین خود بر اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار می دهم. و در نامه ای که به امیران جنگ نوشت اشاره کرد که من عمر را بر شما والی گرداندم... (۲)

۷ - اعتراف به عدم نصّ

ابوبکر در سخنان خود تصریح می کند که نصّی برای خلافت او نبوده است. ابن قتیبه در حدیثی از او نقل کرده که گفت: همانا خداوند محمد صلی الله علیه و آله را نبی و برای

ص: ۵۹۹

۱- ۲۴۲۹. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۳؛ العقد الفرید، ج ۲، ص ۲۵۴.

۲- ۲۴۳۰. تیسیر الوصول، ج ۱، ص ۴۸.

مؤمنین ولی قرار داد. خداوند متعال به مقام او بین ما منت گذارد تا این که او را اختیار نمود. پیامبر نیز امر مردم را به خودشان واگذار کرد تا آن کس را که به مصلحت خودشان است با اتفاق و بدون اختلاف انتخاب کنند، و مردم نیز مرا به عنوان والی خود انتخاب نمودند... (۱)

اشکالات دیگر

اگر نصّ برای ابوبکر بود چرا عمر گفت: اگر خلیفه معین نکنم به رسول خدا صلی الله علیه وآله اقتدا کرده و اگر معین کنم به ابوبکر اقتدا کرده ام. (۲)

چرا ابوبکر در سقیفه پیشنهاد بیعت با عمر یا ابوعبیده جراح را داد؟ (۳)

چرا ابوبکر بعد از آن که به خلافت رسید از مردم خواست که او را از خلافت عزل کنند زیرا بهتر از او وجود دارد؟ (۴)

چرا عمر برای بعد از خود خلافت را شورائی نمود و گفت: هر کس با امیری بدون مشورت با مسلمانان بیعت کند بیعتش صحیح نیست. (۵)

چرا عمر درباره خلافت ابوبکر گفت: بیعت با او بدون فکر و تأمل بود و خدا مردم را از شر آن حفظ نمود. (۶)

چرا عده ای از صحابه از بیعت با ابوبکر امتناع کردند؟ و گفتند: ما به جز با علی علیه السلام بیعت نمی کنیم؟ (۷)

چرا حضرت علی علیه السلام از بیعت با ابوبکر مخالفت ورزید؟ و با عمل به سیره عمر و ابوبکر در حکومت داری در روز شورا مخالفت نمود؟ (۸)

ص: ۶۰۰

۱- ۲۴۳۱. الامامه و السياسه، ج ۱، ص ۲۱.

۲- ۲۴۳۲. مسند احمد، ج ۱، ص ۷۷.

۳- ۲۴۳۳. همان.

۴- ۲۴۳۴. الصواعق المحرقة، ص ۳۰.

۵- ۲۴۳۵. مسند احمد، ج ۱، ص ۹۱.

۶- ۲۴۳۶. صحیح بخاری، ج ۶، ص ۲۵۰۵؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۵۵.

۷- ۲۴۳۷. مسند احمد، ج ۱، ص ۶۶۸.

۸- ۲۴۳۸. انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۲.

۱ - رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس بر من دروغ بندد جایگاه او در آتش است».(۱)

۲ - و نیز فرمود: بر من دروغ نبندید؛ زیرا دروغ بر من موجب دخول در آتش است.(۲)

۳ - و نیز فرمود: «هر کس از من حدیثی نقل کند در حالی که می داند دروغ است خودش یکی از کذابین است».(۳)

سیوطی می گوید: سراغ ندارد هیچ یک از گناهان کبیره را به جز نسبت دروغ بر پیامبر که کسی مرتکب به آن را تکفیر کرده باشد. آن گاه از شیخ ابومحمد جوینی نقل کرده که هر کس بر پیامبر دروغ ببندد کافر شده و از ملت اسلام خارج می شود.(۴)

حکم حافظان احادیث جعلی

پیامبر فرمود: «هر کس حدیثی از من روایت کند در حالی که می داند آن حدیث دروغ است خودش یکی از دروغ گویان به حساب می آید».(۵)

خداوند متعال خطاب به رسولش می فرماید: «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ * فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ * وَإِنَّهُ لَتَنْذِكْرَةٌ لِلْمُتَّقِينَ * وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُكَذِّبِينَ»؛(۶) «اگر او سخنی دروغ بر ما می بست، ما او را با قدرت می گرفتیم، سپس رگ قلبش را قطع می کردیم، و هیچ کس از شما نمی توانست از [مجازات او مانع شود و آن مسلماً تذکری برای پرهیزکاران است و ما می دانیم که بعضی از شما [آن را] تکذیب می کنید».

ص: ۶۰۱

۱- ۲۴۳۹. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۴ و ۱۳.

۲- ۲۴۴۰. همان.

۳- ۲۴۴۱. همان.

۴- ۲۴۴۲. تحذیر الخواص، ص ۱۲۵.

۵- ۲۴۴۳. تاریخ بغداد، ج ۴، ص ۱۶۱؛ المنتظم، ج ۱۶، ص ۱۳۳.

۶- ۲۴۴۴. سوره حاقه، آیات ۴۴-۴۹.

بررسی حدیث صلی الله علیه وسلم عشره مبشره رحمهما الله

بررسی حدیث صلی الله علیه وسلم عشره مبشره رحمهما الله

یکی از احادیث معروف و شایع نزد اهل سنت حدیث «عشره مبشره» است. به این مضمون که پیامبر صلی الله علیه وآله ده نفر از اصحاب خود را بشارت به بهشت داده است. و لذا آنان اجماع کرده اند که این ده نفر افضل مردم بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله می باشند. ولی با دقت و تأمل در آن پی می بریم که این حدیث از حیث سند و دلالت قابل اعتماد نیست؛ زیرا از جمله احادیث جعلی و ساختگی به شمار می آید، ولی به جهت محبت شدید آن ها نسبت به این ده نفر تصریح به آن نکرده یا درباره آن تحقیق ننموده اند. ما در این بحث در صدد هستیم تا این حدیث را به این ترتیب که در آن آمده مورد مناقشه قرار دهیم، نه آن که فضایل و بشارت هایی را که برای عموم صحابه است انکار کنیم؛ زیرا ما معتقدیم که برخی از آنان همانند حضرت علی علیه السلام، عمار بن یاسر، سلمان فارسی، مقداد بن اسود، زید بن صوحان، بلال حبشی، عبدالله بن سلام و عده ای دیگر به طور حتم از جانب رسول خدا صلی الله علیه وآله به بهشت بشارت داده شده اند و واقعاً هم بهشتی اند، بلکه برای برخی از تابعین همچون اویس قرنی نیز بشارت به بهشت داده است.

نقل حدیث

نقل حدیث

این حدیث را برخی از صحابه از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده اند:

الف) حدیث عبدالرحمن بن عوف

احمد بن حنبل در «مسند» و ترمذی در «سنن» و نسائی در «فضائل الصحابه» از قتیبه بن سعید، از عبد العزیز بن محمد در آوردی، از عبدالرحمن بن حمید، از پدرش

ص: ۶۰۲

عبدالرحمن بن عوف نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ابوبکر در بهشت است و عمر در بهشت است و عثمان در بهشت است و علی در بهشت است و طلحه در بهشت است و زبیر در بهشت است و عبدالرحمن بن عوف در بهشت است و سعد در بهشت است و سعید در بهشت است و ابو عبیده بن جراح در بهشت است»^(۱).

ترمذی بعد از نقل حدیث فوق می گوید: «خبر داد ما را مصعب قراءه از عبدالعزیز بن محمّد، از عبدالرحمن بن حمید، از پدرش از پیامبر صلی الله علیه و آله نحو این حدیث را. و در آن از عبدالرحمن بن عوف نقل نکرده است.

نقد حدیث

این حدیث از جهاتی اشکال دارد:

۱ - حدیث ترمذی از طریق مصعب بدون شک مرسل است؛ زیرا حمید بن عبدالرحمن بن عوف، پیامبر صلی الله علیه و آله را درک نکرده است. و این حدیث از طریق اول نیز مرسل به نظر می رسد؛ زیرا حمید بن عبدالرحمن بنا بر قول فلاس و احمد بن حنبل و ابی اسحاق حربی و ابن ابی عاصم و خلیفه بن خیاط و یعقوب بن سفیان و ابن معین، در سال ۱۵۰ وفات یافته است.^(۲) و در آن سال، ۷۳ سال داشته است. در نتیجه در سال ۳۲ که همان سال وفات پدرش عبدالرحمن بن عوف یا بعد از او به یک سال است متولد شده است. حال چگونه ممکن است که حمید از پدرش نقل حدیث کرده باشد در حالی که به جز چند روزی او را ندیده است؟!

به همین جهت است که بخاری گفته: حدیث حمید بن عبدالرحمن بن عوف از سعید بن زید صحیح تر از حدیث او از پدرش می باشد.^(۳)

۲ - حمید بن عبدالرحمن بن عوف را نمی توان در این حدیث از تهمت جعل مبرّا ساخت؛ زیرا او از جمله کسانی است که از جانب معاویه برای جعل امثال این احادیث مأمور شده است.

ص: ۶۰۳

۱ - ۲۴۴۵. مسند احمد، ج ۱، ص ۱۹۳؛ ترمذی، ج ۵، ص ۶۴۷؛ کتاب المناقب باب مناقب عبدالرحمن بن عوف؛ فضائل الصحابه، ص ۲۸.

۲ - ۲۴۴۶. تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۰.

۳ - ۲۴۴۷. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۴۷.

۳- از آنجا که راوی این حدیث یعنی عبدالرحمن بن عوف از جمله این ده نفر در متن حدیث است لذا به آن سوء ظنّ حاصل می شود که ممکن است این حدیث را در شأن خودش جعل کرده باشد.

۴- عبدالعزیز بن محمّد بن عبید در آوردی از جمله کسانی است که در سند این حدیث قرار دارد. او مورد طعن و قدح و جرح عدّه ای از رجالین قرار گرفته است.

ابوزرعه می گوید: او سییء الحفظ است. نسائی او را قوی در حدیث نمی داند. (۱) ابوحاتم می گوید: به احادیث او احتجاج نمی شود. (۲) ابن حجر می گوید: «بخاری به جز دو حدیث از او نقل نکرده و آن دو را نیز به عبدالعزیز بن ابی حازم و دیگران مقرون ساخته است». (۳)

(ب) طریق سعید بن زید

بیشتر طرق حدیث «عشره مبشره» به سعید بن زید بن عمرو بن نفیل عدوی باز می گردد، که پنج نفر از راویان از او نقل کرده اند:

۱- روایت عبدالله بن ظالم مازنی

عقیلی حدیث او را صحیح دانسته، و ابن عدی از بخاری همین مطلب را نقل کرده است. (۴) حاکم نیشابوری در «المستدرک علی الصحیحین» می گوید: بخاری و مسلم به روایات عبدالله بن ظالم احتجاج نکرده اند. (۵) ذهبی نیز در «تلخیص المستدرک» می گوید: بخاری عبدالله بن ظالم را یاد کرده و می گوید: حدیث اش صحیح نیست. (۶)

۲- روایت عبدالرحمن بن أحنس

ابن حجر از او به «مستور» تعبیر کرده، (۷) و سرخسی «مستور» را در ردیف فاسق و کافر و بی عقل و هواپرست قرار داده است، و گفته است که محمّد بن حسن شیبانی

ص: ۶۰۴

۱- ۲۴۴۸. تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۴۷۱.

۲- ۲۴۴۹. میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۶۳۴.

۳- ۲۴۵۰. هدی الساری، ص ۴۴۱.

۴- ۲۴۵۱. تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۱۷۶.

۵- ۲۴۵۲. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۳۱۶ و ۳۱۷.

۶- ۲۴۵۳. همان.

۷- ۲۴۵۴. تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۴۷۲.

تصریح کرده بر این که خبر او همانند خبر فاسق است.^(۱) در حالی که درباره خبر صحیح شرط کرده اند که ناقل آن در عدالت مشهور باشد.

اشکال دیگری که در این سند وجود دارد این که محمد بن طلحه بن مصرف یامی کوفی در سند آن واقع شده که نسائی او را قوی ندانسته و ابن معین او را ضعیف معرفی کرده و ابن سعد می گوید: او دارای احادیث منکر است.

۳- روایت حمید بن عبدالرحمن بن عوف

حدیث حمید بن عبدالرحمن بن عوف از سعید بن زید از پسرش عبدالرحمن بن حمید نقل کرده، و او از عمر بن سعید بن شریح مدنی، و او از موسی بن یعقوب زمعی و او از محمد بن اسماعیل بن ابی فدیک حدیث «عشره مبشره» را نقل کرده است.

در مورد حمید بن عبدالرحمن که قبلاً سخن به میان آمد.

و امیا موسی بن یعقوب؛ علی بن مدینی او را ضعیف الحدیث و منکر الحدیث دانسته و نسائی او را غیر قوی معرفی کرده است.^(۲) و ابن ابی فدیک را نیز ابن سعد غیر حجت معرفی کرده است.^(۳)

۴- روایت ریاح بن حارث

روایت ریاح از سعید بن زید را به طور انفراد نوه اش صدقه بن مثنی بن ریاح نقل کرده است، و از صدقه، یحیی بن سعید قطان و عیسی بن یونس، و او از هشام بن عمار و عبدالواحد بن زیاد، و او از ابوکامل مظفر بن مدرک این حدیث را نقل کرده اند.

در مورد هشام بن عمار، ابوداود می گوید: چهارصد حدیث مسند روایت کرده که هیچ یک اصل و اساسی ندارد.^(۴)

و در مورد عبدالواحد بن زیاد عبدی بصری، ذهبی در ترجمه او می گوید: یحیی و ابن حبان او را چیزی به حساب نیاورده و ذهبی درباره او می گوید: او دارای اوهامی است.^(۵)

ص: ۶۰۵

۱- ۲۴۵۵. اصول سرخسی، ج ۱، ص ۳۷۰.

۲- ۲۴۵۶. تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۵۸۵.

۳- ۲۴۵۷. همان، ص ۴۲.

۴- ۲۴۵۸. تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۳۷.

۵- ۲۴۵۹. تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۲۵۸.

روایت ابوالطفیل عامر بن واثله از سعید بن زید منفرداً از ولید بن عبداللّه بن جُمیع قرشی و فرزندش از او، و محمّد بن بکیر حضرمی نیز از ثابت این حدیث را نقل کرده است.

اما ولید بن عبداللّه؛ ابن حَبّان او را در جمله ضعفا برشمرده و احتجاج به احادیث او را باطل دانسته است. و عقیلی می گوید: در حدیث او اضطراب است. و حاکم نیشابوری می گوید: اگر مسلم حدیث او را تخریج نمی کرد اولی بود. و فرزندش ثابت از مجاهیل است. و محمّد بن بکیر نیز به عنوان صاحب غرائب معرفی شده است. (۱)

روایات سعید بن زید غیر از آن که از حیث سند مشکل دارد از حیث متن نیز مضطرب است؛ زیرا در بعضی از سندها، ابو عبیده بن جراح از جمله ده نفر شمرده شده و در برخی نیز به ابن مسعود بشارت داده شده است. (۲) مضافاً به این که سعید بن زید در متن حدیث «عشره مبشره» آمده و لذا او در صدد تزکیه خودش و دیگران است، و این جای اتهام است که چگونه شخصی خودش را تزکیه می کند. و در جای خود به اثبات رسیده که اگر کسی دیگری را تزکیه کند در حالی که آن شخص دیگر تزکیه کننده مزگی است، تزکیه او در شریعت اسلام مورد قبول واقع نمی شود. (۳)

ج) طریق عبداللّه بن عمر

طبرانی از احمد بن الحسین بن عبدالملک قصری مؤدب و او از حامد بن یحیی و او از سفیان، از سفیان بن خمس، از حبیب بن ابی ثابت، از عبداللّه بن عمر از رسول خدا صلی الله علیه وآله حدیث «عشره مبشره» را نقل کرده است. (۴)

در سند این حدیث سفیان بن عیینه واقع شده که اهل تدلیس معرفی شده است. (۵)

ص: ۶۰۶

۱- ۲۴۶۰. تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۹۰.

۲- ۲۴۶۱. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۳۱۶.

۳- ۲۴۶۲. الافصاح فی الامامه، ص ۷۱؛ تلخیص الشافی، ج ۳، ص ۲۴۱.

۴- ۲۴۶۳. المعجم الاوسط، ج ۳؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۴۵.

۵- ۲۴۶۴. میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۱۷۰، رقم ۳۳۲۷.

و نیز در سندش حبیب بن ابی ثابت است که ابن خزیمه و ابن حبان او را مدلس به حساب آورده اند.^(۱)

اشکالات کلی

در باره مجموعه سندهای احادیث «عشره مبشره» اشکالات کلی نیز وجود دارد، که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم.

۱ - نشر این احادیث تنها در عصر حکومت معاویه؛ یعنی سی سال بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است! موضوعی که اصل این احادیث را زیر سؤال می‌برد؛ زیرا قبل از آن، جو مناسبی برای نشر این گونه احادیث از طرف مدرسه خلفا نبوده است. و لذا به احتمال زیاد این حدیث همانند احادیث دیگر که در شأن خلفا و برخی از صحابه وارد شده از جعلیات دولت معاویه بوده است.

۲ - تعجب اینجا است با این که بخاری و مسلم در صدد دفاع از صحابه خصوصاً شیخین بوده اند ولی هیچ کدام این احادیث را نقل نکرده اند، و این را باید بدانیم که اگر سند صحیحی بر آن می‌یافتند به طور حتم آن را نقل می‌کردند.

۳ - عجیب تر از همه این که از سعد بن ابی وقاص نقل شده که گفت: من از رسول خدا صلی الله علیه و آله نشنیدم که درباره زنده ای که بر روی زمین راه می‌رود به جز عبدالله بن سلام بگوید: او از اهل بهشت است.^(۲) حال چگونه این حدیث از سعد بن ابی وقاص مخفی شده در حالی که یکی از آن ده نفری است که در حدیث از او یاد شده است.

۴ - چگونه می‌توان این حدیث را قبول کرد در حالی که برخی از این ده نفر خون برخی دیگر را مباح دانسته و قتل او را حلال شمردند؟ آیا طلحه و زبیر مخالف شدید عثمان نبودند؟ و آیا این دو نفر همراه با عایشه بیشترین تحریک را بر ضد عثمان نداشته و مردم را به قتل او وادار نمی‌کردند؟

ص: ۶۰۷

۱- ۲۴۶۵. تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۴۳۱.

۲- ۲۴۶۶. مسند احمد، ج ۱، ص ۱۷۷؛ تهذیب تاریخ دمشق، ج ۷، ص ۴۴۹؛ الاصابه، ج ۴، ص ۸۱.

چگونه عمر بن خطاب اصحاب شورای شش نفره را تهدید به قتل کرد در حالی که همه آن ها از آن ده نفر به حساب می آیند؟

۵- این روایات مخالف با عقل نیز می باشد؛ زیرا هیچ کس خصوصاً پیامبر صلی الله علیه وآله نباید کسانی را به طور قطع بشارت به بهشت و امان از آتش جهنم دهد، کسانی که معصوم نبوده و از اعمال قبیح و گمراهی و ضلالت در امان نیستند، خصوصاً آن که آن ها را مغرور کرده و بر انجام گناه تشویق می کند. (۱) مگر نه این است که وظیفه انبیا آن است که مردم را بین خوف و رجاء قرار دهند؟

۶- و از جمله عوامل ضعف این خبر آن است که هیچ یک از سه خلیفه در هیچ یک از موقیعت های مناسب به آن احتجاج و استدلال نمودند. چرا ابوبکر در سقیفه با وجود موقیعت مناسب و نیز عثمان هنگامی که محاصره شده بود بر این حدیث استدلال نکردند؟ با آن که وقت مناسبی برای استدلال به آن بود. مگر نه این است که حفظ خون کسی که اهل بهشت است واجب می باشد؟ این خود دلیل دیگری بر جعل این حدیث است. اگر این حدیث صحیح بود چرا باید عثمان بن عفان جنازه اش سه روز در زباله دان شهر رها شود تا آن که تعداد اندکی از قومش او را در چهار دیواری به نام «حش کوب» که برای یهود بود او را دفن کنند؟ و به این اکتفا نکرده مسلمانان تابوتش را سنگ باران کرده و نماز بر جنازه او نخوانند...!! (۲)

۷- اگر این روایت صحیح بود باید به عفو خداوند و بخشایش او اطمینان پیدا می کردند؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه وآله خبر از بهشتی بودن آن ها داده بود؛ در حالی که مطابق روایات تاریخی، ابوبکر هنگام احتضارش ترسان و از عاقبت خود خوفناک بود. و نیز عمر هنگام وفاتش از خدا طلب می کرد که ای کاش من خاک بوم و مادر مرا نزاییده بود و از اعمال خود نجات یافته بوم. و نیز هنگامی که عثمان در محاصره قرار گرفت جزع و فزع بسیار از ترس هلاکت خود می کرد؛ در حالی که با فرض وجود روایت «عشره مبشره» او به بهشت می رفته است و این، جای جزع و فزع ندارد.

ص: ۶۰۸

۱- ۲۴۶۷. الافصاح فی الامامه، ص ۷۱ و ۷۲؛ تلخیص الشافی، ج ۳، ص ۲۴۱.

۲- ۲۴۶۸. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۴۳ و ۱۴۴؛ استیعاب، ترجمه عثمان.

جا دارد تا به حکم جعل و وضع حدیث و نسبت آن به رسول خدا صلی الله علیه و آله اشاره کنیم:

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من کذب علی متعمداً فلیتبوأ مقعده من النار»؛^(۱) «هر کس بر من عمداً دروغی نسبت دهد باید جایگاهش را در آتش جهنم بداند».

و در روایتی دیگر از ابوهریره نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من تقوّل علی ما لم اقلّ فلیتبوأ مقعده من النار»؛^(۲) «هر کس به من گفتاری را نسبت دهد که من آن را نگفته ام باید جایگاه خود را در آتش جهنم ببیند».

این حدیث از جمله احادیثی است که ۶۲ نفر از صحابه آن را نقل کرده اند و لذا به تصریح ابن الصلاح از جمله احادیث متواتر به حساب می آید.

و نیز از پیامبر نقل شده که فرمود: «من حدّث عنی حدیثاً وهو یری أنّه کاذب فهو احد الکذّابین»؛^(۳) «هر کس از من حدیثی را نقل کند؛ در حالی که می داند دروغ است او یکی از دروغ گویان می باشد».

و همچنین از حضرت نقل شده که فرمود: «لا تکذبوا علی، فانّ الکذب علی یولج النار»؛^(۴) «به من دروغ نسبت ندهید؛ زیرا نسبت دروغ بر من موجب دخول در آتش است».

سیوطی می گوید: «من گناه کبیره ای را همانند دروغ بستن بر رسول خدا صلی الله علیه و آله سراغ ندارم که احدی از اهل سنت انجام دهنده آن را به کفر نسبت دهد، و لذا شیخ ابو محمد جوینی از اصحاب ما - که پدر امام الحرمین است - گفته: هر کس عمداً بر رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ ببندد کفری پیدا می کند که با آن از ملت اسلام خارج می گردد. و طایفه ای از علما همچون امام ناصر الدین بن منیر از امامان مالکیه او را متابعت کرده است. و این دلالت دارد بر این که نسبت دروغ به رسول خدا صلی الله علیه و آله از بزرگ ترین گناهان کبیره به شمار می آید؛ زیرا هیچ کدام از گناهان کبیره نیست که نزد اهل سنت مقتضی کفر گردد».^(۵)

ص: ۶۰۹

۱- ۲۴۶۹. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۴ و ۱۳.

۲- ۲۴۷۰. همان.

۳- ۲۴۷۱. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۵ و ۱۴.

۴- ۲۴۷۲. همان، ص ۱۳.

۵- ۲۴۷۳. تحذیر الخواص، ص ۲۱.

او نیز از نووی و دیگران نقل کرده که نسبت دروغ بر پیامبر صلی الله علیه وآله از گناهان کبیره به حساب می آید. (۱)

ص: ۶۱۰

۱- ۲۴۷۴. الخصائص الكبرى، ج ۲، ص ۲۵۴.

بررسی حدیث صلی الله علیه وسلم اقتدای به شیخین رحمهما الله

بررسی حدیث صلی الله علیه وسلم اقتدای به شیخین رحمهما الله

یکی از احادیثی را که متکلمین اهل سنت در مبحث امامت و خلافت شیخین و نیز فقها و علمای اخلاق آنان برای حجیت سیره شیخین به آن استدلال کرده اند حدیث «اقتدا به شیخین» است. میرسید شریف جرجانی در «شرح مواقف» می گوید: «این نصوصی که به آن ها برای امامت علی علیه السلام تمسک کرده اند با نصوصی که دلالت بر امامت ابوبکر دارد معارض است. آن گاه از جمله نصوص را حدیث «اقتدای به شیخین» معرفی می کند. و نیز تفتازانی در «شرح مقاصد» به این حدیث بر افضلیت ابوبکر بر دیگران استدلال کرده است. لذا جا دارد که درباره سند دلالت این حدیث بحث نمایم.

متن حدیث

احمد بن حنبل به سند خود از حذیفه نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «اقتدوا باللذین من بعدی ابی بکر و عمر»؛^(۱) به دو نفری که بعد از من می آیند یعنی ابوبکر و عمر اقتدا کنید.

ترمذی به سند خود از ابن مسعود نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «اقتدوا باللذین من بعدی من اصحابی ابوبکر و عمر، و اهتدوا بهدی عمار، و تمسکوا بعهد ابن مسعود»؛^(۲) به دو نفر از اصحابم که بعد از من می آیند یعنی ابوبکر و عمر اقتدا کنید، و به راهنمایی عمار هدایت یابید، و به عهد ابن مسعود تمسک کنید.

ص: ۶۱۱

۱- ۲۴۷۵. مسند احمد.

۲- ۲۴۷۶. صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۷۲.

حدیث «اقتدای به شیخین» از احادیث مشهور نزد اهل سنت است که صحابه با سندهای بسیار نقل کرده اند، ولی بخاری و مسلم به طور مطلق آن را در صحیح خود نیاورده اند، و می دانیم که عده ای از علمای اهل سنت تنها از طریق حذیفه و عبدالله بن مسعود نقل شده است. و لذا گرچه ما به بررسی روایات صحابه در نقل این مضمون می پردازیم، ولی بیشتر اهتمام ما به حدیث حذیفه و ابن مسعود است. کسانی که از صحابه این متن را نقل کرده اند عبارتند از:

۱ - حذیفه بن یمان

۲ - عبدالله بن مسعود

۳ - ابوالدرداء

۴ - انس بن مالک

۵ - عبدالله بن عمر

۶ - جدّه عبدالله بن ابی الهذیل.

اینک به بررسی سند هر یک از این روایات می پردازیم.

۱ - حدیث حذیفه

حدیث حذیفه را احمد بن حنبل، ترمذی، ابن ماجه و حاکم نیشابوری و ابن حازم نقل کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اقتدوا باللذین من بعدی ابی بکر و عمر»؛^(۱) «اقتدا کنید به کسانی که بعد از من خواهند آمد یعنی ابوبکر و عمر».

ولی این روایت حذیفه که از مشهورترین طرق این حدیث است از جهاتی دارای اشکال است.

اولاً: تمام سندهای آن به عبدالملک بن عمیر بازمی گردد که مردی مدلس و جداً ضعیف و کثیر الغلط و جداً مضطر الحدیث است.

ص: ۶۱۲

۱- ۲۴۷۷. مسند احمد، ج ۵، ص ۳۸۲ و ۳۸۵؛ صحیح ترمذی، باب مناقب ابوبکر و عمر و باب مناقب عمار بن یاسر؛ سنن ابن ماجه، باب مناقب ابوبکر؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۷۵؛ الاحکام فی اصول الاحکام، ج ۲، ص ۲۴۲.

احمد بن حنبل درباره او می گوید: «او با کمی روایت مضطرب الحدیث است و ما برای او کمتر از پانصد روایت مشاهده کرده ایم که در بیشتر آن ها اشتباه کرده است» (۱) و لذا اسحاق بن منصور می گوید: احمد بن حنبل او را جداً تضعیف کرده است. (۲) ذهبی می گوید: ابن جوزی او را جرح کرده و توثیقی برای او نیاورده است. (۳) و سمعانی و ابن حجر عسقلانی او را مدلس دانسته است. (۴)

عبدالملک بن عمیر همان شخصی است که سر فرستاده امام حسین علیه السلام به کوفه عبداللہ بن یقطر یا قیس بن مسہر صیداوی را از تن جدا کرد، هنگامی که او را به امر ابن زیاد از بالای قصر به پایین انداختند در حالی که در بدن او رمقی بود. و هنگامی که برخی بر او اعتراض کردند در جواب گفت: خواستم تا او را راحت کنم. (۵)

ثانیاً: عبدالملک بن عمیر این حدیث را از ربیع بن حراش نقل کرده و ربعی از حذیفه بن یمان این حدیث را نشنیده است. و این مطلبی است که مناوی آن را ذکر کرده است. (۶)

ثالثاً: در سند روایت ابن حزم، سالم بن علاء مرادی واقع است که خود ابن حزم بعد از روایت، حدیث او را تضعیف کرده است. و ذهبی می گوید: «ابن معین و نسائی او را تضعیف کرده اند» (۷) و نیز ابوالجارود او را تضعیف کرده است. (۸)

و نیز در سند آن عمرو بن هرم واقع شده که قطان او را تضعیف کرده است. (۹)

و نیز وکیع بن جراح در سند آن است که مورد قرح واقع شده است. (۱۰)

و در بیشتر طرق حدیث «مولی ربعی بن حراش» واقع شده که به نص ابن حزم

ص: ۶۱۳

۱- ۲۴۷۸. تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۴۱۱.

۲- ۲۴۷۹. تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۴۱۲؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۶۶۰.

۳- ۲۴۸۰. میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۶۶۰.

۴- ۲۴۸۱. الأنساب، ج ۱۰، ص ۵۰؛ تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۵۲۱.

۵- ۲۴۸۲. مقتل الحسین، ص ۱۸۵.

۶- ۲۴۸۳. فیض القدیر، ج ۲، ص ۵۶.

۷- ۲۴۸۴. میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۱۱۲.

۸- ۲۴۸۵. لسان المیزان، ج ۳، ص ۷.

۹- ۲۴۸۶. میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۷.

۱۰- ۲۴۸۷. همان، ج ۴، ص ۳۱۲.

مجهول می باشد. و در برخی سندها چنین آمده است: «هلال مولی ربعی» که او نیز به تصریح ابن حزم مجهول است. (۱)

۲ - حدیث ابن مسعود

حدیث ابن مسعود را ترمذی و حاکم نیشابوری نقل کرده است. (۲) ولی این سند نیز خالی از اشکال نیست؛ زیرا:

اولاً: ترمذی تصریح به غرابت آن کرده است. او بعد از نقل این حدیث می گوید: «این حدیثی غریب از این وجه از حدیث ابن مسعود است، و نمی شناسیم آن را مگر از حدیث یحیی بن سلمه بن کهیل، و یحیی بن سلمه در حدیث تضعیف شده است.» (۳)

ثانیاً: همان گونه که ترمذی اشاره کرده یحیی بن سلمه بن کهیل شخصی ضعیف و متروک و منکر الحدیث بوده و چیزی به حساب نیامده است. مقدسی می گوید: ابن معین او را تضعیف کرده است. ابوحاتم می گوید: او قوی به حساب نمی آید. بخاری گفته: در حدیث او مضامین منکر وجود دارد. و نسائی او را غیر ثقه معرفی کرده است. و ترمذی می گوید: او ضعیف است. (۴)

ذهبی می گوید: او ضعیف است. (۵) و ابن حجر می گوید: «ابن حبان نیز او را در جمله ضعفا به حساب آورده و گفته: او جداً منکر الحدیث است و به احادیث او احتجاج نمی شوئند. نسائی در «الکنی» گفته او متروک الحدیث است. و ابن نمیر گفته: او از جمله کسانی نیست که حدیثش نوشته شود. و دارقطنی او را گاهی متروک و گاهی ضعیف معرفی نموده است. و عجلی می گوید: او ضعیف است. (۶)

ثالثاً: در سند آن اسماعیل بن یحیی بن سلمه وجود دارد که قبلاً اشاره به ضعف او در حدیث کردیم.

ص: ۶۱۴

۱- ۲۴۸۸. الاحکام فی اصول الاحکام، ج ۲، ص ۲۴۳.

۲- ۲۴۸۹. صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۷۲؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۷۵.

۳- ۲۴۹۰. همان.

۴- ۲۴۹۱. الکمال فی اسماء الرجال، مقدسی.

۵- ۲۴۹۲. الکاشف، ج ۳، ص ۲۵۱.

۶- ۲۴۹۳. تهذیب التهذیب، ج ۱۱، ص ۲۲۵.

رابعاً: در سند آن ابراهیم بن اسماعیل بن یحیی وجود دارد که متروک الحدیث و ضعیف و مدلس معرفی شده است. عقیلی از مطین نقل کرده که ابن نمیر از حدیث او راضی نبوده و او را تضعیف می کرده است. و گفته: او احادیث منکری را روایت کرده است. (۱)

۳ - حدیث ابی الدرداء

حدیث ابی الدرداء را ابن حجر مکی از طبرانی نقل کرده است. (۲) ولی این حدیث نیز خالی از اشکال نیست؛ زیرا:

اولاً: ابن حجر هیشمی بعد از نقل این حدیث از طبرانی می گوید: «در سند این حدیث کسانی وجود دارند که من آنان را نمی شناسم. (۳)

ثانیاً: به مجرد وجود یک حدیث در معجم طبرانی «المعجم الکبیر»، «المعجم المتوسط» و «المعجم الصغیر» نمی توان حکم به صحت آن نمود، بلکه احتیاج به بررسی سندی دارد که این حدیث از صحت سند برخوردار نیست.

ثالثاً: در حدیث صحیح از ابوالدرداء رسیده که مادرش می گوید: روزی ابوالدرداء در حالی که غضبناک بود بر من وارد شد، به او گفتم: چه چیزی شما را غضبناک کرده است؟ گفت: به خدا سوگند! از امر محمد صلی الله علیه وآله چیزی نمی شناسم جز آن که همه آنان نماز به جای می آورند.

اگر ابوالدرداء حدیث اقتدای به ابوبکر و عمر را شنیده بود هرگز نباید چنین می گفت!!

۴ - حدیث انس بن مالک

جلال الدین سیوطی در کتاب «الجامع الصغیر» حدیث «امر به اقتدای به شیخین» را نقل کرده است آن گاه می گوید: «ترمذی آن را از ابن مسعود و رویانی از حذیفه و ابن عدی در «الکامل» از انس نقل کرده اند. (۴)

ص: ۶۱۵

۱- ۲۴۹۴. تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۱۰۶.

۲- ۲۴۹۵. صواعق المحرقة، ص ۴۶.

۳- ۲۴۹۶. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۵۳.

۴- ۲۴۹۷. الجامع الصغیر با شرح مناوی، ج ۱، ص ۵۶.

اولاً: همان گونه که اشاره شد حدیث ابن مسعود مورد تضعیف خود ترمذی نیز واقع شده است.

ثانیاً: حدیث حدیفه نیز قبلاً با تمام طریش مورد تضعیف قرار گرفت.

ثالثاً: ابن عدی در «الکامل» گرچه این متن را با سندهای مختلف نقل کرده است. (۱) ولی در تمام سندهای آن مسلم بن صالح، از حماد بن دلیل، از عمر بن نافع از عمرو بن هرم وجود دارد که تمام آنان ضعیف الحدیث می باشد. (۲) خصوصاً آن که مسلم بن صالح مجهول است.

۵ - حدیث عبدالله بن عمر

حدیث «اقتدای به شیخین» را ذهبی از احمد بن صلیح، از ذی النون مصری، از مالک از نافع از ابن عمر نقل کرده است، وی بعد از نقل آن می گوید: «این حدیث، غلطی است از احمد که بر آن اعتماد نمی شود». (۳)

و در جایی دیگر می گوید: «این حدیث اصلی از روایت مالک ندارد». (۴)

ابن حجر نیز این حدیث را از ابن عمر نقل کرده ولی از عقلی نقل می کند که او بعد از تخریج آن گفته: این حدیث منکری است که اصلی بر آن نیست.

از عبارات ذهبی و ابن حجر و دیگران استفاده می شود که حدیث عبدالله بن عمر به تمام طریش باطل است.

۶ - حدیث جدّه عبدالله بن ابی الهذیل

ابن حزم گرچه این مضمون را در کتاب «الاحکام فی اصول الاحکام» (۵) نقل کرده

ص: ۶۱۶

۱- ۲۴۹۸. الکامل، ج ۲، ص ۶۶۶.

۲- ۲۴۹۹. الکامل، ج ۵، ص ۱۷۰۳؛ تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۴۹۹؛ المغنی فی الضعفاء، ج ۱، ص ۱۸۹؛ میزان الاعتدال، ج

۱، ص ۵۹۰؛ حاشیه تهذیب الکمال، ج ۷، ص ۲۳۶.

۳- ۲۵۰۰. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۰۵.

۴- ۲۵۰۱. همان، ج ۳، ص ۶۱۰.

۵- ۲۵۰۲. الاحکام، ج ۲، ص ۲۴۲.

ولی خود بعد از نقل آن می گوید: «و اما روایت (اقتدوا بالذین من بعدی ابی بکر و عمر...) حدیثی غیر صحیح است؛ زیرا از مولی ربعی مجهول و از مفضل ضبّی نقل شده که حجّت نیست...» (۱).

تضعیف حدیث نزد بزرگان اهل سنت

تضعیف حدیث نزد بزرگان اهل سنت

بعد از تضعیف حدیث «اقتدای به شیخین» نصوص عبارات علمای اهل سنت را درباره این حدیث ذکر می کنیم تا خوانندگان محترم بیشتر پی به جعل و عدم صحت آن ببرند.

۱ – ابوحاتم رازی

مناوی در شرح «جامع الصغیر» سیوطی بعد از نقل این حدیث می گوید: «ابوحاتم این حدیث را تضعیف کرده است...» (۲).

۲ – ابوعیسی ترمذی

همان گونه که قبلاً اشاره شد ترمذی بعد از نقل این حدیث آن را به جهت وجود یحیی بن سلمه در سندش تضعیف می کند.

۳ – ابوبکر بزار

مناوی بعد از نقل این حدیث می گوید: «بزار همانند ابن حزم این حدیث را صحیح نمی داند...» (۳).

۴ – ابوجعفر عقیلی

او بعد از نقل این حدیث در کتاب «الضعفاء الکبیر» می گوید: «این حدیث منکری است که اصلی برای آن از حدیث مالک نیست...» (۴).

۵ – ابوبکر نقاش

ذهبی بعد از نقل این روایت در ترجمه احمد بن محمد بن غالب باهلی می گوید: «ابوبکر نقاش آن را واهی می داند...» (۵).

ص: ۶۱۷

۱- ۲۵۰۳. پیشین.

۲- ۲۵۰۴. فیض القدیر، ج ۲، ص ۵۶.

۳- ۲۵۰۵. فیض القدیر، ج ۲، ص ۵۶.

٤-٢٥٠٦. الضعفاء الكبير، ج ٤، ص ٩٥.
٥-٢٥٠٧. ميزان الاعتدال، ج ١، ص ١٤٢.

ابن عدی این حدیث را از انس بن مالک در ترجمه حماد بن دلیل در ترجمه ضعفا آورده است.

۷ - ابوالحسن دارقطنی

او بعد از نقل حدیث به سندش از عمری می گوید: «این حدیث ثابت نمی باشد و عمری که در سند آن واقع شده ضعیف است» (۱).

۸ - ابن حزم اندلسی

او می گوید: «اما روایت (اقتدوا باللذین من بعدی...) حدیثی غیر صحیح است؛ زیرا از مولی ربعی مجهول و از مفضل ضبی غیر حجّت رسیده است» (۲).

۹ - شمس الدین ذهبی

او بعد از نقل حدیث می گوید: «این حدیث غلط است و احمد مورد اعتماد نیست» (۳).

۱۰ - نورالدین هیشمی

او بعد از نقل این حدیث از طبرانی می گوید: «در سند آن افرادی قرار دارند که من آن ها را نمی شناسم» (۴).

۱۱ - ابن حجر عسقلانی

او همانند ذهبی این حدیث را در چند مورد تضعیف و ابطال کرده است. او در ترجمه احمد بن صلیح بعد از نقل این حدیث می گوید: «این حدیث غلط است و احمد مورد اعتماد نیست» (۵).

او از جمله احادیث جعلی احمد جرجانی را حدیث «اقتدوا باللذین من بعدی ابی بکر و عمر» دانسته و آن را باطل معرفی کرده است (۶).

ص: ۶۱۸

۱- ۲۵۰۸. لسان المیزان، ج ۵، ص ۲۳۷.

۲- ۲۵۰۹. الاحکام، ج ۲، ص ۲۴۲ و ۲۴۳؛ الفِصل، ج ۴، ص ۸۸.

۳- ۲۵۱۰. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۰۵.

۴- ۲۵۱۱. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۵۳.

۵- ۲۵۱۲. لسان المیزان، ج ۱، ص ۱۸۸.

۶- ۲۵۱۳. الدرّ النضید، ص ۹۷.

این حدیث گرچه در ابواب مختلف مورد استدلال علمای اهل سنت قرار گرفته است ولی غیر از مشکل سندی که دارد از حیث متن و دلالت نیز خالی از اشکال نیست؛ زیرا:

۱- اکثر علمای اهل سنت قائل به عدم حجیت اجماع ابوبکر و عمر هستند.

۲- و نیز اکثر آنان معتقدند که پیامبر صلی الله علیه و آله تصریح بر خلافت کسی برای بعد از خودش نکرده است.

۳- ابوبکر و عمر در بسیاری از احکام و افعال با یکدیگر اختلاف داشته اند و متابعت دو نفر که با هم مختلف بوده اند متعذر و غیر ممکن است. از باب نمونه: ابوبکر قائل به جواز متعه و عمر آن را تحریم کرده است و...

۴- معروف از ابوبکر و عمر آن است که نسبت به بسیاری از مسائل و احکام اسلامی جاهل بوده اند آیا ممکن است که پیامبر صلی الله علیه و آله با این حال امر به اقتدای به آن دو نماید.

۵- این حدیث با این تعبیر که امر به اقتدای مطلق به شیخین است دلالت بر عصمت آن دو و عدم جواز خطا دارد در حالی که کسی هرگز چنین ادعایی درباره آن دو ندارد.

۶- اگر چنین حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله صادر شده بود باید خود ابوبکر در روز سقیفه برای حقانیت خود در مقابل انصار به آن استدلال می کرد، در حالی که هیچ شاهد حدیثی و تاریخی بر آن وجود ندارد، بلکه آنچه که در تاریخ ذکر شده این که ابوبکر خطاب به حاضرین گفت: «با هر یک از این دو نفر یعنی ابوعبیده و عمر بن خطاب که خواستید بیعت کنید» (۱) و حتی به ابوعبیده جرّاح خطاب کرد و گفت: دستت را بده تا با تو بیعت کنم (۲).

ص: ۶۱۹

۱- ۲۵۱۴. صحیح بخاری، باب فضائل ابوبکر؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۵۶.

۲- ۲۵۱۵. مسند احمد، ج ۱، ص ۳۵؛ الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۱۲۸.

۷- چون ابوبکر به خلافت رسید گفت: «اقیلونی، اقیلونی، فلست بخیرکم و علی فیکم»؛ مرا از خلافت عزل کنید، مرا از خلافت عزل کنید؛ زیرا من بهترین شما نیستم در حالی که علی در بین شماست.

۸- و چون هنگام وفات او شد گفت: «وددت انی سألت رسول الله لمن هذا الامر، فلاینازعه احد، وددت انی كنت سألت: هل للأنصار فی هذا الامر نصیب»؛ (۱) دوست داشتم که از رسول خدا صلی الله علیه وآله سؤال می کردم که این امر (خلافت) برای کیست تا کسی در آن نزاع نکند. دوست داشتم که سؤال می کردم: آیا برای انصار نیز در این امر نصیبی است؟

۹- عمر درباره خلافت ابوبکر می گفت: «کانت بیعه ابی بکر فله وقی المسلمین شرّها...»؛ (۲) بیعت با ابوبکر امری بدون رویه و تأمل بود، خداوند مسلمانان را از شرّ آن نگه داشت... .

با این وجود اگر حدیث «اقتدای به شیخین» از پیامبر صلی الله علیه وآله رسیده بود چه جای این گونه مطالب از زبان آن دو بود؟!

ص: ۶۲۰

۱- ۲۵۱۶. الصواعق المحرقة، ص ۳۰؛ کنز العمال، ج ۳، ص ۱۳۲.

۲- ۲۵۱۷. صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۰۸.

یکی از احادیثی که بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله در مورد فضیلت سه خلیفه به آن استدلال می کنند حدیث معروف به «لزوم متابعت از سنت خلفا» است. آن ها این حدیث را تنها بر چهار خلیفه بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله منطبق می کنند و در باب احکام فقهی و اخلاقیات و نیز علم اصول و کلام اسلامی به آن بر حجیت سنت و لزوم پیروی از آنان استفاده می نمایند. و نیز هنگامی که نسبت به رفتار برخی از خلفا اعتراض می شود به این حدیث تمسک می کنند. اینک جا دارد که این حدیث را به طور مستقل مورد بحث و بررسی سندی و دلالتی قرار دهیم.

نقل حدیث

ترمذی به سند خود از علی بن حجر و او از بقیه بن ولید، از بحیر بن سعید، از خالد بن معدان، از عبدالرحمن بن عمرو سلمی از عرباض بن ساریه نقل می کند که گفت: «رسول خدا صلی الله علیه وآله روزی بعد از نماز صبح برای ما موعظه ای بلیغ ایراد کرد که چشمها از آن گریان شد و قلب ها از آن خوفناک گردید. مردی گفت: که همانا این موعظه شخصی است که وداع کننده است، پس ای رسول خدا صلی الله علیه وآله! بر چه چیز با ما عهد و پیمان می بندی؟ حضرت فرمود: وصیت می کنم شما را به تقوای الهی و گوش فرا دادن و اطاعت کردن (از حاکم) گرچه بنده حبشی باشد؛ زیرا هر کس که بعد از من زندگی کند اختلاف زیادی را خواهد دید، و پرهیزید از اموری که حادث می شود؛

زیرا آن‌ها ضلالت است. پس هر کس آن‌ها را درک کرده بر شما باد به سنت من و سنت خلفای راشدین هدایت شده، بر آن محکم باشید» (۱).

این حدیث را به همین مضمون ابوداود در «سنن» و ابن ماجه در «سنن» و احمد بن حنبل در «مسند» و حاکم نیشابوری در «المستدرک علی الصحیحین» نقل کرده اند. (۲).

نقد اجمالی حدیث

قبل از بررسی سندهای این حدیث به طور اجمال به نکاتی چند در مورد آن اشاره می‌کنیم:

۱ - مفاد این حدیث با واقعیات خارجی بین صحابه سازگاری ندارد؛ زیرا مشاهده می‌کنیم که چه بسیاری از آنان را که با سنت ابوبکر و عمر مخالفت کردند با این که این افراد نزد آن‌ها از خلفای راشدین به حساب می‌آمدند، بلکه حتی خلیفه دوم با اول در بسیاری از مسائل با هم اختلاف نمود، حال اگر این حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده بود نباید چنین مخالفت‌هایی مشاهده می‌شد.

۲ - مضمون این حدیث با تمام طرق آن به شخصی به نام عرباض بن ساریه منتهی می‌شود و او تنها راوی آن به حساب می‌آید، و این به تنهایی موجب شک و تردید در صدور این حدیث است؛ زیرا آن گونه که عرباض می‌گوید این حدیث در مسجد و بعد از نماز به عنوان موعظه بلیغ ایراد شده به حدی که همه را محزون و گریان کرده است، و پیامبر نیز به این امت وصیت نموده است. حال با این وضع چگونه تنها راوی آن یک شخص یعنی عرباض بن ساریه سلمی است؟!

۳ - این حدیث تنها در شام منتشر شده و نقل و ترویج آن توسط اهل شام بوده

ص: ۶۲۲

۱- ۲۵۱۸. صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۴۴ و ۴۵، باب ما جاء فی الأخذ بالسنه و اجتناب البدع.

۲- ۲۵۱۹. سنن ابی داود، ج ۲، ص ۲۶۱، باب فی لزوم السنه؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۵-۱۷، باب اتباع سنه الخلفاء

الراشدین بین المهدیین؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۱۲۶؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۹۶.

است، و بیشتر راویان آن به خصوص اهل حمص اند که همگی از انصار معاویه و دشمن ترین افراد نسبت به حضرت علی علیه السلام می باشند. و لذا حدیث فوق از این جهت نیز مورد تضعیف شدید قرار می گیرد.

۴- این حدیث از جمله احادیثی است که مورد اعراض و بی اعتنایی بخاری و مسلم و نسائی از اصحاب سنن قرار گرفته است. و می دانیم که عده ای از علمای اهل سنت معتقدند که حدیثی که مورد بی اعتنایی شیخین قرار گرفته از درجه اعتبار ساقط است گرچه دیگران از ارباب سنن آن را تخریح کرده و به آن عنایت داشته باشند.

ابن تیمیه در پاسخ به حدیث افتراق امت به هفتاد و سه فرقه می گوید: «این حدیث در صحیحین نیامده است، بلکه برخی از اهل حدیث همچون ابن حزم و دیگران در آن طعن وارد کرده اند. ولی اهل سنت همچون ابوداود و ترمذی و ابن ماجه آن را روایت کرده و اهل مسانید همچون امام احمد نیز آن را نقل کرده اند».(۱)

جالب توجه این که حدیث مورد نظر یعنی «لزوم تمسک به سنت خلفا» از همین قبیل است.

ترجمه عرباض بن ساریه

گفتیم که تنها راوی این حدیث عرباض بن ساریه سلمی است، و در ترجمه او گفته شده که او اهل صِیْفَه بوده که وارد شام شد(۲) و در شهر حمص سکنی گزید.(۳) بخاری و مسلم از او روایت نقل نکرده اند. آری حدیث او در صحاح اربعه دیگر وارد شده است.(۴) او در سال ۷۵ از دنیا رحلت نمود.(۵)

این شخص در شام و شهر حمص که از شهرهای نواصبِ پست به حساب می آمده سکنی گزیده است. و در محیطی زندگی کرده که اکاذیب و افتراءاتی بر ضد امام

ص: ۶۲۳

۱- ۲۵۲۰. منهاج السنه، ج ۲، ص ۱۰۲.

۲- ۲۵۲۱. الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۲۳۸.

۳- ۲۵۲۲. الاصابه، ج ۲، ص ۴۴۷؛ تحفه الاحوذی، ج ۷، ص ۴۳۸.

۴- ۲۵۲۳. همان؛ تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۱۵۸.

۵- ۲۵۲۴. همان؛ تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۱۵۸.

علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام شایعه شده بود و لذا به تبع اهالی آن دیار او نیز در صدد نشر این نوع اکاذیب و نسبت دادن آن ها به رسول خداصلی الله علیه و آله برآمده است.

ترجمه راویان طبقه دوم

این حدیث توسط چهار نفر از عرباض بن ساریه نقل شده است:

۱ - یحیی بن ابی المطاع شامی

او کسی است که ابن قطان درباره او گفته: «حالش را نمی شناسم»^(۱). و نیز از عرباض روایت نقل می کرده در حالی که او را ملاقات نکرده است که این روایتش از جمله آن ها است^(۲).

۲ - حجر بن حجر حمصی

او از اهالی حمص است. و ابن قطان او را غیر معروف شمرده است^(۳).

۳ - عبدالرحمن بن عمرو شامی

او تنها شخص معروف در نقل این حدیث از عرباض بن ساریه است که اکثر طرق آن به او باز می گردد. ابن قطان او را مجهول الحال می داند^(۴).

۴ - معبد بن عبدالله بن هشام

این راوی تنها در روایت حاکم آمده است ولی خود حاکم از آنجا که در طریق به او شرایط نقل حدیث را در کتابش نمی بیند می گوید: من آن را ترک کرده ام.

راویان طبقه سوم

راویان این حدیث در طبقه سوم سه نفرند:

۱ - عبدالله بن علاء دمشقی

او از اهل دمشق بوده و حتی ذهبی او را به عنوان رئیس دمشق توصیف کرده است^(۵). و ابن حزم نقل کرده که یحیی بن معین و دیگران او را تضعیف کرده اند^(۶).

ص: ۶۲۴

- ٢- ٢٥٢٦. ميزان الاعتدال، ج ٤، ص ٤١٠.
- ٣- ٢٥٢٧. تهذيب التهذيب، ج ٢، ص ١٨٨.
- ٤- ٢٥٢٨. همان، ج ٦، ص ٢١٥.
- ٥- ٢٥٢٩. سير اعلام النبلاء، ج ٧، ص ٣٥٠.
- ٦- ٢٥٣٠. ميزان الاعتدال، ج ٢، ص ٤٦٣.

۲ - ضمیره بن حبیب حمصی

او نیز از اهالی حمص بلکه مؤذن مسجد جامع حمص به حساب آمده است. (۱)

۳ - خالد بن معدان حمصی

او عمده در روایت این حدیث است، که از اهل حمص و از شیوخ شام، بلکه صاحب شرطه یزید بن معاویه بوده است. (۲)

ابن عساکر می گوید: «او متولّی شرطه یزید بن معاویه بوده است». (۳)

راویان طبقه چهارم

راویان حدیث در این طبقه شش نفرند:

۱ - محمد بن ابراهیم بن حارث تیمی دمشقی

عقیلی از عبدالله بن احمد بن حنبل و او از پدرش نقل کرده که گفت: «او احادیث منکر را نقل می کند». (۴)

۲ - بحیر بن سعید حمصی

او از شهر نواصب به حساب آمده است. (۵)

۳ - ولید بن مسلم دمشقی

او از موالیان بنی امیه و عالم شام معرفی شده است. (۶) در ترجمه او گفته شده که او مدلس بوده و از کذابین تدلیس می کرده است. از مالک ده حدیث نقل کرده که اصل و اساسی ندارد. و نیز احادیث منکر داشته است. (۷)

ص: ۶۲۵

۱- ۲۵۳۱. تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۴۰۲؛ تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۴۵۹.

۲- ۲۵۳۲. تاریخ دمشق، ج ۵، ص ۵۱۶؛ تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۱۰۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۵۳۶.

۳- ۲۵۳۳. تاریخ دمشق، ج ۵، ص ۵۱۹.

۴- ۲۵۳۴. تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۹.

۵- ۲۵۳۵. همان، ج ۱، ص ۳۶۸.

۶- ۲۵۳۶. تاریخ دمشق، ج ۱۲، ص ۸۹۷؛ تهذیب التهذیب، ج ۱۱، ص ۱۳۳.

۷- ۲۵۳۷. المجموع فی الضعفاء و المتروکین، ص ۳۹۸؛ تاریخ دمشق، ج ۱۷، ص ۹۰۶؛ میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۳۴۷ تهذیب التهذیب، ج ۱۱، ص ۱۳۳.

او از اهالی حمص و قاضی اندلس در دولت اموی بوده است. (۱) و از جمله کسانی است که اهل لهو و لعب بوده و بدین جهت برخی از محدّثین، کتابت حدیث از او را ترک کرده اند. (۲) و ابن ابی حاتم می گوید: به حدیث او احتجاج نمی شود.

۵ - ثور بن یزید حمصی

ذهبی او را عالم حمص معرفی کرده است. (۳) و او کسی است که به جهت کشته شدن جدّش در صفین همراه با معاویه، حضرت علی علیه السلام را دوست نداشته است. (۴) ابن عدی او را از جمله ضعفا برشمرده است. (۵)

۶ - عمرو بن ابی سلمه دمشقی

او را ساجی و ابن معین تضعیف کرده است. و ابوحاتم گفته که به او احتجاج نمی شود. و عقیلی گفته: در حدیثش وهم است. و احمد گفته: از زهیر احادیث باطلی را روایت کرده است. (۶)

راویان طبقه پنجم

در این طبقه هشت نفر قرار دارند که عبارت است از:

۱ - ولید بن مسلم که قبلاً به ترجمه آن اشاره شد.

۲ - عبدالرحمن بن مهدی که قبلاً نیز به آن اشاره شد.

۳ - ابو عاصم، که یحیی بن سعید درباره او حرف داشته، (۷) و عقیلی او را در جمله ضعفا قرار داده است. (۸)

ص: ۶۲۶

۱- ۲۵۳۸. تاریخ دمشق، ج ۱۶، ص ۶۶۶؛ الکامل لابن عدی، ج ۶، ص ۲۴۰۰.

۲- ۲۵۳۹. الضعفاء الکبیر، عقیلی، ج ۴، ص ۲۸۷.

۳- ۲۵۴۰. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۳۷۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۳۴۴.

۴- ۲۵۴۱. تهذیب الکمال، ج ۴، ص ۴۲۱؛ تاریخ دمشق، ج ۳، ص ۶۰۴.

۵- ۲۵۴۲. الکامل فی الضعفاء، ج ۲، ص ۵۲۹.

۶- ۲۵۴۳. تاریخ دمشق، ج ۱۳، ص ۴۶۹.

۷- ۲۵۴۴. میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۳۲۵.

۸- ۲۵۴۵. الضعفاء الکبیر، ج ۲، ص ۲۲۲.

۴ - یحیی بن ابی کثیر، که مدلس شمرده شده است. (۱)

۵ - عبدالملک بن صباح مسمعی، ذهبی می گوید: او متهم به سرقت حدیث است. (۲)

۶ - عبدالله بن احمد بن بشیر دمشقی، که امام مسجد جامع دمشق معرفی شده است. (۳)

۷ - احمد بن عیسی، که ابن عدی درباره او می گوید: روایات منکری دارد. و دارقطنی او را غیرقوی و ابن حبان او را در جمله ضعفا آورده است. (۴)

۸ - بقیه بن ولید حمصی: ابن حبان و ابو حاتم و ابن خزیمه گفته اند که به احادیث او احتجاج نمی شود. احمد گفته که من توهم کردم که او احادیث منکر را به جز از مجاهیل نقل نمی کند، ولی فهمیدم که از مشاهیر نیز نقل می کند. و شعبه گفته: او دارای احادیث عجیب و غریب و منکر است.

ابن قطنان گفته: او از ضعفا تدلیس می کرده و این عمل را نیز مباح می دانسته است، و این به عدالت او ضرر می رساند. و فیروزآبادی و زبیدی او را محدثی ضعیف دانسته اند. (۵)

نقد متن حدیث

این حدیث از حیث متن نیز دارای مشکلاتی است که به آن اشاره می کنیم:

۱ - در این حدیث امر به متابعت از سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله و سنت خلفا شده است، آیا می توان سنت خلفا را با سنت پیامبر صلی الله علیه وآله یکی دانست؟

۲ - در این حدیث سنت خلفا عطف بر سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله شده است، و ظاهر عطف مغایرت بین دو سنت را می رساند. حال چه معنایی بر این مغایرت و جدایی است؟

ص: ۶۲۷

۱- ۲۵۴۶. تهذیب التهذیب، ج ۱۱، ص ۲۳۶.

۲- ۲۵۴۷. میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۶۵۶.

۳- ۲۵۴۸. تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۱۲۳.

۴- ۲۵۴۹. تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۵۷.

۵- ۲۵۵۰. الموضوعات، ج ۱، ص ۱۰۹ و ۱۵۱ و ۲۱۸؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۰۴؛ فیض القدیر، ج ۱، ص ۱۰۹؛ قاموس المحيط و تاج العروس، ماده «بقی».

۳- امر به متابعت از سنت خلفا به طور مطلق شده و این دلالت بر عصمت آنان دارد در حالی که کسی ادعای عصمت آنان را نداشته است.

۴- این حدیث بر فرض صحت سند قابل انطباق بر مبانی شیعه امامیه در اصول دین و فقه است؛ زیرا در این حدیث امر به متابعت از سنت خلفای بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله شده و سنت آنان همانند سنت حضرت مورد امر به متابعت قرار گرفته است. و از طرفی می دانیم که احادیث همانند قرآن می توانند یکدیگر را تفسیر کنند. و لذا با مراجعه به حدیث ثقلین و حدیث دوازده خلیفه و حدیث سقیفه و دیگر احادیث پی می بریم مقصود پیامبر صلی الله علیه و آله از خلفای راشدین مهدیین که سنتشان بر دیگران حجت است همان امامان دوازده معصوم از ذریه پیامبر است.

ص: ۶۲۸

علمای اهل سنت گرچه معتقدند که خلافت ابوبکر با بیعت و شورا تمام شده و این دو عامل مشروعیت بخشیدن به خلافت او بوده است، ولی از طرف دیگر در صددند که مشروعیت خلافت او را از راه های دیگر همچون ادله نقلی از آیات قرآن و روایات نیز تثبیت نمایند.

میر سید شریف جرجانی در «شرح مواقف» بعد از ذکر نصوص ولایت و امامت امیرالمؤمنین علیه السلام که شیعه به آن ها استدلال کرده می گوید: «این ها نصوصی است که با نصوصی که دلالت بر امامت ابوبکر دارد معارض اند... آن گاه هر یک از ادله خود بر امامت ابوبکر را ذکر می کند»^(۱). ما در صدد برآمده ایم تا هر یک از ادله او و دیگران را که بر خلافت ابوبکر استدلال کرده اند مورد نظر قرار داده و بررسی نماییم.

عدم نصّ صریح بر خلافت ابوبکر

مشهور اهل سنت معتقدند که نصّ صریح بر خلافت ابوبکر وجود ندارد بلکه برخی اصل وجود نصّ را منکرند، و کلمات آن ها بر این مسأله صراحت دارد. اینک برخی عبارات را نقل می کنیم:

۱ - عبدالقاهر بغدادی می گوید: «اهل سنت معتقدند که نصّی بر امامت هیچ یک از خلفا به طور خصوص وجود ندارد، بر خلاف قول رافضه که اعتقاد دارند بر امامت علی بن ابی طالب نصّی وجود دارد و بر صحت آن قطع دارند»^(۲).

ص: ۶۲۹

۱- ۲۵۵۱. شرح مواقف، ج ۸، ص ۳۶۳-۳۶۵.

۲- ۲۵۵۲. الفرق بین الفرق، ص ۳۴۹.

۲- ابوحامد غزالی می گوید: «رسول خدا صلی الله علیه وآله بر هیچ امامی نصّ نکرده است؛ زیرا اگر نصّی بود باید اولی به ظهور باشد از نصب حضرت بر هر یک از والیان و امیران خود؛ در حالی که نصّی که بر والیان خود داشته بر کسی پوشیده نیست ولی نصّ بر امامان معلوم نیست. و بر فرض که نصّی بوده چگونه بر ما مخفی شده و به دست ما نرسیده است؟ در نتیجه ابوبکر تنها از راه اختیار و بیعت، امام مردم است.» (۱)

۳- قاضی ایجی می گوید: «امام به حق بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله نزد ما ابوبکر و نزد شیعه علی علیه السلام است. دلیل اول ما این است که راه اثبات امامت امام یا نصّ است و یا اجماع. اما نصّی که یافت نمی شود و اما اجماع، که بر غیر ابوبکر منعقد نشده است.» (۲)

۴- نووی می گوید: «مسلمانان اجماع دارند بر این که خلیفه هنگامی که مقدمات و علائم مرگ در او ظاهر شد می تواند قبل از آن، خلیفه معین کند و نیز می تواند چنین کاری انجام ندهد. اگر ترک کند به پیامبر اقتدا کرده، و اگر انتخاب کند، ابوبکر را مقتدای خود در این عمل قرار داده است.» (۳) او نیز در ذیل حدیثی می گوید: «این حدیث دلیل بر آن است که پیامبر صلی الله علیه وآله بر خلیفه ای نصّ نکرده است و بر این، اجماع اهل سنت و دیگران است.» (۴)

۵- ابن کثیر می گوید: «همانا رسول خدا صلی الله علیه وآله به طور خصوص بر هیچ کسی از مردم نصّ خاصی نداشته است نه بر ابوبکر آن گونه که طایفه ای از اهل سنت می گویند، و نه بر علی، آن گونه که طایفه ای از رافضه ادعا می کنند.» (۵)

مضافاً به این که روایاتی در تأیید این مطلب نقل کرده اند که پیامبر صلی الله علیه وآله نصّی بر خلافت هیچ کس نداشته است:

محدثین اهل سنت به سند خود از عبدالله به عمر نقل کرده اند که به عمر گفته شد: آیا کسی را جانشین برای خود قرار نمی دهی؟ در جواب گفت: اگر خلیفه قرار دهم،

ص: ۶۳۰

۱- ۲۵۵۳. قواعد العقائد، ص ۲۲۶.

۲- ۲۵۵۴. المواقف، ص ۴۰۰.

۳- ۲۵۵۵. صحیح مسلم با شرح نووی، ج ۱۲، ص ۲۰۵.

۴- ۲۵۵۶. همان.

۵- ۲۵۵۷. البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۲۱۹.

کسی خلیفه قرار داد که از من بهتر بود؛ یعنی ابوبکر، و اگر چنین نکنم باز نیز کسی که از من بهتر بود چنین کرد؛ یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله...» (۱).

از این عبارات به خوبی استفاده می شود که بر خلافت ابوبکر نص وجود نداشته و یا نص صریحی نیست، و اگر برخی در صدد ذکر ادله ای نقلی بر خلافت ابوبکر برآمده اند از باب «الغریق یتشبث بکل حشیش» است. یعنی شخص غریق به هر برگی برای نجات خود تمسک می کند. گرچه اصل مطلب را ما به طور جزم قبول نداریم؛ زیرا مطابق ادله عقلی و نقلی قطعی ما معتقدیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از جانب خداوند متعال نص جلی و نص خفی بر امامت امام علی علیه السلام داشته است، این موضوع را به طور تفصیل در جای خود مورد بحث و بررسی قرار داده ایم، و بالاتر از آن به اثبات رسانده ایم که به طور حتم باید نصی از جانب خداوند به توسط رسولش بر امام و جانشین بعد از او باشد، و لذا تنها وجود نص بر خصوص خلافت و امامت ابوبکر را نفی می کنیم.

عدم وجود اجماع بر خلافت ابوبکر

عدم وجود اجماع بر خلافت ابوبکر عدم وجود اجماع بر خلافت ابوبکر

در مورد اجماع بر خلافت ابوبکر از دو جهت بحث است: یکی این که آیا اجماع می تواند مصحح خلافت باشد؟ و دیگر این که آیا اجماعی بر خلافت ابوبکر بوده است؟

الف) عدم صلاحیت اجماع

در جای خود به اثبات رساندیم که اجماع بر فرض وجود و تحقق بر خلافت شخصی، هرگز نمی تواند به امامت آن شخص مشروعیت بخشد؛ زیرا مطلق اتفاق جماعتی بر امامت شخصی برای ما حجت درست نمی کند. هر یک از افراد مجمعین افرادی جایز الخطا می باشند، حال چگونه با ضمیمه خطاهای متعدد به حجیت

ص: ۶۳۱

و عصمت می رسیم؛ خصوصاً آن که بدانیم این اجماع عوامل مختلفی؛ از قبیل تطمیع، ترس و... داشته است. و هیچ دلیل معتبر شرعی نیز بر اعتبار تعبّدی این اجماع وجود ندارد، همان گونه که در جای خود آن را توضیح داده ایم.

(ب) عدم تحقّق اجماع

در مورد بحث صغروی که آیا اجماعی بر خلافت ابوبکر بوده، این مطلب را به طور حتم می توان گفت که هنگام بیعت با ابوبکر در سقیفه اجماعی نبوده است، گرچه ادّعا می کنند که روز دوّم بیعت اجماع حاصل شد؛ در حالی که اجماع روز دوم نیز مورد سؤال است که اجماع و وفاقی بر امامت و خلافت ابوبکر پدید آمده است؟ و آیا این اجماع طوعاً و با اختیار و رغبت و میل بود یا بخشی با تطمیع و بخشی نیز با تهدید و... بوده است؟ که قطعاً همین طور است. به همین جهت است که اهل سنت در صدد برآمده تا دایره اجماع را تا حدّ اجماع اهل حلّ و عقد محدود سازند. (۱) لذا با مراجعه به تاریخ اهل سنت پی می بریم که تعداد بسیاری از صحابه از بیعت با ابوبکر سرباز زدند که از آن جمله می توان از امام علی علیه السلام، عموم بنی هاشم، سعد بن عباده انصاری، زبیر بن عوام، خالد بن سعید بن عاص اموی، طلحه بن عبیدالله، مقداد بن اسود، سلمان فارسی، ابوذر غفاری، عمار بن یاسر، براء بن عازب، ابّی بن کعب، عتبه بن ابی لهب، و ابوسفیان نام برد. (۲)

بیعت با ابوبکر کاری بدون فکر

در مصادر حدیثی اهل سنت از ابن عباس نقل شده که عمر درباره بیعت با ابوبکر در سقیفه گفت: همانا بیعت ابوبکر «فلته» و بدون تأمل و فکر بود و تمام شد، آری چنین بود، ولی خداوند مردم را از شرّ آن در امان داشت...» (۳)

از کلام عمر نکاتی استفاده می شود که قابل تأمل است:

ص: ۶۳۲

۱- ۲۵۵۹. ر.ک: المواقف، ص ۴۰۰.

۲- ۲۵۶۰. ر.ک: عبدالله بن سبأ، علامه عسکری، ج ۱.

۳- ۲۵۶۱. صحیح بخاری، ج ۸، ص ۲۱۰، الحدود، باب رجم الحبلی من الزنا.

۱ - بیعت ابوبکر بر خلافت، بدون نصّ از جانب خدا و رسول بوده است.

۲ - تعبیر به «فلته» دلالت دارد بر این که ابوبکر افضل صحابه پیامبر نبوده و هر چه را که در افضلیت و فضایل او نقل کرده اند همگی جعلی است. و گرنه عمر چنین تعبیری در مورد بیعت ابوبکر نمی کرد.

۳ - تعبیر به «وقی اللّٰه شرّها» یعنی خداوند شرّ آن بیعت را دفع کند، دلالت دارد بر این که در بیعت با ابوبکر شر وجود داشته و منشأ فتنه بوده است، گرچه خداوند برای حفظ اسلام و مسلمین از تحقّق آن جلوگیری کرد. چه شرّی بالاتر از این که جامعه اسلامی را از مسیر اصلی خود منحرف کرده و حقّ امام علی علیه السلام را گرفتند و باعث ایجاد اختلاف در جامعه اسلامی تا روز قیامت گشتند.

عوامل مساعد با خلافت ابوبکر

با مراجعه به تاریخ پی خواهیم برد که عوامل مختلفی در پیروزی و به خلافت رسیدن ابوبکر دخیل بوده است که از آن جمله می توان به این عوامل اشاره کرد:

۱ - مشغول بودن امیرالمؤمنین علیه السلام و بنی هاشم به تدفین پیامبر صلی الله علیه و آله و غفلت عموم مهاجرین و بقیه انصار از آنچه در سقیفه می گذرد.

۲ - مواجهه اسلام و مسلمین با مصیبتی بزرگ، چون وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله و حوادثی که بعد از آن پدید آمد، که به جهت آن بسیاری از صحابه از اختلاف و نزاع خود را بر حذر داشتند. و لذا بعد از آن که ملاحظه کردند امر خلافت برای ابوبکر تمام شده خود را بین دو امر مردّد دیدند که آیا به خلافت ابوبکر تن دهند یا با او به مخالفت برخیزند، به این نتیجه رسیدند که مخالفت با او و ایجاد اختلاف و نزاع در جامعه اسلامی به صلاح اسلام و مسلمین نخواهد بود، و لذا مجبور به بیعت با او شدند.

۳ - از جمله اموری که در تثبیت خلافت ابوبکر دخالت مستقیم و تأثیر به سزایی داشت، سیاست عنف و شدّت و غلظت عمر بن خطاب بود. او کسی بود که برای تثبیت خلافت ابوبکر دست به کار خطرناکی زد و آن این که هتک حرمت خانه

حضرت زهرا علیها السلام کرده و برای گرفتن بیعت از امیرالمؤمنین به خانه حضرت هجوم برد. و نیز برای تثبیت خلافت ابوبکر، او و برخی دیگر پیش دستی کرده و چنان بر او هجوم آوردند که سعد بن عباده را زیر دست و پا لگدمال کرده و نزدیک بود که او را به قتل رسانند. لذا ابن ابی الحدید در شرح خطبه شقشقیه از نهج البلاغه می گوید: «لولا درّه عمر ما استقام خلافه ابوبکر»؛ «اگر تازیانه عمر نبود خلافت ابوبکر محکم نمی شد.»

نقد و بررسی ادله خلافت ابوبکر

دلیل اول

خداوند متعال می فرماید: «وَعِدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ»؛ (۱) «خداوند به مؤمنین از شما و کسانی که عمل صالح انجام داده اند وعده داده که آن ها را خلیفه و جانشین خود در روی زمین قرار دهد.» می گویند: اقل جمع سه نفر است و وعده خداوند حق بوده و لذا در مورد خلفای اربعه تحقق یافته است.

پاسخ:

۱ - مقصود از استخلاف در این آیه، ریاست عامه و امامت نیست، بلکه مراد ارث دادن تمام بلاد کفر به مسلمین است. و در جایی دیگر می فرماید: «هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ»؛ (۲) «او کسی است که شما را خلیفه ها در روی زمین قرار داد.» این آیه نیز دلالت بر امامت نداشته و هرگز اختصاص به چهار خلیفه ندارد، همچنان که آیه قبل نیز چنین است؛ زیرا خداوند خلافت و جانشینی خود را بر ایمان و عمل صالح معلق ساخته که در مورد بسیاری از مردم صادق است.

۲ - مطابق قراین و شواهدی که در خود آیه آمده و نیز به دلیل روایاتی که در ذیل آن وارد شده آیه مربوط به ظهور حضرت مهدی علیه السلام است. از جمله آن که کلمه «الْأَرْضِ»

ص: ۶۳۴

۱- ۲۵۶۲. سوره نور، آیه ۵۵.

۲- ۲۵۶۳. سوره فاطر، آیه ۳۹.

با «الف و لام استغراق» آمده که دلالت بر تمام روی کره زمین دارد. و نیز در ادامه آیه سخن از امنیت مطلق بعد از استخلاف مؤمنین دارد که تا کنون هرگز تحقق پیدا نکرده است، و قطعاً در روزی محقق خواهد شد، و آن روز جز روز ظهور حضرت مهدی علیه السلام نخواهد بود.

دلیل دوم

برخی بر خلافت ابوبکر به این آیه تمسک کرده اند که خداوند می فرماید: «قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سَيْدَعُونَ إِلَى قَوْمٍ أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسَلِّمُونَ»؛^(۱) «به متخلفان از اعراب بگو: به زودی از شما دعوت می شود که به سوی قومی نیرومند و جنگجو بروید و با آن ها پیکار کنید تا اسلام بیاورند.»

استدلال آن ها این چنین است که داعی و دعوت کننده مسلمانان، پیامبر یا علی علیهما السلام نیست، بلکه یکی از خلفای ثلاثه است که آن هم به طور حتم ابوبکر می باشد زیرا قول به فصل وجود ندارد، یعنی هر کس که مقصود از آیه را یکی از خلفا گرفته مصداق آن را ابوبکر می داند.

پاسخ:

اولاً: ظاهر آیه این است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله داعی است. و خداوند اراده کرده که به زودی آن حضرت آنان را به جنگ و ستیز با قومی دعوت خواهد کرد که دارای امکانات بسیاری هستند؛ همانند جنگ حنین و تبوک و ثقیف و هوازن و دیگر جنگ ها.

سید مرتضی به سندش از ضحاک در تفسیر آیه فوق نقل کرده که مقصود قوم ثقیف است. ولی از سعید بن جبیر نقل می کند که مقصود قوم هوازن در روز حنین می باشند. و از واقدی به سندش از قتاده نقل می کند که مراد قوم هوازن و ثقیف است.^(۲)

ثانیاً: بر فرض تسلیم که داعی غیر از پیامبر صلی الله علیه و آله است، ولی چه مانعی دارد که

ص: ۶۳۵

۱- ۲۵۶۴. سوره فتح، آیه ۱۶.

۲- ۲۵۶۵. الشافی، ج ۴، ص ۳۹.

مقصود از آن شخص علی بن ابی طالب علیه السلام باشد؛ زیرا آن حضرت با اهل جمل و صفین و نهروان جنگید و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز بشارت به حقانیت او داد.

اما این که صاحب «مواقف» می گوید: «داعی غیر از علی علیه السلام است؛ زیرا برای او زمینه فراهم نشد تا به جهت دعوت به اسلام قتال کند»، حرفی نامربوط است؛ زیرا همان گونه که اشاره شد در زمان امام علی علیه السلام سه جنگ اتفاق افتاد که مخالفین حضرت در جبهه مخالف اسلام به جهت خروج بر امام عادل خود، بودند.

و لذا غزالی در کتاب «سرّ العالمین» (۱) در جواب از استدلال به آیه فوق بر خلافت ابوبکر، حدیث غدیر را معارض و مخالف با این استدلال برشمرده است.

دلیل سوم

آن گاه قاضی ایجی می گوید: اگر امامت ابوبکر باطل می بود هرگز نزد مردم مورد مدح و ستایش قرار نمی گرفت؛ در حالی که مشاهده می کنیم که مورد $\text{R}\square$ بوده و افضل خلق بعد از پیامبر شمرده شده است.

پاسخ:

مدح و ستایش نزد مردم هیچ گاه دلیل و مدرک بر حقانیت کسی نبوده و نخواهد بود، بلکه ستایش و مدح خدا نسبت به کسی، دلیل بر اعتبار آن شخص است، که قطعاً در مورد امام علی علیه السلام بوده و روایاتی که در مورد ابوبکر ذکر شده همگی جعلی است که به آن اشاره کردیم.

دلیل چهارم

آن گاه می گوید: «صحابه و علی علیه السلام درباره او از تعبیر «خلیفه رسول الله» استفاده می کردند، کسانی که خداوند متعال در حقشان فرمود: «أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ».

پاسخ:

اولاً: قبول نداریم که همه صحابه و شخص امام علی علیه السلام درباره ابوبکر از تعبیر خلیفه رسول الله استفاده کرده باشند.

ص: ۶۳۶

ثانیاً: بر فرض که این گونه تعبیر درباره او صادر شده به جهت خوف یا تقیه بوده است. همان گونه که برخی درباره حکام بنی امیه و بنی مروان و بنی عباس این گونه تعبیر اطلاق می کردند.

ثالثاً: قول صحابه به جز علی علیه السلام برای ما حجت نیست.

رابعاً: بنا بر نقل قتیبہ هنگامی که ابوبکر قنقد را نزد علی علیه السلام فرستاد، حضرت به او فرمود: کارت چیست؟ گفت: خلیفه رسول خدا تو را می طلبد. حضرت فرمود: چه زود بر رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ بستید.

دلیل پنجم

سپس می گوید: «اگر امامت حق علی علیه السلام بود که امت آن را از او سلب کرده لازمه اش آن است که این امت بدترین امت ها باشد در حالی که مطابق قرآن، بهترین امت ها است...».

پاسخ:

اولاً: آیه ای که به آن استدلال کرده شامل تمام امت نیست، بلکه اشاره به کسانی می کند که اهل امر به معروف و نهی از منکر و دیگر صفات است. و لذا خیریتی که این امت نسبت به امت های پیشین دارد نسبی است، نه استغراقی. شاهد این مطلب این که: مطابق روایات «حوض» بسیاری از صحابه بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله مرتد شدند.

ثانیاً: مطابق برخی روایات، پیامبر صلی الله علیه و آله به این نکته اشاره فرمود که امت بعد از من علی علیه السلام را یاری نخواهند کرد. لذا حضرت علی علیه السلام نقل کرده که از جمله اموری که پیامبر صلی الله علیه و آله بر من عهد کرد این که: همانا امت بعد از پیامبر بر من نیرنگ خواهند کرد. (۱)

دلیل ششم

آن گاه او به حدیث: «اقتدوا بالذین من بعدی ابوبکر و عمر» بر مشروعیت خلافت ابوبکر استدلال می کند، که دلالت بر وجوب اقتدا به ابوبکر و عمر بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله دارد.

ص: ۶۳۷

پاسخ:

اولاً: عده ای از بزرگان اهل سنت تصریح به بطلان و عدم صحّت و منکر و موضوع بودن حدیث فوق نموده اند، که از آن جمله مناوی، ابوجعفر عقیلی، ابوبکر نقّاش، دارقطنی، فرغانی، ذهبی، هیثمی، ابن حجر عسقلانی، هروی و جماعتی دیگر از بزرگان اهل سنت می باشند. (۱)

ثانیاً: ابوبکر و عمر در بسیاری از احکام با یکدیگر اختلاف داشته اند، حال چگونه می توان به نظر هر دو عمل کرد.

ثالثاً: اگر این حدیث صحیح بود و وجود داشت خود ابوبکر در سقیفه و جاهای دیگر به آن استدلال می کرد؛ در حالی که هیچ موردی وجود ندارد که ابوبکر به آن استدلال کرده باشد. بلکه مطابق برخی روایات از مردم خواست که او را از خلافت عزل کنند. (۲) و نیز هنگام وفاتش گفت: دوست داشتم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال می کردم که امر خلافت از برای کیست تا کسی در آن نزاع نکند. دوست داشتم که سؤال می کردم که انصار نیز در آن نصیبی دارند. این تعبیرها دلالت بر این دارد که از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره خلافت او دلیلی نرسیده است.

دلیل هفتم

و نیز به حدیثی استدلال کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «الخلافة بعدی ثلاثون عاماً...»، خلافت بعد از من سی سال است...

پاسخ:

اولاً: حدیث فوق اعتبار سندی ندارد و نزد اهل سنت از شهرت برخوردار نیست، همان گونه که عده ای از آن ها همانند ابن تیمیه اشاره کرده اند، (۳) زیرا تنها از طریق سفینه به توسط سعید بن جهمان روایت شده است.

ص: ۶۳۸

-
- ۱- ۲۵۶۸. ر.ک: فیض القدير، ج ۲، ص ۵۶؛ صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۷۲؛ الضعفاء الكبير، ج ۴، ص ۹۵؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۴۲؛ لسان المیزان، ج ۵، ص ۳۳۷؛ تلخیص المستدرک، ج ۳، ص ۷۵؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۵۳.
 - ۲- ۲۵۶۹. الامامه و السياسة، ج ۱، ص ۱۴؛ صواعق المحرقة، ص ۳۰؛ کترة العمال، ج ۳، ص ۱۳۲.
 - ۳- ۲۵۷۰. منهاج السنه، ج ۲، ص ۲۲۳.

ثانیاً: سعید بن جمهان نزد برخی از رجالیون اهل سنت مورد جرح واقع شده است. ابوحاتم می گوید: به حدیث او احتجاج نمی شود. و مورد رضایت احمد واقع نشده و او را باطل دانسته است. و بخاری می گوید: در احادیث او عجایبی وجود دارد. (۱)

ثالثاً: در متن حدیث لفظ «خلافت» به کار رفته است نه «امامت» و می دانیم که بین این دو تعبیر فرق است؛ زیرا تعبیر خلیفه گاهی بر جنبه ظاهری حاکمیت اطلاق شده و بر امام غیر حق نیز اطلاق می شود گرچه امام علی علیه السلام از آن خارج است.

دلیل هشتم

او نیز در دلیل هشتم می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر را جانشین خود در نماز قرار داد و او را از آن مقام عزل نکرد لذا او بر امامت در نماز بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله باقی است. و همچنین است امامت در مسائل حکومتی؛ زیرا قائل به فصل وجود ندارد... (۲)

فخر رازی در استدلال های خود بر خلافت ابوبکر می گوید: «حجت نهم این که پیامبر صلی الله علیه و آله او را جانشین خود بر نماز در ایام مرض موتش قرار داد و هرگز او را از این مقام عزل نکرد، پس واجب است که او در این مقام باقی بماند. و هر گاه خلافت او در نماز به اثبات رسید خلافت او در سایر امور نیز اثبات خواهد شد؛ زیرا کسی قائل به فرق نبوده است». (۳)

کرمانی نیز در شرح این حدیث می گوید: «در این حدیث فضیلت ابوبکر بوده و دلالت بر ترجیح او بر تمام صحابه دارد. و نیز دلالت دارد بر این که او سزاوارتر به خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله از دیگران است». (۴)

پاسخ:

۱ - تمام طرق این حدیث ضعیف است. و کسی که قصد تحقیق در سند این حدیث را دارد به کتاب «الامامه فی اهمّ الکتب الکلامیه» از سید علی میلانی مراجعه کند.

ص: ۶۳۹

۱- ۲۵۷۱. تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۱۳.

۲- ۲۵۷۲. شرح مواقف، ج ۸، ص ۳۶۳.

۳- ۲۵۷۳. الاربعین، ص ۲۸۴.

۴- ۲۵۷۴. الکواکب الدراری فی شرح صحیح البخاری، ج ۵، ص ۵۲.

۲ - بر فرض صحت قضیه نماز ابوبکر، اعتقاد به عدم فرق بین نماز و امامت عامه مردم حرفی عجیب است.

ابن حزم می گوید: «هر کس ادعا کند که ابوبکر پیشتاز در خلافت است به جهت آن که در نماز پیش افتاد قطعاً باطل است؛ زیرا این طور نیست که هر کس مستحق امامت در نماز است مستحق خلافت بر مردم نیز می باشد؛ زیرا در مورد استحقاق امامت در نماز تنها لازم است که قرائت او از همه بهتر باشد، خواه عرب باشد یا عجم، ولی استحقاق خلافت برای کسی است که قرشی باشد...» (۱).

استاد محمد ابو زهره نیز بر این قیاس ایراد کرده می گوید: «... سیاست دنیا غیر از شؤون عبادت است» (۲).

۳ - در تمام روایاتی که قصه نماز ابوبکر را نقل می کند اشاره شده که به مجرد این که ابوبکر اراده نماز کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که زیر بغل های او را امام علی علیه السلام و فضل بن عباس گرفته بودند از خانه خارج شد، و با کنار زدن ابوبکر خود با مردم نماز خواند.

ابن حجر عسقلانی می گوید: «روایات متظافر و جزم آور از عایشه دلالت دارد بر این که امامت در نماز از برای پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است» (۳).

۴ - بسیاری از تاریخ نویسان ذکر کرده اند که ابوبکر و عمر در ایام مرض رسول خدا صلی الله علیه و آله مأمور به خروج با لشکر اسامه از مدینه بوده اند، و این امر ثابتی است که ابن حجر بر آن تصریح نموده است (۴).

۵ - ابن سعد از ابن زمعه نقل کرده که گفت: در مریضی رسول خدا که با آن وفات نمود او را زیارت کردم. بلال به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: مردم را امر کن تا نماز گزارند... (۵).

۶ - اگر این قضیه صحیح و قابل استدلال بود چرا خود ابوبکر و مریدان او به آن

ص: ۶۴۰

۱- ۲۵۷۵. الفصل، ج ۴، ص ۱۰۹.

۲- ۲۵۷۶. المذاهب الاسلامیه، ص ۳۷.

۳- ۲۵۷۷. فتح الباری، ج ۲، ص ۱۲۳.

۴- ۲۵۷۸. همان، ج ۸، ص ۱۲۴.

۵- ۲۵۷۹. طبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۲۰.

استدلال نکردند، و در عوض، مهاجرین و انصار در سقیفه جمع شدند تا با شور و مشورت خلیفه را انتخاب کنند.

۷- در برخی از روایات به نقل از عایشه چنین آمده است: بلال آمد و برای نماز اذان گفت در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله بیهوش بود. ما در انتظار به هوش آمدن او بودیم، نزدیک بود که وقت نماز فوت شود، ما کسی را نزد ابوبکر فرستادیم تا با مردم نماز گزارد. (۱)

از این حدیث استفاده می شود که نماز گزاردن ابوبکر به امر رسول خدا صلی الله علیه و آله نبوده است.

۸- اهل سنت معتقدند که پیامبر بدون آن که خلیفه ای برای خود معین کند از دنیا رحلت نمود. حال چگونه این قصه را دلیل بر استخلاف می دانند.

دلیل نهم

برخی می گویند: در جنگ بدر پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر و عمر را نزد خود در «عریش» نگه داشت و نگذاشت که در کارزار جنگ شرکت کنند، این خود دلیل بر آن است که حفظ حضرت به جهت آن بوده که قرار است خلیفه بر مسلمین باشند.

پاسخ:

مطابق برخی از روایات حفظ این دو در کنار پیامبر به جهت ترس آن دو از جنگ بوده است.

واقعی دربارہ شرایط قبل از جنگ بدر نقل می کند: «عمر گفت: ای رسول خدا! به خدا سوگند اینان قریشند که هنوز عزیز بوده و ذلیل نشده اند. و هنوز ایمان نیاورده اند و هرگز عزت خود را از دست نمی دهند تا آن که با تو بجنگند. تو باید آمادگی کامل پیدا کنی و وسایل کارزار را تدارک نمایی.

ولی مقدار بلند شد و عرض کرد: ای رسول خدا! برای پیاده کردن امر خدا حرکت کن، ما با تو هستیم، به خدا سوگند! ما آن سخنانی که بنی اسرائیل به پیامبرشان گفتند که

ص: ۶۴۱

تو با خدایت بروید بجنگید ما در اینجا نشسته ایم را به تو نمی گوییم. ما می گوییم: تو با خدایت بروید و قتال کنید ما نیز با شما قتال بر ضد دشمن خواهیم نمود... (۱).

از این قصه به خوبی استفاده می شود که چگونه عمر بن خطاب از نزدیک شدن جنگ بدر خوف داشته است. همین تعبیرات از ابوبکر نیز رسیده است.

دلیل دهم

برخی بر خلافت ابوبکر به روایتی تمسک کرده اند که بخاری و مسلم در صحیح خود از جبير بن مطعم نقل کرده اند که گفت: زنی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد، پیامبر او را امر کرد که دوباره به سوی او باز گردد، زن عرض کرد: اگر آمدم و شما را نیافتم نزد چه کسی بروم؟ پیامبر فرمود: اگر مرا نیافتی نزد ابوبکر برو. (۲)

ابن حجر هیتمی، شارح عقیده طحاویه، ابونعیم اصفهانی و برخی دیگر به این حدیث بر خلافت ابوبکر استدلال کرده اند. (۳)

پاسخ:

۱ - این حدیث بر فرض صحّت سند آن، نصّ بر خلافت ابوبکر نیست و ظهوری هم در آن ندارد؛ زیرا ممکن است که آن زن حاجتی داشته که پیامبر صلی الله علیه و آله او را به ابوبکر ارجاع داده است.

۲ - در حدیث اشاره نشده که زن چه کاری با پیامبر داشته که می گوید اگر شما نبودید به چه کسی مراجعه کنم، آیا کار او مربوط به امر خلافت بوده، یا کاری شخصی داشته است؟

دلیل یازدهم

بخاری و مسلم و احمد و دیگران از عایشه نقل کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در

ص: ۶۴۲

۱- ۲۵۸۱. مغازی، واقدی، ص ۲۰۸.

۲- ۲۵۸۲. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۱۲۶، فضائل اصحاب النبی صلی الله علیه و آله، باب ۵، ح ۳۶۵۹؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۵۶، فضائل الصحابه، باب ۱، ح ۲۳۸۶.

۳- ۲۵۸۳. صواعق المحرقة، ج ۱، ص ۵۳؛ شرح العقیده الطحاویه، ص ۴۷۱؛ کتاب الامامه، ص ۲۵۲.

مرض مرگ خود فرمود: پدر و برادرت را بخوان تا نامه ای بنویسم؛ زیرا می ترسم که کسی آرزویی داشته باشد و بگوید: من اولی و سزاوارترم. و خدا و مؤمنان ابا دارند جز ابوبکر را.^(۱)

ابن حجر و شارح عقیده طحاویه و ابونعیم به این حدیث نیز بر خلافت ابوبکر استدلال نموده اند.^(۲)

پاسخ:

۱- این حدیث از عایشه نقل شده در حق پدرش؛ یعنی شهادت فرزند بر خلافت پدرش می باشد، و لذا مورد قبول نیست، همان گونه که آن ها شهادت امام حسن و امام حسین علیهما السلام را به نفع حضرت زهرا علیها السلام در موضوع فدک قبول نکردند با وجود آن که همگی معصوم بودند.

۲- از آنجا که عایشه با امام علی علیه السلام خصومت داشته و این از مسلمات تاریخ است، لذا نمی توان شهادت خصم را در حق دشمنش مورد قبول قرار داد.

۳- در این حدیث تصریحی بر خلافت ابوبکر نیامده است، بلکه تنها مطلبی که در آن اشاره شده این است که پیامبر صلی الله علیه و آله می خواست مطلبی را برای ابوبکر بنویسد تا کسی آرزوی چیزی را نداشته باشد، امّا آن چیز چه بود؟ از حدیث مطلبی استفاده نمی شود، شاید پیامبر می خواسته او را امیر بر لشکری قرار دهد یا چیزی از متاع یا زمین به او ببخشد، از این حدیث چیزی استفاده نمی شود. و مقصود از جمله «و یأبی الله والمؤمنون الا ابابکر» آن است که این چیزی را که قرار است برای ابوبکر بنویسم مورد اراده خدا و مؤمنان است.

دلیل دوازدهم

بخاری به سندش از عمرو بن عاص نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر را به دنبال

ص: ۶۴۳

۱- ۲۵۸۴. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۸۱۴، باب ۱۶، ح ۵۶۶۶؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۵۷، فضائل الصحابه، باب ۱، ح ۲۳۸۷.

۲- ۲۵۸۵. الصواعق المحرقة، ج ۱، ص ۵۸؛ شرح العقیده الطحاویه، ص ۴۷۲؛ کتاب الامامه، ص ۲۵۲.

لشکر ذات السلاسل فرستاد. من به نزد حضرت آدم و عرض کردم: کدامین شخص نزد تو محبوب تر است؟ فرمود: عایشه. عرض کردم: از مردان؟ فرمود: پدرش... (۱).

شارح عقیده طحاویه و ابونعیم اصفهانی به این روایت بر امامت و خلافت ابوبکر استدلال کرده اند. (۲).

پاسخ:

۱ - این حدیث معارض با حدیث دیگری است که ترمذی به سند حسن و حاکم به سند صحیح از عمیر تیمی نقل کرده که من با عمه ام بر عایشه وارد شدیم. از عایشه سؤال شد: کدامین شخص نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله محبوب تر است؟ گفت: فاطمه. گفته شد: از مردان. گفت: شوهر فاطمه... (۳).

۲ - این حدیث از عمرو بن عاص نقل شده که از دشمنان سرسخت امیرالمؤمنین علیه السلام است و لذا بر حدیث عایشه مقدم نمی شود.

۳ - و نیز معارض است با حدیث دیگری که بخاری از عبدالله بن عمر نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله اسامه را عامل خود قرار داد. مردم درباره او سخن گفتند. پیامبر فرمود: به من خبر رسیده که درباره اسامه سخت می گویند، او محبوب ترین مردم نزد من است. (۴) شبیه این مضمون نیز در صحیح مسلم آمده است. (۵).

۴ - به فرض صحّت حدیث، و تسلیم بر این که ابوبکر محبوب ترین مردم نزد رسول خدا بوده است، ولی این را قبول نداریم که محبت ارتباطی با امامت و خلافت داشته باشد تا چه رسد به این که او سزاوارتر در این امر باشد؛ زیرا اهل سنت از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که فرمود: «همانا خداوند مرا امر به محبت چهار نفر کرده

ص: ۶۴۴

۱- ۲۵۸۶. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۱۲۷، فضائل اصحاب النبی، باب ۵، ح ۳۶۶۲.

۲- ۲۵۸۷. شرح العقیده الطحاویه، ص ۴۷۲؛ کتاب الامامه، ص ۲۵۲.

۳- ۲۵۸۸. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۷۱۰، ح ۳۸۷۴؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۷.

۴- ۲۵۸۹. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۳۴۳؛ المغازی، باب ۸۷، ح ۴۴۶۸.

۵- ۲۵۹۰. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۸۴، فضائل الصحابه، باب ۱، ح ۲۴۲۶.

است و مرا خیر داده که خودش نیز آن ها را دوست دارد. سؤال شد: ای رسول خدا! اسامی آن ها را ذکر کن؟ حضرت سه بار فرمود: علی از آن هاست، و نیز ابوذر و مقداد و سلمان، خدا مرا امر به محبت آن ها کرده و نیز خیر داده که خودش آنان را دوست دارد.^(۱) با این که هرگز احدی به این حدیث بر خلافت ابوذر و مقداد و سلمان استدلال نکرده است.

ص: ۶۴۵

۱- ۲۵۹۱. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۶، ح ۳۷۱۸.

برخی برای اثبات رضایت حضرت علی علیه السلام از خلفا در صدد تمسک به کلمات حضرت برآمده و می گویند: امام علیه السلام عملکرد آن ها را مورد ستایش قرار داده است، و لذا کسی حق ندارد آن ها را مذمت کند. ما در این مبحث در صدد برآمدیم تا کلماتی را که به آن ها استدلال نموده اند بررسی کرده و مشاهده نماییم که آیا سند آن ها صحیح است و نیز آیا دلالت بر مدعای آنان دارد و یا خیر؟

مدح عمر!!

سید رضی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده که در خطبه ای فرمود: «لله بلاد فلان لقد قوم الأود و داوی العمد و اقام السنه و خلف شرها، و ذهب نقی الثوب، قليل العيب، اصاب خيرها و اتقى شرها، ادى الله طاعته و اتقاه بحقه...»؛ (۱) «خدا او را در آنچه آزمایش کرد پاداش خیر دهد که کجی ها را راست و بیماری ها را درمان، و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را به پا داشت و فتنه ها را پشت سر گذاشت، با دامن پاک و عیبی اندک در گذشت، به نیکی های دنیا رسیده و از بدی های آن رهایی یافت، و وظایف خود را نسبت به پروردگارش انجام داد، و چنان که باید از کیفر الهی می ترسید...».

برخی گمان کرده اند که این توصیفات از حضرت درباره عمر بن خطاب است که از او به (فلان) تعبیر آورده است. ولی در مورد این خطبه جواب هایی داده شده است.

ص: ۶۴۶

۱ - مرحوم شهرستانی نقل می کند که در نسخه خطی سید رضی رحمه الله که دخترش خدمت عموی بزرگوار خود سید مرتضی آن را می آموخت، نام سلمان فارسی در ابتدای این خطبه آمده است، و همین درست است؛ زیرا با بررسی دیگر خطبه های نهج البلاغه و شناخت تفکرات امام علی علیه السلام و بررسی زندگی یاران امام علیه السلام این حقیقت روشن می شود که شخص یاد شده باید یا سلمان فارسی و یا مالک اشتر باشد.

۲ - ابن ابی الحدید می گوید: مقصود از کلمه از «فلان» عمر بن خطاب است؛ زیرا سید فخار بن معد موسوی اودی شاعر به او گفته که در نسخه ای به خط رضی دیده که زیر این کلمه (فلان) عمر آمده است. (۱)

ولی این دلیل نمی شود که مقصود از (فلان) عمر باشد؛ زیرا ممکن است که صاحب نسخه، کلمه عمر را زیر کلمه (فلان) از ناحیه خود نوشته است. و اگر از خود سید رضی رحمه الله بود چه داعی داشت که این کلمه را در زیر بیاورد، بلکه باید به طور صریح در متن خطبه ذکر می کرد، همان گونه که در موارد دیگر چنین کرده است.

۳ - ممکن است که کلام حضرت در مقام تعریض به کردار و رفتار عمر باشد - در صورتی که مقصود به کلمه فلان عمر است - و در حقیقت باید این خطبه را حمل بر تنقیص و مذمت او نمود، و این امری است متداول بین مردم.

۴ - این روایت هرگز در مصادر و کتب شیعه نیامده بلکه در منابع اهل سنت آمده است.

۵ - این جمله بنا بر نقل ابن عساکر از امام علی علیه السلام نیست بلکه از زنی است به نام عاتکه، ولی به حضرت نسبت داده شده است. ابن عساکر به سندش از اوفی بن حکیم نقل کرده که گفت: روزی که عمر مُرد، علی علیه السلام غسل کرده بر ما وارد شد و نزد ما نشست و بعد از ساعتی که سر خود را پایین انداخته بود سر را بلند کرد و فرمود: «لله درّ باکیه فلان قالت: و اعمره قوم الأود...» (۲) در این حدیث، این جمله به عاتکه نسبت داده شده و حضرت امام علی علیه السلام آن را از قول عاتکه نقل کرده است. ابن عساکر

ص: ۶۴۷

۱- ۲۵۹۳. شرح ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۷۵۳.
۲- ۲۵۹۴. تاریخ دمشق، ابن عساکر، ج ۴۴، ص ۴۷۵.

همین مضمون را نیز از ابن بحنه نقل کرده است. (۱) و نیز ابن شبه نمیری در کتاب «اخبار المدینه» و طبری در تاریخ خود این مضمون را نقل کرده اند. (۲)

گویا برخی از مورخان این روایات را به امام علی علیه السلام نسبت داده و سید رضی رحمه الله نیز از آن ها این نسبت را نقل کرده است، بدون آن که مصادر را ملاحظه کند.

۶- و اگر کسی بگوید که گرچه این کلام از خود امام علی علیه السلام نیست ولی حضرت بعد از نقل آن از عاتکه او را تصدیق کرده است، در پاسخ می گوئیم:

اولاً: این روایات عموماً در مصادر اهل سنت آمده است و لذا نمی تواند دلیلی بر ضدّ شیعه باشد.

ثانیاً: تمام این روایات از حیث سند ضعیف است:

روایت اول ابن عساکر به جهت وجود ضعف و مجاهیل در سند آن از آن جمله اوفی بن حکیم و عثمان بن زید کنانی و نصر بن ابی سلام ضعیف است. و نیز روایت دوم ابن عساکر در سندش ابراهیم بن یوسف زهری است که مجهول است. و نیز صالح بن کیسان در سند آن وجود دارد که ابن حبان درباره او می گوید: «روایت سماعش از ابن عمرو هیچ یک از صحابه نزد من صحیح نیست». (۳) لذا روایت او از ابن بحنه مرسل است.

روایت ابن شبه نیز ضعیف السند است؛ زیرا در سند آن بین غسان بن عبدالحمید و صحابی عبدالله بن مالک ارسال وجود دارد؛ زیرا او از عبدالله بن مالک این روایت را نشنیده است. دیگر این که غسان بنابر نقل ابن حجر در «لسان المیزان» (۴) و ابوحاتم در «الجرح و التعديل» (۵) مجهول است.

۷- از نقل طبری استفاده می شود که این جملات به تمامه از حضرت علی علیه السلام

ص: ۶۴۸

۱- ۲۵۹۵. همان، ص ۴۵۸.

۲- ۲۵۹۶. اخبار المدینه، ج ۲، ص ۹۱؛ تاریخ الأمم و الملوك، ج ۲، ص ۵۷۵.

۳- ۲۵۹۷. مشاهیر علماء الامصار، ص ۱۳۵.

۴- ۲۵۹۸. لسان المیزان، ج ۴، ص ۴۰۸.

۵- ۲۵۹۹. الجرح و التعديل، ج ۷، ص ۵۱.

نیست، بلکه مغیره بن شعبه به نقل از دختر ابی خيثمه نقل کرده و حضرت فقط دو کلمه آخر آن را تصدیق کرده است که گفت: «ذهب بخیرها و نجا من شرّها» (۱) و از آنجا که در خلافت و سلطنت خیر و شر است یعنی اموری که خلافت را حفظ و از شرّ مخالفان در امان می دارد. ولی عمر بن خطاب با زیرکی و حيله گری تمام خلافت را به نفع خود تمام کرد و از مشکلات مخالفان خود جان سالم به در برد، لذا حضرت علیه السلام ذیل کلام دختر ابی خيثمه را تصدیق می کند که او از خلافت بهره های خود را برد و از گرفتاری های خلافت که برای دیگران پدید آمد در امان ماند، همان گونه که برای حضرت علی علیه السلام مخالفین؛ از قبیل طلحه، زبیر، عایشه، معاویه و خوارج مشکلاتی پدید آوردند.

خصوصاً آن که مطابق ذیل این خطبه - بنا بر نقل طبری - حضرت علیه السلام به این مطلب اشاره می کند که مغیره این تمجیدات را به دختر ابی خيثمه برای عمر بن خطاب نسبت داده است و هرگز او چنین نگفته است.

۸- از دیگر خطبه های حضرت علی علیه السلام خصوصاً خطبه شقشقیه و سیره و روش و معاشرت حضرت با خلیفه دوم به دست می آید که این خطبه هرگز از حضرت در حقّ عمر صادر نشده است. حضرت در بخشی از خطبه شقشقیه درباره طبیعت عمر می فرماید: «... فصیرها فی حوزه خشناء یغلظ کلمها و یخشن مسیها و یكثر العثار فیها و الاعتذار منها. فصاحبها کراکب الصعبه ان اشق لها حرم، و ان اسلس لها تقحّم. فمّنی الناس لعمرالله بخبط و شماس و تلون و اعتراض...» (۲) «... سپس آن را به راهی درآورد ناهموار، پر آسیب و جان آور، که رونده در آن هر دم به سرآید، و پی در پی پوزش خواهد، و از ورطه به درنیاید، سواری را امان است که بر بارگیر توسن نشیند، اگر مهارش بکشد بینی آن آسیب بیند، و اگر رها کند سرنگون افتد و بمیرد. به خدا که مردم چونان گرفتار شدند که کسی بر اسب سرکشی ننشیند، و آن چارپا به پهنای راه رود و راه راست را نبیند...».

ص: ۶۴۹

۱- ۲۶۰۰. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۵۷۵.

۲- ۲۶۰۱. نهج البلاغه، خطبه سوم.

برخی می گویند: حضرت در خطبه ای عثمان و عملکرد او را نیز تمجید کرده است آنجا که می فرماید: «... و ما ابن ابی قحافه و لا ابن الخطاب أولى بعمل الحق منك و انت اقرب الی رسول الله صلی الله علیه و آله و شیخه رحم منهما و قد نلت من صهره ما لم ینالا»؛ (۱) «... و پسر ابوقحافه و پسر خطاب در کار حق از تو سزاوارتر نبودند. تو از آنان به رسول خدا نزدیک تری که خویشاوند پیامبری، داماد او شدی و آنان نشدند.»

پاسخ:

حضرت علیه السلام گویا در صدد نصیحت به عثمان است و با این تعبیرات می خواهد عواطف او را تحریک کند تا سنت را بر پا کرده و بدعت ها را از بین ببرد. و این معنا با ملاحظه صدر و ذیل کلام امام روشن می شود. و به تعبیر دیگر: حضرت در صدد بازگرداندن خلافت اسلامی به جایگاه اصیل آن است.

تأیید این مطلب این که حضرت امیر علیه السلام در مواضع دیگر از نهج البلاغه اشاره به اعمال عثمان کرده و او را مورد اعتراض قرار داده است.

۱ - حضرت علیه السلام در خطبه ششقیه درباره عثمان می فرماید: «... الی ان قام ثالث القوم نافجاً حِضْنِه بَینَ نِثْلِه و مُعْتَلَفِه و قام معہ بنو ابيه یخضمون مال الله خضمه الإبل نَبْتَه الربیع الی ان انتکث فتله واجهز علیه عمله و کبت به بطنته...»؛ (۲) «تا سومین به مقصود رسید و همچون چارپا بتاخت و خود را در کشتزار مسلمانان انداخت و پیایی دو پهلو را آکنده کرد و تهی ساخت. خویشاوندانش با او ایستادند و بیت المال را خوردند و بر باد دادند، چون شتر که مهار برد و گیاه بهاران چرد، چندان اسراف ورزید که کار به دست و پایش بیچید و پرخوری به خواری و خواری به نگوئساری کشید...».

۲ - حضرت علیه السلام هنگام مشایعت ابوذر در وقتی که او را به تبعیدگاه می بردند، فرمود: «یا اباذر! انک غضبت لله فارح من غضبت له. ان القوم خافوک علی دیناهم»

ص: ۶۵۰

۱- ۲۶۰۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۶۴.

۲- ۲۶۰۳. خطبه ششقیه.

و خفتهم علی دینک، فاترک فی ایدیهم ما خافوک علیه و اهرب بماخفتهم علیه، فما احوجهم الی ما منعتهم و ما اغناک عمّا منعوک»؛^(۱) «ای ابوذر! همانا تو برای خدا به خشم آمدی، پس امید به کسی بند که به خاطر او خشم گرفتی. این مردم در دنیای خود از تو ترسیدند، و تو بر دین خویش از آنان ترسیدی. پس آن را که به خاطرش از تو ترسیدند. بدیشان واگذار، و با آنچه از آنان برایشان ترسیدی رو به گریز در آر. بدان چه آنان را از آن بازداشتی، چه بسیار نیاز دارند، و چه بی نیازی تو بدان چه از تو باز می دارند...».

ص: ۶۵۱

۱- ۲۶۰۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۶.

الف

ابطال نهج الباطل، فضل بن روزبهان

ابن بطريق، العمده

ابن فارس، معجم مقاييس اللغه

ابواب الاربعين

اتحاف الخيره المهرة، بوصيرى

اتحاف الساده المتقين، زيدي

اثبات الهداه، شيخ حرّ عاملى

اثر الامامه فى الفقه الجعفرى و اصوله، دكتور سالوس

احاديث القصاص

احتجاج طبرسى

احقاق الحق، تسترى

احياء العلوم، غزالى

احياء الميت، سيوطى

اخبار الدول، قرمانى

اخبار المدينه

ارجح المطالب، امر تسرى

ارشاد السارى، قسطلانى

ارشاد الفحول شوكانى

ارشاد مفيد

ارواء غليله

ازاحه الخفاء

اسباب النزول، واحدى

استيعاب، ابن عبدالبر

اسد الغابه فى معرفه الصحابه، ابن اثير

اسعاف الراغبين

اسنى المطالب، ابن جزرى

اشعه اللمعات فى شرح المشكاه

اصول سرخسى

اصول كافى، كلينى

إعلام الموقعين، ابن قيم جوزيه

اعلام النبوه، ماوردى

الإبانة، ابن بَطَّه

الإتحاف بحبّ الأشراف، شبراوى

الاتقان فى علوم القرآن، سيوطى

الآثار الباقية فى القرون الخاليه، ابوريحان بيرونى

الاحاديث الموضوعه

الإحكام فى اصول الأحكام، ابن حزم

الاختلاف فى اللفظ، ابن قتيبه

الأذكار، نووى

الاربعين، فخررازى

الاربعين المنتقى

الازهار المتناثره فى الاحاديث المتواتره، سيوطى

الاسعاف

الاشباه و النظائر، سيوطى

الاصابه فى تمييز الصحابه، ابن حجر

ص: ٦٥٢

الاصول العامه للفقہ المقارن، محمد تقى حکيم

الأعلام، زرکلى

الافصاح فى الامامه، شيخ مفيد

الالمام فى ضبط الروايه و تقييد السماع، قاضى عياض

الامالى الخميسيه

الامالى، طوسى

الامام الصادق عليه السلام، ابوزهره

الامام على بن ابى طالب عليه السلام، البكرى

الامامه و التبصره، ابن بابويه

الامامه و السياسه، ابن قتيبه

الأموال، عبيد بن سلام

الانساب، سمعانى

الباعث الحثيث، ابن كثير

البدايه و النهايه، ابن كثير

البيان و التعريف، جاحظ

البيانات، محمود زعبي

التاج الجامع للأصول، منصور على ناصح

التاريخ الصغير، بخارى

التاريخ الكبير، بخارى

التحرير

التذكار، قرطبي

التفسير الكبير، فخر رازی

التقريب، نووی

التقييد و الايضاح، حافظ عراقی

التمهيد، ابن عبدالبر

التنبیه و الإشراف، مسعودی

التيسير في شرح التحرير

التيسير في شرح الجامع الصغير

الثقات، ابوحاتم

الجامع الصحيح، ترمزی

الجامع الصغير، سيوطی

الجامع لأحكام القرآن، قرطبي

الجرح و التعديل، رازی

الجمع بين الصحاح الستة، رزين عبدري

الجمع بين الصحيحين، حُميدى

الجوهر

الحاوى للفتاوى، سيوطی

الحق المبين في فضائل اهل بيت سيد المرسلين

الخصائص الكبرى، سيوطی

الخطط، مقریزی

الخلاصه، حلى

الدرّ المشور، سيوطى

الدرّ النضيد

الدر النظيم، ابن ابى حاتم شامى

الدرايه، شهيد ثانى

الذريه الطاهره، دولابى

الراشدين بين المهديين

الردّ على العثمانيه، جاحظ

الرواشح، ميرداماد

الرياض النضره، محب الدين طبرى

الزوائد

الزيد

السراج الوهاج فى شرح صحيح مسلم الحجاج

السنن الكبرى، بيهقى

السنه، ابن ابى عاصم

السهام الثاقبه

السيره الحلييه، حلبى

السيره النبويه، ابن كثير

السيره النبويه، دحلان

الشافى، مرتضى

الشرف المؤبد، نبهاني

الشفاء، قاضي عياض

ص: ٦٥٣

الصحابه

الضعفاء الكبير، عقيلي

الطبقات الكبرى، ابن سعد

العالم و المتعلم، ابو حنيفه

العبر في خبر من غبر، ذهبي

العثمانيه، جاحظ

العهده في اصول الفقه، طوسي

العرائس، ثعالبى

العروه لأهل الخلوه

العقد الفريد، ابن عبد ربّه

العلل المتناهيه في الاحاديث الواهيه، ابن جوزى

العلل و معرفه الرجال، احمد بن حنبل

الغدير، علامه امينى رحمه الله

الفائق في غريب الحديث، زمخشري

الفتاوى الحديثيه، ابن حجر هيثمى

الفتح الكبير، نبهانى

الفتن و الملاحم، سبد بن طاووس

الفتوحات الاسلاميه، زينى دحلان

الفردوس بمأثور الخطاب، قاضى قضاعى

الفرق بين الفرق، بغدادى

الفِصَل، ابن حزم

الفصول المهمه، ابن صباغ

الفوائد المتكاثره فى الأخبار المتواتره

الفوائد المجموعه، شوكانى

الفهرست، ابن نديم

القاموس المحيط، فيروز آبادى

الكاشف، ذهبى

الكامل فى التاريخ، ابن اثير

الكامل فى الضعفاء، ابن عدى

الكشاف، زمخشرى

الكشف و البيان، تعلبى

الكفايه فى علم الدرايه، خطيب بغدادى

الكليات

الكمال فى اسماء الرجال، مقدسى

الكنى و الاسماء، دولابى

الكواكب الدرارى فى شرح صحيح البخارى، كرمانى

اللاالى المصنوعه، ابن حبان

المجروحين

المجموع فى الضعفاء و المتروكين

المحاسن و المساوى، بيهقى

المحلّي، ابن حزم

المحيط، ابن عبّاد

المختاره، ضياء

المدخل، بيهقي

المذاهب الاسلاميه، ابن زهره

المراجعات، شرف الدين

المرقاه فى شرح المشكاه، ملا على قارى

المستدرک على الصحيحين، حاكم نيشابورى

المستوفى فى اسماء المصطفى، مخطوط

المسند، احمد بن حنبل

المصابيح، بغوى

المصنف، عبدالرزاق

المطالب العالیه، ابن حجر عسقلانى

المعارف، ابن قتيبه

المعجم الأوسط، طبرانى

المعجم الصغير، طبرانى

المعجم الكبير، طبرانى

المعرفه و التاريخ فسوى

المعيار و الموازنه، اسكافى

المغنى عن حمل الأسفار، حافظ عراقى

المغنى فى الضعفاء، ذهبى

المغنى فى الكلام، قاضى عبدالجبار

ص: ٦٥٤

المقاصد الحسنه، سخاوى

الملل والنحل، شهرستانى

المناقب، ابن المغازلى

المناقب، خوارزمى

المنتخب، طريحي

المنتظم، ابن جوزى

المنمق

المنهاج فى شرح صحيح مسلم، نووى

المواعظ والاعتبار بذكر الخطط والآثار، مقرئزى

المواقف، ايجى

المواهب اللدنيه، قسطلانى

المودّه القربى، سيد على همدانى

الموضوعات، ابن جوزى

الموفقيات، ابن بكار

المهذى المنتظر فى ضوء الاحاديث الصحيحه، بستوى

الميزان، علامه طباطبايى

المؤتلف و المختلف، بغدادى

النقض على العثمانيه و الجاحظ، ابن طاووس

النهايه فى الفتن و الملاحم، ابن كثير

الوافى بالوفيات، صفدى

الهدايه الكبرى، خصيبي

امالى صدوق

امالى، ضبى

امالى مفيد

انساب الاشراف، بلاذرى

انوار التنزيل، بيضاوى

انوار الملكوت، علامه حلى

اهل البيت - فاطمه الزهراء

ايضاح الإشكال

أثر الإمامه فى الفقه الجعفرى و أصوله، دكتور سالوس

أضواء على السنّه المحمّديه، ابوريه

أهل البيت عليهم السلام

ب

بحار الأنوار، مجلسى

بحث حول المهدي عليه السلام، شهيد صدر

بصائر الدرجات، صفار

بغيه الوعاه، سيوطى

ت - ث

تاريخ ابن النجار

تاريخ ابن عساكر

تاریخ ابو الفداء

تاریخ اسماء الثقافات، ابن شاهین

تاریخ اصفهان، ابن نعیم

تاریخ الاسلام، ذهبی

تاریخ الامام علی علیه السلام

تاریخ الأمم الاسلامیه

تاریخ الأمم و الملوك طبری

تاریخ البخاری

تاریخ التمدن الحديث

تاریخ الثقافات، عجلی

تاریخ الخلفاء، سیوطی

تاریخ الخميس، دیار بکری

تاریخ الذهبی

تاریخ امام علی علیه السلام از تاریخ دمشق، ابن عساکر

تاریخ بغداد، خطیب بغدادی

تاریخ جرجان

تاریخ دمشق، ابن عساکر

تاریخ روضه الصفا، میرخواند

تاریخ نیشابور، حاکم نیشابوری

تاریخ یعقوبی، یعقوبی

تحذير الخواص

تحف العقول، ابن شعبه

ص: ٦٥٥

تحفه اثنا عشرية، دهلوى

تحفه الاحوذى، مبار كفورى

تحفه الأشراف بمعرفه الأطراف، مزى

تدريب الراوى، سيوطى

تذكره الحافظ، ذهبى

تذكره الخواص، ابن جوزى

تذكره الموضوعات، فتنى

ترتيب جمع الجوامع

تشنيف الأذان

تعجيل المنفعة، ابن حجر عسقلانى

تفريح الاحباب فى مناقب الآل و الاصحاب

تفسير القرآن العظيم

تفسير المنار، رشيد رضا

تفسير بحر المحيط، ابن حيان

تفسير جلالين، سيوطى و محلى

تفسير خازن

تفسير طبرى

تفسير لباب التأويل

تفسير نيشابورى

تقريب التهذيب، ابن حجر

تقريب المعارف، ابو الصلاح حلبى

تلخيص الشافى، طوسى

تلخيص المتشابه، خطيب

تلخيص المحصل، خواجه طوسى

تلخيص المستدرک، ذهبى

تناقضات الالبانى الواضحات، حسن بن على سقاف تهذيب الآثار، ابن حجر

تهذيب الأسماء واللغات، نووى

تهذيب التهذيب، ابن حجر

تهذيب الكمال، مزى

تهذيب اللغة، الأزهرى

تهذيب تاريخ دمشق، ابن منظور

تيسير التحرير

تيسير الوصول، ابن ديع شيبانى

ثمار القلوب، ثعالبى

ج

جامع الاحاديث، سيوطى

جامع الاصول، ابن اثير

جامع الصغير، سيوطى

جمع الجوامع، سيوطى

جواهر البحار، نبهانى

جواهر العقدين، سمهودى

جواهر المطالب، باعونى

جامع بيان العلم، ابن عبدالبرّ

ح

حاشيه السيره الحليه

حاشيه تهذيب الكمال

حاشيه كتاب الرفع و التكميل

حاشيه مستدرک حاکم

حديقه الحقيقه، سنابى

حليه الاولياء، ابونعيم اصفهانى

حيات محمد صلى الله عليه وآله، حنين هيكل

حياه الحيوان الكبرى، دميرى

حياه الصحابه، كاندهلوى

خ

خصائص، نسابى

خصال صدوق

خلاصه علامه

خلاصه التهذيب

خلاصه الخزرجى

د - ذ

دراسات الليب في الاسوه الحسنه بالحبيب

ص: ٦٥٦

دلائل الصدق، مظفر

دلائل النبوه، بيهقي

ذخائر العقبي، محب الدين طبري

ذخائر المواريث

ذكر اخبار اصبهان

ذيل اللآلي المصنوعه، سيوطي

ر - ز

ربيع الابرار، زمخشري

رجال شيخ طوسي

رجال كشي

رجال نجاشي

رشفه الصادى، حضرمي

روح المعاني، آلوسي

روضهاالصفاء، ميرخواند

زاد المسير، ابن جوزي

زاد المعاد، ابن قيم جوزيه

زين الفتى

س

سجع الحمام في حكم الامام

سرّ العالمين، غزالي

سعادة الكونين فى بيان فضائل الحسين عليهما السلام

سلسله الاحاديث الصحيحه، البانى

سلسله الاحاديث الضعيفه، البانى

سمط النجوم العوالى، عاصمى

سنن ابن ماجه

سنن الدارمى

سنن ترمذى

سنن دارمى

سنن نسائى

سير اعلام النبلاء، ذهبى

سيره ابن كثير

سيره ابن هشام

سيره حلييه

سيره نبويه، ابن هشام

ش

شافى، سيد مرتضى

شذرات الذهب، ابن عماد حنبلى

شرح ابن ابى الحديد

شرح ابن العربى بر سنن ترمذى

شرح السنه، بغوى

شرح الشفا، ملا علی قاری

شرح العقیده الطحاویہ، تفتازانی

شرح المقاصد، تفتازانی

شرح المواهب اللدنیہ، زرقانی

شرح جامع الصغیر، مناوی

شرح جلال الدین بر جمع الجوامع سبکی

شرح جمع الجوامع

شرح سنن ترمذی

شرح صحیح مسلم، نووی

شرح مختصر الاصول

شرح منهاج الوصول، سبکی

شرح مواقف، میرسید شریف جرجانی

شرح نهج البلاغہ، ابن ابی الحدید

شواهد التنزیل، حسکانی

ص

صحیح ابن حبان

صحیح ابن خزیمہ

صحیح الترمذی

صحیح الجامع الصغیر، البانی

صحیح بخاری

صحیح ترمذی

صحیح سنن ابن ماجه

ص: ۶۵۷

صحيح سنن الترمذى

صحيح شرح العقيدة الطحاوية، حسن بن على سقاف، حسن بن على سقاف

صحيح صفة صلاه النبي صلى الله عليه وآله، مسلم بن حجاج

صحيح مسلم، فضائل صحابه

صحيح مسلم، كتاب الاماره

صحيح مسلم، كتاب الفتن

صواعق المحرقة، ابن حجر

ط

طبقات ابن سعد

طبقات الحفاظ، ذهبى

طبقات الشافعيه، سبكي

طبقات الشعرانى

طبقات الكبرى، ابن سعد

طرح التثريب، حافظ عراقى

طرق حديث من كنت مولاه، ذهبى

ع

عبدالله بن سبأ، علامه عسكرى

عبيقات الانوار، مير حامد حسين

عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات

عقد الفريد، ابن عبد ربّه

عقيدته اهل السنه و الأثر فى المهدي المنتظر، بستوى

علل الحديث

علموا اولادكم محبه آل بيت النبى صلى الله عليه وآله

علوم الحديث، ابن الصلاح

على بن ابى طالب عليه السلام بقيه النبوه و خاتم الخلافه

عمده القارى فى شرح صحيح البخارى، قاضى عيسى

عون المعبود

عيون اخبار الرضا عليه السلام، صدوق

غ - ف - ق

غايه المأمول فى شرح التاج الجامع للأصول

غرائب القرآن در حاشيه تفسير طبرى، نيشابورى

غرر الحكم، آمدى

غريب الحديث، ابن جوزى

فتح البارى فى شرح صحيح البخارى، ابن حجر

فتح القدير، شوكانى

فتح الملك العلى، ابن صديق غمارى

فجر اسلام، احمد امين

فرائد السمطين، حموينى

فضائل الصحابه، احمد بن حنبل

فضائل على عليه السلام

فهرست شیخ طوسی

فی رحاب علی علیه السلام

فی طریقی الی التشیع، احمد امین انطاکی

قاموس الرجال، تستری

قرب الاسناد، حمیدی

قواعد العقائد، خواجه نصیر طوسی

ک

کافی، کلینی

کامل ابن اثیر

کتاب الامامہ، ابن بابویہ

کتاب الثقات، ابن حبان

کتاب الجهاد

کتاب السنہ، احمد بن حنبل

کتاب المجرومین، ابن حبان

کتاب الموالات، طبری

کتاب الموضوعات، ابن جوزی

کتاب سلیم بن قیس

کشاف، زمخشری

کشف الاسرار در شرح اصول بزودی

کشف الخفاء، عجلونی

كشف الرمس، محمودى

ص: ٦٥٨

كشف الظنون، حاجي خليفه

كشف الغمه، اربلى

كفايه الأثر

كفايه الطالب، گنجى شافعى

كمال الدين، صدوق

كنز العمال، متقى هندی

كنوز الحقائق، مناوى

ل - م

لباب النقول، سيوطى

لسان الميزان، ابن حجر

مثنوى مظهر حقّ، عطار نيشابورى

مجمع البحرين فى زوائد المعجمين

مجمع الزوائد، هيتمى

محاسن التأويل، قاسمى

محاضرات الأدباء، راغب

مختصر التحفه، آلوسى

مختصر تفسير ابن كثير، صابونى

مدارك التنزيل، نسفى

مرآه الجنان

مرآه العقول، مجلسى

مراح لیبد، نووی

مراصد الاطلاع، عاصمی

مروج الذهب مسعودی

مسأله فی تصحیح ردّ الشمس و ترغیم النواصب الشمس، حسانی حنفی

مستدرک حاکم

مسند ابو عوانه

مسند ابی یعلیٰ موصلی

مسند احمد

مسند البزار

مسند الطیالسی

مسند شمس الاخبار، قاضی قضاعی

مسند شیانی نسوی

مسند علی علیه السلام

مسند فاطمه علیها السلام، سیوطی

مشارق الأنوار

مشاهیر علماء الامصار

مشکاه المصایح، خطیب تبریزی

مشکل الآثار، طحاوی

مشهد الامام علی علیه السلام فی النجف

مصایح السنه، بغوی

مطالب السؤل، ابن ابى طلحه شافعى

معالم التنزيل، بغوى

معالم العلماء، ابن شهر آشوب

معالم المدرستين، عسكرى

معانى الأخبار، صدوق

معجم البلدان، حموى

معجم المؤلفين، كحاله

معجم رجال الحديث، خويى

معرفة الصحابه، ابو نعيم

مغازى، واقدى

مفاتيح الغيب، فخررازى

مفتاح دار السعاده، طاش كبرى زاده

مقاتل الطالبين، ابوالفرج اصفهانى

مقتل الامام حسين عليه السلام، خوارزمى

مقدمه ابن خلدون

مقدمه صحيح ترمذى، احمد شاکر

مقدمه صحيح مسلم

مقدمه فتح البارى

مقرىزى، الامتاع

ملل و نحل، شهرستانى

منار الهدى، بحراني

ص: ٦٥٩

مناقب ابن المغازلي

مناقب ابن شهر آشوب

مناقب، ابن مردويه

مناقب امير المؤمنين، ابن مغازلي شافعي

مناقب خوارزمي

مناقب علي بن ابي طالب عليه السلام، ابن المغازلي

مناقب علي بن ابي طالب، ابن مردويه

مناقب كوفي

منتخب كنز العمال، متقى هندي

من لا يحضره الفقيه، صدوق

منهاج السنه، ابن تيميه

منهاج الوصول في علم الاصول، خطيب بيضاوي

موطأ مالك با شرح سيوطي

ميزان الاعتدال، ذهبي

ن

نثر الالائي

نزل الأبرار، بدخشي

نزهه المجالس، صفوري

نسيم الرياض، خفاجي

نصوص الفكر السياسي

نظم درر السمطين، زرندي

نفحات الأزهار، ميلاني

نور الابصار، شبلنجي

نهايه ابن اثير

نهايه الاقدام

نهايه العقول

نهج البلاغه، سيد رضى

نيل الاوطار، شوكانى

و - ى

وسائل الشيعه، حرعاملى

وسيله المآل فى مناقب الآل

وسيله النجاه فى مناقب السادات

وفيات الاعيان، ابن خلركان

وقعه صفين، منقرى

هدى السارى، ابن حجر

ينابيع الموده، قندوزى

ص: ٦٦٠

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

